به یادگار

جشن فرخنده تاجگذاری

اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود.

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقت شایسته انجام نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد.

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد.

پرویز ناتل خانلری

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

منابع تاریخ وجغرافیای ایران ۸۰

تاریخ بیداری ایرانیان

تألیف

ناظم الاسلام کرمانی

به اهتمام

سعیدی سیرجانی

بخش اول

(جلد اول و دوم و سوم)

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۲۸

این کتاب تحت شماره ۶۶۹ بتاریخ ۴۷/۳/۳۰ در دفتر مخصوص
کتابخانه ملی به‌ثبت رسیده است

با مساعدت مالی سازمان برنامه

۲۵۰۰ جلد در تابستان ۱۳۴۶ در چاپخانهٔ خوشه و صبح امروز
چاپ شد

یادداشت

در این مجلد چاپ تازه‌ای از جلدهای اول و دوم وسوم تاریخ بیداری ایرانیان به خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود. این ۳ جلد تاریخ بیداری ایرانیان پیش ازاین دوبار چاپ شده است، بار نخست در عهد حیات مؤلف و به مباشرت شخص او با چاپ سنگی و خط نسخ به صورت جزوه‌هائی هفتگی (۱) انتشار یافته است، چاپ دوم آن در اسفند ماه سال ۱۳۳۲ زیر نظر آقای سید محمد هاشمی کرمانی به سرمایهٔ کتابفروشی ابن سینا نشر شده است.

در چاپ اول مؤلف ترجمهٔ حال بعضی از رجال معاصر خویش را در ذیل صفحات آورده بود، این کار در چاپ دوم نیز عیناً تقلید شده و نیمی از صفحات به مطالب متن کتاب ونیمهٔ دوم به ذکر شرح حال اشخاص اختصاص یافته بود.

در چاپ حاضر ما جز این کردیم و ترجمهٔ حال رجال دولت و سران مشروطیت را در مقدمهٔ کتاب که خود مجلدی مستقل است گذاشتیم بدین نیت که از تفرقهٔ حواس خوانندگان تا حد زیادی جلوگیری شود.

چاپ مجلد حاضر براساس دو چاپ قبلی و نیز با مقابلهٔ دقیق با نسخه‌ای که به خط مؤلف در دست بود، صورت گرفته است.

متعاقب انتشار این مجلد، جلدهای بعدی این تاریخ نفیس منتشر خواهد شد و بعد از آن مقدمهٔ کتاب که مشتمل است بر شرح حال مؤلف و ترجمهٔ رجال عهد مشروطه و تفصیل شیوه‌ای که در تصحیح جلدهای منتشر نشدهٔ این کتاب اختیار افتاده است، تقدیم خواهد شد.

تهران ـ اسفندماه ۱۳۴۶

سعیدی سیرجانی

---

۱ ـ تا آنجا که دیده‌ایم جمعاً ۵۵ جزوهٔ ۱۶ صفحه‌ای است که انتشار آن از اوایل سال ۱۳۲۸ هجری قمری شروع شده است و تاریخ انتشار جزو ۴۹ (جزو اول از کتاب سوم) جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۳۰ است.

فهرست مطالب

جلداول ۱ - ۸۸

* * *

جلد دوم - ۸۹ - ۲۳۳

* * *

جلد سوم - ۲۳۵ - ۴۱۷

* * *

فهرست‌ها ۴۱۹-۴۵۸

تاریخ بیداری ایرانیان

به قلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد اوّل

بسم‌الله الرحمن الرحیم

گر بماند نام نیکی ز آدمی　　　　به که زو ماند سرای زرنگار

شب سه‌شنبهٔ دویم ماه ذی‌الحجةالحرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری و هفتم فوریهٔ ماه فرانسه سال ۱۹۰۵ میلادی نگارندهٔ این تاریخ میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی وارد شد برجناب آقامیرزاسیدمحمد طباطبائی درحالتی‌که تنها نشسته وکتابی درپیش‌گذارده بانهایت حزن واندوه سر به‌جیب فکرت وگریبان حیرت فروبرده پس ازادای سلام واستماع جواب عرض کردم : این‌ایام اهالی طهران به‌افتتاح مکاتب و تأسیس مدارس شوقی وافی و ذوقی کافی دارند اگر به‌اینطور زمانی بگذرد ، هرآینه بزودی ابناء وطن‌را عالم ودانشمند خواهیم‌دید. جنابش‌نخست‌اظهارمسرت فرمود سپس‌گفت: افسوس‌که هشت سال‌است درپیشرفت ترقی این مملکت خیالات می‌نمائیم چنانچه نهایت جدّ وجهد و کوشش را در امر مدارس و مکاتب ملیّه جهت تربیت نوباوگان وطن نموده وبامعاندین طرف مباحثه و معارضه واقع شده وآنها را تایك اندازه مجاب وساکت‌کرده، با این‌که رساله‌ها در ردّ مدارس و حرمت ایجاد و افتتاح مکاتب نوشتند از تشویق مکاتب و مدارس و ترویج جراید و رسایل مفیده و تقویت معارف و موجبات بیداری ملت غفلت وتسامح نکرده، عزل امین‌السلطان را از صدارت که مانع پیشرفت معارف می‌نمود با هزاران صدمه و برانگیختن وسایل از اعلیحضرت پادشاه (مظفرالدین شاه) استدعا نمودم ؛ لیکن‌عین‌الدوله‌که شخص مستبّد خودرأی خودسر بی‌علمی است به جای او منصوب گردید، و اوهم مانند صدور سابق بلکه از جهاتی بدتر و نادان‌تر است .

نگارنده عرض کرد : عزل این‌صدراعظم را نیز از پادشاه درخواست‌کنید . فرمود : بالفرض این‌وزیرهم معزول شود دیگر کدام‌شخص‌عالم‌عاقل کامل بصیررا دارندکه شایستهٔ مسند صدارت باشد و بتواند خرابیهای چندین سالهٔ این مملکت را آباد ونواقص رااصلاح نماید؟ عرض‌کردم: پس‌علاج ازچه راه است؟ فرمود: باید سعی‌کرد افراد ملت عالم شوند چه پس‌از آن‌که عموم ملت عالم شدند آن وقت حقوق ملی خودرا می‌دانند، حقوق دولت را برخود و ملت و حقوق ملت‌را برخود و دولت‌که آگاه شدند دیگر هرگز زیربار ظلم وجور واستبداد نخواهندرفت، آن وقت‌کارها راجع به‌صاحبان‌کفایت ودرایت‌خواهدشد، پس‌برشما باد به‌اصلاح

معارف وتأسیس وتکثیرمکاتب واحداث مدارس ابتدائیه وعلمیه و صناعیه وغیره .

عرض کردم : اگر صلاح بدانید مدرسه‌ای برای دخترها و دوشیزگان مفتوح نمائیم و در تربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم و به‌آنها لباس علم وهنر بپوشیم ، چه تادخترها عالم نشوند پسرها بخوبی تربیت نخواهند شد .

دراین گفتگو و مذاکره بودیم که فرزند آن جناب آقا میرزا سیدمحمد صادق رئیس مدرسهٔ اسلام وارد شد و درباب مدرسهٔ دوشیزگان این طور فرمود : چیزی که مانع ایجاد واحداث مکاتب دخترهاست نبودن ادارهٔ نظمیه ونداشتن پلیس مرتب و مصادف شدن دخترها با اشرار در هنگام ذهاب و ایاب و ممانعت معاندین و تهیه نکردن زنان معلمهٔ بااخلاق و ترتیبات صحیحه و کتب کلاسی و عدم‌امنیت و اجرای مجازات الواد ، برفرض اسم حضرت حجة‌الاسلام منع معاندین را بردارد باجوانان جاهل واشخاص عزب و بی‌لجام چه‌کنیم؟اگر یك نفرازاشرار بایکی ازدخترها طرف شد واسباب زحمت را فراهم‌آورد کی ممانعت می‌کند وکه مجازات می‌دهد ؟ اگر دختری راه خودرا کج کرده عوض رفتن به‌مکتب، رفت به‌خانهٔ یکی ازدوستان خود پدر ومادرآن دخترچگونه مطلع می‌شوند و چطوردخترخودرا درخانهٔ غیر بیابند؟ استطاعت آن‌که درهرمدرسه فراش متعدد بیاوریم‌که نداریم پس باید نخست ادارهٔ پلیس و نظمیه را مرتب‌کنند سپس موجبات تأسیس‌مدارس دخترهارا فراهم‌نمایندکه اقلا اگر هنگامی یك‌نفرخواست راهزن دختری شود پلیس فوراً او را دستگیر نماید و مجازات او را در نظمیه بدهند واز احدی هم ملاحظه ننمایند؛ دیگرآن‌که معلم مردانه که نمی‌توان برای دخترها آورد، پس‌باید در فکرمعلمهٔ زنانه باشیم تا در وقت وموقع آنها را بکار واداریم ، چه احتجاب و مستور بودن زنان کار و تکلیف آنان را مشکل وسخت نموده است (۱) .

باری چون‌آقازاده این تقریررا فرمود، جناب حجة‌الاسلام فرمودند: تا دولت ایران مشروطه و دارای قوانین اساسی نگردد و این استبداد برداشته نشود هرگز متوقع اصلاح و منتظر انتظام نبایدبود وانگهی اگربا این وضع حالیه بماند چندی نگذردکه مملکت اسلامی از دست خواهدرفت و ما به دست خارجه خواهیم افتاد باید تا زودتراست اقدامی‌کردکه این مشت مسلمان پایمال‌خارجه نگردد .

نگارنده عرض‌کرد : کی و چه وقت دولت مشروطه خواهد شد ؟

فرمود : وقتی‌که افراد ملت عالم واز خواب گران غفلت بیدار و معنی ملیت وقومیت

---

(۱) مذاکره و نظر کردن به صورت و دست زن در نزد حاجة و ضرورت به اجماع مسلمین جایز است مانند معامله و نشان دادن به طبیب و جراح ویا درمقام شهادت و یا در موقع تعلم احکام شرعیه و درغیرضرورت اختلاف است از عامه شافعی و ازخاصه معدودی جایز نمی‌دانند مرحوم شیخ مرتضی‌انصاری پس ازحکم بجواز فرموده‌است احوط منع‌است درصورت جواز مشروط به شرایطی است مثل آن‌که موی سر داخل نباشد و نظر به شهوت وخوف فتنه نباشد و غیرآن .

را بدانند و برنفع و ضرر ملکی که مابه‌الاشتراك عمومی اهالی مملکت است واقف شوند ویا عدهٔ عالم برجاهل غلبه نماید ویالااقل عالم وجاهل درعدد مساوی باشند واقلابدانند این‌قدر نباید متحمل بارظلم شد وبدانند رفع‌ظلم به‌دست خودشان است، کاویانی صفت ریشهٔ ماردوشان را از ایران برکنند.

نگارنده عرض‌کرد: هشت سال است‌که ظاهراً در این امر مهم مقدس اقدام فرموده چنانکه مدرسهٔ اسلام را خودتان مفتوح نمودید و سایر مکاتب و مدارس را اجازه و تشویق در افتتاح و از جراید و معارف ترویج کردید کمااین‌که مکرر واداشتید در قهوه‌خانه‌ها و معابر ومنابر برای عوام‌الناس روزنامه بخوانند وآنها را بیدار وآگاه سازند و چه‌قدراوقات شریف خودتان را صرف امتحانات شاگردان مدارس فرمودید چه نتیجه داد و چه فایده بخشید؟

فرمود: این اقدامات و مقدمات درموقع نتایج خودرا ظاهرخواهد داشت عجالةً باید درانعقاد مجالس وانجمنها اقدام‌کنید ودرخفیه وآشکار بااشخاص‌عالم ومتمدن بنشینید ودرامر وطن عزیزواصلاح‌خرابیهاسخن‌رانید وشاگردان مدارس‌وطلاب علوم‌بلکه عموم وطن‌دوستان را به‌این خرابی و نواقص‌آگاه و هوشیار سازید و خون غیرت وحمیت ملی را بجوش آرید و به‌مردم بفهمانیدکه وقت بسیارتنگ ومملکت درحالت شدت مرض‌بل مریض‌محتضری است، باهم متحد و متفق شوید و برادرانه و غیرتمندانه در مقام مجاهده و خدمت به‌اسلام و وطن برآیید، و این کتاب ابراهیم‌بیك که سیاحت‌نامهٔ یك نفر ایرانی است و ورود اورا به‌خاك ایران منع کرده‌اند گرفته و بخوانید.

این‌همان کتابی بود که درنزد ایشان بود و به بنده دادند و بعض نصایح محرمانه و مواعظ مشفقانه‌که راجع به‌خدمت به‌اسلام ووطن بود فرمودند و طرق ترقی وتمدن را ارائه نمودند فرمایشات آن بزرگوار که از روی غیرتمندی ووطن خواهی بود در من اثری تام نمودکه دیگرحالت نشستن‌برایم نماند. از شب هم‌تقریباً هفت ساعت‌گذشته بود لذا برخاسته و رفتم جنابش با فرزند خویش مشغول بقیهٔ همین گفتگو بود.

تشکیل انجمن مخفی

نتیجهٔ مذاکرات مجلس‌شب‌گذشته این‌شدکه فردای‌آن شب‌رقعه‌جات دعوت برای‌بعض دوستان وآشنایان فرستاده، دو روز دیگر انجمن مخفی تشکیل یافت. و این انجمن در امکنهٔ مختلفه مخفیانه سایر بود. صورت مذاکرات ومقاولات بعض مجالس را عیناً می‌نویسیم تا اشخاصی‌که دراین‌مقصود مقدس سخنی رانده و اقدامی‌کرده‌اند ذکر خیرشان شده باشد و اسم سامی ونام نامی ایشان درصفحات تاریخ بماند واخلاف وطن آنان را به‌نیکی یاد نمایند و ماهم به‌یك اندازه ادای شکر اقدامات خیر خواهان عالم انسانیت و اسلامیت راکرده باشیم.

جلسهٔ اول

روزپنجشنبهٔ هیجدهم ماه ذی‌الحجةالحرام سال هزار وسیصد و بیست و دو هجری که عیدغدیر بود، درمنزل بندهٔ نگارنده جمعی ازفضلاء و دانشمندان حضور بهمرسانیده یکی‌دومسئله مطرح و مذاکره شد.

بندهٔ نگارنده عنوان سخن را این‌گونه نمود :

ای آقایان و ای دانشمندان و ای وطن‌دوستان و ای اسلام‌خواهان و اصلاح طلبان و ای غیرتمندان، آیا خوابید یا بیدار؟ آیا غیرت وطنی و شرف نوعی وحس ملی و مذهبی و دولت دوستی و ملت پرستی ومعارف خواهی درشماهست یانه ؟ آیاشما خود رادرعداد انسان می‌شمارید یانه ؟ اگر حس انسانیت دارید چرا فکری بـه حال زار خود و هموطنان و هم کیشان خود نمی‌فرمائید و چرا دراوضاع عالم مشاهده نمی‌نمائید؟ این مملکت ژاپون برادر شرقی وآسیائی‌شماست‌که می‌بینید چگونه به‌اوج‌ترقی صعود نموده وچه حرکات محیّرالعقول وخارق عادت نموده و می‌نماید .

این‌ملت روسیه است که می‌بینید چگونه به‌خیال حریت وآزادی افتاده و مقام افسری و سروری نوعی خودرا دریافتند و درچه خیالاتی هستند و برای ادراك مقامات منیعهٔ شرف وآزادی تحمل چه زحمات می‌نمایند وچگونه از مال و جان می‌گذرند .

واین اهالی هندوستان می‌باشند که به‌خیال آزادی و استرداد استقلال خود افتاده و عماًقریب افکار عالیهٔ آنها نتایج حسنه داده و به‌منتهای آمال خود نایل خواهند شد و این امارت افغانستان است‌که یکی‌از قطعات وحکومتهای ایران بود وخودرا به‌چه مقامی می بیند و چه‌سودائی در سر دارد . مااهالی ایران چه‌تقصیر کرده وچه گناهی مرتکب شدیم که‌باید در نهایت ذلت و خواری و مسکنت و خاکساری بوده در جزء وحشیها و بی‌تربیتها محسوب باشیم و مبتلای هزاران دردهای بی درمان از خارج و داخل گردیم . این است امر نان و گوشت و روغن وسایر مأکولات ، آن است حال‌آب وهوا وسایر مشروبات ،گاهی به‌تعدیات حکام ظالم ، وزمانی‌گرفتار ظلم دیوانیان ، وقتی به ستم و هوای میل ونفس‌کسبه گرفتاریم . کوچه و خیابانها کثیف ، حمامها وآبها بدبو و نجس ، نه راه‌آهنی داریم و نه کارخانه و روزنامهٔ آزادی ، نه اخبار یومیه ونه‌آثار عیشیه ، دوسه روزنامه در داخله داریم‌آن هم‌جز تملق و دروغ وچاپلوسی ومهملات دیگرچیزی نمی‌نویسند .

احدی نیست که به خیال ترقی این ملت نجیب و اصیل و ضعیف افتد ، حکام به‌رشوه‌و تعارف خوگرفته‌اند، وزرای‌خائن وطن‌عزیزرا به‌بهائی‌کم وثمنی‌بخس به اجانب ازهرجانب می‌فروشند ،رؤساء گرفتار اغراض شخصی‌می‌باشند ،نه‌کشتی ودریا داریم نه‌بندری ولنگرگاه، نه‌لشکر داریم نه دفتر ، نه‌بلدیه داریم نه نظمیه ، نه‌مالیه داریم نه‌عدلیه ، نه مدارس داریم نه مجالس ، نه‌معارف نه محارف ، نه فلاحت نه‌زراعت ، نه علم عسکری نه تربیت لشکری، نه آسایش نه آرامش ، نه حال نه مال ، نه شب نه روز ، نه رَبّ نه رُبّ ، نه و نه ، نه و نه

بااین‌که پادشاهی داریم مانند این پادشاه (مظفرالدین شاه) رئوف ومهربان متدین ومسلمان نسبت به‌سلاطین قاجاریه از همه بهتر است بااین که جمعی مفسد بدمنش دور اورا گرفته‌اند بازمایل به معارف وعلوم است چنان‌که درمدت هشت سال سلطنت این‌پادشاه چه قدرمدارس و مکاتب ایجاد و احداث شده است و به‌چه اندازه مردم بیدار و هوشیار . دراغلب امورخیریه اول این پادشاه پول می‌دهد و به هر اندازه که به عرض او برسانند در امور مقدسه اعانت می‌فرماید مانع ترقی‌نیست و عائق تمدن‌نه ، بلکه اگر وزرای خائن بگذارند دراعلی مرتبهٔ همراهی است و در ترقیات این ملت و مملکت به یك درجه ساعی (۱) و از حسن تصادف و اتفاق دراین‌عصر و زمان عالم ورئیس روحانی هم مانند جناب آقا میرزا سیدمحمد مجتهد۔ طباطبائی داریم که تاکنون عالمی به‌این خوبی و آگاهی و صحت و انصاف ندیدیم ، سیاسی می‌داند، خطوط خارجه را می‌خواند ، به حقوق ملل عارف ، به قوانین ممالك ودول واقف، ملت دوست ، معارف خواه ، وطن شناس ، دولتخواه ، به مواقف و مقتضیات عصر آگاه ، با دانش و دوربین ، مو شکاف و نکته‌چین ، به معضلات امور بینا ، خرده‌بین و خرده‌گیر و خرده‌دان و دانا ، غیرتمند و جوانمرد ، باذوق واهل درد ، برای وطن شب وروز در چاره جوئی و خیرگوئی ، درامور خیریه ساعی و جاهد و در ترقی ملیه مجاهد ، مخصوصاً برای اصلاح معارف‌ایران سری پرشور دارد و دقیقه‌ای‌آرام‌ندارد؛ مشوق مدارس و مکاتب ، مروج جراید و مکاسب ، چنانچه خود مدرسهٔ اسلام رادر طهران افتتاح نمود و از سایر مدارس و مکاتب ملّیه تشویق‌نمود وحق این‌است با موانعی که درپیش بودلولا وجود ایشان و اقداماتشان کار مدارس و مکاتب نضجی نمی‌گرفت و اغلب جرأت اقدام به‌این‌گونه امور نداشتند همه می‌دانندکه‌درابتدای‌افتتاح مدارس بعض‌از مغرضین به‌عوام‌الناس مشتبه‌کرده‌بودندکه‌مباشرین مکاتب واجزاء مدارس کافرونجس‌اند وبه‌مردم گفته بودند که این مدارس اطفال مسلمانان‌را بی دین و خارج از مذهب می‌کند نزدیك بود که رشتهٔ مکاتب ازهم‌گسیخته گردد که جناب حجةالاسلام مدرسهٔ اسلام را تأسیس نمود آن وقت مردم دانستند که مدرسه و علم منافاتی با دین داری ندارد و این وجود محترم در ترویج مذهب اسلام و در تقویت و اجرای قوانین خیرالانام مراقبتی تام داردکما این که مجلسی هم برای شبهات مذهبی منعقد فرمود ومعارف را حتی‌المقدور در این مملکت دائر و تشویق نمود . آثار خیریه و اقدامات بریّهٔ ایشان را همه می‌دانند .

حالا باداشتن پادشاهی چنان و رئیس روحانی چنین تا یك اندازه مقتضی موجود و موانع مفقود و این ایام لیل و ظلمانی برای ما ایرانیان و خیرخواهان اسعد زمان مغتنم و مسعود . وقت را غنیمت دانید و فرصت را مغتنم شمارید بیائید جنبش و حرکتی نمائید و در

---

(۱) آنچه از مدایح این پادشاه گفتم به مقتضای آن عصر بود که غیر از این ممکن نبود گفته شود .

موجبات ترقی مملکت و تربیت افراد ملت و ابناء وطن عزیز، کوشش و جوشش نمائید شاید بالاخره بتوانید اهالی مملکت رااز قیدعبودیت واسارت رهائی داده آزاد سازید و مقام منیع شرف و ملیت و قومیت و افتخار را درك نمائید و خود را به مقام عزت و سربلندی برسانید وآبهای رفته را به زور بازوی غیرت وحمیت به جوی بازآرید (۱) .

جناب ذوالریاستین آقا میرزا احمد کرمانی که حاضر در آن مجلس بود و سنش قریب به چهل سال، شخص فاضل باعلم و دارای اخلاق حمیده و صفات محموده ملت خواه و وطن دوست (مؤلف صرف صالحی) ازسابق مسبوق به مقصود بودکلام بنده را قطع نموده و چنین گفت : امیدواریم که در چنین ایام و از برکت حقیقت اسلام بتوانیم تخم علوم و معارف و تربیت و بیداری را در قلوب افراد بکاریم و چند دیگرحاصل و ثمر را برداریم و یا تخمی را که پیشینیان کاشته‌اند ما آبیاری کنیم و ثمر را برگیریم زیرا که تاکنون به طوری که باید و شایدکسی نگفت و به خیال بیداری مردم که افتادند به آخر نرسانیدند و قدمهای مردانهٔ مجدانهٔ آنان را قطع کردند و دشمنان تمدن‌آنها را به زوایای محبسهای تنگ و تاریك انداختند ، لکن امروز که ما به تقویت و همراهی جناب حجةالاسلام اتفاق کنیم و اتحاد و وفاق نمائیم و معایب و خرابیها را به اهالی ارائه دهیم قهراً و طبعاً خود اهالی رفته رفته درمقام اصلاح برمی‌آیند بعد ازآنی‌که درمقام اصلاح برآمدند البته به‌جائی می‌رسند .

بندهٔ نگارنده گفت : هرگاه اجازه بدهید قدری ازکتاب ابراهیم‌بیك راکه بیان می‌کند حالت ایران وایرانی‌را، بخوانم . حاضرین‌که بعض ازآنها مسبوق بودند به‌مقصود فرمودند البته بخوانید زیراکه انعقاد این مجلس برای این‌گونه مذاکرات است نگارنده فوراً کتاب را بازکرده صفحهٔ (۶۶)راکه خطاب به وزیرداخله است خواندم سبب خواندن کتاب‌ابراهیم بیك چند امربود .

اول، آن‌که‌همهٔ اهالی‌آن مجلس جرئت‌استماع این‌گونه مذاکرات رانداشتند وازترس آن‌که شاید خبربه عین‌الدوله برسد درشرف حرکت کردن ورفتن بودند ولی کتاب خواندن چندان نقلی و ترسی نداشت .

دویم ، آن‌که ایرانیان مطالبی راکه در کتاب باشد بهتر اهمیت به‌آن می‌دهند و خوب حاضر ومهیای استماع می‌شوند .

سیم ، آن‌که هرکس متکلم به‌این‌کلمات می‌شد فوراً به‌اومی‌بستندکه بابی و لامذهب است لکن درخواندن کتاب محذوری نبود .

---

(۱) خوانندگان می‌دانند هنگام نطق و خطابه نظر به تنبیه و هیجان خاطر مخاطب و بیداری قلوب است وباید اغراق و مبالغه درنطق باشد تا سائق غیرت شود .

چهارم ، آن که کتاب ابراهیم‌بیك تازه شایع شده بود هرکس نسخهٔ آن را نداشت و مایل به شنیدن و خواندن مطالب آن بودند .

این جواب را هم نگارنده با بعضی مهیا کرده بودیم که اگر گرفتار شویم و یکی از ملاها برما ایراد وارد سازد که این کتاب از کتب ضاله است چرا می‌خواندید به او بگوئیم ما برای این‌که ردّی برآن بنویسیم و بعض مطالب آنان‌را نقض‌کنیم آن‌را می‌خواندیم. خلاصه کتاب را دردست گرفته چنین خواندم .

خطاب به وزیر داخله

حالا بفرمائید ببینم در کدامین شهر از شهرهای این مملکت وسیع بیمارخانه بنا نهاده‌اید و یادارالعجزه مسکن ایتامی ساخته و برای تربیت اطفال بی‌کس‌ملت دارالصنایعی پرداخته‌اید؟ ودرکدامین‌قصبه از قصبات وطن برای تسهیل نقلیات راههای شوسه‌درست کرده‌اید؟ و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایهٔ حیات ملك و ملت است فراهم آورده‌اید؟ درباب ترقی تجارت مملکت که دولتهای بزرگ دقیقه‌ای از آن غفلت نکرده بلکه ملیونها پول درراه توسیع آن خرج‌نموده‌اند ودر موقع‌اقتضا برای‌حصول مقصود آن‌خونریزی‌ها کرده‌اندچه‌اقدامات مجدّانه از شما سرزده‌است؟ آیا هیچ خبر دارید که سالیانه از امتعهٔ ایران چه‌قدر به خارج حمل و نقل می‌شود یاچه‌قدر مال‌التجاره ازخارج داخل‌این‌مملکت می‌شود؟عجبا هیچ به‌خاطر مبارك عالی خطور کرده است تدبیری بکار برده باشید که مقدار امتعه و محصولات داخلیه که به خارجه می‌رود بیش از آن باشد که از خارجه به مملکت داخل می‌شود تا دخل وطن را بر خرج آن غلبه روی داده رعیت را بدان وسیله توانائی حاصل آید و خزانه دولت آباد گردد؟! چرا باید رعیت ایران‌تاجزئیات لوازم زندگانی‌محتاج خارجه باشد؟آیاشمع‌کافوری را خدای تعالی نصیب‌کاملهٔ خود اختصاص داده یاکار بشراست ؟ مگرقند از آسمان می‌بارد؟ عجبا خاك ایران استعداد رویانیدن چغندر و یانیشکر را ندارد! مگر پیه‌گاو وگوسفندایران مانند پیه مواشی ودواب ملل خارجه قابل تصفیه نیست؟ یاللعجب مگر این‌همه پنبهٔ ایران‌که به کرور ها به خارج می‌برند کفایت ملبوس اهالی را نمی‌کند؟! جناب وزیر از مقدار نفوذ و جمعیت ایران هیچ خبردارید ؟ از مقدار توالد و تناسل که مایهٔ بقا ودوام قومیّت و ملیّت ماست آگاه هستید ؟ آیا تاکنون اسباب مهاجرت این همه ایرانی را که به‌ممالك روس و عثمانی وهند پراکنده می‌شوند تحقیق فرموده تدبیری برای‌منع این‌کار بکار برده‌اید ؟ چرا اقدامات بکار نمی‌بریدکه برای رفع احتیاج ملت اقلاً در بعضی ولایتهای مناسب فابریکهای مختصر بنام سرکار ساخته و پرداخته‌گردد؟ خواهید فرمود که ساختن (فابریك) وظیفه و تکلیف من‌نیست سلّمنا لکن تدبیر احداث آن و تشویق نمودن ملت وضامن شدن به‌حفظ حقوق رعیت‌کار وزیر باکفایت وخردمند باانصاف است . به‌خدا در ممالك خارجه این‌ها راکه‌یکان یکان شمردم همه از تکالیف وزیر داخله است باید رشتهٔ این‌گونه نیك‌بختیها رااوازهرجانب

پیداکرده به‌دست رعیت بسپارد هرگاه نکندمعاقب‌ومسئول است چرا اسباب پریشانی‌وپراکندگی ملت را نمی‌پرسید که سبب چیست؟ سالیانه چندین هزار رعیت ایران ترك دار و دیار خود گفته به‌خاك عثمانی و روس و هند می‌ریزند ودر ممالك غریب در پیش دوست و بیگانه بدان ذلت و خواری و پریشان روزگاری بسر می‌برند؟ آیا هنوز زمان آن‌نرسیده‌که وزرای‌ایران رعیت را به‌حکام وحکام رابه پیشکار و پیشکار رابه بیگلربیکی و داروغه وآنان به‌کدخدایان و ایشان‌هم به فراشباشی ونایب نفروشند ؟

در کدامین مملکت دیده شده است که داروغگی شهر را به اجاره بدهند وانگهی به اراذل و ادانی ناس .آخر انصاف باید کرد این مأموریت گرامی رادر ممالك متمدنه دایرهٔ پلیس می‌نماید . آیا رواست که پلیس مردمان بی‌سروپا و بی‌سواد باشند و علاوه برهمه عدم لیاقت تجار زادگان محترم را به اسباب چینی‌های گوناگون به انواع کارهای نامناسب متهم ساخته‌آبرو واعتبارشان را برای پنج تومان پایمال سازند؟ واز جوانان باحیا ونجیبی برای شرم از پدر ومادر وبرادر بی‌هیچ تقصیری چهل پنجاه تومان یا زیادتربه‌نام جریمه بگیرند آیا از وضع ناگوار این گمرك خانه های بی تعرفه که موجب هزار گونه شماتت دوست و دشمن است خبر ندارید‌که از یك جور متاع داخله یاخارجه از یکی دو تومان و ازدیگری یك تومان و ازیکی دیگرکه‌گویا پدرش سرباز یابرادرش توپچی است پنجهزار می‌گیرند . اصلاح این‌هم‌که محتاج به‌پول وآدم یا تدبیرآسمانی نیست تاچند دردست حکام ظالم درباب رفتار آنان بارعیت واخذ مالیات کتابچه ودستورالعمل ماننده نخواهد شد، تاکی حال این ودایع‌گرانبهای خداداده را که رعیتش نام‌است رعایت خواهید فرمود، آنان را به‌هوای‌نفس حکام بی‌مروّت سپرده ناگزیر از تبعیت خواهشهای رذیلانهٔ آن فرومایگان خواهید داشت آیا دولت سه‌هزار سالهٔ ایران مقتدر نیست که در هریك از شهرهای معظم خود ادارهٔ صحیّه برپا نموده سه‌چهار نفر طبیب موظف بدانجاها بگمارد که مردمان آن شهر رااز اجل‌معلقی که اثر جهل‌ونادانی متطببین(۱) است برهاند؟ چرا به‌جهت معالجهٔ جذام وبرص‌که دردورهٔ اول معالجهٔ آنها خیلی آسانست بیمارخانه نباشدکه درهرشهرمسافر دراول ورود به‌جماعتی ازین بدبختان دچار نشود که از آسیب این مرض کثیف لب و دماغشان ریخته و چشم و دهانشان را اعوجاج روی داده‌کف گدائی به‌پیش خودی و بیگانه دراز کرده خودشان‌مانند وحوش در بیابان زیست کنند و از دار و دیار مطرود و در نظراهل و عیال منفور باشند؟ به خدای که‌از برای مردوطن دوست غیرتمند مرك ازدیدن حالت آن بدبختان سهل و آسانتر است ؛ من یکبار آنان را دیدم و هنوز دلم در تب‌وتاب است شما همه روزه می‌بینید و هیچ

(۱) متطبب در زبان عرب کسی را گویند که خیلی طب بداند و در فارسی کسی را گویند که‌علم طب رابه‌خود ببندد ودرواقع نداند .

گردی به‌دامن کبریای شما نمی‌نشیند مگر نه اینان ابنای وطن شما و برادران دینی شمایند دیگران برای حفظ حیات یك تن‌ازابنای وطن وبنی‌نوع‌خودشان چه زحمتها برخود هموار نموده چه پولها خرج می‌کنند اصلاً این‌کارها که در انظار خارجه موجب ننك دولت وملت و اسباب هزار گونه سر زنش خودی و بیگانه است محتاج چندان مخارج گزاف نیست که دولت و ملت از تدارك آن عاجز باشند، به وحدانیت خدا قسم از خود ملت وجه اصلاح این گونه معایب را که سبب کاهش شئونات دولت در انظار بیگانگان است به سهل ترین وجهی می‌توان گرفت که از آن روی در ظرف بیست و سی سال اولاد و اقارب و بستگان یك مرد فقیهی که خود به‌وساطت چندین نفر ازدولت تنها سالیانه شصت تومان وظیفهٔ دعاگوئی داشت اکنون صاحب پنج‌کرور ثروت و سامان بشوند ، اما برای اصلاح‌نقایص جزئیهٔ وطن‌نمی‌شود به اعانت عمومیه رجوع نمود وهمچنان‌کار مقدسی رااز پیش برد ؛ دراین‌باب آنچه لازم‌است تنها حسن نیت و تدبیر و درستکاری و بی‌طمعی است در صورتی‌که ملت خود را از دولت و دولت خود را ازملت دانست وفهمیدکه اینان لازم غیرمفارق و تنها درلفظ دو ، اما درمعنی واحدند همه کارهای سخت ساخته و پرداخته می‌شود از دولت و میامن اتفاق این دو عنصر گرامی وطن هیچگونه مشکلاتی درمقابل پایداری نتواند نمود .

دولت همه ز اتفاق خیزد بی دولتی ازنفاق خیزد

به‌دستیاری عدالت ومساوات برهمهٔ سختیها غلبه توان نمود در اثنای این مسافرت که قسمت قلیلی از ممالك ایران را دیدم دلم خون شد همه جا ملك پریشان ، ملت پریشان ، تجارت پریشان ، خیال پریشان ، عقاید پریشان ، شهر پریشان ، شهریار پریشان ،خدای را این‌چه پریشانی است! تعجب دارم‌که با این‌همه پریشانی دیگر ، این جمعیت وزراء چه لازم است ؟! عرض بنده همین بود که از شما پرسم سبب این همه پریشانی چیست اگر رسول خدا از شما بپرسدکه ای وزرای ایران و ای رؤسای ملت کوشریعت من ، کواسباب جهاد شما ، کومجاهدین شما ،کو ایمان شماکه من حب وطن را ردیف آن‌قرار داده‌ام چه‌جواب عرض خواهید کرد، و چه عذر خواهیدآورد؟هرگاه یك دوست ویا دشمنی از شما بپرسد که آیا چه مانع شد که در مدت این پنجاه شصت سال سلطنت که بی منازعهٔ خارجه در نهایت استقلال و راحتی حکم می‌راندید نتوانستید از این بیست و پنج کرور (۱) جمعیت ایران بیست‌وپنج نفر راتربیت کنید که بتوانند بطور لایق از عهدهٔ ادارهٔ گمرکات مملکت برآیند تامحتاج نشوید که از فرنگستان ملل خارجه را به‌مواجب گزاف کرایه کرده به‌گمرك‌خانه های خودتان بگذارید چه جواب خواهید گفت ؟

---

(۱) نمی‌دانم این‌عدد بیست وپنج کرور راکه‌دربین ایرانیان انداخته است که ازمسلّمات وبدیهیات‌اولیه شده‌است؛ وحال آن که جمعیت ایران تاکنون تعداد نشده است و بطور تخمین هم ازپنجاه کرور متجاوز است .

اگر بیگانه‌ای از شما بپرسد که چه‌مانع پیش‌آمد که شما در مدت شصت سال نتوانستید به مالیات این مملکت وسیع حاصل خیز يك مليون تومان بیفزائید که خرج تزیید اسباب مدافعهٔ وطن شود چه جواب مسکت براو خواهید داد؟ و حال آن‌که‌در ظرف این مدت‌شصت سال به مالیات سایر مملکت‌های دور و نزدیك چند مقابل اول افزوده‌اند و همان مقدار نیز آبادی وجمعیت آنهازیاد شده‌است، اگر ناموس‌خودتان ازشما بپرسدچه صرفه دیدیدکه مداخل مملکت را فقط منحصر به‌اخذ رشوه وتعارف و جریمه داشتید واز فراهم آوردن اسباب‌تزیید مالیات و توسیع دایرهٔ تجارت‌و زراعت وطن‌غفلت ورزیدید چه‌پاسخ خواهید داد که‌موجب رفع سرافکندگی شما گردد ؟آیا می‌ترسید که از اصلاح جنگلهای مملکت‌وکار فرمودن‌معادن بی‌صاحب وفراهم آوردن اسباب نقلیات وطن کمتر از تاخت و تاز رعیت منافع حاصل آید؟ آیا نمی‌دانید که‌رعیت به‌مثابهٔ دست وپای دولت است و پریشانی امروزهٔ آنان پنج‌روز دیگر سبب خواری وپریشانی خود شماست؟ انتهی .

تا این‌جای کتاب خوانده شد و تا يك اندازه مقصود بعمل آمد چه اکثر از حاضرین مسبوق و مهیا و مستعد بودند اشخاصی هم‌که مسبوق نبودند اگرچه پس از اظهار حرارت به برودت دائمی برگشتند لکن بکلی مأیوس نشدیم .

نگارنده‌گفت : آقایان بسیاری از اشخاص قبل از این شروع به‌این‌کارکرده اند اما مدعی به‌راخیلی بزرك وانمود کردند و مانند ناصرالدین‌شاهی برای آنان مانع و عائق بود و علما هم همراهی نکردند به‌این جهت به‌مقصود خود نایل نشده‌اند لکن مادعا و مقصود را منحصرمی کنیم به‌تقاضای اجرای قرآن، طرف هم مظفرالدین‌شاه است‌که حالش معلوم است، آقای طباطبائی هم باما همراه است، آقایان‌دیگر هم چون مقصود ماراکه اجرای قرآن‌است بدانند البته همراهی‌خواهند فرمود. شیخ محمد فیلسوف شیرازی‌که از حاضرین بودگفت : این شیخ فضل‌الله و شیخ عبدالنبی وبعض دیگر را که من می بینم اگر العیاذبالله خدا با آنها طرف شود و به‌خلاف ریاست‌آنها رفتارنماید هرآینه اورا تکفیر می‌نمایند چه‌جای کلام‌خدا. دیگری‌گفت: باید از طریق خودشان وارد شد و جلب ریاست به‌طرف آنها نمائیم تا حاضر شوند. نگارنده‌گفت :آقایان مقتضیات‌زمان را اگر بخواهید بدانید این عرض و حکایت مرا گوش دهید :

درچند سال قبل به‌ناصرالدین شاه راپوت دادندکه شب ها جمعی در محلهٔ سنگلج در يك خانه اجتماع کرده و در امر مملکت واصلاح مذاکره می کنند پادشاه جمعی را فرستاد شش هفت نفر از اصلاح خواهان که دور هم نشسته بودند مأخوذ و شبانه آنها را به حضور پادشاه بردند چاهی‌که در اندرون حفرکرده بودند که برف در آن می‌ریختند و یا برای همین جور کار ها مهیا بود سنك سر آن را برداشته مأخوذین را در آن چاه انداختند آن وقت خود پادشاه تفنك را بدست گرفته متجاوز از سی فشنك از پی آنان فرستادکه به‌اعتقاد خود زودتر آنها را به اسفل السافلین رساند و حاضرین را هرکدامی يك اشرفی انعام داد

برای شکرانهٔ موفقیت برقتل آنها. لکن مظفرالدین شاه ازقتل یك نفر میرزا رضای کرمانی نادم است‌واز مرحوم شدن حاج میرزا احمدکرمانی در انبار به‌وحشت، دیگر آنکه مقصود ما اجراء قرآن است و بس.

امروزاز هزار نفر اهل این شهر یك نفر را ما با خود همراه‌کنیم به مقصود خواهیم رسید آقا سید برهان خلخالی‌که حاضر در آن مجلس بود گفت: درهرمملکتی که تمدن و ترقی و قانون ظاهر شده است از غیر پایتخت شروع شده است و از جماعت فقراء و کسبه اقدام شده‌است شما می‌خواهید درپایتخت‌که اهالی‌آن همه‌پروردهٔ نعمتهای شاه وهواخواهان سلطنت اند این مقصود را پیش ببرید وانگهی به اطمینان رؤساء وصاحبان مسند بر فرض‌که ما مقصود را پیش بردیم فردا همین آقایان که شما به قوهٔ ایشان مستظهرید بر مردم مسلط خواهند شد منتها تغییر موضوع را سبب شدید.

جناب ذوالریاستین کرمانی‌گفت: مقصود ما بیداری مردم است از راه اجراء قرآن اگرما اقدام نکنیم دیگران اقدام خواهندکرد پس‌خوب است ما به‌مفادکنتم خیرامةٍ اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن‌المنکردامن همت و عزم را به‌کمر زده و لااقل تکلیف خود را که بیداری مردم باشد بجا آوریم حاضرین در مقام اتحاد واتفاق برآمده و با هم معاهده نمودندکه تا آخرین قوای خود را در بیداری اهل وطن مصروف دارند و از لازمهٔ سعی وکوشش‌کوتاهی نکنند و در تزیید اجزاء انجمن به‌دقت بذل جهد فرمایند وچیزی را عائق و مانع از برای این مقصود مقدس ندانند و از هیچ‌گونه فداکاری در این مشروع مهم مضایقه ننمایند وترك جان ومال وخانمان وعیال را سهل‌ترین اقدام بشمارند تا به‌این وسیله و واسطه گوی سعادت و جوانمردی را از میدان بربایند. جناب آقا شیخ حسینعلی ادیب بهبهانی‌که نیزحاضر بودگفت: اما من تا جائی‌که مزاحمت با تکلیف شرعی من نداشته باشد حاضرم. جواب گفته شد شما از دایرهٔ امر به معروف و نهی از منکر خارج نشوید.

نگارنده بیان‌کرد: اگربا این حال بمانیم پنج‌سال دیگراین مملکت اسلامی به‌دست خارجه خواهد افتاد پس مسئلهٔ حفظ بیضهٔ اسلام ما را مکلف کرده است بر حرکت اگر چه حرکت مذبوح هم باشد. مجلس به اینجا ختم و اجزاء متفرق شدند.

***

روز جمعهٔ بیست و ششم ذی‌الحجه هزار و سیصد و بیست و دو که مطابق بود با سوم مارس ماه فرانسه ۱۹۰۵ درخانهٔ جناب ذوالریاستین کرمانی انجمن منعقدگردید سربازان راه صلاح و فلاح وطن در حالتی که از همه چیز جز حبّ وطن وارسته و کمر غیرتمندی و مردانگی برای نجات ملت اسلامیه و هموطنان عزیز خود محکم بسته با دلی پرخون و سری پرشور اجتماع فرمودند بعد از صرف غذا و غلیان میزبان محترم چنین فرمود:

آقایان و برادران عزیز بدانید که تا افراد ملت عالم نشوند حقوق خودرا نخواهند

دانست و تا عموم مردم حقوق خود را ندانند امید اصلاح نداشته باشید ملاحظه فرمائید در هیچ مملکتی از مأکولات ومشروبات عمومی به هیچ اسم دیناری نمی‌گیرند و این مملکت‌ما بر عکس است آنچه فشار می‌آورند به فقراء و ضعفا است و هرچه اخذ می‌نمایند از حقوق فقراء می‌باشد ناصرالدین شاه لعنت نامه نوشته و فرمان باصحّه چاپ‌کرده و منتشر نمودند و سنك لعنت نامه را به دیوار مسجد شاه طهران نصب نموده اند که از نان وگوشت که غذای عمومی است مالیات نگیرند این ایام عین‌الدوله صدراعظم ایران روزی هزار تومان به اسم تعارف از خبازخانه و قصاب‌خانهٔ طهران می‌گیرد که نان وگوشت را به‌هر قیمتی که بخواهند بفروشند می‌گویند اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه گمرك داخله‌را بخشیده لکن‌حاکم حق‌الحکومه می‌خواهد دم دروازه از هرچه وارد شود به‌اسم حق‌الحکومه وتعارف و رشوه بسختی مطالبه می‌کنند بلکه به اسامی مختلفه وعناوین متفرقه یا به‌اسم حق‌الحکومه و یا به‌نام حق‌الصداره و یا بعنوان حق‌کدخدا و یا به اسم قپان داری یك‌جا دم دروازه و یك‌جا میدان وسراها به هر اسم و رسم که بتوانند از مردم می‌گیرند مگر آن که صاحب مال یکی از رؤساء و علماء و رجال دولت باشد ویا بستگی به‌آنها ویا ازآنها نوشته در دست داشته‌باشد اگرصدراعظمی هم عمل خیری نماید وتخفیفی صادرکند صدر اعظم بعد از اوآن‌را نسخ می‌نماید وقبول این ظلمها بواسطهٔ جهالت ما می‌باشد.

نگارنده‌گفت: چند روز قبل از این آقا سید مرتضی باسمه‌چی مدعی شدکه کارخانهٔ صابون پزی دایرکند وصابون بعمل آورد که مثل صابون خارجه باشد و ارزانتر ازصابون متعارفی‌هم بفروشد امتیازهم نمی‌خواست فقط اذنی می‌خواست‌که صابون پزها مانع اونشوند مالیات دیوان را هم می‌داد نمونهٔ صابون را هم به انواع‌مختلفه به‌من داد من هم صابون‌آن را خدمت آقای طباطبائی ارائه دادم جناب معظم فرمود عریضه‌کند به عین‌الدوله چون این عمل خدمتی است به مملکت ورفع احتیاج داخله را از خارجه می‌کند لذا من ازاو معاونت می‌کنم. نگارنده پیغام آقای طباطبائی را به‌آقا سید مرتضی‌گفته و اورا تشویق نموده اوهم عریضه‌کرد به صدراعظم آقای طباطبائی‌هم دراین خصوص چیزی نوشت کاغذآقای طباطبائی وعریضهٔ آقا سید مرتضی‌را به عین‌الدوله رسانیده اجازه نامه صادرشد سید بیچاره به‌اطمینان کامل شروع به عملیات نمود صابون پزها به نظام‌الملك راپورت دادند نظام الملك در مقام ممانعت برآمده که مالیات صابون را ناصرالدین‌شاه به پدرمن داده است و اوهم وقف‌نموده است که باید برود به نجف اشرف و صرف روشنائی مقبرهٔ پدرم‌گردد آقا سید مرتضی‌آنچه گفت من مالیات را می‌پردازم جواب دادند که صابون تو که به این خوبی درآید سایر صابونها را می شکند و آن وقت روشنی قبر پدرم کم می شود سید بیچاره گفت من امتیاز نخواستم به‌سایرین‌هم یاد خواهم داد به خرج نرفت مخارج گزافی‌که سیدکرده بود دماغش را سوزانید. لباسهای نگارنده هم‌که البته با صابون‌مجانی خوب شسته می‌شد بهمان حالت

کثافت باقی‌مانده است برای این که در سرمقبرهٔ مرحوم نظام‌الملك يك‌چراغ زیادتر روشن گردد حالا شما آقایان این بدبختی را جز از نکبت جهل می‌دانید؟ پس کاری بکنید که قانون در مملکت تدوین و اجرا شود پس از تدوین قانون معارف هم تکمیل خواهد شد.

دیگری گفت: من منکر لزوم قانون نیستم ولی عرض می کنم اگر علم نباشد قانون که تدوین نمی‌شود سهل است، که هیچ چیز اصلاح نخواهد شد ملاحظه کنید مرحوم امین‌الدوله کارخانهٔ کبریت سازی آورد و در کهریزك کارخانهٔ قند سازی احداث نمود و کلی خرج کرد؛ هم کبریت اورا دیدیم، و هم قندآن‌را خوردیم. درمحلهٔ دروازه قزوین کارخانهٔ بلور سازی راه انداختند. صنیع الدوله کارخانهٔ نخ بافی آورد، شیشه ونخ هردو را دیدید چه‌شد که همه خراب و بایر ماند این خرابی جز از بی‌علمی بود؟

جواب گفته شد این همه از نبودن قانون بود چه این کارخانه‌ها را امین السطان به واسطهٔ عداوتی که با امین الدوله داشت بایر و خراب خواست زیرا که این کارخانه ها به دخالت امین‌الدوله دائر شده‌بود ودر زمان صدارت او اگر قوهٔ امین السلطان تمام نشده‌بود ازمدارس هم امروز خبری واثری نبود چنانکه نهایت سعی را در انهدام مدارس نمود لکن خدا نخواست و سه قوه در مقابل قوهٔ امین السلطان ایستادگی‌نمود؛ یکی قوهٔ روحانی‌آقای طباطبائی، دیگرفطانت وزیرکی‌حاج میرزا یحیی‌دولت آبادی(۱)، سیم‌اشاعه وتکثیرمدارس. و الاّ مؤسسین مدارس نزدیك بود مضمحل و معدوم شوند چنانچه مفتاح الملك (۲) در عین ترقی مدرسهٔ افتتاحیه‌که عدد شاگردش از سیصد تجاوزکرده بود واسمش آفاق را گرفته‌بود یك دفعه از کار و ریاست مدرسه کناره جست و آن همه خسارت را متحمل گردید وهمچنین میرزا علی‌اکبرخان ناظم الاطباء (۳) که از اساتید دارالخلافه به‌شمار می‌رفت و در تأسیس مدارس عزمی راسخ و جهدی کامل داشت یك دفعه از کار عقب نشست و آن همه مساعی و مجاهدتش به هدر رفت و يك عالم حرارت و شوقش به بی‌میلی امین‌السلطان منتفی وخاموش شد وکذا سایرین. حالا اگر ما مجبور بودیم که در تحت قانونی باشیم که شاه و صدراعظم ازآن نتوانند مخالفت نمایند، این اشخاص بزرگ هرگز دست از مقصد خود برنمی‌داشتند.

باری چون قانون جاری نیست اگر امروز مردم به‌کاری اقدام‌کنند فردا کسی دیگر آن کار را خراب خواهد کرد. به این جهت مردم امنیت و اطمینان ندارند. آیا نظر نمی‌کنید به حال شرکت عمومی‌که ملك‌التجار کتابچه نوشت بلیطی چاپ نمود اعلیحضرت شاهنشاه (مظفرالدین‌شاه) به‌صحّهٔ مبارك آن را موشّح و امین‌السلطان آن‌را مهرنمود هفده

---

(۱) جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی حاوی وقایع تاریخی است شرح حال ایشان عماً قریب خواهد آمد.

(۲) جناب مفتاح‌الملك ازاشخاص وطن دوست و عالم است شرح حال ایشان نیزمیآید.

(۳) جناب ناظم‌الاطباء کرمانی صاحب تألیفات بسیار و مدون لغت فارسی است شرح حالات ایشان انشاءالله می آید.

نفر یا بیشتر از تجار معتبر پشت بلیطها را مهر و ذیل بلیطها را امضاء نمودند به‌این بهانه چندکرور پول جمع نمودند حال صاحبان بلیط آنچه مطالبهٔ پول و یا منافع شرکت عمومی را می‌نمایند جوابی نمی‌شنوند خیلی که سخت می‌گیرند ملك التجارمی‌گوید در وسط سرای امیر و یا باغ قصر در شمیران عمارت بنا کرده‌ام و فلان قدر خرج شده است آنچه شرکاء می‌گویند ما پول دادیم که امتعهٔ ایران را دایر و ترویج و تجارت‌کنی نه عمارت بنا نمائی فحش و تغیّر جواب می‌دهد اگر باز سخت‌تر بر او بگیرند خواهدگفت : بلیط هارا به‌رعیت خارجه خواهم فروخت چند روز دیگر هم شاید مفلس نامه تمام و به‌خانهٔ یکی از آقایان و یا به یکی از سفارتخانه‌ها متحصن خواهد گردید حالا اگر قانون بود و مجازات و مکافات می‌دادند و نمی‌گذاردند پول مردم تفریط شود چه‌قدر شرکتها و انجمنهای تجارتی تشکیل می‌یافت . البته سدّ اهواز بسته و خط آهن هم کشیده می‌شد ملت صاحب‌ثروت و مملکت آباد می‌بود .

خلاصه مذاکرات به‌طول انجامید بعضی معتقد به‌این‌که اول باید قانون اجراء شودتا از برکت قانون معارف تکمیل گردد بعضی را عقیده این بود که اول باید معارف راتکمیل نمود چه تا علم نباشد قانون تدوین نخواهد شد . ذوالریاستین که پی بهانه می‌گشت که کتاب خوانی کند فرمود ما وزارت خارجه را می‌بینیم که به یك اندازه مردمان عالم را جمع‌کرده است ونسبت به‌ادارات دیگر بهتراست آیا هیچ اثری بروجود آنها مترتب است ؟ و آیا اگر یك عهد نامه و یا یك نوشته را که راجع به خارجه باشد از وزیر آن اداره بخواهند می‌تواند آن را دست آورد، ویا اگرتاریخ یك واقعه‌ای ازوقایع را ازجناب وزیر استیضاح خواهند از عهده برخواهدآمد، ویا اگر به‌او بگویند مأمورشما در سرحدّ سیستان چه قدر از سرحد را باخته است می داند آن مأمور کیست و چه‌کرده است ، و بالفرض که بداند، بخواهد بدون اذن و اجازهٔ صدر اعظم آن را عزل و مأمور امینی بجایش نصب کند می‌تواند ؟ ویا توانائی آن‌که امری راکه راجع به‌رعایای ایران است راجع به‌سفیراسلامبول ویا مأمور مصر نماید دارد یا نه ؟ بالاخره آیا این وزیر امور خارجه فضایح اعمال وافعال وزراء سابق را دانسته یا نه بر فرض دانستن آیا عمل بر طبق عملش می کند یا نه ؟ کلام که به این‌جا منجر شد کتاب را یکی برداشته و چنین خواند:

خطاب به وزیرخارجه

جناب وزیر از شما سؤال می کند یك نفر غریب ومتعصبی از ملت ایران .
سبب فضاحتی که درممالك خارجه قونسول‌های شما می‌کنند آیا خبردارید یا نه ؟
تا چند این تذکره های دولت که نمایندهٔ تابعیت ملت ایران درانظار خارجه‌است
مانند کاغذ دوا پیچی عطاران بی‌قدر و بی‌اعتبار خواهد شد ؟ تاکی این بروات
شرف ملی‌ما مثل کاغذگنجفه درمحالّ متعدده بفروش‌خواهد رسید؟ آن‌هم بقیمت‌های

متفاوت ، مثلاً در طهران پنج‌قران ، در تبریز یك‌تومان ، درکنارارس یك‌تومان و نیم ، در قفقاز چهارمنات ونیم ، درخاك عثمانی هفتاد و پنج غروش و گذشته از اینها مأمورین شما در همه‌جا به هر دزد و دغل و بی‌سروپائی از تبعهٔ خارجه که چند غروش بدهد این تذکره‌ها را خواهند فروخت، که درتمام ممالك عثمانی و روس ، حتی در فرنگستان به‌نام تبعهٔ ایران دزدی وانواع فضاحتها را مرتکب شده ، ما را درمیان هفتاد و دو ملت رسوا نمایند . در بعض جاها که بدست حکومتها افتادند پس از تحقیقات معلوم شود که آن دزد و جیب‌بر یا از ارامنه ویاگرجی‌قفقازبوده ، یا از راهزنان وچپاولان‌عثمانی که قونسول‌های ماآن‌تذکره را به ایشان فروخته‌اند . آیا با این حال عظمی برای آن قونسول و یا اعتباری برای آن تذکره که دارای نشان و علامت دولتی و ملتی ماست باقی خواهد ماند؟ آیا رواست که بعضی‌سفرای شما هم دانسته و فهمیده ، درمقابل‌چندلیرای مردار و متعفن ازمقام بلند خودشان خجالت نکشیده مرتکب این فضاحت بزرگ شوند ؟ این رشوت مشئوم تاچند ازمأمورین شما مانع هرگونه مؤاخذه ومسئولیت خواهد بود ؟ عجباً هنوز وقت آن نرسیده است‌که جلو این رسوائیها گرفته شود و دولت و ملت از زیر بارگران بدنامی و ننگ رهائی یابد . تا چند قونسول‌های دول خارجه به‌سبب این بی‌نظمیها در وطن ما فعّال مایرید بوده وبالعکس قونسول‌های شما در ممالك روم و روس‌چون دست نشاندهٔ ولاة وحکام ازآنان تملق وچاپلوسی خواهند نمود .

سفرای شما محض پرده پوشی به سیئات اعمال خودشان این زیاده روی و تعدّیات قونسول‌های خارجه را حمل به عدم اقتدار دولت ایران خواهند کرد و شما نخواهید دانست‌که این معنی غلط است زیراکه در عالم دولتهای ضعیف‌خیلی هستند هرگاه بنا براین باشدکه اقویا، ضعفا راپایمال کنندامورِدنیا مهمل می‌ماند.

بلی هر دولتی که قانون معین ومدوّن ندارد به او همه طور رفتار می کنند و دیگری هم مانع نمی‌شودحالا جنرال قونسول انگلیس یا فرانسه یا روس هرگاه هنر دارند در بلغارستان که حکومتی‌تازه و جمعیتش زیاده برسه میلیون نیست به کاری مداخله نمایند ویا این‌که به یکی از تبعهٔ بلغار بگویند که از اینجا برخیز و در آنجا بنشین همان روز نعلهایشان را می کنند چنانچه تاکنون چندین بار کنده‌اندبلکه سفراء وقونسول‌های خارجه این زیاده روی راکه درایران می کنند خود از سفراء ومأمورین ایران سرمشق‌گرفته‌اند درحالتی که آنان حافظ حقوق رعیتند خود علی ملاءِ النّاس‌آنان را به چاپیدن ...

از مأمورین خارجه چه توقع توان داشت در صورتی‌که خودمان قانون و

عدالت نداریم به‌چه‌زبان به ایشان توان‌گفت که با ما به عدالت رفتار نمائید بخدا پناه می‌بریم از این وضع ناگوار که هرجا قدم نهی پراست از دلسوختگان که دودآهشان روی‌سپهر را تیره‌وتاریك می کند از تعدّیات‌داخله می گریزند درخارجه به ظلمهای بدتر از آن گرفتار می‌شوند به هرجا وهر ده که درممالك روم و روس می‌رسی خواهی دید که جمعی بیعار و بیکار بنام فراش دور یکی را گرفته اسمش را قونسول‌گذارده‌اند و به اتفاق او کمر به تاراج وغارت این بیچارگان آواره از وطن بسته‌اند که نه در دفتر دولتی اسمی از آنان هست و نه رسمی.

اولاً چرا درداخله ابواب ظلم را برروی ایشان نبست که ترك وطن‌گویند.

ثانیاً قونسول‌ها چرا ازهریك از این بیچارگان سالی‌پنج‌منات‌بعنوان پول تذکره بگیرند و به‌کیسهٔ خودشان برود.

هرگاه بفرمائید که آنها را درمقابل مواجب به‌ایشان می‌دهیم بخدای بسیار مغبون هستید درصورتی که این پول از رعیت گرفته می‌شود هرگاه دولت بگیرد و بدین بی‌مروّتان بی‌شرم‌مواجب‌بدهد سالیانه مبالغ‌زیاد منفعت خزانهٔ دولت خواهد بود و امثال این رسوائیها نیزتا یك درجه از میان خواهد برخاست. امروز در ممالك روم و روس هرایرانی ازهرطبقه که باشد وقتی بمیرد اولین وارث او سفیر و قونسول است هرگاه وارث وطلب کار او قدرتی داشته باشند ایشان نیز حصه‌ای توانند برد والّا، فلا و همچنین است مسئله باشپرت. درست حساب شده در ایاب و ذهاب یك نفرایرانی به‌زیارت مکهٔ معظمه از هرسرحدّی که حرکت کرده چهل وپنج تومان تا باز گشت بدان نقطه پول تذکره و قول باید بدهد و اقلاً همه ساله چهار هزار ایرانی به مکه می‌رود، وجه تذکرهٔ اینان سالیانه زیاده بریکصد و شصت هزار تومانست واگر در سالی ده هزار نفرمشرف شوند تقریباً به یك‌کرور تومان می‌رسد که با این مبلغ در تمام نقاط مهمه و مقتضیهٔ ممالك روس و عثمانی قونسول‌های با مواجب و تعلیمات مخصوصه توان گذاشت که در حین وقوع شکوه و شکایتی طرف مؤاخذه و عتاب هم بشوند.

در بندر جدّه که دروازهٔ قبله ما و طرف توجه عموم اسلامیان است چرا باید کارپرداز نجیب و باادب و متدین پادشاه شناس از خانوادهٔ معروف صاحب علم و سواد نباشد و همه ساله دربیع من ترید کارپردازی آنجا را به‌دست هرسفلهٔ بی‌پدر و فرومایه وبی‌سواد درمقابل یکی دوهزارلیرا بسپارند و او را برجان ومال حجاج که رعایت خاطر وحفظ‌حقوقشان برذمّت دولت واجب است صاحب اختیار سازند و اوازهرتذکره‌ای زیاده از یك تومان مانگیرد بی‌شرفانه وبی‌باکانه نیم‌لیرا که معادل دو تومان و نیم است گرفته و باز دست برندارد با جمّال و حمال نیز

در تاخت و تاز آنان شریك شود و برای کرایهٔ شتر و الاغی که‌از جده به مکه سایرین یعنی مسافرین خاك عثمانی و مصر وجزایر و هولند و هند و قفقاز سی غروش می‌دهند از ایرانی دویست غروش که شش برابر آنهاست پول بگیرند و همه ساله همهٔ این‌تفاصیل را در روزنامها بنویسند و فریاد تظلم حجاج به‌آسمان برسدکسی‌گوش ندهد . مرتکبین بی‌آزرم ابداً مؤاخذه نشوند تنها آنچه درجده از حجاج ایرانی قونسول‌های موقتی سه‌ماهه می‌گیرند برای مواجب سفیری کافی است. اگر این‌ها راکه عرض کردم می‌دانید و طرف توجه و اعتنا نمی‌شمارید زهی بی‌انصافی است، اگرخبر ندارید و نمی‌دانید درآن صورت همه حق دارند که شما را غافل پندارند و سزاوار این عنوان بلند نشمارند والسلام .

کلام‌که به‌اینجا رسید اهالی انجمن و فدائیان وطن، بعضی به‌حال تباکی و بعضی از کثرت حزن و غم، ازخود رفته وحالت بهت به‌آنها دست داده. تاچندی حالت‌یك‌کلمه سخن گفتن باقی نبود، هم و غم غریبی عارض هریك‌گردیده به اوضاع غریبهٔ مملکت وگرفتاریهای عجیبهٔ این‌ملت، سر به گریبان تعجب و حیرت وسرافکندگی وفکرت فروبرده بعد ازساعتی به‌حال طبیعی عود نمودند و مجدداً هم‌قسم و معاهد شدند که تاجان دربدن دارند درخدمت به‌ملت ووطن عزیزخودداری ننمایند و به‌هروسیله‌که دست‌آید مردم راازخواب گران‌غفلت بیدار وازسکرات نادانی وجهالت هوشیار سازندکه جمعی را متفق‌نموده تقاضای عدالتخانه و مجلسی از دولت نمایند که به‌کارهای مملکت رسیدگی نمایند و بیش از این ذلت ونکبت را به‌این ملت و مملکت بیچاره روا ندارند. پس ازمذاکرات دیگر اجزاء انجمن متفرق شدند .

این مجلس اگرچه‌نسبت به‌مجلس اول بهتر و خوبتر بود ولی به‌واسطهٔ عدم وثوق و اطمینان کامل هنوز وقت اظهار مقصود نرسیده است و باید در دوسه جلسهٔ دیگر باز کتاب خوانی کرد تاغیرت و حرارت وطن در همگی بروز و ظهور نماید و الا هنوزحبس‌وقتل و اسر یقینی‌است وراپورت دادن به‌عین‌الدوله رانسبت به بعضی‌ازاجزاء احتمال‌می‌دهیم. راپورت این دو مجلس را کماهی خدمت حضرت حجة‌الاسلام داده فرمود : امیدوارم که اقدامات خیرخواهانه و اهتمامات مجدانهٔ غیرتمندانهٔ امثال شما اثری بخشد ودست‌غیبی نیزمددی فرماید و چون غرض اصلی نجات این ملت، ازاین روزگار سیاهی است که فعلا چون شب دیجور، تمامی را فروگرفته است. لذا مطمئن‌باشیدکه اقدامات بی‌غرضانه، اثرات خود را خواهد بخشید و چیزی که مکنون خاطر خیرخواهان عالم اسلامیت و انسانیت است از پس پردهٔ غیب بیرون خواهدآمد. ترغیب و تشجیع زیادی در اقدام به‌این مشروع مقدس فرمود و امیدواری و قوت قلبی خود را در این امور خیریه اظهار داشت .

***

جلسهٔ سوم

روز دو شنبهٔ بیست و نهم ذی‌الحجة‌الحرام سال ۱۳۲۲ هجری در مدرسهٔ ناصری معروف به‌مدرسهٔ سپهسالارجدید، درحجرهٔ جناب آقا شیخ محمد شیرازی مشهور به‌فیلسوف ، انجمن تشکیل یافت. جناب فیلسوف که میزبان امروز ما بود سنش قریب به‌چهل سال، درعلوم عقلیه و سیاسیه باربط ، در حب وطن و بیداری اهالی مجد و ساعی بود . این فیلسوف با حرارت شروع به‌تکلم نمود و گفت :

من اکثر از مطالب کتاب سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیك را ازحفظ دارم. درضمن برای شما نقل می‌کنم، هرکدام هم که‌آن را بخواهید می‌دهم همراه خود ببرید در خانه‌های خود هرقدرمایل باشید بخوانید ، بلکه ازآن کتاب لازم‌تر خواندن روزنامهٔ حبل‌المتین است در هرجلسه . تااجزاء همگی حاضر شوند، از برای شما روزنامه خواندن الزم است .

یکی از اجزاء گفت : ما امروز لازم داریم که اشخاص عاقل را به‌سایر بلدان روانه کنیم بلکه در ایلات و دهات هم داعی‌گسیل داریم ،که مردم سایر شهر ها را بیدار کنند و نگذارند آنها قبول ظلم کنند .

فیلسوف مذکور جواب داد : شما مردم پایتخت را بیدار کنید قهراً سرایت به‌سایر بلدان هم خواهد نمود، شما از بدبختی خود مذاکره کنید، شما نظر به‌همین پایتخت اندازید به‌بینید چگونه هرج ومرج زیاد است. هرکس قوتی دارد برضعیف مسلط خانمان بلکه‌هستی او را نابود می‌کند. فقط نظر خود را محدود و مشخص نمائید و اندکی در امرآب ملاحظه کنید ؛که تمام ممالك متمدنه و غیرمتمدنه ازجهت‌آب از حیث پاکیزگی و محفوظیت راحت و آسوده می‌باشند. ماایرانیها باید این‌گونه آبهای کثیف و مملو از نجاسات را به‌این ذلت و خواری بیاشامیم، آنهم محدود و ممنوع . صدراعظم ایران شنیده است درممالك خارجه مشروبات محدود است، دیگر ندانسته است مراد از مشروب‌آب نیست، بلکه مسکرات است آنهم محدود است ، نه ممنوع . بیچاره عین‌الدوله خواسته است مشروبات را محدود کند، آمده است امتیازآب را داده است به یك نفر سید و او هم جمعی از اراذل و اوباش را با خود همدست نموده، آب‌های این شهر را از صاحبانش اجاره‌کرده و اسم اداره‌اش را ادارهٔ میاه‌گذارده. درهرفصل وهرروزی به یك بهانه ویك اسم مطالبهٔ یك مالیاتی از مردم وخانه‌ها و حمام‌ها و کاروانسراها می‌کند ؛ در زمستان به‌اسم مخارج خرابی نهر، در تابستان به اسم میرابی ، در پائیز به اسم پول آب ، در بهار به نام تنقیهٔ قنات، بعد از آن‌که پول راگرفت آب را درخارج شهر به صاحبان باغ و زراعت می‌فروشد . تا کسی بخواهد دو کلمه حرفی بگویدمی‌گویند: حضرت والانایب‌السلطنه، حضرت‌والاشعاع‌السلطنه، حضرت والا عین‌الدوله، حضرت والا، حضرت‌والا، حضرت بالا، حضرت اشرف، حضرت‌اقدس، دراین‌شرکت دخالت دارند .

مردم هم بشنیدن‌اسم مضاف به‌دولت وسلطنت می‌ترسند، خصوص اگرمضاف ومضاف‌الیه شعاع‌السلطنه و عضدالسلطان و سالارالدوله پسرهای شاه باشند و یا نایب‌السلطنه برادر شاه باشد. آه از ظلم، آه ازجور، آه از استبداد، به این آب کثیف هم عادی و قانع بودیم دارند از دستمان می‌گیرند ، دیگر این آب‌های کثیف راکه حیوانات از شرب آن کراهت دارند ما باید به قیمت گزاف بخریم وبخوریم .

یکی‌ازحاضرین‌گفت: آه ازجهالت، تمام‌این خرابیها ازجهل‌است. چرا مردم اجتماع نمی‌کنندکه دفع ظلم را از خود بنمایند ، چرا ساکت می‌نشینند ؟

نگارنده گفت : آقایان دوکلمه به‌عرض من‌گوش‌دهیداین جناب ذوالریاستین حاضر، این جناب آقا سید محمد حجت کرمانی که از عدول است شاهد، اهالی کرمان در این پایتخت بسیارند ، ازهرکدام سؤال‌کنید مطلع‌اند و جواب خواهند داد. درچند سال قبل در کرمان یك نفررفت‌نزدآصف‌الدوله ،که در آن وقت شهاب‌الملك لقب داشت وحاکم کرمان بودعرض‌کرد: آقای‌حاکم‌هیچ وقت درکرمان قیمت ماست از یك من‌پنج شاهی‌زیادتر نبوده، در حکومت شما قیمت یك چارك‌که ربع یك من است به پنج‌شاهی‌رسیده است. فوراً میرغضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدند ؛که چرا فضولی کرده و در امر تسعیر که شأن حاکم است چون و چرا کرده است . و نیز درحکومت دیگری یك طفل چهارده ساله می‌رود دکان خبازی که‌نان‌بخرد، جمعیت مشتریان زیاد بوده طفل خردسال‌می‌گوید: استاد نانوا، دیشب نان‌گیر ما نیامد من و مادرم بی‌شام خوابیدیم. یك عددنان زودتربه من بده‌که مادرم منتظر وگرسنه است. فراشی آنجا ایستاده بود، آن طفل را گرفته چون پول نانش را به فراش نداد لذا او را به طرف دارالحکومه برد . از اتفاقات شاهزادهٔ حاکم سوار بوده وعزم گردش و رفتن خارج شهر را داشته است. درمیدان باغ فراش را می‌بیند که دست‌آن طفل معصوم راگرفته و او رابعنف‌می‌برد، ازفراش استفسارمی‌نماید؛ سبب را فراش می‌گوید: این طفل با بعضی دیگر سنك به‌دکان نانوائی زده و فریادکشیده‌که چرا نان‌کم وگرانست؟ شاهزادهٔ حکمران فوراً حکم داد میرغضب سرآن طفل را برید و نعش‌آن جوان مادر منتظر را در میدان انداختند. باز در حکومت آصف‌الدوله از طهران مؤاخذه کردند وبلوائی در کرمان برای آن عمل زشت شد . در حکومت این شاهزادهٔ حاکم احدی جرئت نکرد یك کلمه بگوید چرا؟ برای آن‌که‌آن حاکم ماهی دو هزار تومان‌خرج قهوه‌خانهٔ امین‌السلطان را می‌داد، برای آن‌که مقتول طفل بود، برای آن‌که یك مادری داشت فقیر، برای آن‌که کرمان در تیول حضرت والاها بود ، برای آن‌که روز بعد از آن روز هم شش نفر گرسنهٔ دیگر روی میدان سر بریدند ، بجهت آن که گفته بودند این طفل بی‌گناه بود و خلافی نکرده،دیگر برای چه ؟ برای آن‌که چندی بعد از آن دو نفر را دهنهٔ توپ گذاردند و اجزاء ایشان درهوا طعمه وکباب مرغها شده بود. دیگر برای چه ؟ برای آن‌که یك نفر

سید محترم را چوب زده و درآب حوض انداختند؛ درحالتی که برف هم‌می‌آمد، و پای اورا فراشها گرفته به خاك کشیدند تا آوردند به خانه‌اش . دیگر برای چه ؟ برای‌این که دوگوش و ریش یك استاد سلمانی مسلمانی را از بیخ بریدند و دو هزار چوب به همان حالت به او زدند وچهل تومان جرم ازاوگرفتند ، بجهت این که بدون اذن حضرت والا یك نفر جدید۔الاسلام را ختنه کرده بود . که الیوم آن جدیدالاسلام از تجار معتبر کرمان و اسمش میرزا علی است و همیشه می‌گوید : ازمسلمانی خود ندامت ندارم جزآن‌که حاج محمدتقی سلمانی برای خاطرمن مضروب ومقطوع اللحیة والاذنین و مفلوك وبالاخره مرحوم شد. دیگربرای چه؟ برای خیلی از ظلم‌ها، به‌این جهت دیگراحدی جرئت نمی‌کند حرف بزند چون مردم دیده‌اند این امور را می‌ترسند. باید کلیات را درست کرد ، جزئیات قهراً اصلاح خواهد شد . من راضیم که مملکت کرمان برای ایرانی بماند اگرچه روزی ده نفر رابکشند. لکن این وضع حالیه و این خواب غفلت که ما را گرفته است عماً قریب ما را معدوم و مملکت اسلامی را به دست خارجه خواهد انداخت جز آن‌که ملت بیدار و حقوق خود را بدانند .

باری ناطق امروز فیلسوف گفت: دیگر از بدبختی‌ها آن‌که؛ این درباریهای خائن سالی یك‌بار پادشاه رابه‌بهانهٔ استعلاج می‌برند به‌خارجه ودرباطن خود به‌فکرعیش ومداخل هستند ،کلی پول ملت را درفرنگستان خرج خانم‌های فرنك می‌کنند و یاعوض برای ماسگ کوچك و موش بزرگ می‌آورند. خاك گلدانها را باید از خارجه بیاورند برای‌آن‌که اگر یك وقتی یکی ازخانمهای تازه رسیده را مهمان کنند به‌او بگویند خاك این گلخانه را از وطن‌تو آوردیم تاخاطر عزیز آن عزیز خرسند شود (۱) .

پادشاه را ترسانیده اندکه مرض اعلیحضرت علاج نمی‌شود مگر به‌آب معدنی که در خارجه می‌باشد. مالیات ایران بعلاوه قرضهائی‌که ازخارجه می‌کنند خرج سفروفدای هوی و هوس چند نفر دزد درباری می‌شود و حال آن‌که این پول مالیات را باید خرج قشون ونظام کنند و سرباز و مستحفظین مملکت را نان و لباس دهند تا حدود و ثغور را مستحکم نمایند. کشتیهای جنگی دردریااندازند، اسلحه را تکمیل نمایند، اگریك وقتی یك عاقلی در دربار ایران پیداشود وکسی‌این‌حرف را به‌اوبگوید، درجواب می‌گوید: ایلات‌ایران جواب خارجه را لدی‌الحاجة خواهندداد دیگرنمی‌دانند ایلات‌خود رافدای شهوت‌چند نفرشاهزادهٔ

---

(۱) ازیکی ازموثقین شنیدم که‌زمانی سردار نصرت، میرزا حسین‌خان‌کرمانی قونسول روس‌را ضیافت‌کرده‌بود. درمجلس ضیافت اسباب سیگارو شمعچهٔ انگلیسی‌گذارده بود. قونسول سیگار و کبریت خودرا آتش می‌زده‌است میزبان می‌گوید؛ بااین سیگار اعلی و شمعچهٔ معطر چرا کبریت بدبو را آتش می‌زنید؟ قونسول درجواب می‌گوید: این‌کبریت را که آتش می‌زنم کبریت مملکت خودم است ولکن آن شمعچه ازمملکت انگلیس‌است درآتش زدن آن خدمتی است به‌انگلیس و درآتش زدن کبریت خود خدمتی است به‌وطن خود ،لکن افسوس که بزرگان و شاهزادگان وطن مماافتخار می‌کنند به‌استعمال امتعهٔ دیگران .

نفس پرست نمی‌کنند. ایل وقتی حاضراست که از هم نپاشیده باشند، ولی این‌حرکات واعمال درباریان عمداً قریب ایلات را هم پراکنده و متفرق خواهد نمود. مگر ناصرالدین‌شاه یك‌نفر از سران و بزرگان ایلات را باقی‌گذارده‌است؟ آتش ظلم در ایلات روشن‌تر و افروخته‌تر است. آخر نظر کنید و به‌بینید وزیر جنگ ما که حضرت والانایب‌السلطنه است شغلش چیست و اطرافش کیست؟ همه جوانان خوشگل وظریف، شب وروز همش این‌است که یك جوان خوش صورتی بدام آورد و اورا سرهنگ و سرتیپ یاامیرتومان وامیرنویان‌کند. این سرداران حالیه مناصبشان از زمان طفولیت تحصیل شده است، از برای مشق نظام‌کدام مشق و تعلیم‌را دادند؟

این از سربازهای ما که به‌هیزم شکنی و فعلگی مشغولند، این از توپخانه و توپچی که یا به‌دادن پول به‌مردم وگرفتن‌تنزیل، درب خانه‌های حکام شرع مشغول مرافعه و نزاع می‌باشند. آن ازنداشتن سواره وپیاده نظام. عوض سرباز و سوار، سرتیپ وسرهنگ وامیر تومان و میرپنج داریم. آخر این سرتیپ‌کدام سرباز رادارد؟ و فوج اوکجا مأمور است؟ این میرپنج برکدام تابین ریاست دارد؟

وضع دولت ایران ازدوشق خالی‌نیست؛ اگرباهمهٔ همسایگان برسر صلح‌است وخاطر جمعی دارد که جنگی واقع نخواهد شد، درآن صورت این همه سرتیپ، میرپنجه، امیر تومان، سردار اکرم، سردار افخم، سردار اعظم و و و لازم نیست. برای محافظت ارك‌تنها یك فوج‌کفایت می‌کند وهرشهری‌را نیز به یك‌حاکم می‌سپارندباسی‌چهل‌نفر فراش بی‌مواجب ترك و عراقی محافظت می‌کنند زیرا که رعیت ایران مطیع اوامر پادشاه می‌باشند. آمدیم به‌شق ثانی؛ هرگاه احتمال می‌رودکه دولت ایران را ممکن است دشمنی پیش‌آیدکه ناچار ازجنگ بشود پس، لشکرآزمودهٔ دولت که به اقتضای زمان مشق دیده باشد کو؟ ومهمات جنگ و آذوقه واسباب دفاع دشمن ازتوپ و تفنگ کجاست؟انبار اسلحه والبسهٔ لشکریان کو؟ اردوهای سرحدی چند فوج‌است و درکدامین نقاط مهمهٔ سرحد اقامت دارند؟ بیمار-خانه‌های لشکری کجاست؟ اطبا و جراحان این اردوها را درکجا معین‌کرده‌اند؟ برای زخمداران و شهدای وطن در کدامین نقاط مملکت سربازخانه‌ها ساخته‌اند؟ و برای جلوگیری یورش و مهاجمات دشمن درکجا قلاع متین و باستیانهای رصین پرداخته‌اند، که هنگام ضرورت بکار آید؟ آیا با سربازان شصت ساله و سرتیپان بیست ساله جلو این همه دشمنان‌را که از چهار جانب چشم به‌وطن‌ما دوخته‌اند توان گرفت؟ این‌همه سرتیپان بیست ساله کدامین خدمت نمایان به‌ملت و دولت کرده اند که سزوار شمشیر و حمایل سرتیپی شده اند؟

کلام به‌اینجا ختم شد. دراین جلسه بهانه‌کتاب خواندن بود، اما از حفظ خوانده شد که بعض مطالب نیز اداءگردد. رؤسا و اجزاء انجمن بعضی صحبتهای محرمانه داشتند.

دستورالعمل لازم داده شد و تجدید معاهدهٔ سابق نیزشد .

****

جلسهٔ چهارم

روز پنجشنبهٔ دویم‌محرم۱۳۲۳ مطابق نهم‌ماه‌مارس فرانسه، انجمن مخفی درخانهٔ ادیب بهبهانی‌تشکیل یافت. پس ازتقدیم مراسم‌ضیافت میزبان محترم ما لب به‌تکلم و نطق گشود و گفت :

امروزاصلاح مملکت به اجراء قانون است، تاما صاحب قانون نباشیم وتا درمملکت‌ما قانون اجراء نشود ظلم و تعدی برداشته نمی‌شود. بدبختی ما ازبی قانونی‌است همهٔ ممالك و عموم ملل روی زمین حتی وحشیان افریقا برطبق قانونی که دارند رفتار می‌نمایند ، جزما که گویاملتزم شده‌ایم برخلاف قانون خودرفتار نمائیم ، بیائید فکرتان را منحصر به‌اجراء قانون اسلام‌کنید . اغلب آنچه دیگران دارند از قانون اسلام اتخاذ و اقتباس نموده‌اند و (زما دزدیده وبرما فروشند) پس بایدکاری کرد که قانون اسلام دربین ما جاری گردد و از برای دولت هم قانونی‌که عقلا و دانشمندان بنویسند لازم‌است . وزراء باید تکلیفشان معلوم باشد ، حکام باید حدودشان محدودگردد ، رعایا و تبعهٔ خارجه درایران باید حدودشان محفوظ باشد .

در تاریخ نظری اندازید ببینید چه بودید وچه شدید، ماها درجزء موحدین محسوب می‌شویم ، لکن درعین شرك واقعیم . نظرکنید درکتاب نهج‌البلاغه‌که حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام درمقام مکالمه بافرزند خود امام‌حسن‌علیه‌السلام می‌فرماید: یابنی لاتکن عبداً لغیرك وقدجعلك‌الله حراً یعنی : ای‌پسر من مباش بندهٔ غیرخودچه خداوند تورا آزاد قرار داده‌است؛ ونیزفرموده‌اند: ان‌الله بعث‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌لیخرج عباده عن‌عبادة عباده‌یعنی: خدای برانگیخت‌محمدرا برای‌این‌که بیرون‌آورد بندگانش رااز بندگی بندگانش؛ یعنی‌مردم را ازقید عبودیت خارج و به‌عالم حریت وآزادی داخل‌نمایدتاکی ما بیچارگان در بندگی پادشاه وحکام و وزراء مقیدباشیم. آیهٔ مبارکه ارباب متفرقون خیرام‌الله‌الواحدالقهار مشعر است که ما واقعیم در محل شرك‌که باید بندهٔ شاه و وزیر و حاکم و دیوانیان باشیم. اگر تأمل کنیم در اخبار بخوبی می‌فهمیم‌که پیغمبر ما چگونه حریت به‌ما داده است و ما ملتفت نیستیم .

درکتاب اثنی عشریه روایت می‌کند که روزی حضرت رسول‌صلی‌الله علیه وآله ازخانهٔ خود بیرون‌آمد، اصحاب‌که در خارج خانه دورهم نشسته بودند برای تواضع و احترام آن حضرت برخاستند و ایستادند. حضرت از مشاهدهٔ این سلوك متغیر شده فرمود: لاتقوموا‌کما تقوم الاعاجم یعنی : نه‌ایستید چنانچه عجمها می‌ایستند. و نیزدراخبار وارد است‌که چندنفر بدون حساب داخل‌آتش می‌شوند فلان وفلان وآن‌که سوار شود و درجلوخود مردم را پیاده ببرد. درخبردیگر کسی‌که اورا خوش‌آید ازصدای کفش‌ها که درعقب او راه بروند ودرخبر

دیگرملعون من‌ترایس یعنی ملعونست‌کسی که بخواهد ریاست‌کند و ریاست بخود ببندد.

مفاد این اخباراین است‌که عبودیت وبندگی مخلوق منافی بادین اسلام است، حریت وآزادی باآن مستلزم. حالا انصاف دهید آیا اهالی‌ممالك خارجه و اشخاصی‌که ما ایشان‌را مسلمان نمی‌دانیم بهتر به فرمایشات پیغمبر ما عمل می‌کنند یا ما ؟ آیا آنها به قانون اسلام پیروی می‌کنند یاما؟ پس‌بیائید به‌حال خود ومردم بیچاره فکری‌کنیم وازبرای این‌خرابیها علاجی، کاوه‌صفت درفش‌کاویانی وعلم اسلام را بلندنمائیم و این‌بت‌ها راکه ماپرستش می‌کنیم با تیشهٔ تمدن و قانون از هم متلاشی‌سازیم.

بعض از اهالی انجمن‌گفتند : جزاین‌که علما را با خودکنیم وایشان اقدامی کنند و نواقص را اصلاح کنند دیگر ترتیبی و علاجی برای پیشرفت مقصود نداریم.

نگارنده بیان‌کرد: آقای طباطبائی‌جداً با مقصود ماهمراه است باید قدربدانیم مماطله و مسامحه‌ای دراین امر را روا ندارید، بخداکه مملکت درخطراست اجانب ازاطراف مارا احاطه‌کرده‌اند. چنانچه یك استقراض دیگربرای دولت پیش‌آید دیگرباید فاتحهٔ مملکت را خواند. نمی‌دانم چه‌کسالت و خوابی است‌که ما راگرفته است. پس از تهیهٔ مقدمات درسوم ماه گذشته این انجمن را تأسیس ودرهیجدهم رسماً منعقدکردیم، تاکنون چه اقدامی‌کردید وکدام قدم را برداشتید؟

یك‌نفر ازاعضاءگفت: اینقدر اظهار یأس نکنید دراین مدت قلیل ما جمعی را با خود همدست و هم‌قول کرده‌ایم که هر یك مشغول کار و مأموریت خود می‌باشند و لازم نیست که آنها حاضر باشند، این‌است راپورت‌های آنها گرفته بخوانید. بعضی راپورت‌ها را اظهار داشته ودرانجمن قرائت شد. خلاصهٔ یکی‌ازآن‌ها ازاین‌قرار است :

خدمت اجزاء و اعضاء انجمن مخفی اعلام می‌شود :

برحسب دستورالعمل برادران محترم، جناب آقا میرزا مصطفی‌آشتیانی را که از اشخاص‌باکفایت و درایت است با خود متحد نموده و قول‌همه‌گونه همراهی را داده است. به‌یك عنوان خاص وبهانهٔ مخصوص‌جناب حجة‌الاسلام آقاسید عبدالله بهبهانی را ملاقات نموده عماً قریب صدایش بلند و گوشزد اخوان محترم خواهد گردید. چه‌جناب معظم‌باعین‌الدوله صفائی‌ندارد بهانه‌ای‌که بدست‌آمده منتج مقصود خواهد بود (الی‌آخره).

بعد از قرائت راپورت و بعض مذاکرات دیگر، مجدداً بردعوت نوع وتکثیر وتزیید اشخاص اصلاح خواه، انجمن از رسمیت افتاد.

***

جلسهٔ پنجم

روز سه‌شنبهٔ هفتم محرم‌الحرام ۱۳۲۳ در مدرسهٔ ناصری در حجرهٔ آقا سید برهان‌الدین خلخالی رؤساء انجمن دعوت داشته پس از حضور آنها شروع به‌مذاکره شد.

میزبان مزبور گفت: آقایان مگرعزل امین‌السلطان که صدراعظم سابق بود درنظرشما نمی‌باشد، مگرسبب آن‌را نمی‌دانید؟ جواب‌گفته شد عزل اواز صدارت به‌واسطهٔ اتفاق علماء اعلام بودکه عده‌ای از درباریان را باخود همدست‌کرده و برضدامین‌السلطان اقدامات سری کرده تا اورا ازکارانداختند. حتی آن‌که روز قبل از عزل او اعلیحضرت مظفرالدین شاه در پارك او مهمان بوده و در آن روز نهایت مرحمت و عنایت را دربارهٔ او فرموده (۱) لکن باعث اتفاق علماء، پیش‌آمد خرابی مملکت و مخاطرهٔ وطن بود. چه پس ازاستقراض چهل کرور و تقسیم آن بین چند نفر درباریان خائن باز به خیال استقراضی دیگر افتادند. لذا وطن‌خواهان و اشخاص بصیر و دانا، خواهی نخواهی علماء را با هم متفق نموده درباریان هم دوطایفه شده‌بودند؛ جمعی‌که ازآذربایجان آمده‌بودند عزمشان مصروف جمع‌مال وعده‌ای دیگر همشان جلب قلب شاه و انداختن مدعی‌ها بود. دانشمندان هم وقت را غنیمت دانسته متابعت علماء را نموده به مساعی ایشان یك دفعه‌قلوب اهالی‌ایران ازامین‌السلطان برگشت. اگرچه بازبرحسب ظاهردنیاپرستان به‌طرف او می‌رفتند و پروانه‌وار دورش می‌گشتند، حتی آن‌که چند روزی اطراف آقای طباطبائی احدی نمی‌آمد و به‌خانه‌اش پا نمی‌گذاردند، برای آن‌که آقای طباطبائی با اتابك مراوده نداشت.

یك شب را درخانهٔ آقای طباطبائی‌بودم‌که پسربزرگ ایشان جناب آقامیرزا ابوالقاسم برادران و فامیل خودرا تسلی‌می‌داد و می‌گفت: ازفواید اتفاق و عزم راسخ مأیوس‌مباشید، عماًقریب این مجلسی‌راکه تشکیل دادیم تار وپود امین‌السلطان را ازهم‌گسیخته وصدراعظمی عالم و امین و درستکار بجایش خواهیم دید. از کمی انصار و دوستان خائف مباشید، برای آن‌ها مثلی ذکرنمود و فرمود: آیا ملتفت شده‌اید درآب جاری‌که‌گاهی یك شاخهٔ درختی جلوآب می‌ایستد به این‌طور که چوبی به دیوار و یا اطراف نهربند می‌شود، آن وقت یك شاخهٔ علفی به‌چوب می‌چسبد، بعد از آن شاخهٔ دیگر و کذا شاخ وبرگ درختان می‌رسند و به‌آن چوب ضم می‌شوند. پس از مدتی یك سد بزرگی در جلو آب حادث می‌شود و مانع می‌گردد از جریان‌آب. حالا امروز پدر من با اتابك طرف است عده‌ای موافق و معدودی منافق با اواظهار همراهی می‌کنند. امیدوارم روزی آید که به‌مقصود خودنایل شده باشیم چنانچه جنابش حدس زده‌همانطور پیش آمد (چنانکه درمقدمه ذکرشد).

جناب ذوالریاستین‌گفت: آن روز دربین وزراء و درباریان بودند اشخاصی‌که‌عرایض

---

(۱) سبب عزل امین‌السلطان درمقدمهٔ تاریخ ذکرشده است، چنانکه درمقدمهٔ تاریخ اشاره به آن نمودیم.

علماء را به‌شاه می‌رسانیدند ، اما امروزعین‌الدوله بحدی طرق دسترس به‌شاه را سد نموده است که ممکن نیست عرضی وخبری به‌شاه برسد .

آقا سید برهان گفت : باید چند کاغذ بنویسیم یکی به‌اسم عین‌الدوله و دیگری به‌شاه وهمچنین به‌عموم وزراء و معایب ومفاسد را برای‌آنها مدلل سازیم و راه اصلاح را به‌اندازه بنمایانیم، بلکه به‌ادارات جراید هم لوایح و مکاتیب متوالیه بنویسیم. مقصود اصلاح‌است چه ضرر دارد به‌توسط خود عین‌الدوله کارها اصلاح گردد . چه این صدراعظم از آن صدراعظم بمراتب بهتر است . عین‌الدوله ناسخ نمی‌دهد، امتیاز به‌خارجه نداده است ، وضع مالیه را تا یك اندازه اصلاح نموده ، باز صندوقی برای مالیه‌برپاکرده است ، شهرهارا منظم‌کرده، راه‌ها را امن . پس بالنسبه عین‌الدوله از امین‌السلطان بهتراست و اگر بنا را بگذاریم بر نوشتن لوایح البته به او اثر خواهدکرد .

نگارنده‌گفت: هرکاری وقتی‌دارد . الامورمرهونة باوقاتها. امروز باید مردم رابیدار کنیم‌که نه‌ظلم‌کنند و نه‌قبول ظلم . خداوند درقرآن در وصف مؤمنین فرموده است لایظلمون ولایظلمون، قبول‌کنندۀ ظلم باظالم مساویست. چنانکه ما باید مظلومین را بیدارکنیم‌که قبول ظلم نکنند، همچنین باید ظالم را نیز آگاه کنیم که ظلم نکند و این هردو حاصل گردد به اجراء قانون .

امروز بعض راپورتها قرائت شد که انفاس قدسیۀ خیر خواهان و اصلاح طلبان را به هیجان آورده و خیلی مؤثرافتاده است. جماعتی از اهل علم و هنر و معدودی از واعظین و اهل منبرقبول دعوت نموده و متقبل شده‌اندکه در منابر و مجالس به‌بیداری قوم ساعی‌باشند و این مجلس خبر از امیدواری و مسرت داد. قرار شد این چند روزه ایام عاشورا انجمن تعطیل باشد و هر یك بتوانیم نوشتجات ملکم‌خان و مرحوم مستشارالدوله را بخوانیم بلکه هرگاه ممکن شود کتاب « یك‌کلمۀ » مستشارالدوله را ثانیاً طبع کرده و در بین مردم منتشر سازیم .

***

جلسۀ ششم

روزدوازدهم محرم‌الحرام ۱۳۲۳ رؤساء انجمن در خانۀ نگارنده حاضر شده ، راپورت کارهای خود و اصلاح خواهان را مذاکره کردند . وقایع این ایام از این قرار است :

جناب آقای سید عبدالله بهبهانی در خانۀ خودش به منبر صعود نموده وپس از حمد خدا وثنای بررسول و اولادآن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وعلیهم اجمعین فرمود:

ای مردم در چندی قبل تجار اطراف متظلم و شاکی بودند که پادشاه ما اعلیحضرت مظفرالدین شاه‌گمرك را واگذارفرموده به‌مسیونوز، مستخدم بلژیکی. او هم تعرفه بر گمرك بست وکتابچه طبع کرده و نشر دادکه گمرك اجناس را ،

از صادر و وارد برطبق آن کتابچه بگیرند . لیکن دراین مدت برطبق آن کتابچه احدی از عمال اوعمل ننموده‌اند. هرکس هرچه توانسته‌است ازمردم ومال‌التجاره گرفته‌اند. حتی آن‌که ازیك نفرکه برحسب تعرفهٔ گمرك یك‌قران می‌بایست بگیرند، دوتومان وپنجهزار گرفته‌اند ودرسرحدات خیلی‌مسلمانان را اذیت می‌کنند. از آن جمله زوار حضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلام را درسرحدات، خصوص سرحد کرمانشاه گرفتاروسرگردان داشته‌اند. حتی‌آن‌که زیرچادرها وشلوارهای زنان راتفحص کرده‌اند. لکن این ایام امری تازه اتفاق افتاده است که کمر اسلام و مسلمانان را شکسته است و مسلمین را خوار و ضعیف نموده‌است و آن این است که؛ عکسی از نوز منتشر شده‌است و در حالتی عکس برداشته است که لباس مذهبی یا رسمی ما را پوشیده است. یعنی‌عمامه بسرگذارده و عبا بدوش افکنده است. با این‌توهین و این کار ،کارهای دیگر هم نموده است. مثل آن‌که درگمرك و پستخانه و ادارهٔ صندوق مسلمانانی راکه دراین ادارات مشغول خدمت و زحمت بودند و سالها از این طریق معاش خود را تحصیل می نمودند خارج نموده و به جای آنها رعیت خارجه و یهود را منصوب داشته ... باید از اعلیحضرت پادشاه استدعا نمائیم، که نوز را به واسطهٔ این اهانتی‌که واردآورده است واین خیانتهائی که کرده و می‌کند ازکار خلع بلکه او را اخراج نمایند.

طلاب و سایرین و سادات وحاضرین درمجلس به واسطهٔ استماع فرمایشات وملاحظهٔ نتایج وخیمه، صدا را به‌گریه و زاری بلندکردند. طلاب‌که مهیا ومستعد بودند عمامه‌ها را از سرانداخته و یقهٔ پیراهنها را پاره نموده، هیاهوی غریبی در شهرافتاد . بعض‌از آقایان از قبیل‌جناب صدرالعلماء و جناب حاج شیخ مرتضی و جناب آقای سید احمد طباطبائی وجناب آقا شیخ محمدرضای قمی وبعض دیگراز علماء و ائمهٔ مساجد با جناب آقا سید عبدالله همراهی نموده، لکن جمعی‌دیگر از آقایان همراهی ننموده‌گفتند: کافرلباس مسلمان را بپوشد، کاشف از اهانت و قصد توهین نیست، بر فرض این که قصدش توهین باشد برکفرش که افزوده نخواهد گردید. دیگر آن‌که یهود ومجوس هم ردا می پوشند وهم عمامه بسرمی‌گذارند. به واسطهٔ این اختلاف شاهزادهٔ عین‌الدوله‌که صدر اعظم و داماد شاه هم بود، بر استبدادش افزوده اعتنائی به این هیاهو نکرد. بلکه براعتبارات واستقلال نوز افزود وگفت چون نوز را میرزا علی‌اصغرخان‌امین‌السلطان‌که صدراعظم سابق‌بود بر سر این‌کار گذاشته بود، خیال داشتم او را ازکار خلع نمایم. حال‌که ملاها از او عقب کرده‌اند من باید برخلاف آنها از او همراهی کنم .

پس ازقرائت‌این‌راپورتها ومذاکرات دیگراهالی‌انجمن،مذکورداشتند این‌اقدام آقای

آقا سیدعبدالله اگرسبب آن شخصی نبود و نوعیت داشت خوب بود برای مقاصداصلاح‌خواهان.

نگارنده‌گفت : در چند روز قبل از این را پورتی به انجمن رسید که مقدماتی فراهم آمده است ولی طریق آن طولانی است شاید این اقدام آقا نتیجهٔ آن مقدمات باشد .

آقا سید برهان گفت : این مسئله چه ربطی به مقصد ما دارد برفرض که نوز راعزل کنند دیگر صداها خاموش می شود و دردهای بیدرمانی که مملکت را احاطه کرده اصلاح وعلاج نخواهد شد .

ذوالریاستین‌گفت: امروزکه نوز عزل‌شد فرداعین‌الدوله‌ازصدارت معزول خواهدشد.

ادیب بهبهانی‌گفت : برفرض‌که عین‌الدوله هم معزول شد آیا کسی دیگر را دارندکه بجای او منصوب کنند ؟

فیلسوف گفت : من شنیدم بعضی ازهواخواهان امین‌السلطان این اسباب ها را فراهم آورده وتمهید مقدمات‌می‌نمایند، بلکه شاه لابدشود ازآوردن امین‌السلطان رابه ایران .

نگارنده‌گفت : این خیالی است باطل چه اکثرازآقایان برضد امین‌السلطان هم قسم شده‌اند ، محال است بگذارند که او به‌مسند صدارت قدم بگذارد . امروز امین‌السلطان در فرنگستان‌است ما را باوکاری‌نیست. اگریك‌وقتی‌به‌ایران‌آمد وبراین‌مسندنشست‌آن وقت باید خیالش‌راکرد. پس‌بهتراین‌است‌اولاً ، ما اطراف جناب‌آقاسیدعبدالله رابیدارکرده ومقتضیات زمان راحالی‌آنها‌نمائیم. بلکه‌کاری بکنیم جنابش‌باآقای طباطبائی متحد ومتفق شوند.ثانیاً ، بلکه سعی کنیم‌گفتگوی ایشان نوعیت پیداکند و غرض شخصی مبدل به‌اغراض نوعی‌گردد ، آن‌وقت به‌مقصود خود نایل خواهیم‌گردید .

اهالی انجمن باکمال میل و جدیت تصدیق نموده قرار براین شد چندنفر از اهالی انجمن‌اطراف واصحاب‌آقای بهبهانی‌راداشته‌باشند ومواظب باشندکه‌این رشتهٔ اتحاد واتفاق را بین سیدین سندین محکم نمایند .

نگارنده متقبل‌شدکه‌آقاسیدمحمدتقی‌راکه یکی‌ازمحارم‌آقای‌آقاسیدعبدالله است‌ملاقات نمایم. پس‌ازقرارداد باز نطقی مبنی برتأکید وتسدید اتفاق وبیداری ملت وخدمت به‌مملکت شده وقرار شدکه هرفرد ازافراد انجمن‌بکاری‌که ازعهدهٔ اوساخته‌است مشغول بوده، تکاهل وتسامح را روا ندارند ونیز قرارشدکه عدهٔ انجمن هرگاه به سی نفر برسدآن وقت هریك از اجزاء مأمور ومأذون باشندکه انجمنی تشکیل‌دهند. هروقت عدهٔ اجزاء آن انجمنها به سی نفر برسد باز اجزاء آن مکلف باشند به انعقادانجمنی دیگر . لکن این انجمنهامجالس یکدیگر رانداننند فقط مرشد وهادی یکدیگر را بشناسند .

یکی از اجزاءگفت : رسم طایفهٔ بابیه این است که هرکس راکه گرفتار محاکمه و مرافعه درب خانه‌های‌ملاها باشد، اورادیده وبطرف‌خود مایل‌می‌نمایند. لامحاله ازمتخاصمین یکی‌محکوم شده‌است اورا دعوت به‌دین خود می‌نمایند . حالا خوب‌است ما ملتفت این‌نکته

باشیم ملاحظه کنیم هر کس که ستمدیدهٔ ظلم دیوانیان باشد اورا دیده و به مقصود خود او را جذب وجلب نمائیم .

دیگری گفت : بنابر این امروز در بین اهل ایران کمتر کسی است که ستم و ظلم دیوانیان‌را ندیده باشد، همه‌کس مایل به‌این مقصوداست ولی‌ما باید در بیداری اهالی اختصاص ندهیم هر کس راکه بیدار ندیده، بیدار کنیم. ولی‌درجلب به‌انجمن‌هم، مسلك شخصی‌را منظور داریم ، که یا درد دین داشته‌باشد ویا دوستی وطن مرکوز ذهن او باشد . یقین‌بدانید اگر تعجیل ومسابقت و مسارعت نکنید مملکت سهل‌است، که دین‌هم ازدست خواهد رفت . مملکت در خطر، اسلام در خطر، ناموس درخطر، بانهایت تعجیل شروع کنید در بیداری .

***

جلسهٔ هفتم

روزچهارشنبهٔ پانزدهم محرم سال ۱۳۲۳ که روزبعد از عیدنوروز بود ، درخانهٔ آقا سید احمد ناصرالشریعهٔ کرمانی انجمن بعنوان مجلس ضیافت مخصوص منعقدگردید. جمعی از اهالی انجمن و غیر انجمن حاضر (۱) پس از صرف نهار جناب آقا سید محمد تقی را که در مجلس سابق‌وعده داده بودم ملاقات نمایم وبه‌بهانهٔ ضیافت اورا حاضرنموده پس از تمهید مقدمات ، نگارنده گفت : امروز شما بایدکاری‌کنیدکه این زحمت و اقدام جناب‌آقاسیدعبدالله بی‌نتیجه نماند مسیونوز عمامه بگذارد ویا اصلاً نباشد کاری نکرده‌اید، باید این فرمایش‌آقا نوعیت داشته باشد عوض عزل نوز عدالت بخواهید ، رفع ظلم را باعث‌شوید، احکام قرآن و قانون اسلام را تقاضای اجراء نمائید . حال همهٔ مردم نمی‌دانند فایدهٔ عزل نوزرا، امروزکه شما اقدام می‌نمائید وزحمتی می‌کشید خوب‌است مطلب بزرگی‌واهمی‌راکه راجع به‌نوع باشد عنوان‌کنید که برای عموم مردم و اهالی مملکت مفید باشد و موجب نیك‌نامی وشرف‌گردد .

آقا سید محمد تقی‌گفت : عزل نوز مقصود نیست این بهانه است. امروز که نوز از کارعزل شد، فردا مستبدین وظالمین از ریاست مسلمانان خلع‌خواهند شد. بلکه به‌عزل نوز اکتفا نمی‌کنند مقصود عزل عین‌الدوله است .

جناب ذوالریاستین گفت : می‌ترسم این هیاهوی بزودی خاموش شود .

آقا سیدیوسف سیرجانی گفت : من یقین دارم مقصود جناب آقا سیدعبدالله منحصر به‌عزل نوزنیست .

ناظم‌الشریعه‌گفت: مقصود چه‌عزل‌نوزباشد وچه عزل‌عین‌الدوله، چون‌غرض آقارفاهیت مردم است منتج نتایج حسنه خواهد بودکه بعد ازاین ظاهرخواهد شد. دانشمندان وطن‌کار خودرا خواهند نمود .

خدا را برآن بنده بخشایش است   که خلق از وجودش در آسایش است

(۱) مقصود ازاین ضیافت امتحان بعضی بود درحضور اجزاء انجمن.

واما ماینفع‌الناس فیمکث‌فی‌الارض .
آقا سید محمد تقی‌گفت : عیب‌کار‌این‌است که جناب آقاپول ندارد که خرج طلاب کند و تاطلاب را پول ندهند جمع نخواهند شد حتی‌آن‌که چند شب قبل پول برای چای و غلیان مجلس طلاب نداشتند .
آقا سیداحمد گفت : غصهٔ پول را نخورید عماً قریب جناب آقاصاحب پول خواهدشد آن‌که باید برساند خواهد رساند .
مجدالاسلام مدیر روزنامهٔ ادب گفت : طلابی که اطراف جناب آقا می‌باشند چون قصدشان ترویج اسلام است ونجات دادن ایران محتاج به‌پول و مخارج گزاف نمی‌باشد به اندازهٔ مخارج جزئیه هم ملت حاضر است ومی‌رساند .
آقاسید محمدتقی گفت : چند نفراز هواخواهان اسلامیت حاضر شده‌اندکه پول بدهند تاده‌هزار تومان هم متقبل شده وآوردند، لکن جناب‌آقا قبول نکرد و می‌فرمایند من جز رفاهیت و آسودگی مردم مقصودی ندارم،گرفتن پول منافی‌است بااین‌غرض مشروع ومقدس.
ناظم‌الشریعه گفت : من شنیده‌ام هواخواهان امین‌السلطان محرك آقا شده‌اند .
آقاسیدمحمدتقی‌گفت: نه احدی محرك آقانیست اطراف جناب آقااحدی‌ازهواخواهان امین‌السلطان نیست، محرك آقا ظلم و ستمی است‌که از بعض رجال دولت ودرباریان دیده می‌شود. حالا ضمناً حضرت‌آقا درضمن این‌مقصود مقدس انتقام خود را ازعین‌الدوله بگیرد ویا دوستان خود را بجای دشمنان خود منصوب‌کند، چه‌ضرر دارد. چه‌عیب داردکه ایشان خدمتی به‌ملت و وطن واسلام بفرمایند و فوایدی هم بالتبع ببرند. البته اگر این‌مقصود را نایل‌آیند، هم رئیس خواهند شد وهم‌ازدوستان خود دستگیری وهم از دشمنان خویش انتقام خواهند کشید .
مجدالاسلام‌گفت: امروز در روی زمین وکرهٔ مسکون بدبخت‌ترو جاهل‌ترازما احدی نیست. سایرین تا یك درجه حقوق بشریت‌را دارا می‌باشند و روزبروز میلشان به‌ترقی‌وطن است، ولی ایرانیان مظلوم هرروز سخت‌تراز روزقبل برایشان پیش می‌آید. هرگاه بگوئیم خداوند این‌گونه خواسته است‌که ماذلیل و منکوب باشیم و توسری‌خور، هرآینه این نسبت را به‌خداوند دادن قبیح‌است. اگربگوئیم جادو وطلسم افتاده‌ایم، این‌هم اعتقادی‌است باطل. پس باید بگوئیم سبب این خرابی همانا‌کیفر کردارهای ناشایست خودمان و نتایج مشئومهٔ تنبلی وغفلت وبی‌اطلاعی وجهالت است. بعد از مدتی‌که جناب‌آقا سیدعبدالله اقدامی‌فرموده، می‌فرمایند ما مسیونوز را نمی‌خواهیم برماوشما واجب ولازم‌است‌که مردم رابیدار وهوشیار کنیم، یقین‌بدانیدکه دو روز دیگرصداها خاموش و حرارتها به برودت مبدل‌خواهدگردید. سال‌گذشته چه اندازه زحمت‌کشیدیم برای آقای نجفی و چه‌استقبالی برایش‌فراهم آوردند، آخرش دیدید که به یك حلقه انگشتری الماس‌که در روز قتل حضرت‌امام حسن علیه‌السلام

از اعلیحضرت شاه بعنوان خلعت گرفت چگونه رفت که با آقایان و علماء هم خداحافظی نگفت. حالاهم یك کالسکه و یا یك درشکه و یك دیدن صدراعظم این هیاهورا ساکت خواهد نمود.

نگارنده گفت: آقایان اولاً، بدانید که خداوند عالم باما است، نه عین‌الدوله آدمی است که پول خرج کند و نه مظفرالدین شاه کسی است که سادات را ذلیل بخواهد. ثانیاً، جناب آقا سید عبدالله درکار خود محکم است، آقایانی که با ایشان می‌باشند همگی از ایشان قول گرفته‌اند و محکم ایستاده‌اند به صد هزار تومان هم خاموش نخواهند شد. ثالثاً، فتوت و مردانگی آقای بهبهانی‌را همه می‌دانید مراوداتی‌راکه بعضی با ایشان دارند جزو اسراراست، و در این مجلس نمی‌توانم عرض کنم، همین‌قدر برای اطمینان شما عرض می‌کنم این اقدام جناب آقا عماًقریب نتیجه‌اش ظاهر خواهد شد. باز عرض کنم هرگاه آقای بهبهانی از قولش برگشت فوراً ایشان‌را معدوم و دیگری را بجایش منصوب خواهیم نمود.

آقا سید احمد گفت: اگر بین دوحجةالاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی عقد اتحاد و اتفاقی بسته می‌شد و این دونفر رئیس بزرگ دست به‌دست یکدیگرمی‌دادند هرآینه کاری از پیش می‌رفت.

ذوالریاستین گفت: ازاین جهت مطمئن باشید جمعی دراین خیال می‌باشند وعماًقریب نتیجه‌اش ظاهر خواهد شد.

نگارنده گفت: چند روز قبل ازین جناب معتمدالاسلام رشتی ازطرف آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبائی که قول همراهی‌را از ایشان بشنود؛ جنابش دراول اورا مأیوس فرمود ولی درآخر فرمود: اگرجناب آقاسید عبدالله مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی درکار نباشد، من‌همراه خواهم بود. ازآنجا رفت منزل حاج شیخ فضل‌الله، ازآنجا بکلی مأیوس‌گردید بلکه شیخ، معتمدالاسلام راترسانید که توراچه‌با این‌رسالت، برفرض‌عین‌الدوله متعرض سید نشود ولی تورا تمام و معدوم خواهد نمود. از آنجا رفت منزل حاج میرزا ـ ابوطالب زنجانی اوهم در اول امر معتمدالاسلام‌را ترسانید ولی درآخرقول دادکه بی‌طرف باشد، نه‌همراهی کند و نه‌مخالفت نماید. پس‌ازآن حاج‌شیخ‌عبدالنبی‌را ملاقات نمود، مشارالیه گفت من‌باید خودم باجناب آقاسیدعبدالله ملاقات نمایم، معتمدالاسلام گفت: مکان وزمان‌ملاقات را معین نمائید. جواب داد من‌که به‌خانهٔ آقاسیدعبدالله نخواهم‌آمد ایشان هم اگر بخواهند منزل من بیایند خبر به عین‌الدوله می‌رسد وازمن خواهد رنجید. بالاخره قرار بر این‌شد که درخارج طهران، درابن‌بابویه از یکدیگرملاقات نمایند. پس‌ازاطلاع جناب آقاسیدعبدالله فرموده‌بود همان‌آقای طباطبائی بامن باشد مراکافی‌است، شیخ‌عبدالنبی که قابل وداخل آدمی نیست، حاج‌میرزا ابوطالب هم‌اگرمخالفت نکند مرا بس‌است. اما حاج‌شیخ‌فضل‌الله این‌ایام، گرم عین‌الدوله است چند روز دیگراوهم مأیوس خواهدشد. باری مقصود این‌است‌که جناب آقاسیدعبدالله ارباب حل وعقد را باخودکرده است فقط ما باید ایشان‌را با آقای طباطبائی

متحد و دوست نمائیم و مراودات بین آنهارا علنی و آشکار داریم .

ناظم‌الشریعه‌گفت : آقاشیخ‌مهدی، سلطان‌المتکلمین‌که از واعظین معتبر و از دوستان مخصوص‌آقای بهبهانی است ایشان‌را باید ملاقات نمائیم و به‌اوحالی‌کنیم مقتضیات امروز را، بلکه اورا درکار داخل‌کنیم‌که در موقع مقتضیات را القاء نماید .

نگارنده‌گفت : جناب سلطان‌المتکلمین ملتفت و بیدار و همراه است لکن باید اورا با جناب حاج‌شیخ‌محمد (۱) سلطان‌المحققین واعظ اصفهانی‌که‌از واعظین معتبر است جزو انجمن‌کنیم، چه حاج‌شیخ‌محمد درنزد عامه مقبولیتی فوق‌العاده دارد وکلامش‌را اثری‌خاص باشد. این‌گونه اشخاص را باید داخل‌کنیم تا درموقع اثرات خودرا ظاهر سازند و نیز باید در دوستی بین دو حجة‌الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی نهایت سعی را بجاآوریم که این دونفر اگر باهم متفق شوند به مقصود زودتر خواهیم رسید .

مجدالاسلام‌گفت: اگرچه خیال‌آقای طباطبائی جمهوریت دولت ایران است، لکن با مقصود ما منافاتی‌ندارد، چه ما اجزاء قانون اسلام و تنظیم ادارهٔ دولت را خواهانیم و این درضمن جمهوریت ومشروطیت‌هردوحاصل است (جمهوریت از افراد مشروطیت است) مقصود ما رفع ظلم و استبداداست، خواه بعنوان جمهوریت باشد ، خواه بعنوان مشروطیت .

***

جلسهٔ هشتم

روز سه‌شنبهٔ ۲۱ محرم‌الحرام سال هزار وسیصد وبیست وسه هجری انجمن‌مخفی درخانهٔ جناب ذوالریاستین‌منعقدگردید، بعض‌راپورتها قرائت شد . ازآن‌جمله امروز ولیعهد از شهر تبریز به‌طرف‌طهران حرکت نموده است . علی‌الظاهر اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه خیال‌مسافرت‌فرنگستان‌را دارد، محمدعلی‌میرزای ولیعهد را احضار فرموده است‌که‌در مدت غیاب اعلیحضرت درمرکز خلافت ومقرسلطنت اقامت وبه‌نیابت پادشاه به‌مهام‌امورسلطنتی اشتغال ورزد ونیزامروز نظام‌السلطنه برای پیشکاری آذربایجان روانه‌گردید .

ازحالات ولیعهد قدری مذاکره شد و چون ما دراین‌تاریخ خود خیلی با این‌ولیعهد طرف خواهیم‌بود وکراراً اسم‌او وکارهای او از قلم نگارنده به روی‌کاغذ خواهد آمد، پس مناسب دیدم‌که بعض‌حالات او را درفصلی علیحده درهمین‌مقام درمتن تاریخ بنویسم. اگرچه حالات سایرین‌را بعنوان حاشیه درذیل صحایف می‌نویسم. اما حالات این ولیعهدراکه‌مسائل تاریخیه مبتنی برآنست ناگزیر ولابدکرد نگارنده‌راکه درهمین‌مقام بنویسم فلذا رشتهٔ‌تاریخ را به ذکر این فصل قطع نموده وگوئیم :

(۱) شرح حالات حاج‌شیخ‌محمد واعظ عماًقریب ذکر می‌شود .

فصل
در حالات محمد علی‌میرزا

ششمین پادشاه سلسلۀ قاجاریه در ایران
که به مفادکل سادس مقتول او مخلوع از سلطنت خلع و در خارجه
به‌کیفر اعمال خودگرفتارگردید

محمدعلی‌میرزا در چهاردهم ربیع‌الثانی سنۀ ۱۲۸۹ هجری در تبریز متولد شد. به مفادالولد للفراش پدرش مظفرالدین‌شاه و مادرش ام‌الخاقان دختر میرزاتقی‌خان امیرنظام اتابیك بودکه مظفرالدین‌شاه اورا به‌بدی اعمال و افعال زشتش مطلقه نمود درسال ۱۲۹۲که طفلی‌سه ساله بود بامادر مطلقۀ خود به‌طهران‌آمد یعنی مادرش اورا باخودآورد. دو سال در نزد ام‌الخاقان مادر خود بود بعد شکوه‌السلطنه دختر شعاع‌السلطنه مرحوم که والدۀ مظفرالدین شاه بود حضانت او را متقبل گردیده او را برد به‌اندرون ناصرالدین‌شاه نگاه داشت.

در سال ۱۳۰۱که جوانی دوازده ساله بود مظفرالدین‌شاه اورا به تبریز عودت داد و در نزدخود اورا نگاهداشت. در سال ۱۳۰۶که هفده ساله بود فوج امیریه راکه قراول مخصوص ارك حکومتی تبریز بود به‌او سپرد. چون آن‌زمان پیشکار ومربی صحیحی نداشت خودبشخصه به‌امورات فوج‌رسیدگی‌می‌کرد ودرکارها فعال مایشاء بود وچون درزمان‌استبداد هرفوجی وحکومتی به‌کسی می‌دادند برای نان خانۀ اوبود به این جهت هم وعزم محمدعلی میرزا مصروف دخل و جمع پول بود و ازمجالست اخیارو ابرار منصرف وازتحصیل علوم و کمالات منحرف، با اشخاص رذل جلیس، با ناکسان انیس، مردمان پست و شریر و اوباش والواد را طرف وثوق واعتماد خویش‌قرارداد، به‌کارهای‌زشت عادی شد، مثلا ازسربازی دو قران وسه قران می‌گرفت واورا از سرخدمت مرخص خانه‌می‌کرد.

درآن‌زمان مرسوم بودکه اشرار وقطاع‌الطریق برای فرارازمالیات دیوانی ویابرای فرار از مجازات واین‌که هرچه بخواهند به رعیت بیچاره صدمه وارد آورند و به‌زور ملك واموال‌آنهارا بگیرند، می‌آمدند سرباز می‌شدند. بلکه دستی‌هم به‌صاحب منصب می‌دادندکه آنهارا به‌سربازی قبول کنند. درسال یك دوسه ماهی‌هم سرخدمت حاضرمی‌شدند، بعد تعارفی داده بقیه سال‌را مرخص و به‌خانۀ خود می‌رفتند. اگربالفرض درمیان ایشان مردمانی خوب بودکه کلاه‌خودرا نگاه‌داشته و الامشغول چاپیدن و غارت رعیت بیچاره می‌بودند. به‌این‌جهت محمدعلی‌میرزا رشوه وتعارف می‌گرفت وازسربازها حمایت می‌کرد وچون‌این فوج‌ازاهالی بلوك (الان برآغوش) بودند حکومت‌آنجا راهم ضمیمۀ شغل‌خویش‌کرده دراین‌ضمن‌چندنفر از یاورها وسلطان‌های فوج راکه مردمان پست‌فطرت و جزو قطاع‌الطریق محسوب می‌شدند

با اشخاصی که در جزو نوکرهای پست خود، از قبیل تفنگدار وقهوه‌چی وفراش وغیره‌داشت منظورنظر خود قرارداد وساعی درترقی دادن ایشان شد. واشخاص نجیب و خانواده‌ای‌که مظفرالدین‌شاه برای نوکری وتربیت اومعین‌کرده بود، آنهاراخارج نموده ویا به‌خود راه نمی‌داد. اشخاص جدید ونوکرهای تازه برای ترقی و پیشرفت‌کارخودشان درمقام خدمت‌به اوبرآمده در (الان برآغوش) آنچه ممکن‌بود املاك مردم و رعیت بیچاره را، یا به زور ویا به اسباب چینی، نیم‌دانگ ویك‌دانگ از برای محمدعلی‌میرزا تصرف می‌کردند. مقرب‌ترین نوکرهایش‌کسی‌بودکه چیزی به‌اوعاید می‌داشت، به‌این طریق اکثردهات رعیت‌آنجا را چه به‌پول وچه به‌زور ازدست صاحبانش‌گرفت. ازخارج هم بناکردند به‌ملك خریدن ازبرایش و گندم و جو را به‌هرقسم بود در اول خرمن احتکار وانبارمی‌کرد ودرآخرسال به‌قیمت‌گران می‌فروخت؛ واین‌سبب‌شدکه بعضی‌ازملاکین آذربایجان‌هم‌تأسی به‌اوکرده‌ازقبیل‌حاج‌میرزاحسن مجتهد وحاج‌میرزاکریم آقاامام‌جمعه وساعدالملك وغیره که به‌مفاد الناس‌علی‌دین‌ملوکهم آنچه توانستند درظرف دوازده‌سال بجاآوردند، تاآن‌که‌صاحب‌کرورهاشدند. چون اهالی‌آذربایجان اعمال و افعال آنهارا دیده بودند، لذا باکمال غیرت وشجاعت‌ایستادگی‌کرده حقوق خود و ملت ایران‌را پس‌گرفتند. دیگرآن‌که از اول جوانی‌محمدعلی‌میرزا همان اشخاص‌که دور اوراگرفته بودند اورا تحریض وترغیب به‌قتل و غارت می‌کردند که خودشان فایده ببرند. به‌این جهت چندین نفرازقبیل خسروخان اردبیلی وهاشم‌خان قراجه‌داغی وجعفرآقا وغیره وغیره‌که در سرحدات ایران مشغول خدمت بودند آنهارا تلف ومعدوم‌کرد واگرهم خلافی از آنها سرمی‌زد، به‌واسطهٔ تعدیات محمدعلی‌میرزا نسبت به‌آنها بودکه‌تحمل نمی‌کردند و زیربار ظلم نمی‌رفتند، و الا یاغی دولت نبودند.

از قراری‌که مشهوراست اکثرشبها با چند نفری از مخصوصان خود سوار می‌شده، می‌رفتند به‌خارج شهر تبریز برای شکار رعیت بیچاره . چه در ایران مرسوم ومعمولست‌که دهاتی‌ها ورعایای نزدیك هرشهری‌جنس‌فروش‌خود را ازقبیل شیر وماست وتخم مرغ وهیزم وذغال و یامتاعی دیگرحمل نموده و می‌آورند به‌شهر، فروخته و وجه آنرا یابعینه ویابعد از تبدیل به‌جنس‌دیگر، می‌برند و بااهل وعیال خودگذران می‌نمایند. این‌پادشاه‌زاده باچند نفرازخواص خود، نصف‌شب‌از دارالحکومة حرکت می‌کرده ودربین‌راه یکی‌دوتا یازیادتر از رعیت بیچاره‌راکه از آن‌شهر مراجعت می‌کردندگرفته، اگرجنسی وپولی همراه داشت آن‌را می‌گرفتند و الا الاغ او راگرفته می‌فرستادند به‌دهات خود، یاجاهای دوردست‌که در آن‌جاها بفروش می‌رسید. بعض اوقات‌که خواص اومی‌خواستند اوراخرسند نمایند تقسیم‌اورا از غنیمت بیشتر می‌دادند. گاه‌گاهی هم‌به او می‌گفتند : که فایدهٔ این‌کاراز شکاربهتراست، چه شکار اگر بخت مددکند یا یك آهو یایك بزکوهیست‌که قیمت هریك ازیك‌تومان کمتراست، لکن این شکار درهرشبی بیش‌از یك‌تومان سهم‌حضرت اقدس ولایت‌عهداست. مجملا به‌واسطهٔ

مجالست با این‌گونه اشخاص رذل و پست‌فطرت که مؤثر است این‌شاهزادهٔ بزرگ به‌قتل و نهب اموال و رشوه وغیره که ازاخلاق مذمومه است عادت داده، بعضی ازاشخاص‌هم درضمن پیدا شدند واطراف‌اوراگرفته وگفتند که‌اگرشماعمل‌جادو را بکنید ولیعهد می‌شوید، شاه می‌شوید. این‌مذاکرات‌اتفاقاً باخیالات‌اوگاهی‌مصادف می‌افتاد؛ مثلاً دعانویس‌چندکلمه برایش‌می‌نوشت که اگر این نوشته رابا خود داشته باشید بردشمن مظفروغالب می‌شوید. چند ساعت بعداز آن تلگراف اعدام یك بیچاره به او می‌رسید . ویا آن‌که اگر این‌عمل را بجای آوری به‌مقصود نایل‌می‌شوی، درشب آن روز درشکار، یك بارذغال بهرهٔ اومی‌گردید. این بود که‌اعتقاد غریبی برای اعمال سحرو جادو بهم رسانیده بود .

بعض‌اعمال که‌عادات زنان حالیهٔ ایرانست ازاو وازعیالش‌ملکهٔ جهان، صادرمی‌گردید. منجمله درنزدیکی رحلت مرحوم مظفرالدین شاه ازخراسان شخصی راکه‌خیلی اعتقاد به او داشت چاپاری به تبریزاحضارکرد؛ که چرا مرض مظفرالدین‌شاه این قدرها طول‌کشیده و کاری بکن‌که مرا زودتر به‌طهران برسانی، اتفاقاً چندروز بعد اورا به‌طهران احضارکردند.

بعداز رحلت پدر وجلوس به اریکهٔ سلطنت بازاین اشخاص‌خاطرجمعی به اومی‌دادند که تو برملت غالب خواهی شد و مشروطهٔ ایران فنا ونابود می‌شود . در واقعهٔ ۸ تا ۱۶ ذی‌القعده ۱۳۲۵ که پادشاه علناً بامجلس طرف شد، دریك عمارت بزرگ جمعی ازعلماء و ارباب عمائم‌نشسته فتوای قتل وکلاءِ مجلس‌را می‌دادند. درمیدان توپخانه وارك‌دولتی‌سرباز وسواروقزاق وچهارعراده‌توپ حاضرومهیا ومستعد حمله به‌مجلس ، لکن‌این‌پادشاه به‌هیچ‌یك ازاین‌اسباب‌اعتماد نداشت، تمام‌اعتماد و وثوق و نقطهٔ‌توجهش به‌یك مکانی بود که چندنفرمسلمان ویهودی درآنجا مشغول جادو بودند. ودربین آنها یك نفردعانویس‌بود که نسبت به‌سایرین با هوش‌و ازاستعداد ملت با اطلاع بود. اوخبرخوشی به‌شاه‌نمی‌داد ومی‌گفت شاه قران‌دارد وصلاح او درصلح است... ونیز در وقتی‌که به تبریز وقزوین قشون می‌فرستاد، بعض طلسمها وخاك مرده که معمول این اشخاص موهوم پرست است به سردارهای خود می‌دادکه در فلان‌طرف قشون مشروطه‌خواه در زمین چال‌کنید وفلان‌خاك را درفلان زمین به‌طرف دشمن بپاشید که شکست بخورند. ودرباغ شاه ازموم یا ازچیزدیگرصورت آدم می‌ساختند و بعض عزایم به آنهامی‌خواندند وبه‌هر کدام ازآن‌صورتها اسمی می‌گذاشتند ومی‌گفتند این ستارخان‌سردار ملی واین‌باقرخان سالار ملیست، این‌فلان واین‌فلانست. آن وقت باچاقوسرآنها رامی‌بریدند ومی‌گفتند الان‌درتبریزآنهارا کشتند، چندساعت بعدازآن‌خبرکشتن‌آنها را منتشرمی‌کردند. وبرطبق این عمل بعض‌تلگرافات وکاغذهای جعلی نیزنشرمی‌دادند. این بودکه هرروز خبر کشته شدن سرداران ملی در طهران منتشرمی‌شد. حتی‌آن‌که صورتهای مومی آنهارا شقه و به‌دروازه‌های‌مصنوعی‌آویزان می‌نمودند ومی‌گفتندالان‌درتبریزسرداران را شقه و به‌دروازه‌ها آویخته خواهند نمود .

باری مأخذ این اخبار همان اعمال جادوانه بود که باعث وثوق واعتماد نزد پادشاه بود. واقعاً نوکرهای مخصوص اوکه طرف وثوق واطمینان او واقع می‌شدند و فایده از او می‌بردند این‌قسم اشخاص بودندکه اورا وادار به‌این‌کارهای زشت می‌کردند.

درسال ۱۳۱۱ به ریاست قشون آذربایجان با لقب سردار کلی برقرارگردید. در سنهٔ ۱۳۱۳ به ولیعهدی دولت علیه ایران وفرمانفرمایی آذربایجان منتخب وبرقرارگردید. نایل شدن به‌این منصب به واسطهٔ طرفداری امین‌السلطان و حکیم‌الملك از او بود، که درآن زمان برضد عین‌الدوله بودند ومشارالیه می‌خواست شعاع‌السلطنه راکه مادرش‌ازشاهزادگان سلسلهٔ قاجاریه بوده ولیعهد نماید.

درایام ولیعهدی درتبریزادارهٔ راپورتچی وخفیه‌نویس‌تشکیل‌داده وسالی‌مبلغی مخارج آن اداره می‌کرد وهمه‌جا راپورتچی می‌گذاشت‌که مردم بادوست وآشنای خودنمی‌توانستند صحبت از وضع رفتار وظلم او وکسانش نمایند، حتی‌کسی نزدعیال و اولاد خود هم جرئت مذاکرهٔ اعمال ولیعهدرا نداشت. با این‌که درولایت عهداوبه مردم سخت‌گذشت بازمردم‌امید داشتندکه آتیهٔ ایران‌خوب خواهدشد وحسن‌ظن مردم اورا به‌شجاعت وانتظام ملکی وحسن اداره وقبض ید ظاهرمی‌ساخت، اوهم درجلب قلوب رعیت پایتخت و علماء طهران ساعی‌بود. درآخرین‌مناقشهٔ ملت بادولت ومخالفت عین‌الدوله با علماء تلگرافاً توصیه به‌پدرتاجدار خود دراصلاح ذات‌البین وقبول‌خواهش‌های ملت‌استدعا نمود. پس‌ازصدورفرمان مشروطیت که‌اهالی آذربایجان بسمت ولیعهدی‌امضای اورا خواسته، اندکی‌تعلل‌دیده‌ناچار به‌گونسلخانهٔ انگلیس پناهیدند. پادشاه مرحوم‌هم تأکید دراقبال‌آن‌فرموده امضاء نمود.

همین‌که شاه مرحوم رامرض شدید شده به طهران احضار گردید ودر امضای قانون اساسی اول هم پس‌ازهیاهوی بسیاربراثرصحهٔ پدرامضاء نمود. بعداز رحلت پدر وقیام‌برتخت سلطنت، آنچه توانست برعلیه مشروطیت اقدام نمود. ازبدو جلوس در برهم‌زدن این اساس‌از درباریان همه‌گونه اقدام دیده شد، بدبختانه نتیجه به عکس بخشید.

اولین بروزمخالفت، طلب نمودن امین‌السلطان بودکه درعشراول ربیع‌الاول ۱۳۲۵ به قوت سلطنت، ورود اورا به‌ایران ودخالت وی‌را درکارهای دولت به‌ملت قبولاندند وعاقبت به مراد نرسیده، درماه رجب ۱۳۲۵ به تیردویم فدائی‌ایران عباس‌آقای تبریزی به قتل‌رسید.

در اواخرماه جمادی‌الثانیة ۱۳۲۵ شاهزاده سالارالدوله برادرکهتر او در لرستان علناً سر به یاغیگری‌گذاشته، جمعی بیگناه‌راکشت وبسیاری رابی‌خانمان‌ساخت وخیلی‌اموال بیچارگان را بغارت برد، عاقبت دستگیرکرده به‌طهرانش‌آوردند.

تا وقتی که‌امین‌السلطان‌کشته نشده‌بود، ملت‌تمام مفاسدرا اعم ازحرکات پسررحیم‌خان وقتل وغارت‌اقبال‌السلطنه درماکو وخوی، وظلم وستمهای‌رشیدالملك ووقعهٔ حضرت‌عبدالعظیم وناامنی طرق و اغتشاش بلاد و تجاوزات سرحدی ایران وعثمانی وغیره را تمام نسبت به او

می‌دادند. همین که مشارالیه بقتل‌رسید ، بازهمان‌آش‌را درکاسه دیدند . دانستندکه این‌همه آوازهااز شه‌بود. ازاینرو عامه راروی‌خاطرازشاه‌برگشت؛ خصوصاً درواقعهٔ ۸ تا۱۶ ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۵ که پادشاه علناً بامجلس طرف شد وچهار نوبت‌تخلف نمود وخیلی‌سخنان نشنیده شنید.

در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ متمم قانون اساسی پس از هیاهوی بسیارامضاء شد ودرعشراول شوال‌۱۳۲۵ پادشاه شخصاً در پارلمان‌آمده، درحضور وکلاء تجدید قسم‌نمود. قولا با مجلس و مشروطیت هماره اظهار همراهی داشته ولی عملا قدمی همراهی نکرد .کاربجایی کشید که اطمینان آحاد ملت یك دفعه از او مسلوب شد .

محمدعلی‌میرزا نیزمانند اجدادخود ازایام ولیعهدی مرعوب روسها شد . جمیع عقلاء مخالفت‌های اورا بامجلس و مشروطیت به‌دستورالعمل روس می‌پنداشتند. ازیکی ازمحارم او شنیدم که در زمان ولایتعهد او روسها به او قول دادندکه در وقت احتیاج به سی‌هزار قشون و چهارده‌کرور تومان به او امدادکنند ، این بودکه چند دفعه در مقام اطمینان به‌دوستانش می‌گفت: «هروقت اشاره بکنم سی‌هزارقشون باپول برایم حاضرخواهد شد.» وبهمین وثوق و اعتمادبودکه به سفارتخانهٔ روس پناهنده شد وهر ساعت انتظار قشون می‌کشید وشاید اگر مجاهدین‌دوسه‌روزمسامحه‌ومماطله کرده‌بودند و ورودشان‌را به‌شهرطهران به‌تأخیرمی‌انداختند هرآینه قشون اجنبی واردطهران شده‌بود. به‌هرجهت محمدعلی میرزا وثوقی به‌روسهاداشت، چه به اوقول همراهی داده بودند.

در ۲۵ محرم ۱۳۲۶ یکی ازمجذوبین عوالم آدمیت به قصد هلاك او برخاست وبمب به‌کالسکهٔ اوانداخت، ولی‌محمدعلی‌میرزا مصون ماند ومرتکب معلوم نگردید. برخی راعقیده اینست‌که این‌مسئله هم‌به اغراض پلتیکی ساختگی‌بودکه شاید بتواند اعضاء مجلس شورایملی را متهم سازند.

دراواخر ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ملت‌که‌آثار مخالفت را ازپادشاه دیدند ومنویات او را دانستند، درمقام‌تبعید مفسدین‌اطراف اوبرآمده، درحالتی‌که قول داد شش‌نفررا ازاطراف تخت سلطنت دورکند، که مسئله منعکس‌گردیده اوخواست ازمجلس‌که هشت نفر از ناطقین بزرگ و وکلاء را تبعید نمایند.

روز پنجشنبهٔ ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ درمقام مخالفت برآمده ازشهر طهران و ارك دولتی به باغ شاه‌که خارج دروازهٔ طهران‌بود نقل وانتقال داده، روزسه‌شنبهٔ ۹جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ علاءالدوله وجلال‌الدوله وسردارمنصور (۱) راکه هواه‌خواه مشروطیت بودندمغلولا تبعید نمود .

---

(۱) سردار منصور دراین واقعه نسبت به سایرین صدماتش بیشتربود ، چه قرابتی با محمد علی‌میرزا نداشت ودرامرمشروطیت به راستی و جدی اقدام می‌نمود. حالات تاریخیهٔ او موجب افتخاراخلاف است و انشاءالله خواهد آمد .

روزدوشنبهٔ ۱۵ جمادی‌الاولی میرزاسلیمان‌خان مدیرانجمن برادران دروازه قزوین راگرفتار ومحبوس نمود. (۱)

روز سه‌شنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ مجلس را به توپ بسته و سیدین سندین، آقای بهبهانی وآقای طباطبائی راباعدهٔ دیگری ازعلماء وسادات گرفتارنموده درباغ شاه حبس نمود.

روزچهارشنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاولی ملك‌المتکلمین راکه ازناطقین بزرگ بود با میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامهٔ «صوراسرافیل» بقتل‌رسانید. این‌پادشاه‌جاهل تاماه جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷ باملت‌خود درجنگ ونزاع بود؛ ازقتل‌نفوس ونهب‌اموال چیزی فروگذارنکردچنانچه درتاریخ بیداری خواهدآمد.

روزجمعهٔ ۲۷ جمادی‌الثانیه۱۳۲۷ پس‌از آن‌که محمدعلی شاه، ازباغ شاه نقل مکان کرده بود به‌سلطنت‌آباد و چند روز درآنجا سنگربندی‌کرده وباملت درجنگ ونزاع بود، چشم ازملت ومملکت پوشیده به سفارتخانهٔ روس پناهیده و ازسلطنت مستعفی شده.

روزپنجشنبهٔ ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ باعده‌ای از دوستان وبستگانش به‌طرف روسیه حرکت کرد. این‌پادشاه دربدو امر، درتمام کرهٔ ارض زایدالوصف نیك‌نام بود، ولی‌اعمالش‌بحدی اورا مفتضح و رسوا نمودکه دوستانش هم به بدبختی اوتصدیق داشتند. وضع اخلاقی محمد علی‌میرزا از اعمالش‌بخوبی‌آشکار وهویدا است و«تاریخ بیداری» حاوی آنست، لکن بطور اجمال بعض اخلاق اورا ذکر می‌کنیم:

محمدعلی میرزاخست ولئامت وسفاهت وقساوت‌قلب وبیرحمی را به منتها درجه‌رسانیده بود. خیلی راحت‌طلب بود وتن‌پرور. به هیچ وجه ملاحظه ورعایت زیردست را نداشت. تمام‌خدام و رعیت رافدای خود می‌خواست. چنان تصورمی‌کرد، گویا خداوند این‌مخلوق را برای راحت وجود اوخلق‌کرده است. به‌هرکس احتیاج پیدا می‌کرد با او به‌کمال ملایمت ومهربانی رفتار می‌نمود. بعداز رفع احتیاجش مثل این بودکه اورا هیچ نمی‌شناسد. همیشه با اشخاص نانجیب وپست وقطاع‌الطریق‌که اسباب صدمه وخانه خرابی مردم بودند وثوق پیدا می‌کرد وتمام مشورت خودرا درکارها باآن اشخاص می‌نمود. دردنیا عشق و محبت به احدی نورزید، جزپول به هیچ چیزدیگر علاقه نداشت. دیده شدکه ازقبیل جواهر وشال و قالیچه‌های قیمتی واسباب‌آنتیك می‌بخشید، اما یك قران پول نقد به احدی‌نمی‌داد. مستبد برأی بود، اگرهم درکاری باکسی‌مشاورت می‌نمودعمل برأی خودرا مقدم می‌داشت. هرکس باميل وارادهٔ او رفتارمی‌کرداورا محرم اسرارخود قرارمی‌داد، اگرچه برضررش هم بود. وهرکس صلاح وخیراورا می‌گفت اگرمنافی با اراده‌اش بود ازاو متنفر ومنزجر می‌شد.

اعتقاد به اشخاص رمال وفالگیر وجادوگر داشت. اظهارتدین می‌کرد امامقیدبه دینش نبود. خودرا مسلمان می‌دانست‌به‌مسجد ومعبد توپ بست. معتقد به قرآن بودلکن قرآن را

(۱) درتاریخ مشروحاً خواهد آمد.

سوزاند. نسبت به سادات اظهار اخلاص می کرد لکن‌سید را می کشت، چنانچه مرحوم سید جمال‌الدین‌اصفهانی راحکم‌قتل‌داد و بی‌احترامی به‌آقای بهبهانی وآقای طباطبایی کرد. نسبت به حضرت سیدالشهداء امام‌حسین ارواحنافداه اظهارارادت وعقیدت می کردچنانچه در روز عاشورا قمه وقداره بسر می‌زد و خون سرش را به روی و صورتش می‌مالید و درشب عاشورا هزارو یك‌عدد شمع دراطاقش روشن‌می کرد وشمع چهل منبررا روشن‌می کرد، اما احترام ماه محرم رامنظور نداشت و درایام عاشورا بودکه تلگراف حمله به‌تبریز را مخابره کرد، وحکم دادکه اهل تبریزرا درحالتی‌که مشغول‌عزاداری بودند قتل واسیروغارت نمایند. در روزعاشوراآنقدرخون از سرخود جاری می کردکه بحالت غشوه می‌افتاد، اما درشب چندان مسکرات والکلیات می‌آشامیدکه مست ولایشعرمی‌شد. به اطفال امرد میل داشت ، چنان‌که به زنان خوشگل مایل‌بود. زمانی‌که خبربه‌اودادند ، درتبریزرعیت ازگرسنگی‌تلف می‌شوند و به‌واسطهٔ محصوریت علف می‌خورند و در اصفهان اقبال‌الدوله به مسجد توپ بسته است، به‌شکرانهٔ این‌خبرآن روز رابایکی ازفامیل خودکه جوانی چهارده‌ساله بود مشغول عیش و عشرت‌گردید . خودرا ناموس‌پرست وانمود می کرد، درحالتی‌که بامحارم خودهمان رفتار را می‌نمودکه با اجنبی روا می‌داشت . با علماء موافق خود همان عقیده را اظهار می‌داشت که باعلماء مخالف خود داشت . کراراً ازاو شنیده بودندکه درغیاب حاجی‌شیخ فضل‌الله گفته بود : «این شخص به‌هیچ چیز پایدار نیست وجز پول به‌هیچ‌کس و هیچ چیزمعتقد نیست.»

مجملا محمدعلی میرزا دوچیز برای ایرانیان باقی‌گذاردکه می‌توان اورا به‌این دو چیز مدح گفت و از آن دو یکی وجود اعلیحضرت حالیهٔ ایران سلطان احمد شاه خلدالله ملکه است و دیگری حضرت والا ولیعهد دامت ولایته‌الکبری که این دو وجود مقدس از دختر کامران میرزا به‌یادگار ماندند . پسری دیگر به‌یادگارگذاردکه از حیث سن بزرگتر است و او چون مادرش شاهزاده نیست از سلطنت محروم ماند .

***

این‌بود مجملی ازحالات محمدعلی میرزا و چون درتاریخ بیداری حالاتش مشروحاً ذکر شده است لذا ما برمی‌گردیم به‌رشتهٔ تاریخ خود و مذاکرات انجمن مخفی که ازآنجا به‌این‌جملهٔ معترضه پرداختیم .

بقیهٔ جلسهٔ هشتم

جناب ذوالریاستین گفت : دیشب ادیب بهبهانی مرا ملاقات نموده و مذکور داشت این خیالات و اقداماتی‌که شما در نظرگرفته‌اید عماً قریب باعث دربدری جمعی خواهد شد . بالفرض ناظم‌الاسلام به واسطهٔ بستگی به‌آقای طباطبائی محفوظ بماند وکسی متعرض او نشود، لکن ماها بایك مشت عیال چه بکنیم ؟ اگرفردا ما را سربه‌نیست کردند کیست که از حال ما خبر بگیرد و کیست که به‌فریاد ما و اهل وعیال ما برسد؟ کیست که ضامن حفظ جان و مال ما بشود؟

با این مردم منافق و این نادانی عامه مشکلست که ما به مقصود برسیم، جزآن‌که جمعی را تلف و برخی را دربدر و آواره‌کنید. میرزا ملکم‌خان خواست که شروع به‌این‌کار کند او را بجایی انداختند که دیگر روی وطنش را ندید. امین‌الدوله با آن کمال و زیرکی و آن قدرت، دیدیدکه در گوشهٔ دهی غصه مرگ شد، مگر مدیر روزنامهٔ پرورش میرزا علی محمدخان را در خاطر ندارید که چگونه درغربت جان‌داد؟ مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی را به‌همین قصد از زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم، باآن حال فظیع وبی‌احترامی اخراج و تبعید و بالاخره مسمومش نمودند. میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خبیرالملك را در خاطر دارید که در تبریز سراز تن جداکردند؟ میرزا محمدعلی خان نوهٔ مؤتمن لشکر را برای همین گناه از بام خانه‌اش به‌زیر انداخته واورا شهید کردند. میرزا رضای کرمانی را که دیدید چگونه به‌دار آویخته و هلاکش نمودند. حاج میرزا احمد کرمانی را دیدید که در انبار شاهی جان‌داد. حاج سیاح راکه بخوبی یاد دارید چند ماه در زیر زنجیر و کند محبوس داشتند؟ مرحوم مستشارالدوله را که شنیدید چگونه حبس و اموالش را غارت‌کردند. آقا میرزا سید حسن برادر مؤیدالاسلام، مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین را که همین ایام دو سال حبس‌کردند، برای این که برادرش بیدار کنندهٔ ایرانیان و خدمت کنندهٔ به‌اسلام است. آقا شیخ یحیی کاشانی را دیدید که چگونه اورا به‌محبس اردبیل انداختند. میرزا علی‌آقا مدیر روزنامهٔ مظفری را دربوشهر به‌گناه روزنامه نویسی چه بلاها بسرش درآوردند و چه‌صدمه‌ها بروی زدندکه هنوزگرفتار واسیر آن صدمات است. مدیر روزنامهٔ کمال را مگر در تبریز به‌چوب نبستند؟ مگر این انبار شاهی و این چاههای ارك نیست‌که هزاران محبوس ومظلوم درآنها جان دادند؟

پس حالاکه چنین‌است بیائید از این‌کار پرخوف و خطردرگذرید و مردم رابی‌جهت در خطر وصدمه نیندازید و باعث اتلاف نفوس نشوید، چه این‌مقصود باقوت استبداد کنونی کار کوچك و سرسری نیست وامید نیست که طالع ایرانیان به‌این زودی روبه‌اقبال کندکه باموانع موجودهٔ کثیره همچوامری بزرگ صورت پذیرد.

باری من به‌ایشان قول‌دادم‌که امروزجواب ایشان را بگویم، حالابااین تفاصیل واین مخاطراتی‌که در پیش است چه می‌فرمائید؟ بایدحرف ایشان‌را شنید و ازاین مقصودصرف نظرکنیم و مانند سابق راحت طلب شده و هرچه دیدیم دم‌نزنیم، یاآن که در این مقصود ایستادگی کرده و به‌فکر دولت و ملت و وطن باشیم؟ دراین مقام اختلاف کلمه زیادشد بالاخره اکثر از هواخواهان حریت مذکور داشتند: که ما درچند مجلس قسم‌یاد کرده‌ایم که از این مقصود منصرف نشویم، ازبذل مال وجان مضایقه‌نکنیم، حالاکه اندکی کارپیشرفته است وجناب آقاسیدعبدالله بهبهانی‌شروع به‌اجرای مقصود ماکرده است‌چگونه دست‌برداریم؟ نهایت بی‌شرفی‌است‌که به‌این زودی ماسرد شویم، باید کوشید و جان داد. البته دراین کار

حبس و نفی و نقص اموال وانفس محذور است، لیکن صدای مظلومین و مقتولین رابشنوید که می‌گویند: «ای ایرانیان خون ما را بهدر ندهید، یا به‌مقصود رسیده نوع خودرا آزاد کنید ویاخودتان را بهما برسانید.» حضرت سیدالشهداء (ع) می‌فرماید: «یاشیعة ابی‌سفیان ان‌لم‌یکن لکم‌دیناً ولاتخافون‌المعاد فکونوا احرارالدنیاکم».

اگرما برای اسلام هم‌کار نکنیم پس برای حفظ دنیای خود بکوشیم، این چه دنیایی است‌که ماداریم، خدا می‌داند اگرتاکنون بندۀ رؤسا و شاهزادگان بودیم، بعد از این بندۀ روس وانگلیس خواهیم‌بود. عماًقریب این دو دولت مارا ذلیل ومنکوب بلکه معدوم خواهند کرد. ما اگرلذت آزادی را چشیده بودیم اندك تسامح را دراین‌مقصود مقدس روانمی‌داشتیم.

فیلسوف گفت: از آزادی حرفی نزنید ملت جاهل باید عبدباشد، برفرض‌مملکت‌ما قانونی ویا مشروطه ویا بالاترجمهوری‌گردید، آیا بازهمین مستبدین وهمین ظلمه نمی‌باشند؟ آن‌وقت به‌لباس قانون طلبی‌درمی‌آیند وپدرما را می‌سوزانند. همین‌عین‌الدوله به‌قوۀ پول، یازید و عمروکه امروز جان مردم را می‌گیرند فردا که مملکت قانونی شد، باز رئیس و سرکار خواهند بود. همین‌شخص‌که امروز درجلو عین‌الدوله نشسته است و به‌قوت قلم‌خون مردم را می‌خورد، فردا به‌همین قلم رئیس یك کابینه ویا بالفرض لقب را تغییر وشغل‌راهم تغییر خواهدداد. وکذافلان‌الدوله امروز درجلو وزیردفتر می‌نشیند، فردا وزیر مالیه شده ویا درروی صندلی برابر وزیر مالیه می‌نشیند. منتها امروز فلان عزب دفتر سالی بیست تومان یادویست‌تومان بعنوان دزدی می‌برد، فرداکه مملکت قانونی شدماهی چهارصدتومان بعنوان ریاست اطاق حساب خواهد برد. امروز وزیر امور خارجه سالی به‌ده‌هزار تومان قناعت دارد، ولی فردا پسرش روی‌کار و سالی صدهزار تومان خواهد برد. لامحاله اسم قانونی هم‌بالای اطاق می‌گذارد. من شبهه را قوی می‌گیرم می‌گویم امروز ما صاحب مجلس ویا پارلمان بشویم جز آن‌که همین‌آقازاده‌هاکه امروز پدر مردم را درمی‌آورند، فردا وکیل پارلمان و درادارات تصرف درکار می‌کنند؟ تا کسی‌بخواهد حرف بزند می‌گوینداین پسر آقای... فلان است، این پسروزیر... است. والله باز پول شیرینست، پول صاحب قوتی بزرگ است، پول دهان همه کس‌را مانند ترشی کند می‌کند. مگر مثل معروف را نشنیده‌ایدکه می‌گویند: دهان هرکس را ترشی کند می‌کند و دهن رؤساء را شیرینی. پول منصب می‌دهد، پول ریاست می‌آورد، پول‌گناهان را می‌بخشاند، پول، پول، پول، همه کارمی‌کند. پس‌کاری بکنید ملت عالم شود، کاری بکنید ملت معنی شرافت را بداند، آن‌ـ وقت اگر یك محاسبی راکه ماهی ده‌تومان حق اواست، اگر دیدند صاحب پارك و کالسکه شد فوراً می‌دانند این پارك و کالسکه را از چه‌ممر تحصیل کرده است، اگر به‌دزدی تحصیل کرده باشد اورا مجازات می‌دهند. اگرملت عالم شد برپادشاهی‌که پول ملت را بی‌مصرف ومسرفانه خرج می‌کند ایراد وارد می‌آورد، مثلاً می‌گوید پول سرشماری‌که ازدهات کرمان

و شیراز از هرپیرزنی درسال یك‌تومان به‌جبر گرفته شود سزاوار نیست یك‌دفعه ماهی صد تومان دربارهٔ فلان آقا ویا فلان خانم برقرارکنید، البته مانع می‌شود، البته نمی‌گذارد. آن‌وقت این‌پولها صرف مملکت خواهدشد نه‌صرف جنده‌بازی آقازاده. اگرملت جاهل‌شد، درمملکت جمهوری هم باشد هربلایی‌که صاحبان نفوذ بتوانند به‌سر مردم وارد می‌آورند. این را بگیر، اورا بکش، دیگری را حبس‌کن، احدی نمی‌تواند دم بزند. اما اگرمملکت قانونی وملت عالم شد دیگر احدی نمی‌تواند اعمال غرض دربارهٔ کسی بکند. دیگر بدون جهت احدی را حبس نمی‌کنند چه جای‌کشتن، پس خوب است ملت را آگاه و بیدار و عالم کنیم.

نگارنده‌گفت: آقایان؛ این‌عمارتی که در او نشسته‌اید، اگر بخواهید عمارتی باشد که شمارا در زمستان و تابستان از سرما و گرما نگاه دارد، باید آن‌را خراب‌کنید و بعداز روی‌قوانین‌هندسه‌آن‌را بنا‌کنید. امروزمی‌بینید این‌عمارت ایران مخروبه‌شده است، سلاطین قاجاریه چیزی از آن‌را باقی نگذارده‌اند واگر شما آن‌را بکلی خراب نکنید و پس از آن خرابی، تعمیر وآباد ننمایید دیگران می‌آیندآن را برای خودشان تعمیر وآباد می‌کنند.

تاانقلاب در مملکت نبینید اصلاح نتوانیدکرد، طالب باشید انقلاب راکه بیداری در انقلاب‌است، جوینده باشید انقلاب را که به‌اصلاح خواهید رسید، سعی‌کنید در انقلاب تا عدالت طلبان بیدارشوند. گویا حدیث وقول معصوم باشدکه‌می‌فرماید: نحب‌الانقلاب ولوعلینا.

اما این که می‌فرمایید پس از اصلاح باز اشخاص ظالم و مستبد روی کار می‌آیند این‌هم نقلی نیست، پس ازآن‌که مردم آزاد شدند دیگر ظالم و مستبد را درکار نخواهند گذارد. منتها چندصباحی اشتباه‌کاری می‌کنند، ولی‌ملت بیدار همان مشتبه‌کننده رامجازات می‌دهند. امیدواریم‌که اولاد مستبدین را به‌سزای پدرهایشان برسانیم، خداوند به موسی می‌فرماید: ای موسی به‌بنی‌اسرائیل بگو ظلم نکنندکه تلافی ظلم و انتقام ظلم را از اولاد آنها می‌گیریم، اگرچه‌هفت پشت ویاچهل‌پشت برآنها بگذرد. دراخبارداریم‌که امام‌زمان(ع) انتقام خون جدش را از بنی‌امیه می‌گیرد و حال آن‌که در زمان ظهور امام (ع) بنی‌امیه هزارسال‌قبل موجودنیست؛ مراد اینست ازاولادآنها اعمال اجدادشان‌را بازخواست می‌کند. حالا ما امیدواریم‌که‌نگذاریم اولاد ظلمه و غاصبین دردنیا باشند، چه‌جای‌آن‌که خودشان، آن‌هم درکار ومصدر شغل باشند.

ذوالریاستین مذکورداشت‌که: مااولاً، انجمنی تأسیس‌کردیم بطور خفیه و باید در این انجمن حق بگوئیم و حق ظاهر کنیم و مطابق آنچه می‌گوییم عمل نماییم و مفاسد ظلم را اظهار کنیم و خدمت به‌ملت و وطن و عالم اسلامیت‌کنیم. بدیهیست خالی از زحمت و مشقت وخطر نخواهد بود وباید اول قبول تحمل مصایب وخطرات عظیمی که محتملست بلکه یقین‌است، باکمال شرف و مردانگی نمود و هیچ چیز را مانع وعایق ندانیم ومرگ‌را

اسهل چیزی دراین مشروع مقدس دانست . ثانیاً، آن‌که این اقدامات ماخلاف شرع انور نیست زیراکه مقصود ما اجراء احکام قرآن و قانون اسلام است، همهٔ مسلمانان با ماهمراه خواهند بود .

پادشاه مسلمان ودین‌دار است، مانع این‌مقصود مقدس‌نخواهد بود،فاما دورهم نشستن و تأسیس انجمن مخفی ودعوت خلق و بیداری آنان که دستوری است از شرع اسلام به ما داده شده است، چه اول کسی‌که انجمن را تأسیس‌نمود در اسلام و مردم را امر به‌دعوت واحقاق حق فرمود؛ مقنن قوانین عدالت و مؤسس آزادی و حریت دویمین فرزند پیغمبر و سومین امام ماحسین‌بن‌علی(ع) بود . آن حضرت اول کسی بودکه برای پیشرفت مقصود درانجام تکلیف الهی‌انجمن‌مخفی را تأسیس نمود، اول کسی‌بودکه داعی به‌اطراف فرستاد، و اول‌کسی بود که قبول ظلم وذلت ننمود . اگر آن حضرت تأسیس انجمن مخفی‌نفرموده بود اسلام بالمره از بین رفته بود و امروزازاسلام اسمی وازشریعت وطریقت رسمی‌نبود .

ادیب بهبهانی گفت : این مطلب را از کجا می‌گویید اگر برطبق آنچه گفتید سند اظهار داشتید دیگر مرا هیچ چیز مانع نخواهد بود ، چه‌من ازکشتن و حبس چندان‌نمی‌ترسم ولیکن از این‌که مرا نسبت به‌کفر و خارج از مذهب بدهند خیلی‌می‌ترسم . زیراکه کشته شدنی‌که اولاد و اخلاف انسانی مفتخر باشند ، بهتر وخوشتر مردنیست اما برخلاف ، اولاد واخلاف شخص، خجل و شرمسار باشند خیلی بداست .

جناب ذوالریاستین تشریف برد درکتابخانهٔ خودکتاب«احتجاج» شیخ طبرسی رحمه‌الله راآورده بازکردصفحهٔ(۱۵۴) رااین‌قسم‌نشان‌داد. ترجمهٔ این‌حدیث درکتاب«جلاءالعیون» هم مسطور است .

(فلما مات‌الحسن‌بن‌علی (ع) از دادالبلاء والفتنة فلم‌یبق لله ولی‌الاخائف علی‌نفسه‌اومقتول اوطرید اوشرید فلما کان‌قبل‌موت معاویة بسنتین حج‌الحسین(ع) بن‌علی(ع) وعبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس معه‌و قد جمع الحسین‌بن‌علی(ع) بنی‌هاشم رجالهم ونسائهم و موالیهم و شیعتهم من‌حج‌منهم و من‌لم‌یحج ومن‌الانصار ممن‌یعرفونه و اهل بیته ثم‌لم‌یدع احداً من‌اصحاب رسول‌الله و من‌ابنائهم‌والتابعین و من‌الانصارالمعروفین بالصلاح والنسك‌الاجمعهم فاجتمع‌الیهم بمنی اکثر من‌الف رجل والحسین (ع) فی‌سرادقه عامتهم‌التابعون و ابناءالصحابة فقام‌الحسین (ع) فیهم خطیباً فحمدالله واثنی علیه ثم‌قال اما بعد فان هذه‌الطاغیة قدصنع‌نبا و بشیعنا ماقد علمتم ورایتم وشهدتم وبلغکم انی‌اریدان‌اسئلکم عن‌اشیاء فان صدقت فصدقونی و ان کذبت فکذبونی‌اسمعوا مقالتی واکتموا قولی ثم‌ارجعوا‌الی‌امصارکم و قبائلکم من‌امنتم و وثقتم به فادعوهم الی ما تعلمون فانی اخاف ان یندرس هذاالحق و یذهب والله متم نوره ولوکره‌الکافرون فما ترك‌الحسین (ع) شیئاً انزل‌الله فیهم

من القرآن الا قاله و فسره ولاشیئاً قاله الرسول فی ابیه وامه واهل بیته الارواه فکل ذلك یقول الصحابة اللهم نعم قدسمعناه و شهدناه و یقول التابعون اللهم قدحدثناه من نصدقه و فاتمنه حتی لم یترك شیئاالاقال ثم قال انشدکم الله الارجعتم وحدثتم به من تتقون به ثم نزل و تصرف الناس علی ذلك.

خلاصهٔ ترجمهٔ خبر این است که بعداز رحلت امام حسن (ع) بلا وفتنه برشیعیان و دوستان آل محمد(ص) ازهرجهة فراهم شد بعضی را قتل و برخی را از دیار خود می راندند چه بسیاراشخاص راکه به تهمت دوستی علی بن ابیطالب بقتل رسانیدند؛ حق را به صورت باطل، و باطل را به صورت حق، دروغ را راست و راست را دروغ می نمودند، کار بجائی رسید که اگر شیعیان می خواستند همدیگر را ملاقات کنند از زن وخادم ایمن نبودند تا این که دوسال قبل از مردن معاویه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) ارادهٔ حج فرمود و به عموم دوستان و تابعین وصدیقین اعلام فرمود که در آن سفر حاضر باشند. خواه حج کرده باشند، خواه نکرده باشند. این بود که حسب الامر تمام تابعین و دوستان و بنی هاشم بعداز فراغت ازاعمال حج در زمین منی جمع شدند، خیمه و بارگاه برپا کردند و جمعیت آنها در آن روز ازهزار متجاوز بود.

بعضی هم این قسم نقل می کنند که حضرت امام حسین (ع) دیده بان وجاسوس معین فرمود و قدغن کرد خارجی و منافق وناشناس را به آن انجمن قدس راه ندهند وآن انجمن به طریق خفیه منعقد گردید. آن وقت حضرت برخاست و شروع فرمود به حمد خدا و ثناء رسول. پس فرمود شما همگی آگاهید که معاویه بادوستان ما که هواخواه عدل و دادند چه کرده و چه می کند و هم دیدید و شنیدید و به شما رسیده است آنچه که به دوستان ما وارد می آید ومن اراده دارم ازشما بعضی سؤالات کنم؛ اگر راست گفتم تصدیق کنید واگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید. آنچه می گویم بشنوید و هرچه شنیدید پنهان کنید. (۱)

باری می فرماید: برگردید به شهرهای خود، اقوام وطوایف خود، هرکس راکه امین و ثقه دانستید بخوانید اورا به سوی آن کس که حقانیت اورا می دانید. زیراکه من می ترسم که این دین حق، مندرس شود و از میان برود، لکن خدا دین خودرا تمام می کند اگرچه کفار کراهت داشته باشند.

خلاصه حضرت چیزی را فروگذار نکرد مگر آن که آن را بیان کرد و تفسیر فرمود ودر هرکلمه ازسؤالات آن حضرت حاضرین عرض می کردند: خدایا شاهد باش که ماشنیدیم آنچه راکه حسین بن علی فرمود وازجدبزرگوارش نقل کرد و تابعین می گفتند: خدایاشاهد باش که ما شنیدیم ازاشخاص راستگو آنچه راکه حسین بن علی(ع) گفت آن را.

(۱) دراین مقام معلوم می شود که آن حضرت خیلی از امور را به آنها فرمود لکن به طریق سرّ و محرمانه که آنان را امر فرموده است به کتمان آن.

بعداز گرفتن این عهد باز آنها را قسم داد که هریك به‌ولایت وشهر خویش مراجعت کنید و آنچه راکه گفتم عمل نمائید، پس از آن از کرسی فرودآمد و مردم متفرق شده و بنای دعوت را به‌اتحاد و اتفاق و اعلاء دین مبین اسلام گذاردند . و مردم را بسوی آن حضرت دعوت کرده واز آنها بیعت گرفتند .

حالا ازمعنی این خبر دانسته می‌شود که حضرت باقر(ع) می‌فرماید :که سیصدهزار نفر با جدم بیعت کردند امایاریش نکردند مگر سیصد نفر.

نگارنده گفت: ازاین خبرچند چیزدیگر بعلاوه‌آنچه‌ذکرشدمستفاد می‌شود، یکی آن‌که؛ اول کسی که در اسلام انجمن مخفی تأسیس نمود حسین‌بن علی بود ، دیگر آن که اول کسی‌که دعاة به اطراف فرستاد و به‌طریق خفیه مردم را دعوت نمودند آن حضرت بود ، دیگر آن که نطق را درحال قیام ادا فرمود چه در خبر بود (قام‌الحسین) یعنی ایستاد حسین .

ذوالریاستین‌گفت: بلکه مستفاد می‌شودکه حضرت روی‌کرسی ویا صندلی ایستاد زیرا که در آخرخبر است (فنزل‌وتفرق‌الناس) .

نگارنده گفت : ازاین‌که حضرت فرمود اگر دروغ گفتم تکذیبم کنید و اگر راست گفتم تصدیقم نمائید مستفاد می‌گردد که آن حضرت مایل به اکثریت آراء وحامی حریت افکار بود، نه‌استبداد. حالا دیگرتکلیف خودرا بهترمی‌دانیدکه دراین مشروع مقدس یعنی خدمت به‌ملت و وطن‌بلکه اسلام اقدام بفرمائید یا نفرمائید .

آقاسید برهان‌گفت: خوب است قرآنی‌حاضر کنیدکه باحضوراین آقایان جدیدالورود تجدید عهد خود را بنمائیم . قرآن حاضر شد و همگی قسم یاد نمودندکه تا زنده باشند در بیداری مردم و اهالی وطن کوتاهی نفرمایند .

جناب ذوالریاستین فرمودند : من‌یك نظامنامه برای این انجمن نوشته وحاضردارم اگراذن می‌دهید بخوانم . اجزاء انجمن اجازه داده شروع به‌قرائت نظامنامه شد .

(چون این نظامنامه اول نظامنامه‌ایست‌که درایران برای طالبین حریت نوشته شده است لذاما دراین تاریخ بعض فصول ومواد آن‌را درج می کنیم وهذاصورتة).

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

این نظامنامه محتویست برچندماده :

مادهٔ اول ـ انعقاد این انجمن فقط برای بیداری برادران وطنی و ابناء وطن و آگاهی آنها به‌حقوق خود و رفع ظلم و چاره‌جوئی برای اصلاح مفاسد مملکتی است .

مادهٔ دویم ـ دراین انجمن از پیروان چهارمذهب پذیرفته می‌شود . اول اشخاصی‌که درتحت کلمهٔ جامعهٔ لااله‌الاالله محمد رسول‌الله می‌باشند . دویم طایفهٔ

زردشتیان ، سوم یهود ، چهارم نصاری ، به شرط آن‌که ایرانی‌الاصل و ایرانی نژاد باشند .

مادهٔ‌سوم ـ هر کس‌وارداین‌انجمن می‌شود اول باید شهادت به‌ذات باری‌تعالی و رسالت پیغمبر خود بدهد و به‌کتب آسمانی به‌هر کدام‌که معتقد است قسم یادکندکه تادم مرگ ازاین انجمن غرضی جز نوع پرستی نداشته باشد وهم خودرا مصروف به‌خدمت نوع ووطن نماید .

مادهٔ چهارم ـ چون اشخاصی که در این انجمن پذیرفته می‌شوند از این چهار مذهب همه به‌ظهور حضرت‌مهدی عجل‌الله فرجه درآخرالزمان قائلند، ازاین جهت این انجمن درتحت اسم مبارك آن حضرت است‌ولذااسم ریاست دراین‌انجمن برکسی گذارده نمی‌شود و تمام‌افراد درحکم شخص واحداست .

مادهٔ پنجم ـ درهرجا که‌این انجمن منعقدشود درآخر مجلس‌قبل ازتفرق اشخاص باید یك‌نفر روضه بخواند یعنی مصائبی را که پیشوایان مذهب ما برای بسط ونشر عدالت متحمل شده‌اند تذکردهد ومجلس به‌نام مجلس روضه ختم‌شود .

مادهٔ‌ششم ـ اهل انجمن باید رعایت حال یکدیگر رادرهرحال داشته باشند لکن تکالیف شاقه بریکدیگر نکنند .

مادهٔ‌هفتم ـ تکالیف رکیکه و مجادله وسخت‌گوئی و مزاح وبدخلقی وکذب وبهتان بکلی ممنوعست .

مادهٔ‌هشتم ـ مذاکرات انجمن باید راجع به تربیت و بیداری نوع و خیر خلایق و اظهار ظلم ظالمین و چاره‌جوئی و استخلاص برای مظلومین باشد .

مادهٔ نهم ـ توقیر علمای هرطایفه فریضهٔ ذمهٔ انجمن‌است پس برهر یك از طبقات لازم است‌که علماء‌را محترم بدارند وآنهارا برخطرات اهالی وطن آگاه نمایند و محذورات دنیوی را به‌آنها بنمایند وآنان‌را عندالله‌وعندالمخلوق مسئول قرار دهند .

نتیجهٔ این‌ماده اینست‌که نه‌تنها فقهای اسلام درمقام حفظ وطن و مملکت خود ساعی خواهندبود، بلکه علماء مطلقاً چه‌عالم‌به‌علم فقه وچه‌غیرآن، چه‌علمای اسلام، چه علمای غیر اسلام‌که موطن خود را خاك ایران می‌دانند، در این عقیده ومقصود باعلمای اسلام همدست ومتفق خواهندشد .

مادهٔ دهم تا پانزدهم متعلق به‌رموزات و اسرارانجمن است‌که برحسب قسم ازاظهار آن ممنوعم این‌چند سطرراکه نوشتم برای اینست‌که خوانندهٔ تاریخ بداند چه‌اندازه اهالی ایران در فشار ظلم بودند که از اجتماع ودورهم نشستن هم ممنوع بودند .

پس ازقرائت عهدنامه قرار براین‌شد که دوهفته انجمن تعطیل باشد وهریك ازاجزاء

بعض مقالات و لوایح به‌ادارات جراید بنویسند، یعنی مقالات را دراین دوهفته حاضر کرده در مجلس قرائت کنند؛ پس ازامضای انجمن به‌ادارات جراید ارسال دارندکه درآنها درج شود و گوشزد مردم گردد وبه بعض الفاظ ، اذهان مسبوق‌گردد .

***

جلسهٔ نهم

روز دو شنبهٔ ۱۲ صفر ۱۳۲۳ ـ انجمن در خانهٔ نگارنده تشکیل یافت، راپورتهای‌چندروزهٔ‌تعطیل،قرائت شدکه‌ازآن‌جمله‌بود، محمد علی‌میرزا ولیعهد وارد طهران شده‌است ونیز بعض تلگرافات جعلی از طرف علمای نجف منتشرشده است‌که تعریف وتوصیف از عین‌الدوله بوده ومردم‌راتوصیه به‌اظهار تشکر ازعین‌الدوله‌کرده‌اند و این‌که ماحرکات جناب آقاسید عبدالله را که برضد شاهزاده عین‌الدوله‌است صحیح نمی‌دانیم الی آخره .

صورتهای متعدد ازاین تلگرافات برای هریك ازآقایان فرستاده‌اند .

ادیب بهبهانی‌گفت: من یقین دارم‌که این تلگرافات جعلی‌است؛ زیراکه تلگرافخانه دردست خودشان است، آنچه بخواهند می‌نویسند لکن عوام را باید فهمانید و ملتفت نمود. فیلسوف گفت : معصوم به‌ما دستورالعمل می‌دهد که‌هرگاه اخبارماکه به‌شما می‌رسد موافق با کتاب خدا است بگیرید واگر مخالف باقرآن است‌آنهارا واگذارید ، بلکه دربعض اخبار است : فاضربوها‌علی‌الجدار یعنی اخبارمخالف قرآن‌را بزنید به‌دیوار ، حالا ما تلگرافات علما را اگرمخالف بامقصود ماست دور می‌اندازیم .

ذوالریاستین‌گفت : علماء اعلام نجف هرگز ترویج از ظالم نمی‌کنند وانگهی ما باید به‌تکلیف خود عمل نمائیم. لوایحی که‌بنا بود نوشته شود اگرحاضر است قرائت کنید .

نگارنده گفت: آقایان این مختصرعرض مرا بشنوید آن‌وقت شروع در قرائت لوایح نمائید . من بنده دیروز تلگرافات را دیده بلکه‌آنها را یکی‌ازآقازاده‌ها به‌من داد و گفت: فردا بیائید در خانهٔ آقای آقا سیداحمد که‌در آنجا مجلس روضه است وآنهارا برای مردم بخوانید، چون من‌دیدم‌که مضمون‌آنها بامقصود ما مخالف‌است لذا گفتم: این‌کار ازعهدهٔ من خارج‌است چه اولاً ، من روضه‌خوان نیستم‌که درمجلس روضه بتوانم تلگرافات را بخوانم. ثانیاً، آن‌که درخانهٔ جناب آقاسیداحمد هواخواهان ودوستان‌آقای بهبهانی حاضرند وهمگی با من بدخواهند شد ، به‌هرطور بود معذرت خواستم، حالا لازمست‌که زودترجلو گیری کنید و نگذارید مابین آقایان نفاق و خلافی پدید آید که اگر آقاسید عبدالله ذلیل و منکوب شود مقصود ما خیلی به‌تأخیر خواهد افتاد .

آقایان‌گفتند : مقدمات‌کار بخوبی‌تهیه شده است، احدی‌اعتنا به‌این‌تلگرافات نمی‌کند، عماً قریب ناسخ‌آنها می‌رسد، هواخواهان حریت درکارند، بالفرض چند روزی امربه مردم مشتبه خواهد بود بعدها امرواضح وآشکار خواهدشد .

فیلسوف گفت : من لایحه‌ای نوشته‌ام، اگر امضاء کنید به‌یکی ازجراید فارسی‌ارسال داریم. لایحه راازاوگرفته چنین خواندند: (چند سطرازآن لایحه رادر این تاریخ درج کنیم ۰)

پس‌از چند سطری ، استبداد ملت را جاهل ،کور ، ترسو ، جبان، ضعیف، منکوب ، ذلیل ، خوارو بیغیرت می‌کند. بالعکس مشروطیت آنان‌را عالم ، بینا، شجاع ، باجرئت ، باقوت، باغیرت، سربلند و بیدار می‌نماید. شجاعت و شهامت فوق‌العاده به‌آحاد ملت و افراد لشکری می‌بخشد؛ چه تاریخ به‌ما نشان می‌دهدکه از بدو تشکیل سلطنت الی یومنا هذا دولت مستبد مغلوب دولت مشروطه و ملت ظالمانه ذلیل دست عادلانه بوده، ملتی‌که ذلیل‌و منکوب پنجهٔ استبداد رجال‌دولت باشد یك وحشت و جبن طبیعی ابدی به قلوب‌آنها راسخ گردد و انزجار و تنفر قلبی‌از حوزه‌وهیئت دولت ابداً درخویش‌احساس‌کند، علم وصنعت، عدل‌ومساوات و تدین وانسانیت مستلزم مشروطیت‌است، جهل‌وخرابی وظلم‌وبیکاری‌لازمهٔ استبداد.

از وقتی‌که نور عدل ومساوات ونور علم ومواسات دین مقدس‌اسلام، قلوب اقوام و اعراب و طوایف بادیه‌نشین‌را منور ساخت، ازقوت (امرهم شوری بینهم) سلاح پوشیدند و از جام حیات بخشای (وشاورهم‌فی‌الارض) جرعه‌ای نوشیدند و از ندای (انماالمؤمنون‌اخوة) بیدار شدند و از برکت (یدالله‌مع‌الجماعة) قوت و توانایی یافتند، جمیع افراد عرب ازرئیس ومرئوس وشاه وگدا مابین خود فرقی ندیدند. همگی‌خودرا حامی اسلام،کفیل اسلام ، صاحب اسلام ، پدر اسلام ، پسر اسلام و مکلف بحفظ آن دیدند . تن خود را جوشن اسلام‌کردند ، اولاد خویش را در مقام ثبات و بقای اسلام دادند .

آن وقت خزاین پرویزرا تاراج توانستندی وقیاصره وسلاطین‌را از تخت‌و تاج مستعفی داشتندی. پس قانون عقلایی دول همیشه مقتضی است‌که ملت را معتاد استبداد نکنند. در حقوق وحدود وطن اورا شریك نمایند تا قسمی‌شودکه دوستی وطن دردل ملت جای‌گیر شود و در نگهداری هریك خود را مکلف دانند وباید شیرینی و حلاوت و مزه و شرافت عدل و مساوات و اساس مشروطیت را به‌آحاد ملت چشانید و آنان را از تلخی و مرارت و خباثت و نجاست استبداد رهانید .

بعضی‌گویند باید افراد ملت عالم شوند و علم مقدمه بیداری ملت است . من بنده عرض می‌کنم تا اساس مقدس مشروطیت فراهم نیاید ، نور علم پرتو افکن ساحت ایران نخواهد شد و تعلیم اجباری که باعث تأسیس مدارس و مکاتب عمومیست وقتی خواهد بودکه دولت ایران مشروطه‌گردد والا تا استبداد داریم‌جهل مصادف آنست، اگر علم فی‌الجمله راکافی دانیدکه به‌این اندازه‌اهالی ایران‌عالم خواهند

بود و علم اجمالی به حقوق خودشان‌که دارند ، مؤید عرضم آن‌که ملت روسیه تا یك اندازه عالم به‌حقوق خویش بودند، لیکن به‌واسطهٔ استبداد و نفاق‌داخله‌دیدید چگونه مغلوب دولت و ملت معتدله ژاپن‌گردیدند . الخ .

ادیب‌گفت: فرمایشات شما صحیح است، لکن امروزما نمی‌توانیم این‌کلمهٔ مشروطیت را برزبان‌آریم؛ چه‌جای آن‌که دراین صراط قدم‌گذاریم، چه این‌کلمهٔ مقدسی‌است‌که اگردر السنه وافواه جاری‌گردید متعقب برآن نفی وحبس وقتل است (زبان سرخ سرسبز می‌دهد برباد) برای این‌کلمه است درهرمملکتی‌که این‌لفظ وارد شد ، صدهزاران نفوس تلف شدند. ما باید دست اندازیم به دامن علم و اجرای قانون اسلام .

فیلسوف‌گفت: چرا ضعف قلب دارید؟ مگرماقول ندادیم وعهدنکردیم‌که خودرا فدای ملت نمائیم ؟ مگرما حاضرنشدیم؟ برای نجات‌وطن باید اقدام کرد ، اگرکشته شدیم درراه وطن شهید شدیم .

ذوالریاستین‌گفت: فرق‌است‌بین فدایی وما. ما کی‌گفتیم فدایی‌ملت هستیم، ماگفتیم‌که متحدومتفق باشیم‌برای بیدارکردن مردم‌را به‌حقوق خودشان؛ ازاین‌که خودرا فدایی قرار دهیم نکول داریم .

آقاسید برهان‌گفت : آقایان خداوند دربارهٔ ما فرموده است (کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن‌المنکر) . ما مکلف می‌باشیم به امربمعروف ونهی از منکر . آیا تقاضای اجراء احکام قرآن از معروف نیست؟ آیا اجراء احکام و حدود اسلام بر عهدهٔ ما مسلمانان نمی‌باشد ؟ امروزکه پادشاه ما مسلمان ومعتقد به قرآن است و مایلست به‌اجراء احکام آن، چه سبب داردکه از پادشاه خود نخواهیم اجراء قوانین اسلام را ؟

نگارنده‌گفت :آقایان مثل ما مثل‌جماعتیست‌که به‌عمارت‌آنها آتشی افتاده‌است، عوض آن‌که متفق شوندآتش‌را خاموش‌کنند وحریق‌را نجات دهند دورهم نشسته ومباحثه ومذاکره می‌کنند: (آیا حریق با حاء حطی است ویا با هاء هوز وآیا آتش بفتح شین است ویا بکسر آن) . آیا لفظ مشروطه را مصداق رسیده است یانه ، آیا باید اجراء احکام قرآن‌را تقاضا کرد یا قانونیت دولت را؟ بخدا قرآن‌را ازدست شماگرفتند، عماًقریب عنوان مسیو نوز از میان خواهد رفت، دیگر مانندآقاسیدعبدالله کسی‌را نداریم‌که طرف با دولت شود، این چه مذاکراتی است‌که می‌کنید . مشروطیت ومشروعیت دولت با اجراء قانون اسلام و باعدل و مساوات یا علم وتمدن همه‌را نتیجه یکیست؛ نتیجهٔ‌حریت‌است،آن‌را دست‌آورید. امروز زنها و اطفال و خواجه‌سرایان قاجاریه شمارا عبد خود می‌دانند، می‌خرند، می‌فروشند، می‌کشند ومی‌بخشند . اقلا به آنها بگویید خداوند ما را آزادآفریده است، اگربه‌آنها نمی‌گوییداقلا خودمان بدانیم‌که ما حیوانی آزاد می‌باشیم . بکوشید ، بکشید و جان بدهید امروز نتیجه ندهد ده‌سال دیگر نتیجه خواهد داد، ما ثمررا نبریم اولاد واخلاف ما ثمررا خواهند برد.

یکی از اعضاءگفت : شما گفتید آقامیرزا سیدحسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام را با آقا شیخ‌یحیی‌کاشانی و صحاف‌باشی و مجدالاسلام‌کرمانی و شجاع‌لشکر و معین‌حضور را دعوت کردید به این انجمن ، پس چرا حاضر نشدند ؟

نگارنده‌گفت : حاضرشدن به این مجلس شرط دعوت نبود ، دیگر آن‌که بنده زحمت کشیده همه‌را دردوسه مجلس دعوت کرده‌قبول‌هم کردند. یك‌روز مخصوص، بعضی‌را برای‌ناهار دعوت‌کردم بحدی ترسیدندکه برای ناهارهم حاضر نشدند جزمعدودی، تقصیرهم‌ندارند چه صدماتی‌که آقامیرزا سیدحسن و آقاشیخ یحیی درراه ملت متحمل شده‌اند فوق‌الطاقه آنان‌را مرعوب نموده، ما بایدآنها را بسمت عضویت‌انجمن بشناسیم، خدمت خودرا خواهندکرد چه حاضر بشوند وچه حاضر نشوند .

فاما صحاف‌باشی می‌گوید : من باید بروم به‌هندوستان و یکی از بزرگان آنجا را به طرف ایران جلب کنم که از آن راه بلکه این ملت خفته بیدار گردد . دیگر آن که می‌گوید : من درصورتی عضویت انجمن، را قبول می‌کنم‌که اهالی انجمن مادام‌العمر لباس سیاه بپوشند، زیراکه مادر ما وطن درحال احتضاراست وتا اورا بهبودی حاصل نشود ما باید سیاه‌پوش و به‌حالت عزا باشیم. اگر این شرط راقبول می‌کنیدکه فردا حاضرخواهید شد و اما معین‌حضور و شجاع لشکر قبول‌کردند و هردو حاضر خواهند شد . اما مجدالاسلام را که اذن ندادید اسرار انجمن را به‌او بگوییم باید اورا امتحان کنید .

ناظم‌الشریعة گفت : ای‌وای که‌اسرار انجمن فاش‌شد. نگارنده‌گفت: من‌اسرارانجمن راتماماً به آنها نگفتم و به هرکدام اندکی گفتم آن‌را هم اطمینان دارم بلکه یك خدمت بزرگی هم کرده‌ام و آن اینست‌که شجاع لشکرعازم بود به‌واسطهٔ صدورحکم مطلقه بودن زنش آقای بهبهانی را بکشد، من به واسطهٔ این انجمن اورا ازاین خیال منصرف‌کرده و گفتم: آقای بهبهانی امروز برای ملت‌کار می‌کند به‌اوکار داریم . توهم برفرض صحت‌ادعایت زنت را فدای ملت بکن وآنگهی چه‌ربطی به‌آقای بهبهانی دارد ملای ده‌را بکش که اصل حکم را داده. دیگر آن که‌قول ونوشته ازاوگرفتم‌که لدی‌الحاجة پانصد نفرسوار دم‌دروازهٔ طهران حاضر کند . معین حضور هم‌قول داده است ملك سی‌هزار تومانی خودرا بفروشد و دراین راه‌صرف‌کند و حاضر شده است‌که اگرانجمن مأموریت بدهد عین‌الدوله را بکشد. وجود این‌گونه اشخاص برای مقصود ماخیلی نافع است .

ادیب گفت : آقامیرزا سیدحسن باعین‌الدوله مراوده دارد ، مجدالاسلام بادبیرحضور منشی عین‌الدوله دوست است .

نگارنده‌گفت : من جمیع اسرار را به‌آنها نگفتم فقط گفتم اشخاصی حاضر شده‌اند برای خدمت به‌ملت و بشرف انسانیت قسم خورده‌اندکه خدمت‌کنند به‌ملت . دیگر زیادتر چیزی به‌آنها اظهار نکردم ، دیگرآن‌که صدمه و زحمتی که از طرف عین‌الدوله نسبت

به آقا میرزا سیدحسن وارد آمده است که ممکن نیست دیگر باعین‌الدوله خوب‌شود .

درباب مجدالاسلام که با دبیرحضور دوست است اولا آن‌که دبیرحضور اطمینان به اقوال مجدالاسلام ندارد . اگراطلاع دبیرحضور مضر باشدکه جناب ذوالریاستین به‌توسط آقا میرزا سیدعلی شیرازی برادرش وثوق‌الدوله را دعوت کرده و مطلب را به او رسانیده است .

درجواب گفتند : وثوق‌الدوله ربطی به‌دبیر حضور ندارد .

نگارنده گفت : وثوق‌الدوله برادر دبیرحضور است و هر دو شاخ یك درخت و ازیك جوی آب خورده‌اند .

بعضی گفتند : وثوق‌الدوله باطناً با برادرش دبیر حضور خوب نیست و چون برادر کوچکتر را درمقام ترقی و تقرب به‌عین‌الدوله می‌بیند لذا مایل است که عین‌الدوله بلکه این بساط برچیده شود شاید اوهم پیش افتد .

جناب ذوالریاستین گفت : بهرجهت من وثوق‌الدوله و آقامیرزا محمد گلپایگانی و حاج ملاعباسعلی واعظ رااز همه جهة شایسته می‌دانم .

اجزاء انجمن ازجهة آقامیرزا محمدگلپایگانی و حاج ملاعباسعلی نهایت مسرت را حاصل نمودند .

نگارنده گفت : آن‌روزی را که حاج‌ملا عباسعلی واعظ در منزل جناب ذوالریاستین مدعو بود من‌هم حاضر بودم ، قول دادکه درمنبر شروع به‌سیاسی کند و در بیداری مردم کوتاهی نکند .

آقامیرزا محمدگلپایگانی هم از قراری‌که شنیدم آدم صحیحی است وعاشق مقصودما. اما وثوق‌الدوله را نمی‌شناسم ولی این‌جور اشخاص را ما باید داشته‌باشیم وآنهارا آلت‌کار خود قراردهیم(۱) .

ذوالریاستین گفت : ماامروز خیلی اشخاص را باخود همراه‌کردیم و بخوبی مشغول کار می‌باشند خواه حاضر شوند و خواه حاضر نشوند .

آقابرهان گفت : مقصود خدمت به‌وطن‌وسعی دربیداری اهالی‌وطن است . من‌پاره‌ای از خیالات خود را به‌بسیاری ازرجال دولت گفته‌ام وهمه مرا تصدیق‌کرده‌اند .

ادیب‌گفت : قرار براین بود که در هر اجتماعی یك لایحه خوانده شود و پس از امضاء به ادارات جراید خارجه و یاجراید بوشهر وکلکته و مصر ارسال شود . و ادارات جراید را هم‌باید باخود متفق نماییم‌که آنها هم‌شروع دراین مقصود نمایند حالا چندلایحه حاضراست؟ اذن بدهید که ارسال شود .

راپورت چند روزه‌از این قراراست‌که جناب‌آقای صدرالعلماء‌که ازرؤسای روحانیین

---

(۱) اعمال خوب وبداین دوبرادر درموقع خواهد آمد .

است در بالای منبر همان رشتهٔ سخن آقای بهبهانی‌را تعقیب فرموده‌اند. جناب آقاسیداحمد طباطبایی نیز در بالای منبر همان رشته را گرفته وصریح در بالای منبر فرموده است : (ما مقصودی جز عزل این وزیر خائن یعنی عین‌الدوله از صدارت وعزل نوز نداریم . چه این صدراعظم حایل ومانع است بین شاه ورعیت و نمی‌گذارد عرایض ما به شاه برسد .)

نگارنده گفت : آقایان بارها عرض‌کردم مقصود آقای بهبهانی عزل مسیو نوز نیست بلکه مسیو نوزرا بهانه‌کرده‌اند. حالاکه علماء طرف شده‌اند باعین‌الدوله خوب‌است تجاررا بیدارکنیم اگر سلسلهٔ تجار با علماء متفق شوند آن وقت زودتر به مقصود می‌رسیم .

بعضی ذکر نمودند: که تجار را هم مستعد می‌بینیم چه سابقاً اظهار حیاتی‌کردند واز اطراف شکایات آنها رسید ؛ این ایام هم بعضی درکارند .

نگارنده گفت : آقامیرزا محمود اصفهانی را با این‌که مریض است ملاقات‌کرده او را واداریم به‌شروع دراین‌کار، چه‌مقدمات آنهاهم تهیه شده است .

***

جلسهٔ دهم

روز۲۲ صفر۱۳۲۳ انجمن درخانهٔ آقاسید برهان تشکیل و انعقاد یافت. یك راپورت خوانده شدکه جمعی‌ازتجارپناه برده‌اند به‌زاویهٔ مقدسهٔ‌حضرت‌عبدالعظیم ومی گویند: مسیونوز بلژیکی‌که رئیس گمرك ایران ومستخدم‌سلطان‌است، زیاده‌از آنچه‌تعرفهٔ گمرکی‌قرارداده‌است‌ازمال‌التجاره‌اخذ می‌کند و عمالش در سرحدات اجحافات فوق‌الطاقه وخلاف قانونی وارد می‌آورند، عین‌الدوله هم به صرافت ولجاجت با علماء وملاحظهٔ پولی‌که از نوز می‌گیرد جوابی به‌تجارنمی‌دهد، تا آن‌که آخرین عریضه‌که تجار به‌توسط سعدالدوله درخصوص شکایت ازنوز دادند عین‌الدوله نخوانده‌جواب‌دادکه: این‌لوطی‌بازیهاچیست‌که تجارمی‌کنند؟تمامشان‌را دهنهٔ توپ‌می‌گذارم. این حرف بروزیرتجارکه سعدالدوله است گران‌آمده، گفته است: پس خوب است مجلسی در دربار تشکیل دهید وبه‌عرایض تجار رسیدگی‌کنید. عین‌الدوله خواهی‌نخواهی به‌تشکیل مجلسی‌اذن داده، مجلس در دربارمنعقد گردید. هفت‌نفرازتجارحاضرشدند. ازرجال‌درباری هم چند نفری ازقبیل وزیرمخصوص(۱) وعلاءالملك ودبیرحضور و جمعی‌دیگرحاضربودند. مسیو نوز را حاضرکردند. یك‌نفر ازتجار چند قطعه پارچه بعنوان مستوره ونمونه در دست گرفته، آن نقطه ومحلی‌راکه رئیس گمرك سرحد مهرکرده وتعیین‌گمرك‌آن پارچه‌را نوشته، به زیردست خود گرفته طرف دیگرآن پارچه‌را به نوز نشان داده وگفت: گمرك این‌پارچه چه قدراست؟ نوز نگاهی به‌آن‌کرده ونظر به‌کتابچه نموده وگفت‌این‌پارچه مثلاسی‌شاهی‌است. پارچهٔ دیگری را نشان داده گمرك آن‌را دوهزار وهکذا ، چند پارچه را، که نشان دادند به حدی معین جواب داد. تجار مهر و خط رئیس محل را ارائه دادند‌که خیلی تفاوت داشت.

---

(۱) صاحب اختیار حالیه .

کتابچه باأخوذی ، مثلا دوهزار را بیست وپنج هزار، وسی‌شاهی را دو تومان، وهفت هزار را، هفت تومان، به‌انواع مختلفه گمرك گرفته بودند. از آن قرار خسارت تجار ازچند کرور تجاوز کرده بود. پس‌ازتحقیقات وصدق ادعای تجار، نوزحالش دگرگون‌شده چندکلمهٔ مهمل تکلم نمود. حاضرین همگی‌ملتفت شده اما چیزی نگفتند، اهل مجلس برخاسته، بعضی‌رفتند و بعضی ماندند، باز تجار تجدید سخن نمودند.

در این اثناکلمهٔ رکیکی از دهان نوز بیرون‌آمدکه در این مملکت به آن فحش می‌گویند و آن‌را بد می‌دانند، دیگر به اعتقاد نوز چه بوده است خود داند و آن عبارت «پدرسوخته‌ها» بود. چه اگر نوز این عبارت را تجزیه وتفسیرمی‌کرد هرآینه عبارتی راست‌و صحیح بود؛ چه‌قاجاریه پدرما را سوختندکه سهل‌است، همه‌چیزما راسوختند. لکن علی‌الظاهر این لفظ مرکب‌که از دهان نجس او درآمد یك لفظ بسیطی بودکه عبارت از فحش بود نه مرکب خبری. بالجمله علاءالملك که درآن وقت از رجال دولت و وزیر علوم و از سادات طباطبایی و مقرب در نزد مظفرالدین‌شاه بود، روکرد به سعدالدوله وگفت هنوزهم ملاحظه می‌کنید؟

سعدالدوله وزیرتجارت جواب داد: چه بگویم این مردك عین‌الدوله خودش شنید.

علاءالملك گفت: شاید نشنیده باشد. وزیر مخصوص هم بی‌میل نبودکه دراین مجلس اهانتی از مسیو نوز بشود. لذا در مقام تأییدکلام علاءالملك برآمده و گفت: گویا عین‌الدوله نشنیده باشد. سعدالدوله مجبور گردیدکه به عین‌الدوله اظهار کند، لذا روکرد به عین‌الدوله وگفت: نوز حق نداردکه به تجار محترم مسلمان فحش بدهد. عین‌الدوله از شدت حرص به‌پول وطمع، به مسامحه و بی‌اعتنایی گذرانیده اهل مجلس متفرق شدند.

تجارکه حقانیت‌خودرا مدلل نموده وکسی‌به عرایض وتظلمات آنها گوش نداد، عازم شدند بروند وملتجی به‌زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم بشوند. روز بعد ازآن‌را برای‌اتمام حجت وگرفتن دستورالعمل وتحریك اجزاء انجمن‌مخفی رفتند منزل آقای طباطبایی، آقا میرزا سیدمحمد، جنابش رامسبوق و مطلع برواقعه نمودند واز عزم خود آگاه ساخته.

سعدالدوله از این قصد تجار باخبرشده یك مجلدکلام‌الله برای آنها فرستاده و آنها را قسم داد که یك روز دیگر به‌اومهلت دهند، بلکه در این خصوص طریق اصلاحی دست آرد و خودش به‌دربار رفت که شاید به عین‌الدوله بگویدکه دردفع این غائله چاره نماید. قریب چهارساعت منتظرجواب شدکه شاید جوابی‌کافی‌بشنود. عین‌الدوله به‌مسامحه ومماطله گذرانیده واقعه را اهمیت نداد ووقعی برآن ننهاد.

تحصن تجار به‌زاویهٔ مقدسه

تجارکه از همه‌جا مأیوس‌شده، روز سه‌شنبه نوزدهم ماه‌صفر۱۳۲۳ به‌زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهیدند.

سعدالدوله وزیر تجارت برای اسکات و آوردن تجار به‌شهر چند

دفعه خودش و چندین مرتبه واسطه‌اش، نزد تجار رفت که بلکه تجار را عودت دهد که این خبر به سایر شهرهای ایران منتشر نشود و باعث هیجان عامه نگردد. چه تجار سایر بلدان چندین مرتبه در مقام تشکی و تظلم برآمده بودند و مواد همه مستعد بود که به‌اندك بهانه مشتعل می‌شدند. خصوصاً دراین ایام که صدای آقای بهبهانی عالم را فراگرفته بود وشاه عازم بود برمسافرت به‌فرنگ.

لکن تجار متقاعد نشده و جواب دادند که جز رسیدگی به‌محاسبات نوز واحقاق‌حق ما ورفع ضررما دیگر علاجی نیست. تااین‌که ولیعهد محمد علی‌میرزا، چند نفر از رؤساء تجاررا خواست و گفت که: اعلیحضرت شاهنشاه پدرتاجدارم خیال مسافرت به‌فرنگ را دارند امروزنمی‌توان دست به‌کار نوز بزنیم، لکن من‌قول می‌دهم تاچند ماه دیگر عزل نوز رااز شاه استدعا نماییم و حتماً به‌عرایض و تظلمات شما رسیدگی می‌نمایم.

تجار هم محض ضمانت ولایت عهد و خواهش وزیر تجارت از زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم مراجعت به‌شهر تهران نمودند.

فیلسوف گفت: این امید ماهم قطع‌شد پس از آن‌که تجار به ریسمان پوسیدهٔ ولیعهد به چاه افتادند آقای بهبهانی هم شاید فردا ساکت شود.

نگارنده گفت: آقایان اظهار یأس نکنید سکوت تجار بیشتر موجب هیجان اهل‌علم خواهد شد. عین‌الدوله برطبق ضمانت وقول ولیعهد عمل نخواهد کرد وهمین باعث‌کدورت ونفاق بین عین‌الدوله و ولیعهد خواهد شد. بگذارید شاه برود، میدان‌ما وسیع و مانع در جلو ما نخواهد بود. دراین دوسه ماهه غیبت شاه ما می‌توانیم تمام ایران را بیدار و باخود کنیم، آقای بهبهانی هم روز به روز جنودش زیادتر وبیشترخواهد بود.

دراین‌اثناء یکی‌ازحاضرین گفت: راپورتی به‌انجمن‌رسیده‌است که جناب‌ذوالریاستین در بالای منبر بعض مذاکرات را کرده و عماًقریب باعث‌گرفتاری ما خواهد شد، خوب است دراین راپورت تأملی شود. راپورت ملاحظه شد، خلاصهٔ آن از این‌قرار است:

> دیروز که روز ۷ ماه صفر بود، جناب ذوالریاستین، درخانهٔ‌جناب عندلیب‌السادات، واقعه درمحلهٔ شاه‌آباد کوچهٔ آقاسیدهاشم، دربالای منبربعض مذاکرات نموده‌است وحرفهای نگفتنی‌راگفته‌است؛ درحالتی که درآن محضرجمعی از رجال دولت از قبیل حاجی امین‌السلطنه وامین‌همایون وبعض دیگرحضور داشته است. مناسب اینست که اعضاء انجمن، ذوالریاستین را چندی از رفتن منبرمنع نمایند. بلکه اورا مخفی دارند که مراوده بامردم راهم ترك نماید.

حاضرین مضطرب شده واقعه رااز جناب ذوالریاستین مستفسر وجداً خواهش نمودند که صورت موعظه را بیان نماید.

ذوالریاستین این‌طور موعظه رابیان فرمود:

آنچه را که ما از ملاحظهٔ سیر و تواریخ و شرح حال علماء متقدمین و متأخرین بدست آورده‌ایم این است که متقدمین از علماء را دربارهٔ امام عقیدهٔ مخصوصی بوده مثلاتازمان قمیین عقیدهٔ علماء دربارهٔ امام این‌بود که امام شخصی است عابد، عالم وزاهد ومستجاب‌الدعوة واگر کسی زاید براین دربارهٔ امام(ع) قایل می‌شد او را نسبت به‌غلو می‌دادند و غالی می‌خواندند و ازاین جهت بود که شخصی مثل معلی‌ابن‌خنیس وشیخ رجب برسی را غالی می‌دانستند واخباری‌که از ایشان روایت شده بود همه را طرح می‌کردند تا زمانی‌که دورهٔ علمیه به میرداماد و ملاصدرا وشیخ‌احمد احسائی رسید . این بزرگواران زحمتها کشیدند، رساله‌ها نوشتند، ولایت را باامامت مستلزم دانستند و مدلل نمودندکه آنچه را که قمیین طرح کرده بودند و منکر شده بودند از قبیل معجزات و کرامات و خوارق عادات و اخبار از مغیبات همه صحیح بوده؛ پس امروزه یك بابی از علم برروی ما مفتوح شده که می‌توانیم همه قسم ازآن استفاده کنیم . مثلا در مسئلهٔ شیخ رجب برسی و خطبه‌هائی‌که از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده و ما امروز منطبق می‌کنیم آنهارا با زمان خودمان می‌بینیم‌که تمام آنهااز مصدر ولایت صادر شده است ازآن‌جمله خطبهٔ زوراء است و درآن خطبه شرح حال امروزهٔ مصریها و تصرفات انگلیس در مملکت مصر و ظهور متمهدی سودانی راکماهوحقه بیان می‌فرماید . صورت این خطبه درکتابخانهٔ حاج میرزا ابوطالب زنجانی به‌خط قدیم موجود است، هرکس بخواهد می‌تواند به‌آنجا رجوع نماید.

و دیگری خطبهٔ طتبخیه است که بعض فقرات آن راجع به ایران است مثلا در آخر این خطبه می‌فرماید : (حتی اذا طالت الشدائد فی دولة‌الخصیان و ملكة‌الصبیان والنسوان فعند ذلك ترتج‌الاقطار بالدعاةالی کل باطل‌الاویل لمداینکم و امصارکم‌من‌طغاة یظهرون‌فیغیرون ویبدلون فعندذلك‌توقعوا حلول‌الفرج‌الاعظم). ماحصل معنی آنست که چه بسیار رنجها و سختیها از دولت خواجه به‌شما روی دهد(۱) در زمان پادشاهی‌که این دوعلامت (۲) دراو باشد . دراین هنگام وای بحال شما ، وای بحال شهرهای شما ازطاغیانی‌که ظاهرمی‌شوند تغییرها بدهند، تبدیل‌ها بکنند، پس‌دراین هنگام فرج بزرك را منتظر باشیدو بدانید که زمان ذلت شما بسرآمده و روزگار خوشبختی رسیده است .

حالا تصور کنید ببینید آیا روزگاری بد تر از این می‌شود ، آیا زمانی

---

(۱) مراد از خصیان ، خواجه است وآن منطبق است بر آغا محمدخان که تشکیل سلطنت قاجاریه را کرد .

(۲) مراد ازاین دوعلامت آنست‌که هم بااطفال سروکار داشته‌باشد هم بانسوان .

سخت‌تر از این می‌شود ، کدام بدبختی است که امروزه ما نداریم ؟ این وضع نان‌است‌که می‌بینید روزی هزار تومان از نانواخانه‌ها می‌گیرند و درعوض نان مخلوط به‌خاکهٔ نجاری بما می‌دهند و می‌گویند آرد حاج‌ترخان است. نانی‌که درسابق یك‌من دوعباسی منتها سه‌عباسی بود حالا باید یك من سه‌هزار بخریم واین وضع گوشت ماکه باید روزی‌کلی حکومت نفع از آن‌ببرد .

بیچاره پادشاه صدهزار تومان برای تفاوت جنس داد یك شاهی به مصرف فقراء نرسید . همه را از وجه استقراضی ازشاهنشاه‌گرفتند و رجال دولت بین خودشان قسمت‌کردند . بعلاوه روزی هزارتومان هم ازخبازخانه می‌گیرند . من نمی‌گویم که شمااز حال خودتان خبردارید یانه، هیچ می‌دانیدکه امروزه هریك از افراد ما و شما را در مبلغ سه تومان‌گرو روسها گذارده‌اند ؟ هیچ می‌دانید که ماو شمارا بنده وکنیز اجانب قرارداده‌اند ؟ هیچ می‌دانیدکه ما را تا هفتاد سال دیگر یا کمتر یا زیادتر بندهٔ کفار قرار داده‌اند ؟ هیچ اطلاع دارید که اختیارات مطلقهٔ شما را محدود کرده‌اند؟ لیکن من می‌گویم که به‌مفاد این خبر باید در زمان این پادشاه فرج بزرگی را متوقع و منتظر بود .

کلام ذوالریاستین‌که به‌این‌جا رسید بعضی از اعضاء نتوانستند خودداری‌کنند شروع کردند به‌پرخاش‌کردن به‌ذوالریاستین، چه‌یقین‌کردیم‌که این‌وعظ مشارالیه‌ما را به‌مخاطره خواهد انداخت، نزدیك بود مطلب به‌مشاجره و منازعه منجرشود. لیکن‌مشارالیه اذعان و اعتراف نمود که تجاوز کرده و اقرار نمود به‌خطایش و گفت وقتی‌که از منبر پایین‌آمدم آقای سلطان‌الذاکرین‌آقا میرزا ابوالفتح مراکنارکشیده وگفت من‌سؤال نمی‌کنم ملافیض‌الله خودش‌کجا است، ولی سؤال می‌کنم‌که قبرش درکجا است ؟ (۱)

فیلسوف گفت : من این موعظه را پسندیدم باید همین‌طور مردم را بیدار کرد .

نگارنده‌گفت : دوچیز مارا نگه‌دار خواهدبود وهیچ امری اتفاق‌نخواهد افتاد،اولا، آن‌که بیغرضی ذوالریاستین را همه‌کس می‌داند وقصد قربت اوهمه را حفظ خواهد نمود . ثانیاً،آن‌که مستمعین در مجلس اشخاصی بودند که باعین‌الدوله مراوده ندارند بلکه با او دشمن می‌باشند .

بالاخره اجزاء انجمن صلاح در این دیدند که تایك سال دیگر جناب ذوالریاستین منبر نرود الا در وقتی که اجزاء انجمن بالصراحة ایشان را اجازه دهند و نطق ایشان را محدود نمایند .

---

(۱) ملا فیض‌الله یکنفر ازواعظین معروف ایران بود که به‌واسطهٔ اظهار بعض‌کلمات در بالای منبر درزمان ناصرالدین‌شاه نیست ونابودگردید و ماتاکنون شرح حال‌آن بیچاره را و کیفیت اعدام اورا بدست نیاورده‌ایم .

***

جلسهٔ یازدهم

روز دوشنبهٔ ۳ ربیع‌الاول (۱۳۲۳) انجمن در خانهٔ جناب ادیب بهبهانی منعقد گردید.

فیلسوف گفت: دیروز موکب مظفرالدین شاه به‌سمت فرنگستان حرکت نمود، آخر عین‌الدولهٔ صدراعظم شاه را گول زد که مرض شاه علاج نمی‌شود مگر به سفر فرنگستان، وکار خود رامحکم و حرف خویش را پیش برد. زحمات چندین سالهٔ حریت خواهان، ومقدمات آقای بهبهانی بی نتیجه ماند. تجار را به وعده و وعید عودت دادند، فکری در این باب بفرمایید.

نگارنده گفت: از تفضلات خدا مأیوس نباید شد، کار و تکلیف‌ما بیداری مردم است، تاچند ماه دیگر شاه مراجعت نماید، ماکار و تکلیف خودرا انجام خواهیم داد.

اما در باب سکوت آقای بهبهانی، ولیعهد رفت منزل ایشان وقول داد که نوز را چند ماه دیگر معزول فرمایند. تجار هم‌قول ولیعهدرا مطمئن شده، ولی برشما واضح‌است که به‌این قول‌ومعاهده وفا نمی کنند. امر از دوشق‌خارج نیست، یاوفا به‌قول ولیعهد می کنند، یا نمی کنند، اگروفاکردند که همین باعث‌تشویق ورشك سایرملاهای‌طهران می‌شود، آن وقت ما یکی‌دیگر رادیده می گوییم، دیدید که‌آقا سیدعبدالله‌چگونه رئیس‌شدوغالب، حالا مثلا شما هم یك‌حرکتی بکنید تاجلو افتید، واگر وفا بعهدنکردند، که همین موجب تجری واقدام جدی‌آقای بهبهانی خواهدشد. از رفتن شاه به فرنگ‌هم مأیوس نباشید، چه سوغاتی که برای ما خواهندآورد، یکی لقب گراندوکی برای عین‌الدوله، و دیگر غذاخوردن وزراء ازروی ساعت، وایستاده شاشیدن رجال دولت، نتیجهٔ این سفربغض ملت وبیدارشدن آنها است، بگذارید چشم ملت بازشود، دشمن خودرا بشناسند.

یکی ازاعضاء گفت: دراین سفر علاوه براین که پول‌ملت ایران‌خرج خانمهای فرنك خواهدشد، حقوق ملت راهم خواهندفروخت. فردا است که امتیازات خواهند داد، معاهدات خواهندبست، تامردم رابیدارکنیم، کار ازکارگذشته وآب ازسر در رفته است.

آقاسید برهان گفت: من شنیدم‌که خلعت نیابت سلطنت ازروسیه برای محمدعلی‌میرزا ولیعهد می‌آورند، اگراین خبرصحیح باشد دیگر کارما یکسره‌خواهدشد؛ ولی‌فعلا بایدکاری بکنیم‌که اتفاقی نیفتد، فردا ملت ایران مورد ملامت خارجه نشوند، که ایرانیان در غیاب پادشاه خویش شورش کردند.

ذوالریاستین گفت: البته بایداین ملاحظه را بنماییم، عین‌الدوله هم این مسئله را می‌دانست‌که زودشاه راحرکت داد، لکن ما بایدانجمن خودرا تعطیل نکنیم، وسعی نماییم دربیداری مردم، ازفرستادن لوایح ومقالات به ادارات جرایدمصری وغیره کوتاهی‌نکنیم.

آقاسید برهان گفت: یك‌لایحه حاضرشده‌است، اگراجازه می‌دهیدخوانده وچندنسخه

هم ازآن استنساخ شود و به اسم هریك از رجال دولت که باشاه رفته‌اند یکی بفرستیم، بلکه یکی هم به اسم خودشاه ویکی هم به اسم عین‌الدوله وبرای ادارات جرایدهم ارسال داریم . برفرض که به شاه نرسد به دست مردم می‌افتد و گوشها به این مطالب آشنا خواهندشد .

ناظم‌الشریعة‌گفت: بسیارخوب‌است بخوانید. صورت یکی ازلوایح قرائت شد، اجزاء پسندیده چندپاکت به اسم هریك از جراید ورجال دولت نوشته و آن صورت را با ژلاتین متعدد نموده ،یك‌نسخه ازآن رابه‌ادارهٔ روزنامهٔ‌حبل‌المتین کلکته، ودیگری‌به ادارهٔ مظفری بوشهر، وچندنسخه به مصرفرستاده شد. روزنامهٔ مقدس حبل‌المتین درشمارهٔ(۲۴) ازسال۱۳ آن‌را درج ومنتشر کرد .

روزنامهٔ مظفری‌پس‌ازمدتی‌مدیدآن را درج‌کرد، چه مقارن رسیدن‌لایحه به بوشهر ، روزنامهٔ مظفری به‌حکم عین‌الدوله توقیف‌شده بود. پس‌ازرفع توقیف‌درشمارهٔ (۳) سال ششم، به اندك تغییر وتصرفی درآن مندرج گردید. صورت لایحه ازاین قرار است :

صورت لایحهٔ انجمن مخفی

اگر کسی‌امروزمطالب ومعایب ملت ودولت را، که درقهوه‌خانه‌های ایران ومهمانخانه‌های‌فرنگ مطرح مذاکره‌است ، به‌سمع مبارك شاهزاده اتابك اعظم نرساند وعلاج‌نخواهد، هرآینه‌خیانت‌بزرگی به وطن خودکرده، لذاباکمال‌ادب‌شاهزاده‌اتابك اعظم رامخاطب ساخته،عرض‌می‌نماییم که ای‌مقوی‌اعصاب‌ملیه چرا درحق فرزندان مجازی پادشاه فکری نمی‌فرمایید؟ چرا عاقبت ملت را منظور نمی‌دارید ؟ چرا به شکرانهٔ نعمت خداوندی ، مملکت را از ورطهٔ خطر وگرداب هلاکت نجات نمی‌دهید ؟ مگر نشنیدید‌که دولت وثروت و قدرت وحرمت ملی ازدست رفته ، واز یکصد وشصت کرورجمعیت مشتی‌چندباقی‌مانده،واراضی‌آباد مامخروب‌شده، وافکار آزادما معیوب گشته . حقوق مارا تصاحب کرده‌اند ، وحدود مارا تغاصب نموده، کلیهٔ بلاد فاسد و بازارتجارت کاسد است ؟

مگر نمی‌شنوید فریاد مظلومان‌را ازدست حکام ظالم؟ مگرنمی‌دانید امسال پانصد نفر دختر ایرانی به ترکمان فروخته شده ؟ مگر خبر ندارید‌که هرساله کرورهامردم ایران به روسیه و عثمانی و هند می‌روند و رعیت خارجه می‌شوند؟ مگر اطلاع ندارید‌که پول ما تنزل‌کرده، مگرندیدید‌که سرباز دولت ازگرسنگی حمالی وهیزم شکنی می‌کند؟ مگرمطلع نیستید‌که عقلای‌مملکت و دانشمندان ملت و اشخاص با تربیت بیکار و معطل درگوشهٔ فقر خزیده و خاکساری‌ورزیده‌اند، و مردمان جاهل و عوام دخیل امور و متصدی مهماتند ، و علم را مسخره می‌کنند، و جهالت را اسباب شرافت و شرارت‌را مایه شهامت می‌دانند؟ مگر بعرض نرسیده که‌این مملکت‌کیان است‌و این سلسلهٔ جلیله جانشین ایشان؟ مگر عرض نکرده‌اند

که سرحد مملکت ما پنجاب بود تا بوغاز قسطنطنیه؟ مگر نخوانده‌اید که در زمان بهمن پنج کرور لشکر مسلح به‌طرف یونان از ایران حرکت نمود؟ مگر درجراید فرنگ ننوشته‌اند که حکومهٔ ایران اینك اضعف حکومت‌هاست ازحیث ثروت‌وقوای حربیه؟ مگر ملاحظه نفرموده‌اید که اشخاص بی‌کار و بی‌علم از خان و ملاومستوفی و رقاص وکسبه و اصناف بازاری بدون‌استحقاق، حقوق دیوانی می‌برند، و سایر مردم هم به این خیال ترك کسب نموده و درپی تحصیل مواجب و مستمری‌اند؟ مگر نمی‌دانیدکه دست خارجه در اغلب دوایر دولتی بند شده و هرجا دست آنها بندشد دست دیگران‌را ازبند قطع می‌کنند؟ آیا اینها نیستند آنهائی‌که سلام‌خالی را حقوق می‌دانند و به‌این بهانه اثبات حقوق لازمه‌کرده و می بلعند مملکتی را؟ دولت انگلیس را بر ممالك هند، ودولت فرانسه را بر مراکش، چه حقوق‌بود غیراز سلام‌علیك ومعاملهٔ غیررسمی؟ آیا دیدید آخر به‌کجاکشید؟ اگرگفته شود ملت بادولت همراهی‌ندارد جواب می‌دهیم‌که هیچ‌رعیتی درروی زمین مثل‌ایرانیها مطیع وشاه پرست‌ودولتخواه نیست و اگر ایرادشود اجزای‌دربار بارأی من‌شریك نبوده و موافقت ندارند تصدیق‌کرده عرض می‌نمائیم، تمام‌کارها چه خوب و چه‌بد از شخص شخیص صدارت شناخته می‌شود. اگر فلان حاکم در اقصی بلاد ایران بی اعتدالی نماید، در حقیقت ازشخص صدارت آن تعدی را می‌پندارند.

چرا مراتب اجزای دربارمحدود نباشد؟که فلان خواجه یا پیشخدمت یا دلاك همایونی مداخله در امور دولتی نماید.

هرگاه‌گفته شودکه‌ملاها نمی‌گذارند، باکمال ادب عرض‌خواهد شدکه‌تقصیر با دولت است. چرا دولت حقیقت امور را واضح نمی‌کندکه عموم ملت بدانندکه دراین‌کار فایدهٔ عمومی‌است، وفلان ملا به ملاحظهٔ غرض شخصی‌خودمانع ازاجرای آن می‌گردد.

اگرگفته شودکه اگراین تظلمات صحیح است، چرا عموم ملت در یك نقطه جمع‌نمی‌شوند و به‌دولت متظلم نمی‌گردند؟ این سؤال بزرگ است و حضرت‌اتابك می‌دانند آنچه عوام است در این عوالم نیست و آنچه خواص است از قبیل وزرا و حکام و ملاها هستند، صلاح آنها ابداً در این نیست‌که قانون ومسؤلیتی درکار باشد، و آنچه دانشمندان مملکتند مطرود و مردود شده تا نتوانند حرف قانون بزبان آرند.

اگر ملا اسم قانون بشنود تکفیر می‌کند، اگر دولتیان بشنوند فوراً ده‌نفر قزاق یا غلام کشیکخانه حاضر، و آن بیچاره را سربرهنه وکتف بسته تسلیم‌حاکم اردبیل نموده قبض وصول‌گرفته بر می‌گردند.

شك نیست‌که دولتیان ایران مختارکل و فعال مایریدند و صلاح مملکت‌را به خیال خود بهتر می‌دانند و ماهم تسلیم داریم ، فقط مقصود دونکته است : اول بقای دولت ، دویم رفاهیت ملت ، که جز در سایهٔ قانون حاصل نمی‌شود ، رفاهیت و امنیت تامه وعدالت مطلقهٔ هیچ دولت پایدار نمانده مگر با قانون، ملك باكفر باقی می‌ماند و باظلم باقی نمی‌ماند ، مقصود ما این است وبس .

در هیچ مملکت ملت بالطبیعة متمدن نشده مگر به قوهٔ جبریه ، تا دولت همراهی باملت ننماید ملت نائل به‌هیچ مقصودی نتواندشد، بعلاوه این‌که ماامنیت نداریم ومردم به مال خود مسلط نیستند. تابخواهیم امروزکارخانه‌ای دائرنمائیم فردا فلان دولت همسایه همان متاع را به قیمت مناسب‌تر واردکرده‌کارخانهٔ ما را می‌خواباند ولو به‌ضرر موقتی باشد، در این‌صورت باید ملاحظهٔ اطراف مسئله‌را نمودگمرك گزافی به آن جنس مخصوص خارجه‌بسته تامال داخله بفروش برسد . در این دوره پریشانی ملت از همهٔ ادوار بیش است .

آن پارکهای عالی‌که دیده می‌شود هریك قیمت ده‌هزار خانهٔ رعیت است که خراب شده ، آن شرابهای رنگین‌که درآن پارکها به‌مصرف می‌رسدخون دل مظلومان می‌باشد . خوب است شاهزاده اتابك‌اعظم یك سفری درسایربلاد و قری فرمایند، خانه‌های رعیتی را ببینندکه ده خانوار محتاج به یك دیگند . می‌دانیم که چون حقوق ومواجب راخواستند اصلاح نمایند این‌همه‌تعرضات پدیدآمد، ولی باید دانست بغیر ارباب‌نظام وخدمت دیگران را چه حقی است از بیت‌المال مسلمین که بایدبه مصرف لازمه وحفظ ثغور وشعائر اسلامی برسد ؟ البته در این‌صورت اغلوطه ازتقی ونقی‌اگرکسرشود برعلی‌افزوده شودجای اعتراض است نبایدخیال نمودکه چرا وزرای سابق اقدام دراصلاح این امور نکرده‌اند؟ اول آن که هیچ یك ازآنها خانوادهٔ سلطنت نبودند وثانیاً دلسوزی حضرتت رانداشتند،چشم داشتی که به‌حضرت‌اشرف است هرگزبه دیگران نبود، اسلاف‌به واسطهٔ غفلت درکارهای دولت و ملت به جزای خود رسیدند و یا خواهند رسید . البته اولاد و احفادشان برأی‌العین خواهند دید، که ملت غیورایران هرسال در روز معین مجسمهٔ آنها را ساخته ، درتمام دهات وایلات‌آتش زده وخواهندگفت :که این مجسمهٔ آن‌کسانی است‌که دولت را پایمال نموده وثروت ما را برباد داده وعزت مارا بدل به ذلت کرده‌اند. از آن طرف نام نیك اتابك مرحوم (امیرنظام) و (امین‌الدوله) مغفور باقی خواهد ماند مقصود نام نیك و ذکرجمیل است . این‌که بعضی خیال می‌کنند که اگر قانون باشد ومردم متمدن و متمول گردند ، خدا نکرده از اقتدارات و احترامات سلطنتی‌کاسته می‌شود ، حرفی است مهمل که قابل هیچ اعتنا نیست .

احترام سلطنت دردولت قانونی‌است و قانون حکم عمومی پادشاه است ، به بزرگ وکوچك، و وزیروامیر، فقیروغنی بطورتساوی، وهمین‌است‌حکم خداوند بربندگان خودکه به توسط انبیاءگرام مقنن وفرستاده شده است. سلطنت بی‌قانون چه شرف دارد برممالك بربری وسط افریقاکه با آن همه جمعیت جمع دولتی نیستند، ودر مجمع بشریت وانجمن‌انسانیت نامی‌ندارند؟ عجباً ! هروقت اقتدارآلمان وانگلیس وفرانسه ازقانون‌کم شود، مال ماهم‌کم خواهدشد .

هرگاه شاهزادهٔ اتابك محض رضای رحمانی، واقتضای‌مسلمانی،و تقاضای دولتخواهی ، فتوت و مروتی فرمایند و جمعی از دانشمندان آگاه ، و عقلای دولتخواه، وعلمای بیغرض، وفیلسوفان بی‌مرض راگردآورده ، علاج خواهندکه تکلیف چیست، وچه بایدکردکه دولت‌وملت متحدشوند، وسلطنت ایران تا وقت نشور ونفخهٔ صور دوام‌گیرد ؟ مملکت‌آباد وخیالات آزاد واهالی شاد واصلاحات جدیده اجرا شود؟ بدون این‌که‌کسی‌ازمن ملاحظه‌کند، یقیناً جواب داده می‌شود که به امر خداوندمعین، و تأکیدات‌انبیاء مرسلین، واصرارات ائمهٔ دین ، وبه اذن ملائکهٔ آسمان هفتمین ، وبه اتفاق عقلای روی زمین، وبه اجماع مسلمین ، ونص قرآن‌مبین قانون است، قانون است،قانون .

قانون ابداً ضرری به‌دستگاه دولت ندارد، قانون دخالتی به مذهب ندارد، بازتصریح می‌کنیم‌که قانون حکم عمومی پادشاه است وبس، البته اگر آن قانون به مشاورت دانشمندان ملت، و وزرای عاقل وعالم باشد وبه امضای پادشاه برسد نورعلی‌نور است. وقتی‌که مجلسی برای وضع قانون منعقد شد فقط دوازده فصل مطرح مذاکره آیدکافی است :

اول ـ قانون عدل وایجاد عدالتخانه. دویم ـ مساحت اراضی وتعیین ملاك به موجب دفتردولتی. سویم ـ تعدیل مالیات بروجه صحیح. چهارم ـ نظم قشون. پنجم ـ اصول انتخاب حکومات‌وتعیین حق‌حاکم ومحکوم. ششم ـ اصلاح‌وترویج تجارت داخله. هفتم ـ تصفیهٔ عمل گمرك. هشتم ـ تصحیح عمل ارزاق واجناس . نهم ـ اصول‌کلیه درتأسیس مدارس علمی وتشکیل کارخانجات و معادن . دهم ـ تکلیف وزارت خارجه . یازدهم ـ اصلاح عمل مواجب و مستمریهای دولتی . دوازدهم ـ محدود نمودن حدود وزراء ووزارتخانه‌ها وملاها به‌قانون شرع. اگر همین فصول دوازده‌گانه مرتب و به‌موقع اجراءآید، دولت ایران درعرض بیست سال ازژاپون می‌گذرد. (والسلام علی من‌اتبع‌الهدی وخالف‌الهوی).

***

جلسهٔ دوازدهم

روز دوشنبهٔ ۱۵ ربیع‌الاول انجمن اصلاح خواهان درمنزل نگارنده منعقدگردید.

ذوالریاستین گفت: دراین مدت مسافرت شاه باید تشکیل انجمن به‌طریق خاص باشد؛ یعنی خاص الخواص و اصحاب سر جمع شوند ومذاکرات انجمن‌هم نوشته نشود. مأموریت اجزاء صرف دعوت وبیداری اهالی وطن ونوشتن لوایح باشد. به سایر بلاد ایران یامخصوص به هرشهری یك نفر داعی گسیل داریم. پس‌از مذاکرات بسیار قرار شدکه هریك از اجزاء بعنوان خاص، در هریك از شهرهای ایران شخصی‌را معرفی‌کنند و متوالیاً به‌او و به دیگران به‌توسط او لوایح واعلانات بفرستند. به‌این جهة درچند جلسه انجمن مشغول این کار بود. مذاکرات انجمن تا ماه رمضان ۱۳۲۳ نوشته نشد. (۱)

در مدت مسافرت مظفرالدین شاه، امرمهمی که‌ربطی به مشروطیت داشته باشد اتفاق نیفتاد؛ جزواقعهٔ کرمان، وهیجان اهالی فارس از جهت‌خریدن شعاع‌السلطنه املاك وخالصه‌جات فارس راکه درواقع همان فشار ظلم شعاع‌السلطنه، شعاعی‌از نور بیداری به قلب‌مردم فارس انداخت، و الا لوایح انجمن علت تامه نبود.

در طهران‌هم آقای بهبهانی مشغول دسته‌بندی و ازدیاد یك قوهٔ مدافعه برای آمدن عین‌الدوله بود. آقامیرزامصطفی‌آشتیانی این مجامع مخفی آقایان علما رابه شکل مهمانی دوره در آورده. نظام‌الملك رئیس دیوانخانهٔ عدلیه هم گاه گاهی به اشارهٔ درباریان احکام آقایان مخالف عین‌الدوله را مردود داشته، گاهی‌هم اظهار دوستی به‌آنها وهمراهی‌می‌نمود، لیکن‌چه عدلیه؟ معلوم است عدلیهٔ بی‌قانون، عدلیه‌ای‌که جمعی جاهل و دزددست بدست هم داده تقی را بگیر، نقی را بگیر، احمد علینقی را بگیر، ازآن رشوه بگیر، از این تعارف بگیر. امروز حکم می‌نوشتندفردایش ناسخ را می‌نوشتند بعض‌اوقات اتفاق می‌افتادکه‌ناسخ‌را احتیاطاً باحکم‌می‌نوشتند که در وقت دادن به مدعی علیه معطلی نداشته باشند، وگاهی هم به اصطلاح‌کاسه ازآش‌گرم‌تر بود. مثلا مدعی چهارهزار تومان بر زید ادعا می‌کرد، عدلیه حکم چهل هزارتومانی‌می‌داد. هم مدعی حاضرداشتند، هم ملا که‌حکم بدهد، اکثرمرافعات عمده‌را راجع‌می‌کردندبه محکمهٔ ملائی‌که با اجزای عدلیه مناسبت تامه داشت.

از آن جمله شخصی از رعایای خارجه مدعی‌گردید برزن یك نفر رعیت داخله، و مدعابه‌تقریباً پنج هزار تومان بود؛ لیکن رئیس عدلیه هفتاد هزار تومان املاك شوهرزن را به تصرف مدعی داد، که نزدیك بود این حکم یك نزاعی در مملکت پدید آوردکه به

---

(۱) بندهٔ نگارنده وقایع و مقدمات مشروطیت را تا ۱۸ ماه جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴ به طریق اجمال مطابق نوشتجات انجمن و مکاتیبی‌که از بلدان‌به انجمن رسیده نوشته است. و هر جاهم که مذاکره در انجمن شده باشدکه وقایع تاریخیهٔ ایران منوط به آن باشد نیز می‌نویسم؛ واز روز هیجدهم ماه مزبور وقایع‌را روز به‌روز الی‌کنون که زمان طبع‌این‌تاریخ‌است (۱۳۲۸) نوشته و بعدازاین هم، اگرخدایم توفیق دهد، می‌نویسم.

تدابیر وزیر مخصوص و ملاحظهٔ آقای طباطبائی از غیاب شاه در بوتهٔ اجمال ماند. و املاك بیچاره رعیت داخله را پس‌از خسارات بسیار به او مسترد داشتند. و نیز در این مدت زن موقرالسلطنه را ،که دختر مظفرالدین شاه بود ، به حکم ولیعهد و مأموریت سعیدالسلطنه رئیس نظمیه در محضر حاج شیخ‌فضل‌الله مطلقه نمودند. و برای این که این بدنامی‌را اصلاح کنند چهل‌هزار تومان به موقرالسلطنه دادند ؛ و آن زن را که همهٔ علمای‌طهران طلاقش‌را صحیح نمی‌دانستند ، در حالتی‌که شوهرش و خودش راضی به طلاق نبودند ، پس از چند ماهی‌امام جمعهٔ طهران بعقد خود درآورد. و چون احدی نبودکه عقد اورا برای امام‌جمعه اجرا نماید خود حاج‌شیخ‌فضل‌الله اورا معقولهٔ امام‌جمعه نمود . در مقابل خدمتی‌که از امام جمعه صادر گردید چنانچه خواهد آمد .

دیگر از اتفاقات‌که در غیاب شاه اتفاق افتاد این بود: اجزای‌انجمن صلاح در این دیدند که یکی دو نفر از درباریها را مستعد نمایند از برای صدارت ایران . و ازبرای این شغل و منصب ، وزیر مخصوص را با شاهزاده ظفرالسلطنه مناسب دیدند ، لذا حل این مسئله را در دست آقای طباطبائی دیدند و به ایشان مطلب‌را رسانیدند .

آقای طباطبائی فرمودند : من‌تایك اندازه ظفرالسلطنه و نیرالدوله را برای وزارت جنك وصدارت مهیا نموده‌ام، اگرچه نیرالدوله منافق است، لیکن ظفرالسلطنه شخصی است ساده وباقول دربین شاهزادگان، اخلاق شاهزاده‌خوب است؛ امیدوارم‌که ازدست اوگره‌ها حل شود. فاما وزیرمخصوص، باید درچندمجلس اورا دید، وبه این خیالش انداخت . لذا در روزی‌که وزیرمخصوص آمده‌بود منزل آقای طباطبائی، نگارنده خودرا رسانیده ویادآوری آقای طباطبائی نموده ، دربین مذاکرات‌که وزیرمخصوص گفت : اگر عین‌الدوله را ازاین مسند بردارید، که‌را داریدکه بجایش‌منصوب کنید ؟ باز عین‌الدوله ربطی به‌سایرین ندارد .

آقای طباطبائی‌درجواب فرمود: خودت هیچ نسبت به عین‌الدوله نداری، صدارت را قبول‌کنید. دیگران چه دارندکه درشما نیست؟ به این جهت وزیرمخصوص‌که امروز ریاست نظام با اواست مایل به طرف ملت است، عین‌الدوله امورلشکری وکشوری را درغیاب شاه راجع به چندنفر نموده است، وزارت خارجه وامورکشوری را راجع به‌مشیرالدوله، وامور لشکری را راجع به وزیر مخصوص ، و نظم‌شهررا‌راجع به‌امیرخان سردارنموده است. امور نیابت سلطنت را درظاهر با محمدعلی‌میرزا قرار داده‌است لیکن به اطلاع ظفرالسلطنه .

این اشخاص مذکور هریك را به طرف ملت وبرضد عین‌الدوله مایل نمودیم؛ جز امیرخان سردار راکه به ملاحظهٔ عمویش عین‌الدوله به اواظهاری نشد. لیکن‌مقدمات تمایل او را از وضع خرابی دربارمهیاکردند. اما سایرشهرهای ایران وحکومتهای بلدان مشغول ظلم وغارت وچاپیدن رعیت؛ صدای مظلومین مانند طنین زنبور مبدل به یك دودی ظلمانی می‌شود ، و به آسمان صعود می‌کند تا چه وقت این دودها محترق ویك صاعقهٔ سوزاننده

به‌طرف ظالمین هبوط نماید. وضع حاکم‌های بلدان ایران درمحل مأموریت خود به مراتب شتی ازپادشاه بالاتر، وبی‌اندازه مسلط برمردم بیچاره، در وقت حرکت ازطهران ورفتن به محل مأموریت خود ، چه یك سال در آن محل توقف نمایند چه بیشتر ، بوضعی ملوکانه حرکت می کنند که نگارنده یکی ازآنها را در این تاریخ شرح می‌دهم و پاره‌ای ازحالات آن را ذکر می نمایم. دیگرخواننده می‌تواند سایرین را قیاس به آن نماید.

ما بین پسرهای مظفرالدین‌شاه، نجیب‌تر و معقول‌تر ودرویش‌تر ازشعاع‌السلطنه کسی را سراغ نداریم. درسال گذشته حکومت فارس را به او تفویض نمودند. آنچه‌که از این حاکم درفارس دیده شده است، درموقع خواهدآمد. لیکن در زمان حرکتش که درخارج دروازهٔ طهران چادر زده، و نقل مکان کرده بود عدهٔ همراهانش از چهارهزارنفر متجاوز بود . صدوبیست هزار تومان پول‌کرایهٔ حمل اسباب واحمال و بنهٔ اوشده بود ، بعلاوه قاطرهای شخصی ومال‌های بستگانش. به همان استعدادی که نادرشاه افشار به طرف هندوستان رفت حضرت والا به طرف فارس روانه شد، الا آن‌که نادری‌ها دربین مسافرت وحرکت احدی را ازعابرین متعرض نمی‌شدند،اجزای حضرت والا همه‌گرسنه وحمله کننده به عابرین ، لشکرنادرشاه به‌جنگ‌دشمن‌می‌رفت؛ همراهان حضرت والابرای‌غارت دوست سفرمی‌کردند.

دیگرآن‌که نادرشاه‌سواراسب‌وبالباسهای خشن وشاید دو روز وسه روزچکمه‌های‌پارا از پا بیرون نمی‌آورد ، ولی حضرت والا مثل‌آن‌که به حجلهٔ عروس تشریف می‌برندلباسهای ظریف می‌پوشند، مناسب هرروزی یك رنگ را. مثلاروزشنبه را لباس سفید ، و روزیکشنبه را لباس زرد، وروز دوشنبه را لباس‌قرمز، وکذا سایرایام را؛ وبرای هرلباسی یك کالسکهٔ شش‌اسبه مناسب‌آن‌لباس، مثلاهروقت‌که حضرت والا لباس‌سفید می‌پوشید می‌بایست یك‌کالسکهٔ سفید باآلات نقره وشش‌اسب سفید به‌آن بسته، ویك جوان خوشگل وسفید در جلو کالسکه نشسته‌باشد، وهروقت لباس زردپوشد باید یك دستگاه‌کالسکهٔ زرد به‌شش اسب زرد بسته‌باشند، که اسباب وآلات آن همه طلا باشد. وهر زمان لباس‌سیاه پوشیده‌باشد باید یك دستگاه‌کالسکهٔ سیاه به‌اسب‌های سیاه‌بسته، حاضرباشد بایك غلام سیاه درجلو. به‌همین نسبت درشکه، به‌همین نسبت سایراشیاء. وای برآن روزی‌که حضرت والا لباس قرمز بپوشدکه‌آن روز ، روز غضب است،آن روز روزیست‌که باید یك بیچاره ازاین‌عالم برود،آن روز روزیست‌که باید اطفال یتیم شوند ، آن روز ، روزی است‌که باید زنها بی‌شوهرشوند .

نتیجهٔ این حرکت وسلوك را نگارنده باید درفارس وشیراز ارائه دهد؛ لیکن برای تشریح وتوضیح، وبرای‌آن‌که خوانندهٔ تاریخ اندکی دراین مقام‌تأمل‌نماید، وعلت فقرااهالی ایران رابدانند، یك دوسطرمختصر نتیجه را درکرمان می‌آوریم. وبه همان قیاس‌حالت اهالی فارس وسایربلدان معلوم می‌شود، و نیز مدلل داریم‌که اگر مثلا ظلمی به اهالی فارس شود ضررش به‌سایر بلدان هم‌خواهدرسید. بطور تخمین محقق ومعلوم است ، سالی دوکرورتومان

پول خارجه وارد کرمان می‌شود، برای خرید شال و قالیچه و پسته و حنا و رنگ و کتیرا.
(جناب آقا یحیی وکیل کرمان که ازموثقین واهل خبره‌است نقل کرد که : دریك سال من از آقا محمد اسمعیل تاجرمقیم رفسنجان پرسیدم که امسال صد هزار تومان کتیرا درکرمان و رفسنجان خریده شده‌است یانه؟ مشارالیه جواب داد : امسال به‌توسط شخص‌من دویست هزار تومان کتیرا خریده شد). پس‌چه‌علت دارد که ده‌خانه درکرمان استطاعت چراغ روشن کردن را ندارند ؟ با این‌که چراغ درکرمان درشب که از اول شب تاصبح روشن باشد صد دینار است (صد دینارقیمت عشریك مثقال نقره است). وبازچه علت داردکه مأمور حکومت در دهات‌کرمان‌که می‌خواهد یك تومان پول خری (۱) از رعیت بگیرد رعیت ندارد ؟ او را به درخت می‌بندند و آنقدر شلاق به‌او می‌زنندکه عابرین یك‌شاهی یك‌شاهی بدهند، پس‌ازیك دوروزیك‌تومان جمع می‌شود برای مأمورحکومة. وبازچه سبب داردکه رعیت، دخترخود را درمقابل پنج هزار ویا یك تومان می‌دهد به‌مأمورحکومت ؟ چه سبب دارد وقتی‌که می‌آیند دخترسه ساله را ازآغوش مادرش جداکنند مادرالتماس وگریه می‌کند اینقدر مهلت بدهیدکه طفل خواب‌برود، درحالت خواب اورا ببرید؟ آیا این پدر و مادرطفل خود را نمی‌خواهند یاسببی دیگردارد ؟ چه شده‌است که زنهای دهاتی برای حفظ اولاد خود با پلنگ وگرگ طرف شده‌اند، و باشیر و ببرجنگیده، وغالب آمده‌اند ولی درمقام دادن یك تومان وپانزده هزار به مأموردیوان راضی می‌شود دخترش رابه‌کنیزی بدهد که به ولایات خارجه ببرند، ومانند حیوانات بفروشند ؟ واگرپول ندارند پس این دو کرور مال‌التجاره که واردکرمان می‌شود به‌کیسهٔ‌کی می‌رود؟ با این‌که مال‌التجاره راهمین بیچاره پدر ومادر بعمل آورده‌اند، کتیرا را آنها دربیابان جمع می‌کنند ، حنا را رعیت زراعت می‌کند، قالی را زنها نساجی می‌کنندالخ ...

دیگر آن‌که رعیت‌که از اول سال تاآخرسال زحمت می‌کشد، گندم زراعت می‌کند، چه علت داردکه خود وعیالش باید نان جو و ارزن وذرت بخورد؟ آیا این‌ازگندم ونان آن بدش میآید ؟..

دیگر آن‌که اگر کسی به‌کرمان برود ودر دهات‌کرمان گردشی بکند، می‌بیند اطفال کرمان و زن ومردشان راکه چشمهای آنها به‌گودی فرو رفته است، وکمرهای آنان از بار ستم خم شده ، و استخوانهای اضلاعشان به طوری بیرون آمده که بخوبی شمرده می‌شود.

شاید دراین مقام خوانندهٔ تاریخ گمان کندکه نگارنده اغراق نوشته است، و یا اهل کرمان مردمانی بیکار وبیعارندکه مشغول‌کسب نمی‌شوند ، از احتمال دویم جواب می‌دهم :

---

(۱) پول خری قسمی از مالیات است غیراز سرشماری، چه این‌پول را ازکسی می‌گیرند که صاحب‌یك خریایك‌گاوباشد. پس، ازیك نفرممکن است سه پول بگیرند.اول از ملك ، دوم ازحیوان، سوم از خود او ؛گاهي هم بعنوان عوارض و بقیه را بعنوان جرم .

کسبهٔ کرمان قبل‌ازطلوع صبح صادق می‌روند سرکار وشغل خویش ، دوساعت ازشب گذشته از کارخانه مراجعت می‌کنند به‌خانهٔ خود. این بیچاره‌ها آفتاب را نمی‌بینند مگر در عصرهای روزجمعه‌که تعطیلشان است .

فاما فقروگرسنگی آنها ازوضع بشره وصورت آنهامعلوم است. آنهائی‌که مشغول‌زراعت وبیابان گردی می‌باشند همه‌سیاه وسوخته، آنهائی‌که‌درکارخانه‌هاکارمی‌کنندزرد وپوسیده‌اند.

این‌که بعضی از علماء جغرافی نوشته‌اندکرمان گرمسیراست اشتباه بزرگی کرده‌اند، واز صورت و اندام اهالی‌کرمان این‌حکم را کرده‌اند. و الا کرمان زمستانش مثل طهران سرد و یخ فراوان می‌گیرند و برف بسیار می‌بارد . علت سیاه چردگی اهالیش همان فقر و فاقه است که استطاعت خوردن اغذیهٔ لذیذه ومیوه‌جات و دسومات برای آنها باقی نمانده است . پس چه می‌شود مال التجارهٔ آنها، و زراعت آنها ، و حاصل دست رنج آنها ؟ همان وضع سلوك حکومت، همان وضع حرکت حضرت والا ، باز خوانندهٔ تاریخ نگوید حرکت وحال‌حضرت والا چه ربطی به‌کرمان دارد؟ زیرا که جواب می‌دهم وقتی‌که پسرشاه‌آن‌طور سلوك نماید ورعیت را غارت خواهد، سایرین به‌طریق اولی خواهند خورد خون رعیت را.

دیگر آن‌که وقتی رعیت فارس وایل بهارلو ویا لشنی‌را غارت‌کردند، وآنچه داشتند از دستشان گرفتند ، البته آنها هم حمله به کرمان می‌آورند و تا پشت دروازهٔ کرمان را به نهب و غارت می‌برند .

بالاخره حاصل دسترنج رعیت و بهای اولادشان در طهران که پایتخت است جمع می‌شود ، دریك‌شب قصرقجررا به‌یك رقاص مطرب می‌بخشد ویا چهارده‌کرور انعام یك نفر سید و بالاخره خرج سفر فرنگ و خانمهای آنجا خواهد شد .

این‌است‌که «بارها گفته‌ام وبار دیگرمی‌گویم» که : اهالی پایتخت و اغنیاء آن هیچ‌وقت راضی به‌عدالت ومشروطیت نخواهند شد، این‌است‌که حاکم‌مشروطه خواه، به‌فارس‌می‌فرستند همان اعمال استبدادیه ازاو صادر می‌شود .

پسرشاه زاده ... محالست راضی به‌عدالت بشود پسر... وزیر... ممکن‌نیست معارف ایران را تکمیل نماید. کسی‌که سالها خون رعیت را خورده و اعصاب وعروقش‌با آن خون پرورش یافته محالست راضی به‌عدالت و تجدد بشود . کسی‌که مثل‌گوسفند در زمان استبداد درفارس وکرمان آدم کشته است محالست راضی شودکه این بنای عدالت برپا شود، کسی‌که خانه‌های رعیت را خراب‌کرده است محالست راضی شودکه بنای تجدد برپا شود ، کسی‌که درسالی به‌صد هزارتومان قانع نبود چگونه به‌سالی‌هزارتومان قانع است ؟

شاهزاده‌ای‌که درشب ده هزار تومان خرج اسافل اعضایش می‌شده است چگونه راضی خواهد شد که در عدالتخانهٔ بشری در مقابل یك بیچارهٔ مظلوم جواب بدهد ؟! پس ما باید اصلاح را از فقراء بخواهیم، بنای عدالت را فقرا وعامه محکم کنند و یا اشخاص عاقل‌که

طالب نام و ننگ باشند. و بدانند ده سال دیگرملت ایران خائن را از خاك بیرون کشیده و آتش خواهند زد ، و بدانند از اولاد و احفادشان انتقام خواهندکشید ، وبدانند نام‌آنها موجب ننگ اخلاف خواهد بود، و بترسندکه اعمالشان را تاریخ ظاهرخواهد ساخت. باری « این زمان بگذار تا وقت دگر » برویم به رشتهٔ تاریخ خود .

دیگراز وقایع آن‌که دویم ماه رجب ۱۳۲۳ پادشاه ایران مظفرالدین‌شاه وارد سرحد روسیه گردید . و پنجشنبهٔ ۱۴ رجب پنج ساعت به غروب مانده وارد بندر آستارا ، و شب شانزدهم رجب چراغانی ورود شاه به سرحد ایران اتفاق افتاد. در همین روز اول مکتوبی که به توسط پست برای عین‌الدوله صدر اعظم ، و بعض رجال دولت آوردند ، لایحهٔ سابق بود که ذکر شد . و قریب به همان مضمون چند پاکت هم به توسط سایر رجال دولت به عین‌الدوله داده شد ، لیکن هیچیك را حضور شاه نرسانیدند جز یکی از اجزاء انجمن که در دربار مرتبتی عالی داشت که یکی از پاکات راکه حاوی لایحهٔ مزبور بود در خلوت به شاه رسانید. از این جهت در هفتم شعبان که سلام عید بود اعلیحضرت پادشاه به نظام‌الملك فرمود :

باید دیوانخانهٔ عدلیه منظم گردد، و قانون عدلیه مثل عدالتخانه های خارجه مجری گردد ، و نیز به اجزاء خلوت فرمود :

اگردولت ایران مانند سایردول مشروطه‌گردد ، هم‌من‌آسوده وراحت خواهم‌گردید و هم‌رعیت . امیربهادرجنگ حاضربود و عرض‌کرد: اگرشاه این فرمایش رایك دفعه دیگر بفرماید من شکم خودرا پاره‌کرده و خودرا می‌کشم !

باین جهت شاه مظلوم ساکت گردید . از قرار مذکور یکی ازحاضرین این شعر را خوانده بود :

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود   شرمی از مظلمهٔ خون سیاوشش باد

اعلیحضرت در جواب فرمود: ساکت باش عین‌الدوله ترا نفی خواهد نمود، امیدوارم که به توجهات امام زمان عجل‌الله‌فرجه مقاصد قلبیهٔ من دراجراء قانون‌اسلام بزودی ظاهر و آشکار گردد .

بعضی‌گویند خوانندهٔ شعر مزبور امیرخان سردار، و بعضی برآنند نظام‌السلطان بود. اگر چه ممکن است در وقت این فرمایش را فرموده، و این شعررا شنیده باشد شاید همین شعر باعث شد که پس از مدتی هر دو مغضوب صدر اعظم شدند . چه نظام السلطان منفی و مبعد از دربار گردید ، چنانچه در تاریخ خواهد آمد. امیرخان سردار هم با آن خدماتی که در غیاب شاه در نظم شهر نمود ، بحدی مورد بی لطفی عمویش گردیدکه اجر خدماتش را ندادند بلکه چند ماهی به بهانهٔ رسیدگی به املاکش از طهران خارج گردید .

شروع به انقلاب

واقعهٔ کرمان در سال ۱۳۲۳

از محرم که بدو سال شمسی وقمری بود دراین‌سال حکومت کرمان با شاهزاده رکن‌الدوله بود، به‌واسطهٔ علل چند ضعفی درقوای حکومت پدید آمد.

نخست از اول ورودش که ربیع‌الاول ۱۳۲۲ بود، با هیچیك از طبقات مردم کرمان آمیزش نکرد، و برسبك شاهزادگان بزرگ قدیم سلوك می‌نمود، و همواره تنها در اطاق می‌نشست، وجزمعدودی ازعلما را نمی‌نشانید، و درسخن گفتن اقتصارمی‌نمود، و بیکاریش هرچند روز باکسی بود.

دویم سخت گیری اجزاء صندوق بود که اقساط مالیات را در وقت معین به صندوق برسانند، سوء سلوك، و تکبر رکن‌الدوله، و عدم اعتبار و اطمینان نوکرهای او، سبب جسارت و سخت‌گیری رئیس صندوق شدکه مکرر خفت‌ها به او وارد می‌آورد. در بدو این سال که محرم و صفر ۱۳۲۳ باشد، جناب امیرالامراء که یکی از اجزاء رکن‌الدوله بود، متقبل شدکه مقرری مالیات را در وقت معلوم و مشخص به صندوق برسانند، مشروط برآن که رکن‌الدوله را به هیچ وجه مداخله درکار حکومت از کلی و جزئی نباشد، پیمان مؤکد شد. امیرالامراء از طایفهٔ خوانین کرمان و از سلسلهٔ ابراهیم خان ظهیرالدوله است. مشارالیه اقوام وکسان خودرا دعوت‌کرده انجمنی‌تشکیل‌داد وشرح ماجرا را اظهار داشت. بالاخره قرارشد اداره حکومت‌کرمان‌کمپانی باشد. چند نفرمعین شد ازخوانین‌ابراهیمیه، وبرای هریك شغلی معین، وجهی مقرر شد؛ مثلامختارالملك کلانتری شهر و فلان مبلغ، رفعةالسلطنه حکومت رفسنجان و فلان مبلغ، مستعان‌الملك را زرند و فلان‌مبلغ، و هکذا و هکذا...

عمل مالیات معلوم شد وهریك سهم‌خودرا چیزی نقدداد، قسطهای‌آتیه را ضامن‌های معتبر داد از تجار مسلمان و زردشتی که به صندوق برسانند. عمل ختم شد و اسباب آسودگی حضرت والا فراهم‌آمد. خوانین وکیل‌الملك‌که عدهٔ‌آنهاکمتر است لکن همیشه مشغول خدمات بزرگ دولتی‌هستند، و ازجهت منصب پیش، مثل‌عدل‌السلطنه(سردار نصرت)، که از سنهٔ ۱۳۱۵ جملةالملك، و نایب‌الحکومة، و رئیس نظام، وسرتیپ توپخانه، بلکه همه

امورلشکری وکشوری با اواست ، و عمویش ولی خان که اغلب ضابطی بلوکات بزرگ با او است، و رستم‌خان برادر عدل‌السلطنه، به همچنین میرزاحسن‌خان پسرعدل‌السلطنه، ضابطی دوبلوك را داشت . دیدند ازاین خرمن خوشه نبردند و ازاین نمد به‌کلاهی نرسیدند درصدد برآمدندکه این‌شالوده را بهم بزنند، ازهردری که خواستند داخل‌شوند، راه ندیدند. حسن اتفاق یا سوء قضاء دراین حیص وبیص شیخ شمشیری برینی‌ظاهرشد ، این خلقت عجیب و هیکل‌غریب جوانی‌بود به سن بیست وپنج الی سی ، به قدی‌بلند و عمامهٔ بسیار بزرگ ،که چیئهٔ بزرگی بسرانداخته ، با چشمهای ریز و ریش‌بغایت‌کوسه ، شمشیری حمایل ، وعصای بلند در دست، شباهت صوری اوبه‌ترکمانها می‌ماند (یحسبه الجاهل مایعلما شیخاعلی کرسیه معمما) این مرد ازطرف خراسان واردکرمان شد .گاهی ازگبر و هنود بد می‌گفت وآنها راکافرحربی‌می‌دانست ومالشان را حلال وخونشان را مباح می‌دانست، گاهی از رباخواران و سودگیران سخن می‌راند . اغلب اوقات در منبر و موعظه درکمال وقاحت و زشتی ، از مذهب و طریقهٔ شیخیه بد می‌گفت و آنها را ضال‌ومضل و مبدع در دین می‌خواند ، رؤسا و مشایخ آنها را سب و لعن وتکفیرمی‌کرد . حتی آن که عقد نکاح زنانی راکه علمای شیخیه بسته بودند تجدید می‌کرد . چون مواعظ او به نظرمردم عوام سودمند آمد ، دورش جمع شده و درکوی و برزن ازپیش و پسش هزاران زن و بی‌زن روان بودند ، و بخدمتش‌دوان، و مقدمهٔ فتنه‌آشکارشد . لذا کارگزاران حکومت شبانه فرستاده و اوراگرفته ، به (راور) که سی‌فرسنگی‌کرمان است فرستادندکه ازآنجا به‌طرف خراسان تبعیدش‌نمایند .ـ ازهمانجا که‌آمدآنجا می‌رود ـ شهربهم‌خورد، مردم بلواکردند، اشخاصی‌که دراین‌موقع دست‌آویزی می‌خواستند اسباب‌خوبی به‌دست‌آوردند ، ومجبورکردند حکومت را دربرگردانیدن شیخ برینی .

درمراجعت شیخ وارد شد برجناب آقامیرزاعلی‌محمد فرزندآقاباقر، چون آقا باقر شخص اول‌کرمان و درسن نود و عالمی‌بودکه درکرمان نظیر نداشت، لذاتوقف شیخ درآن خانه باعث اعتبار اوگردید. بعد ازچندی باز در مسجد ملك به موعظهٔ خلق و رفتن‌بالای منبرشروع نمود ، این دفعه موعظهٔ خود را منحصر به‌بدگوئی ازطایفهٔ شیخیه قرارداد و مردم را بداشت ازاجتناب از این‌طایفه . این‌نکته را هم‌باید دانست‌که حضرات شیخیه در این اواخر ازجادهٔ خود تخطی‌کرده وبرشئونات خود افزوده بودند. اگرچه عنوان مذهبی در میان نبود و اسم شیخی و بالاسری گفته نمی‌شد لکن ازهرجهت چیزهائی‌که اسباب حسد بعضی وفشاربرطبیعت بعضی‌فراهم می‌آمد، درایشان‌جمع‌شده بود، مثلامرحوم‌حاج‌محمدخان مقتدای شیخیه و شخص اول ازهرجهت رئیس‌مسلم شده بود .

اولا اسم شیخی را ازخودبرداشته وبه زبانهای خوش برعلمای‌کرمان تفوق می‌جست. ثانیاً مالیه وملك زیادی براوگردآمده بودچه ابتیاعی وچه ازخالصه، چه‌وقفی وچه تقدیمی و

به هریك ازخوانین واگذار شده و به واسطه غلای اجناس کرمان دراین سنوات ثروت ودولت کلی عاید مشارالیه شده‌بود. گرانی وارزانی جنس را از آنها می‌دانستند وچنانچه رسم فقراء است که آنان رابا اغنیا عداوتی است منفور شده بود. دراین موقع که ادارهای حکومتی با آنهاشده وهمهٔ بزرگان ازکارافتاده ولابد همه‌باید زیربارآنها بروند، یك دفعه بهیجان آمده، فرمایشات شیخ برینی‌را وحی‌منزل من‌السماء دانستند. درسرها شوری پیداشد، در ربیع‌الاول ۱۳۲۳ جناب حاجی میرزا محمدرضا که چهارده سال بود زحمت غربت رابرخودگذارده در اصفهان وعتبات مشغول تحصیل بود وازعلماء اعلام خاصه ازجناب آخوند ملاکاظم خراسانی مد ظله‌العالی مجازشده وبه‌کرمان مراجعت ومعاودت‌کرده بود.

در روز ورودش‌هنگامهٔ غریبی برپاشد درشهر کرمان، ازپیرسالخورده وجوان خردسال کسی‌نماندکه به‌استقبال او نرفت، حتی‌المخدرات فی‌الحجال و چند روز دکاکین بسته و در زیارت‌آقا هنگامهٔ غریبی بود.

فتنه‌جویان، مستفسرعقیدهٔ آقادرمادهٔ شیخیه شدند وموافق‌میل‌خودیافتنداستفتاء نوشتند، آقا جواب را مرقوم نفرمود. جناب آقا سیدعلی پسرمرحوم آقا سیدعباس، که اوهم چندی‌در عتبات تحصیل‌نموده وازجناب آقا سیدکاظم یزدی مجازشده بود به‌آمدن به‌کرمان، بالصراحت نجاست شیخیه راگفت ونوشت. این‌گفته ونوشته‌استظهاری ازشیخ شد، خوانین وکیلی‌باجماعتی ازسادات میرزاحسین‌خانی وغیره را محرك شده ، درب خانهٔ حاج میرزا محمدرضا متحصن شدندکه غیرممکن است ما بگذاریم‌کفار برمسلمانان سلطنت‌کنند. داد وفریادکردند و شبها که جناب حاج میرزا محمدرضا به مسجد می‌رفت، این جماعت درمسجد جامع جمع شده و فریاد می‌زدند.

شیخ شمشیری هم به‌منبر رفته‌آتش فتنه رادامن می‌زد ومهیج عوام می‌شد، دراین موقع چون جناب آقاباقرکه حامی شیخ برینی‌بود دید این شیخ‌مقصودی‌جزفساد واتلاف مسلمانان ندارد، این مسئلهٔ بدگفتن ازشیخیه را بهانهٔ مقصود خودقرارداده است، لذا فرزند خود آقا میرزاعلی محمدرا منع نمود ازحمایت‌کردن ازشیخ ونتیجهٔ مقصودشیخ را به او حالی‌کرد .

آقامیرزاعلی محمدهم فرمایش پدرخودرا اطاعت نمود ودست از حمایت اوبرداشت ، شیخ‌هم شبانه نقل مکان نمود ازخانهٔ جناب آقا باقر به خانهٔ جناب حاج میرزا محمدرضا و برجناب معظم ورود نمودبامقدمات سابقه وخیالات‌خوانین‌وکیلی، جناب‌حاج میرزامحمدرضا حمایت شیخ را فریضهٔ ذمهٔ خود دانست وجداً درمقام نگهداری شیخ برآمده، ازطرف دیگر جناب امان‌الله‌خان شهاب‌الممالك ، که نایب‌الحکومهٔ کرمان و پیشکار رکن‌الدوله بود و از اول ورود رکن‌الدوله تا یك سال پیشکاریش با امان‌الله‌خان‌که مردی کافی و وافی‌است بود .

به واسطهٔ ریاست امیرالامراء ومعزولی او ازشغل خود، ریاست باطایفهٔ وکیلی همراه شده هرروزتگرافات متعدده متوالیه به طهران مخابره می‌نمود ، ولیعهد محمد علی میرزاهم

به ملاحظهٔ مسافرت شاه به مسامحت می‌گذرانید . تا این که دو سه تلگراف از عموم علماء کرمان رسید که شکایت از بی‌کفایتی رکن‌الدوله کرده بودند، بعنوان جناب آقای طباطبائی، آقا میرزاسیدمحمد. جنابش هم تلگرافات‌را به‌توسط شاهزاده ظفرالسلطنه فرستادنزد ولیعهد، لذا تلگرافات عزل امیرالامراء از ریاست ازطرف ولیعهد مخابره شد. (تا به امروز اهالی کرمان نمی‌دانستند ممکن‌است تظلمات خودرا به توسط تلگراف عرض کنند . گمانشان بود عارض از حکومت باید رنج مسافرت را برخود هموار کند و به مرکز حاضرشود) .

شهاب‌الممالك دو مسئله را یاد داد به آنها، یکی آن که‌ممکن است تلگراف برضدحاکم مخابره کنند، دیگر آن که ممکنست ظالم‌را ازکار خلع کرد. بدون‌اجتماع وهیاهو ونوشتن یك صورت تلگراف و به‌طورمخفی ومحرمانه‌آن را به امضاء علماء رسانیدن و به طهران مخابره کردن مقصود را منتج خواهد بود.

خلاصه امیرالامراء ازنایب‌الحکومگی کرمان معزول گردید ، این عزل علی‌الظاهر غلبهٔ طایفهٔ متشرعه را می‌نمود. عوام‌هم که دیدند امیرالامراء معزول‌شدبرجرئت آنها افزوده گردید، روزبروز قوت وقدرت آنها در ازدیاد بود.

طایفهٔشیخیه‌هم برحسب نجابت‌فطری که‌درآنها است به‌مسامحه وتحمل‌مشاق‌می‌گذرانیدند، تاآن که یك نفرازطایفهٔ شیخیه‌که بازوجهٔ خویش نزاع‌کرده بود و در ماهان‌کرمان زنش از ضرب‌کتك ویاسببی دیگر برحمت‌ایزدی‌پیوست. طایفهٔ زنان بلوا نمودندکه این‌مرد به‌عداوت با متشرعه زن خویش راکه ازسادات متشرعه بوده‌است به قتل‌رسانیده، چندروزی این‌گفتگو دربین‌بود ومردم هیاهو وشورشی‌داشتند. دراین‌اثناء، واقعهٔ مسجدبازارشاه پیش‌آمد، مختصر ازمفصل آن این است: مسجدی درمحلهٔ بازارشاه‌کرمان بود که سالها دردست وتصرف طایفهٔ شیخیه بود ، به‌واسطهٔ جزئی موقوفهٔ‌آن مشتری زیاد داشت وهمه‌کس طالب امامت آنجابود، این‌ایام‌که ضعف وفتوری‌درطایفهٔ شیخیه پدیدآمدجناب‌حاج‌محمدرضا امامت مسجدرا واگذار نمود به‌جناب آقا شیخ محمدصادق پسرعمهٔ خویش‌که تازه از عتبات عالیات وارد شده بود .

جناب‌آقا شیخ محمد صادق هم بعزم نماز درآن مسجد وامامت آن مکان قدس‌باجمعیت زیادی‌روانهٔ مسجدگردید. این‌خبر که‌به‌طایفهٔ‌شیخیه‌رسید درمقام مدافعه برآمده، زدوخوردی واقع شد، فراشان واجزاء حکومت هم‌که برای رفع فسادحاضرشده بودند مردم را ممانعت نموده، عوام‌که بدون اسلحه واستعداد وهمه وقت آلت اجراء خیالات رؤسا می‌باشند ، چون دیدند واقعاً چوب وتفنگ وضرب وکتك درکاراست بنای فرار راگذارده ، در وقت فرار به طرف خانهٔ حاج محمدخان رسیده، آدمهای اوکه صدای مردم را شنیده،گمان‌کردند مردم بعزم خرابی خانهٔ او می‌آیند، درمقام مدافعه برآمده چندتیری خالی شد . قریب چهل نفر مجروح وچندنفری بقتل رسیدند . لکن‌اکثرمقتولین از اطفال وجوانان نورس بودندکه‌هیچ قصدی نداشتند جز فرار ازصدمهٔ اجزاء حکومت.

باری این اخبارهم تلگرافاً به طهران رسید، ولیعهد مجبور شده رکن الدوله رامعزول وظفرالسلطنه رابجای آن منصوب کردند.

چون شاهزاده ظفرالسلطنه چندسال قبل درکرمان حکومت کرده بود وبا مردم به طور خوبی سلوك نموده، لذا برسیدن خبر به کرمان بلوا وشورش برطرف شد، خوانین وکیلی که خودرا مظفر ومنصور وغالب دیده درنظم شهر واعادهٔ امنیت نهایت سعی وکوشش را نمودند، گفتگوی شیخی ومتشرعه ازبین مرتفع گردید (کاسب) کرمانی گوید:

سخن در سر کار مذهب نبود حکایت به غیراز ریاست نبود

خلاصه رکن الدوله به باغ ناصریه که جزء ارك و متصل به دیوارحصارخارج شهراست نقل مکان کرده، منتظر ورودحکومت جدید ودادن بقیهٔ مالیات وتفریغ حساب بود. شاهزاده ظفرالسلطنه هم عازم برحرکت که چاپاری خودرا به کرمان برساند، یك روز به قصد خداـ حافظی خدمت آقای طباطبائی رسید، پس ازمذاکرات محرمانه آقای طباطبائی فرمود:

من وشما وشاهزاده نیرالدوله باهم معاهده کردیم که درخدمت به ملت کوتاهی نکنیم و شما قسم قرآن یادکردید وقرآن رابین خود شاهدقراردادیم، اینك شاهزاده نیرالدوله با شاه رفته است به فرنگ، حالش معلوم نیست، شماهم که می روید به حکومت کرمان، پس من ازشما متوقعم که درهمانجا بکارخویش مشغول باشید، طریق ظلم واستبداد را مسلوك ندارید وبررعایای کرمان که مردمان فقیروبیچاره می باشند ترحم کنید واز راه عدل وانصاف انحراف نورزید و با علماء اعلام عموماً و جناب حاج میرزامحمدرضا خصوصاً، به طریق دوستی رفتار نمائید، چه ضرردارد شما درکرمان شروع به مقصودکنید و مقصود ما ازکرمان بروز نماید. من هم به جناب حاج میرزامحمدرضا می نویسم که جانب شما را مراعات کند واقدامی که مضرحال شما باشد نفرمایند.

این فرمایشات حضرت آقای طباطبائی درشاهزاده ظفرالسلطنه اثر نمود، یا ننمود نمی دانیم؟ لکن تجدیدعهدکرد وقول داد که برخلاف سایرین درکرمان سلوك نماید ودراواخر ماه رجب ۱۳۲۳ به طرف کرمان چاپاری حرکت نمود.

حاج ندیم باشی که ازبستگان رکن الدوله بودگوید: رکن الدوله بامن مشاوره نمودکه اگرظفرالسلطنه ازمن دستورالعمل رفتاروسلوك با این دوطایفه را بخواهد من چه به اوگویم؟ گفتم آنچه بگوئید برخلاف آن رفتار خواهدکرد پس خیر آن را به او بگوئید که هم در مشورت خیانت نکرده باشید وهم به مقصود خود رسیده باشید.

دیگری ازموثقین گوید: چند روز مانده بود به ورود شاهزاده ظفرالسلطنه یك روز جناب حاج میرزا محمدرضا باشاهزاده رکن الدوله خلوت کرد ومعاهداتی مابین ایشان برقرار شد. از آن جمله رکن الدوله خواهش کرده بودکه معظم له قسمی سلوك نمایدکه ظفرالسلطنه هم نتواند حکومت کند وگفته بود من قصدی جز توهین به طایفهٔ شیخیه نداشتم، حالاکه من

بروم و از کرمان صدائی بلند نشود دولت حمل بر بی‌کفایتی من خواهد کرد الخ .

باری پس‌از ورود ظفرالسلطنه ازطرف حاج‌میرزا محمدرضا اقدامی برخلاف حکومت نشد، جز این‌که یك‌شب‌را بعداز آمدن‌از مسجد می‌رود به‌خانهٔ یکی‌از کسبهٔ کرمان‌که مجلس روضه بوده است، در ورود به‌آن خانه جنابش چنانچه این شیوه‌را اتخاذکرده بود درصحن حیاط در صف فقراء می‌نشیند . یکی ازمردم بازاری می‌آید خدمت آقا که در همسایگی من شخصی شراب‌فروشی می‌کند استدعا دارم اورا منع وموعظه فرمائید. جناب آقا شخص شراب فروش‌را احضارکرده به‌طور نصیحت وپند می‌فرماید : خواهش دارم از این عمل نامشروع کناره‌گیری واین‌کسب حرام را ترك نمائی. چون قصد آقا قربت بود پندش درشخص خمار اثرکرده از عمل خود نادم وجداً تائب شد و مال‌التجارهٔ خود راکه سرمایهٔ سرور جمعی بوالهوسان بود به‌خاك ریخت مجلس تمام شد و آقا به‌خانهٔ خود رفت . اشخاصی‌که همواره طالب فتنه وفساد وجالب‌کینه وعناد بودند واین‌چند روزه‌که فتنهٔشیخی ومتشرعه از میان‌رفته بغایت حزین بودند وتجدید مطلع می‌خواستند سررشته به‌دستشان افتاد . روز چهارشنبه‌که آقا درخانهٔ خود درخواب بود، محرك چند نفرشده به‌خانهٔ یهودیها رفته، چندظرف شراب آنهارا شکستندکه حکم‌آقا است و به‌تحقیق بیچاره آقا ازاین حکم بی‌خبر بود .

عصرچهارشنبه شاهزاده ظفرالسلطنه ، جناب عدل‌السلطنه و معتضد دیوان را فرستاد ، نزدجناب حاج میرزامحمدرضا که این‌چه واقعه‌ایست و مرتکبین این‌عمل باید تنبیه بشوند. جنابش فرمود :

شما می‌دانید من‌نوکر شخصی ندارم ونمی‌دانم مرتکب‌این عمل‌کی‌بوده است؟وملاحظه کنید ازآن اشخاصی‌که می‌گوئید ، درخانهٔ من‌کسی‌نیست احیاناً اگرکسی‌هست اورا ببرید و هرچه می‌خواهید بکنید .

تا شب‌جمعه مشغول مذاکره ودراین سؤال وجواب بودند ، شب‌جمعه عزم جزم‌کرد از شهرکرمان به‌ارض اقدس مشهد مقدس مهاجرت‌کند، این‌خبردرشهر منتشرگردید . صبح جمعه ازهرمحله مردم‌گروه‌گروه مجتمع شدند وقصدشان این‌بودکه مانع ازرفتن ومهاجرت آقابشوند چنانکه مدتی قبل‌از ورود ظفرالسلطنه درایام ایالت رکن‌الدوله به‌همین اندیشه تا خارج‌شهررفتند، مردم‌کرمان از مرد و زن ، بزرگ ، عاقل وباقل، عالم وجاهل، جمع شده که جنابش را از رفتن منصرف نمایند . پس‌از اصرار فرمود :

من صبحی درزیارت جامعه‌که توجهم به‌حضرت ثامن‌الائمه بود به‌این فقره زیارت‌که رسیدم : «من‌اتیکم فقد نجی‌ومن‌لم یأتکم فقدهلك» به‌دلم اثرکرده ، که اگر به‌ظاهرهم نروم هلاکتی برای من است . آخرالامر بنا را براستخاره‌گذارده وبه‌کلام‌الله‌المجید تفأل زدند؛ این‌آیهٔ مبارکه آمد «من‌اعرض‌عن ذکری فان‌له معیشه ضنکا» عزم‌جزم برتشرف شد. لذا به عنوان نقل‌مکان سوار شده که به‌خارج دروازه نقل مکان‌کند ، که یك‌دفعه این عوام‌کرمان‌که

افزون از ده‌هزار بودند بهیجان‌آمده سرکار آقارا ، روی دست به‌طرف‌شهر برگردانیدند.

باری ازدحام امروز به‌همین جهت ونیت بود ، مفسدین نزد ظفرالسلطنه جلوه دادند که این‌جمعیت وازدحام برای جنگ وفرار دادن شماست ومحرك این‌کار رکن‌الدوله است، که جمعی‌را در این‌شهر دستورالعمل داده‌که فتنه‌کنند وشمارا نیزفراری نماید تاتنها بدنامی خود ، نبرده‌باشد وشریك داشته باشد ؛ ازآن جمله ناظم‌التجار است‌که چند روز قبل‌که‌روز قبل‌ازاین واقعه از بدرقهٔ رکن‌الدوله مراجعت‌کرده (گویا بی‌حقیقت‌هم نبود چون سابقاً در مقام‌مشاورت رکن‌الدوله به‌اوگفته‌بودکه اگرمی‌خواهید حکومت‌کنید باحاج‌میرزا محمدرضا بخوبی سلوك نمائید) .

این‌اخبار، مهیج ظفرالسلطنه‌شد، لکن‌حوصله می‌کرد ودست بکارنمی‌زد . اعدل‌الدوله وعین‌الملك برادران رکن‌الدوله ساعی بودندکه « سرباز وسوار بفرست، بگیروببند عنقریب است که باید به‌اسب خود سوار شده وفرار نمائی» ظفرالسلطنه اعتنائی به‌گفتهٔ آنها نمی‌کرد و همی خواست این‌کار به‌صلح بگذرد و به‌تدبیر، آتش فتنه فرونشیند. میرزاعلی‌خان گماشتهٔ خودرا فرستاد وپیغام به‌حاج‌میرزامحمدرضا داد. مردم‌هرزه‌گو وفتنه‌جو نگذاشتندکه رسول به‌آقا رسیده وابلاغ رسالت نماید ومی‌خواست بلکه‌جناب آقایحیی عموی آقارا ببرد به‌ارك، شاید آتش فتنه‌را فرونشاند ؛ نیز مردم نگذاشتند. یکی‌از موثقین نقل‌کردکه پس‌از آن‌که میرزاعلیخان را ازدست مردم نجات داده و به‌نزد آقا رسانیده ازترس نتوانست تکلم نماید، می‌خواست بگوید غلط‌کردم‌که قبول رسالت‌کردم ،گفت : ظفرالسلطنه عرض‌کرده است غلط کردم‌که قبول حکومت‌کرمان راکردم . این وضع و سلوك مأمور حکومت بر تجری مردم افزوده ، ازآن طرف این اخبارکه به‌ظفرالسلطنه رسید ، دوشاهزاده مزبور ، اعدل‌الدوله وعین‌الملك بهانه بدست آورده برسعایت خود افزودند . چه‌که آنها شریك خیالات برادر خود بودند و می‌خواستند فتنه را بزرگ‌کنندکه ظفرالسلطنه را جای‌اقامت نماند .

علی‌الجمله ظفرالسلطنه‌گفت: من‌حکم بقتل ونهب نمی‌کنم‌وراضی‌نمی‌شوم هتك احترام کسی‌شود. امروزحکومت رابه شما تفویض‌کردم، وبه‌خلوت نسترن اندر شد ودر را به روی خودبست. این دوشاهزادهٔ مغرض جمعی سرباز و تفنگچی و عده‌ای غلام را روبه‌خانه حاج محمدرضا فرستادند واین لشکردو قسمت شد ، یك قسمت ازبالای پشت‌بامها، یکی ازبازارها وکوچه‌ها حرکت‌کردند . شیپور و موزیك وطبل می‌زدند و تیرمی‌انداختند ، که دونفر از تماشاچیان‌که بالای بام بودندکشته شدند،که هنوز بحد رشد وبلوغ نرسیده بودند واین دو نفر به‌تیر تفنگ‌شاهزاده حسین‌میرزا کشته‌شدند. عجب آن‌که سربازها وغلامهاگریه می‌کردند و تیر می‌انداختند ، مردم شهرکه برای نزاع و جدال حاضر نشده بودند و اسلحه با خود نداشتند چون حال‌را چنان دیدند فرارکردند. الا زنهاکه ماندند تا جمعیت، جنگی داخل خانه شدند . سرتیپ آنها عبدالمظفرخان چون زن ثکلی در خارج گریه می‌کرد . معتضد-

دیوان‌چون در نزد ظفرالسلطنه متهم بودکاری به اوراجع نبود، با نوکرهای شخصی‌خودهمراه جماعت بود و ساعی ،که خدمتی نماید وتقربی به‌حکومت بجوید . نوکرهایش چندنفر زن را مجروح نمودند ، هرزنی که زینتی داشت بر بودند .

این خبر درکتابخانه به‌آقا رسید، بیرون‌آمده‌گفت: چرامزاحم‌بیچاره زنهامی‌شوید؟ اگرمن مقصرم‌که حاضرم، این زنهای بیچاره تقصیری ندارند. مریدان‌آقا هرکدام به‌طرفی فرارکردند. شریعتمدار درتنورمخفی شده، دیگری دربین‌زنها پنهان‌شده،یکی به‌بیت‌الخلوة پناه برد، دوسه نفرهم‌که ماندندآنها راگرفته بودندکه ببرند به‌ارك اسفندیارخان، پچاقچی کفشهای‌آقارا بدست‌گرفته وهمی‌گفت: «بیوربیور» سرکارآقا روانه شد سرباز وغلام اطراف ایشان پره زدند. آقاشیخ محمدصادق مجتهدکه عمه‌زادهٔ آقا بود با شریعتمدار راین راگرفته، نصیرالاسلام راکه ازپیش‌بردند. شیخ جوادکه ازطلاب بودآن راهم‌کت بسته همراه داشتند. آقایان مزبور را به‌حالتی بسیارفضیع وشنیع می‌بردند درجلوآنها موزیك وبالابان می‌زدند، زنها دربالای بام‌گریه می‌کردند و خاك بسر می‌ریختند واحسین‌گویان به حال آنها تضرع وزاری می‌نمودند. لدی‌الورود به‌ارك به‌گفته اعدل‌الدوله وعین‌الملك که‌حکم وامرظفرالسلطنه است پاهای آقا را به فلك بستند. چندچوب‌که زدند محمدخان سرتیپ، داماد آقا باقرخود را روی پای آقا انداخت، بعداز آن آقا شیخ محمدصادق را به فلك بستند. پس‌از خوردن چندشلاق سران سپاه مانع‌شدند، که اگربنای‌اهانت باشدماها ازشغل وکاردولتی‌استعفامی‌کنیم.

جنابان حاج میرزامحمدرضا وآقاشیخ محمدصادق رابردند به‌اطاق، سپس شریعتمدار راین وشیخ‌جواد راچوب مفصلی زدند . دراین مقام چند سطر علاوه می‌کنیم‌که : با این‌که جناب حاج میرزا محمدرضاخودش وپدرش وجدش‌سالها به‌اهل‌کرمان خدمت‌کرده وبرمسند شرع متمکن بودند و احدی یاد نمی‌دهدکه دراین‌طایفه یك‌نفررشوه‌خور بوده‌است، چه‌جای ایشان، وهمه وقت مانع‌ظلم‌بوده‌اند. چه‌شدکه این‌طور مظلوم‌افتاد و احدی ازایشان همراهی نکرد؟ با این‌که خوانین وکیلی‌که ازهواخواهان‌ایشان بودنداگرازایشان یاری‌کرده‌بودند کفایت بود، بلکه اگرسردار نصرت خودرا به ظفرالسلطنه رسانیده بود وعظمت امر راگفته بودکار به‌این‌جا نمی‌کشید وشخصی مانندحاج میرزا محمدرضاراکه رئیس ملت‌کرمان بود، یك نفرمانند ظفرالسلطنه‌که درجنب او هیچی‌نبود به‌فلك ببندد‌که اگرزنهای‌کرمان در مقام حمایت ونصرت آن مظلوم برآمده بودند، هرآینه ظالم را معدوم‌کرده بودند.

چندسبب ازبرای این مسئله تصورمی‌شود؛ اول‌که سبب طبیعی‌است، مکافات دهر است؛ چه رئیس طایفهٔ شیخیه ازخفت وخوارئی‌که ازجناب حاج میرزا محمدرضا دیده بود ازاین دارفانی به دارباقی رحلت نمود . دراین مقام استشهاد می‌آوریم به چند بیت ازابیات‌کاسب کرمانی‌که درتاریخ خودگوید:

رئیس کریمی زبس غصه خورد — به لنگر برفت واز این غصه مرد

پس از مردن خصم شادی مکن به عمر خودت اعتمادی مکن
مکافات کرد او پس‌از چندسال ولی زود دادش قضا گوشمال
ازین مرحله جان سلامت ببرد بحق زد ولی بین چه ناحق بخورد
سوار بچاقچی سرش تاختند در آن روز بس کار ها ساختند
مجازات او گشت چوب و فلك از آن درد شد ناله‌اش بر فلك

سبب دیگر آن که نفاقی که بین آقایان کرمان بود از هیجان و بلوای مردم جلوگیری کرد، وبعضی هم درخانه نشسته منتظرصاعقهٔ آسمانی بودند. امام‌جمعهٔ کرمان هم که رسید در باغ بدیدن این واقعه غشوه عارض اوشد وافتاد.

اول کسی که از این خانواده از خانه خود بیرون آمده دو عم آقا بودند جناب حاج شیخ‌علی که پیرو رئیس قوم بود وجناب آقا یحیی که بیهشانه ملاحظهٔ هیچ مخاطره نکرده و صدای گلولهٔ تفنگ که از اطراف بلند بود زوزه مگس‌می‌پنداشتند وگلوله‌ها که از مستحفظین قراولها به اطراف می‌ریخت گل وهل می‌انگاشتند با این حال به میدان ارك رسیدند.

یکی از موثقین نقل کرد: به‌جناب حاج شیخ علی گفتند خودرا حفظ کنید که گلولهٔ تفنگ به شما نخورد، آقا درجواب فرموده بود: من که تقصیری نکردم گلوله مرا بکشد. این کلام چه قدرشباهت دارد به مثلی که اهل ایران می‌آورند که: «پای بی‌گناه به‌پای دار می‌رود ولی سر بی‌گناه به بالای‌دار نمی‌رود».

آقا باقرمجتهد وپسرش آقا میرزا علی‌محمد ازآن‌طرف رسیدند، آقا سیدعلی مجتهد ازطرفی، بقدرنیم‌ساعت درمیدان جلو ارك توقف شد. مستحفظین مانع ازدخول بودندتا اذن داده، واردشدند. معلوم شداین وقوف برای‌حرکت دادن‌آقا بوده، بالاخره دوساعت به‌غروب مانده روزجمعه ۲۸ شعبان سال۱۳۲۳حاج میرزامحمدرضا وآقا شیخ محمدصادق را به‌طرف بم روانه نمودند. وبعداز ورودآقایان به مجلس ظفرالسلطنه واستدلالات آقا یحیی که این همه امور به شبهه‌گذشته، ظفرالسلطنه برهردو شاهزاده متغیر وفوراً فرستادکه آقا را از راه بم (۱) برگردانند وبه‌جلال‌آباد رفسنجان که ملك خودشان است تحویل بدهند. وقتی‌فرستادهٔ حاکم رسیده بود که آقا در راه‌برای‌ادای‌فریضهٔ‌ظهر وعصرپیاده‌شده، مشغول‌دعای سمات‌بودند.

مأمورکه اسفندیارخان است نقل کردکه ازحالات آقاتعجب کردم که قبل ازاین واقعه خدمت آقارسیدم وآن روزکه ایشان را به‌ارك بردم وآندم که حرکت دادیم و آن وقت که مژدهٔ مراجعت دادم بریك حال بود، نه ازحرکت به ارك ونه از واقعهٔ ارك ونه‌ازحرکت از ارك هیچ یك تغییرحالی دراومشاهده نشد. بلکه وقتی که مشغول دعا بود ومن به‌خیال خود مژده دادم، دعای خودراقطع نکرده وتوجهی به‌من نفرمود.

---

(۱) بم راصاحب تقویم‌البلدان به تشدید ضبط‌کرده است وآن شهری‌است کوچك بین کرمان وبلوچستان.

بالاخره ظفرالسلطنه آقا یحیی‌را مخاطب نموده بسیار اظهار ندامت‌کرد وگفت خدا لعنت‌کنداین دو شاهزاده‌را حالا متمنیم خودتان بروید وبا آقاهمراه باشید وازایشان‌معذرت خواسته و بی‌گناهی مرا عرضه دارید .

روزشنبه مردم فهمیدند چه شده جرئت ازخانه بیرون آمدن‌هم نداشتند ، دروازها و راههاهم سپرده شده بودکه‌کسی بیرون نرود ، شب درخانهٔ آقا ازدحامی شده تاصبح مشغول تعزیه‌داری بودند . تاپنجم وششم ماه‌رمضان تعزیه‌داری بود واز ازدحام جمعیت دالان‌خانه و چند اطاق خراب شد .

یکی از ثقات نوشته است :

یك شب آقا شیخ محمد تقی‌که از علماءکرمان است منبر رفته و همین‌قدر این فقره دعا را خوانده بود: «اللهم انانشکرالیك فقدنبیناوغیبةولینا» که فریاد بلند شده‌بود وآن شب چند نفررا غشوه دست داده‌بود . علمای‌کرمان هیچ‌یك به‌نمازجماعت ومساجد حاضرنشدند، الا آقای حاج محمدخان مقتدای شیخیه،که زنها ازدحام‌کرده ، مجبور نمودند اورا برفتن به‌لنگر ؛که مزرعه‌ایست در هفت فرسخی شهرکرمان و درآن مزرعه بود بعد از چهار ماه مرحوم شد .

بعضی‌از موثقین گویند :که عوام‌کالانعام نجاست زیادی برده درمحراب مسجد ریخته و زنها ازپنجره‌ها وروزنه‌های بام‌مسجد شیخیه نجاست بسیاری به‌مسجد ریخته، به‌این‌جهت آن مرحوم مسجد را ترك‌کرد وازکرمان مهاجرت نمود .

هیجان مردم‌کرمان روز بروز در ازدیاد بود یعنی درمساجد وشبها درخانه‌ها مشغول گریه وزاری بودند، تا بیست وهشتم رمضان‌که به‌سعی علمای طهران ظفرالسلطنه ازحکومت کرمان معزول وروانهٔ طهران‌گردید .

حکومت‌کرمان‌را تفویض نمودند به‌شاهزاده فرمانفرما که تلگرافاً اورا امرکردندکه ازکرمانشاه نقل‌کند به‌کرمان . شهر آرام شد وهرچه اهالی شهر درخواست‌کردندکه حاج میرزامحمدرضا برودکرمان قبول نشد و جواب داد مادام که به‌ارض اقدس نروم به کرمان مراجعت نمی‌کنم.

عدل‌السلطنه سردار نصرت نایب‌الحکومهٔ‌کرمان، تلگرافاً سفر آقارا به‌مشهد به‌فرمانفرما اطلاع داد . فرمانفرما تلگرافاً خواهش‌کرد سفررا بتأخیر اندازد تا ورود خودش به‌خاك کرمان، این خواهش قبول‌شد .

در اواخر ماه‌صفر ۱۳۲۴ شاهزاده فرمانفرما وارد رفسنجان‌شد باآن همه سفارشاتی که‌ازطرف آقای بهبهانی‌وآقای‌طباطبائی وانجمن‌مخفی به‌فرمانفرما شد ومخصوصامجدالاسلام از طرف انجمن و آقای طباطبائی رفت در بلدهٔ قم و از فرمانفرما قول همراهی گرفت ؛ لدی‌الورود فرمانفرما به‌خاك‌کرمان تلگرافش به‌عین‌الدوله رسیدکه استدعا دارم جناب‌حاج

میرزامحمدرضا را اذن دهید برود به‌زیارت مشهد ودر تلگراف محرمانه ورمزش اطلاع‌داد که توقف حاج‌میرزامحمدرضا درکرمان صلاح نیست .

فرمانفرما در بهرام‌آباد رفسنجان چندروزی توقف نمود ، جنابان بحرالعلوم وآقا یحیی‌را درخلوت خواسته‌گفت: از طرف دولت حکم صادر شده است‌که حاج‌میرزامحمدرضا برود به‌مشهد والبته باید برود ، ولی برای آن‌که مردم‌ندانندکه ایشان‌را نفی بلدکرده‌اند، من اصرار می‌کنم‌که بیایدکرمان وشمارا از طرف خود می‌فرستم‌که ایشان‌را حرکت دهیدبه کرمان،لکن‌تکلیف این‌است‌که اورا به‌طرف مشهد حرکت دهید. روز بعد درملاء عام خطاب به جنابان بحرالعلوم وآقایحیی نمودکه ازشما خواهش می‌کنم‌بروید جلال‌آباد وجناب آقا را به‌طرف شهر حرکت دهید . آنها علی‌الظاهر قبول‌کردند وروانهٔ جلال‌آباد شدند ،مطلب را به‌جناب حاج‌میرزامحمدرضا رسانیده وایشان را به‌طرف ارض اقدس حرکت دادند .

روز بیست وهفتم ماه صفر ۱۳۲۴ حاج‌میرزامحمدرضا روانهٔ مشهد شده ، در بین‌راه مردم هرده وقریه نهایت احترام را ازاو بجاآورده ، قبل از ورود ایشان به مشهد خبر به طهران رسید . علماء طهران سخت متغیر شده‌که عین‌الدوله مخالف دستخط شاه و عهدی که با ماکرده بود رفتار نمود . عین‌الدوله متمسك به‌تلگرافات فرمانفرماگردیدکه در یکی از تلگرافات بودکه، حاج‌میرزامحمدرضا نذرکرده بود برود به‌مشهد ودر دیگری بودکه‌آنچه من‌سعی‌کردم بیایدکرمان قبول نکرد. پس ازمقاولات بسیارکه‌بین عین‌الدوله وعلماء طهران رد وبدل شد . صورت تلگرافی از طرف عین‌الدوله آوردند نزد آقای طباطبائی‌که خطاب بود به‌فرمانفرما به‌این مضمون :

«چندنفرسوار بفرستید جناب حاج میرزامحمدرضا را ازبین راه خراسان برگردانید وبا احترام اورا واردکنید پس‌از چندروزی‌که دید وبازدید به آخر رسید او را مخیرکنید بین آمدن به‌طهران ورفتن به‌مشهد الخ» .

آقای طباطبائی ازخواندن صورت تلگراف متغیرشده،که شخص محترمی مانند حاج میرزامحمدرضا ازپشت دروازهٔ مشهد برگردانند به‌کرمان پس‌از ده‌روز باز ایشان رانفی‌بلد کنندکه چه شد عین‌الدوله به‌عهد خود وفا نمود. لذا صورت تلگراف رادور انداخته واقعه‌را به‌آقای بهبهانی وسایرین رسانیده‌همگی‌آقایان مجدداً‌از عین‌الدوله رنجیده ودرمقام‌مخالفت او برآمده چنانکه در موقع خود خواهدآمد . توصیه و سفارش جناب حاج‌میرزا محمدرضا تلگرافاً وکتباً به‌علماء مشهد مخابره ومکاتبه‌گردید عین‌الدوله‌هم برای‌تسکین‌حرارت‌آقایان به‌آصف‌الدوله حاکم خراسان توصیه مخابره نمود .

در ورود به‌مشهد مردم آنجا معنی دین‌داری وعالم دوستی راآشکار وتاطرق استقبال نمودند. جنابش یك‌فرسخ به‌شهر مانده پیاده باپای برهنه مشی‌فرمود وتا ورود به‌حرم مطهر سه‌طاقه عباازایشان‌پاره‌شد . هرنفری تیمناً وتبركاً ازپاره‌های آن‌بردند وداخل‌شهر ازدحام

به‌اندازه‌ای رسیدکه ضعف برایشان عارض شد. خدام حضرتی دورش حلقه‌زدند تاوارد حرم شدند، درهای حرم‌را بستند. درخانهٔ حاج‌عبدالغفارکرمانی برایش منزل معین‌کرده وچادر برپا نمودند. عموم اهل‌مشهد دیدن کرده، آصف‌الدوله پانصد تومان برایش هدیه فرستاد جنابش قبول‌نفرموده وآن مبلغ‌را مسترد داشت. بالاخره پس‌از توقف دوماه به‌اصرار علماء و امنای دولت مراجعت به‌کرمان فرمودکه تفصیل آن و سلوك فرمانفرما باآن‌جناب درموقع خواهدآمد.

این بود مجملی از وقایع کرمان، لکن مارشتهٔ تاریخ خود را وصل می‌کنیم به‌جائی که جناب حاج میرزا محمد رضا در جلال‌آباد رفسنجان تشریف داشته و ایشان را درآنجا می‌گذاریم در حالتی که مشغول عبادت رب عباد و پذیرائی عباد می‌باشد و خود می‌آئیم در طهران‌که ملاحظه کنیم وببینیم پس‌از رسیدن این خبرموحش به‌طهران، علماء اعلام‌طهران چه اقدامی نمودند و چه گفتند و شنیدند. بلی در این واقعهٔ موحشه احدی از اهالی‌کرمان یك تلگراف مخابره ننمود و به احدی از آقایان طهران اطلاعی ندادند، فقط مجدالاسلام کرمانی در مجلس مشیرالسلطنه که در آن ایام وزیر داخله بود به‌استراق سمع شنید که؛ یکی از علمای کرمان را به‌فلکه بسته چوب زده‌اند. دیگر از کم و کیف و سبب اطلاعی حاصل ننمود، تااین‌که در اواسط ماه مبارك پست کرمان وارد گردید، مکاتیب متعدده از طرف علماء اعلام عموماً و حاج شیخعلی مجتهد عمومی، حاج میرزا محمد رضا خصوصاً و تجار و موثقین رسید. واقعهٔ مشئومه را مفصلا نوشته، لذا بندهٔ نگارنده و مجدالاسلام به ملاحظهٔ هم‌وطنی وهمشهرئی وجنسیت اخفاء این واقعهٔ فجیعه را مناسب ندیده پس ازمذاکره در انجمن و تهیهٔ استعداد شب ۱۷ ماه مبارك ۱۳۲۳ خدمت آقای طباطبائی رسیده، مکاتیب کرمان را اظهار داشته، واقعه را آب و تابی داده جنابش از استماع این خبرمتغیر شده فرمود:

شاهزاده ظفرالسلطنه بامن‌دوست است‌وهم‌قسم، دروقت عزیمت به‌کرمان بامن معاهده نمود وقسم به قرآن و اسامی خدا ذکر نمود؛ که با علماء و فقراء کرمان بخوبی رفتار نماید و در خصوص حاج میرزا محمدرضا مؤکداً سفارش نمودم که به‌طور احترام و حسن سلوك رفتار نماید. حالا که بامن برخلاف معاهده رفتار نمود و احترام علماء را منظور ننمود، من ازدوستی او اغماض می‌نمایم و اورا ملعون ازل وابد می‌دانم و هرگونه اقدامی که لازم باشد خواهم نمود. تااول او راعزل نمایند اگرچه از اولاد عباس، همین سلوك را متوقع باید بود. سایرین هم مثل او خواهند بود لیکن امیدوارم که جبران این عمل را به‌عمل‌آورند، لیکن برای استحکام امر و این‌که مخالف از موالف شناخته شود شماهمین امشب آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله و سایرین رانیز ملاقات نمائید وبگوئید اگر این واقعه را جبران ننمائیم دیگر از برای این لباس احترام و وقعی نخواهند گذارد. پس از

مشاوره ، بندهٔ نگارنده و مجدالاسلام کرمانی به‌طرف خانهٔ حاج شیخ فضل‌الله روانه شدیم و بعضی از اجزاء انجمن را برای ملاقات آقای بهبهانی و آقای صدرالعلماء روانه نمودیم . در ساعت پنج‌ازشب گذشته وارد خانهٔ حاج‌شیخ فضل‌الله شده جمعی از طلاب و اعضاء انجمن هم در آنجا بودند .

حاج شیخ‌فضل‌الله اگرچه ازعلماء بزرك تهران بود ولی وضع او وضع اعیانیت بود‌چه درکتابخانه می‌نشست وچه‌درعمارت پارك وچه درمجلس‌درس، همه‌وقت وهمه‌جا لازمات‌تعیش او موجودبود. مثلامجلس درس اوهیچ وقت خالی ازقهوه وچائی نبود ونان روغنی و شیرینی هم‌بود قبل‌از درس وبعداز درس یك‌نفر روضه‌خوان می‌رفت بالای منبر، ذکرمصیبتی می‌نمود آن‌وقت‌شروع به‌درس می کرد. دراین‌شب که ما دونفردرآنجاکه‌کتابخانه‌اش بود وارد شده، چائی وقهوه وشربت واقسام شیرینی ومیوه‌جات درآنجا موجود بود. از بعض‌کلمات حاج‌شیخ فضل‌الله معلوم می‌شودکه مسلك مشارالیه با مسلك سایرعلماء مخالف بود .

ازآن جمله یکی ازثقات نقل‌کرد: که واردشدم برحاج‌شیخ‌فضل‌الله، درحالتی‌که سفره نهار اوگسترده بود وبه‌اندازهٔ خوراك پنجاه نفردرسفرهٔ اوحاضربودند. اقسام غذاهای لطیفه ومربیات مشتهیه ولحوم‌طیرممایشتهون‌نیزحاضربود. سفرهٔاو را ازسفرهٔ صدراعظم ایران‌بهتر دیدم، درآن وقت‌که مشغول‌صرف‌غذا بود، گفت: ما اهل‌ایران مادامی‌که بیرونی واندرونی داریم‌باید درضیق‌معیشت‌زندگانی کنیم، چه وقتی‌که دربیرونی‌یك‌سفره‌انداخته‌شود ودراندرونی هم یك‌سفره، البته درمخارج فرق‌کلی پیدا می‌شود، اما هرگاه هردوسفره دریك‌جا انداخته شود هم خرج‌کمترخواهد بود و هم سفره رنگین‌تر . و نیز نگارنده روزی‌که مشارالیه در خانهٔ آقای طباطبائی‌آمده بود ، در مجلس در ضمن مذاکره‌گفت : ملای سیصدسال قبل بکار امروز مردم نمی‌خورد ، شیخ درجواب‌گفت : خیلی دور رفتی بلکه ملای سی‌سال قبل بدرد امروز نمی‌خورد ، ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد . باید مناسبات دول را نیز عالم باشد الخ .

ازمذاکرات دراین مجلس حالش معلوم خواننده خواهدشد، چه پس‌از ورودما وبجا آمدن پذیرائی ومرسومات متداوله سخن از واقعهٔ‌کرمان به میان‌آمد، آن حرارت غریزی وآن آتش غیرتی‌که درقلب ما مشتعل بودبه سخنان مشارالیه تسکین یافت . ازجمله سخنانش این‌که حاکم هرمحلی باید درنظم آن محل ساعی باشد،هرکس‌مخل نظم‌باشدباید اوراسیاست وتنبیه نمایند خواه ملاباشد، خواه سید، حاج میرزا محمدرضا باعث فتنه وشرارت بوداو را تنبیه نمودند شماهم اگراقدامی برضد دولت‌کنید تبعید ومنفی خواهیدگردید.

مجدالاسلام‌گفت: جناب‌آقا این حاج میرزامحمدرضا از معتبرین علما و پسرمرحوم حاج‌ابوجعفر، نوهٔ مرحوم حاج‌آقا احمد، ازشاگردان جناب‌آخوند ملاکاظم‌خراسانی است. در زهد و ورع وعمل درکرمان شخص اول است،ریاست اودرکرمان بیش‌از ریاست‌جنابعالی

است، درطهران، امروزکه ظفرالسلطنه اورا چوب زد فردا، عین‌الدوله شما راطناب‌خواهد انداخت. اگر امروزجلوگیری نکنید فردا به صدمه خواهیدافتاد .

بندهٔ نگارنده‌گفت: ما نه ازراه‌التجا واضطرار به‌این‌جا آمده‌ایم، چه مقاصد خود را به‌طورسهل می‌توان انجام داد، مابرحسب فرمایش آقای طباطبائی خدمت‌رسیده، برای‌اطلاع جناب عالی از این واقعهٔ موحشه، واین‌که بدانیم آیا شما باخیالات آقایان همراهی دارید یانه؟ اگرشروع بکارنمودیم شما تاچه‌اندازه حاضرید ؟

حاج‌شیخ‌گفت : من‌تایك‌اندازه همراهی دارم، عین‌الدوله راملاقات می‌نمایم یك‌خلعت برای حاج میرزا محمدرضا صادر می‌کنم .

مجدالاسلام گفت: جناب آقا صدور خلعت کاری‌است سهل ، من و ناظم‌الاسلام درسال فرامین و خلاع متعدده از دولت برای هر کس صادر می‌کنیم . دراین واقعه‌آقای طباطبائی عزل ظفرالسلطنه را به‌ما وعده داده‌اند ، حالا شما برما منت می‌گذارید و قول می‌دهید‌که به این اندازه حاضرم‌که خلعتی صادرکنم . در این بین شیخ روکرد به مجدالاسلام وگفت : گفتم‌که مفسد وشریر را باید سیاست‌وتنبیه نمایند ما اهالی‌ایران شاه لازم‌داریم ، عین‌الدوله لازم داریم ، چوب وفلکه ومیرغضب لازم داریم ، ملا وغیرملا، سید وغیرسید ، باید دراطاعت حاکم وشاه باشند . برای یك نفر آخوندکه چوب خورده است ، نمی‌توان مملکتی را بهم انداخت. این‌اقدام تومثل آن‌مهملاتی‌است‌که در روزنامه می‌نویسی، مشروطه و جمهوری را درروزنامه اسم‌بردن ومنشأ فسادشدن مشروع نیست . دراین اثناء به‌طرف نگارنده روآورد و گفت : ناظم‌الاسلام ترا به‌حقیقت اسلام قسم می‌دهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست ؟ وآیا ورود به‌این مدارس مصادف بااضمحلال دین‌اسلام نیست؟ آیا درس زبان‌خارجه وتحصیل شیمی وفیزیك عقاید شاگردان را سخیف وضعیف نمی‌کند؟ مدارس‌را افتتاح‌کردید، آنچه توانستید درجراید ازترویج مدارس نوشتید، حالاشروع به‌مشروطه وجمهوری‌کردید؟ نمی‌دانید دردولت مشروطه اگرمن بخواهم روزنه و سوراخ این اطاق را متعدد نمایم باید مالیات بدهم و اگر یك سوراخ را دو سوراخ‌کنم باید مالیات بدهم وکذا وکذا .

مجدالاسلام گفت :آقای من دولت مشروطه یعنی دولت مشروعه ، یعنی باید به‌موازین شرعیه شاه و گدا در تحت قانون اسلام بالسویه باشند . طایفهٔ نصاری که مشروطه می‌گویند مقصودشان عمل برطبق قوانین موضوعه خودشان است‌که عقلاء مملکت وضع کرده‌اند وچون آنها قانون خدائی ندارند وحضرت عیسی(ع) دراحکام تکلیفیه قانونی‌ازجانب خدا نیاورده ، لذا عقلاء مملکت ، قوانین تکلیفی وضع نمودند و برطبق آن عمل‌می‌نمایند. لکن مسلمانان‌که مشروطه می‌گویند مقصودشان عمل برطبق‌احکام شرع‌است و چون پیغمبر(ص) ما تکالیف ما را از معاشی و معادی معین فرمود و قرآن را ازجانب خدا برای ما نازل کرد ، ما هم ملتزم هستیم به اجراء وعمل برطبق آن ، وانگهی مشروطه مقابل مستبده است ، معنی حقیقی آن

را ما جائی اظهار نکردیم واصلا در روزنامه چیزی از آن را درج ننمودیم و به‌مفاد «وامرهم شوری بینهم» جنابعالی هم باید در امور خودتان به مشاورت عمل نمائید، و الا شما را مستبد خواهند گفت.

نگارنده گفت: مشروطه و یا جمهوری مقصود ازهردو یکی است، چه جمهوری از افراد مشروطه است ومراد از مشروطه سلطنت عمومی و سلطنت ملی است. امروز هیچیك از احکام اسلام جاری نمی‌شود. بنای اسلام بر مساوات است و حال آن که می‌بینیم دزد اگر از فقراء باشد اورا می کشند و دهنهٔ توپ می‌بندند واگر از اغنیاء باشد از او پولی می‌گیرند و او را مرخص می‌کنند و اگر آقازاده باشد با او همراهی می‌کنند، مشروطه می‌گوید: «ظفرالسلطنه حق ندارد حکم شلیك وکشتن جمعی زنان و اطفال را بدهد». اگرما مشروطه بگوئیم مقصودمان این است لاغیر.

دراین اثنا شیخ ابراهیم معروف به‌عینکی ملقب به‌لسان‌العلماء که حاضر درآن مجلس بود بصدا درآمد وگفت: «جناب آقا... مجدالاسلام و ناظم‌الاسلام امشب آمده‌اند دراین‌جا که از جنابعالی استعلام نمایند آیا در واقعهٔ حاج میرزا محمد رضا همراهی دارید یا نه؟ آیا برای مظلومین کرمان اقدامی می‌فرمائید یانه؟» دیگر از مشروطه و مشروعه حرفی نبود، منکر شاه و عین‌الدوله نشدند، منکر نظم وامنیت نمی‌باشند.

شیخ گفت: خیر! مقصود مزاح و شوخی بود خواستم حرارت و سورت این دونفررا قدری تسکین دهم وباآنها صحبتی داشته‌باشم.

مجدالاسلام گفت: من قول می‌دهم هروقت که دولت ایران مشروطه شود، احدی مانع سوراخ شما نشود، هرقدر میل دارید سوراخ اطاق را متعددکنید، یك‌شاهی مالیات هم‌ندهید. حاضرین به‌خنده درافتادند.

نگارنده‌گفت: چه قدر فرق است بین این مجلس ومجلسی که دو ساعت قبل داشتیم، یعنی منزل آقای طباطبائی، چه‌آنجا گریه و زاری بود از واقعهٔ‌کرمان، اما اینجا خنده و خوشحالی، آنجا محزون بودیم بر شهدای‌کرمان، این‌جا خرسند و مسروریم از مزاح، آنجا تغیر و تغییر داشتیم، این‌جا شربت وشیرینی. آقایان من! ما بایدلباس سیاه بپوشیم و خون‌گریه‌کنیم که درکرمان سه نفرمجتهد مسلم را چوب‌زدند وسیاست اشرار وقطاع‌الطریق را دربارهٔ‌آنان جاری‌کردند وجمعی ازبرادران و خواهران مارا به‌تیر وتفنگ مارتین ازپا انداختند. ما باید عزادارباشیم که یك نفر مثل ظفرالسلطنه که پست‌ترین شاهزادگان و از عقل وعلم عاری‌است مسلط باید باشد بر دوکرور جمعیت‌کرمان و بلوچستان. که هرچه دلش بخواهد بجا آورد فعال لمایرید، تاکنون هرچه بود باز علماء قوم محترم بودند و رفع ظلم می‌کردند حالا که خودشان این‌گونه مظلوم واقع شوند دیگر به سایرین چه خواهد گذشت، دیگر آن‌که فرداشب، شب نوزدهم رمضان و لیلةالعزای اسلامی‌است، این خنده و

مزاح ، این مجلس و راح ، این شربت وشیرینی چیست ؟ حاج شیخ خواست جوابی‌دهد ، که در این اثناء آقا سید علی‌آقا یزدی‌که از علماء تبریز ویزدی‌الاصل می‌باشد وارد شد . پس ازجلوس وبعمل‌آمدن تعارفات رسمی بقیهٔ مذاکرات درمیان‌آمده ، جنابش ازاین واقعه متأثرشده ، فرمود : تاکنون دراسلام چنین اتفاقی نیفتاده وشاید یکی از آدمهای این آقا را چوب زده باشند وشاید بی‌احترامی به‌نوکرآقا شده‌است! حاج شیخ‌گفت : خیر ، به‌من هم نوشته‌اند، این پاکت حاج شیخ‌علی است‌که به‌من نوشته‌است. جناب‌آقا سیدعلی‌آقا متقبل شدکه قضیه را به شاه عرض‌کند، حاج شیخ فضل‌الله هم‌متقبل شد تا یك اندازه همراهی‌کند. همان شبانه مراجعت نموده وقایع را خدمت‌آقای‌طباطبائی عرض نموده ، فردای آن‌شب در مساجد تهران ، عنوان منبری ، واقعهٔ‌کرمان بود . آقای طباطبائی خودش منبر رفته شرحی از ظلم دیوانیان عموماً و از عین‌الدوله خصوصاً، بیان فرمود. صدای گریه وندبهٔ مستمعین بلند شد .

در مسجد سید عزیزالله جناب صدرالعلماء هم شرحی از واقعهٔ کرمان بیان فرمود . در مسجد سپهسالار قدیم هم در حضورآقای بهبهانی به‌اشارهٔ خودآن حضرت ، عنوان منبر ، همین واقعه بود .

درشب بیست و پنجم همین ماه‌آقای بهبهانی‌آمد منزل‌آقای طباطبائی مذاکرهٔ مطالب سری و محرمانه بود . آقای بهبهانی فرمود : با این حرکات شنیعهٔ ظفرالسلطنه ، که به تحریك و امر عین‌الدوله اتفاق افتاده است دیگر سکوت ما مشروع‌نیست و اگرساکت‌باشیم دیگر این نوع را احترامی باقی نمی‌ماند . در بارهٔ ملاهاکه این‌گونه سلوك کنند نسبت به سایر اصناف چه می‌کنند ؟

باری، درآن شب عهد اتحاد واتفاق و دوستی بین دو رئیس روحانی محکم ومستحکم گردید . مهمانی دورهٔ آقا میرزا مصطفی به شکل پلیتیك جلوه می‌کرد ، عین‌الدوله هم به بی‌اعتنائی می‌گذرانید .

عمارت بانك یا مدرسهٔ چال

مدرسهٔ مخروبه‌و قبرستان کهنه ، در قرب مدرسهٔ خازن‌الملك و متصل به امامزاده سید ولی بود ، که نگارنده کراراً مدرسه را دیده. دراین‌اواخر اشخاصی که ذغال مو می‌فروختند محل و مکان خود را در آن مدرسه قرار داده از برای این مدرسه موقوفاتی هم بود که دست تصرف و غصب ، بلکه مالکیت رویش گذارده شد . به مرور زمان مردم اطراف قبرستان را تصرف نموده خانه ساختند . بعضی علماء تهران هم به ملاحظهٔ تبدیل به احسن ویا به‌لحاظی دیگر مضایقه ازفروش‌آن زمین نداشتند ، به این جهت اشخاصی‌که اطراف مدرسه را خانه ساخته بودند هریك ، یك قباله به مهر یکی از علماء در دست داشتند.

بعضی از دلالها محرك رئیس بانك استقراضی گردیده ، که هرگاه زمین قبرستان و

مدرسهٔ مخروبه راخریده عمارتی ساخته وپرداخته‌کنید و بانك استقراضی را در وسط شهر قرار دهید اولی وانسب خواهد بود .

رئیس بانك گفت : زمین قبرستان و مدرسه را چگونه بخرم و به‌چه طریق آن را تصرف نمایم . دلالها گفتند: که یکی از علماء را راضی نموده زمین قبرستان و مدرسه رااز او می‌خریم ، چه علماء طهران بیع زمین وقف را به‌عنوان تبدیل به‌احسن جایز می‌دانند .

رئیس بانك به‌توسط حاج مستشارالتجار خانه‌های اطراف را به‌قیمت‌گزافی ازمتصرفین آنها خریداری نمود . نوبت به مدرسه که رسید خدمت آقای طباطبائی آمدند ، مقصود را عنوان نمودند . جواب را مخالف میل خود شنیدند ، حتی آن‌که متقبل شدند دوهزارتومان تفاوت قیمت را بدهند که در مکانی دیگر مدرسه‌ای بنا کنند ، جنابش فرمود : بیع زمین وقف ، وانگهی مدرسه‌ای‌که مشتمل برمسجد است جایز نیست و احدی ازعلماء این گونه‌بیع را جایز نمی‌دانند .

حضرات از طرف آقای طباطبائی مأیوس شده ، از سایر آقایان هم‌طرفی برنبستند . لذا به‌طرف حاج شیخ فضل‌الله رفته و بزودی مقضی‌المرام برگشتند . حاج شیخ نوشته‌ای به آنها داد قریب به‌این مضمون :

وقفیت این مدرسه و این قبرستان معلوم و مسلم نیست ، برفرض وقفیت ، به ملاحظهٔ تبدیل به احسن ، من در هفتصد و پنجاه تومان فروختم‌که ان‌شاءالله تعالی در جای دیگر مدرسه‌ای بهتر بناکنم ، الخ .

زمین قبرستان و مدرسه فروخته شد ، اجزاء آقا هم به‌پولی رسیدند . تبدیل به‌احسن بلکه به‌اخس هم تاکنون نشد. مجملا رئیس بانك برحسب این‌نوشته مدرسه را خراب نموده عمارتی بس عالی درجایش نقشه وطراحی نمود .

آقای طباطبائی پیغام داد به‌رئیس بانك ، که این زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن به هیچ قانونی مشروع نیست . نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بناکردن دراین مکان تضییع پول خودتان‌است . رئیس جواب داد‌که من‌از مستشار- التجار خریدم و او هم نوشتجات معتبر در دست دارد .

آقای طباطبائی کتباً به مشیرالدوله وزیرامورخارجه اطلاع داد و نیز به مشیرالسلطنه وزیر داخله نوشت با پیغامات مؤکدهٔ مخوفه‌که: اولا ، تصرف در زمین وقف و مسجد جایز نیست و ثانیاً ، تصرف خارجه در مدرسه و مسجد و قبرستان مسلمانان اهانتی است به عموم مسلمین ، بلکه به‌اسلام . ثالثاً ، بنای این عمارت درنزدیکی مدرسهٔ خازن‌الملك وامامزاده سید ولی‌مستلزم خطرهای بزرگ‌است، چه‌بعد ازاین دراین‌عمارت رعیت‌خارجه منزل می‌کند و به‌واسطهٔ اعمال‌نامشروع و صدای سازهای آنان‌طلاب مدرسهٔ خازن‌الملك وخدام امامزاده بصدا درمی‌آیند وآن مستلزم نزاع وفتنه خواهد بود . رابعاً ، آن‌که بنای این عمارت در

این محل خلاف پلیتیك دولتی است ، چه این بنا مشرف برابنیه و عمارات دولتی ونزدیك به ارك است و فیه ما لایخفی علی احد.

جوابی که ازطرف وزارت خارجه وداخله داده شد هردو قریب به یك مضمون بودند و خلاصهٔ مضمون هردو این است : ملکی رعیت خارجه خریده است به تصدیق یك نفر از علمای بلد ، وزارت امور خارجه هم امضاء نموده است ، دیگر دولت حقی ندارد و کسی نمی تواند ممانعت کند .

سواد قبالهٔ حاج شیخ فضل الله را هم فرستادند نزد آقای طباطبائی ، ایشان هم به توسط نگارنده پیغام دادند که: اولاً ، این زمین و مدرسه وقف است نه ملك، ثانی آن که ما کراراً به اجزاء بانك گفتیم این معامله باطل وموافق هیچ قانونی نیست . باری آقای طباطبائی از اصلاح مأیوس شده لیکن در بالای منبر کراراً این مسئله مطرح و عنوان بود و به رئیس بانك هم پیغامات مؤکده دادند که: از وخامت این امر بترس! تا این که یك شب متولی باشی امامزاده سیدولی ، خدمت آقای طباطبائی عرض کرد که : امروز در قبرستان در حالتی که مشغول بنائی بودند بدن یك نفر زن از زیرخاك بیرون آمد ، که تازه بود و معلوم گردید سال گذشته اورا دفن کرده بودند و بدن این مرده را به حالت ذلت و خواری انداختند در چاهی که برای پنهان کردن استخوانهای اموات حفر کرده بودند . خدام امامزاده و طلاب مدرسهٔ خازن الملك از این واقعه مطلع گردیده ، عمله ها و بناها را زده و ازآنجا دور کردند فردا هم محتمل است نزاعی برپا شود .

آقای طباطبائی فرمودند : شما ساکت باشید و اقدامی نکنید تاخودمان بخوبی علاج این واقعه را بنمائیم ونگذاریم فتنه احداث شود .

روز بعدازآن، ازطرف حکومت طهران و نظمیه چند نفر فراش و پلیس مأمور شدند که در آنجا حاضر باشند و نگذارند کسی ممانعت کند .

از طرف آقامیرزامصطفی آشتیانی پیغام به رئیس بانك برده شدکه علاج این کار به فراش و حکومت نمی شود و قوهٔ قهریه هرگز دراین امر اثر نخواهد کرد .

درشب شنبهٔ آخرماه در منزل جناب آقامیرزامصطفی آشتیانی پیمان وعهد آقایان مجدد و مؤکدگردید. روزشنبهٔ آخرماه مبارك جناب حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی که ازمعتبرین اهل منبر و بزرگترین واعظین و ناطقین بود ، کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نبش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خرد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانك استقراضی روسی دراین محوطه وترویج خارجه وتشیید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت به اثم و نصرت کفر به این رسم و اسم بیان نمود و فرمود: آقایان علماء چندین دفعه به رجال دولت رسانیده وبیان نموده اند امیدواریم برای اتمام حجت یك عریضه حضور شخص اعلیحضرت مظفرالدین شاه معروض دارند بلکه اثر نماید و مانع

شوند ، اگرچه می‌دانم عرایض علماء را به‌شاه نمی‌رسانند، فعلاً کاری که ازشما ساخته است این است که زحمت دو قدم راه را برخود گـذارده زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید بلکه یك وداع آخرین از قبور و استخوانهای آنان بنمائید و فاتحه برآنها بخوانید و روح آنها را شاد کنید که همین امروز و فردا این قبور لگدکوب روسیان خواهد گردید .

این کلام معلوم است در روز روزه در وسط طهران با آن جمعیتی که در مسجد همه وقت حاضراست که اکثرآنها طلاب ومحصلین ومقدسین است چه اثری خواهدنمود، وانگهی از دهان چنین واعظی که خودش ازعلماء باشد و حضور مجتهدی مانند حاج شیخ مرتضی که احدی اندك خلاف وذره‌ای هوس وهوی در او ندیده، باآن نطق کذائی که روزقبل این مجتهد بزرك درهمین محل فرمود، باآن مقدماتی که سابقاً تمهید شده بود، مجملاً دوساعت به‌غروب ماندهٔ روزشنبه حاج شیخ محمد واعظ در بالای منبرمشغول موعظه‌بود نیم‌ساعت به غروب‌مانده اثری ازعمارت بانك باقی نمانده‌بود جز زمین‌مخروبه. متجاوز از دویست نفربناء و عمله، همگی فرار کردند. هرگاه هزارنفرعمله با بیل و کلنگ می‌خواستند این عمارت را خراب کنند هرآینه ده روز لااقل‌طول داشت به‌فاصلهٔ یك‌ساعت‌چنان منهدم شد، که‌گویا خبری ازآن نبوده. بندهٔ نگارنده یك‌ساعت به غروب مانده این‌خبر را شنیده فوراً روانهٔ آن محل شده، وقتی‌که رسیدم جمعی از اطفال را دیدم که مشغول خرابی ته‌مانده و باقیماندهٔ آن عمارت هستند . با آن‌که اسباب و آجر و آلاتی‌که آنجا بود قیمت معتد به‌داشت ، لکن احدی از اطفال اعتنائی به‌آنها نمی‌کرد. جز برای خرابی و معدوم کردن‌آنها را، آن وقت دانستم که قوهٔ معنویهٔ ملیه یك قوهٔ قاهرهٔ خدائی است ،که اگر بجنبش‌آید می‌تواند دریك ساعت یك لشکر جرار یا یك سلطنت قهار را منقلب و معدوم نماید .

رئیس‌بانك فوراً اطلاع به‌وزارت خارجه داد، وزیرامورخارجه هم‌اطلاع به‌عین‌الدوله صدراعظم داد. عین‌الدوله هم به‌آقایان پیغام داده و تشکی ازحاج شیخ محمد واعظ که باعث فتنه و خرابی عمارت شده‌است کرد . آقایان جواب دادندکه کراراً گفتیم این زمین وقف است و معامله‌اش جایز نیست و وخامت عاقبت‌کار راگفتیم و نوشتیم، نشنیدید. فروختن مسجد و تصرف خارج مذهب در قبرستان مسلمانان خلاف قوانین اسلامی است .

این‌اتفاق و این‌واقعه موجب قوت وباعث‌بیداری ملت‌گردید،دانشمندان امیدوارشدند. آقا سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی‌که تازه از اصفهان‌آمده ودرمسجد شاه وجماعت میرزا- ابوالقاسم امام‌جمعه موعظه می‌کند این هیجان ملی را تمجیدکرده و روی مردم را به‌طرف علماء می‌گرداند این اقدام و هیجان ملی را در حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه عرض کردند ، شاه فرمود: که خسارت بانك را بدهند و زمین را به‌حال خود واگذارند .

زمانی‌که آقای طباطبائی اعلیحضرت شاه را ملاقات نمود ، شاه من‌باب گله فرمود : چرا در واقعهٔ خرابی عمارت بانك به‌من‌اطلاع نداده واصلاح وعلاج این‌کار را نخواستید؟

آقای طباطبائی درجواب فرمود: این‌مشیرالدوله وزیرامور خارجه واین‌مشیرالسلطنه وزیرداخله، هردو حاضرو شاهد هستندکه به هردو اطلاع دادیم و مفاسد و معایب بناء این عمارت را نوشتیم و الان جوابی که داده‌اند حاضراست وبه خود رئیس بانك هم پیغام دادیم که اقدام به این امر ننماید.

از این واقعه حاج‌شیخ فضل‌الله خیلی موهون گردید، چه فروشندهٔ این زمین او بود و هم باحاج شیخ محمد بدبود وغرض شخصی داشته و سابق براین حکم داده بودکه «استماع مواعظ این واعظ حرام است» و سبب این حکم واقعهٔ تزویج پسرحاج شیخ محمد بود زن متمولی را ،که آن واقعه از موضوع ما خارج است .

شاهزادهٔ عین‌الدوله درمقام جبران توهین‌حاج‌شیخ‌فضل‌الله برآمده اگرحاج شیخ توسطی می‌کرد فوراً قبول ودرامضاء وانجاح مقاصدش ساعی ومجد بود، به‌خلاف سایرین که درمقام توهین وتخفیف آنان برآمده ازآن طرف هم آقایان دربالای منابرعلی رؤس‌الاشهاد مطالب را بخوبی به مردم می‌رسانیدند. آقای طباطبائی در روز عیدفطر دربالای منبر واقعهٔ کرمان را عنوان فرموده‌گریهٔ زیادی‌کرد. مردم هم از استماع واقعهٔ کرمان و توهین وزیر اکرم ، مرسید جمال‌الدین‌قزوینی را و اهانت حاکم سبزوار به یکی از اهل منبر بهیجان‌آمده واقعهٔ وزیر اکرم، حاکم قزوین، به‌سیدجمال‌الدین‌چون اهمیتی‌نداشت لذا ازتفصیل آن صرف‌نظر نمودیم، ولکن این قدر شدکه منضم به واقعهٔ کرمان شده، کاشف ازخیالات عین‌الدوله‌گردید. این بودکه تهیج علماء روزبه‌روز درتزاید بود، همین‌قدر مردم منتظربهانه یا اذنی ازطرف علماء بودندکه دکاکین را ببندند بلکه‌گفتگوی جهادی هم درالسنه وافواه عوام افتاده بود. اگرچه معلوم‌بودکه مأخذی ندارد، لکن موجب هرج ومرج‌گردیده مردم‌درخیال یك‌بلوائی بزرگ بودند. دانشمندان واجزاء انجمن مخفی هم این ایام به‌خدمات مرجوعهٔ خودکاملاً اشتغال داشتند ، چند مسئله درمجالس ومحافل مطرح بود : یکی :کردار مسیو نوز، دویم: واقعهٔ‌کرمان، سیم: واقعهٔ قزوین واهانت وزیراکرم، چهارم :کیفیت سبزوار ، پنجم: ظلم شعاع‌السلطنه درفارس، ششم: حرکات ظالمانهٔ ابنای مظفرالدین شاه درمحل حکومت خود.

ازعلماء طهران‌آنانی‌که باعین‌الدوله موافق بودند، یعنی مخالفت اورا نداشتند:حاج شیخ فضل‌الله، امام‌جمعهٔ طهران، آقاسید ریحان‌الله و میرزا ابوطالب زنجانی بود. سایرین عموماً برخلاف عین‌الدوله بودند جزمعدودی از ائمهٔ جماعات‌که لاالی‌هؤلاء ولاالی هؤلاء.

این هیاهو وحرارت وضدیت با عین‌الدوله روزبه‌روز در ازدیاد بود، تا این‌که واقعهٔ قند وعلاءالدوله اتفاق‌افتاده به‌عبارت اخری واقعهٔ مسجدشاه وهجرت صغری‌که تفصیل آن‌در کتاب دویم ان‌شاءالله خواهد آمد .

تاریخ

بیداری ایرانیان

به قلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد دوم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

واقعهٔ مسجد شاه یاهجرت صغری

روز دوشنبهٔ چهاردهم شهر شوال‌المکرم سال ئیلان‌ئیل ترکی سنهٔ هزار وسیصد وبیست وسه هجری قمری و۱۲۸۴هجری شمسی‌مطابق با یازدهم دسامبر ماه فرانسه ۱۹۰۵ میلادی ، قیمت قند درطهران بلکه درایران‌گران‌شد، چه تا این‌روز قند دریك‌من پنج‌قران فروخته می‌شد، دراین‌تاریخ قیمت‌قند به هفت‌قران و هشت‌قران رسید. (من، ششصد و چهل مثقال‌است) علاءالدوله حاکم طهران ، شخص سفاك و بی‌باکی بود . در هرجا حکومت کرده چشم رعایا را ترسانیده ، قهاریت و جباریت او گوشزد مردم شده ، خصوص در این ایام که حاکم طهران بود . و صدارت ایران با عین‌الدوله بود . گویا از طرف عین‌الدوله به‌او سفارش شده بود که‌قسمی رفتار کند که ملاها ازاو بترسند و تجار را که قبل از مسافرت اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه به فرنگستان ، به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) پناهنده شده بودند و برضد مسیونوز رئیس گمرك برخاسته بودند(۱) ، نیز گوشمالی بدهد. چه اقدامات تجار طهران درهشت ماه قبل از این به‌عین‌الدوله برخورده بود . بعد از مراجعت از سفر فرنگستان ، در خیال تلافی بود، موقعی نیافت، پس ازبرای ملاهاکه برضد او قیام کرده بودند و از برای تجار نیز پی موقع می‌گشت. این گرانی‌قند بهانه دست آنهاداد ، علیهذا علاءالدوله حاکم طهران امروز هفده نفراز تجارکه چهار نفر از آنها تجارت قند را کسب خود قرار داده بودند به‌دارالحکومه احضارنمود ، جمعی ازتجار جواب دادندکه مانه‌قند می‌خریم ونه‌می‌فروشیم، ما تاجر هستیم نه تاجر قند . تجارت قند در طهران با چهار نفر است که یکی از آنها آقا سید هاشم معروف به قندی و دیگری حاج سیداسمعیل‌خان سرهنگ توپخانـه است . علاءالدوله حکم داد چند نفر از تجار را به‌فلکه بستند و آنها را مشلق نمودند ، در این اثناء آقاسید هاشم‌را آوردند. حاج سیدهاشم ازسادات قندی واز سادات محترم وتجارمعتبر طهران ، درحدود شصت‌وهفت سال داشت. سه سفر به مکهٔ معظمه وچهارسفر به‌عتبات عالیات و چهار سفر به‌مشهد رضوی علیه‌الصلوات والسلام مشرف شده وسه مسجد درطهران بناکرده و برای تعمیر پلها وراهها ساعی وجاهدبود. صورةً سیدی پیر با ریش قرمز بلند وظاهرالصلاح

۱ـ درجلد اول اشاره شد

وارد مجلس حاکم شد . پس ازسلام نشست ، علاءالدوله به‌اوگفت : چراقند راگران کردید؟ حاج‌سیدهاشم جواب‌داد: به‌واسطهٔ جنگ روس و ژاپون قند کمتر از سابق وارد ایران‌می‌شود چند تلگراف همین امروز برای من مخابره شده است که در همدان و رشت‌هم گران است ، بلکه قیمت قند در طهران ارزانتر از رشت و همدان و عراق است . علاءالدوله گفت : می‌گویند شما قند را کنترات کردید . سید جواب داد: اولاً ، ما قند راکنترات نکرده‌ایم بلکه از تاجر مخصوص می‌خریم. ثانیاً ، آن‌که درکنترات هم زمان جنگ و مرگ عمومی اجراء قانون‌را اجازه نمی‌دهد. این ایام قند از روسیه‌کمتر وارد می‌شود. علاءالدوله گفت: باید التزام بدهید که قندرا مثل سابق بفروشید . سید جواب‌داد : من التزام نمی‌دهم لکن صد صندوق قند دارم‌آنهارا پیشکش‌جنابعالی می‌کنم ودست ازتجارت برمی‌دارم. دراین‌اثناء منشی وزیر تجارت وارد شد و به‌طریق نجوی به علاءالدوله گفت : سیدهاشم تاجری است معتبر ومقدس ، سعدالدوله وزیرتجارت مخصوصاً مرا فرستاده است‌که عرض‌کنم بی‌احترامی او بی‌مخاطره نیست .

علاءالدوله از این پیغام وزیر تجارت متغیر شده و رو به فراشها کردکه: کی رفته است نزد وزیر تجارت؟ فراشها عرض‌کردند : پسر آقاسید هاشم حاج میرعلینقی از بین راه رفت منزل وزیر تجارت. علاءالدوله روکرد به آقا سیدهاشم‌وگفت : حالا معلوم شدکه نزد وزیر تجارت هم رفتید . دراین اثنا حاج سید اسمعیل‌خان که یکی ازاهل نظام و خرنده و فروشندهٔ قند بود وارد شد و در عوض سلام نظامی و یا تعظیم حکومتی گفت: سلام علیکم ! علاءالدوله براومتغیرشدکه: توچه داخل‌آدمی هستی‌که به من سلام می‌کنی و تعظیم‌نمی‌کنی؟ آها! بچه‌ها بیائید یك پای این سید پیر و یك پای این سرهنگ را به‌فلکه ببندید ، فراشها ریختند سید بیچاره وحاج‌سیداسمعیل‌خان‌را بیرون برده‌آنها را خوابانیدند، کفش و جوراب را ازپای آنها بیرون آورده پای‌آنهارا به‌فلکه بستند . پنج‌نفر فراش دست به‌شلاق ومشغول زدن شدند . در این‌بین حاج میرعلینقی پسر آقا سیدهاشم وارد شده ، خودرا انداخت روی پای‌پدرش وگفت: چوب را به‌من بزنید تامن زنده باشم نمی‌توانم دید پدرم را چوب‌بزنید فراشها اورا عقب‌کردند ، ثانیاً خودرا از دست فراشها نجات داده وخود را انداخت روی پای پدر وفلکه . علاءالدوله گفت : پدر را رهاکنید و چوب اورا به‌پسر بزنید ، پای آن دونفر را از فلکه باز کرده پسر را به‌فلکه بستند متجاوز از پانصد شلاق به‌پای پسر زدند. حاج میرعلینقی پسر بزرگ آقاسیدهاشم ، دراین وقت سنش به بیست وهفت سال رسیده بود طاقت شلاق خوردن را داشت . در این وقت پیشخدمت وارد شد ، که نهار حاضر است ، علاءالدوله‌گفت : سایرین را بعد از نهار بزنید . بسم‌الله آقایان بیائید نهار بخورید وازآن اطاق برخاسته به اطاق نهارخوری رفت ، آقا سیدهاشم را نیز باجمعی دیگر احضار کرد و گفت: آقا وقت چوب بایدچوب خورد و وقت نهار بایدنهار خورد، فعلاً مشغول نهار شوید.

پس از صرف نهار باز به‌اطاق اول مراجعت کرد و روکرد به‌سید هاشم و گفت : یك التزام بنویسید که قند را مثل سابق دریك من پنجهزار بفروشید ، سید امتناع کرد و گفت : عرض کردم ممکن است ترك‌تجارت قندکنم ، ولی ممکن نیست قند را در یك‌من هفت هزار بخرم وپنج هزار بفروشم ، علاءالدوله روکرد به‌جناب امین‌التجار کردستانی که‌از سادات وتجار معتبر و حاضر در آن مجلس بود و گفت : آقا شما این آقا را راضی کنید و التزام از او بگیرید . در این وقت یك‌نفر وارد شد و سرگذارد در گوش علاءالدوله و گفت : شهر بهم خورد ، دکاکین بسته شد ، مشیرالدوله وزیر امور خارجه گفته است : تجاررا بفرستید نزد من ، بلکه آنهارا بخوشی راضی کنم ، امین‌التجار هم به آقاسید هاشم رسانیدکه التزامی بدهید و ازاین مجلس بروید، بعد من نوشتهٔ شمارا پس می‌گیرم. آقا سیدهاشم التزام‌نامه را نوشته ومهر کرد وداد به‌امین‌التجار و باامأمور وزیرخارجه رفتند منزل مشیرالدوله. (میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله اگرچه وزیر امور خارجه بود ، لکن درامور داخله‌وخارجه هردو مداخله می‌کرد و در واقع معاون صدراعظم بود) . مشارالیه در مقام استرضاء خاطر تجار برآمده ، از آنها معذرت می خواست و خطای علاءالدوله را تصدیق می‌نمود . سعدالدوله وزیر تجارت‌از وقوع این واقعه ، رفت‌منزل عین‌الدوله صدراعظم و گفت علاءالدوله حاکم طهران را چه‌کار به‌امر تجار و این چوب زدن بی موقع به‌تجار محترم ، خصوص یك سید پیرمقدس منتج نتایج بد ، وبی‌مخاطره نخواهد بود .

بستن بازار

عین‌الدوله از آن لجاجت و تکبر و جهالت و تبختری که داشت گفت : چوب زدن علاءالدوله به‌امر و اجازهٔ من بوده است ، تورا نمی‌رسد کـه در کار علاءالدوله ایرادی وارد آوری ، علاءالدوله آنچه‌کرده است مختاربوده، امر او امرمن‌است، وزیرتجارت ازاین جواب صدراعظم متغیر شده ، به‌خانهٔ خویش مراجعت نمود. در این اثناء بعضی از دکاکین و بازارها وسراها بسته شد ، مردم در مسجد شاه جمع شدند . امام‌جمعه که خانه‌اش متصل به مسجدشاه بود ، اول شب بعضی از تجار را احظار نمود و گفت : این تعطیل و بستن دکانها فایده نخواهد کرد چه‌طرف عصر ونزدیك غروب بود ،کسی ندانست‌که مقصود چه‌بود . فردا را از صبح تعطیل عمومی کنید وآقایان‌را در مسجد جمع آورید ، تابلکه به‌دست اتفاق و همراهی علماء کاری از پیش ببرند و همان شبانه هریك از علماء را دیده و قول همراهی از اکثر آنها گرفته و صبح آن‌شب که روز سه‌شنبهٔ پانزدهم بود بازارها بسته ، تعطیل‌عمومی شد ، تجار در مسجد شاه حاضر شده مقدمات کاررا فراهم آورده . امام جمعه به‌آنها دستورالعمل می‌داد و به عین‌الدوله پیغام‌که : من باشما می‌باشم ، تاشب همگی را متفرق و مفسدین را معلوم خواهم داشت. طرف عصر محرك مردم‌شده ، ریختند به‌خانه‌های علماء و هریك را خواهی نخواهی به‌مسجد شاه آورده ، جز حاج شیخ فضل‌الله که به‌ملاحظهٔ دوستی و اتحاد با عین‌الدوله در

اندرونی خانه رفت و احدی را به‌خود راه نداد . و به‌همین ملاحظه کسی هم به‌طرف او نرفت مجملاً حجج اسلامیه و علماء اعلام ، در مسجد شاه مجلس کردند . نتیجهٔ مجلس این‌شد که جبران این توهینی را که به تجار شده است به‌استدعاء عزل علاءالدوله از حکومت طهران از پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه نمایند . و نیز از شاه استدعا نمایند ، که مجلسی منعقد فرمایند که این مجلس به‌عرایض متظلمین برسد و هر دو استدعای مزبور مخالف بود با استبداد عین‌الدوله و انجاح این دو استدعا، مغلوبیت عین‌الدوله راواضح وآشکار می‌داشت. این اجتماع اگر چه برضد علاءالدوله بود ظاهراً ، لکن در واقع ونفس‌الامر، برمخالفت عین‌الدوله و ضدیت بااو بود . بالاخره آقایان صلاح دیدند که آقا سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی راکه ازاولین وعاظ باعلم وسیاسی‌دان بشمارمیرفت و واعظ مخصوص مسجدشاه بود، بر منبرنمایند و مقصود آقایان را به‌مردم برساند. لذا سید را احضار و امر به‌صعود برمنبر نمودند . سید از منبر رفتن امتناع نمود و گفت عین‌الدوله بامن عداوتی مخصوص دارد ، اگر این منبر رفتن را بشنود عداوتش بیشتر خواهد شد ، امام جمعه اصرار و الحاح نمود که البته باید شما بالای منبر رفته و مردم را به‌مقصود ما آگاه کنید . آقا سید حسن معروف به‌سید صاحب‌الزمانی و عده‌ای دیگراز باریك‌بینان ، به‌آقای بهبهانی عرض‌کردند : امام جمعه تغییرمسلك داده و مقصودی دیگر درنظردارد ، ملتفت خودباشید . آقای بهبهانی اهمیتی به آن نداده فرمود : آنچه خداوند خواسته است خواهد شد ، بالجمله آقا سید جمال‌الدین بر بالای منبر صعود نمود. پس‌از حمد و ثنای بررسولش ، آیهٔ مبارکه «یاداود انا جعلناك خلیفة فی‌الارض» را عنوان موعظه قرار داد و آیات و اخباری که در فضیلت عدل بود قرائت نمود . پس ازآن گفت : ای مردم این آقایان و این پیشوایان دین که در این مسجد اجتماع نموده‌اند ، همگی رؤساء اسلام و نواب امام زمان می‌باشند ، همه متفق‌القول و متحدند . خیال و عزمشان کندن ریشهٔ ظلم و بدعت است ، عموم مسلمین و جمیع علماء اعلام، بلکه هیئت جامعهٔ اسلام با این بزرگواران است ، هریك از این علماء که در این مجلس نباشند ، اگر موافقند با این عزم فبها و الا اعتنائی به‌خلافشان نیست ، قدری هم اشاره به‌ظلم علاءالدوله نمود و بدگفت از علاءالدوله واعمال اورا تشریح نمود...

پس‌از آن گفت اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان‌است باعلماء اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بی‌غرضانهٔ علماء را خواهد شنید... و الا و اگر...

کلام آقاسید جمال‌الدین، که‌منجر به این‌شد و به این مقام‌که رسید. یك‌دفعه حاج‌میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه طهران فریادکرد وگفت: ای سیدبی‌دین، ای لامذهب، بی‌احترامی به‌شاه کردی، ای‌کافر، ای بابی، چرا به‌شاه بد می‌گوئی. آقاسیدجمال‌الدین از این اعتراض امام جمعه دربالای منبر مبهوت شده وکذلك علماء وآقایان حاضردرمجلس متحیر وحیران شده‌که باآن اصرارامام‌جمعه وتهیهٔ مقدمه بلکه نقشهٔ موعظه را نیزامام‌جمعه داد، حالا چه شدکه در

مقام مخالفت بر آمد؟ آقاسید جمال‌الدین گفت: آقای من این‌قضیهٔ شرطیه است، خدا به‌پیغمبر خود می‌فرماید: «ولو اشرکت لیحبطن عملك» یعنی ای پیغمبر اگر شرك آوری هر آینه می‌ریزد عمل تو، من که بی‌احترامی به‌شاه نکردم. عرض کردم: اگر (والا) لفظ اگر که واضح است چه معنی را می بخشد، امام‌جمعه دیدمغلوب خواهد شد و به‌مقصود و نیت خود نخواهد رسید فریاد کرد بکشید، به بندید این بابی را بزنید... آها بچه‌ها کجائید؟ که یك دفعه نوکرهای امام جمعه بافراشهای مستعدکه مقدمةً مهیا شده بودند، باچوب وچماق وقداره ریختند در بین‌مردم، بعضی‌هم‌شش‌لول‌دردست‌داشتند، دراین بین‌جمعی‌هم کرمسجد را در دالان حرکت دادند، چون هوا تاریك‌شده‌بود صدای‌چرخهای کروصدای‌هیاهو وفریاد فراشها ونوکرهارعبی‌عظیم درمردم احداث نمود. آقایان علماء چون وضع را قسمی دیگردیدند وتاریکی شب عالم را فراگرفته وچراغهای مسجدرا هم روشن نکرده بودند، فریادکردند وامرکردند احدی دست درنیاورد ودرمقام مدافعه برنیایند. بعض ازخیرخواهان خدمت آقای طباطبائی عرض کردند: گویا مقصود امام‌جمعه تلف‌کردن آقاسیدجمال‌الدین وبی‌احترامی به‌آقای بهبهانی (آقاسیدعبدالله) باشد. برای انتقام وتلافی‌که در نظردارد. آقای طباطبائی فوراً ملتفت مطلب شده به‌آدمهای خودفرمود: مواظبت کنیداز آقای آقاسید عبدالله وایشان را برده به‌جائی برسانید: طلاب وسادات ریخته وآقای‌بهبهانی رابردند به‌طرف مدرسهٔ خان‌مروی. بعضی‌هم آقای‌طباطبائی‌رارسانیدند به‌خانهٔ خودشان به‌حالتی‌که پاهایش برهنه بود چه‌کفشهای آقا در نزد نوکرشان بود واوهم فرارکرده بود. آقاسیداحمد طباطبائی هم‌رفت درمدرسهٔ شیخ‌عبدالحسین. آقاسیدجمال‌الدین افجه‌ای وحاج شیخ مرتضی مجتهدآشتیانی آمدند خانهٔ آقای‌طباطبائی. صدرالعلماء وسایرین که مطلع شدندآقاسید عبدالله درمدرسهٔ خان مروی است رفتند نزد ایشان. کسبه و اصناف هم درکوچه وبازار به‌طرف خانه‌های خودفرار می‌کردند. آقاسیدجمال‌الدین واعظ درگوشه‌ای ایستاده به‌حالت ترس وخوف و ازاین واقعه مبهوت ومتحیر بدون تکلیف، نه راه فراری‌داشت ونه خیالی‌برای خود دیده. یك‌دفعه دست‌غیبی کمك ومدد رسان، مددی برایش رسانید، گویا تاآن وقت از انظارمخفی وکسی اورا ندیده بود. چه دراین اثناءکه احدی به فکرکسی‌نبود وازترس عین‌الدوله وصدای حرکت دادن‌کر مسجد وهیاهوی فراشهای مسجد وآدمهای امام جمعه مردم تاریکی شب‌را غنیمت دانسته فرارمی‌کردند. جناب آقای عبدالهادی فرزند کهتر آقای طباطبائی با عده‌ای ازسادات وآدمهای خودکه درمقام فحص وجستجوی پدربزرگوار خودبودچشمشان به این سیدبیچاره افتادکه‌تاآن وقت آشنائیت ودوستی بین این واعظ‌محترم واین‌سلسلهٔ جلیله نبود، فوراً پیش‌آمده دست‌انداخت‌کمرسید راگرفت وگفت ای بیچاره بلند شو ومترس، قوت‌قلب داشته باش. سیداین عنایت رافوزی دانست وهمراه آقازاده و سادات براه‌افتاد، تا اورا به‌خانهٔ آقای طباطبائی رساندند. متجاوزازصدنفر ازسادات وجوانان رشید همراه اوشدند. نگارنده دربین راه سید راملاقات نموده، دیدم‌که ازشدت ترس و واهمه از

خود رفته است وگویا دراین عالم نیست وتکیه به شانهٔ یکی داده بدون اراده، متحرك است. فوراً خودرا به‌اورسانیده چون مرادید دست انداخت به‌دامن من. به‌اوگفتم مترسیداین‌جماعت همه دوست ومعین شما می‌باشند، منهم پس‌ازکسب اطلاع ویافتن دوستان می‌آیم نزد شما، سید اندکی بحال آمد وباآقازاده به‌منزل آقای طباطبائی رسیدند. باآن‌که خانهٔ آقای‌طباطبائی بست ومحل امن بود وسید به‌رسیدن‌آنجا راحت‌گردید، لکن ازصدمهٔ راه وخوف در مسجد حالت تب عارض سیدگردید و دربالاخانهٔ‌آقای طباطبائی که اطاق مخصوص یکی ازمتحصنین محترم ولقبش، معین حضوربود منزل نمود. نگارنده با بعضی‌ازاجزاءانجمن مخفی در گردش بودیم، شریف الواعظین قمی را دیدم که با حربهٔ‌آتشین مسلح بود ودر صدد فحص از آقای بهبهانی وآقای طباطبائی بود. پس‌از استعلام‌ازحالات‌حجج‌اسلامیه، شریف الواعظین به‌طرف مدرسهٔ خان مروی برای رسیدن به آقای بهبهانی ونگارنده به طرف خانهٔ آقای طباطبائی برای رسیدن به سیدجمال‌الدین روانه‌شدیم. پس‌ازورود به‌خانهٔ‌آقای‌طباطبائی سیدجمال‌الدین را دیدم به‌حالت ضعف وتب افتاده بود(معین‌حضوراز بستگان امین‌السلطان واز اجزاء انجمن مخفی، به‌عنوان‌تحصن وتظلم ازشمس‌الملك، پسرعین‌الدوله ازماه‌مبارك درخانهٔ‌آقای‌طباطبائی متحصن بود. زیراکه شمس‌الملك درمقام اذیت وصدمهٔ اوبرآمده ودر خیال بود که ملك او را ازدستش‌بگیرد، به‌گناه این که معین‌حضوراز‌دوستان وهواخواهان امین‌السلطان‌است وهمین فشارظلم شمس‌الملك سبب شدکه معین حضور درعداد وطن‌خواهان وارد و در حوزهٔ انجمن عضویت حاصل‌نمود.) چون سیدجمال‌الدین عادت به استعمال‌کشیدن افیون داشت ودر منزل آقای‌طباطبائی تهیهٔ این اسباب برایش ممکن نبود ومیل نداشت‌که احدی مطلع شود که‌عادت به تریاك داردلذا ازبندهٔ نگارنده علاجی خواست، به‌این جهت نگارنده از آقای طباطبائی استیذان حاصل‌نموده، درساعت چهارازشب گذشته سید را به‌خانهٔ‌یکی ازدوستان‌که درنزدیکی خانهٔ آقای طباطبائی بود انتقال داده چنانچه بعدازاین خواهدآمد. نگارنده در این مقام ناچاراست از ذکر دو مسئله:

علت مخالفت امام جمعه

اول، آن‌که امام‌جمعه را انتقامی‌درنظر بود، این چه انتقامی بود و چرا درمقام مخالفت آقایان برآمد؟ دوم، آن که استعداد و تهیهٔ مقدماتی‌که امام‌جمعه دیده‌بود، آیابرای همین انتقام بود ویاآن‌که مقصود دیگری‌هم درنظرداشت؟ اما اول که‌غرض‌انتقام از آقای بهبهانی وسیدجمال‌الدین‌باشد؛ این است: درچندسال قبل‌که خبرفوت مرحوم آقاشیخ محمدعلی، ثقةالاسلام اصفهانی برادر آقای نجفی به‌طهران رسید، علماء اعلام طهران مجالس فاتحه وختم را عازم وممهد شدند، اول درمسجدشاه ازطرف دولت مجلسی منعقدگردید ومدیر مجلس راحاج‌میرزا زین‌العابدین امام‌جمعه، پدر امام جمعهٔ‌حالیه قرار داده بودندکه برای پذیرائی از مردم نشسته بود این مجلس بخوبی به‌آخر رسید. مجلس دوم، درمسجدسید عزیزالله منعقدگردید، صاحب مجلس

مرحوم آقاسیدمحمدباقرصدرالعلماء، پدرصدرالعلماء حالیه بود. صدرالعلماء دراخلاق حمیده و حسن سلوك بی‌مثل ومانند و مرجع خاص وعام بود، علماء اعلام همگی درآن‌محفل‌حاضر شدند، مرحوم‌حاج میرزا حسن آشتیانی طاب‌ثراه وآقاسیدعبدالله، پهلوی هم‌نشسته بودند در آخرمجلس. حاج شیخ مهدی واعظ، ملقب به سلطان‌المتکلمین، چنانچه رسم ومعمول بود شروع به موعظه و ذکرمصیبت نمودکه دراین بین مرحوم امام جمعه وارد مجلس شد وبین مرحوم‌آشتیانی و بهبهانی نشست. صدرالفقهاءکه یکی ازهمراهان امام‌جمعه بودخواست بین بهبهانی و آقا شیخ جعفرگلپایگانی بنشیند، که شیخ گلپایگانی به اوجانداد. چون مجلس جمعیت زیادی داشت وجابرای احدی باقی نمانده بود، لذا مرحوم امام‌جمعه، صدرالفقهاء را پهلوی خود جاداد وهردو از صف جالسین جلوترنشستندکه در واقع بی‌احترامی به‌آقای آشتیانی و آقای بهبهانی هردو شد. سلطان‌المتکلمین که دربالای منبربود موعظه را تغییر داده‌آیات و احادیثی‌که در فضل اهل علم و علماء وارد شده است بیان نمود و نیز رسانیدکه اشخاصی‌که طالب دنیا و ریاست وصدرنشین می‌باشند ازعلماء اعلام خارجند ودر زمرهٔ اشباه علماء می‌باشند و به کنایه مدح نمود حجج اسلامیه را و بالعکس ذم نمود از امام جمعه و صدرالفقهاء، موعظه را به‌آخر رسانید. مجلس تمام‌گشت بین مرحوم امام جمعه وآقایان هم کدورتی واقع‌گردید.

مجلس سوم درمدرسهٔ سپهسالار قدیم منعقدگردید، صاحب‌مجلس جناب آقای سیدعبدالله بهبهانی بود. دریکی‌ازلیالی، امام‌جمعه‌جناب‌آقا میرزا محسن، برادر صدرالعلماء حالیه را، باجناب آقامیرزاسیدمحمد بهبهانی، پسرآقای بهبهانی رابه‌عزم ملاقات‌احضارنمود وفرمود: فرداکه روزختم مجلس‌است من‌می‌آیم‌درمدرسهٔ سپهسالار ودرحضورمن سلطان‌المتکلمین‌نباید منبر رود وموعظه‌کند وباید حاج‌شیخ زین‌العابدین‌ملك‌الواعظین منبر برود. آقامیرزامحسن وآقا میرزا سیدمحمد درجواب‌گفتند: واعظ‌این مسجد واین مدرسه‌همه‌وقت سلطان‌المتکلمین بوده‌است، این‌تغییروتبدیل خیلی‌مشکل‌است. پس بهتراین است‌که جنابعالی فردا را تشریف نیاورید و یا راضی شوید سلطان منبر برود. امام جمعه گفت: حتماً می‌آیم والبته منبر با ملك‌الواعظین، حاج‌شیخ زین‌العابدین‌خواهد بود. آقایان‌هم‌گفتند: ماهم‌سعی‌می‌کنیم‌شاید‌آقای بهبهانی را راضی‌کنیم‌که برحسب میل سرکار رفتارنماید وبه‌این قول خدمت آقای بهبهانی رسیدند، مطلب راعرض‌کردند وجنابش‌را مسبوق به‌خیالات امام‌جمعه نموده. فردای آن‌شب مجلس تشکیل یافت، علماء اعلام همگی حاضرشده، باز صورت نشستن در مجلس همان بود که درمسجد سیدعزیزالله واقع‌شد. الا آن‌که در وقت نشستن صدرالفقهاء، به واسطهٔ تنگی و ضیق مکان، آقا شیخ جعفرگلپایگانی افتادتوی محراب وازدرج صف‌ساقط‌گردید. که در این بین یك نفرازطلاب‌گلپایگانی برخاست ودست‌انداخت‌گریبان صدرالفقهاء را گرفت و او را انداخت دروسط مجلس. نوکرهای‌آقایان از اطراف ریختند وآنهارا ازهم‌جدا نمودند. که

آقایان قراء وحافظین قرآن شروع نمودند درخواندن سورهٔ (الرحمن) که علامت ختم مجلس است. پس ازقرائت الرحمن امام جمعه گفت : ملك الواعظین برود منبر، آقای بهبهانی گفت : سلطان المتکلمین باید روضه بخواند . که دراین اثناء سلطان المتکلمین به عزم منبر از جای خویش برخاست، که یك نفر ازآدمهای امام جمعه آمد پای منبرومانع اوگردیدکه برود بالای منبر، که یك دفعه به قدرپنجاه نفرازنوکرهای امام جمعه باچوب وچماق وقداره ریختند در مجلس . خبر به طلاب رسید، از حجرات خود خارج شده، آدمهای آقای بهبهانی که حاضر برای دفاع بودند به حمایت طلاب برآمده ، در زمانی اندك اجزای امام جمعه را پراکنده ومشلق نمودند ، وضمناً جسارت ومزاحمت و تصدیع امام جمعه هم فراهم آمد، امام جمعه به طرف خانهٔ خویش حرکت نمود . در دالان مدرسه ، حاج شیخ فضل الله رسیده، اوهم درمقام حمایت ازامام جمعه برآمد که طلاب به او اعتنائی نکرده آن هم ازمدرسه رانده ودورگردید .

باری پارتی آقایان و طلاب غالب و مظفر آمدند . طرفداران امام جمعه مغلوب و مهزوم گردیده بهزیمت رفتند. این اول شکستی بود که به مرحوم امام جمعه وارد آمد، دیگر موقعی دست نیامد که درصدد تلافی برآیند . تااین که امام جمعه از این دارفانی به دار باقی رحلت نمود . امام جمعه بعد از آن که حاج میرزا ابوالقاسم ، فرزند اکبر آن مرحوم باشد این ایام اعتباری فوق العاده بهم رسانیده ، مسجد شاه که محل امامت او بود بهترین مساجد طهران واقع گردید و این مسجد محل بست و مأمن مظلومین بود ، در این واقعه که مقدماتی فراهم آورد برای اجتماع آقایان و استعدادی تهیه دیده بود ، به خیال انتقام از آن واقعه افتاد . به این جهت در حالت تغیر و فریاد اوکه می گفت : بزنید و بکشید و ببندید. بعض صداها مسموع می شد که می گفتند: آقاسید عبدالله رابزنید واورا بکشید ، ازاین جهت توجه آقایان مصروف حفظ آقای بهبهانی گردید .

اما مسئلهٔ دوم ، که امام جمعه مقصود دیگری هم داشت این است :که آقا سید جمال، اول واعظی بود که در بیداری ایرانیان جاهد و ساعی بود ، چندسال قبل ازاین دراصفهان و شیراز وتبریز در بالای منبراز سیاسیات ومنافع عمومی و بیداری مردم و عالم شدن آنان به حقوق خودشان سخن می راند . درسال هزارو سیصد و بیست ودو که وارد طهران شد ،در مسجد شاه که امامت آن مخصوص امام جمعه ، حاج میرزا ابوالقاسم می باشد رفت منبر و به واسطهٔ میل مردم به استماع مواعظ این سیدجلیل ، جمعیت وازدحام بسیاری در حوزه ومنبر او جمع می شد . جناب واعظ هم هیچ ملاحظه ازامام مسجد نمی نمود ، مثلاً در آخر موعظه که رسم استدعا می کنند وبه الفاظ بزرگ والقاب واوصاف بسیار بزرگ از قبیل حجة الاسلام آیة الله ونایب امام وحضرت اشرف و اعلیحضرت قدرقدرت و مالك الرقاب و... و... و... تفوه و تنطق نمی کرد ، بلکه بعض اوقات بالصراحه مطالبی راعنوان می کرد که برمی خورد به امام جمعه ، امام هم محض حفظ جمعیت مأمومین و یا غرضی دیگر متحمل می شد ومنع

نمی‌کرد . دراین اواخر تجری واعظ به‌حدی رسید که ازشاه و رجال دولت ووزراء مملکت وحکام جور هم ذکری می‌فرمود و سیئات اعمال عموم متنفذین را می‌شمرد و بد می‌گفت . به این جهت دیوانیان از امام‌جمعه متنفر شده و گاه‌گاهی بعض پیغامات برای امام می‌رسید ، ولی جمعیت عوام بیشتر اطراف امام را گرفته و ترقی امام به‌حدی رسید که رسالهٔ عملیه هم نوشت و به‌طبع رسانید . باآن که امام جمعه را مرتبهٔ اجتهاد نبود ، به‌این جهت امام جمعه را به‌خاطر رسید که هم انتقامی از آقای بهبهانی بکشد و هم سید واعظ را گوشمالی بدهد و هم عنایت اعلیحضرت و توجه رجال دولت را به‌طرف خود جلب نماید . این بودکه در روزی‌که تجار و کسبه اجتماع نمودند ، امام جمعه گفت : سایر آقایان را نیز دراین مسجد حاضر کنید تابا حضور همگی عزل علاءالدوله را از دولت استدعا کنیم ونیز نیامدن حاج شیخ فضل‌الله و اصرار نکردن امام جمعه برای احضار او اشعار دارد به‌مقصود ، بلکه از یکی از موثقین شنیدم که امام جمعه پیغام داد برای حاج شیخ فضل‌الله که شما حاضر نشوید ، دیگری ازمعتمدین گفت : امام جمعه‌گول شیخ فضل‌الله را خورد و با هم مواضعه داشتند .

باری پس ازاین واقعه‌خبر به‌عین‌الدوله رسید ، ازخوشحالی واین حرکت امام‌جمعه آن‌شب رابهترین لیالی زندگانی خویش دانست وپیغامات متوالیهٔ مؤکده به‌حاج شیخ‌فضل‌الله فرستاد ،که البته با امام‌جمعه همراه باشید ومراتب را حضور اعلیحضرت شاه راپورت داده که امام‌جمعه خدمتی بسزا به‌دولت نمود وملاها راکه‌مصمم شده‌بودند ارکان سلطنت رامتزلزل سازند متفرق نمودو دماغ آنان را سوخت . سفراء عین‌الدوله امشب به‌خانهٔ امام جمعه و حاج شیخ‌فضل‌الله متوالیاً مراوده می‌نمودند و آمد و رفتی داشتند .

هواخواهان‌امین‌السلطان‌هم‌محرمانه به‌خانهٔ‌آقایان می‌رفتند، نگارنده،اعتصام‌السلطنه، پسرمعیرالممالك ، داماد امین‌السلطان را دیده که برای ملاقات آقای طباطبائی آمده بود و محرمانه خدمت آقا رسید و از آن‌جا به‌طرف خانهٔ آقای بهبهانی رهسپار گردید و آنهارا اطمینان می‌دادند ــ درواقع اطمینان هم‌لازم بود ــ چه از عاقبت امر کسی را اطلاعی نبود، مجملاً دراین شب اکثرازعلماء درخانهٔ آقای طباطبائی انجمن‌کرده ، ازآن‌جمله ، جنابان آقاسید جمال‌الدین افجه‌ای وحاج‌شیخ مرتضی آشتیانی هم برای کسب تکلیف حاضر بودند. پس از مذاکرات بسیار آقای طباطبائی فرمود : حال که کار به‌اینجا رسید کار را یکسره و تمام کنید ، آن خیالی راکه سه‌ماه دیگر عازم انجامش بودیم جلو می‌اندازیم . دیگر آن که اگر ما فردا در این شهربمانیم ، عین‌الدوله محرك امام جمعه و مردم می‌شود . شاید مقصود منقلب شود ، چه‌بعضی از اجزاء ما بااجزاء امام جمعه زد و خوردی خواهند نمود ، آن‌وقت نزاع حیدر نعمتی و گفتگوی دومحله و جنگ داخلی به‌میان خواهد آمد. تجار هم داخل در کار می‌شوند . اگر همراهی از آنها نکنیم که مناسب نیست و اگر همراهی‌کنیم

آن وقت به‌مردم القاء شبهه خواهند نمود و درباریان می‌گویند ، ما خواستیم قند را ارزان کنیم آقایان مانع شدند و به‌این بهانه سایر مأکولات را هم گران خواهند نمود و به‌بهانهٔ نظم شهر و امنیت مردم را نفی و تبعید می‌کنند پس صلاح دراین است ، که چند روزی در این شهر نباشیم و در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام متوقف و مجاور باشیم . آقایان رأی آقای طباطبائی رااصلاح دیده برای آقای بهبهانی هم پیغام دادندکه فردا روانهٔ زاویهٔ مقدسه شود . سایرین را هم به‌همین مقصود پیغام داده آراء همگی براین قرارگرفت .

مهاجرت علماء به حضرت عبدالعظیم

روزچهارشنبهٔ شانزدهم‌شهرشوال‌المکرم۱۳۲۳مطابق سیزدهم‌دسامبر فرانسه ۱۹۰۵ ، علماء اعلام طهران به‌زاویهٔ‌مقدسهٔ‌حضرت‌عبدالعظیم علیه‌السلام مهاجرت نمودند. آقای طباطبائی به ملاحظهٔ نقاهت سید جمال‌الدین واین‌که امام‌جمعه حکم به‌کفرسید نموده بود، عین‌الدوله هم‌درخیال‌گرفتن سید بود وتکلیف‌آقایان هم‌معلوم نبود ،لذاسید راسپردند به بندهٔ‌نگارنده . من‌هم شبانه سید رابه خانهٔ یکی ازدوستان نقل‌داده دروقت سحر یعنی نزدیك به طلوع صبح‌صادق سید را برداشته به‌خانهٔ خویش واردنموده دربین راه سرباز وسوار زیادی رادیده‌که به‌طرف ارك دولتی در حرکت بودند. پس‌از ورودبه‌خانه، سید را دربیرونی جاداده واسم اورا سیداحمد گذارده‌که کلفت وخانه‌شاگرد، ملتفت اونشوند. پس‌ازفراغت ازپذیرائی سید، اول‌آفتاب برای ملاقات آقای طباطبائی ازخانه‌خارج شده، دربین‌راه به‌آقای طباطبائی برخوردم‌که سواره وعده‌ای ازفامیل خودشان با ایشان‌وبه‌عزم هجرت روانه بودند. مجدداً سفارش از سید جمال‌الدین کرده واخفاء ایشان‌را توصیه فرمودند .

دراین مقام چند سطری ازحالت سیدجمال‌الدین ذکر کنم: آن وقت عودت به رشتهٔ تاریخ نمائیم. پس‌از ورود سیدبه‌خانهٔ نگارنده اول ازطرف خانه اطمینانی‌لازم بود ، عنوان مطلب را این‌قسم‌کردم: این‌سیدکه دربیرونی است مقصردولت است، اگردولت بداند من او را به‌خانهٔ‌خود آورده‌ام مراخواهندکشت وخانه راخراب خواهندنمود. پس‌ازتوصیه به‌این‌که احدی نبایدمطلع شود، اطمینان قسمی هم بعمل‌آمد وبه قرآن‌مجیداهل‌خانه راقسم داده،پس ازآن چندجلدکتاب عربی وکتاب تاریخ وسه جلدکتاب سه تفنگدار وکتب دیگر را برای سیدمهیا نموده، لوازم تعیش اورا ازقبیل غلیان وغیره برایش حاضر ودرهمان اطاق‌گذارده، درب اطاق را به‌رویش قفل نموده، درب بیرونی را نیزمقفل نموده، به‌خانهٔ او رفته پسر و عیالش راکه بی‌نهایت متزلزل بودند اطمینان داده وگفتم اگرملاقات اورا طالبید دراول‌شب بیائید اوراملاقات‌کنید. بعدازآن مراجعت به خانه نموده، تاعصری نزد سید بودم طرف عصرکه‌خواستم بیرون‌آیم سیدالتماس کرد دونفر ازدوستان‌مراکه یکی معین‌العلماء ودیگری مجدالاسلام باشد اطلاع بدهید‌که گاه‌گاهی بیایند نزدمن . پس‌ازآن‌که به‌اوگفتم من حرفی ندارم‌آنهارا اطلاع بدهم لکن‌اگرمطلب کشف‌شد ربطی به‌من‌ندارد وخود متقبل وضمانت محرم

بودن‌آنان را نمود ، برای ملاقات این دو نفر از خانه بیرون شده، در شهر اقوال دربارهٔ سید مختلف بود؛ بعضی می‌گفتند او را گرفته درمحبس دولتی است ، بعضی می‌گفتند درخانهٔ امام جمعه او را حبس کرده‌اند ، گروهی معتقد بودند که به طرف عتبات عالیات رفته است. تایك ماه که سید درخانهٔ نگارنده بود جز معدودی از آقایان دیگراحدی بودن اورا درخانهٔ من نمی‌دانست. یك روز وقت ظهرمجدالاسلام وارد شد وگفت منزل دبیرحضور (قوام‌السلطنهٔ حالیه) بودم ، درآنجا مذاکره شدکه آقاسیدجمال رفته است به‌عتبات وتلگرافش از قصر آمده است. من به دبیرحضور گفتم‌که با این‌که تومنشی‌عین‌الدوله صدراعظم ایرانی‌نمی‌دانی سیدجمال‌الدین درکجا است و من می‌دانم؟ دبیرحضور اصرارکرد. من‌لابد شدم وبه اوگفتم مکان سید را . از شنیدن این واقعه حالت سید ومعین‌العلماء و بندهٔ نگارنده منقلب‌گردید. بنای ملامت را به یکدیگرگذارده علی‌الظاهر مجدالاسلام هم ازکشف و اظهار واقعه نادم گردید ،گفت خودم این امر را اصلاح می‌کنم از خانه بیرون رفت ؛ نگارنده هم درمقام تعیین مکان و تغییرمنزل سید بودم‌که در اول شب مجدالاسلام معاودت نمود وکاغذی ازطرف دبیرحضورآورد قریب به این مضمون :

جناب .... آقاسیدجمال‌الدین واعظ درهمان مکانی‌که منزل دارید مخفی‌باشید تا من کار شما را اصلاح‌کنم و خلعتی برای شما ازطرف صدراعظم صادرکنم ، چه حضرت صدارت از این‌که شما به‌زاویهٔ مقدسه نرفته‌اید خوشحال و از شما تا یك اندازه راضی می‌باشد ، لکن به شرطی‌که شما هم التزام بدهید دیگرمنبر نروید الی‌آخره .

بعد از رسیدن این کاغذ ، اگر چه اندك تسلی برای سید حاصل گردید ، ولی بکلی خاطرش آسوده نگردید . این تفصیل رابنده به زاویهٔ مقدسه اطلاع داده شب بعد جناب‌آقا میرزا محمد صادق پسرآقای طباطبائی از طرف آقایان آمده ، درشکه آوردندکه سید را ببرند به زاویهٔ مقدسه ، ولی سید جرئت رفتن را نداشت زیرا که جواب داد : مرا در بین راه خواهند شناخت ؛ اگر به یك تیرتفنگ مرا هدف گلوله قرار دادند چه خواهد شد ؟ آنچه به اوگفتند در درشکه می‌باشی، شب است، تغییرلباس می‌دهی، قبول نکرد . چند قسم لباس برایش حاضرکردندکه بهرطوری‌که می‌خواهد تغییرلباس بدهد ، قبول نکرد . دست انداخت دامن آقامیرزا محمد صادق را گرفته گریه و التماس‌کرد ؛ تا این‌که حضرات از بردن او منصرف شدند . چون عده‌ای خارج از دوستان خبر شدندکه سید در خانهٔ بندهٔ نگارنده است . لذا صلاح در تغییر منزل و مکان سید بود . به این جهت دریك شب‌آقاسید جمال‌الدین تغییرلباس داده با معین‌العلماء و بندهٔ نگارنده رفتیم در بازارچهٔ کربلائی عباسعلی ، به خانهٔ یکی از تجار اصفهانی‌که از دوستان سید بود . به ورود به آن خانه صاحب خانه روکرد به معین‌العلماء وگفت : آقا تو به‌من خیانت‌کردی‌که بدون اطلاع و خبر مقصر دولت را بر من واردکردی . بندهٔ نگارنده گفت : من اصلا با شما آشنائیت

ندارم، به اطمینان این دو نفر آمدم و الان هم مراجعت می کنم. ولکن‌قول به تو می‌دهم تا فردا شب این‌آقا را از این مکان ببرم. این را گفته و از آنجا برخاسته و به خانهٔ خویش مراجعت نمودم. آن شب را بنا ومعماری خبرداده که فردا درخانهٔ خود بنائی دارم و صبح را مشغول خرابی عمارت بیرونی شدکه از آمد و رفت بنا و عمله و دیگران مردم ملتفت شوندکه در خانهٔ من احدی نیست. بعض از دوستان راهم اطلاع دادم، که سید از خانهٔ من خارج شد. مجدالاسلام راهم اطلاع دادم که سید شبانه ازخانهٔ من‌خارج شد. اماسیدجمال‌ـ الدین و معین‌العلماء آن شب را درخانهٔ حاج عبدالحسین اصفهانی بیتوته‌کرده و تا صبح مورد ملامت و عتاب صاحب‌خانه بودند؛ روز بعد را هم‌آنجا توقف‌کرده، درشب دیگر به تغییرلباس رفتند درخانهٔ جناب حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی یك شب ویك روز را هم در آنجا بسر برده نهایت مهربانی و پذیرائی ازطرف میزبان مزبوربه این میهمانان محترم بعمل‌آمد. شب سوم را باز مراجعت به خانهٔ نگارنده‌کردند.

فایدهٔ این نقل مکان همین قدر بودکه مجدالاسلام و دبیر حضور و بعض دیگران را یقین حاصل‌شد، که سید از خانهٔ من رفته است به‌جائی دیگر و دراین دفعه در اخفاء سید بیشتر دقت شد.

یك روز صبح بین‌الطلوعین به عزم ملاقات سید از اندرونی وارد بیرونی شدم، دیدم سید جمال‌الدین عمامه بسرگذارده و عبا به دوش از اطاق بیرون آمده، در صحن حیات با رنگ پریده ایستاده و خیلی درحالت قلق و اضطراب است. تا مرا دید حالت گریه برایش دست داد و گفت اگر می‌خواهند مرا ببرند قسمی رفتار کنند که پسر من از خواب بیدار نشود. (چون فرزند بزرگش‌که در سن چهارده سالگی بود ومسمی به میرزا محمدعلی است شبها در پهلوی پدرش می‌خوابید و سید خیلی اورا دوست می‌داشت نمی‌خواست بیدار شود و از واقعهٔ موهومه مطلع گردد). پس از استفسار برحالت سید، معلوم شد که در مطبخ که هیزم ریخته بودند خروس و مرغ روی هیزم‌ها بوده هروقت‌که خروس می‌خواسته است صدا بدهد و بال بهم‌بزند هیزمها بهم می‌ریخته و صدا می‌داده است، سید گمان کرده است که پلیس و مأمور دولت آمده است با من‌مذاکره و یا مشاجره دارند. سید از ترس این که فرزندش بیدار شده و خوف عارض او خواهد شد لباس پوشیده ردا و عمامه را به‌دوش وسر گذارده، که تامأمور وارد شود سید با او روانه شود. چون این حالت‌سید را دیده او را تسلی داده و سوگند برایش خوردم‌که احدی نبوده وخیالی دربارهٔاش نیست. (چون این حالت را خود سید در بالای منبر ذکر می‌کرد، لذا نگارنده دراین تاریخ نوشتم و الا حالت ترس و خوف سید بیش از این بودکه بتصور آید).

دو روز قبل از مراجعت مهاجرین از زاویهٔ مقدسه برحسب خواهش خود سید، مجدالاسلام را اطلاع داده در یك‌شب بنده و مجدالاسلام و معین‌العلماء سید را برداشته

بردیم به‌خانهٔ خودش ؛ شب را باهم بودیم. روز بعد سید را برداشته بردیم به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) و تسلیم آقایان نمودیم ،که درتاریخ مرقوم شده است .

خلاصه آقایان علماء به زاویهٔ مقدسه مهاجرت نموده این هجرت را هجرت صغری گویند، و اسامی رؤسای مهاجرین از این‌قرار است : آقای بهبهانی بافامیل خود ، آقای طباطبائی‌با فامیل خود ، آقای حاج‌شیخ مرتضی ، آقای صدرالعلماء ، آقاسید جمال‌الدین افجه‌ای ، آقامیرزا مصطفی ، آقاشیخ محمد صادق کاشانی ، آقا شیخ محمد رضای قمی .

باز کردن بازار

عین‌الدوله حکم کرد التزام ازکسبه و اصناف گرفتندکه بازارها را نبندند و هرکس که دکان خود را باز ننمود دکانش را خراب کنند، و سرمایه او را به یغما ببرند، و یکی دوتا از دکاکین را هم تاراج نمودند ؛ فلذا مردم ترسیده دکاکین را باز نمودند . دم دروازه‌ها سرباز و فراش ایستاده بعضی را مانع شدند از رفتن به زاویهٔ مقدسه . آقا سید جمال‌الدین افجه‌ای داماد حاج‌میرزا حسین، حاج میرزا خلیل‌که اعلم علمای نجف است ، وخود آقاسید جمال‌الدین سیدی است مسن و محترم ، رسید دم دروازه ، سربازها جلو کالسکهٔ ایشان را گرفته مانع عبور شدند ،که آدم آقا دست به شش لوله برده و یك دو تیر به هوا خالی‌کرد. سربازها عقب رفتند ، کالسکه‌چی شلاق کشیده هی به اسبهاکرد، اسبها کالسکه را برداشته و به اندك زمانی رسیدند به‌زاویهٔ مقدسه . جناب آقا سید احمد طباطبائی رسید دم دروازه ، درشکهٔ ایشان را نگاهداشته دم قهوه‌خانه توقف‌کردند؛ دراین اثناء آقاشیخ عبدالرحیم نوهٔ صاحب فصول که از علماء اصفهان بود رسید . ایشان را هم نگاهداشته ، درشکه‌چی آقاسید احمد خواست درشکه را حرکت دهدکه در این اثناء کالسکهٔ جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید . سربازها جلو کالسکه را گرفته جنابش مشغول گفتگو و مذاکره بود ، که درشکهٔ آقا سید احمد بحرکت آمده تا سربازها خواستند ملتفت شوند که درشکه مسافتی طی‌کرده بود . دراین بین آقاشیخ مرتضی مدیرالذاکرین سواره رسید ، سربازها دست به چوب و چماق‌کرده او را مشلق و مضروب نموده ، دم دروازه هنگامه‌ای برپا شده نزدیك بود که سرایت به بازارکند و بازار بسته شود ،که از طرف عین‌الدوله ناسخ حکم اول رسید که کسی را مانع نشوند، هرکس می‌خواهد برود مختار است. چون منع برداشته شد برتجری عوام افزوده، عده‌ای از عوام‌الناس بخیال افتادندکه بریزند در سرمقبرهٔ آقا،پدر امام جمعه و بی‌احترامی و جسارتی به‌آنجا کنند و در و دیوار و مرقد مطهر را ملوث کنند و انتقام پسر را ازپدر وجد بگیرند. لکن عقلاء و دانشمندان به‌آنها رسانیدندکه این‌حرکت عقلائی نیست و آنها را مانع شدند .

در واقع عوام یعنی اشخاص جاهل از اقدام به‌اینگونه اعمال مضایقه ندارند .چنانچه در واقعهٔ‌کرمان با شیخیه طرف شدند مسجد آنها را ملوث‌کردند و در همین ایام درمسجد

شاه عرشهٔ منبرامام جمعه را نیزملوث‌کردند ؛ بطوری‌که واعظ بیچاره لباسش ملوث گردید. اگر عقلاء مانع جهال نشده بودند مقبرهٔ سید محترمی را خراب می‌کردند . (چنانچه در استبداد صغیر قبر مرحوم سید عبدالحمید را خراب‌کردند ؛ و به امر امیر بهادر بدن سید و استخوانهای او را از قبر درآوردند؛ به عقیدهٔ بعضی سوخته و به عقیدهٔ گروهی در مزبله ریختند) (۱).

اول مدرسه ای که طلاب آن مهاجرت نموده ، و از یاری و معاونت آقایان علماء امتناع ننموده، و در این هوای سرد و برف زحمت و مشقت را برخود هموار نموده مدرسهٔ صدر بود که بقدر سی‌نفر از طلاب‌آن رفتند به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام . بعداز آن طلاب مدرسهٔ دارالشفاء‌که درقرب مدرسهٔ صدر و نزدیك به خانهٔ امام جمعه بود مهاجرت نمودند .

باآن‌که ریاست این دو مدرسه با امام جمعه بود ، طلاب از معاونت‌آقایان مضایقه نکردند . سایر مدارس و طلاب‌که دیدند این دو مدرسه با آن خصوصیت وبستگی به امام جمعه این‌گونه فتوت نموده و برای تحصیل حریت و آزادی از جان خودگذشته ، آنهاهم درسها را تعطیل کرده ، از اهل منبر هم عدهٔ زیادی به آقایان ملحق شده ؛ لکن از طایفهٔ تجار معدودی رفتند و اکثر درخانه‌های خود چپیده ویا به‌گوشه‌ای خزیده مجملا در اندك زمانی متجاوز از دو هزار نفرجمعیت ازعلماء و سادات و طلاب واهل منبر در زاویهٔ مقدسه جمع شدند. روزها جناب حاج شیخ محمد واعظ و جناب حاج شیخ مهدی واعظ در بالای منبر نطق و موعظه می‌کردند .

مخارج این حوزه را دو نفر وکیل خرج بودند : یکی‌حاج محمد تقی بنکدار ویکی دیگر برادرش حاج حسن، که این دو برادر متقبل شدند مخارج آقایان‌را بدهند. ازهر جاکه پول می‌رسیدجمع براین دونفر برادر می‌شد. (۲) لکن آنچه نگارنده دیده ودانسته است این است‌که مخارج نهار وشام و ضروریات یومیه از قبیل غلیان وسیگار وچپق وچای با تجار بود‌که نزد این دوبرادر مزبور جمع می‌شد وآنهاهم خرج می‌کردند و آنچه از خارج می‌رسید، اگرجزوی بود بازجمع بر دو وکیل خرج می‌شد، و هرگاه‌کلی بود بین آقایان تقسیم می‌شد . چنانچه پول سالارالدوله راکه به توسط حاج ملك‌المتکلمین تقسیم شد

۱ــ در ترجمهٔ تاریخ پروفسور براون‌که مترجم‌آن فاضل معاصرآقا میرزا احمدخان مترجم گمرك بنادراست چنین نوشته است: نعش‌سید عبدالحمید را در مسجد جامع دفن‌کردند ولی پس ازآن‌که مجلس را به حکم شاه خراب‌کردند نعش سید عبدالحمید را سوزانیده وبدن حاج سیدحسین را به مزبله ریختند .

۲ــ پروفسور براون درتاریخ خود می‌نویسد: درمدت تحصن‌مردم درشاه عبدالعظیم(ع) میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم قدیم سی‌هزار تومان به آنها داد.

چهار صد تومان به آقای طباطبائی رسید و نیز پول اعتصام‌السلطنه و رکن‌الدوله و امین السلطان و غیر هم بین آنها تقسیم شد. بلی آقا شیخ عبدالرحیم نوهٔ صاحب فصول مدعی بود که من در این مدت از احدی پول نگرفتم جز یك شصت تومانی که ازطرف آقای طباطبائی برای مخارج داده شده بود.

باری، کارمهاجرین روز به روز در ترقی بود و برعدهٔ آنها افزوده می گردید، در ایام پنجشنبه و جمعه یك خروار برنج صرف آنها می‌شد. یك روز جمعه بندهٔ نگارنده و مجدالاسلام به عزم دیدن و زیارت حضرت عبدالعظیم رفتیم. مجدالاسلام روکرد به‌آقای بهبهانی وگفت ما تصور می‌کردیم که شما زمستانی را دراینجا بسختی خواهید گذرانید و بعد براحتی و بزرگی خواهید رسید لکن حالا معلوم می‌شودکه از همین امروز به آجیل رسیدید. چون آقای طباطبائی مسبوق شده بودکه مجدالاسلام بعض اخبار را بـه اجزاء عین‌الدوله رسانیده است، لهذا آهسته به مجدالاسلام فرمود، برای اطلاع به رفیقت خوب دقت‌کن و ببین همه قسم آسودگی و راحت و مخارج مهیا است، قوهٔ ماندن تایك سال رامهیا کرده‌ایم. مجدالاسلام عرض‌کرد من مخصوص بعض اخبار را راپورت می‌دهم‌که باعث‌قوت شما وضعف طرفاست، لکن دیگران اخباری را اطلاع می‌دهندکه باعث توهین شما خواهد بود. بهرجهت آقایان از مجدالاسلام ظنین شده و به نگارنده سفارش‌کردندکه سید جمال الدین را یاروانه به زاویه دارم و یا مکانش را از مجدالاسلام پنهان کنم، لکن نگارنده به مجدالاسلام اطمینان داشت و می‌دانستم اخباری راکه راپورت می‌دهد فقط به دبیرحضور خواهد بود، او هم مجدالاسلام را شناخته است.

بالا گرفتن کار امام جمعه

بعد از هجرت صغری امام جمعه دیدن‌کرد از حاج شیخ فضل‌الله، و با هم تجدید اتحاد نمودند. مدرسهٔ خان مروی‌که از مدارس معتبر طهران است و متولی‌شرعی‌آن جناب حاج شیخ مرتضی‌مجتهد آشتیانی است، این ایام به تصرف امام‌جمعه درآمد. یك روزامام‌جمعه وحاج شیخ فضل‌الله، طلاب را در آن مدرسه دعوت نموده شیرینی وشربت صرف نمودند. خطبه وخطابه قرائت نمودند؛ آقا سید صالح‌کرمانشاهی در بالای منبر دستخط شاه راکه مدرسه را واگذار به امام جمعه فرموده قرائت‌نمود. نقیب‌السادات هم نطقی مفصل‌کرد و کار امام جمعه برحسب ظاهر بالاگرفت.

دختر شاه راکه زن موقرالسلطنه بود و به جبر و قهر و حکم ولیعهد و مأموریت سعیدالسلطنه رئیس نظمیه، ولیعهد طلاق او را در محضرحاج شیخ فضل‌الله گرفته بود وچهل هزار تومان به موقرالسلطنه دادند در مقابل این زن، و تاکنون بدون شوهر مانده بود و احدی او را نگرفته بود این ایام امام جمعه آن زن را بعقد خود درآورد، و امام جمعه داماد شاه‌گردید، مدرسهٔ مروی را هم متصرف شد.

مسجد خازن‌الملك را كه تا اين ايام در تصرف حاج شيخ مرتضى بود و امامت آن مسجد هم با معظم‌له بود ، واگذار به آخوند ملامحمد آملى نمود . مقدسين كه اعتقاد و حسن ظنى به آخوند مزبور داشتند ، چون دانستند كه تصرف آخوند در مسجد بغير اذن حاج شيخ مرتضى و برخلاف قانون اسلام مى‌باشد، نماز خود را اعاده نمودند و عقيده‌شان دربارهٔ آخوند سلب شد. رنود هم از گوشه وكنار عوام را ملتفت كرده كه اين آخوند رياست‌طلب و منافق مى‌باشد . كار به جائى رسيد كه آخوند امام جماعت كه هيچ زمانى كمتر از دويست الى سيصد نفرمأمومين او نبود؛ به يكى و دو نفر از بستگانش رسيد. لذا مسجد را ترك نمود و نماز جماعت را موقوف كرد .

وضع مساجد تغيير كرد . مردم دانستند كه رؤساى اسلام و علماء حقه آنانى بودند كه مهاجرت نمودند به زاويهٔ مقدسه . مسجد شاه كه دراقتداى به امام جمعه مردم براى جا نزاع و مشاجره مى‌نمودند خالى ماند ، واعظى مانند سيدجمال‌الدين از ميان رفته درجاى او سيد صالح كرمانشاهى نشسته، به همان اندازه كه سيدجمال‌الدين محبوب‌القلوب و منظور خلق بود، اين سيد صالح مبغوض و مطرود در نزدآنها بود . مردم متنفر از منبر وموعظهٔ او بودند . حتى آن كه يك نفرازعوام رفته بود در عرشهٔ منبر نجاست ريخته بود ؛ بيچاره واعظ در وقت نشستن در روى منبر دست ولباس او ملوث‌گرديده. بارى مأمومين امام‌جمعه از اقتداءبه امام منصرف شده و منحصر گرديد به‌آدمهاى شخصى و چند نفرآخوند قارى و بعض اجزاء و حاشيه نشينان مجلس او . هرچه براقتدار وجمعيت مهاجرين افزوده مى‌شد از شئونات امام جمعه وشيخ فضل‌الله كاسته مى گرديد. در دربار دولت هم نفاق بين رجال و درباريان بحدكمال رسيده بود ، ميرزا نصرالله‌خان مشيرالدوله و دو پسرش مشيرالملك و مؤتمن‌الملك و ناصرالملك (نايب‌السلطنه حاليه) و اميرخان سردار (اميراعظم حاليه) و بعضى ديگر باطناً و قلباً باآقايان همراه بودند و مستعد براى تبديل سلطنت استبدادى به سلطنت ملى . شاهزادهٔ عين‌الدوله صدراعظم ايران روز به روز برتكبر و تبختر او افزوده مى‌گرديد ،كه اگر مظفرالدين‌شاه مانع نبود در يك روز همهٔ علماء و سادات طهران را معدوم مى‌نمود . در اين اثناء امرى اتفاق افتادكه باعث قوت آقايان وضعف شيخ فضل‌الله و امام جمعه گرديد و آن مهاجرت آقاميرزا مهدى پسرحاج شيخ فضل‌الله وملحق شدن او به آقايان بود . آقاميرزا مهدى مزبور با پنجاه نفر ازطلاب مهاجرت نمود. اين آقازاده اگرچه جوان است ولى بافضل وزهد، از اول تحصيلش طريق‌آقازادگى را متروك و بطرز فقر وطلبگى حركت ميكرد و نفوذى هم در محلهٔ سنگلج و اطراف خود داشت . زيرا كه از آقازاده‌هائى بودكه اذيت و آزارش به‌احدى نمى‌رسيد و هيچوقت ملاحظهٔ آقازادگى و شئونات پدرى را نمى‌نمود و يك قدم برخلاف شرع برنمى‌داشت . اين موافقت باآقايان و مخالفت پدر حقانيت مهاجرين را ظاهرمى‌ساخت . وبعلاوه از نطق وقدح مخالفين ذره‌اى

کوتاهی نکرد . (بعضی از مردم کوته نظر بر آقا میرزا مهدی ایراد وارد می‌ساختند که چرا مخالفت پدر را نمود ولی عقلاء ودانشمندان می‌دانند که لذت حریت و نوعیت مقدم بر ملاحظهٔ پدری است در مقام صیانت وطن و دیانت آدمی از پدر و اولاد بلکه ازخود باید گذشت) . باری به فاصلهٔ بیست روز عموم ائمهٔ مساجد و علماء و سادات و طلاب وبعضی از تجار ملحق شدند به آقایان . ایام جمعه در صحن وحرم و مسجد جا برمردم تنگ بود .

مأموریت امیر بهادر در بازگرداندن علماء

عین‌الدوله دید روز به روز بر جمعیت آقایان افزوده می‌شود و شاید فتنه بزرك شود. مستمسك به‌پول شد . آنچه راکه اول نداد واگر داده بود شاید به مقصود خویش نایل می‌شد یعنی امر را به تأخیر می‌انداخت حاضر به دادنش شد . به وعد و وعید و پیغام زید را ببین ، عمرو را ملاقات کن ؛ ازآن جمله پیغام به‌آقای طباطبائی دادکه بیست هزارتومان به شما می‌دهم بیائید شهر ، مثمرثمر نشد . (نگارنده از شخص آقای طباطبائی شنیدم‌که عین‌الدوله بیست هزار تومان به من می‌دادکه از آقا سید عبدالله کناره‌کنم). از این تشبث هم مأیوس شده در خیال تبعید و نفی رؤساء برآمده ، سالار اسعد را با چند نفرسوار و یك دسته سرباز فرستاد در حضرت عبدالعظیم که علی‌الظاهر مأمور بودند به حفظ وحراست آقایان ، یك روزکه هوا در شدت سردی بود امیر بهادر جنگ با دویست نفر سوار وچند کالسکه وگاری وارد به زاویهٔ مقدسه‌گردید و در صحن مقدس ورود نمود، آقایان و رؤساء را جمع نموده‌که اعلیحضرت شاهنشاه فرموده است من شما را حرکت داده وباخود ببرم حضور شاه ،که خود شاه شفاهاً با شماها گفتگو فرماید و مقاصدتان را برآورد ومن‌هم در انجاح مقاصد شما ساعی وجاهد می‌باشم. اخلاص و ارادت مرا به سلسلهٔ جلیلهٔ علماء وذریهٔ رسول و بنی‌فاطمه خاص وعام می‌دانند. آقایان چون وضع را قسمی دیگردیده و از مقاصد دولتیان مسبوق بوده لذا از آمدن به شهرامتناع فرمودند . امیر بهادرگفت من مأمورم شما را از این محل حرکت دهم اگرچه به خراب‌کردن این گنبد مطهر و اتلاف نفوس منجر گردد و شما می‌دانید من اطاعت شاه را واجب می‌دانم . جناب آقا سید جمال‌الدین افجه‌ای که از علماء بزرك بود بنای تغیر و تشدد راگذارد وگفت برای خاطر یك خری‌که دختر خری می‌گیرد ما بایدکشته و تلف و دربدر بیابانهاگردیم . مقصود آقاسیدجمال این بود که بگوید: « برای خاطر یك خری‌که زن یك خری را می‌خواهد یعنی امام جمعه‌که زن موقرالسلطنه را می‌خواهد » سهواً و اشتباهاً بجای زن لفظ دختر را اداء فرمود . البته اینطور عبارت به شاه برمی‌خورد . امیر بهادرکه دید لفظ خر را اطلاق بر شاه کرد لذا متغیر شد و سخن آقا را قطع کـرد و گفت سید بی‌احترامی به شاه می‌کنی و بد از شاه می‌گوئی ، آه من زنده باشم و این سید اینطور به‌آقای من و صاحب من و ولی‌النعمی من بدبگوید ، الان یا خود را می‌کشم و یا این سید را . این قدر داد و فریادکردکه حالت

غشوه او را دست داد و به زمین افتاد ، غلامهای کشیکخانه که این حالت امیربهادر را دیدند دست به تفنگ ریختند در صحن مقدس و اطراف آقایان پراکنده شده جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی از این وضع و پریشانی‌حال علماء و ذریهٔ فاطمه درهم رفته یك دفعه به حالت غشوه به‌زمین افتاد. آقایان متوحش شده هر دو را به هوش آورده پس‌ازمذاکرات بسیار بنایشان برحرکت شد وعازم برآمدن به شهر که بعضی از سوارهای کشیکخانه رسانیدند به آقایان که اگر درکالسکه سوار شوید شما را به شهر نخواهند برد بلکه هرکدامی را به طرفی خواهند برد . اول کسی که مانع ازحرکت آقایان شد آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی بود که آمد جلو پدر راگرفت وگفت من تا زنده باشم نمی‌گذارم پدرم را ببرید ، روکرد به آن بزرگوار و گفت پدرجان کجا می‌روید ما را می‌خواهند یتیم کنندای وای پدرم را یاری کنید . سادات طباطبائی اطراف آقا راگرفته طلاب هم که هرکدامی در خیال فرار بودند جمع شده مانع حرکت آقایان شدند . طایفهٔ نفریها وخدام حضرت واهالی شاهزاده عبدالعظیم سینه‌های خود را سپرکرده وگفتند تا ما زنده باشیم نمی‌گذاریم آقایان را ببرید. صدای گریه و ضجهٔ سادات بلند شد . زنها ریختند به سر و سینه می‌زدند ، هیاهو وصداها به بازار رسید . بازارها بسته شد . زن و مرد اطراف صحن راگرفته فریاد وا اسلاماه وا دیناه وا شریعتاه از مردم به‌آسمان می‌رفت. هنگامه‌ای برپا شدکه تا آن وقت احدی یاد نداده بود. آقای طباطبائی فرمود: من حاضرم، آقای بهبهانی را راضی کنید . امیربهادر رفت‌که آقای بهبهانی را بیاورد . مردم ریختند وآقای طباطبائی را چپاندند توی حرم ، آقای بهبهانی هم رفت به توی حرم و من دخله‌کان آمناً. امیربهادر دیدکه حرکت آقایان مشکل شد . به خیال آن که شب آنها را حرکت دهد به آقایان گفت من رفتم شما تا شب فکرخود را بکنید بلکه بخوبی امر بگذرد . این اخبار به توسط تلفون به شهر رسید در شهر هم هیاهو وگفتگو دربین مردم افتاد ؛ نزدیك بود در شهربلوای بزرگی حادث شودکه از طرف شاه تلفون شد به امیربهادرکه متعرض‌آقایان نشود ومراجعت نماید . نگارنده در شهر بود ، از استماع این خبر رفتم درخانهٔ جناب آقا سید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی ، دیدم این سید محترم بحالت گریه در روی سجاده افتاده است و دعا می‌کند و نصرت آقایان را از خدا درخواست می‌نماید .

حالت این سید بزرگوار و مرجعیت او و داشتن بعض ادعیه خصوص نسخهٔ صحیح لوح جنةالاسماء و اذن و اجازه در استعمال آن از پدر مرحومش و یابعض بزرگان معروف و مشهور است . در این واقعه‌که او را دلشکسته و گریان و به حال دعا دیدم نگارنده را یقین حاصل گردید که سلطنت مظفرالدین شاه و صدارت عین‌الدوله بلکه ریاست قاجاریه متزلزل خواهد شد .

یکی از موثقین گوید یك‌شب وارد شدم برسالار اسعد، اورا دیدم‌که مشغول قماربود،

به اوگفتم تواهل قمارنبودی! چه شده است که دراین مکان قدس خود را مشغول به این‌خلاف شرع و عمل شنیع نمودی ؟ به طریق مزاح یا از روی واقعیت جواب دادکه آنچه ابن‌سعد در مأموریت خود نمود از بستن آب و نان بر روی اولاد فاطمه و شکستن قلوب طیبه و طاهره ، من نیز در این مأموریت خویش‌بجا آوردم ، این یك معصیت مانده بود او را نیز بجا آوردم‌که در مأموریت خود کوتاهی نکرده باشم .

و نیزگویند کاغذی نوشت به امیربهادرجنگ که من طرف با اولاد فاطمه و ذراری رسول نمی‌شوم و از نوکری دیوان و این مأموریت خود استعفا می‌خواهم . استدعا می‌کنم که‌کسی دیگر را مأمور به‌این حفظ و حراست فرمائیدکه از عهدهٔ من خارج است.

عین‌الدوله دید امرمهاجرین رو به ترقی است و عمأقریب رشتهٔ امور از هم گسیخته خواهد شد و طلاب علوم هم که چند نفری در طهران بودند از این واقعهٔ رفتن امیر بهادر مهاجرت نموده به آقایان ملحق شدند . فلذا تدبیری نمود و پیغام داد برای آقایان‌که یك نفر امین از طرف خودتان بفرستیدکه شفاهاً باشاه مذاکره نماید و مقاصدتان را اظهار و عرض کند و از شاه جواب بشنود . آقایان هرکس را معین‌کردند عین‌الدوله عذر می‌آورد تااین‌که جناب آقاسید احمد طباطبائی را معین و نزد شاه روانه داشتند ، مقاصدشان رانیز فهرست نموده باجناب آقا فرستادند . در این مقام عرض می‌کنم یا طبیعت موافقت نمود و میل وارادهٔ عین‌الدوله مصادف و مطابق شد با انتخاب آقایان و یاآنکه تبانی و مواطاة در بین عین‌الدوله و بعضی بود ؛ چه عین‌الدوله همین را طالب بود که آقا سید احمد وکیل آقایان باشد وبهمین جهت حکمیت‌آقا را ،آقایان رد نموده و قبول نکردند. لکن نگارنده برحسب وظیفهٔ خود در این مقام ناچار است از اکتفاء کردن به آنچه که آقاشیخ مرتضی مدیرالذاکرین نوشته است و الآن نوشتهٔ او حاضر است و برطبق آن نوشته قسم قرآن یاد کرد که یك کلمه ازآن خلاف واقع نیست و نگارنده‌آن نوشته را با قرآن از دست جناب مدیر گرفته و قول دادم که بهمان نوشته اکتفاء کنیم . فلذا عین مکتوب ایشان را بدون تصرف درآن درج می‌نمائیم و از خوانندهٔ تاریخ معذرت می‌خواهم چه این‌گونه نوشتجات را نگارنده به قیمت گزاف خریداری خواهد نمود و در تحصیلش به‌زحمات کثیره مبادرت می‌نماید وهذاصورته :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

بدبخت و بدعاقبت‌ترین خلق . . . . از بازار مراجعت می‌کرد و به‌خانه می‌رفت. درکوچهٔ قهوه‌چی‌باشی که معروف به پاچناراست آقای‌آقاسید احمد ودو نفر آقازاده وجمعی فراراً به‌حضرت عبدالعظیم مشرف می‌شدند، رسیدند به من (مدیرروضه‌خوان) فرمودند: بیابرویم به حضرت عبدالعظیم. عرض‌کردم : شما قدری آهسته‌تر تشریف ببرید تابنده بروم مال‌را سوارشوم وبیایم . به‌تعجیل

رفتم سوار براسب شده نزدیك كاروانسرای امیر به آقا رسیدم. در خدمت آقا رفتم تا بیرون دروازه دم قهوه‌خانه پیاده شدند. آقا فرمود: گفته‌ام کالسکه بیاورند، قدری صبر کنید. مشغول چای خوردن بودند که جماعتی ازسربازها همه‌چوب بدست پستك پوشیده‌آمدند، دست‌آقا را بوسیدند و عرضه داشتند خیال دارید کجا بروید؟ فرمودند: به‌حضرت عبدالعظیم، سربازها گفتند: بیائید خدمت امام جمعه درشهر، اگر آقا اجازه دادندآن وقت بروید و الا مأموریم که نگذاریم شما بروید. دراین بین آقاسید علاءالدین داماد آقای آقا سیدعبدالله (اعتمادالاسلام) بایك‌نفر دیگردرشکه سوار بودند، آمدند دم قهوه‌خانه ازاین مطلب مطلع شدند، مراجعت فرموده از دروازهٔ دولاب به‌حضرت عبدالعظیم مشرف شدند. چیزی نگذشت‌آقای آقامیرزا ابوالقاسم بادرشکه رسیدند، حکایت سربازها را برای آقا نقل کردند آقامیرزا ابوالقاسم متغیر شده به‌سربازها فرمودند: غلط‌کرده هرکس به‌شما همچو امری راکرده است، به‌درشکه‌چی فرمودند پسر هی‌کن. تا درشکه حرکت‌کرد سربازها از عقب دویدند، نزدیك کوره‌ها درشکه را در میان گرفته دراین بین کالسکهٔ آقای آقاسید احمد رسید، آقاسوار شدند و فرارکردند، مدیر هم سواربر اسب بود، می‌خواست اوهم‌فرارکند که یك‌دسته سرباز با چوبهای ارجن رسیدند مدیر را میان گرفتند، چوب زیادی به‌مدیر زدند، ساعت نقره از بغلش افتاد بردند، یك‌تای‌کفشش افتادگم شد، آخر اسب همت‌کرده مدیررا از چنگ دشمن نجات داده اورا به‌حضرت عبدالعظیم رسانید. لدی‌الورود واقعه را حضورآقایان عرضه داشت. آنها به او دلداری داده واظهار مرحمت فرمودند. آقامیرزا کاظم پسرآقای‌آقاسیداحمد مبلغ شش‌هزار دینارپول به‌مدیر دادکه‌کفش ازبرای خودش خریداری نمایدکه پابرهنه نباشد وگفت انشاءالله تلافی‌ساعت را هم می‌کنم، مدیر مشغول به‌خدمت‌گزاری شد.

آقاشیخ مرتضی مدیر در واقع مردانه خدمت‌کرد به آقایان و طلاب خصوص به اهل منبر؛ افسوس که زحمات و آبروی بیچاره مدیر را بر باد دادند که بعد از این خواهد آمد.

پس‌ازتجدید مطلع وابتداء بنام‌خدای تبارك وتعالی والتفات ازغیبت به‌تکلم وبازالتفات از تکلم به غیبت چنین می‌نویسد:

خدارا به‌شهادت گواه می‌گیرم که آنچه می‌نویسم صدق است. زمانی‌که آقایان در حضرت عبدالعظیم مشرف بودند مدیر درکمال راستی و درستی و خدمتگزاری به طلاب و آقایان بود. شب یکشنبه چهارساعت ازشب‌گذشته آقای‌آقاسید احمد مدیررا خواست ایشان بودند وآقازاده‌ها ومیرزا محمد محرر.

مأموریت مدیرالذاکرین نزد عین‌الدوله

آقا به‌مدیر فرمودکه: می‌توانی کاری بکنی که عین‌الدوله مارا از حضرت عبدالعظیم (ع) بخواهد، شاید ماهم مثل دیگران دخلی کرده باشیم ، مدیر عرض کرد : آقاجان بنده محبوب‌القلوب عامهٔ مردم هستم ؛ می‌ترسم از برای بنده اسباب بدنامی فراهم بیاید ، دیگر آن‌که مرا در راهی می‌فرستی‌که چاه عمیقی در این راه هست تمام جانوران از گزنده و درنده در این چاه هستند ، بنده در این چاه می‌افتم ، نالهٔ غریبی بلند می‌کنم شما تشریف می‌آورید که مرا نجات بدهید ، سوزنی به‌پای‌شما فرومی‌رود ، بنده را درتمام این مهالك می‌گذارید؟ آقا فرمود: ازتو بعید می‌دانم همچوگمانی دربارهٔ من ببری. بهرحال همان شب وقت سحر مدیر را بیدار کردندکه وقت می‌گذرد و مبلغ سه‌تومان، آقا از میرزا محمد محرر گرفتند کرایهٔ درشکه به‌مدیر دادند و اورا به‌شهرفرستادند. هر کس از مدیرمی‌پرسید برای چه به‌شهر آمده‌ای؟ جواب می‌داد که آمده‌ام از برای آقاپول قرض کنم. مدیر رفت منزل جناب صدرالممالك (متولی‌باشی حالیهٔ آستان رضوی) گفت آقا خیال دارند که عین‌الدوله را ملاقات بفرمایند از برای اصلاح کار آقایان . آفرین بخوش نفسی جناب صدرالممالك که به مدیرفرمود: فلان‌کس، اگربجزاصلاح کارآقایان ونفع عموم مردم آقا خیال دیگری داشته باشند من حاضر نیستم به‌همراهی...... مدیرقسم یاد کردکه جزاصلاح ، خیال‌دیگری ندارند. صدرالممالك به‌مدیر گفت: حالاشما بروید یك‌ساعت به‌غروب مانده تشریف بیاورید، بلکه این امر را بخوبی اصلاح کنم. مدیر هم درساعت مذکور رفت. صدرالممالك با مدیر رفتند منزل‌امیرعلاءالدین‌خان گروسی . مدیر نمازنخوانده بود، دریك اطاق ایستاد به‌نماز خواندن ، بعد ازنماز رفت پیش صدرالممالك؛ دید قوام‌دفترهم آنجا هست، ترسید. به‌گوش صدرالممالك به طریق نجوی گفت‌که قوام دفتر با آقای‌آقا میرزا مصطفی‌خیلی رفاقت دارد، می‌ترسم که این وقعه را به‌جناب آقامیرزا مصطفی بگوید ، آن وقت از برای من اسباب بدنامی فراهم بیاید. جناب صدرالممالك ازقوام دفترخواهش نمودکه این مسئلهٔ آمدن مدیر را به‌شهر جائی اظهار ننماید . قوام دفتر هم از ترس عین‌الدوله قول داد که این مسئله‌را جائی مذاکره‌نکند . باری شیخ مرتضی مدیرالذاکرین و صدرالممالك و امیرعلاءالدین‌خان هرسه در کالسکهٔ امیرعلاءالدین خان نشسته ورفتند به‌خانهٔ عین‌الدوله . صدرالممالك تفصیل را برای اعظام‌الممالك نقل کرد . (اعظام‌الممالك فراشباشی و پیشکار بلکه جملة‌الملك عین‌الدوله بودوشخص بدذاتی‌نبود. دراین اواخرترقی فوق‌العاده بهم‌رسانید.) اعظام‌الممالك خیلی از این مسئله خوشحال شدکمال پذیرائی را از مدیر کرد وگفت حالا عضدالسلطان پسرشاه، پهلوی شاهزاده تشریف دارند ، صبرکنید تاایشان بروندآن وقت من تفصیل را به حضرت والا عرض می‌کنم . دراین بین عضدالسلطان ازاطاق بیرون آمد باعین‌الدوله هردو ازباغ بیرون رفتند . اعظام‌الممالك دربین راه‌تفصیل آمدن این سه‌نفر را ازبرای شاهزاده

ذکر کرد . عین‌الدوله گفت: اگر من حالا بر گردم خوب نیست. حضرات امشب بروند فردا یك ساعت به آفتاب‌مانده بیایند. حضرات مراجعت کردند. فردا صبح قبل از آفتاب رفتند در خلوت ، شاهزاده را ملاقات کردند . صدرالممالك گفت: آقای آقاسید احمد میل دارند که ایشان‌را بطور احترام بخواهید که تشریف بیاورند . بین‌شما و آقایان‌را اصلاح بفرمایند . الحق جناب صدرالممالك خیلی همراهی‌ باملت ودلسوزی ازمردم کردند . عین‌الدوله گفت من اطمینان به قول مدیر ندارم ، از کجا که این حرف را آقا گفته باشد . مدیر گفت اگر حرف مرا کذب می‌دانید بهتر این است‌که جائی‌را معین بفرمائید که خارج‌از منزل خودتان باشد ، اعظام‌الممالك بیاید آنجا، آقازاده‌های آقا هم تشریف می‌آورند، خودشان مقصود پدرشان را به اعظام‌الممالك بگویند ، تا صدق و کذب من معلوم شود . عین‌الدوله این حرف را پسندید و این زحمت را به‌گردن صدرالممالك انداخت، چون خانهٔ ایشان‌دو در داشت بناهمچو شد که قبل از ظهر همان روز اعظام‌الممالك بیاید منزل صدرالممالك و آقازاده‌ها هم بیایند ، تایکدیگر را ملاقات نمایند . مدیر از خانهٔ عین‌الدوله بیرون آمده به آقازاده‌ها خبرداد که وقایع‌از این قرار است . کمال خوشوقتی ازبرای ایشان حاصل شد . آقامیرزا کاظم و آقامیرزا علینقی و میرزا محمد محرر با مدیرازآن دری‌که درکوچهٔ قهوه‌چی‌باشی‌است رفتندمنزل صدرالممالك. اعظام‌الممالك هم‌ازآن دری‌که به‌تکیهٔ منوچهر-خان است آمد، آقازاده‌ها را ملاقات کرد . بعد از مذاکرات بسیار، معلوم شدکه مدیررا خودشان فرستاده‌اند و از طرف‌آقا آمده است . آقازادگان در خصوص آمدن آقا اصراری داشتند که حکماً باید کالسکهٔ مخصوص شاه را از برای سواری آقا بیاورند ، در این باب گفتگوی زیادی با اعظام‌الممالك کردند. آخر بناشد که کالسکهٔ عین‌الدوله را به‌اسم کالسکهٔ شاه از برای آقا ببرند .کریم خان اکرم نظام را هم معین‌کردند که او برود عقب آقا . اعظام‌الممالك ده‌تومان درهمان مجلس به‌مدیر دادکه این پول را شما کرایهٔ درشکه بدهید و بروید حضرت عبدالعظیم به آقا اطلاع بدهید و بگوئید که مهیا بشوند از برای تشریف آوردن . باری، آقااز حضرت عبدالعظیم حرکت فرمودند به‌قصردوشان‌تپه (مقدمات‌انتخاب جناب آقا سیداحمد از طرف آقایان دیده شده بود چنانچه در تاریخ ذکر شد و بعد ازاین هم خواهد آمد). چون در کالسکهٔ آقا جا نبود مدیر درشکهٔ کرایه‌ای نشست . شیخ رضای لسان‌الذاکرین که شاگرد آقاسید محمد گنجه‌ای‌بود اوراهم باخودش‌برد به‌دوشان‌تپه. وقتی‌که مدیر رسید دید آقا باامیربهادر جنگ خدمت شاه رفته‌اند. عین‌الدوله تحسین زیادی ازمدیر کرد و به‌او مهربانی و محبت کرد . مدیر شروع کرد به‌معرفی نمودن آقازاده‌ها درحضور خودشان ، به‌اینطور که آقای آقامیرزاکاظم جوهر قدس وتقوی جز طول دادن نماز ودعا به‌سلطان اسلام و اتابك اعظم کاری دیگر از ایشان ساخته نیست . اما آقازادهٔ کوچك ، که آقا میرزا علینقی باشد ، بسیار باجوهر ، کارکن ، کاربر ، وجودشان بمنزلهٔ شمشیر دودمهٔ

هندی است، همان قسم برندگی دارند. در این گفتگو بودند که آقا از پیش شاه مراجعت فرمود باعین‌الدوله بنای حرف را گذاردند فرمودند: اگر می‌خواهید که آقایان ازشما راضی بشوند و به شهر مراجعت کنند باید چند کار بکنید: اول آن که علاءالدوله را از حکومت طهران معزول بفرمائید، دوم آن که ظفرالسلطنه را هم معزول کنید ازحکومت کرمان، سوم آن که عسگر گاریچی را چوب بزنید وعزل کنید از راه قم، چهارم آن که یك عصای جواهرنشان بدهید به‌من که خودم‌از برای حاج‌میرزا محمد رضای کرمانی بفرستم. عین‌الدوله هیچ‌یك راقبول نکرد. بعد از صرف شام آقا مراجعت فرمود به‌حضرت عبدالعظیم. شب بعد مدیردرب حرم ایستاده بود که فراش یك پاکت داد بدست مدیر به‌مهر اعظام‌الممالك سرپاکت‌را بازکرد، اعظام‌الممالك نوشته بود حسب‌الامر حضرت والا وجود شما در دوشان‌تپه لازم است. مدیر آمد خدمت‌آقا اجازهٔ رفتن خواست. آقا مرخص فرمود وگفت بروید. آقا میرزا علینقی در حضور آقا به مدیرگفت بهر قسم که می‌دانی از عین‌الدوله پولی از برای آقا بگیر. مدیر-جان نبادا بی‌پول برگردی... حسب‌الامر آقا مدیررفت به‌دوشان‌تپه پهلوی عین‌الدوله شاهزاده به‌مدیر گفت چه‌خبر داری؟ مدیرگفت قربان ازآن‌جائی‌که آفتاب طلوع می‌کند تاآن‌جائی‌که‌غروب می‌کند تمام دشمن شما هستند وهمه به‌شما بد می‌گویند. اگر نمی‌توانید همه را بکشید، لکن می‌توانید همه را از خودتان راضی کنید. عین‌الدوله‌گفت: مدیر دیشب همچه بناشد که آقا از سایر آقایان جدا بشود، چه شد؟ مدیر گفت قربان توقع به‌این بزرگی، اول تهیهٔ‌آسودگی ایشان‌را بفرمائید بعد این تمنا راازایشان بفرمائید. اولاً آن‌که آقا مرافعه نمی‌کندکه دخل‌کند. دوم آن‌که ملك موقوفه هم در دست ایشان نیست که باآن ملك گذران کنند، بعلاوه آن‌که آقا در حضرت عبدالعظیم خودشان هزار تومان مقروض شده‌اند و آقا میرزا علی نقی هم پانصد تومان مقروض شده‌اند. عین‌الدوله‌گفت: جبران تمام این خرابیهارا می‌کنم، هزارتومان نقد به‌خودآقا می‌دهم، پانصد تومان نقدهم به‌آقامیرزا علینقی می‌دهم، صدتومان هم به‌خودت و ماهی صدتومان به آقا می‌دهم، ماهی پنجاه تومان به‌آقا میرزا کاظم، ماهی‌پنجاه تومان به‌آقا میرزا علی‌نقی، ماهی بیست‌وپنج تومان هم به توخواهم داد.

خواست این پولهارا بدهد که مدیر ازبرای آقا ببرد، مدیر قبول نکرد، گفت فردا آقامیرزا علینقی شرفیاب می‌شود پول را به‌ایشان تحویل بدهید که به‌دست خودشان رسیده باشد. اوهم قبول کرد. فردا بعد ازظهر آقامیرزا علینقی بامدیر رفتند منزل عین‌الدوله هزاروپانصد تومان اسکناس تحویل آقازاده دادند، صد تومان هم‌به‌مدیر، وعده‌های سابق هم مکرر شد. آقازاده به‌عین‌الدوله‌گفت: خوب است به‌مدیر بفرمائید که به آقا نگوید که حضرت والا پانصد تومان پول به‌دعاگو مرحمت فرموده‌اند. اوهم به‌مدیرسپردکه اظهار نکنید. آقا میرزا علینقی به‌عین‌الدوله گفت قربان آقایان را بنده وآقا راضی کرده‌ایم که

به‌شهر مراجعت بفرمایند. اما چهار نفر نمی‌گذارند : اول آقامیرزا مصطفی ، دوم آقامیرزا ابوالقاسم ، سوم آقامیرزا محسن ، چهارم اعتمادالاسلام داماد آقاسید عبدالله . خوب است شما این چهار نفر را باخودتان همراه کنید، بنده هم که دست ارادت داده‌ام آن‌وقت بخوبی مقاصد خودتان‌را انجام خواهید داد. (اگر بخواهم تمام فرمایشات آقازادهٔ وطن‌خواه ملت‌پرست را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود). آقازاده باکمال خوشحالی از خانهٔ عین‌الدوله بیرون‌آمده به‌مدیر فرمود: خدمت‌آقا عرض‌کن که عین‌الدوله هزار تومان پول داده؛ هشتصد تومان ازبرای شما ، صدتومان از برای آقا، صد تومان ازبرای‌آقا میرزا علینقی، صدتومان هم برای آقامیرزا کاظم . اگر غیر از این بگوئیم آقا از مسئلهٔ پانصد تومان مطلع می‌شود مدیر هم قبول کرد . آقامیرزا علینقی چهل و چهار تومان ازآن‌پانصد تومان به‌مدیر داد، بقیهٔ پول را خدمت آقا بردند . آقا هم پنجاه تومان به مدیر دادند . میرزا محمد محرر آقا ازاین مسئله دلتنك شده‌که چه جهت داردکه دراین قضیه بایدمدیرمحرم باشد و دخل ببرد ومن بیکاره باشم . بامدیر بنای بخل و عداوت را گذارد و به‌جمعی از دوستان خودش گفت که من‌باید مدیررا بدنام کنم ، نمی‌دانم چه‌شد که مردمان باهوش از این‌واقعه مطلع شدند . آقا پول را دادند به‌مدیر که این پول را پس بده به‌عین‌الدوله ، مدیر پول را‌برد عین‌الدوله پس نگرفت . چند روزی پول نزد مدیر ماند ، تاآقا پول‌را قبول فرمود و از مدیر پس‌گرفتند ، دوسه روز ازاین واقعه گذشت ؛ یك‌شب اعظام‌الممالك وآقامیرزا علینقی رفتند منزل مدیر، قول و قرار درخصوص جدا شدن آقاسید احمد از سایرآقایان نمودند . آقامیرزا علینقی فرمود ، من خدمت آقا می‌رسم و آقارا راضی می‌کنم که به‌شهر مراجعت بفرمایند ، هرچه آقا فرمودند به‌شما خبرمی‌دهم .

باری شب جمعه مدیر را از حضرت عبدالعظیم فرستادند به‌شهر ، گفتند به‌عین‌الدوله بگوکه‌آقافرمودند کالسکه بفرستید عقب من که‌بیایم، لکن بچندشرط : اول آن‌که پنج‌هزار تومان قرض مرا فوری بدهید ، دوم آن‌که دویست نفر سوار از دوشان‌تپه همراه من‌بکنید که مرا به شهربیاورند و درب خانه را به روی من ببندند، ازبرای‌آن‌که مردم بگویندکه آقا را مجبوراً به شهرآوردند .

مدیر وارد شهرشد . به باغ عین‌الدوله‌که جنب دروازهٔ دوشان‌تپه است در حالتی‌که امیربهادرجنگ هم پهلوی عین‌الدوله بود ، تفصیل را گفت . عین‌الدوله جواب دادکه شب جمعه است من ازدوشان‌تپه به‌شهرآمده‌ام از برای غسل جمعه، چطوربرگردم به دوشان‌تپه. باری سه از شب گذشته شاهزادهٔ عین‌الدوله مراجعت به دوشان‌تپه‌کرد ، امرکرد کالسکهٔ چهار اسبه بستند پیشخدمت خودش راکه صدق‌السلطان‌لقب داشت او را همراه مدیرکردکه آقا را از حضرت عبدالعظیم بیاورند . آقایان مطلع از این‌قضیه شده بدگمان شدندکه این اسباب چینی خود آقا است . آقا به این ملاحظه خودشان تشریف نبردند ، آقای آقامیرزا

کاظم آقازادهٔ بزرگ را همراه صدق‌السلطان کرده پنهانی از آقایان فرستادند به دوشان‌تپه که عذر امشب را بخواهند و ازجانب آقا قول بدهند که فردا پس از فرستادن کالسکه خود آقا تشریف می‌آورند. آقازاده تشریف بردند و فرمایشات آقا را رسانیدند، شام راهم در دوشان‌تپه صرف فرمودند و از برای خواب مراجعت فرمودند به‌شهر، منزل اعظام‌الممالك خوابیدند. سحرهم در حمام اعظام‌الممالك وضوگرفته نماز خواندند و با درشکهٔ کرایه‌ای اول صبح مراجعت کردند به حضرت عبدالعظیم. لکن همه روزه به توسط کاغذ دستورالعمل به مدیرمی‌دادندکه چه بکن و چه بگوکه عین‌کاغذها به خط و مهرجناب آقامیرزا علینقی موجود است. (که نگارنده به چشم خود بعض ازآن کاغذها را دیده).

میرزامحمد محرر به‌واسطهٔ عداوت بامدیرتمام وقایع را درحضرت عبدالعظیم به اسم مدیر بیچاره شهرت داد و اورا بدنام کردکه‌مدیرهم ازترس آبرو وجانش آمدبه شهردرمنزل کربلایی جواد سمسار پسرحاج‌آخوند سمسار متحصن‌گردید وپناه به او برد، به واسطهٔ آن که‌جوادمحل وثوق حجة‌الاسلام آقای آقامیرزا سیدمحمد بود، بعداز فکرهای زیاد آخر عریضه به‌حضور آقای آقا سیداحمد نوشت و در آن عریضه تمام دستورالعملهای خود آقا و فرمایشات ایشان راکه به او امر فرموده بودند واو را به‌چه قسم فرستاده بودند، نوشت در پاکت‌گذارد، سرپاکت را نچسبانیده به جوادسمسار گفت این‌کاغذ راببر به‌حضرت عبدالعظیم بده به‌آقای آقا میرزاسیدمحمد بخوانند و از مظلومی و بی‌گناهی من مطلع بشوند، بعد سرپاکت را بچسبان، ببر خدمت آقای‌آقا سید احمد، شاید این خری راکه آقا به دست خودشان بالابرده‌اند دومرتبه پائین بیاورند. ندانم چه شد بعضی همچو نقل‌کردندکه جواد يك رأس یعفور و پنجاه تومان پول از آقا سیداحمد گرفت و کاغذ را به‌آقای آقامیرزاسید محمدنشان نداد وبدبخت مدیر را نگذاردکه ازاتهام بیرون بیاید. شب همان روز آقامیرزا علینقی به شهرآمدند مدیر را به‌خانهٔ خود برده اورا دلداری داد که ماتلافی این بدنامی را خواهیم کرد، به‌شرط آن‌که شما جائی این مطلب را اظهار نکنیدکه اسباب بدنامی ما می‌شود. فرداصبح دومرتبه مدیررا بردند به‌حضرت عبدالعظیم، چیزی‌نگذشت‌که تمام‌آقایان به شهر مراجعت فرمودند. باز به‌توسط مدیر همان ماهانه را که عین‌الدوله برقرار کرده بود از برای آقا فرستادند. صدتومان خود آقا، پنجاه تومان آقامیرزا کاظم، پنجاه تومان آقامیرزا علینقی، بیست‌وپنج تومان خود مدیر، بعد ازچندی‌آقازادهٔ‌آقامیرزا علینقی با مدیر بی‌مرحمت شده او را ازپناه خود دور ساخته به عین‌الدوله هم گفت‌که ما او را از ادارهٔ خود خارج ساختیم، از امروز به‌بعد امین ما میرزا محمد محرر است و شیخ رضای لسان‌الذاکرین. به‌این جهت بیست‌وپنج تومان مدیر را درحق شیخ رضای لسان‌الذاکرین برقرار فرمودند و سی تومان هم از برای میرزا محمد محرر برقرار کردند مدیر هم از خرمای بغداد وهم از حلوای بصره محروم‌شد.

از قرار معلوم مدیر بی‌تقصیر بوده و دراین قضیه مظلوم واقع شده است، به‌جهت‌این که خدمتهای نمایان به آقایان کرده بود. در هرحال آنچه بنده می‌دانم از ماه ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۳ تاماه رجب‌المرجب ۱۳۲۴، ماهی دویست وپنجاه تومان به‌توسط میرزا ابوالقاسم نوکر شخصی اعظام‌الممالك که برادرزن آقامیرزا علینقی بود همه‌ماهه به‌ادارهٔ آقا می‌رسید و جهت تأخیرافتادن امر مشروطیت به واسطهٔ وجود محترم آقازاده بود، زیرا که آنچه درخلوت درخصوص عدالتخانه و مشروطیت صحبت می‌داشتند آقامیرزاعلینقی به توسط میرزا محمد محرر وشیخ رضای‌لسان‌الذاکرین به عین‌الدوله می‌رسانیدند. صورت کاغذی‌که جناب آقامیرزا علینقی برای مدیر نوشته‌اند.

(عنوان سرپاکت) خدمت جناب مستطاب زبدةالواعظین دوست محترم مکرم آقای مدیر مشرف‌باد:

(عنوان کاغذ) فدای تو دوست عزیز مهربان ــ از قرار مذکور دیشب را مشیرالسلطنه وحاج ملك آمدند ولی‌هنوزحرفی و صحبتی نزدند شما تحقیق فرموده قبل از آن‌که به ما اظهار نمایند‌که مقصود چیست به ما اطلاع بدهید. دیگر آن‌که جناب اعتمادالتولیه خیال دارد امروز یا فردا حضور حضرت اشرف مشرف شود سرکارالبته زود رفته خدمت جناب‌اجل آقای‌اعظام‌الممالك رسیده، به‌ایشان بگوئید مبادا مطالب محرمانهٔ ما را به اعتمادالتولیه بگویند و به حضرت اشرف هم برسانید که مقصود اعتمادالتولیه این‌است‌که مطالب محرمانهٔ مارا بفهمد. باخبر باشیدکه اگر بروزکند تمام ما مفتضح هستیم، دیگرمختارید. دیگر آن‌که من هستم اینجا تا ببینم‌که مشیرالسلطنه و حاج‌ملك چه صحبت می کنند و خودم عصری خدمت شما می‌رسم، جائی نروید عصری که من شمارا ببینم. ولی الان بروید منزل جناب اعظام‌الممالك و مطالب مرقومه را به ایشان حالی‌کنید و مسئله‌ای‌که بنابود اقدام شود که آقا صلاح دانستند و شما رفتید که صحیح کنید معلوم نشد. اعلانات را البته ملاحظه فرمودید، که چه نوشته‌اند با خبر باشید. زیاده عرضی نیست. (علینقی‌الحسینی‌الطباطبائی) حضرت حجةالاسلامی مدظله سلام می‌رسانند چنانچه آقا میرزا محمد محرر از شما چیزی بپرسد درباب پول یا غیره که خیال شما چیست؟ ابداً حرفی نزنید و ابراز نکنیدکه قافیه را خواهید باخت و مقصود او این است‌که یکدستی بزند باخبر باشید و از قول من خدمت جناب اعظام‌الممالك سلام برسانید و بگوئید ما درخدمت خود مشغولیم و شما هم درباب مسئلهٔ وزیر دربار اقدام‌کنید. ملتفت باشید اگرخواستید به‌میرزا محمد حرفی بزنید بگوئید اتابیك پول دادند و آقا پس دادند.

تمام شد مکتوب مدیرالذاکرین العهدةعلی‌الراوی.

رشتهٔ تاریخ ما آنجا بود ، که آقایان جناب آقاسید احمد را منتخب نمودند ومقاصد خودشان‌را فهرست نموده فرستادند حضورشاه، که از آن‌جمله عزل عین‌الدوله بودازصدارت ایران . جناب آقاسید احمد وارد برعین‌الدوله شده فهرست آقایان را دادند به‌عین‌الدوله که گذارد در بغل خود و به توسط امیر بهادر به اعلیحضرت عرض کردکه : آقایان بعض مستدعیات دارندکه برآوردن آنها ضرری به‌دولت ندارد . شاه فرمود: بسیار خوب ، یك مجلس باهم بنشینید و مقاصد آنان را برآورده نتیجه را بعرض ما برسانید. امیربهادر که همراه آقاسید احمد رفته بود حضور ، آمد نزد عین‌الدوله و فرمایش شاه را ابلاغ نموده عین‌الدوله متقبل شد انجاح مستدعیات آقایان را .

باری نتیجهٔ این حکمیت و توسط آقاسیداحمد بین دولت و آقایان راجع و عاید دو کس گردید اول عین‌الدوله که عزل اوکه منظور و اهم مقاصد آقایان بود ازبین رفت وخود عین‌الدوله متقبل گردیدکه‌مستدعیات‌آقایان‌را برآورده نماید وباآنها همراهی نماید دوم عاید جناب آقا سید احمد گردید که با عین‌الدوله همراه شد و دیگر از طرف او اظهار کدورتی نشد بلکه عین‌الدوله خواهش نمود از معزی‌الیه که خوب است شما از همین جا (دوشان‌تپه) بروید به‌شهر وتلفون کنیدکه آقایان بروند شهر ودرشهر یك مجلس‌می‌نشینیم از جهت مقاصد و مستدعیات مذاکره می‌نمائیم. جناب آقا سیداحمد جواب‌گفت : رفتن من به شهر موجب سوءِ ظن آقایان خواهدگردید و نخواهندآمد . پس بهتر این است‌که بروم به حضرت عبدالعظیم وآنان را راضی‌نموده عودت دهم. اتابك قول همراهی و معاونت ازآقا گرفته پس از اطمینان آقارا روانه نمود . جناب آقاکه وارد برآقایان شد مذاکره وگفتگو را طوری نمودکه آقایان بدگمان شده و قرارداد ایشان را قبول نکرده و همگی تجدیدعهد نموده و هم‌قول شدند که تاعین‌الدوله را از صدارت معزول نکنند مراجعت ننمایند .

دراین ایام جاسوسان عین‌الدوله متوالیاً اخبارراً به او می‌رسانند، امام جمعه برای آقایان پیغام دادکه اشخاصی‌که محرم اسرار شما می‌باشند وشبها لحاف روی شما می‌اندازند برای من اخبار را می‌آورند ، پس مطمئن به‌این دوستان خود نباشید و بیائید به شهر تا من واسطه شوم نزد دولت که مقاصد شمارا برآورند. آقایان دربارهٔ مدیرالذاکرین ، شیخ مرتضی روضه خوان، ظنین شده او را از خود دورکرده و دربارهٔ دیگران هم وضع را تغییر داده وهرکس را به‌مجالس سری خود راه نمی‌دادند. ارباب حل وعقدآقایان یعنی‌آنهائی‌که مقاصد را پیشنهاد آقایان می‌کردند چند نفری معدود بودندکه از آن‌جمله جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی وجناب آقامیرزا محسن وجناب آقامیرزا مصطفی وجناب اعتمادالاسلام بودند . جناب حاج‌میرزایحیی دولت آبادی هم‌درشهر به‌تحریك ملك‌المتکلمین چند مجلس سفیر عثمانی را ملاقات نموده و سفیر را راضی نمود که واسطه در صلح باشد و مذاکراتی که باسفیر عثمانی کرد به‌توسط برادر خود حاج میرزا علی محمد که اوهم از علماء و سادات

محترم اصفهان بود و در طهران متوقف، برای آقایان پیغام داد و چندین دفعه بین آقایان و سفیرعثمانی رسول واقع شد تا آن که به توسط این چهارنفر و مساعی مشارالیه مستدعیات آقایان روی کاغذ آمده نزد سفیر فرستادند وآن از قرار تفصیل ذیل است :

صورت مستدعیات اولیهٔ مهاجرین

اول ـ نبودن عسگر گاریچی در راه قم ـ چه‌امتیاز راه بااین‌شخص بود موقتاً که‌گاری و دلیجان و درشکهٔ متعددی در این راه ، راه انداخته بود و بامردم نهایت بدسلوکی را می‌نمود . آقایان علماء قم از کارهای او بصدا درآمده بودند . لکن کسی به عرایض آنها گوش نمی‌داد ، ازاین جهت آقایان قم متمسك به‌علماء طهران گردیده و باآقایان طهران معاهده کرده بودندکه هراشاره‌که ازطرف آقایان بشود آنان اجراء دارند وعمل نمایند ، به این جهت آقایان طهران هم عزل عسگر را جزو مستدعیات خودشان نوشتند برای خاطر قمیین .

دوم ـ مراجعت و معاودت دادن حاج میرزا محمدرضای کرمانی راکه درجلال‌آباد رفسنجان منفی و مبعد بود ، محترماً و مجللا به‌کرمان . چه‌از زمانی‌که واقعهٔ کرمان اتفاق افتاده بود الی این ایام مشارالیه در رفسنجان توقف نموده بود و دولت مانع بودکه عودت به‌کرمان نماید . لذا معاودت دادن اورا به‌کرمان جزء اهم مقاصد و مستدعیات قرارداده بودند .

سوم ـ برگرداندن مدرسهٔ خان مروی را به جناب حاج‌شیخ مرتضی . چه‌که تولیت این مدرسه با جناب معظم بود و ازاتفاق و واقعهٔ مسجدشاه، عین‌الدوله دستخط صادرکردکه تولیت مدرسه با امام جمعه باشد و موقوفه را به‌تصرف امام جمعه داد. به‌این جهت یکی از مستدعیات آقایان برگشتن مدرسه و موقوفه بود به متولی شرعی آن .

چهارم ـ بنای عدالتخانه‌ای در ایران‌که درهربلدی از بلاد ایران یك عدالتخانه برپا شودکه به عرایض و تظلمات رعیت رسیدگی شود وبطور عدل ومساوات رفتارکنند .

پنجم ـ اجراء قانون اسلام دربارهٔ آحاد و افراد بدون ملاحظه از احدی .

ششم ـ عزل مسیو نوز از ریاست گمرك و مالیهٔ دولت .

هفتم ـ عزل علاءالدوله ازحکومت طهران .

هشتم ـ موقوف نمودن تومانی دهشاهی‌کسری مواجب و مستمریات مردم را که یك سال است قرارگذارده بودندکه صاحبان مواجب تومانی دهشاهی بدهند به اجزاء صندوق مالیه .

جناب حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی دو مسئله را مدعی بود اول آن که آقایان عازم بودندکه تومانی دهشاهی را مخصوص به طبقهٔ علماء وطلاب وسادات قرار بدهند ، من پیشنهادکردم وگفتم که این خواهش را تعمیم دهند . دوم آن که بنای عدالتخانه در عداد

مستدعیات نبود و چون سفیرعثمانی گفت اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد من توسط درصلح می‌کنم و الا اگر مستدعیات شخصیت داشته باشد ، من اقدام نخواهم نمود. لذا من ملحق نمودم به نوشتهٔ آقایان تأسیس عدالتخانه را تا سفیر قبول کرد (رجوع به کتاب ایشان شود که درشرح حالات و زندگانی خویش نوشته‌اند) .

مؤید فرمایش ایشان آن که در شب آخر که آقایان روز بعد را معاودت نمودند جناب آقا میرزا محمدصادق طباطبائی به عموی خود جناب آقا سید اسدالله مکتوبی نوشته و مژدهٔ وعدهٔ تأسیس عدالتخانه را داده بود و تا آن وقت این لفظ رسماً وعلناً برزبانها جاری نشده بود. لکن نگارنده قبل از این واقعه کراراً خدمت آقای طباطبائی رسیده و این مقصود خود را اظهار می‌فرمودند ، حتی آن که در آن شبی که آقایان از مسجدشاه رانده شده و درخانهٔ آقای طباطبائی جمع شده بودند جناب حاج شیخ مرتضی از آقای طباطبائی استعلام نمود، که تکلیف چیست؟ جنابش فرمود: مقصودی که داشتیم جلو می‌اندازیم ونیز اشخاصی که دور آقایان را در معنی داشتند مقصودی جز این نداشتند. پس جمع بین قول آقای دولت آبادی و قول دیگر به این قسم می‌شود که درعریضه‌ای که آقایان به توسط سفیرعثمانی به شاه عرض کرده بودند این استدعا را ننوشته بودند و جناب حاج میرزا یحیی نسیان آقایان را متذکر شده وآنان را متذکر نمود که بنویسند. به‌هرجهت زحمات جنابان حاج میرزایحیی وحاج میرزا علی محمد برادرش دراین موقع بی‌نهایت مفید افتاده چه پس از تنقید عریضهٔ آقایان، سفیر عثمانی فهرست مستدعیات آقایان را در پاکت رسمی گذارده و ایفاد حضور اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه داشت. جناب میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امورخارجه پاکت سفیررا درحضور شاه باز نموده و قرائت نمود. عین‌الدوله از این تدبیرآقایان منفعل گردید . چه تا این وقت شاه اطلاع نداشت که مقصودآقایان چیست و تظلم و هجرت آنان از برای کیست ؟ اعلیحضرت فرمود: جواب سفیر را بنویسید که مقاصد آقایان را برآورده وآنها را محترماً عودت خواهیم داد و شفاهاً هم به عین‌الدوله فرمود: البته آقایان را محترماً عودت دهید عین‌الدوله عرض کرد اطاعت می‌کنم. لکن عودت آنان موقوف است برمقدماتی که همین دو سه روزه به عمل خواهد آمد.

درایام تحصن آقایان، حاج ملک‌التجار که درآن ایام اعتباری داشت ، به‌عزم حرکت دادن آقایان رفت به زاویهٔ مقدسه ، دیگر معلوم نشد عین‌الدوله او را فرستاد و یا خودش داوطلبانه عودت آقایان را تقبل نمود . بهرجهت رفتن ملک سودی نکرد . چه هروقت اراده کرد آقایان را در خلوت ملاقات کند طلاب حاضر شده و مذاکرات علمی فرصت تکلم به اونمی‌داد واگر هم تکلمی می‌کرد لایسمن و لایغنی لذا خائباً و خاسراً مراجعت نمود .

عین‌الدوله حکومت موقتی زاویهٔ مقدسه را واگذار نمود به برادرزادهٔ خود امیرخان سردار (امیراعظم) . آقایان ملتفت شدند که امیرخان سردار برای حکومت زاویهٔ مقدسه

نیامده است بلکه ضمنا مقصود دیگری دارد، لذا نه دیدن از اوکردند و نه او را به مجلس خود دعوت نمودند. امیرخان سردار دیدکه اگرکار به‌همین طریق بگذرد مقصودش حاصل نخواهد شد لذا از راه صداقت و درستی و راستی چنان‌که شیوهٔ او بود درآمد و پیغام داد برای‌آقایان‌که من برای این‌آمدم‌که شما را عودت دهم به شهر و اگراجازه می‌دهید خدمت رسیده مقاصد را مذاکره کنیم آقایان اجازه داده، از آقایان دیدن‌کرد. در مجلس اول مذاکره‌ای نشد ولی مراوده میان او و آقایان بود تا این‌که در یك شب از آقایان دعوتی نموده پس از مذاکرات زیاد به آقایان‌گفت: مگر شما مایل نمی‌باشید کارتان اصلاح شود؟ آقایان درجواب‌گفتند. البته اصلاح‌کار را طالبیم. امیرخان سردار گفت پس‌چند نفراز امناء خود را با من روانه نمائید نزد اتابك و حضوراً با هم‌گفتگو و مباحثه نمایند، آقایان قبول نموده چهار نفر از امناء خود را معین و روانهٔ شهر داشته اسامی شریفهٔ آنان از این قرار است:

جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی فرزند اکبر و ارشد آقای طباطبائی.

جناب آقا میرزا مصطفی‌آشتیانی برادرجناب حاج شیخ مرتضی مجتهد (که دراستبداد صغیر شبانه به‌ضرب گلوله شهیدش‌کردند).

جناب آقا میرزا محسن برادر جناب صدرالعلماء داماد آقای بهبهانی.

جناب اعتمادالاسلام آقاسید علاءالدین داماد آقای بهبهانی.

بالجمله این چهار نفر سه ساعت ازشب چهارشنبهٔ چهاردهم شهرذی‌القعده سنهٔ۱۳۲۳ مطابق با دهم ژانویهٔ ۱۹۰۶ مسیحی وارد شدند بر عین‌الدوله. پس‌از مذاکرات بسیارقرار شد آقایان مزبور را در منزل اتابك نگاه دارند و شب پنجشنبه را در همان منزل اتابك توقف نمایند تا اتابك مقاصدشان را به شاه عرض‌کند.

از قرار مسموع درباریان بخیال افتادندکه این چهار نفر را به طرفی بفرستند و هرکدام را به‌یك جائی اندازندکه هم دماغ آقایان سوخته شود و هم دیگرکسی در اطراف آقایان نماند. به هرقصدی‌که بود امناء آقایان درمنزل اتابك بالطوع والرغبة و یا بالاجبار والاکراه متوقف شدند. این خبر به زاویهٔ مقدسه رسید، آقایان مهاجرین متزلزل و مضطرب شده در شهر طهران طرف عصر خبرمنتشرشد، که چهارنفر ازآقایان را خیال تبعید دارند. مردم وکسبه به خیال افتاده بعضی راهم ترس و واهمه گرفت چه هرکس یك‌بسته و یا خویش و دوستی در زاویه داشت.

حسن اتفاق و یا سوء تدبیر درباریان، روز چهارشنبهٔ چهاردهم اعلیحضرت شاهنشاه در خانهٔ امیربهادر مهمان بود. نزدیك ظهرآن روزکه شاه ازکالسکه پیاده شد یك نفر زن عریضه‌ای جلو شاه بلندکرد، گویا آن عریضه را هم صحاف باشی نوشته بود و یك عریضه هم

در دالان خانهٔ امیر بهادر به شاه داده شد (۱) . شاه در اول ورودش به خانهٔ امیر بهادر که روی صندلی نشست دو عریضه را ازپاکت بیرون آورده بنا کرد بخواندن. مضمون هر دو قریب به این مضمون بود :

ای کسی‌که تاج سلطنت را بر سر توگذارده و عصای سلطنت را به دست تو داده ! بترس از وقتی‌که تاج را از سر تو و عصا را از دستت بگیریم الخ .

ازملاحظهٔ این دوکاغذ شاه درهم‌رفته ومتفکرشد ، درآن‌روز یك کاغذ ازانجمن مخفی به شاه نوشته شد و دیگری را هم صحاف باشی نوشته بود .

دراین‌اثناء پیشخدمت وارد شده عرض کرد: اعلیحضرتا درشهر بلوائی بزرگ برپا شده بازارها را بسته و مردم خیال شورش دارند. شاه سبب را استفسارکرد. جواب دادکه: سبب توقف امنای‌آقایان است درمنزل اتابك که مردم‌گمان کرده‌اندآنهارا مجبوراً نگاهداشته‌اند وخیال تبعید و نفی‌آنها را دارند. درباریان آنچه سعی‌کردند که بلکه شاه اذن داده به قوهٔ جبریه مردم را ساکت‌کنند شاه اذن نداد بلکه بیشتر باعث خیال و واهمهٔ شاه شد ، دراین بین سوارهای دولتی حاضرشدند و شاه به طرف ارك حرکت فرمود .

شعار دادن زنها دراطراف کالسکهٔ سلطنتی

در بین راه زنها اطراف کالسکهٔ سلطنتی را گرفته به‌فریاد بلند و گریه و زاری می‌گفتند : ماآقایان و پیشوایان دین‌را می‌خواهیم! ما مسلمانیم وحکم‌آقایان را واجب‌الاطاعه می‌دانیم ! عقد ما را آقایان بسته‌اند، خانه‌های ما راآقایان اجاره می‌داده‌اند. مجملا تمام امور ما در دست‌آقایان بوده و هست . چطور راضی‌شویم علما را نفی‌بلد و تبعید نمایند. ای شاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان را احترام‌کنند . ای پادشاه مسلمان علمای اسلام را ذلیل و خوار نخواهید . ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند شصت کرور ملت ایران به حکم این آقایان جهاد می‌کنند (دراین‌مقام نگارندهٔ تاریخ می‌نویسد مرحوم مظفرالدین شاه اگر عاقبت اندیش بود می‌توانست جواب بگوید ای رعیت من هرگاه دولتی بخواهد با دولت ایران طرف شود اول قلوب شما را ازعلماء متنفر می‌سازدکه شما به دست خود یکی را درمیدان بدار بکشید و یکی را درخانهٔ خودش درحالتیکه روی سجاده نشسته با تیر موذر بکشید و دیگری را خانه‌نشین ودیگری را مطرود و مردودکنید. حاصل‌آن‌که اول علماء و رؤساء دین شمارا به‌دست خودتان تلف و معدوم می‌کند.) باری شاه وارد ارك شد ، وزیر دربار (یعنی امیربهادر) و حاجب‌الدوله آمدند ، دربازارآنچه سعی‌کردند بلکه

۱ـ رسم عریضه دادن به شاه این طور بودکه متظلم، تظلم و عرض خود را درکاغذی نوشته در معبرشاه می‌ایستاد هر وقت شاه می‌رسید کاغذ را بادست بلند می‌کرد یك دفعه فراشها با چوب می‌دویدند به طرف متظلم آن وقت یا پادشاه و یا صدراعظم و یا حاجب‌الدوله صدا می‌کردکه متعرض عارض نشوید ویك نفر پیشخدمت می‌آمد عریضه را می‌گرفت اگرشاه دیده بودکه می‌گرفت و الا به دست شاه نمی‌رسید و جواب داده نمی‌شد .

مردم را ساکت کنند و آرام دهند ، بلکه بازارها بسته نشود فایده نکرد، بلکه مردم درمقام طرفیت برآمده از بدگفتن و فحش‌دادن مضایقه نکردند . حتی آن که در تیمچهٔ حاجب‌الدوله یکی از سادات اخوی که مسمی به آقا سید ابراهیم بود با امیربهادر و حاجب‌الدوله طرف شد که عین‌الدوله آقایان را گرفته و خیال تبعید دارد ما مسلمان باشیم و آقایان در این هوای سرد زمستان در حضرت عبدالعظیم گرفتار صدمه و اذیت شماها باشند . مجملا بازارها و سراها تماماً بسته شد ، علاءالدوله حاکم طهران در خیابانها می‌گذشت که دکانهای خیابانها بسته نشود که درخیابان جباخانه نزدیك سبزه میدان رسید به حجرهٔ آقا سیدابوالقاسم‌ـ مذهب دید آقاسید حسن معروف به سیدصاحب‌الزمانی با چند نفری در آنجا مشغول مذاکره می‌باشند . حکم کرد سید بیچاره را از حجره بیرون‌کشید و گفت: ای سید مفسد آخر کار خودت را کردی و چوب دست خود را به سر و صورت سید کوفتن گرفت ، بیچاره سید محترم را مشلق و مضروب نمود . دکاکین خیابان هم ازاین سوء تدبیرعلاءالدوله بسته شد. خبر به اعلیحضرت پادشاه رسید به عین‌الدوله فرمود: البته مقاصد آقایان را اجراء دارید و آنها را تا فردا باید بیاورید به شهر و الا من خودم می‌روم و آنها را می‌آورم . اگر چه عین‌الدوله فرمایش شاه را اطاعت نمود و تلفون کرد به حضرت عبدالعظیم که شاه مقاصد و مستدعیات آقایان را برآورده نمود ولی مردم مطمئن نشدند دکانها بسته وشهر به‌حالت بلوا باقی ماند . عده‌ای ازکسبه هم روانهٔ حضرت عبدالعظیم شدند در واقع حضرت عبدالعظیم و طهران یکپارچه آه و فریاد و متصل بهم گردیده . شب جمعه بندهٔ نگارنده و معین‌العلماء آقا سید جمال‌الدین را به خانهٔ خودش برده و شب را با او بسربرده صبح زود درشکه سوار و روانهٔ حضرت عبدالعظیم شده در بین راه مردم عوام سید را دیده به طرف درشکهٔ سید ریخته دست و پای آقا را می‌بوسیدند و صدا به‌سلام و صلوات بلند می‌کردند واین عبارت را می‌گفتند « بردشمن سادات لعنت »

با این حالت هجوم مردم، رسیدن سید به زاویهٔ مقدسه مشکل بود. لذا به درشکه‌چی سفارش کردیم درشکه رانگاه ندارد. درشکه‌چی شلاق‌کش‌اسبهای درشکه را به‌حرکت‌آورده؛ رسیدیم دم دروازهٔ حضرت عبدالعظیم، ازآنجا دیگرعبور و مرور سواره ممکن‌نبود. لذا سید جمال‌الدین از درشکه پیاده شده تا مردم را چشم به او افتاد دور او راگرفته و اورا به‌حالت صلوات و اجماع به صحن مقدس رسانیده اطراف سید را جمعی گرفته بودند که از صدمه وهجوم مردم سید تلف نشود. آقایان اهل منبر که دیدند سید وارد شد و با بودن او شاید منبر امروز از دستشان برود و زحمات آنها به هدر رود خصوص سیداکبرشاه و آقا شیخ مهدی و حاج شیخ محمدکه این‌سه نفردراین چند روزه خیلی‌زحمت‌کشیده بودند لذا مذکور داشتند که ظهورسید صلاح نیست و باید مثل سابق مخفی باشد . دراین بین جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید و به نگارنده به‌حالت تغیر فرمود: من به عین‌الدوله قول داده بودم‌که سید

ظاهر نشود و منبر نرود چرا او را آوردید؟ نگارنده در جواب گفت: جناب آقا شما قول دادید بنده که قول نداده بودم وانگهی اگر بنا شد شما شهر بروید پس آقا سید جمال‌الدین هم باید ظاهر شود.

بالجمله، آقایان سید بیچاره را بردند درخانهٔ اعتمادالتولیه مخفی کردند. چون هم‌سید متغیر بلکه خائف شده‌بود وهم جمعی به صدا درآمده بودند لذا جناب آقامیرزامصطفی آشتیانی به بنده گفت ما هرچه بگوئیم آقا سیدجمال باید مخفی باشد شما نشنوید و با هم می‌رویم شهر؛ من تاکارآقا را اصلاح نکنم دست برنمی‌دارم. پس ازاین‌اطمینان سید راحت شده ولی درخانهٔ اعتمادالتولیه یك دو ساعتی توقف نمود.

بالجمله صبح جمعه شانزدهم ذی‌القعدة‌الحرام سال ۱۳۲۳ هجری که مطابق است با دوازدهم ژانویهٔ ۱۹۰۶ مسیحی بنای آقایان بر مراجعت به شهرتهران شد و زمان تحصن یکماه‌گردید. پروفسور براون درتاریخ خود می‌نویسد: مدت تحصن دوماه طول کشید و این اشتباه و سهو است چه مدت تحصن یك ماه بود که سی روز باشد زیرا که پنجشنبهٔ ۱۷ شوال از تهران هجرت نمودند و جمعهٔ شانزدهم ذی‌القعدة‌الحرام مراجعت به دارالخلافهٔ طهران نمودند.

و نیز در ترجمهٔ تاریخ آبی که می‌نویسد در آخر ماه ژانویه مطابق با اواسط ماه ذی‌الحجه ۱۳۲۳ بود غلط است. چه مراجعت آقایان از زاویهٔ مقدسه در دوازدهم ژانویه و مطابق با اواسط ماه ذی‌القعده است (۱).

باری روزجمعهٔ شانزدهم امیربهادرکه وزیردربار بود بااقبال‌الدوله ونصرالسلطنه (۲) و شمس‌الملك که‌آن روز میرآخور بلکه جملة‌الملك بود و امیرخان سردارکه حاکم زاویهٔ مقدسه بود وبعضی دیگر ازرجال دولت مأمورشدند بحرکت دادن‌آقایان. بازارهای طهران عموماً تعطیل و بسته شد. کالسکه‌های دولتی و درشکه‌ها با یدکهای متعدده حاضر شده درشکه‌های کرایه‌ای را هم برحسب تلفون امیرخان سردار ازطهران احضار نمودند. از طرف بزرگان‌طهران نیز درشکه‌ها وکالسکه‌های بسیار حاضرشده خط‌آهن را هم درامروز مجانی‌کردند (۳) حرم و مسجد و صحن و دو مدرسه و صحن امامزاده حمزه وبازار حتی

---

(۱) رسم نگارنده نیست‌که غلط و اشتباه دیگران را اظهار کنم لکن چون یك‌زمانی باعث اشتباه خواهد شد و شاید خواننده نسبت سهو و غلط را به نگارنده بدهد به این جهت توضیح و اظهارداشتیم‌که تاریخ خارجه را دراین‌خصوص اعتباری نیست و یامترجمین به اشتباه رفته‌اند.

(۲) محمد ولی‌خان نصرالسلطنه تا در حکومت استبداد کارکرده است او را به لقب اول که نصرالسلطنه است می‌شناسیم از وقتی‌که داخل در خدمات ملی شده است اورا به لقب سپهدار اعظم ذکرمی‌کنیم.

(۳) گویا قیمت بلیطهای ماشین را امیراعظم از خود داد.

بقعهٔ صادقیه مملو و پر بود از مردم . ازدحام و جمعیت بحدی بود که خوف خطر وتلف شدن مردم می‌رفت ، درسه ساعت به ظهرروز جمعه در وسط صحن منبر گذارده جناب حاج شیخ محمد واعظ که از طرف آقایان ملقب شده است به خلاق‌المعانی رفت بالای منبر و دستخط شاه را در حضور وجوه علماء و اعیان و اشراف ورجال دولت قرائت نمود . پس از او جناب آقاشیخ مهدی (سلطان‌المتکلمین) و سید اکبرشاه (اشرف الواعظین) رفتند بالای منبر و دستخط شاه را با مستدعیات آقایان قرائت نمودند . ضمنا اظهار تشکر از زحمات امیرخان سردار نمودند ، مردم با هم به فریاد بلند صدایشان به زنده باد پادشاه اسلام و زنده‌باد ملت ایران بلندگردید .

این مجلس واین روز اول مجلس و اول روزی بود که صدای زنده باد ملت ایران به‌آسمان رفت و تا به امروز اهل ایران جرئت نداشتند که علنا بگویند زنده‌باد ملت‌ایران. از وضع این‌مجلس برای امیربهادر و نصرالسلطنه و شمس‌الملك خوش نگذشت . چه احدی اسمی از آنها نبرد دعای اهل منبر مخصوص به شاه و علماء و امیرخان سردار بود و دیگر آن‌که این صدای زنده باد ملت ایران به‌گوش آنها تازه رسیده است و معنی قومیت و ملیت را ندانسته‌اند .

صورت دستخط شاه و مستدعیات آقایان از قرار تفصیل ذیل است :

صورت عریضهٔ مهاجرین حضور شاه

به‌شرف عرض‌بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان پناه می‌رساند :که این یك مشت دعاگویان از علماء و قاطبهٔ سلسلهٔ جلیلهٔ علماء و کلیهٔ اصناف رعیت از حضورمبارك بندگان اعلیحضرت شهریاری که پاسبان ملت و حامی شریعت است استدعا داریم‌که مقررفرمایند مزیداً لطول‌العمرو رضاءالخاتم‌-النبیین صلی‌الله علیه وآله‌الطاهرین قانون معدلت اسلامی بر طبق مذهب شیعهٔ جعفریه درتمام اقطار و بلاد مملکت علیهٔ ایران بین تمام اصناف من دون استثناء جاری شودکه احدی خارج ازآن قانون احکاماً و حدوداً نباشد و موجب مباهات و مفاخرت بندگان اعلیحضرت شهریاری برتمام سلاطین وجه‌الارض باشد .

صورت عریضهٔ اتابك به شاه

قربان خاکپای جواهرآسای بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس‌همایونت شوم برخاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنافداه پوشیده نیست ، که این غلام خانه‌زاد ازبدو افتخار به جاروب کشی اقدس اعلی تاکنون چهل سال است همه وقت در هر مأموریت طالب ازدیاد دعاگوئی ذات عدیم‌المثال مبارك بوده و درهیچ مورد از این مقصود غفلت نداشته است . ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی جز دعا و ثنا نداشته‌اند و همه وقت به وظیفهٔ

دعاگوئی خودشان مشغول بوده‌اند بطوری پیش‌آمد کار شده که اصل مقصود ازمیان رفته و حالا این غلام خانه‌زاد بیمقدار را درآستان اعلی شفیع انگیخته‌اندکه نظر توجهی ازطرف قرین‌الشرف همایون درانجاح عرایض آنها معطوف وباامیدواری به مراحم شاهانه به دعاگوئی ذات بابرکات همایون مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعاگوئی محض است این است که به‌عرض آستان مبارك می‌رساند و امیدوار است به‌شمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید .

صورت مقاصد آقایان

۱ ـ محض سلامت ذات اقدس مبارك ، قیمت تمبر را ، که برای عامه اسباب ازدیاد دعاگوئی است ،گذشت فرمایند . اگرچه دراینجا ضرری به دولت متوجه است ولی‌این غلام بیمقدار، درصورت قبول عرض ، آن‌را محض اجراء امرخیر و دعاگوئی علماء و امیدواری عامه از خود تقدیم می‌داردکه به دولت هم ضرری متوجه نشود واسباب مزید دعاگوئی ذات اقدس نیز فراهم آید .

۲ ـ نظر به بی‌احترامی که نسبت به‌حاج میرزا محمد رضا شده ، چون از دعاگویان دولت است اظهار مرحمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعاگوئی طبقهٔ علماء اعلام گردد .

۳ ـ سیئات اعمال عسگر گاریچی ، متصدی راه عراق ، به‌عرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه‌شدند. خود عسگررا هم مقرر فرمایند از دخالت به‌کار منفصل و ازجانب دولت توجهی درتنبیه او بشود ،که حد خلاف‌کاری خود را بداند و موجب امیدواری و دعاگوئی عامهٔ رعایا گردد و در عرایض سایر آقایان عظام هم باید ارادهٔ مخصوص مبذول فرمایند که آنها هم مقرون به اجابت گردد .

۴ـ برای رسیدگی به عرایض کلیهٔ رعایا و مظلومین از جانب سنی‌الجوانب همایونی ترتیبی در امرعدالتخانهٔ دولتی داده شودکه رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً بعمل‌آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود .

دستخط شاه در جواب عین‌الدوله

جناب اشرف اتابك اعظم : عریضهٔ شمارا ملاحظه نموده توسط شما راقبول فرمودیم . مسلم است علماء عظام دعاگوی دولت هستند. عرایض آنها که برای دعاگوئی ما باشد و صحیح باشد پذیرفته می‌شود . نسبت به‌آنها کمال التفات را داریم . همیشه دعاگو بوده‌اند شما هم التفات و مرحمت ما را به آنها بنمائید . ذی‌القعده ۱۳۲۳ .

ایضاً دستخط شاه به علماء اعلام

جنابان مستطابان شریعتمداران علماء عظام سلمهم‌الله تعالی . جنابان آقا ـ

میرزا مصطفی و آقامیرزا ابوالقاسم و آقامیرزا محسن و اعتمادالاسلام را که برای اظهار مطالب خودتان نزد جناب اشرف اتابک اعظم فرستاده بودید از شرح پیغامات شما مطلع شدیم . این مسئله را باید عموم علماء عظام بدانند که رأفت و معدلت ما همیشه بافراد رعیت شامل بوده خصوصاً نسبت به علماء اعلام که دعاگوی دولت و خیرخواه شخص سلطنت هستند کمال اعتقاد والتفات داشته ، درمقاصد حقهٔ آنها همیشه نهایت توجه کرده‌ایم . حالا هم که شرح اظهارات شما را جناب اشرف اتابک اعظم عرض کرد ، درصدر عریضهٔ او دستخطی صادر شده است که برای شما خواهند فرستاد . باکمال امیدواری به‌شهر آمده به‌اتفاق جناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شوید که حسن ظن و کمال رأفت و عقیدت خودمان را مشافهةً نیز به‌آن جنابان انحاء و اظهار کنیم و بانهایت آسودگی و امیدواری به دعای دولت و مزید تأییدات و توفیقات ما اشتغال ورزید . شهرذی‌القعده ئیلان‌ئیل ۱۳۲۳ .

ایضاً دستخط اعلیحضرت مظفرالدین شاه

جناب اشرف اتابک اعظم ، چنان‌که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده‌ایم ، ترتیب و تأسیس عدالتخانهٔ دولتی ، برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است و این است بالصراحة مقرر می‌فرمائیم، برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت ازتعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است ، باید در تمام ممالک محروسهٔ ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچیك از طبقات رعیت مطلقاً فرقی‌گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات بطوری که در نظامنامهٔ این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظهٔ اشخاص و طرفداریهای بی‌وجه قطعاً جداً ممنوع باشد. البته به‌همین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را مرتب و بعرض برسانید ، تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعاگوئی ما است همه وقت مقبول خواهد بود . همین دستخط مارا هم به‌عموم ولایات ابلاغ کنید . شهر ذی‌القعده ۱۳۲۳

بعداز قرائت دستخط شاه و مستدعیات آقایان ؛ حاج شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین و آقا سید اکبر شاه اشرف‌الواعظین در بالای منبر گفتند ، همهٔ علماء و آقایان طلاب متفق و هم‌قسم شدند براین که عدالتخانه را از دولت خواهش و تشکیل دهند . شاه هم نهایت مرحمت را فرموده و دستخط تشکیل عدالتخانه صادرفرموده بعد ازاین ظلم وتعدی به احدی نمی‌شود . الآن آقایان روانهٔ شهر خواهند شد طلاب گفتند این دستخط شاه را باید سفراء تصدیق‌کنند و الا ما نمی‌گذاریم آقایان از اینجا حرکت نمایند. اختلاف بین آقایان و طلاب

واقع شد آقایان علماء درجواب طلاب گفتند که تاکنون در قول پادشاه خلاف نشده است و پادشاه به نوشتهٔ خود ولیعهد و صدراعظم را برمسند ولایتعهد و صدارت نشانیده است . اگر این دستخط اجراء نشود سایر دستخط ها راهم امضاء نخواهیم نمود . این سوء ظن دربارهٔ دولت که نقض قول و عدم اجراء دستخط باشد به هیچوجه پسندیده نیست و ما اگر بگوئیم سفراء دول دستخط شاه را امضاء و ضمانت نمایند ، هرآینه خلاف ادب و رسم است و در واقع توهین به‌پادشاه اسلام کرده‌ایم و دیگر آن‌که حقی به‌سفراء دادن بارفتن مملکت مصادف خواهد بود . بعض ازآقایان ازقبیل آقاسید محمدرضا و غیره درخیال بودند که اگر آقایان امروز گول و فریب عین‌الدوله را بخورند ، هرآینه آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را با تیربزنند . چه اطمینان عموم به این دونفر است و اگرامروز این دونفر باعین‌الدوله همراه شوند دیگریأس کلی عموم را حاصل خواهد گردید . و در جواب آقایان مذکور داشتند ما نمی‌گوئیم سفراء امضاء دستخط شاه را بنویسند، بلکه ما می گوئیم صدور دستخط شاه به‌توسط سفیر عثمانی باشد تا رسمیت حاصل نماید و دیگر صدراعظم نتواند عذری بیاورد . آقایان علماء به‌هرزبانی بود طلاب را ساکت نموده و قول دادند اگردستخط شاه را اجراء نکندباز مراجعت‌کنند به زاویهٔ مقدسه . دراین اثناء بین مردم شایع شد که بااین زحمات حالا که آقایان می‌خواهند بادولت صلح کنند بابیها در بین افتاده و مانع شده‌اند . قول آقایان و این شایعه طلاب را از میدان بیرون کرده خواهی نخواهی ساکت شده و آقایان عازم بر حرکت شدند .

آقایـان خواستند سوار کالسکه نشونـد ؛ امیر بهادر گفت اگر سوار کالسکه نشوید بی‌احترامی به شاه خواهد شد ، که کالسکه‌های سلطنتی خالی برگردند . به هرطور بود آقایان درکالسکه‌های سلطنتی نشسته وموکب علماء به طرف شهر حرکت نمود .

مراجعت آقایان به دارالخلافهٔ طهران

روز جمعهٔ شانزدهم شهر ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۳که مطابق بود با ۱۳ ژانویهٔ ۱۹۰۶ مسیحی یك ساعت از ظهر گذشته آقای بهبهانی وآقای طباطبائی و حاج شیخ مرتضی آشتیانی و صدرالعلماء طهرانی باامیربهادر وزیر دربار در کالسکهٔ شش اسبهٔ سلطنتی نشسته ، سایر آقایان و طلاب درکالسکه‌های دولتی و درشکه‌های سلطنتی سوار شده ، آقاسیدجمال‌افجه‌ای سوار قاطرشده واز درشکه و کالسکه امتناع نمود . یدکهای طلا ونقره وسوارهای نظامی در جلوآقایان باعزت واحترامی‌فوق‌العاده به‌طرف‌شهرحرکت‌کردند، تادم دروازه به‌این‌حالت آمدند . دم دروازه طلاب و سادات عازم شدندکه آقایان را از کالسکه پیاده کنند و سوار قاطر و الاغ شوند تا مردم به فیض دست‌بوسی نایل آیند ، آقایان هم برای آن‌که مردم به فیض برسند بی‌میل نبودند. لکن وزیر دربارگفت: الان سه ساعت به غروب است اعلیحضرت شاهنشاه درقصر دولتی و عمارت گلستان منتظر ملاقات آقایان است واگر آقایان از کالسکه

پیاده شوند سه ساعت از شب گذشته وارد می‌شوند. مناسب این است که پیاده نشوند به همین حال وارد برشاه شویم ، پس از گفتن این کلام رو به‌طرف سوارهای کشیکخانه کرده فرمان نظامی داد . یك‌دفعه سوارها اطراف کالسکه را گرفته مردم را عقب‌کردند و کالسکه را وارد و از راه خیابان روانه شدند و در ارك دم باغ گلستان وتخت مرمر آقایان را پیاده کردند . آقایان وارد دربار شده ، سایر آقایان و آقازاده‌ها هم از عقب رسیده در ارك ملحق به آقایان شدند . مردم و کسبه ریختند درارك ، فراشها درب باغ را بستند ، آقایان قدری در اطاق اتابك نشسته پس‌از چند دقیقه باعین‌الدوله و مشیرالدوله رفتند حضور شاه . پس‌از ورود و تعارفات رسمیه شاه فرمود : من سابق، براین اقدام و استدعای شما مایل بودم به‌افتتاح عدالتخانه و خودم در نیمهٔ شعبان به نظام‌الملك گفتم که ترتیب عدالتخانه را بدهد. بعد از این شما هر کاری داشته باشید به خود من اظهار نمائید من حاضرم از برای اجراء مقاصد شما . افتخار من به‌این است که دین جد شما را ترویج می‌کنم . آقایان اظهار تشکر نمودند . پس از آن اعلیحضرت گله فرمود از آقایان که چرا در مسئلهٔ خرابی عمارت بانك به‌خود من اظهار نکردید و چرا خودتان بدون اطلاع به‌دولت اقدام‌کردید ؟ آقای طباطبائی در جواب شاه عرض کرد: مشیرالدوله و مشیرالسلطنه هر دو حاضرند که من کراراً به آنها گفتم و نوشتم جوابی‌که هر دو نوشته‌اند حاضر است . باری در این وقت جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی با پنجاه نفر سید وارد ارك شدند . بعدازآن آقامیرزا مصطفی آشتیانی باجمعی کثیر از طلاب و سادات وارد ارك شده مردم هم‌که دیدند درهای ارك را بستند وتوقف آقایان بطول انجامید از خارج ارك صداهای خودرا به‌صلوات بلندکرده هیاهو وغوغا بلند شدکه شاه به گوش خود شنید و مضطرب شد .

آقایان از زحمات امیرخان سردار (امیراعظم) وکفایت اوخدمت شاه اظهار تشکر نمودند . اعلیحضرت یك انگشتری بریلیان از انگشت خود درآورده به امیرخان سردار خلعت و آقایان را اذن مراجعت داد.

این اول مجلسی بود که گفتگوی بین علماء و شاه به‌طریق مباحثه و رد و بدل بود . چه تااین زمان رسم این بود که هرچه پادشاه می‌گفت مخاطب و مستمع حق رد و جواب نداشت ، جز سکوت تکلیف دیگری نبود. آن‌وقت صدراعظم و یا یکی از وزراء در مقام معذرت و شفاعت از طرف مخاطب شاه یك دوکلمه سخن می‌گفت لکن در این مجلس شاه آنچه می‌فرمود علماء در مقام جواب و رد مضایقه نمی‌کردند و نیز این اول مجلسی‌بودکه شاه در مقام تکلم ، لفظ (من) و (مرا) ادا کرد . سابق براین لفظ (ما) و (مارا) می‌گفت (مافرمودیم ، ما اذن دادیم ، ما چنین خواستیم) ولی امروز می‌فرمود : من توقع از شما نداشتم ، من مروج دین جد شما می‌باشم ، من درمقام مقاصد و مستدعیات شما حاضرم و نیز سابق‌براین سلاطین ایران به سید و ملا، آخوند می‌گفتند، دراین‌مجلس شاه می‌فرمود:

آقایان من از شما خواهش دارم .

بالجمله آقایان از حضور شاه ؛ برخاسته به خانه‌های خود مراجعت کردند . مردم اطراف آقایان را گرفته ، جمعی آقای طباطبائی را به‌خانه آورده ، جمعی آقای بهبهانی را به خانه‌اش رسانیده ، گروهی اطراف آقای صدرالعلماء را گرفته ، از درب خانهٔ امام جمعه به‌منزل خودشان بردند .

در این روز اجزاء امام جمعه نهایت معقولیت را بخرج دادند . زیرا که از ورود مهاجرین اظهار مسرت و خوشحالی می‌نمودند و ازگذشتن آقای صدرالعلماء از درب‌خانهٔ ایشان باآن ابهت و جلال از مخالفت باآقایان نادم شده و در شب چراغانی دکاکین متعلق به ایشان را نیز چراغانی نمودند و از امروز امام‌جمعه همراه شد و ازآقایان دیدن نمود و تا زمان بمباردمان مجلس امام‌جمعه باعلماء همراه بود بهرجهت آقایان با نهایت جلال و احترام به‌منازل خویش رسیدند . آقاسید جمال افجه‌ای که سوار قاطر بود و درکالسکه سوار نشد ، باآقا سید جمال واعظ، اول شب را با صدای صلوات و تکبیر مردم به خانهٔ خویش رسیدند .

آقاسیدجمال واعظ نخست درخانهٔ آقاسیدجمال افجه‌ای ورود نمود و اندکی درآنجا مکث‌کرد. متجاوز ازسیصد نفرازمردم اجتماع‌کرده و او را سوار الاغ نموده به احترام تمام اورا به‌خانهٔ خودش‌که نزدیك سیدنصرالدین بود رسانیدند . آقا سیدجمال واعظ به‌نگارنده گفت: از این ورود دانستم بهتر و بزرگتر ریاسات ، حجةالاسلامی است و من باید در این رشته کارکنم تاخودرا به‌مقام اجتهاد برسانم . این بود که بعد ازاین بنای درس خواندن را گذارد و نزد یکی از اساتید شروع به خواندن رسائل وفقه‌کرد و در اخفاء آن نهایت سعی را داشت . بعضی اوقات‌که شبها نزد او می‌رفتم اشکالات رسائل را از بندهٔ نگارنده‌می‌پرسید وبه طریق مباحثه و ایراد مطالب فقه واصول را از نگارنده اقتباس می‌نمود . نگارنده اگر چه مضایقه نداشتم ولیکن بطور افاده حل مشکل او را می‌نمودم . مجملاً معین حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود در ورود آقایان نهایت سعی و کوشش را نمود و درچراغان بازار آنچه در قوه داشت ظاهر نمود .

اعتصام‌السلطنه پسرمعیرالممالك واشخاصی‌که هواخواه امین‌السلطان بودند نیزخدمات خود را به‌آقایان ظاهر می‌ساختند .

روز شنبهٔ هفدهم ذی‌القعدةالحرام سنهٔ ۱۳۲۳ مطابق با ۱۳ ژانویهٔ ماه فرانسه سال ۱۹۰۶ میلادی و یکم شهریور ماه قدیم و ۳۱ کانون‌الاول و ۲۹ دی‌ماه جلالی مردم طهران استشمام رایحهٔ طیبهٔ مقدسهٔ حریت را نموده و بنای دیدن ازآقایان راگذاردند . فوج‌فوج، دسته‌دسته، به‌دیدن آقایان می‌آمدند . شعرا قصاید خودرا می‌خواندند ، شب‌یکشنبه چراغان باشکوهی درطهران بود. آقایان چندروزی‌گرفتار دید وبازدید بودند. شاهزادهٔ عین‌الدوله

دیدن از آقایان کرد. لیکن در منزل آقایان غلیان و چائی از خودش صرف می‌نمود. یعنی آبدار و قهوه‌چی همراه خودآورده بود. از چای خودش و قند خودش چای آشامید. دیگر از ترس آن‌که شاید او را مسموم کنند و یا آن‌که برای شاهزادگی خود این کار را اضافه بر صدور سابق کرد. معلوم نبود بهرجهت علاءالدوله رااز حکومت طهران معزول وشاهزادهٔ نیرالدوله را بجایش منصوب نمود.

فهرست کارهای غیر قانونی علاءالدوله درحکومت طهران

عمده ومهم‌ترین کارهای غیرقانونی علاءالدوله درحکومت طهران از این قراراست: اول چوب زدن تجار که سابقاً ذکرشد، دوم عصا زدن بدست خودش به‌آقا سید حسن صاحب‌الزمانی در روزی که نمایندگان آقایان را در خانهٔ عین‌الدوله نگاه داشته بود، یعنی دو روز قبل از ورودآقایان به شهر. سوم بی‌احترامی به مدبرالممالك مدیر روزنامهٔ تمدن‌که چرا در وقتی‌که کالسکهٔ عین‌الدوله از خیابان عبورکرد سنگ به کالسکه خورد و بی‌احترامی به کالسکهٔ صدراعظم شد؟ مدبرالممالك جواب داد سنگ خوردن به کالسکه چه ربطی به من دارد؟ در جواب‌گفت: کالسکه مقابل منزل شما که رسیده بود سنگ به او زده شد. مدبرالممالك گفت پس تقصیر بر صاحب خانه وآن‌که بالا خانه‌را درخیابان بنا کرده است. علاءالدوله بغضب رفت‌که این‌آخوند جوان با من سؤال و جواب می کندآها بچه‌ها! سزای این‌آخوند رابدهید. بیچاره مدبرالممالك که درآن وقت مدیرالشریعه بود به تقصیر آن‌که زبان آوری‌کرد نزد حاکم، شلاق مفصلی نوش جان‌کرد. لیکن بعدها ملتفت شدکه تقصیر از زبانش نبود بلکه ازعمامهٔ او بود، چه سنگ زدن به کالسکهٔ صدر اعظم درآن وقت جز از اهل عمایم دیگر درقوهٔ احدی نبود. (به این‌جهت مدیرالشریعهٔ معمم مدبرالممالك مکلا شد و امروز صاحب یك روزنامهٔ بزرگی است و در این انقلاب مشروطیت صدمات و لطمات بسیار به او وارد آمد و در زمان محمد علی‌شاه بطور مخفی مسافرت به‌خارجه‌کرد و اگر گرفتار شده بود حتما مثل ملك‌المتکلمین مقتول می‌شد، خدماتش به مشروطیت بعد ازاین خواهد آمد.) لیکن علاءالدوله ازجهت تدین و ناموس و عفت خواهی و نگرفتن رشوه از اقران و امثالش بهتراست. هرجاکه حکومت‌کرد آنجا را بخوبی منظم داشت، اگرسفاك بود رشوه خور نبود، اگر ظلم می‌کرد ملاحظه از فقرا می‌نمود، ازفاسق وفاجر و قمار متنفربود. درحکومتش اول کاری‌که می کرد فاحشه خانه‌هارا می‌بست، ازمشروطیت همراهی کرد، اگر چشم از اعمال حکومت طهرانش بپوشیم او را از مؤسسین مشروطه می‌دانیم. زحماتش را در مشروطیت در تاریخ نوشتیم و انشاءالله خواهد آمد. بهرجهت علاءالدوله به‌مراتب شتی ازنیرالدوله بهتربود. مردم بلکه آقایان ازحکومت علاءالدوله بهتر راضی بودند تا حکومت نیرالدوله. در واقع عین‌الدوله انتقامی کشید از آقایان که حکومت را از علاءالدوله گرفت و به شاهزادهٔ نیرالدوله داد. از رباعی که در زمان

حکومتش نشر یافت مستفاد می‌شود تنفر از او چنانکه شاعر درمقام خطاب به مظفرالدین شاه گوید :

خسروا خبط کردنت تا کی نیرالدوله و حکومت ری ؟
یك نشابور او زیادش بود به و به به عجب عجب هی‌هی!

شاهزاده نیرالدوله حاکم جدید با آن‌که با آقای طباطبائی معاهد و هم قسم بود و به قرآن مجید قسم یادکرده بودکه درخیال مقدس آقای طباطبائی همراهی‌کند، ذره‌ای از ظلم و مخالفت قسم کوتاهی نکرد و اگرسوگند خورده بودکه مخالفت‌نماید با آقایان ومانع باشد از مقصود مقدس آنها هرآینه می‌نوشتم خلاف سوگندش نکرد . لیکن چون قسم بر معاونت و همراهی‌یادکرده بود می‌نویسم خلاف‌کرد وخیلی هم خلاف‌کرد ، چنانچه خواهد آمد .

شاهزادهٔ ظفرالسلطنه حاکم‌کرمان هم وارد تهران شد و آقایان عازم بودندکه از او عقبه‌کنند ، بلکه دربین طلاب مذاکره بود که باید اورا بیاورند درمحضرآقایان و سیاست کنند . بعنوان مأموریت تبریز و حکومت ارومیه از طهران خارج شد . فقط هزارتومانی فدیه داد به‌بعض آقازاده ها و به سلامتی درگذشت . لیکن خواست خدمت آقای طباطبائی برسد و از عمل زشت خود توبه و استغفارکند . آقای طباطبائی او را راه نداد تا آن که جناب‌آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی را شفیع نمود به این طور که آقای طباطبائی درخانهٔ جناب معظم‌له بودکه ظفرالسلطنه وارد شد . جنابش او را خدمت پدر خود آورد و عذرکارهای خود را خواست و اعتراف به تقصیرخودکرد . بعضی را هم بکلی منکرشدکه بدون اطلاع و اجازهٔ من اعدل‌الدوله و برادرش این بی‌احترامی را به‌حاج میرزا محمدرضای کرمانی وارد آورده‌اند . بالاخره از تهران خارج شد، در ارومیه هم‌نتوانست‌حکومت‌کند، درآذربایجان هم زیست نتوانست ، چه تبریز او را راه ندادند مدتی در دهات سیرمی‌کرد.

عین‌الدوله چند تلگراف متوالی به جناب حاج میرزا محمد رضا کرمانی مخابره نمود که عماً قریب فرمانفرما وارد کرمان می‌شود . شمارا مجللا به‌کرمان عودت خواهد داد و تجلیلات شمارا از طهران فراهم می‌آوریم . دیگر ازاجراء دستخط شاه و مستدعیات آقایان حرفی نبود و به مسامحه و مماطله امروز را به فردا می‌گذرانیدند .

روزنامهٔ ادب راهم‌توقیف کردند برای‌آن‌که نویسندهٔ‌آن ازحدود خویش‌تجاوز‌نموده مقالاتی را می‌نویسد که مشتمل بر الفاظ منفور سلطنت است از قبیل: مشروطه وجمهوری و آزادی و مساوات و برابری. انجمن مخفی هم این ایام شعباتش متعدد است . طلاب و اهل علم و شاگردان مدارس ازجهت بیداری مردم و شبنامه نوشتن وچرا روزنامهٔ ادب توقیف شده است سعی خودشان را می‌نمایند . یك روز هم بندهٔ نگارنده ازطرف آقای طباطبائی برای ملاقات اعتمادالسلطنه وزیـر انطباعات رفتم ، پس از ملاقات مذاکره از توقیف

روزنامهٔ ادب بمیان آمد. جواب داد: تقصیر از من نیست بر حسب حکم اتابك روزنامه را توقیف کردند.

عین‌الدوله در خیال تبعید ونفی آقا سید جمال واعظ افتاد. برای این‌که این سید جلیل و واعظ نبیل مردم را بخوبی بیدار وآنهارا به حقوق خود آگاه می‌نماید. تبعید آقا سیدجمال اگرچه‌کار سهل وآسانی نیست لکن‌مقدماتی‌که عین‌الدوله تمهید نموده واشخاصی را دیده‌که اگرتلف‌کردن این سید راهم می‌خواست هر آینه به مقصود خود می‌رسید. لکن چیزی‌که مانع اتلاف اوگردید همانا مسلمانی و تدین اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه است.

تبعید سید جمال واعظ ومسافرت او به بلدهٔ‌طیبهٔ قم

بعداز مراجعت حجج اسلامیه وطلاب، از زاویهٔ مقدسه به طهران، هریك از آقایان درمنزل خود مشغول پذیرائی مردم بودند، جز آقاسید جمال واعظ‌که عین‌الدوله می‌گفت شاه ازهمه‌کس وهمه چیز اغماض وعفو فرموده است، مگرازسید جمال، علیهذا شب اول ورود آقای طباطبائی پیغام داد به سیدکه شب را بیائید منزل من بخوابید ودرخانهٔ خود نمانید. سید شب‌را درخانهٔ خودنماند ورفت درخانهٔ آقای طباطبائی. صبح آن شب‌امیرخان سردار آمد خدمت آقای طباطبائی وبه آقا سید جمال‌گفت هرچه وهرقدر به اتابك التماس و از او استدعاکردم‌که شمارا عفوکند قبول نکرد. عجالتاً چند روزی از انظار مخفی باشید وباکسی مراوده نکنید تا این عموی لجوج و مستبد را از صرافت شما بیندازم و من تا اندازه‌ای که ممکن است باشما ومقصد شما همراه می‌باشم. آقا سیدجمال قبول‌کرد وچندی ازخانهٔ خود خارج نشد. دراین اثناء علاءالدوله ازحکومت طهران معزول و نیرالدوله حاکم گردید. اول خدمتی‌که به عین‌الدوله‌کرداین بود که نوشت به‌جناب آقای حاج شیخ مرتضی‌آشتیانی که بهتراین‌است آقا سید جمال مشرف شود به ارض اقدس و مشهد مقدس به‌عنوان زیارت. مخارج سفر ایشان را هم خودم متحمل می‌شوم (الی آخره). آقای حاج شیخ مرتضی آن کاغذ را فرستاد برای آقا سید جمال در مجلس حاج شیخ مرتضی عده‌ای از طلاب علوم حاضر بودند، از مضمون کاغذ مطلع شده خبر به سایر طلاب رسید. حضرات طلاب درخانهٔ آقای بهبهانی اجتماع نموده وگفتندکه ما هرگز نمی‌گذاریم آقا سید جمال راتبعید کنند. امروز که سید را تبعید کردند فردا شما را تبعید خواهند نمود. آقای بهبهانی به ملاحظهٔ این که حالا تازه با دولت مصالحه شده است می‌خواست طوری رفتار نماید، که باعث کدورت ونقار درباریها نشود، لذا حضرات طلاب را هر قسم بود ساکت فرمود. یك شب آقا شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین را فرستاد نزد عین‌الدوله، که شاید بتواند او را از این خیال منصرف نماید، با این‌که صدراعظم درد پایش را بهانه‌کرده وکسی را به‌خود راه نمی‌داد، لیکن حاج شیخ مهدی براو وارد شده پیغام آقای بهبهانی را رسانید وضمناً هم از فرمایشات مدبرانه و نصایح عاقلانه فروگذار نکرد. عین‌الدوله گفت: محال است این

خواهش آقا راقبول کنم. البته باید سید جمال دهۀ عاشوراء را درطهران نباشد چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهدگردید . بالاخره عین‌الدوله صریحاً قسم خوردکه‌اگر سید جمال خودش نرود او را می کشم . اما اگربخوبی خودش رفت قول می‌دهم که بعد از عاشوراء اورا معاودت بدهم وشخص اعلیحضرت همایونی هزارتومان مرحمت می کند، برای جبران ضرر آقا سید جمال. سلطان‌المتکلمین‌مراجعت نمود وجواب را خدمت‌آقای بهبهانی عرض کرد. جنابش‌سیدجمال را احضارنمود و فرمود: من‌میل‌دارم برای اتمام حجت شما یك سفری ولو مختصراً هم‌باشد به بلدۀ قم‌بروید وبه شما قول می‌دهم‌که بعداز عاشوراء مراجعت کنید. آقا سیدجمال گفت: مقصود همۀ ما ازعلماء اعلام وطلاب و وعاظ و تجار فقط این‌است که شاه‌مجلس شورا بدهد . اگر من بدانم مجلس دادن موقوف و منوط به‌کشته شدن من‌است باکمال رضا و رغبت و میل برای‌کشته شدن حاضر می‌شوم . آقای بهبهانی فرمود: این لفظ هنوز زود است و به‌زبان نیاورید فقط به همان لفظ عدالتخانه اکتفاءکنید تا زمانش‌برسد. باری دو سه روز بعداز این مقدمه جناب آقا میرزا محسن و جناب سلطان المتکلمین رفتند منزل آقا سید جمال، درحالتی که آقا سید محمدرضا شیرازی و آقا سید حسین بروجردی (مدیر الاسلام) وآقا شیخ علی بروجردی وآقا شیخ محمد بروجردی و آقا میرزا علی قمی وجمعی دیگر ازطلاب نزد سید جمال بودند. جناب آقا میرزا محسن فرمود: خدا می‌داند آقای حجة‌الاسلام آنچه درقوه داشت سعی‌کردکه شما نروید ولی قبول نشد . آقا سیدجمال گفت : من در چند شب قبل که خدمت حضرت‌آقا رسیدم عرض کردم اگر صلاح این ملت نجیب ایران به کشته شدن من باشد من حاضرم خود و اولادم را فدای این مقصود مقدس نمایم ، سفر کردن و مهاجرت به قم که نهایت آمال من است . سلطان‌المتکلمین هزارتومان بلیت بانك (اسکناس) از جیب خود بیرون‌آورده تسلیم سید نمود وگفت:قبض‌رسید بنویسید. سید مبلغ را دریافت نمود و قبض الواصل داد . حضرات حاضرین دیدند سید قدری سکوت نمود ، بعداز چند دقیقه‌گفت : نوشتۀ رسید را غلط نوشته‌ام آن را بدهید عوض‌کنم ، نوشته را گرفته و پاره‌کرد ومجدداً به این مضمون نوشت :

اگرچه من بنده کمال افتخار را دارم که مورد مرحمت پادشاه اسلام خلدالله ملکه واقع‌شوم ولی دراین موقع مسافرت چون‌که فقط غرض‌امتثال امرسلطان اسلام وتشیید شرع مقدس است ازقبول این وجه ابا وامتناع دارم.

حرره‌الاحقر جمال‌الدین الواعظ الموسوی .

حاضرین تعجب کردند ازکار سید ، که در این موقع مسافرت و تنگدستی و قرض داشتن از قبول این مبلغ گزاف امتناع نمود . لیکن این کار سید و رد او پول را، کاری بسیار صحیح بود ، چه هم شرف وبزرگواری او را ثابت می کند وهم جان اورا نگاهداشت. اعلیحضرت مظفرالدین شاه از این حالت سید و سفرکردنش بی اندازه متأثر و متغیر شده

بود و به عین‌الدوله فرموده بود: با سادات طرف شدن عاقبتی وخیم دارد . باری آقا سید جمال مصمم بر عزیمت سفر گردید و حسب‌الامر کاغذی نوشت به عموم طلاب که مسافرت من از روی کمال میل و رغبت است ، اکراه و اجبار در کار نیست . فوراً از شیخ حسن دلال که همسایهٔ آقا و مرد شایسته‌ای‌است هفتاد تومان به عنوان قرض گرفته وشیخ‌حسن مزبور یك کالسکه برایش اجاره کرد تا قم . طلاب خبر شدند ، اجتماع نمودند ، فریادها بلند کردند ، که الان می‌رویم بازار و مدارس را تعطیل می‌کنیم . سید به استادی وتدبیرفرمود: عجالةً امروز را صبر می‌کنم و سفر را به تأخیر می‌اندازم تا پس فردا شاید راه علاج و چاره بجویم . به‌هرطور بود طلاب را ساکت و متفرق نمود کالسکه را هم با پسر و نوکرش فرستاد خارج دروازه ، دوساعت به غروب مانده درحالتی که عیالش مشغول وضع‌حمل بود و همان وقت پسری زائید که به مناسبت نامش را سیدرضا گذاردند یعنی راضیم به رضای خدا. باری سید به اتفاق سلطان‌المتکلمین رفت بیرون دروازه (فخرج منها خائفاً یترقب) و با سلطان وداع نموده با پسرش میرزا محمد علی و نوکرش مشهدی مهدی سوار کالسکه شده وبه طرف قم روانه شدند .

روز دوشنبهٔ بیست و ششم ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۳ آقا سید جمال با این‌حالت روانهٔ قم شد ، دو شب در راه بود، روز چهارشنبه (۲۸) وارد قم شد ، علماء قم نهایت احترام و پذیرائی را دربارهٔ او بجا آوردند . خصوصاً جناب آقا سید عبدالله مجتهد قمی ، که بیش از دیگران با سید همراه بود. ازطرف نیرالدوله حاکم طهران هم تلگرافی درتوصیه واحترام سید به اعتضادالدوله حاکم قم مخابره شد. آقا سید جمال در ایام عاشوراء جائی منبرنرفت و هرکس هم از او دعوت نمود قبول نکرد و با احدی مراوده نداشت ، مگر با آقا میرزا محمدخان لسان‌الممالك رئیس تلگرافخانهٔ قم، که مشارالیه نسبت به سید همراه بود. آن هم برای توصیه وسفارشی بود، که سراً ازطرف انجمن مخفی به مشارالیه شده بود . از معاونت مالی و غیره دربارهٔ سید دریغ نفرمود . (لسان‌الممالك در مهاجرت کبری خدمات عمده به مشروطه نمودکه در جلد سوم خواهد آمد) .

بازگشت سید جمال واعظ بـه طهران

روز دوشنبهٔ نهم محرم ، سه تلگراف از طرف آقای بهبهانی و عین‌الدوله صدراعظم ونیرالدوله حاکم طهران به سیدجمال مخابره شد و اذن معاودت به طهران را داده بودند . دو روز دیگرهم سید درقم مانده یك روز هم برحسب خواهش لسان‌الممالك منبر رفت و موعظه نمود .

غروب روز جمعهٔ سیزدهم ، سید جمال‌الدین وارد زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم گردید. طلاب و تجار در خیال بودندکه سید را با احترام وارد شهر طهران نمایند، لکن بعضی از آقایان صلاح ندیدند .

صبح روز شنبهٔ چهاردهم ، جناب آقا میرزا محسن برادر آقای صدرالعلماء و جناب

آقا میرزا محمد صادق طباطبائی ویك دونفر ازتجار سیدجمال‌الدین را وارد به شهر نمودند.
در همان روز پس از دیدن آقای طباطبائی و آقای بهبهانی، به‌همراهی حاج شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین رفتند نزد عین‌الدوله و در آن مجلس به شاهزاده عین‌الدوله گفت : من معرفی خود را به شما می‌کنم. من طرفدار و پارتی احدی نیستم وکسی را حمایت‌نمی‌کنم فقط غرض من تبدیل سلطنت کنونی است به سلطنت قانونی اسلامی ، به‌عبارت اخری‌مقصود من خدمت به دولت و ملت است ، منظور من قوام و استحکام دولت است و تا قوه دارم دراین‌کارمجاهده خواهم‌کرد و امیدوارم هیچ چیزمانع از این مقصود من نخواهد بود . عین‌الدوله هم آنچه قوه داشت در تخویف سیدکوتاهی ننمود. باری مبلغ هزار تومان که تا امروز نزد سلطان‌المتکلمین بود به سید جمال داده شد. سید هم دیگر محذوری نداشت قبول نمود و بر احترامات سید افزوده گردید و در بالای منبر صریحاً مطالبهٔ قانون و تشکیل عدالتخانه و اجراء دستخط شاه را می‌نمود و مردم را بهیجان می‌آورد.

در اواسط محرم کاغذی از عتبات عالیات رسید ، که آقا علی اکبر بروجردی از طهران به آقایان نجف نوشته است که : اشخاصی که رفته‌اند به زاویهٔ مقدسه و مطالبهٔ عدالتخانه می‌نمایند ، معدودی از طلاب می‌باشند ربطی به حجج اسلامیهٔ طهران ندارند . حجج اسلامیهٔ طهران اصلا وابداً از شهر طهران خارج نشده وبا عین‌الدوله نهایت دوستی را دارند و از عدالتخانه متنفر می‌باشند و یقین دارند اگر عدالت در ایران جاری شود درب خانه‌های آقایان بسته خواهد شد . علی‌المذکور عین آن مکتوب را فرستادند خدمت آقای طباطبائی که فحص فرمایند آقا علی اکبر بروجردی کیست و مقصودش چیست ؟ این بود که در شب ۱۷ محرم ۱۳۲۴ شریف‌الواعظین قمی در تکیهٔ درخونگاه ، که مجلس روضه و بانی مجلس آقای طباطبائی بود درحضور آقایان دربالای منبر گفت : که اسلام غریب است وپس از مدتی که علماء اعلام طهران دامن همت و فتوت بکمر زده وعازم شده‌اند که اسلام را یاری نمایند ومتحمل صدمات شده‌اند که بلکه مسلمین ازعدالت بهره‌مند شوند. یك نفر از اهالی بروجردکه سالها دراین پایتخت از لباس اسلام وازملت نان خورده چنین وچنان نوشته است. وا دیناه، وا اسلاماه ، باری چون برادرحاج علی‌اکبر که آقا عماد باشد دراین مجلس حاضر بود و از اشخاص صحیح و درست بود لذا شریف‌الواعظین به ملاحظهٔ احترام این برادر گفت این مکتوب ظاهراً از شخص مسلمان نبوده وشاید عبدالمحمود یهودی این کاغذ را برای تضییع یك شخص مسلمانی و یا غرضی دیگر نوشته است . به هرجهت هیجان وحرارت فوق‌العاده در مردم وعامهٔ اهالی پدیدآمده است و جداً ازحجج اسلامیه مطالبهٔ اجراء دستخط و انعقاد عدالتخانه را می‌نمایند.

این ایام آقایان علماء کارشان رو به ترقی و در نهایت احترام و اعتبار در امور سیاسی و دولتی‌مداخله می‌کنند. زمانی‌که آقایان در زاویهٔ مقدسه متحصن بودند واز رجال

درباری ومنسوبین سلطنتی احدی جرئت نداشت که ظاهراً باآنها همراهی وازآنها معاونتی نماید ، جز معدودی که ازجان خود گذشته ، آنها هم با نهایت ملاحظه و خوف رفتار می‌نمودند. لیکن این‌ایام علی‌الظاهر وسایل تقرب به آقایان را اهم امانی و مقاصد خود قرارمی‌دهند. نگارنده برای مقیاس این زمان، با چند روز قبل ، که‌آقایان در زاویهٔمقدسه بودند، ازبرای خوانندهٔ تاریخ یك راپورت مخفی ویك مذاکرهٔ مخفی را استشهادمی‌آورم. و نیز دسایس شاهزاده عین‌الدوله راکه چگونه سلوك می‌کرد با آقایان، و به‌چه سعی و از چه راه می‌خواست میان آنها را اختلاف اندازد ، ذکر می‌کنم . پس ازآن به رشتهٔ تاریخ معاودت می‌نمایم و راپورت مخفی صورت آن از این قرار است :

راپورت مخفی

روز یازدهم ذی‌القعده (۱۳۲۳) ، اعتصام‌السلطنه فرستاد عقب من ، که نایب حسین هستم ، رفتم خدمتشان مرا برد در حیاط خلوت پشت اندرون ، فرمود : چند کاغذ برای آقایان نوشته‌ام با بعض امانتها باید بروی به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم ، کاغذها و امانتها را طوری برسانی ، که کسی مطلع نشود؛ چه آدمهای عین‌الدوله و امیربهادر خیلی مواظب هستند ، مبادا گیر افتی . گفتم اطاعت می‌کنم و مطمئن باشید ، بعد سه‌کاغذ به من دادکه به خطوط مختلفه نوشته بودند، خط نسخ، خط زنانه، به علامتهای حروفی و چند امانت هم داد و گفت یکی‌ازاینها مال‌آقای‌آقا سید محمد مجتهد است، یکی متعلق به‌آقاسید عبدالله مجتهد است ، یکی هم مال آقا شیخ مرتضی . کاغذها راگرفتم و سه امانت عبارت بود ازسه بسته پول زرد و هربسته چهل اشرفی چهار تومانی ، که جمعش می‌شود صدوبیست اشرفی چهار تومانی . گفت : اینها را به همان آقایانی‌که صاحب‌کاغذند بده و رسید بگیر و بیا . من گفتم : فردا پیش از اذان صبح می‌روم که کسی مرا نبیند. بعدآمدم خانه یك جیب در توی شلوارم دوختم وکاغذها وپولها راگذاشتم در توی جیبها و آمدم در طویله ، بـه مهتر گفتم صبح پیش از اذان صبح جو یا بوی‌کرند را بده ، که من می‌خواهم بروم جائی‌کار دارم . فردای آن روزکه روز دوازدهم بود آمدم طویله اسب را سوار شده از دروازهٔ غاربیرون رفتم ، از راه جوانمرد قصاب ، همه‌جا ازبیراه رفته، نیم فرسخ ازبالای شاهزاده عبدالعظیم، از آنجا سرازیر شدم . وقتی رسیدم حضرت عبدالعظیم ، آفتاب می‌خواست تازه طلوع کند ، اسبم را بردم در دکان علافی‌که آشنا بود بستم و رفتم منزل آقای آقا سید محمدکه خانهٔ مشهدی عباسعلی‌گمرکچی بود . درآن اطاقی‌که آقا منزل داشت دو نفر هم آنجا بودند ،که با هم صحبت می‌داشتند و معلوم بود تازه از حمام آمده بودند . یکی از آن دونفر می‌گفت: حال ما شباهت دارد به‌حبیب‌بن

مظاهر و مسلم بن عوسجه که در حمام قرار گذاردند بروند به کربلا و یاری کنند از حسین بن علی. آنها مذاکره می کردند من گریه می کردم برحال مظلومیت و بی کسی آقایان. به هرجهت وارد شدم به اطاق آن دو نفر؛ از ورود من خائف شدند به آنها گفتم نترسید من ازدوستانم، کاغذ را درآورده دادم به آقا، پول را هم دادم رسید گرفتم، از آنجا رفتم منزل آقا سید علاءالدین (اعتمادالاسلام)، کاغذ را دادم رسید پول گرفته پول را هم دادم، بعد رفتم منزل آقا میرزا مصطفی برادر آقا شیخ مرتضی کاغذ و پول ایشان را هم دادم، خدمت ایشان دو تومان انعام داد به‌من، نگرفتم. رفتم در منزل شیخ حسین دوچای و غلیان صرف کرده اسبم را سوار شده آمدم شهر خدمت آقای اعتصام‌السلطنه و انجام خدمت را با رسیدها خدمتشان دادم. فرمایش کرد نایب حسین باشد تا تلافی این کارت را بکنم (امضاء نایب حسین). (۱)

مذاکرهٔ مخفی

این ایام محرم و صفر آقاسید برهان خلخالی نگارنده را ملاقات نمودکه وزیر دربار (امیر بهادر) را می‌شناسی و تقربش را به اعلیحضرت بخوبی می‌دانی، اگر کاری بکنی که بین او و آقای طباطبائی راصلح و صفائی واقع‌شود، هرآینه ما بزودی به‌مقاصد خود نایل خواهیم آمد و همین قدر آقای طباطبائی به‌زبان خودش به‌او بگوید ترقی مملکت و دولت و قوت دین اسلام به‌تشکیل عدالتخانه‌است البته وزیر دربار با آقایان همراه خواهد شد و مواد دستخط شاه را اجراء خواهد داشت. نگارنده در جواب او گفت: عریضه‌ای که آقایان در حضرت عبدالعظیم به شاه عرض کردند و مستدعیات خودشان را در آن نوشته بودند به خط جناب حاج‌شیخ مرتضی آشتیانی است، ودر ذیل آن به‌خط آقای طباطبائی کلمهٔ عدالتخانه نوشته شده است و همهٔ علماء اعلام آن را امضاء داشته‌اند. برای وزیر دربار حجت کافی نیست که البته باید از زبان آقای طباطبائی بشنود. سفیر عثمانی برای آقای طباطبائی پیغام دادکه از الحاق این لفظ عدالتخانه به عریضهٔ مستدعیات اگر مرا ممکن بود و محذوراتی نداشتم هرآینه می‌آمدم وپای شما را می‌بوسیدم چه‌آنچه بخواهید در این لفظ مندرج است. امر به‌این واضحی که حسن آن‌را همه‌کس می‌داند چه شده است که وزیر دربار مشروعیت آن‌را نمی‌داند که باید از زبان آقا بشنود؟ مقصود و واقع امر را بگوئید. سید گفت: واقع امر این است که امیر دوستی آقایان‌را طالب است. شما اگر آقای طباطبائی را در خانهٔ خودتان بیاورید و امیر هم بیاید و ثالثی دربین نباشد، که مقاصدشان را با یکدیگر بگویند، هرآینه پانصد تومان به‌تو خواهد داد. نگارنده گفت از عهدهٔ من خارج است چه اولاً آقایان دیگرمطلع می‌شوند از این ملاقات مخفی و همین احداث نفاق می کند بین

۱ ــ نایب‌حسین از صاحب‌منصبان نظامی و شخصی است راستگو ودرستکار.

آنها ، ثانیاً آن‌که آقای طباطبائی اگر بدون سابقه وارد شود و امیر را ببیند و یاامیربهادر بر او وارد شود همان آن متغیر شده مراجعت می‌کند . سید برهان گفت : پس کاری بکنید بلکه با آقازاده‌های آقا دوستی کند . نگارنده گفت : از این‌که به آقازاده‌ها مقصود شما رااظهار نمایم مضایقه‌ندارم . لذابا جنابان آقامیرزا ابوالقاسم وآقامیرزا محمد صادق مقصود سید را اظهار داشته هردو جواب دادند مراوده و ملاقات مخفی امیربهادر باآقای طباطبائی صلاح نیست . بالاخره معلوم شد به‌طرف آقای بهبهانی و آقایان دیگر هم رفته بودند و از همه مأیوس شده‌بودند .

اشخاصی‌که یك ماه قبل از مراوده و دوستی آقایان منفور بوده ، این ایام محرم و صفر واسطه بر می‌انگیزانند که با آقایان دوستی و معاشرت نمایند . اگر چه از تبعید سعدالدولـه وزیر تجارت به طرف یزد و مبعد شدن دکتر شیخ محمد خان احیاءالملك به‌طرف فرنگستان و سید جمال‌الدین واعظ به‌بلدهٔ قم تا یك اندازه ملاحظه و ترس در کار است .

دکترمحمدخان احیاءالملك ، طبیب مخصوص امین‌السلطان ، ازاشخاص با تربیت و حرارت است . در شب چهارشنبهٔ سیزدهم ذی‌الحجه به حکم عین‌الدوله و تقصیر آن که چیزفهم و عالم است مبعد شد .

سبب‌تبعید اوراکتباً ازخودش استعلام نموده‌آنچه درجواب نگارنده نوشته است ، عیناً نقل می‌کنم و هذا صورته :

مکتوب احیاءالملك

اماجهت تبعید را خودم نفهمیدم و هرچه فکرکردم‌که چه تقصیر شرعی یا عرفی داشته باشم باز نفهمیدم. فقط‌کارخلاف این بنده ، این بودکه دو روز قبل از تبعید ، یك درخت توتی توی حیاط داشته به ملاحظهٔ این‌که مگس و کثافت نزدیك اطاق می‌داد انداخته بودم . اگر این فقره ، چنانچه می‌گویند و بنده‌هم تجربه‌کرده‌ام ، اسباب تبعید و در به دری بنده است . باری غیر از این‌کار هیچ خلافی نداشته‌ام ، مگر آن‌که برای تحصیل معاش که لازمهٔ زندگی است هرکس این بنده‌را به‌عیادت می‌خواست ، از اعیان و فقراء حاضر بوده ، شایدآمد ورفت این بنده بامردم چه روز وچه شبها ، اسباب خیال‌آن بد سلوك شده ، شبانه یکی از رفقای مخصوص این بنده را پیغام فرستاده که مریضه‌ای داریم و وجود بنده لازم‌است . (اسم‌آن رفیق وآن کسی‌که به‌خیال خودش بنده‌را به‌حقه‌بازی خواسته بود ببرد ، لازم به ذکر نیست . زیرا که این قبیل کارها در آن ایام مایهٔ ترقی هرکس بوده و طرف سؤال نمی‌توانند بشوند . در آن عصر وحشیگری واستبداد در امور نافع به‌خود هرکه بیشتربود پیشتربود.) تاآن‌که درشب ۱۳ ذی‌الحجه

۱۳۲۳ ساعت چهار ازشب گذشته در فصل زمستان ، مخصوصاً در راه بدون لباس زمستانی، چنانچه افتاده و دانی وبدون پول و سایرلوازم که لازم نبود در درشکه نشسته و با مأمورین رفته بـه راه حضرت عبدالعظیم تا آن کـه صبح آن شب به حسن آباد رسیدیم و بعد از یك شب دیگر مـأمورین دیگری آمده و مأمورین سابق بنده را تسلیم مأمورین جدید نموده ، قبض‌الواصل گرفته مثل آن که امانت پستی تحویل نموده باشند. بعد ازآن راه مراجعت داده به‌طرف قزوین و ازآنجا به طرف رشت و بالاخره خارج از وطن خود مجبوراً شده؛ دیگر معلوم است که خیال چه می کند که اهل و عیال چه خواهند کرد ؟ مختصراً این که چرا در بعض از مجالس صحبت نموده بودم که این قبیل حرکات در مملکت باعث تمامی رؤسای آن مملکت واهالی آن خواهد بود ، زیاده معلوم است که بااین قبیل اشخاص چه باید بشود که شرح آن را همه می‌دانند .
شیخ محمد

این بود عین مکتوب احیاءالملك که پس از مراجعتش درجواب نگارنده نوشته است و قبل از بمب‌باردمان مجلس که نگارنده یك مجلس ، در انجمن اصلاح ، احیاءالملك را ملاقات و سبب تبعیدش را مشافهةً استعلام نموده ، تقریباً همین‌طور جواب داد که گناهی‌جز انداختن درخت توت نکرده بودم .

خوانندهٔ تاریخ البته توجه خواهدکرد ، که چگونه درخت توت انداختن سبب تبعید شخصی مانند احیاءالملك می‌شود وچه‌طور این توهم‌عقیدهٔ عالمی مثل احیاءالملك می گردد ، فلذا برای رفع تعجب چند سطر در این مقام می‌نویسم و می گویم : هرگاه خوانندهٔ تاریخ زمان ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه را درك کرده باشد و یانظر به‌وقایع بیست سال قبل اندازد ، می‌داندکه درخت انداختن و یا درخت‌کاشتن گاهی سبب حبس و نفی و قتل خواهد شد . چنان‌که حکایت‌کرد مرا، یکی‌از موثقین که :

در یکی از سفرهای تفرجی ناصرالدین شاه به جنگلی رسیدیم ، که جوانی در سن بیست و پنج، بانهایت رشادت تبری در دست داشت و مشغول انداختن درختی‌بود. تا این که درخت را انداخت، ناصرالدین شاه حکم‌کردآن جوان را آوردند و از او پرسید چرا این درخت را انـداختی ؟ در جواب‌گفت : این درخت را انداختم کـه ذغال بعمل آورده و بفروشم شغل وکسب من عمل‌آوردن ذغال است . ناصرالدین‌شاه میرغضب خواست و حکم‌کرد سر آن جوان را از بدن جدا سـاختند . باز خوانندهٔ تاریخ گمان نکند کـه این پـادشاه نمی‌خواست درختهـای جنگل بی‌جهت تلف و ضایع شود چه در زمـان همین پادشاه جنگل مازندران‌را به خارجه داده شد و درختهای شمشاد که امروزه با طلا معاوضه می‌شود، ودریای مازندران برای‌آن‌که درخت ششماد میوهٔ خوراکی‌ندارد وآب دریا شوراست و شیرین نیست به دیگران واگذار شد. پس‌درخت انداختن‌باعث قتل وتبعید خواهد شد چنانچه احیاءالملك

توهم کرد و مبعد هم شد. باری با آن‌که تبعید سعدالدوله و احیاءالملك در ماه ذی‌الحجه به نظر مردم بود و تا یك اندازه ترس و واهمه مردم را گرفته بود باز تقرب به آقایان مایهٔ افتخار بود.

کوشش عین‌الدوله در نفاق افکنی

عین‌الدوله هم برای جلب آقایان به طرف خود دراین دوماههٔ محرم و صفر وسایل و وسایط زیاد برانگیخت. چه ازتشکیل مجلس روضه و مهمانی و پول دادن به طلاب و بلیط فرستادن نزدآقایان، وچه دیدن آقازاده‌ها را، حتی آن‌که به توسط مظفرالممالك یك ساعت طلا و پانصد عدد پنجهزاری زرد برای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی فرستاد. مشارالیه در حالتی‌که شریف‌الواعظین و نجم‌الذاکرین، نزد آقازاده بودند، وارد شده پیغام صدارت را با هدیهٔ مزبور رسانید. جنابش قبول نکرده و رد فرمود، اگرچه در زمانی‌که آقایان مهاجرت‌کرده بودند تایك اندازه سعی‌کرد بلکه بین آنها نفاق اندازد، لکن این‌ایام جداً و واقعاً ساعی است‌که به توسط نفاق و اختلاف آقایان را از مقصود باز دارد، تقریر و نقل یکی از شهداء ملت شاهد و مؤید ادعاء اول‌است و آن ازاین قرار است:

زمانی‌که آقایان در زاویهٔ مقدسه متحصن بودند، از طرف عین‌الدوله کاغذی نوشته شد به‌جناب آقامیرزا ابوالقاسم وآن مکتوب به‌توسط آقامیرزا علینقی به‌آقا رسید، مضمون مکتوب از این قرار است:

رفیق‌شفیق من ــ یاد ایام دوستی و محبت به خیر. چه‌شدکه معاهدات و دوستیها و شبهای سابق را فراموش‌کردید؟ نقداً ازشما خواهش می‌کنم بقدر دو ساعت محرمانه بیائید شهرمرا ملاقات کنید با هم قدری گفتگو نمائیم وآنچه میل شماست من اجراء خواهم‌کرد وکالسکهٔ خود را فرستادم‌که درآمدن تعجیل‌کنید.

آقامیرزا علینقی، آقارا درخلوت ملاقات نموده، مکتوب‌را رسانید. جناب آقامیرزا ابوالقاسم‌گفت: اولاً من باآقایان قسم‌خورده‌ام و نمی‌توان مخالفت قسم‌را نمود، ثانیاً آمدن من نزد عین‌الدوله باعث نفاق و کدورت بین آقایان خواهد گردید. آقازاده گفت: پس خواهش من این‌است‌که جواب‌کاغذ صدراعظم را بنویسند واین رسالت مرا هم‌کتمان فرمائید. جنابش فرمود: جز دونفر که یکی پدرم و دیگری آقای بهبهانی، به‌احدی نخواهم گفت و جوابی قریب به‌این مضمون برای عین‌الدوله نوشت‌که: شرفیابی محرمانه باعث بباد رفتن شرف من و شرف خانوادهٔ من‌است. اگربامن فرمایشی دارید مرارسماً ازآقایان بخواهید، آن‌وقت شرفیاب خواهم شد، به‌شرط آن‌که مرا بی‌انجام مقاصد رجعت ندهید (انتهی).

آقامیرزا ابوالقاسم واقعه را خدمت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی اظهار داشت. هردونفر ثبات ایشان‌را تحسین گفتند. لیکن‌این ایام امیر بهادر به‌آقا میرزا مصطفی‌آشتیانی گفت من بیست‌هزار تومان برای‌شما و بیست‌هزار تومان برای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی

از دولت می‌گیرم ، به‌شرط آن‌که آقایان را از تقاضای اجرای دستخط شاه منصرف کنید .
باری آقایان علماء ، برخلاف زمان تحصن نهایت اعتبار و اعتماد را بهم رسانیده ، طلاب علوم بی‌نهایت عزیز شدند . چه جمعی از طلاب اطراف آقای بهبهانی و برخی حوزهٔ آقـای طباطبائی و عده‌ای هم در مجلس آقـای صدرالعلماء لازم بود. حسن سلوك آقای صدرالعلماء در زمان مهاجرت با طلاب ، این ایام نتیجهٔ خود را ظاهر ساخت چه می‌توان گفت مجمع طلاب خانهٔ صدرالعلماء بود . آقایان دیگرهم طلبه لازم داشتند ، یابرای حفظ مقامات خود و یا برای اجرای مقصود .
آقامیرزا علی قمی نقل کرد : در شبی که طلاب در خانهٔ صدرالعلماء سینه می‌زدند ، یکی از طلاب به‌طریق نجوا گفت : من از صدای این سینه‌ها صداهای مختلف می‌شنوم ، چه یکی می گوید دبیرالملك، از دیگری می‌شنوم سالارالدوله ، از دیگری امین‌السلطان، از دیگری آقای فلان وکذا ، هرکس محبوب خود راکه می‌خواهد به ریاست و ولیعهدی و صدارت و یا حجةالاسلامی برساند ، به همان قصد سینه می‌زند . این شدکه بخیال افتادیم انجمن طلاب را تشکیل دهیم ، تاطلاب از غیرطلاب تمیزداده شوند و آنان‌که برای نجات وطن خدمت می‌کنند ، ازآنهائی‌که برای اشخاص می‌دوند فرق داده‌شود .
باری مردم علی‌الظاهر خدمت آقایان می‌رسند و رجال درباری هم تقرب به آقایان را اهم مقاصد خویش قرار داده‌اند .
مظفرالممالك و اعظام‌الممالك پیشکار صدارت از برای ملاقات آقازاده‌ها شب و روز در تلاش می‌باشند . دو مجلس در خانهٔ آقامیرزا مصطفی و آقامیرزا هاشم منعقد شد که آقا زاده‌ها مشورت‌کردند ، آیا صلاح هست به خانهٔ عین‌الدوله بروند یا خیر. مجلس خانهٔ آقامیرزا هاشم راآقا میرزا ابوالقاسم بی نتیجه‌گذاردکه فرمود : صلاح هیچ کدام ما نیست با عین‌الدوله دوستی‌کنیم؛ تا مقاصد خود را برآورده و مدرسهٔ مروی رابرنگردانیم، به‌خانهٔ عین‌الدوله نباید رفت . مجلس خانهٔ آقا میرزا مصطفی را چون اعظام‌الممالك آنجا بود و قول‌انجاح مقاصد را داد ، بی‌نتیجه نگذاردند . لکن پس ازتفرق مجلس ، آقا میرزامحمد صادق به اعظام‌الممالك پیغام داد که : من باید شما را ملاقات‌کنم . مشارالیه آمد به او گفت تا دستخط شاه اجراء نشود هیچ یك از این‌آقایان برای دوستی باعین‌الدوله همراهی نخواهندکرد . برفرض‌که همراهی کنند ، من ضدیت خواهم کرد . پدر و برادر خود را مانع خواهم بود . به هرجهت قول خود را پس گرفت . عین‌الدوله امر نمود قانونی برای عدلیه بنویسند که بعد از این خواهد آمد و نیز شاه را به عزم ییلاق به باغ شاه نقل داد و در اوایل ربیع‌الاول ۱۳۲۴ مجلس مشورتی در دربار تشکیل داد، که درباب اجراء دستخط شاه مشاورت نمایند چنانچه بعداز این خواهد آمد .
نوشته‌جات به‌عنوان شبنامه واعلانات ژلاتینی، بسیار دراین‌ایام نشرمی‌شود که مضمون

همه تقاضای عدالتخانه و بیداری مردم است . نگارنده فقط یکی از شبنامه‌ها را که چند مسئلهٔ تاریخی مبتنی بر آن‌است دراین مقام ذکر می کند ،که هم وضع مطبوعات این زمان برخواننده معلوم باشد و هم از رشتهٔ تاریخ خود خارج نشودوآن این است:

صورت شبنامه

سؤال وجواب میرزا حسین‌خان با میرزا احمدخان درخیابان علاءالدوله:

سؤال ـ چطور است احوال شما ؟

جواب ـ چه می‌پرسی برادر ازحال من، هرروز ازخدا مرگ می‌خواهم، شغل وکاری‌که نیست، عیالات‌که زیاد، نان و گوشت هم حالش معلوم است،گدائی هم‌که نمی‌توانیم بکنیم ، غیر از مرگ از برای ما صلاح نیست .

ـ باید راضی بود. خداوند همچو خواسته است . باید صبرکرد .

ـ خاك برسر ما اهل این مملکت‌بکنند. چطور شدکه خدا از برای‌یکصد و بیست مملکت که در روی زمین است ، باید عزت و ثروت و امنیت و عدالت وآسایش و مکنت و غنی بخواهد ، باآن‌که همه‌کافر هستند، و از برای یك مشت مسلمان نکبت و فقر و ذلت و احتیاج و ظلم و پریشانی بخواهد ؟ این که ظلم است ، خدا ظلم نمی‌کند !؟

ـ پس شما که می‌فرمائید این خرابی از جانب خدا نیست ، پس ازجانب کیست ؟

ـ تقصیرازشاه است‌که مال وجان سی‌کرورنفوس را به‌چند نفردزد راهزن خدا نشناس جاهل داده ، که این اشخاص ، بااین یك مشت مردم درماندهٔ اسیر ذلیل ، هرچه اراده می‌نمایند می کنند. نه مال از برای مردم مانده و نه جان و نه عرض و نه ناموس ، یك مشت استخوان این مردم فقیر ذلیل را همه روز در آسیاب ظلم خرد می‌نمایند . هرچند سلطان خود به‌شخصه ظلم نمی‌کند ، اماچون ظالم را او مسلط برمظلوم می‌نماید ناچار زشتی امر مستند به او خواهدبود .

ـ شاه که دستخط تأسیس عدالتخانه و اجراء قانون در کلیهٔ امور مملکتی داده و مکرر حکم فرموده‌که اجراء نمایند دیگر چه‌تقصیر دارد ؟

ـ چه فایده ، کی حکم شاه بیچاره را می‌خواند ؟ اتابك که خودش یك سلطان مستقلی است ، هرچه را که میل دارد اجراء می‌نماید ، هرچه راکه میل ندارد زیرسبیل می‌گذارد .

ـ اتابك مجلسی فراهم فرموده که وزراء رأی بدهند ، امیر بهادر و حاجب‌الدوله و ناصرالملك نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود .

ـ هرچند امیر بهادر و حاجب‌الدوله یك پارچه ظلم و حماقت هستند

و قانون را مضر به‌حال خیانتهائی که کرده و می‌کنند می‌دانند . اما ناصرالملك که مرد عاقلی بود شاید چنین فهمیده که این‌مجلس صورت سازی‌است و اتابك به این‌کار باطناً راضی نیست .

ـ ما از حال اتابك چنین فهمیده بودیم که مایل به اجراء قانون است ، زیرا که فایدهٔ این‌کار از برای خودش بیشتر است ، به جهت آن‌که مال و خانه و درجهٔ او در سلطنت بی قانون بی شرط همواره در معرض تلف است و تا قانون نباشد از این جهات اطمینان برای اوحاصل نخواهد شد .

ـ بلی خود اتابك هم ملتفت این نکته هست ، ولی نخوت و غرور و خودپرستی او را مانع شده که چون رؤسای ملت مطالبهٔ قانون‌نمودند، اگراجراء شود به‌اسم آنها خواهد شد . پس معلوم شدکه اتابك خیلی آدم کم مغزی است، که کار به‌این بزرگی و شرف به‌این سترکی را ، ازبرای یك خیال به‌این‌کوچکی واهی تعطیل نماید . ماگمان می‌کردیم که این اتابك آدمی است ، حال معلوم شدکه هیچ بارش نیست .

ـ این تقصیر با علماء وآقایان است زیرا که جد وجهد درکاری نمی‌کنند و این خیال پوچ را از کلهٔ این مرد بیرون نمی‌نمایند ،که غرض خودنمائی نیست ، بلکه غرض اصلاح مفاسد ملك و ملت است ؛ به‌اسم هرکس می‌خواهد بشود، بشود .

ـ پس شما خبر ندارید که آقای آقا سید محمد دیروز چه کاغذ خوبی دراین باب به اتابك نوشته ، که‌ما تاجان دربدن داریم دست ازمطالبهٔ حقوق ملت برنمی‌داریم ؟

ـ بلی خبر دارم سواد کاغذ را هم دیدم (بعداز این ذکرمی‌شود) خداوند به آقای آقامیرزا سید محمد عمربدهد ، باز میانهٔ ملاها اگر یك‌نفرباشد ، اوست که به فکر ملت است . آقایان دیگر به فکر خودشان هستند . ماها باید زحمت بکشیم و آنها همه روز به فکر ترقی و توسعهٔ اداره و جلب منافع و مداخل خود باشند . آخرمگر فایدهٔ پیغمبرصلی‌الله علیه وآله ازبرای مردم همین بیان طهارت و نجاست بود یا در مقام ترویج احکام سیاسیه و مملکت‌داری و تهذیب اخلاق هم بود؟ آقایان نجف و این‌جا پس از یك عمرکه از پرتو امت پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله می‌خورند و زندگانی می‌کنند ، آخر فایدهٔ ایشان منحصراست ، به‌این‌که درحاشیهٔ رساله یك مرتبه برعدهٔ غسلات استنجاء بیفزایند یاکم‌کنند . دیگر در فکر این نیستند که ظلم عالم را فراگرفت ، مسلمانان از دست رفتند ، دولت و ملت اسلام که پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام برای ترویج آن شهید

شدند ، از میان رفت . دشمنان دین از هر طرف روی آوردند و علماء به‌بعضی از فروع چسبیده ، اصل رااز دست داده‌اند .

ـ شما به فرمایش علماء وآقایان هم‌گوش بدهید . ایشان هم حرفی دارند ، می‌گویند ماکه زحمت برای‌مردم می کشیم،مردم خودشان بی‌غیرت و نادان هستند، چرا در مقام عدل و داد برنمی‌آیند ؟ فرض ما نبودیم ، مردم نباید به فکرحال خودشان باشند ؟ مردم می‌خواهند بی زحمت لقمه توی دهن آنها بگذاریم . اگر صدراسلام را ملاحظه کنید می‌دانیدکه حضرت رسول(ص)یك تنه‌کار ازپیش‌نمی‌برد، بلکه مردم از جان و مال خود می‌گذشتند و پیغمبرخود را یاری می‌نمودند و پیش می‌بردند . (نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود ...) مستدعی است مرخصم فرمائید انشاءالله فرداشب خدمت جنابعالی در همین موقع می‌رسم وعرایض لازمه به‌نحو اوفی واتم خواهیم‌کرد ، تابدانید و تصدیق فرمائید ، این همه ظلمی که به مردم می‌شود از بی همتی و بی‌غیرتی خود مردم است . (انتهی)

در شبنامهٔ مزبور دریکی از سؤالات می‌نویسد : اتابك مجلسی فراهم نموده‌که وزراء رأی بدهند الی آخره .

شورای دولتی باغ شاه

در این سؤال اشاره کرده است به مجلسی‌که به عنوان شورای دولتی در باغ شاه تشکیل یافت و شرح آن از این قرار است : که پس از هیاهو و گفتگوهای بسیار بین مردم و انعقاد انجمن‌های مخفی و علنی ، از قبیل حوزهٔ اسلامیه که آقایان و علماء در ایام دوشنبه و جمعه مجمعی سیار درخانه‌های یکدیگر به اسم حوزهٔ‌اسلامیه برپا می‌نمودند و ازقبیل انجمن علمی اتحادیه که طلاب تشکیل نموده و سایر مجامع و انداختن اعلانات و شبنامه‌های ژلاتینی درکوچه‌ها و خیابانها و مدارس و مکاتب . عین‌الدوله صدراعظم ایران را بخاطر رسید که به‌تدبیر مردم را ساکت نموده و تقصیر را به گردن کسی دیگر وارد آورد . لذا یك روز در باغ شاه که نزدیك به‌شهر و درپشت خندق بین‌شمال ومغرب طهران واقع‌است مجلسی‌منعقد نمود و شاه هم برای رفتن به ییلاق نقل مکان کرده و در آنجا چند روزی توقف فرمود . رجال درباری و وزراء دولتی را در آن انجمن گرد آورده و گفت : همه می‌دانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط تأسیس عدالتخانه را صادر فرموده ، اگرچه گفته‌ام نظامنامهٔ عدلیه را بنویسند و الان مشغول اتمام و تصحیح آن می‌باشند ، لکن من‌تا به‌امروز به مسامحه و مماطله گذرانیده‌ام و اجراء دستخط شاه و انعقاد عدالتخانه را که ملاها می‌خواهند به عهدهٔ تعویق انداخته ، لکن آقایان از این کار دست بر نمی‌دارند و هر روز مکاتیب و پیغامات آنها می‌رسد؛ مردم هم ازنوشتن اعلانات و شبنامه‌ها منصرف نمی‌شوند ، آیا صلاح می‌دانید دستخط اعلیحضرت را به‌موقع اجراء گذارده و برطبق آن رفتار و یاصریح جواب

گفته آنها را مأیوس کنیم و در مقابل ایستاده ممانعت از تقاضای مستدعیات آنها کرده ، اگرچه به‌استعمال قوای دولتی‌باشد ؛ اهل‌مجلس خاموش شده‌جوابی ندادند . مجدداً عنوان و مذاکره نمود و جواب خواست .

احتشام‌السلطنه که از رجال متدین و متمول بود و هیچ وقت ملاحظه ازکسی نداشت وغرض نوعی‌را مقدم برغرض شخصی می‌داشت ، مدتی هم درخارجه به‌عنوان سفیری و وزیر مختاری بسر برده در جواب‌گفت : صلاح دولت بر اجراء دستخط است . چه اگردستخط اعلیحضرت را اجراء ندارید دیگر ملت اعتماد به‌قول و دستخط شاه نمی‌کند و نیز شرف دولت می‌رود، چه ملت‌آن هم رؤسای آنها و روحانیون تقاضای عدالتخانه می کنند. تأسیس عدالتخانه و تشکیل آن بطور صحیح ضرری بر دولت وارد نخواهد آورد . اگر دولت برطبق میل ملت رفتار نکند هم مخالف قول خود را نموده و هم در نزد خالق و مخلوق مسئول است .

وزیردربار (امیر بهادر) گفت : خیر چنین نیست ، صلاح دولت بر عدم اجراء دستخط است ، البته باید این دستخط اجراء نشود . چه اگر عدالتخانه برپا شود آن‌وقت پسر پادشاه با بقال مساوی خواهد بود ونیز دیگر هیچ حاکمی نمی‌تواند دخلی بکند و راه دخل امناء دولت مسدود خواهدشد .

احتشام‌السلطنه گفت : جناب وزیر دربار ، دیگر بس است ، دخل تا کی ، ظلم تا چه وقت ، مردم را ذلیل و رعیت را به چه‌اندازه فقیر می‌خواهید؟ دخل و جمع مال حدی دارد، خوب‌است قدری به حال رعیت رحم‌کنید ، ملت را با دولت طرف نکنید، رعیت را از شاه دلخور نخواهید ، علماء و روحانیین را دشمن شاه قرارندهید .

حاجب‌الدوله گفت : اگر عدالتخانه برپا شود سلطنت منقرض خواهد شد .

ناصرالملك وزیر مالیه‌گفت : بلی چنین است، امروز صلاح نیست ، هنوز درایران وقت تأسیس مجلس نیست ، عدالتخانه منافی بااین سلطنت است .

وزیر دربار گفت : جناب احتشام‌السلطنه شماکه از قاجاریه می‌باشید نباید راضی شوید به رفتن سلطنت ازاین خانواده .

احتشام‌السلطنه گفت : والله قوت دولت و ترقی سلطنت بااتفاق وهمراهی ملت است ، امروزکوکب اقبال دولت طلوع نموده،که ملت در مقام اصلاح نواقص برآمده است . قدر بدانید ، باملت متفق شوید ، دست بهم‌داده نواقص را تکمیل‌کنید ، دولت‌را صاحب اعتبار و مایه‌کنید، قانونی درایران دایرکنیدکه احدی تخلف ازآن نتواند. دیگردخل بس است، ظلم‌کفایت است ، شاه را بد نام نکنید ، دولت را مفتضح نسازید.

امیربهادر روی به‌اتابك نمود و گفت : احتشام‌السلطنه خیال دارد شاه‌را ضعیف‌کند . احتشام السلطنه گفت : من میل دارم پادشاه و ولی‌النعمی خود را مانند امپراطور آلمان

و انگلیس مقتدر و صاحب اعتبار ببینم ، لکن شما می‌خواهید پادشاه را مثل خدیو مصر و امیر افغانستان نمائید .

امیر بهادر گفت : من تا جان دارم نمی‌گذارم عدالتخانه بر پا شود ، خوب است شما که احتشام‌السلطنه می‌باشید بروید به مملکت آلمان و خدمت برای امپراطور آلمان کنید . آقای‌من ، پادشاه من این‌گونه خدمات را لازم ندارد .

عین‌الدوله دید مقصودش بعمل آمد و بیش از این صلاح نیست چشم و گوش مردم باز شود ، گفت : من باید این مذاکرات را خدمت اعلیحضرت عرض کنم و از خود شاه تکلیف بخواهم . مجلس منقضی گردید چند روز بعد از آن احتشام‌السلطنه مأمور برفتن به سرحد ایران و عثمانی و از طهران خارج شد .

تبعید احتشام‌السلطنه با تبعید سعدالدوله تفاوتی که داشت این بود که احتشام‌السلطنه محترماً تبعید شد و سعدالدوله بطور بد . به قول خودش سه فرسخ پیاده با شلاق قزاق طی راه یزد را نمود .

این‌که در شبنامه می‌نویسد: امیر بهادر و حاجب‌الدوله و ناصرالملك نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود الی آخره .

از قرار مذکور عین‌الدوله قبل از انعقاد مجلس به ناصرالملك گفته بود : این‌طور جواب بگوید و یا آن‌که ناصرالملك هنوز صلاح نمی‌داند در ایران این مذاکرات بشود و استعداد ملت را به این اندازه نمی‌داند که طرف بادولت شوند و با نبودن استعداد ضعف دولت پسندیده نیست و الا ناصرالملك کسی نیست که مانع تمدن و ترقی گردد . یامجبور بود به این‌که همراهی از عین‌الدوله بکند و یا واقعاً عقیده‌اش این بود که هنوز وقت نرسیده است .

این‌که درشبنامه می‌گوید : پس شما خبر ندارید که آقای آقامیرزا سید ، دیروز چه کاغذ خوبی دراین باب به اتابك نوشته :که ماتاجان داریم دست ازمطالبهٔ حقوق ملت برنمی‌داریم الی آخره .

شرح آن از این قرار است که : بعد از آن‌که مردم دیدند از طرف دولت خبری نمی‌شود عین‌الدوله هم به مسامحه و مماطله و دفع‌الوقت می‌گذراند ، و در مقام اجراء دستخط شاه برنمی‌آید ، حتی آن‌که در یك شب آقایان بالاجماع بازدید کردند ازعین‌الدوله، آقای طباطبائی به‌عین‌الدوله فرمود : این عدالتخانه‌ای‌که ما مطالبه می‌کنیم اول ضررش به ماها می‌رسد که دیگر مردم آسوده می‌شوند وظلم نمی‌بینند و دیگرمحتاج به ماها نمی‌باشند و درب خانه‌های ما نمی‌آیند ولی چون عمرمن و توگذشته است کاری بکنید که نام نیکی از شما درعالم بماند ودر صحایف تاریخ بنویسند بانی مجلس و عدالتخانه عین‌الدوله بوده و ازتو این یادگار درایران باقی بماند .

این فرمایشات و نصایح در او اثر نکرد ، بلکه از شنیدن لفظ مجلس اگرچه آقای طباطبائی به‌کنایه اداء فرمود، ابروها را درهم‌کشیده و مکدرشد. علیهذا طلاب و دانشمندان برای تذکار آقایان شروع کردند درنوشتن کاغذها وخطابه‌ها به‌آقایان .

شبنامهٔ مردم و مکتوب طباطبائی

آقای طباطبائی چون دید مردم سخت‌گرفته اند ، طلاب هم علی‌الظاهر ایراد وارد می‌آورند، فلذا مکتوبی مفصل به‌عین‌الدوله نوشت که در شبنامهٔ مذکور اشاره به‌آن کرده‌است ، لیکن نگارنده برای آن‌که ترتیب را از دست نداده باشم نخست یکی ازکاغذهای ژلاتینی راکه به‌عنوان خطابه نوشته‌اند نقل می‌کنم، سپس مکتوب آقای طباطبائی را .

از درج همین یك خطابه مضمون سایر لوایح و اعلانات بر قارئین محترم مستفاد و معلوم خواهد شد .

خطابهٔ مردم به آقایان

ای رؤسای دین و پیشوایان مسلمین، عرض و استدعای عموم ما بیچارگان و ستمدیدگان اهالی و سکنهٔ طهران از سلسلهٔ طلاب و سایر طبقات و اصناف حضور مبارك رؤسای روحانی و پیشوایان دینی حجج اسلام و علماء اعلام متع الله‌ـ المسلمین بطول بقائهم ،آن‌که تمام اعضاء وجوارح درمملکت بدن، خادم وکار- گذار اعضاء رئیسه هستند ، رفع مضرات و جلب خیرات به واسطهٔ این اعضاء و جوارح است که به حکم رؤساء ، این کارکنان بدن در نفع و ضرر وخیر و شر متحرك هستند ، قوام و دوام و ثبات این مملکت را به قدرالمقدور والاستطاعه ، برقرار دارند و همچنین شما پیشوایان دین مبین ، راهنمای منهاج شرع وآئین هستید ، چشم ملت بر اقدامات حسنهٔ شما آقایان است که این بوستان شریعت مطهره راکه خار و خاشاك اختلاف فراگرفته ، ریاحین و اشجار آن از بروزات جور و اعتساف اهل ظلم و طغیان از طراوت و ثمرافتاده ، عنقریب اسم بی‌رسم دین وآئین از میان برخاسته ، بازار عدل وداد که اس اساس شرع قویم و اصل بنیاد طریق مستقیم است ،کاسد و اخلاق و طبایع اسلامیان به طوری فاسد بشودکه جز به غزوات احمد مختار و به‌حملات حیدرکرار، اصلاح نشود . هرق دماء را عظمی نماند و سبی نساء را مقداری نباشد . نهب و غارت اموال به تطاول خائنین جهان رواج گیرد و اختلاف امور ملك و ملت به دست بوالهوسان خودپرست نفس پسند ، آشکار ترگردد . اگر به وساوس شیطانی و تخیلات نفسانی بعضی مردمان با غرض و مرض، خرابی مملکت را به طبقهٔ اهل علم و علماء نسبت می‌دادند وآنان را موجب عدم پیشرفت ترقی و اجراء قوانین عدل و نصفت می‌شمردند ، بحمدالله رفع این اشتباه از این راه شد و در موقع

امتحان (که یکرم الرجل او یهان) برعارف و عامی واضح گردید که در این اقدامات حسنهٔ شما آقایان عظام، اول طبقه‌ای که دراقدام وخدمتگزاری جان‌فشانی کردند و خواهان قوانین عدل و داد مقررهٔ در دین مقدس احمدی و مساوات و مواسات مؤسسه درآئین محمدی شدند، این سلسله بودند که افتخار مهاجرت و مجاهدت فی سبیل الله را اختیار و شرف خود قرار داده، درزاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم شب و روز «المستغاث بك یا صاحب الزمان» گویان، در طریق داد-خواهی پویان، بودند و ما رعایا وبیچارگان تأسی به‌آنها کرده بعدکه غرض را نوعی دانسته آسایش عموم را مقصود و ملحوظ شما آقایان دیده بقدرالاستطاعة در همراهی حاضر شده، چه گفتید که نکردیم؟ چه خواستید که امتناع نمودیم؟ تا کم کم پرده ازروی کار برداشته شد و به‌عقیدهٔ مردم خودبین با غرض، شوخی به جدی و اصل مطلب به‌عرض آستان مبارك ملوکانه رسید و رفع اشتباه خاطرمعدلت مظاهر گردید، که غرض ثبات و دوام دولت است، نه معارضه و ضدیت؛ مقصود دعای وجود مسعود خسروانه است به اجراء قوانین معدلت وآبادی مملکت، نه مجادله وخصومت. روسیاهی خائنان دولت ظاهرو اغراض نفسانی مفسدین ملك و ملت آشکار گردید، که آنهائی که خود را از هواخواهان سلطنت می‌شمردند اولین دشمن جان و نخستین خصم قوی پنجهٔ شخص سلطان هستند. اسم خود را بهانهٔ کامرانی خویش قرار داده، بستگی ونوکری دولت را مایهٔ ثروت و احتشام خود نموده، از مراسم رسومات عدالت و افتتاح معدلتخانه چون دیو رجیم ازکلمهٔ مبارکهٔ «لاحول» گریزان و در هراسند. بلی؛ اگر قوانین اسلام به میان‌آمد هریك از این نفس پرستان در اندك زمانی دارای دولت بی‌شمار و صاحب ضیاع و عقار نخواهند شد. تا القاء شبهات نمایند و خاطر مبارك شاهانه را به دسایس و مفتریات نیالایند نمی‌توانند به‌مقصود رسید. بلکه از مقصود باز می‌مانند. حیله و نیرنگ بهم‌آمیخته و طرح نوی برانگیخته، به‌خیال‌خودحیله کردند وصرفه بردند. اسکات شما آقایان و اضطرار و الجاء ما بیچارگان، درصدور دستخط ملوکانه بر انجام مقاصد و تقبیل و القاء شبهه براذهان صافیهٔ شما پیشوایان که جز خیرخواهی عموم مردم در نظر نداشتید و ندارید، بدان گونه نمودند، که دستخط ملوکانه شرف صدور یافته وحاجات شما بخوبی وخوشی برآمده، اگر چه بعضی از مردمان مجرب و نفوس مهذب که همه وقت آثار را از مؤثر شناخته‌اند، اظهار داشتند که به این حیله‌های بین وآشکار دست ازکارکشیدن نشاید. که هرگز ازگرگ آدمی-خوار رسم رحم وشبانی نیاید. نماز گربهٔ عابد برای گرفتن موش است و الا در خاطرش جز تصور طعمه هر چه هست فراموش است. مکرر عرض شد تا دست

تطاول این گرگ سیرتان آدمی صورت، در قبض و بسط امور مملکت مبسوط است و اجراء مصداق دستخط مبارك ، که حاکی از نیت پاك ملوکانه است ، بی‌میل این دزدان منوط و مربوط است، ازحیز امکان خارج، بلکه محقق‌البطلان‌است . چرا که این سرایای ملت بیچاره را در مقابل خیالات نفسانیهٔ خود جزو ترانه، و این حکایات جانسوز یك مشت رعیت فلك زدهٔ آواره را مثل افسانه پندارند، هیچ غرض از صدور این دستخط ندارند ، مگراین که وقتی را فرصت شمارند و بعد از اسکات خلق حیله آغازند، بلکه بتوانند درمیان علماء و آقایان سنگ تفرقهٔ نفاق اندازند تا بر خر خود سوار شده و این یك مشت فقیر بیچارگان گرسنه را در جلو مرکب کامرانی و شهوت پرستی خود پیاده بدوانند و از اموال ما بیچارگان که دارای روح و حیات و جان و مال نیستیم باغ و عمارت بسازند ، هر چه داد زدیم نشنیدید ، بلکه در جواب فرمودید قول سلطان تالی امر یزدان است و دستخط شاهان، قویم‌البنیان و لازم‌الاذعان. چگونه می‌شود ازمصدرمنیع سلطنت کبری امری صادر و به امضای صدارت عظمی برسد و قراری داده شود که به‌اجراء نرسد؟ چون کمال امیدواری و اطمینان به فطرت سلیمه و نیت خالص اعلیحضرت همایون داشته و داریم که قلباً مایل به‌نفوذ قوانین شرع و عدل وداد هستند ازصمیم قلب تشکرات فائقه را درحرم محترم امامزادهٔ واجب‌التعظیم نمودیم. باکمال شوق وشعف قلبی و اطمینان خاطر ، پای کوبان و دست افشان به منازل خود مراجعت کرده همی خواندیم: «حاجت ما برآمده». با نهایت میل و دلبستگی به افتتاح مجلس عدالت، تصور نمودیم بعد از رفع خستگی به این نعمت عظمی نایل خواهیم شد ، هروقت خدمت شما آقا رسیدیم و عرض کردیم جوابی شنیدیم .

یك روز فرمودید حضرت اتابك کسالت دارد ، روز دیگر به‌نقاهت وجود مبارك شاهانه متعذر شدید. گاهی امورات مهمهٔ دولتی را پیش‌آوردید، به‌مذاکرات و شوری برگذارکردید تا بخوبی بر تمام مردم معلوم شد نتیجهٔ آن اقدامات و تضررات ازدیاد لجاجت گردید و معنی «و لایزیدالظالمین الا خساراً» در وجود آنان، مکشوف تمام‌آفاق شد . گوشت و نان را به قیمت جان رسانده ، برادران و خواهران ما در قوچان وسیستان به‌همسایگان که قصد مال وجانمان دارندفروختند ومال ومنال اندوخته ، برظلم وجور افزودند. آنچه از دستشان برآمد نمودند . « علی رؤس‌الاشهاد انابکم مستهزؤن » گفتند و شنیدید ، برما بیچارگان به‌سخره خندیدند .

آخرآقایان دین و پیشوایان آئین«مگرخداوند شرف و ناموس را در اروپ از برای زنار و ناقوس آفریده ؟ باید این یك مشت مسلمان دستخوش هوا و هوس

نفس پرستان باشند» (در اول عرض شد). اعضاء وجوارح ، خدمهٔ اعضاء رئیسه هستند وحفظ و حراست شما آقایان که در مملکت اسلام به‌منزلهٔ اعضاء رئیسه هستید بسته به‌وجود ما بیچارگان است. اگردرما قوه وتوان باشد وصلاحیت کارگذاری داشته باشیم که بتوانیم رفع مضرات بکنیم شماها می‌توانید آسوده بمانید. اگردر وقتی در اعضاء استرخاء و علتی عارض شدکه بکلی از حرکت افتادند، بی‌خادم و کارگر می‌مانند ، آن وقت اول کسی که دستخوش این هواپرستان و پایمال ستم و ظلم این ظالمان شوند شما خواهید بود و هرچه به‌آواز بلند و استغاثه «هل‌من ناصر» بگوئید یار و معین نخواهید دید تا زود است باید چاره کرد (انتهی).

چون مردم این مقالات و خطابه‌ها را نوشته ،آقایان مجبور گردیدندکه در مقام مطالبهٔ اجراء دستخط شاه برآیند. آقای طباطبائی کاغذی به عین‌الدوله نوشت که در شبنامه اشاره به‌آن شده بود ذیلا درج گردید و هذا صورته.

صورت مکتوب آقای طباطبائی به عین الدوله

کوآن همه راز وعهد و پیمان ـ مسلم است ازخرابی این مملکت و استیصال این‌مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده‌است خوب مطلعید و هم بدیهی است و می‌دانید اصلاح تمام اینها منحصر است به‌تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء. عجب دراین است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم ، اقدام نمی‌فرمائید. این اصلاحات عماًقریب واقع خواهد شد. لیکن ما می‌خواهیم به‌دست پادشاه و اتابك خودمان باشد نه به‌دست روس و انگلیس و عثمانی. ما نمی خواهیم در صفحات تاریخ بنویسند: دولت به مظفرالدین شاه منقرض و ایران در عهد آن پادشاه برباد رفته ، شیعه ازآن زمان ذلیل و خوار شدند.

خطر نزدیك و وقت مضیق و حال ایران حال مریض مشرف به‌موت است. احتمال برء ضعیف، درعلاج چنین مریض آیامسامحه رواست و یا علاج را به‌تأخیر انداختن سزاوار است؟ به‌خداوند متعال و به‌جمیع انبیاء و اولیاء قسم به‌اندکی مسامحه و تأخیر ایران می‌رود. الله‌الحمد، حضرت والا مسلمان و برخلاف سابقین معتقد به‌شرع و روز جزا هستید؛ ملاحظه فرمائید این طورکه شد جوابی برای امیرالمؤمنین (ع) دارید که بفرمایند دولت شیعهٔ من منحصر به‌ایران بود، ایران را چرا به‌باد داده دولت شیعه را منقرض نمودی؟ من اگر جسارت‌کرده و بکنم معذورم ، زیراکه ایران وطن من است ، اعتبارات من در این مملکت است ، خدمت من به‌اسلام در این محل است ، عزت من ، عنوان من ، تمام بسته به این دولت است. می بینم این مملکت به‌دست اجانب می‌افتد و تمام شئونات و

اعتبارات من می‌رود. پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می کوشم ، بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت . سیدالشهداء علیه‌السلام برای بقاء طایفهٔ شیعه ازجان و اولاد و عشیره وعیال گذشت. شهادت‌آن بزرگوار اگر نبود از شیعه اسمی نمی‌ماند. سزاوار است ما به رایگان این مملکت را به چنگ اجانب انداخته، این یك مشت شیعه را ضعیف وخوار و ذلیل نمائید؟ امروز باید اغراض شخصیه را کنار گذارده ، محض خدا و ابقاء این مذهب جان نثاری کرد و خیال نکرد این کار چرا به‌اسم فلان و فلان انجام گیرد ، وقت تنگ و مطلب مهم است ، وقت این خیالات نیست . من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم ، شأن و اعتبار را کنار گذارده ، انجام این کار را اگر موقوف باشدبه این‌که در دولت منزل حضرت والا کفش برداری و دربانی کنم حاضرم (برای ملت و رفع ظلم) .

حضرت والا را به‌خدا و رسول (ص) وصدیقهٔ طاهره و ائمهٔ هدی قسم می‌دهم ، بریزیدآنچه در دامان‌است ، این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی‌نفرمائید. عهد چه شد؟ قرآن چه ؟ عهد ما برای این‌کاریعنی تأسیس مجلس بود و الا ما به‌الاشتراك نداشتیم . مختصراً اقدام در این‌کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم اقدام نفرمودید . یك تنه اقدام خواهم‌کرد، یا انجام مقصود یا مردن. از هیچ پروا ندارم ، زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم ، چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمی شوم . پس حظم اقدام به‌این‌کار ومنتهی آمالم انجام این‌کار است . با جان دادن در این راه‌که مایهٔ‌آمرزش و افتخار خود و اخلافم است این‌کار را بلند و اسمی برای خود در صفحهٔ روزگار باقی بگذارم . این‌کار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهندکرد . چنانکه ما به اسلافمان خوب نمی گوئیم ، باز عاجزانه التماس می‌کنم هرچه زودتر این‌کار را انجام دهید ، تأخیر این‌کار ولو یك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد . فعلا دفع شر عثمانی نمی‌شود مگر به‌این مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء ، نتایج حسنهٔ دیگر محتاج به‌بیان است، فعلا بیش از این مصدع نمی‌شوم . والسلام .

توضیح یاحاشیه‌ای بر این مکتوب

آقای طباطبائی دراول مکتوب می‌نویسد :«کوآن‌همه راز وعهد و پیمان» و نیز درطی‌آن می‌نویسد: «عهد چه شد ؟ قرآن چه ؟ عهد ما برای این‌کاریعنی‌تاسیس مجلس بود و الا ما به‌الاشتراك نداشتیم» خوانندهٔ تاریخ البته مایل است‌که بداند این چه عهدی‌است‌که رئیس ملت به‌شخص اول دولت می‌نویسد . فلذا نگارنده چند سطری توضیحاً و یا حاشیتاً می‌نویسم آن‌وقت بر می گردم به

رشتهٔ مطلب .

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ در یکی از شبها احتشام السلطنه خدمت آقای طباطبائی رسیده دیگر برحسب تحریك عین‌الدوله بود و یا برحسب وطن‌خواهی مشارالیه . پس از آن که شرحی از همراهی خود با مقصود آقای طباطبائی بیان نموده قرآن را از بغل خویش در آورده و گفت : به‌این کلام‌الله قسم می‌خورم که رسیدن به مقصود منوط است به‌این که یك مجلس عین‌الدوله را تنها ملاقات کنید و الا در زحمت خواهید افتاد . اگر نجات این مملکت و آسودگی ملت و بقای اسلام را می‌خواهید که لله و فی‌الله یك مجلس عین الدوله را ملاقات کنید که مقدمات کار را دیده‌ایم فقط همین یك مجلس ملاقات است که منتج نتیجه است .

آقای طباطبائی چون بخوبی احتشام‌السلطنه را شناخته و صحت و درستی و تدین او را مسبوق بود، لذا فرمود: من برای این مقصود حاضرم که خود را فداکنم چه جای ملاقات عین‌الدوله؛ همان آن در ظلمت شب با احتشام‌السلطنه روانهٔ منزل عین‌الدوله گردید . در آن مجلس محرمانه که احتشام‌السلطنه هم از آن مجلس خارج شد عین‌الدوله قرآن حاضر کرد و قسم قرآن یاد نمود که من بامقصود شما حاضرم و قول می‌دهم که به‌همین زودی مجلس تشکیل گردد . من خیال شما را مقدس می‌دانم، تاکنون هم که مسامحه کردم خواستم موانع را از جلو بردارم . اینك به‌شما قول می‌دهم که همین چند روزه عدالتخانهٔ صحیح برپا شود الی آخره .

لیکن ،کلام‌اللیل یمحوه النهار ، قول و عزم این شاهزادهٔ بزرگ و سوگند اتابك و صدراعظم ایران همان بود ، مسامحه و مماطله و تشکیل مجلس باغ شاه و تبعید احتشام‌ـ السلطنه و عزم بر عدم اجراء دستخط شاه همان . این شد که پس‌از مدتی آقای طباطبائی‌این مکتوب را به او به عنوانی که ذکر شد نوشت .

باری عین‌الدوله که مکتوب آقای طباطبائی را خواند عبارت « اقدام نفرمودید ، یك تنه اقدام خواهم کرد» این طور خواند: «اقدام نفرمودید (یك شنبه) اقدام خواهم کرد» . لذا ترسید که روز یکشنبه آقایان بلوائی‌خواهند نمود . لذا چند فوجی از نظام که در خارج شهر اردو زده بودند به شهر فرستاد ، قراولخانه‌ها و ارك دولتی و جاهای لازمه را در تحت نظر آورده ، از آن طرف به‌شاه عرض کرد: ملاها خیال دارند در روز یکشنبه بلواکنند و پادشاه را بکشند ، به هرجهت شاه را ترسانیده و در بین مردم همهمه افتاد که روز یك شنبه جهاد است . لذا متوالیاً ازطرف عین‌الدوله پیغامهای سخت وسست، وعد و وعید، بترسد وبترساند به‌آقای طباطبائی وسایرین می‌رسید . اگر چه یکشنبه گذشت وکاری نشد ، لیکن دو نتیجه داد : یکی آن که مردم جری شده دانستند که ممکن است صدر اعظم هم بترسد ، دیگر آن که اعلیحضرت پادشاه را از ملت ترسانیده ، از این جهت در وقت سواری شاه کسی عارض

می‌شد او را می‌زدند و از اطراف کالسکه بدور می‌کردند و به‌شاه عرض می‌کردند که این شخص دشمن شاه و قصد جان شاه را نموده. اجزاء خلوت و خواجه سرایان را نیز به وعد و وعید تطمیع و تهدید نموده که شاه را در بارهٔ ملاها متغیر نمایند.

فرمانفرما هم از کرمانشاه مأمور به‌حکومت کرمان گردید. درقم توقف نمود، بلکه به بهانه‌ای وارد طهران شود وآنچه اصرار کرد که اذن بدهند بلکه چند روزی خانه و لانهٔ خودرا ببیند عین‌الدوله مانع گردید. تا این که این ایام وارد خطهٔ کرمان شد. حاج میرزا محمد رضا مجتهد کرمان راکه مدتی منفی و مبعد از بلد بود، مجبوراً روانهٔ مشهد نمود. با این که معاودت مشارالیه به‌کرمان جزو مستدعیات آقایان بود سبب تخلف از این قول و عدم اجراء دستخط شاه در این مورد با این که معاودت یك نفر عالم دماغ سوخته و صدمه دیده به‌کرمان اهمیتی نداشت، علی‌الظاهرشاهزادهٔ فرمانفرما گردید؛ چه شاهزادهٔ فرمانفرما از شاهزادگان بزرك ایران و مدعی صدارت و سپهسالاری بود. پس از ورودش به‌خاك کرمان بااین که در رفسنجان که سه منزلی کرمان‌است چند روزی توقف نمود حاج میرزا محمد رضا نه‌دیدن از فرمانفرما کرد ونه کسی را فرستاد و نه عریضه عرض کرد. فلذا خاطرحاکم رنجیده و این سلوك را منافی باسیاست خود دانسته، جنابان آقایحیی وبحرالعلوم راکه از مستقبلین و واردین برحکومت بودند در خلوت طلبید وگفت از طهران حکم شده است که حاج میرزا محمد رضا برود مشهد ولیکن من فردا علی‌الظاهر شما را می‌فرستم که او را به طرف کرمان حرکت دهید، ولی بدانید که تکلیف او رفتن به‌مشهد است. روز بعد درمجلس علنی گفت: از شما دونفر خواهش می‌کنم که جناب آقا را حرکت داده وبیاورید به‌کرمان. حضرات روانهٔ جلال آباد که در چند فرسخی بود شده، جنابش را به‌طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت دادند که سابقاً ذکر شد.

این ایام خبر به طهران رسید که این طور در مادهٔ حاج میرزا محمد رضا رفتار شده است. آقای طباطبائی پیغام داد برای عین‌الدوله که شما قول دادید و شاه دستخط صادر فرمود که حاج میرزا محمد رضا را مجللا و محترماً عودت به‌کرمان دهید، حالا برعکس رفتارکردید. عین‌الدوله جواب داد که سفرزیارت رانمی‌توان مانع شد، به‌خصوص که به‌میل و ارادهٔ خودش رفته است به‌مشهد. این تلگراف فرمانفرما حاضراست که واسطه وشفیع شده است که ما اذن بدهیم مسافرت او راکه بر طبق نذری است که‌کرده است. مجدداً از طرف آقایان پیغامات مؤکده برده شد. پس‌از مقاوله ومکالمه صورت تلگرافی ازطرف عین‌الدوله صادرگردیدکه قریب به این مضمون بودکه:

شاهزادهٔ فرمانفرما چند سوار روانه دارید، جناب حاج میرزا محمد رضا را مانع شوند ازرفتن به خراسان و ایشان را واردکرمان نمائید. پس از دو سه روز ایشان مختارند در رفتن به ارض اقدس و یا آمدن به طهران.

آقای طباطبائی که این تلگراف را دید متغیرشد وآن صورت را برای عین‌الدوله پس فرستادکه این تلگراف اگر مخابره شود باعث اضرار شخص عالمی مانند حاج میرزا محمد رضا خواهدگردید . چه‌امروز ایشان نزدیك به خاك خراسان می‌باشد ، او را مجبورکردن به‌معاودت به‌کرمان و پس از سه روز باز او را نفی بلدکنندکه برود به‌خراسان ویا بیاید به طهران ، البته موجب ضرر بلکه انعدام اوخواهدگردید . باشد تا خداوند سببی بسازد .

باری حاج‌میرزامحمد رضا بانهایت عزت واحترام که ازطرف ملت خراسان درباره‌اش بعمل‌آمد، وارد ارض اقدس شده و از طرف علماء طهران به‌علماء مشهد تلگراف توصیه مخابره شد و هم مکاتیب مخفیه به‌عنوان هریك از بزرگان نوشته شد .

حاج شیخ محمدکرمانی‌که متوقف در مشهد است و از اشخاص متدین و موثق است به نگارنده‌گفت : در ورود حاج میرزا محمد رضا به‌شهرمشهد هنگامهٔ غریبی برپا شد ، از طرق تا حرم مطهر با پای پیاده راه رفت ، چند دفعه عبا عوض کردکه مردم لباس این عالم را برای تبرك پاره پاره‌کرده و می‌بردند. حاج آصف‌الدوله‌که حاکم خراسان بود پانصد تومان تقدیم‌آقاکرد، جنابش قبول نکرد و ردنمود . از قرارمذکور فرمانفرما هم ازکرمان برایش پول فرستاد قبول نکرد . جنابش در مشهد بود تامهاجرت‌آقایان طهران به‌قم . پس از عزل عین‌الدوله و رسیدن شغل صدارت به‌مشیرالدوله تلگراف‌آزادی ایشان مخابره گردید . (۱)

بلی حاج میرزا محمدرضا دراستبداد صغیر چند تلگراف به‌مشیرالسلطنه مخابره نمود که برضد ملت خواهی اوبود ونگارنده سوادآنها را درمجلدات بعد درج نموده و عماً قریب خوانندهٔ تاریخ خواهدخواند. دیگرمجعولیت و یاواقعیت‌آنها را پس ازفحص بلیغ می‌نویسم . به‌هرجهت باآن احتراماتی‌که ازطرف ملت نسبت به حاج‌میرزا محمد رضا بعمل‌آمد ، طرف سوءظن ملت واقع‌گردید .

دراین ایام خبر اغتشاش شیراز رسید و متوالیاً تلگرافات سخت از علماء اعلام شیراز مخابره می‌شود .

سبب هیجان اهالی فارس

باعث اغتشاش وهیجان اهالی شیراز بطور اجمال از این قراراست که : شاهزاده شعاع السلطنه ملك منصور میرزا ، پسر مظفرالدین شاه ، حاکم فارس بود و املاك خالصهٔ فارس را از دولت در مبلغی قلیل خریداری نمود و شروع‌کرد درتصرف خالصه‌جات شیراز و ضمناً املاك خالصه‌ای‌که در زمان ناصرالدین شاه به رعایا فروخته شده بود نیز به‌حیز تصرف درمی‌آورد به‌قول شاعر :

اگرزباغ رعیت ملك خوردسیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ

(۱) حاج میرزا محمد رضا پسر مرحوم حاج ابوجعفر ، نوهٔ مرحوم حاج آقا احمد کرمانی است . امروز از علماء بزرگ‌کرمان است. این فامیل هیچ وقت نان ملائی رانخورده امر معاششان از زراعت و فلاحت گذشته ومی‌گذرد .

این خریداری خالصه‌جات و تصرف کردن آنها خورده خورده تجاوز نمود به املاك. اجزاء حکومت افتادند به‌جان ومال مردم. صاحب ملك اگر قباله‌ای نداشت که حالش معلوم است و اگر قباله وسندی اظهار می‌داشت، از دست او گرفته پس ازچندی ملك را هم متصرف می‌شدند. تا این که شاهزادهٔ حاکم به‌عزم معالجهٔ مرض، مسافرت به‌فرنگستان نمود. سردار مکرم که نایب الحکومهٔ فارس بود بنای بدسلوکی راگذارده مردم از شدت فشار ظلم به شاه چراغ که محل بست وپناه مظلومین بود متحصن گردیده، سردارمکرم به‌بهانهٔ نظم شهرحکم شلیك داده متجاوز از بیست نفر از اطفال و مردمان بیچاره هدف گلولهٔ ظلم و به‌خاك هلاك افتادند، بعضی هم پناه به قونسولخانهٔ انگلیس بردند. این اخبار متوالیاً و متواتراً به‌طهران رسید. شعاع‌السلطنه از حکومت فارس معزول گردید. حکومت فارس موقتاً داده شد به‌وزیر مخصوص (صاحب اختیار). ازطرف دولت هم تلگرافی به‌علماء شیراز شد که وزیرمخصوص را برای اصلاح فرستادیم. اگرچه وزیر مخصوص آدم خوش ذات و هواخواه معدلت بود، اهالی فارس هم مایل اوبودند، لیکن چون لفظ اصلاح در تلگراف مندرج بود اهالی شیراز گمان کردند وزیرمخصوص مأموریت اصلاح بین‌رعایا و شعاع‌السلطنه را دارد نه‌مأموریت حکومتی را. فلذا درجواب تلگراف دولت مخابره کردند اگر وزیر مخصوص برای حکومت می‌آید ما او را بانهایت تشکر و اطاعت می‌پذیریم و اگر برای اصلاح بین ما اهالی فارس وشعاع‌ـ السلطنه، ما او را راه نمی‌دهیم. آن وقت چشم از مملکت فارس بپوشید. باز از طرف دولت مخابره شدکه شعاع السلطنه به واسطهٔ مرض و نقاهت از حکومت فارس استعفا داد. دولت هم استعفاء او را قبول نموده است، وزیر مخصوص هم چاپاری در نهایت تعجیل و اختصار روانه گردید. این اخبار هم هر روز از طرف شیراز می‌رسید.

تلگرافی هم از طرف آقایان شیراز به ولیعهد که در تبریز است مخابره شدکه سواد آن را برای اطلاع خوانندگان تاریخ درج می‌کنیم و این تلگراف به‌املاء جناب حاج میرزا ابراهیم شیرازی که از فحول علماء و مربای مرحوم حجةالاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی‌است نوشته شد. در همین ایام سواد آن مخابره ودر تهران منتشر گردید. در واقع این تلگراف قوتی به‌هواخواهان حریت داد، چه در این زمان صدور این قسم‌عبارات ازطرف علماء خیلی تازگی دارد. هم علماء تهران ازاین تلگراف مستظهر شده وهم مقصود هواخواهان راکاشف و مشعر است. بعلاوه معلوم شدکه علماء سایر بلاد با علماء تهران همراه و متفقند.

صورت تلگراف علماء شیراز به ولیعهد

حضور حضرت اقدس ولیعهد ایده‌الله تعالی - حمایت حوزهٔ‌اسلامیت و رعایت ناموس طریقهٔ اثنی عشریه، کسی را شایسته خواهد بود، که وارث تخت و تاج است و حارس مملکت و گزیدهٔ خراج. اردشیر بابك با همهٔ هوش و فرهنگ تا با دستوران امین همرنگ

نشد ایران نیافت . آخرین اندرز او به شاهپور این بود که سلطنت بامنبر توام است . شاه عباس کبیر باآن‌که سر سلسلهٔ صفویه بود همین که شیخ احمد اردبیلی قدس سره برایش در عنوان‌نگاشت : « برادرم » شاه عباس در دربار بارعام داده و گفت این نامه را در کفن من گذارید تا به واسطهٔ اخوت این عالم اسلامی از آتش دوزخ در امان باشم .

چنگیز خون ریز ، با شعشعهٔ هزاران قشون تاتاری ، تسخیر بلاد کرد . عاقبت ، اولادش برای حفظ دودمان سلطنت مانند عبد ذلیل در زیر لوای اسلام پناهنده شدند .

اعراب بادیه به‌قوت کلمهٔ توحید ، از پشت دیوار چین ، تا دریای روم را متصرف شدند . صلاح الدین ایوب کردی را در جنگ حلب به حمایت اسلام نام یافت . تا زمانی‌که اشخاص مذکور مانند نادرشاه خود راکمر بستهٔ دستور آن‌امین و علمای دین می‌دانستند ، خورشید ملك جهان پرچم بیرق‌آنها بود ، همین‌که با هیئت جامعهٔ اسلامیه‌کج افتادند نه نادر بجا ماند نه نادری.

خاقان مغفور فتحعلی شاه نورالله مضجعه ، اساس سلطنت را بر رقعه جاتی محکم فرمودکه به‌خط خودش به علماء اسلام فدایت شوم نوشت . از حرمسرای سلطنت تا کلبهٔ دهقانی ، امهات مسلمین و بنات مسلمات عقد و طلاقش از زبان ما علماء جاری است . مطبعهٔ مایملك مسلمین مسجل به امهار ما است ، اقامهٔ شهود و بینهٔ هر حقی در محضر علما است .

اینك قریب پنجاه روز است، به‌علم حضور و شهادت جمهور ارباب بصیرت، ملت فارس به‌مرکز سلطنت قاهره تظلم نمودیم و تعدیات حاکم غیر محکوم مطلق خود را باز نمودیم . جوابی‌که از مصدر صدارت عظمی رسید ، تعیین‌مأموری واحد ، برای صدق و کذب مجموع علمای جامع‌الشرایط اسلام است . اکنون برای این توهین عظیم و ظلم ما لا یطاق ، حکومت تمام این خادمین شریعت محمدیه و سکنهٔ شهر و توابع شیراز در بقاع متبرکه به باطن شریعت مقدسه پناهنده‌ایم و تاآخرین شریان در جنبش است برای رفع فاعل این توهین به‌اسلام و رفع حاکم ظالم حاضریم .

تاکنون عقیدهٔ ما این بودکه دولت عبارت است از هیئت‌رجال ،دانشمندان سیاسی‌دان ، نه‌منحصر به‌یکی از فرنگی مآبان تازه و از طبیعی مذاقان پوسیده و روزنامه خوان خوشیده ، که لفظ دولت مطلقهٔ مستبده آموخته وحال‌آن‌که ایران جمهوری اسلامی است . چه از عهد سلف تا حال خلف، علماء ملت هر شهری به حکومت شورش کردند، دولت با مصلحت جمهور حاکم‌را عزل فرمود. بلکه‌رعایای

هر دهکده که به‌کدخدای خود شوریدند ، مالك قهراً به‌عزل کدخدا حکم داد . بلکه کلانتر وخان هیچ طایفه و ایلی را نتوانستند عزل کنند وخارجی را بجای او نصب ، بلکه مجبوراً از همان طایفه و ایل، خان وکلانتر را انتخاب نمودند و به این معنی باز یك جمهوری ما رشك فرانسه وآمریك است .

الغرض رفع این توهین مشؤم و حاکم ظالم برذمهٔ حضرت ولایتعهد استچه که «مادر را دل سوزد ودایه را دامن » .

توئی شمع روشن به‌فانوس ملك به‌تو می‌رسد ننگ و ناموس ملك

هر گاه به‌عرایض ما تهاون رود وجهت جامعهٔ اسلامیت رعایت نشود هرآینه عاقبت وخیم خواهد داشت . (امضاء علماء و اعیان و رعایای فارس)

تلگرافی هم قریب به‌این مضمون به توسط آقای طباطبائی حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه مخابره گردید . آقای طباطبائی تلگراف را فرستاد نزد عین‌الدوله و کتباً هم وخامت مسامحه و تغافل را اظهار فرمود . عین‌الدوله درجواب نوشت که : دستخط شاه را فرستادم. خودتان در جواب علماء شیراز مخابره کنید . مضمون دستخط شاه از این قرار بودکه : علاء الدوله را می‌فرستیم به عرایض شما برسد ، اما در باب خالصه ما این املاك را مرحمت فرمودیم به شعاع السلطنه دیگر برگشت ندارد .

آقای طباطبائی عین دستخط شاه را مخابره نمود ، اهالی فارس پس از یأس و حرمان از معدلت شاهنشاهی پناه بردند به قونسلخانهٔ انگلیس . این اخبار موحشه پی درپی به‌طهران می‌رسید. در همین اثناء واقعهٔ مشهد و شلیك به‌حرم مطهروگنبد رضوی اتفاق افتاد که باعث هیجان عامه وخاصه شدکه مجمل آن واقعهٔ عظمی که تاکنون از مسلمان و شیعه دیده و شنیده نشده از این قرار است :

واقعهٔ مشهد رضوی

در این سال حکومت خراسان به‌آصف‌الدوله تفویض شد،مشارالیه شاهسوند وشخص مجربی بود ، اظهار قدس و زهد می کرد ، ریش نمی‌تراشید ، مسکرات استعمال نمی کرد ، زیارت عاشوراء می‌خواند . اما از جوانان امرد بی ریش بدش نمی‌آمد . آدم کشی می کرد ، ظلم را بی‌نهایت می‌نمود ، در شب نماز نوافل را ترك نمی‌کرد ، اما درهرشبی جماعتی را بی‌نان‌می گذارد. تعقیب نماز را طول می‌داد ، لیکن از اول شروع به‌تعقیب نماز تا فراغ ازآن یك بیچاره در زیرچوب فلکهٔ فراشهایش جان می‌داد .

گویند وقتی مشغول با امردی بود ، به‌او اعتراض کرد که چرا بند شلوارت را ابریشم کردی ، چه لباس حریرو ابریشم بر مرد حرام است . تجارت می کرد اما تجارت احتکار گندم ، در هرجاکه حکومت کرد نخست گندم آنجا را احتکار وحبس می کرد، مثلا گندم را از قرارخرواری دوتومان از خالصهٔ دولت و یا خاصهٔ رعیت می‌خرید و از قرار خرواری

ده یا بیست تومان می‌فروخت . گاه گاهی هم در سایر اجناس از قبیل روغن و گوشت و غیره هم همین رفتار را داشت .

خلاصه درحکومت خراسان به‌واسطهٔ گران کردن نان و گوشت، زن و مرد سیستانی که در خارج شهر مشهد منزل داشتند ازدحام نموده به صحن مقدس و چهاربست ریخته مشغول گردش شدند . تا غروب آفتاب در آن محل فیض آثار بودند و از امر نان و گوشت شکایت داشتند؛ فریاد «الجوع الجوع ، گرسنه‌ام گرسنه‌ام ، نان کو، گوشت کو، سایر مأکولات کو، پدر جان از گرسنگی مردم ، مادرجان گرسنگی مرا کشت ، برادرجان یك لقمه نان به‌من برسان ، خواهر جان ، عمه جان ، خاله جان ، دو شب است نان در خواب می‌بینم ، خدایا تخت سلطنت را سرنگون کن ، یا امام رضا از بقیهٔ انگوری که برای دشمنت گذاردی به دوستانت برسان و آنها را راحت کن» به‌آسمان بلند بود . (این شیوهٔ غیر مرضیهٔ آصف‌الدوله سر مشقی گردیده بود برای سایر رؤساء از عین الدوله صدر اعظم گرفته تا حاکم سولقان. از احتکار فوایدی بردند که هریك را در مقام خود ذکر می‌کنیم. اللهم‌العن بنی‌امیة قاطبة .) روز دیگر جمعیت فقراء وحزب رنجبر زیاده از روز سابق درصحن وچهاربست ازدحام نموده و هجوم‌آوردند به مدارس و عده ای از طلاب لنکرانی که رعیت خارجه بودند با جمعی از طلاب متفرقه را بیرون کشیده به‌صحن رضوی آوردند و اظهار کردند که ما رعیت داخله هستیم و مستوجب قبول ظلم ، اما شما که رعیت خارجه هستید و محترم ، چرا باید مثل ما در سختی و ضیق باشید ؟ علاجی کنید ، راه چاره بجوئید ، تکلیف ما را معین کنید . طلاب عموماً مقصود را به ایالت عریضه کردند. ایالت ابداً اعتنائی به‌این هیاهو نکرد وتوجهی دربارهٔ متظلمین نفرمود . چراکه مجرب بود. این واقعه به‌روزبعد منجرشده پس‌از آن که همهٔ طلاب جمع شده عموم کسبه و اهل بازارچون ستم زدگان، دکاکین خودرا بسته به حالت اجتماع به طرف خانه‌های علماء روانه شدند . ملاهائی که با حکومت مراوده وکاری نداشته و همه وقت جانب رعیت را ملحوظ داشته باآنهاهمراه و به‌صحن مطهرومسجد گوهرشاد وارد شده و برای طرفداری طلاب لنکرانی ، حاج سید ابراهیم و سید عباس لنکرانی ، که سمت ریاست را برآنها داشته و دارند با هم متفق و متحد گردیده که از طلاب معاونت و همراهی کنند .فلذا پیغام دادند برای آصف‌الدوله که اگرقول می‌دهی که عمل نان وگوشت را اصلاح نمائی که ما این بلوا را ساکت و این‌آتش را خاموش و ازدحام را متفرق و عموم رعیت راآسوده و راحت نمائیم و هر گاه قبول این مسئول را نمی‌کنید، که ما هم شما را به قوهٔ جبریهٔ ملیه معزول می‌کنیم تا مردم از ظلم توآسوده شوند . آصف‌الدوله چندان اعتنائی به حرف آنها نکرد و بر پیغام‌آنان اثری مترتب ننمود . جمعی از متملقین که همه وقت اطراف حکومت را دارند به‌آصف‌الدوله گفتند این بلوا را متولی باشی برای عزل شما فراهم نموده چه طلاب با میرزا کاظم‌آقا متولی‌باشی‌خصوصیتی دارند واین تحریك

طلاب را او سبب است و الا رعیت هیچ وقت قدرت طرفیت با حکومت را ندارد. اگرچه آصف‌الدوله شخص زیرك و هوشیاری بود و امر برخودش مشتبه نبود لیکن برای آن که بهانه دست آورد که باعث هیجان مردم را تحریك متولی باشی جلوه دهد، نه گرانی نان و گوشت ، لذا به‌متولی باشی پیغام داد که چون مردم درصحن و بست جمع شده‌اند برعهدهٔ شماست که آنها را متفرق نمائید. مشارالیه درجواب اظهار داشت من اگرچه متولی باشی آستانه و داماد شاهم اما از قوهٔ من خارج است که ده هزار نفر گرسنه را متفرق نمایم . من نه توپ دارم و نه سرباز ، حکومت با شماست ، قوهٔ نظام در دست شماست ، من‌هم در واقع از اجزاء شما محسوب می‌شوم، این چه تکلیف است که به‌من می کنید ؟ اهالی‌از نان و گوشت و ظلم‌اجزاء حکومت تشکی دارند .

باری همین که مردم دیدند آصف‌الدوله اعتنائی نمی کند و به عرض و تظلم رعیت گوش نمی‌دهد یك مرتبه به‌نقاره‌خانهٔ حضرتی ریخته آلات نقاره را بیرون آورده مشغول زدن نقاره شدند؛ چنان حرارتی در مردم پدید آمد که طلاب هم‌معاونت می کردند از نقاره زدن، چون این فعل باعث انقلاب و شورشی بزرگ می‌شد و از بلوای بزرگی خبر می‌داد ، لذا بر عدهٔ شورشیان افزوده گردید . در ضمن این جمعیت بعضی هم می گفتند آصف‌الدوله به‌همدستی حاج‌معاون‌التجار دخل نان را می‌برد، باید اول علاج معاون راکرد. باری مقدمهٔ شورشیان که همه وقت و همه جا اطفال بی‌خیال و مردمان بی‌حال و سادات ساده می‌باشند به طرف ارك روانه شدند . معاون‌التجار هم از پیش تهیهٔ دفاع را دیده و می‌دانست که دخالت او در گرانی نان عاقبتی وخیم برایش دارد . لذا قبل از وقت جمعی از رعایا ونوکرهای خویش را که اکثر آنها بربری و ازکاکری و سنی بودند ، درخانهٔ خود حاضر نموده و هر یك از آنان را یك قبضه تفنگ ورندل داده بهانهٔ دفاع را دست‌آویز نمود . همین که جمعیت شورشیان ، در واقع گروه متظلمین به‌نزدیك خانهٔ او که در راه ارك واقع بود رسید و هجوم اطفال را به‌خانهٔ خودمعاینه دید ، امر به‌شلیك نمود، آن نامردها هم که منتظر این امر بودند بنای تیر انداختن را گذارده مردم بیچاره که نه اسلحه داشتند و نه صدای تفنگ را شنیده تاب وطاقت ایستادگی و طرفیت با آدمهای معاون‌التجار را نداشته فرار بر قرار اختیار کرده رو به‌صحن مقدس آوردند، وقتی که به‌درب صحن گوهرشاد رسیدند و دیدند که آدمهای معاون‌التجار ازسقف بازارو روزنه‌ها تیرمی‌اندازند و بعضی مردم برای تحصن به‌جائی که ازتیررس محفوظ بمانند به طرف بانك که درآن محل بود فرار نموده قزاقهائی که مستحفظ بانك بودند به‌حمایت اجزاء معاون التجار برآمده، از اطراف به‌مردم بیچاره حمله ورگشتند . مردم هم ریختند در صحن مطهر رضوی که شاید به احترام آن مکان قدس آن ظالمین از خدا بی‌خبر دست ازآنها بردارند . لکن تفنگچی و قزاق ملاحظهٔ احترام را ننموده تا توی صحن عقب جمعیت افتاده گلوله میزدند. به‌این جهت چند گلوله به‌درصحن رسید وچند گلوله

هم به گنبد منور زده شد. عده‌ای ازسادات وطلاب وغیرهما هدف گلوله گردیدند، خبر به‌حاکم رسید دید اگراین واقعه به‌فردا افتدکار در نهایت سختی خواهد بود. آن وقت است که مردم با اسلحه وتهیه حاضر خواهند گردید و انتقام خود و مقتولین را خواهند کشید. لذا مجدداً به‌متولی‌باشی اظهار کرد که این نزاع را شما باید مرتفع سازید و راهش این است که آقاسید عباس وحاج سیدابراهیم راکه در زمرهٔ علماء و سردستهٔ طلاب می باشند احضار نمائید وآنها را نگاهدارید تا مردم متفرق شوند. متولی باشی هم یکنفر را فرستاد نزد سید عباس و سید ابراهیم و پیغام دادکه اگر مطلبی و منظوری دارید بیائیدکه با هم گفتگو و قطع نمائیم.

باری با تمهید مقدمات و وسایل، مشارالیهما در تولیتخانه حاضر شده همین که دیدند متولی باشی از حرفهای آصف‌الدوله برداشت سخن را می‌نماید و حمایت از حاکم دارد از نزد او برخاسته خبر حرکت آنهاکه به‌آصف‌الدوله رسید برای متولی باشی پیغام دادکه باید این دو نفر سید را درآستانه توقیف کنید، این خبر به قونسولخانهٔ روس رسید فوراً قائم مقام قونسول روس یك نفر منشی خود را نزد متولی باشی فرستادکه این دو نفر سید رعیت دولت روس هستند شما حق بی احترامی به‌آنها را ندارید و با نهایت احترام سیدین را به‌طرف قونسولخانه جلب نمود. آصف‌الدوله یك نفر از نوکرهای مخصوص خود را نزد قائم مقام قونسولخانه فرستادکه این دونفر سید باید در قونسولخانه محبوس وتوقیف گردند. قائم مقام جواب دادکه ما رعیت خود را بدون تقصیر نمی‌توانیم توقیف نمائیم. باید ایالت، مطالب خود را رسماً به‌کارگذاری بنویسد و او تقصیرات حاج سید ابراهیم و سید عباس را معین کرده و به‌من اظهار دارد تا ما هم استنطاق خود را دربارهٔ آنها بعمل آوریم. پس ازآن قراری‌که مرسوم است خواهم داد و الا بدون جهت و به‌صرف خواهش شما رعیت خود را توقیف و سلب احترام ازآنها را نخواهیم کرد.

چون آصف‌الدوله واقعه را موهش دید فوراً به‌توسط عبدالحسین خان مظفر نظام وجهی برای قهوه‌خانهٔ دو نفرآقا داد و خواهش نمود فردا شما در بلوا وجمعیت حاضر نشوید. لذا حضرات درخانهٔ خود خزیده متولی باشی هم از یك طرف به‌صحن رفته خدام و دربانان حضرتی را حاضر نموده امر نمود درهای مدارس صحن را بستندکه عبور و مرور از جای دیگر بشود. به‌این طور و به‌قول به‌این‌که نان وگوشت فراوان خواهد شد مردم را متفرق نمودند و به‌تدابیرشورش و بلوا راآرام نمودند.

این اخبار به این قسم به طهران نرسید، بلکه مشهور گردید: به حکم آصف الدوله شلیك نمودند به‌گنبد منور رضوی وتا یك اندازه باعث هیجان عامه گردید. آقای طباطبائی در بالای منبر واقعهٔ مشهد را عنوان وگریهٔ زیادی نمود و بعضی شبنامه‌ها در این خصوص منتشر گردید.

آقای طباطبائی عریضه به اعلیحضرت مظفرالدین شاه نوشته، شش صورت ازآن

برداشته ازشش طریق فرستادند. جوابی به توسط معتمدالحرم که رئیس خواجه سرایان است رسید که هیچ مطابق با عریضه نبود، بلکه در دستخط جوابیه نوشته بود که: شما عدالتخانه خواستید ما هم قبول کردیم و عدالتخانه را حکم کردیم بر پا کنند، عماً قریب نظامنامهٔ عدلیه طبع و نشر خواهد گردید. آقایان دانستند که این جواب را خود اتابک نوشته است، شاه بی اطلاع است و در فکر چاره برآمدند.

باز از طرف مردم خطابه رسید به‌آقایان و شبنامه های ژلاتین طبع شده، دربِ خانه‌های آقایان و مجامع عمومی دیده می‌شد. خطابهٔ دوم که این ایام به‌آقایان رسید از این قراراست:

خطابهٔ دوم به علماء

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. امروز به‌فرع پرداختن و اصل مقصود راکنار انداختن و جزئیات فرعیه را وجههٔ مقصود ساختن ازطریق حزم و احتیاط دوراست. چراکه هم چنان که‌ملت کم کم دارد ازخواب غفلت بیدارمی‌شود و مردمان خورده خورده پی به‌حقوق خود می‌برند، که امروزه درهرملت و دولتی که درروی زمین است ازبرای عموم رعیت وقاطبهٔ افراد ملت حقوق معینه است که باید ازطرف دولت ادای آن حقوق بشود ونیز از برای طبقات نوکر و خدمتگذاران دولت حقوقی است. شخصی که باید در راه خدمت به‌ملت و دولت بدان حقوق برسند و بدرستی و راستی وخدمتگذاری و جان فشانی به درجات و امتیازات عالیه نایل شوند و به هوای نفسانی و اغراض شخصی نمی‌توانند رعیت را دستخوش خیالات خود و اجراء مقاصد خود قراردهند وتا یك اندازه راه تقلب و دزدی و خیانت مسدود خواهد شد. همچنین خائنان این دولت ابد مد و نفس پرستان بیمروت که هنوز در مقام انسانیت قدمی‌نگذارده و ازآدمیت بوئی نشنیده، مراتب را منوط به‌لباس و نشان و نفر و نوکر و اسب و استر و اسباب تجمل و زینت ظاهری می‌دانند و همین که راهی در بساط قرب سلطنت پیدا کردند، مابیچارگان را بالاستحقاق اماء و عبید خود دانسته مال و جان ما را برخود مباح می‌شمردند و می‌بردند و این نکته را نیز درك کرده‌اند که اگر مجلس بزرگ مفتوح شود واین امربزرگ صورت گیرد و قوانین عدالت ودین نبوی در مملکت شایع گردد، هرقدر برترقی ملت وآبادی مملکت افزوده شود، از قدر و قیمت و شأن این دیوسیرتان کاسته خواهد شد. حتی الامکان در مقام ردع و منع هستند که مضمون دستخط ملوکانه مجری نشود و این مجلس صورت خارجی به‌هم نرساند و نیز در خاطرمبارك شاهانه القاء شبهات می‌نمایند که مشتی مردمان بی‌سر و پا به‌خیالات واهی افتاده، اسمی از آنارشیست شنیده، می‌خواهند تقلید ازآنان بکنند، برضد سلطنت و دولت اقدام نمایند و مقصودشان

جز هرزگی و شرارت چیزی نیست، چاره این است که باید چند نفر از ملاها را پولی داد و بقیهٔ مفسدین را دستگیر و تبعید نمود ، تا سستی در استقلال سلطنت و استبداد ما دزدان دیوسیرت راه ننماید، ولی غافلند ازاین که این ترهات ازبرای همان دور هم نشستن و خلوت کردن و صدق مطلب را پنهان داشتن و به عرض نرسانیدن وخاطرمبارك ملوکانه را ازحقیقت امر آگاه نساختن خوب است . بعد از این که گریهٔ اطفال رضیع که از گرسنگی شیر در پستان مادرها نمانده و نالهٔ یتیمان بی پدر که از شدت جوع به آسمان رسیده و گریهٔ بیوه زنان که کارشان از فقر و استیصال به اضطرار کشیده و ندای تکبیر که از دلهای مردمان دین دار با غیرت ملت پرست شاه دوست بلند و صدای وا ملتاه ، وا دیناه ، وا وطناه ، از جگرهای بریان پیروجوان، وطن‌خواهان، از قوی وناتوان، از چندکرور رعیت ایران برخیزد ،آن وقت چراغ کذب و دو روئیشان در پیش‌آفتاب صدق و حقیقت نور و فروغی نخواهد داشت . جز ندامت حاصلی و غیر از وخامت عاقبت سودی نخواهد دید . پشت دست بردندان گزند و به اقدامات سیئهٔ خود تأسف خورند . نمونهٔ روز محشر را عیان و عذاب الهی را که صاحب شریعت مطهره به دست اهل بیت خود برآنها نازل فرمود مشاهده نموده « یالیتنی کنت تراباً » گویند و راه چاره وخلاصی نجویند .

خوب آقایان عظام، اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنافداه ، که خدایش عمر دهد و به‌حق عصمت وآل عصمت بزودی رفع نقاهت از وجود مسعودش نماید، الحق امروزه از برای یك مشت رعیت بیچاره پدری‌است مهربان ، کمال میل و رغبت را به افتتاح مجلس عدل و داد دارند . همه وقت اوامر مطاعه براجراء و امضاء دستخط مبارك شده و می‌شود . شما آقایان هم که استدعا و مطلبتان‌از دربار همایون همین است و سلسلهٔ طلاب و ما بیچارگان و رعایا هم که همین دادخواهی را داریم ، پس جهت تعویق و سبب تأخیر چیست؟ عیناً همان حکایت عنب و ازم و انگوراست که‌تمام یك مقصود داریم و از یك مقصود ومقصد سخن می‌رانیم . پس یك زبان‌فهم می‌خواهیم که این اختلاف اصطلاح را از میان بردارد. تاکارها آسان شده ومردم در راحت و امان باشند . چه‌قدر پست‌فطرتی ودون همتی است که بیست‌کرور نفوس که اقلا امروزه یك‌کرور بیدار شده، دارای هوش و تمیز و چیزفهمی و نکته سنجی شده‌اند زبون و ذلیل چندتن معدود قلیل که واقعاً قابل اشارهٔ حسیه نبوده و نیستند ونخواهند بود. ترس و واهمه از چیست؟ بامیل سلطان رأی شیخ‌علیخان در خورملاحظه نیست(۱). در صورتی که تمام طبقات مردم از رعیت وکاسب و عالم و

(۱) این عبارت از امثال سایرهٔ فارس است .

طبقات نوکر از سرباز و قزاق و سواره و پیاده، دین‌دار و مسلمان و شاه‌دوست و ملت پرست و وطن خواه هستند، جای حرف باقی نمی‌ماند. واقعاً اگر به القاء شبهه و دسیسهٔ مغرضین امر شود که سرباز و سوار و قزاق ما بیچارگان را که برادران و هواخواهان آنان هستیم و از برای آسایش آنها داد می‌کشیم و سینه می‌زنیم و اولاد وعیال ما مادران و خواهران آنان هستند ما را هدف گلوله نمایند ما چرا از سپر کردن سینه و خریدن گلوله را به قیمت جان مضایقه نمائیم؟ من که بایست بمیرم، چه از گلولهٔ دولت و چه از گرسنگی و حسرت نان و گوشت. باکمال استقامت، بدون این که درمقام ستیز وآویز، یا جنگ و گریز کنیم، سر تسلیم و ارادت پیش نهاده قید مذلت و ننگ ملت و دین‌فروشی را برخود هموار نمی‌کنیم. اگر آنها زیربار این مطلب بروند که به روی مشتی بی گناه معدلت‌خواه تیغ کشند که اسم بی‌شرفی و بی‌غیرتی در صفحهٔ تواریخ ملل عالم بگذارند نقلی ندارد «سروجان را نتوان گفت که مقداری هست». و الا چگونه می‌شود سرباز و سواری که دعوی دین اسلام می‌نمایند و شب و روز درنماز و دعاست وچشم شفاعت به پیغمبر دارد و آرزوی زیارت کربلا در دل او است یا کسانی که در راه اجراء قوانین دین مبین زحمت می‌کشند و شب و روز هم خود را هم واحد شمرده‌اند طرف شوند وگلوله برآنها زنند. به چه قسم راضی خواهید شد که خون پدر در پیش‌چشم پسر و برادر روبه‌روی خواهر و اطفال در روی سینهٔ مادر ریخته شود. بحمدالله امروز قدری چشم و گوشها باز شده تمام طبقات نوکر فهمیده‌اند که آلت دافعه از توپ و تفنگ از برای مدافعه و جنگ با ملت خارجه است که به‌خانهٔ ما داخل نشوند و مال و ثروت و شرف و دین ما را ببرند، نه از برای ستیز با ملت داخله. (انتهی).

قریب به همین مضمون شبنامه‌ها و خطابه‌های متعدده درب خانه‌های آقایان انداخته می‌شود. آقای طباطبائی مجدداً لایحه‌ای به مظفرالدین‌شاه نوشت که صورت آن از این قرار است:

عریضهٔ آقای طباطبائی به اعلیحضرت مظفرالدین شاه

فریاد دل وطن پرستان ـ به عرض اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله سلطانه می‌رساند: چون حضوراً فرمودید هر وقت عرضی دارید بلاواسطه به خود من اظهار دارید، به این جهت به این عرایض، مصدع خاطرمبارك می‌شود. این ایام طرق را بر دعاگویان سد نموده‌اند. عرایض دعاگویان را نمی گذارند به حضور مبارك مشرف شود. با این حال اگر مطلبی را بر اعلیحضرت همایون مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنیم. محض پیشرفت مقاصدشان دعاگویان

را بدخواه دولت و شخص همایونی قلم داده، خاطر مبارک را مشوش نموده‌اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نیفتد.

به خداوند متعال و رسول اکرم و امیرالمؤمنین (ع) و صدیقهٔ طاهره و امام زمان عجل‌الله فرجه قسم، دعاگویان اعلیحضرت را دوست داریم، صحت و بقای وجود مبارک را روز و شب ازخداوند تعالی می‌خواهیم. پادشاه رؤف مهربان بی‌طمع باگذشت را چرا نخواهیم؟ راحت وآسایش ماها از دولت اعلیحضرت است. مقاصد دعاگویان در زمان همایونی صورت خواهد گرفت. چنین پادشاهی را ممکن است دوست نداشته باشیم؟ حاشا! ماها طالب دنیا باشیم یاآخرت، غرضمان ریاست باشد و جلب نفع یا خدمت به شرع، منحصر در این دولت است حال علمائی راکه در ممالك خارجه هستند می‌دانیم. ایران وطن و محل انجام مقاصد دعاگویان است، باید در ترقی ایران و نجات‌آن از خطرات جاهدباشیم. ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم، عقل حکم نمی‌کندکه دعاگویان با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم. نمی‌گذارند اعلیحضرت برحال مملکت و خرابی و خطرات‌آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند. متصل عرض می‌کنند: مملکت‌آباد و منظم و دور از خطر، رعیت راحت وآسوده به‌دعاگوئی مشغول، وقضیهٔ ناگواری واقع نشده و نمی‌شود.

اعلیحضرتا! مملکت خراب، رعیت پریشان و گداست. تعدی حکام و مأمورین برمال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضاکند می‌برند، قوهٔ غضب و شهوتشان به هر چه میل وحکم کند از زدن وکشتن وناقص‌کردن اطاعت می‌کنند. این عمارت و مبلها و وجوهات و املاك در اندك زمان ازکجا تحصیل شده؟ تمام مال رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی‌مکنت‌اندکه اعلیحضرت برحالشان مطلعید. در اندك زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند. پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات‌که نداشتند بدهندگرفته به ترکمانها و ارامنهٔ عشق‌آباد به قیمت‌گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاك روس فرارکردند. هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالك خارجه هجرت‌کرده به حمالی و فعله‌گی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند. بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصرعریضه ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می‌کنند و نمی‌گذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید. حالت حالیهٔ این مملکت اگر اصلاح نشود، عنقریب این

مملکت جزء ممالك خارجه خواهد شد . البته اعلیحضرت راضی نمی‌شوند در تواریخ نوشته شود : در عهد همایونی ایران بباد رفت . اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند .

اعلیحضرتا ! تمام این مفاسد را مجلس عدالت ، یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم، که درآن انجمن ، به داد عامهٔ مردم برسند، شاه وگدا درآن مساوی باشند، فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می‌دانند . مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد ، خرابیها آباد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهدکرد. سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد، فلان محل را روس نخواهد برد ، عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند، وضع نان و گوشت که قوت غالب مردم است و مایه‌الحیوة خلقند ، بسیار مغشوش و بد است . بیشتر مردم از این دو محروم‌اند . اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو فرمودند . بعضی خیرخواهان حاضرشدند ، افسوس آنهاکه روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب می گیرند نمی گذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند .

حال سربازکه حافظ دولت و ملت‌اند بر اعلیحضرت مخفی است ، جزئی جیره و مواجب را هم به‌آنها نمی‌دهند، پیش‌تر به عمله‌گی و فعله‌گی قوتی تحصیل می‌کردند ، آن را هم غدغن نمودند ، همه روزه جمعی ازآنها ازگرسنگی می‌میرند . برای دولت نقصی از این بالاتر تصور نمی‌شود .

در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) سی روز با کمال سختی گذرانیدیم ، تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد ، شکرها بجاآوردیم و به شکرانهٔ مرحمت چراغانی کرده ، جشن بزرگی گرفته شد . به‌انتظار انجام مضمون دستخط مبارك روز می گذرانیم ، اثری ظاهر نشد . همه را به طفره گذرانیده ، بلکه صریحاً می گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است . نمی‌دانند سلطنت صحیح بی‌زوال با بودن مجلس است . بی‌مجلس سلطنت بی‌معنی و در معرض زوال است .

اعلیحضرتا ! سی‌کرور نفوس راکه اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد یك نفر نفرمائید . برای خاطریك نفر مستبد چشم از سی‌کرور فرزندان خود نپوشید. مطلب زیاد است، فعلا بیش از این مصدع نمی‌شوم. مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه بفرمائید و پیش از انقطاع راه چاره‌ای فرموده تا مملکت از دست نرفته و یك مشت رعیت بیچاره که به منزلهٔ فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند . الامرالاعلی مطاع .

(محمدبن صادق‌الحسینی الطباطبائی)

عریضهٔ مذکور را که آقای طباطبائی نوشتند ، احدی یافت نشد که آن را برساند . چه عین‌الدوله طرق را بر روی آقایان بسته بود . لیکن حاج غفارخان قوام دیوان که از دوستان آقای طباطبائی است و در راه مشروطیت زحماتی کشیده ، متقبل شد که به معتمدالحرم برساند، بلکه او به شاه بدهد . چه معتمدالحرم از سادات محترم و رئیس خواجه سرایان و شخص متدینی است . بالجملة حاجی غفارخان عریضه را برد نزد معتمدالحرم و گفت آقای طباطبائی فرموده‌اند که چون شما از سلسلهٔ جلیلهٔ سادات صحیح ـ النسب می‌باشید، لذا خواهشمندم محض استرضای صاحب شریعت این پاکت را به شاه برسانید . معتمدالحرم نخست قدری تشدد و نکول از رسانیدن نمود و گفت پسرهٔ فضول می‌خواهی بدهم سرت را ببرند(۱) تو را چه‌کار به این امور واین فضولیها و جسارتها ؟ برو عقب کارت و متشکر باش که ندادم سرت را ببرند. حاج غفارخان گفت: من دخیل هیچ کار نمی‌باشم و در این پاکت نمی‌دانم چه نوشته‌اند . خیر است یاشر، ربطی به من ندارد. من از ارادت کیشان آقای طباطبائی می‌باشم، بعد از مدتی به من فرمودند این پاکت را ببر و بده به جناب معتمدالحرم ، من هم اطاعت مجتهد و رئیس اسلام را نمودم ، چه اطاعت اوامر او را فرض می‌دانم و به تکلیف خود عمل و تبلیغ رسالت نمودم ، حالا هم هرچه بفرمائید به ایشان عرض می‌کنم ، این را گفته و مراجعت کرد .

درپنج سال قبل معتمدالحرم قادر بود که یك عده جماعتی را به قتل برساند و احدی جرئت مخالفت و اعتراض را نداشته باشد . معتمدالحرم که سهل است ، پست‌تر از او اگر اراده می‌کرد، یك ایل و یا اهل یك ده را به کشتن بدهد ، هر آینه قادر بود . در این مقام نگارنده ، یك تلگراف را استشهاد می‌آورم ، دیگر خواننده می‌داند آدم‌کشتن و مال رعیت را به‌غارت دادن، کار یك فراشی بوده است و نیز خواهد تصدیق کرد که معتمدالحرم در ادارهٔ دولت یك سید عادل و نجیب و صحیح العمل و خداترس بود که حاج غفارخان را نکشت و به‌کشتن هم نداد و پاکت آقای طباطبائی را رسانید . در این تاریخ زمان که سنهٔ ۱۳۲۴ هجری است ، اگر نوکرهای دیوان را از صدر اعظم گرفته تا ادنی فراش ، تقسیم به‌سی کنیم ، یعنی صدراعظم و شخص اول دولت را نمرهٔ یك بدهیم و آخرفراش را

---

(۱) بر خوانندهٔ تاریخ واضح باشد که در این تاریخ یك کلمه اغراق و خلاف واقع ننوشتم و اگر هم چیزی به نظر اغراق آید نه من اغراق نوشتم بلکه به نظر خواننده اغراق خواهد آمد و مندرجات این تاریخ سابق در کوکب دری نشر یافت و هنوز هم اشخاصی که این وقایع را دیده‌اند حاضرند. مثلا نوشتم معتمدالحرم گفت: می‌خواهی بدهم سرت را ببرند؛ از این قرار استشمام رایحهٔ اغراق می‌آید . ولی خوانندهٔ تاریخ اگر زمان قبل را به نظر آورد و یا آن که حاج‌غفارخان را ملاقات کند و از او که شخص راست‌گوئی است استفسار نماید، هرآینه صدق واقعه را تصدیق خواهد کرد .

که دیگر بعد از او صفر است نمرهٔ سی بدهیم ، میرزا حسینخان صدیق الممالك آشتیانی نمرهٔ ۲۵ واقع می‌شود و این شخص مزبور خود را در عداد نوکرهای شعاع‌السلطنه پسر شاه داخل نمود و رفت به فارس و یك سال حکومت دشتی دشتستان و برازجان با او بود . پس از آن‌که صدای فارسیها و تظلم آنان بلند شد ، شعاع السلطنه معزول ، و علاءالدوله به عنوان حکومت فارس روانهٔ شیراز شد ، صدیق الممالك در حکومتش باقی بود . علاءالدوله او را معزول و در شیراز او را مأخوذ داشت . آقای طباطبائی تلگرافی در استخلاص صدیق‌الممالك به علاءالدوله مخابره فرمود . جوابی‌که از طرف علاءالدوله مخابره شده است در این مقام درج می‌کنیم . آن وقت خوانندهٔ تاریخ می‌داند‌که پایهٔ ظلم و ستم به چه حد است، و حال آن‌که امروز از ده سال قبل ظلم به ده درجه‌کمتر شده است. صورت تلگراف از این قرار است :

شیراز جواب نمره ۴۳ تاریخ ۱۳۲۴

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب شریعتمدار ، حجة‌الاسلام ، آقای آقا سید محمدمجتهد دامت افاضاته ـ تلگراف مبارك را در مسئلهٔ صدیق‌الممالك در چند روز قبل زیارت نمود ، مشغول اصلاح کار او شده، اما این آدم کاری نکرده است که بتوان اصلاح کرد. هفتاد نفر را بدون جهت کشته است که وارث آنها در این‌جا آه و ناله دارند و دادخواهی می‌نمایند . مردم با او خونی شده در صدد تلف او بودند. بیست و دوهزار تومان باقی او بود، گفتم برود طهران حسابش را بدهد. همین دو روزه حرکت خواهد کرد. در انجام فرمایشات حاضرم .

(علاءالدوله)

حالا خوانندهٔ تاریخ خواهد دانست که چه می گذشته است بر اهالی زمان استبداد. در صورتی که نمرهٔ ۲۵ در یك سال حکومت، هفتاد نفر رعیت بیچارهٔ رنجبر را بکشد، پس معتمدالحرم که نمرهٔ (۲۰) واقع است ، می‌توانست حاج غفارخان را سر ببرد و طوری هم نشود .

باری ، حاج غفارخان هنوز از در خارج نشده ،که او را بر گردانیدند . بیچاره رنگ از رویش پریده « آیساً من‌الحیوة عازماً علی‌الموت » در مقابل معتمدالحرم ایستاد و منتظر، که آیا کدام یك از نوکرهایش به اعدام او مبادرت نماید . معتمدالحرم گفت : به آقای طباطبائی بگو من عریضهٔ شما را به شاه می‌رسانم لیکن متوقع و منتظرجواب مباشید. اگر اعلیحضرت جواب را صادر فرمودند که خودم می‌فرستم و الا دیگر مطالبهٔ جواب نمی‌کنم . چه عین‌الدوله غدغن کرده است که عرایض را مطلقاً به شاه ندهم مشارالیه همین طور جواب آورد ولیکن پس از سه روز جوابی از طرف اعلیحضرت رسید به این مضمون :

جناب آقای سید محمد مجتهد ، عـرایض شما را خـوانديم سفارش بـه اتابك می‌کنیم که مقاصد شما را انجام دهد . لـیکن شما هـم در وظـیفهٔ خود کوتاهی نکنید و به دعاگوئی مشغول باشـید . البته اشرار و الواد را به موعظه و نصیحت ساکت نمائید ، هیجان و فتنه را خاموش‌کنید و راضی نشوید که غضب و قهر ما عموم را شامل گردد .

آقایان ملتفت شدندکه این جواب از طرف اتابك بوده و اعلیحضرت شاه را از این جواب اطلاعی نیست ، لذا درمقام چاره برآمدند .

اجتماع در منزل بهبهانی

عین‌الدوله هریك از ارباب حل وعقد را دیده‌که اسبابی فراهم آورند، آقایان را علناً و به حالت اجماع ببرند به خانهٔ او. چند مجلس در این باب منعقد گردید، تا آن‌که‌یك روز در خانهٔ آقای بهبهانی مجلسی تشکیل یافت . آقای بهبهانی فرمود : من چنین صلاح می‌دانم‌که به حالت اجماع برویم به خانهٔ عین‌الدوله و از او جداً مطالبهٔ عدالتخانه را بنمائیم . امـر از دو شق خارج نیست: یا قبول می‌کند و عدالتخانه را برپا می‌کند و یا نکول و جواب می‌دهد. اگر قبول‌کرد، فبها المطلوب، و الا باز می‌رویم به زاویهٔ مقدسه. اکثر از حضار رأی‌آقا را پسندیده، نزدیك بود به همین قسم رفتار کـنند که آقای میرزا ابوالقاسم طباطبائی‌ گفت این رأی صحیح نیست و سخیف است . چه اگر قبول‌کرد وگفت مشغول نوشتن نظامنامهٔ عدالتخانه می‌باشم شما دیگرحقی و ایرادی براو ندارید و این لااقل دوسال وقت لازم دارد چه اولا ترجمهٔ قانون عثمانی و به‌امضاء علماء و دانایان رسانیدن‌کاری است مشکل و ثانیا چند سـال وقت لازم دارد و در این مدت‌آنچه بخواهند می‌کنند . (۱) و اگـرشق دیگر را بگیریم‌که نکول‌کرد آن وقت بر گردید به‌حالت اولیه . برفرض‌کـه شما در مقابل او ایستادگی‌کردید ، آخرش مثل امروز خواهد شد . آقـای بهبهانی‌گفت : اگر قبول‌کرد وگفت دو سال وقت لازم داردآن وقت سند و نـوشته‌ای از او می گیریم‌کـه پس از انقضاء موعد به وعده وفاکند . آقازادهٔ طباطبائی فرمود : برفرض سند و نوشته داد. عمل به نوشتهٔ خود نمی‌کند . سند عین‌الدوله معتبرتر از دستخط شاه نیست‌که سه ماه قبل دستخط به شما دادند و امـروز اجراء نمی‌دارند و بـه طفره می‌گـذرانـند . همین عذری‌کـه امـروز می‌آورد در عدم اجـراء دستخط شاه ،آن روز هم در مقام سند و نوشتهٔ خـود می‌آورد . دیگرآن‌که شاید عین‌الدوله در دو سـال دیگر بر این مسند صدارت متمکن نباشد و کسی

(۱) الیوم‌که مشغول نوشتن و طبع این تاریخ می‌بـاشم پنج سال یـا کمتر ازآن وقت فرمایش‌آقازادهٔ طباطبائی می‌گذرد . باآن‌که خونها برای این‌کلمه ریخت وخسارات بر اهل ایران واردآمده هنوز عدالتخانه به وجود نیامده است . یعنی مردم ثمرهٔ عدالت را ندیده‌اند و قانون و مجری عدل ظاهر نشده است

دیگر صدراعظم باشد. البته خواهد گفت عمل صدراعظم سابق ربطی به من ندارد ، چنانچه این شیوه مرسوم مسندهای ایران است . آقای بهبهانی فرمود: پس لا رأی لمن لایطاع. من دیگر حرفی ندارم، آنچه صلاح می‌دانید عمل کنید .

تفأل به قرآن

آقا شیخ محمد رضا کاشانی گفت : خوب است تفأل بـه کلام الله و استخاره به قرآن کنیم . رأی او را پسندیده ، قرآن آوردند . آقای طباطبائی گرفته و تفأل به قرآن زده این آیهٔ مبارکه در اول صفحه آمد:

بسم الله الرحمن الرحیم ـ یا ایها الـذین آمنوا لاتتخذی عـدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قدکفروا بماجائکم من الحق یخرجون الـرسول و ایاکـم ان تؤمنوا بالله ربکم ان کنتم خـرجتم جهادا فی‌سبیلی وابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بالمودة و انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم و من یفعله منکم فقد ضل سوآء السبیل .

یعنی ای آن کسانی که گرویده‌اید به خدا و رسول، فرا نگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان و با ایشان طرح مصاحبت میفکنید . القاء می‌کنید و می‌فرستید به سوی ایشان دوستی را، به‌سبب مکاتبه درحالتی که کافرند و تصدیق نکرده‌اند به‌آنچه آمده است به شما از سخن درست و راست و کار درست و در حالتی که بیرون می کنند پیغمبر را از مکه و شما را نیز به سبب آن که می گروید به خدائی که پروردگار شماست، یعنی ایشان به سبب ایمان شما، شما را از دیار خود بیرون می کنند، پس ایشان را دوست نگیرید و با ایشان مودت نکنید. اگر هستید شما که بیرون آمده‌اید از وطنهای خود به جهت جهاد و قتال در راه من و برای طلب خشنودی من و به پنهانی می‌فرستید به سوی ایشان دوستی را به سبب کتابت یـا سخنان سری و محرمانه به ایشان می‌فرستید به سبب دوستی و من داناترم از شما به‌آنچه پنهان می کنید از مودت اعداء و آنچه ظاهر می‌سازید از اعتذار و هر که نکند این کار را که القاء خبر است به ایشان از شما. پس بدرستی که گم کرده راه راست را و خطا نموده طریق حق و صواب را .

ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء و یبسطوا الیکم ایـدیهم والسنتکم بالسوء و ودوا لو تکفرون. یعنی اگر بیابند شما را کفار یعنی برشما قادر شوند و ظفر یابند، می‌باشند مرشما را دشمنان و بگشایند به سوی شما دستهای خود را و زبانهای خود را به بدی یعنی به‌زدن وکشتن و دشنام دادن و دوست دارند که شما کافر شوید. چنان که ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال ایشان با شما به این طریق است. پس مودت نمودن و مناصحه کردن با امثال ایشان خطای عظیم است از شما .

مناسبت این آیهٔ مبارکه با حال حالیهٔ آقایان و مراودت مخفیانه با عین‌الدوله به‌حدی واضح وآشکار است که از حد تحریر خارج است .

اشخاصی که معاصر ما می‌باشند می‌دانند چه می‌نویسم. بالجمله حضرات آقایان از رفتن به‌منزل عین‌الدوله به‌حالت اجماع و آشکار منصرف شدند. ولی اکثر از اجزاء مراوده مخفیانه داشتند. آقای بهبهانی نیز یك شب در ساعت پنج و شش رفت منزل عین‌الدوله و صبح خبر ملاقات ایشان منتشر گردید. لیکن عین‌الدوله در ترویج از موافقین خودکوتاهی و دریغ نداشت و توسطهای آنان را بخوبی می‌پذیرفت. در این ایام واقعهٔ پسرهای منتخب‌-الممالك اتفاق افتادکه مختصر آن از این قرار است که: منتخب‌الممالك مازندرانی با حاج شیخ فضل‌الله سمت خویشاوندی را داشت. یك روز شیخ مزبور به خیال افتادکه خدمتی از برای پسرهای منتخب‌الممالك از عین‌الدوله خواهش نماید. لذا آن دو پسر راکه قابل اشارهٔ حسی بودند با خود برد نزد عین‌الدوله چون ملاحت و صباحت آن دو جوان شانزده و هفده ساله را حس‌نمود، تمنای شیخ رابخوبی تلقی نمود و آن دو پسررا درعداد پیشخدمتهای خود داخل نمود. پس از مراجعت شیخ امیربهادر وزیردربار بر عین‌الدوله وارد گردید. عین‌الدوله به‌او گفت به رفیقت امین‌السلطان بنویس آن کسی که تو دولت را از او می‌ترسانیدی و از ترس او از صدارت استعفا دادی، امروز از برای من این‌گونه خدمات را می‌نماید. (۱)

از این قرار معلوم می‌شود، صدراعظم ایران چندان عقیده‌ای به شیخ نداشت. مجملا پسرهای منتخب‌الممالك درآن روز جز بردن یکی دو غلیان برای حضرت صدارت پناهی دیگر قبول زحمتی ننمودند. شب راکه به خانهٔ خویش مراجعت‌کردند و پدرشان‌که مطلع بر این منصب و شغل جدید شدکه درآن روز باعث افتخار بود و اکثر اعیان و شاهزادگان مایل به این شغل بودند متغیر گردید. روز بعد یا چند روز دیگر دو فرزند دلبند خود را برداشته از طهران فرارکرد. عین‌الدوله پس از اطلاع بر فرارآنها به‌گمانش این واقعه از روی استهزاء بوده و شیخ خیال تضییع او را داشته، لذا در فکر تلافی بود و حال‌آن‌که اگر مملکت آذربایجان را برده بودند حضرت والا در مقام تلافی و تکدر خاطر خود بر-نمی‌آمد و اگر پسرش شمس‌الملك را برده بودند این اندازه محزون نمی‌شد و نیز این فرار منتخب‌الممالك و اظهارغیرتش برای جنبهٔ ایلیاتی او است والا اگر یکی دیگر از اعیان و شاهزادگان بود نهایت رضایت‌مندی را داشت، بلکه دو روز بعد یا وزیر تجارت می‌شد و یا حاکم‌کرمان و نیز پاداش خدمت شیخ را هم از بین برد. چه هرکس دیگر این خدمت را برای صدراعظم ایران می‌نمود نیز حکومت یك مملکتی را به او می‌دادند. چنانچه برای امین‌السلطان هرکس یك زن و یا جوان امردی بردی، حاکم شهری و یا وزیر بر مسندی شدی. باری خیال انتقام درکلهٔ صدراعظم ایران بود تاآن‌که در یك روز حاج ملاحسین

(۱) سابقاً شغل جاکشی در ایران از اقبح اعمال و اشغال بود وآن بردن زنی و یا جوان امردی است برای یکی از اعیان.

شریعتمدار مازندرانی که از اجزاء و بستگان شیخ بود وارد شد برعین‌الدوله در حالتی که صدراعظم ایران با یکی از اجزاء سفارتخانه‌ها خلوت داشت، حجاب و خدام در مقام منع مشارالیه برآمدندکه ورود برحضرت والا غدغن است . آخوند لوس شده و اعتنائی به این منع نکرده و بر عین‌الدوله وارد شد. حضرت والا از این عمل آخوند متغیر شده از سابق هم خیال انتقام و خفتی به این‌آقای آخوند داشت. فلذا حکم داد او را با پشت گردنی وکتك مفصلی خارج نمودند. لیکن چون دید یك نفر از دوستانش کم و بر عدهٔ مخالفینش افزوده خواهدگردید، لذا در مقام عذرخواهی برآمد . پولی (۱) برای حاج آخوند فرستاد و با حاج‌شیخ فضل‌الله علی‌الظاهرصلح نمود. یعنی‌حکومت بیرجند و قاینات را داد به شوکت‌الملك که واسطهٔ او و حاج شیخ فضل‌الله بود و ضمناً سی هزار تومان به کیسهٔ شیخ و اجزای او داخل گردید .

از طرف دیگر در مقام جلب شاهزادهٔ شعاع‌السلطنه پسر شاه برآمد و مدتی او را به تغییر ولایتعهد نوید داد .

آقایان حجج‌اسلام قرار گذاردندکه هر شب مسجد و جماعت را داشته باشند. آقای بهبهانی شبهای جمعه را در مسجد سرپولك منبر رفت، موعظه شروع و بنای بیداری مردم تجدیدگردید. مردم باز به خیال بلوا و شورش به لباس جهاد افتادندکه مدافعه و احقاق حق قسمی از جهاد است. عین‌الدوله در پشت دروازهٔ شهر تشکیل اردوی مفصلی داده و حکم‌کرد اگرآقایان شورش‌کردند سرباز و سوار بریزند به شهر و اموال مردم راغارت کنند. در یك شب دوشنبه‌آقای طباطبائی رفت بالای منبر و فرمود: ازگوشه وکنار می‌شنوم که می‌گویند ملاها خیال جهاد دارند. این شایعه دروغ و خلاف واقع است ما نه جنگی داریم و نه نزاعی ؛ ما حقوق خود را به توسط قرآن و دعا مطالبه می‌کنیم . پادشاه ما مسلمان‌است، با پادشاه مسلمان جهاد متصور نیست. ولیکن از شما مردم طهران خواهش و استدعا می‌کنیم چندی صبرو تأمل‌کنید تا ما یك‌دفعهٔ دیگر عریضه به شاه عرض‌کنیم و اتمام حجت نمائیم، بلکه مظلومیت خود را به اهل عالم برسانیم و فرمود خیال نکنید ما پولی گرفته باشیم . قرآن را از بغل درآورد و قسم یاد فرمودکه ماها پول نگرفته و ساکت نخواهیم شد. حاضریم‌که خود واولادخود را در تحصیل‌آزادی ملت ونجات وطن فداکنیم. تا عدالتخانه تشکیل و تأسیس نیابد،آرام نخواهیم نشست. مقصود من وآقای بهبهانی این است که تا ممکن باشد خون مسلمان ریخته نشود و مال مردم به تاراج نرود. مستمعین عرض کردند فرمایشات حضرت عالی صحیح و مطاع است. احدی نسبت بدو سوء ظنی به ساحت

(۱) ــ این ایام‌که زمان طبع این جزوات است از جناب حاج شریعتمدار استعلام نموده مذکور ساخت صدتومان با یك عبا برایم فرستاد. عبا را قبول‌کرده و صد تومان را به او رد نمودم .

مقدست نداده مقصود ما این است که چنان‌که ما در فرمایشات شما آقایان حاضر و مطیعیم؛ آقایان هم در خیال ما باشند که ما از دست رفته و دیگر تاب و توان در ما نیست و قوهٔ تحمل ظلم را نداریم.

این مختصر موعظهٔ آقای طباطبائی، هم مردم را بیدار و هم جلوگیری از بلوای بزرگی نمود، که در فردای آن شب مطمح نظر وطن دوستان بود. آقای بهبهانی هم جلوگیری فرمود از فتنه‌ای که مقدمات آن از دو طرف دیده شده بود. عین‌الدوله دید که اجتماع شبها در مساجد بزودی مردم را بیدار خواهد نمود، لذا غدغن کرد که ساعت سه از شب گذشته احدی در کوچه و خیابان نگذرد و اگر کسی را در ساعت سه از شب گذشته می‌دیدند او را مأخوذ و به نظمیه می‌بردند و این حکم دربارهٔ همه‌کس مجری بود. هر کس را که می‌دیدند، چه از ارباب عمایم و چه از تجار و چه از کسبه می گرفتند. در اوایل به‌حدی این غدغن سخت شد که اجزاء نظمیه منتظر ساعت سه نمی‌شدند و درساعت دو از شب گذشته شروع به‌گرفتن می‌شد. تا ساعت سه، دیگر احدی را ابقاء نکرده مساجد آقایان در شب موقوف گردید. مراودهٔ شبانه ممنوع شد. یك عده از سوار و شب‌گرد در کوچه و بازار وخیابان گردش می کردند. در یکی از لیالی متجاوز از صد نفر تجار و مردمان محترم را که از بازار و یا منازل دوستان به خانه‌های خود مراجعت می‌نمودند گرفته و به ادارهٔ نظمیه بردند. صبح آن شب اعظم‌السلطنه وزیر نظمیه(۱) آنان را احضار نمود که چرا با این غدغن اکید از منازل خود بیرون آمدید؟ بیچاره‌ها جواب دادند که دولت غدغن کرده است درساعت سه از شب گذشته کسی در کوچه راه نرود. لکن ماها را درساعت دو از شب گذشته بلکه کمتر از شب گذشته بود که گرفتند. وزیر نظمیه جواب داد: دیشب شیپورچی اشتباهاً شیپور راکشیده، فلذا مرخصید. هرجا می‌خواهید بروید. کسی را با شما کاری نیست. مأخوذین اظهار داشتند: وقتی که ما را مأخوذ داشتند کیسه و بغل ما را خالی کردند، ساعت و اسباب و پول ما را از ما گرفتند. بفرمائید آنها را به ما رد نمایند. اعظم‌السلطنه وزیر نظمیه متغیر شده گفت: حالا نوکر دیوان را متهم می‌نمائید؟ روکرد به اجزاء نظمیه و گفت این اشرار راگرفته، ببرید به محبس در زندان بمانند. بعضی را که چیزی اظهار نکرده بودند مرخص کرد اما پس از شفاعت وگرفتن یك تومان جریمه.

این حکم سمت رسمیت را حاصل نموده شبهای دیگر هرکس را که می گرفتند علی‌الرسم یك تومان و دهشاهی از او می گرفتند که یك تومان برای رئیس نظمیه و دهشاهی برای خودگیرنده و تا صبح هم آن بیچاره را نگاه می‌داشتند. اگر تعارفات معتدبه به‌آن گیرنده می‌داد بعلاوهٔ مرسومی، که او را رها می کردند و الا تا صبح او را نگاهداشته

---

(۱) سابق براین وزارت اختصاص به وزراء هشت‌گانه نداشت. هریك ازرؤسای ادارات را وزیر می گفتند.

و در روز علی‌الرسم والحکم همان یك تومان و دهشاهی را از او می گرفتند و اگر کسی فقیر و گدا و بی چیز بود در عوض جریمه ، او را چوب زده و یا در محبس او را نگاه داشته تا مریض و یا تلف می‌شد و لااقل در محبس تنگ و تاریك با آن وضع زندان بسر می برد .

زندان

زندان عبارت‌است از: اطاق تاریك مرطوبی ،کثیف ،که در آن جز کنده برای پا و زنجیر برای گردن و پشه و کیك و شپش و ساس برای اذیت، دیگر هیچ پیدا نمی شود . در بیست و چهار ساعت شبانه روز پنج سیر نان خشك به هر یك می‌دهند .آب خیلی به ندرت و کم می‌دهند ، به ملاحظهٔ آن‌که زیاد محتاج به ادرار نگردد. در اواخر زمان ناصرالدین شاه یك زندانبان عاقلی پیدا شدکه دو چیز برای حبسیها راه انداخت: یکی کسب و دیگری نذر . اما کسب عبارت‌است ازدرست کردن گلوشور غلیان و افراز و رشتهٔ شتر و قاطر که هر یك نفر می‌توانست در بیست و چهار ساعت‌کاری بکند که صد دینار عایدی اوگردد و اما نذر عبارت بود از خیراتی که مردم دربارهٔ زندانیها می کردند .

به هرجهت روزی یك دیزی صد دیناری و یا قدری سیرابی به هریك می‌رسانیدند و این عمل خیر هنوزدر زندان جاری‌است ، اگر زندانبان با انصاف باشد . باری این حکم اعظم‌السلطنه جاری بود و شاید یك نفر‌که استطاعت داشت و به‌علاوهٔ یك تومان و دهشاهی که تعارف می‌داد و خود را مستخلص می‌نمود در کوچهٔ دیگر گرفتار دستهٔ دیگر می‌شد و کراراً اتفاق افتادکه یك نفر گیر چند نفر می‌افتاد. ازآن جمله خود نگارنده در یك شب به سه دسته برخورده و پنج تومان متضرر شدم‌که سه تومان به دو دسته و پانزده قران هم به یك نفر دادم‌که همراهم آمد و درب خانه گرفت و در بین راه به چند نفر سوار شب‌ـ گرد برخوردم ولی همان پلیس‌که همراهم بود گفت : من مأمورم‌که این شخص محترم را به‌خانه‌اش برسانم. و اگرپول همراه بود و پلیس پول راگرفته بود البته این دسته سوار یا مرا مأخوذ می‌داشتند و یا مرسومی را می گرفتند . باری،کار بجائی رسیدکه اگر در شب کسی عقب طبیب می‌رفت او را می گرفتند و شاید تا صبح مریض مرده بود بدون دوا و طبیب، و یا اگر زنی را درد مخاض و زائیدن می گرفت و پی قابله می‌رفتند تا صبح زن و طفل تلف می‌شدند. بسیاری از مرضی و عده‌ای از زنهای حامله و اطفال بی‌گناه شهید راه استبداد و این حکم عین‌الدوله شدند . کار بجائی کشیدکه در دو ساعت از شب گذشته احدی از خانهٔ خود خارج نمی‌شد. مساجد تعطیل ، دکاکین زود بسته می شد . به این جهت دخل اجزای نظمیه کم شد . تدبیری کردند که باز دخل بجای خود آید و آن از راه آب بود، به این طورکه چون در طهران تعیش مردم از آب جاری‌است وآب هم کمیاب و عزیزالوجود ، لذا در شب‌آب را می‌انداختند به خانه های مردم . مردم هم یا

برای جاب آب و یا برای بستن راه آب که به خانه‌ها خرابی وارد نیاورد ، از خانهٔ خود بیرون می‌آمدند و فوراً گرفتار می‌شدند و چند شبی هم از این راه بر مردم سخت گرفتند .

یك شب بندهٔ نگارنده گرفتار این ظلم شدم ولیکن آخرش به خیر گذشت و تفصیل آن از این قرار است که: در یك شب از خانه خارج شدم برای بستن راه آب. یك دفعه صدائی بلند شد که اگر از جای خود حرکت کردی گلوله را منتظر باش و تفنگ را به طرف من دراز کرد . نگارنده گفت آسوده باش از طرف من ممانعت وفراری نیست ، ایستاده‌ام تا بیائی. و در جای خود ایستادم .آن گوینده پیش آمد او را دوست دیدم. پس از سلام علیکم گفتم رفیق اگرچه قزاق و نوکر دولتی ، ولی با این که از اجزای انجمن مخفی می‌باشی خوب بود این شغل پست را متقبل نمی‌شدی. جواب داد: این شغل را برای این قبول کردم که خدمت کنم به رفقای خود، چنان چه الان به شما خدمت می کنم . گفتم چه خدمت ؟ گفت امشب مأمور شدیم مجدالاسلام کرمانی را مأخوذ داریم اگر چه مجدالاسلام از اجزای انجمن مخفی نیست ولی از قراری که معلوم است، نسبتی به انجمن دارد. به‌این جهت خیلی زحمت کشیدم تا خود را به‌شما رسانیدم و از رفقای خود جدا گشتم. دیگر زیاده بر این فرصت و وقت ندارم : نگارنده گفت : مجدالاسلام ازاعضای رسمی انجمن نیست ، ولی من او را دعوت کرده‌ام و قبول دعوت هم کرده است . خوب کردید که مرا مطلع نمودید . گفت اما شما نبایست مطلب را به صراحه و آشکار به مجدالاسلام بگوئید چه مشارالیه با دبیرحضور (قوام‌السلطنهٔ حالیه) دوست است، فوراً مطلب را به او می گوید بالاخره خواهند دانست که ما او را اطلاع داده‌ایم ولی به طورکنایه و اشاره فردا او را باخبر کنید که تهیهٔ خود را ببیند و شب را در جائی مخفی گردد .

پس از خداحافظی روانه گردید و رفت، نگارنده هم آمدم به خانه. روز بعد که جمعهٔ (۲۳) ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ بود انجمن مخفی در خانهٔ جناب ذوالریاستین کرمانی به عنوان مهمانی تشکیل یافت، پس از مذاکرات لازمه مجدالاسلام کرمانی وارد شد به‌او گفتیم: این روزها خطری بزرگ متوجه به شماست، شبها به خانه نمانید یا بیائید منزل نگارنده و یا جائی که مطمئن باشید. در جواب گفت : خودم اطلاع دارم و تا یك اندازه در مقام علاج می‌باشم و شبها هم در خانه نمی‌مانم .

قبل ازآمدن مجدالاسلام یك مسئله در انجمن مذاکره شد که ذکرآن خالی از فایدهٔ تاریخی نیست وآن از این قرار است :

در روز جمعهٔ شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ ، در انجمن مخفی مذاکره شد که راپورتی به مرکز انجمن رسیده‌است ، که روز قبل در خانهٔ جناب ذوالریاستین جمعی مجلس و انجمن کرده‌اند مذاکرات مکتوم و مخفی‌است . واردین به‌آنجا آقامیرزامحمد گلپایگانی و

صدرالعلماء شیرازی، وثوق‌الدوله، آقا سیدمحمد رضا شیرازی ،آقا میرزا سید علی شیرازی و یك ساعت به غروب مانده آقامیرزاآقااصفهانی که تازه از اسلامبول آمده است بوده‌اند.
چون این راپورت در نظر اهمیتی حاصل کرد و ذوالریاستین هم در این روز حاضر انجمن نبود، فلذا قرار گذاردند که روز بعد را در مدرسهٔ سپهسالار جدید در اطاق آقاسیدبرهان انجمن کنند. ذوالریاستین و سایر مؤسسین انجمن را هم اطلاع داده که البته حاضر شوند لذا روز شنبه ۱۷ در اطاق آقا سیدبرهان گردآمده صورت راپورت سابق قرائت شد.

جناب ذوالریاستین اظهار داشت : ورود آقامیرزاآقااصفهانی مربوط به مطلب نیست چه او برای ملاقات آقاسیدمحمدرضا آمده بود ، اما سایرین که در راپورت صورت آنها ثبت است، برای امری لازم آمدند که عازم بودم دیروز در انجمن آمده مذاکره نمایم و از اعضای انجمن استمداد و معاونت بجویم، ولیکن برای تحقیق همین امر وقت رسیدن به انجمن گذشت تا آن که در شب خبر رسید که انجمن فوق‌العاده در امروز تشکیل خواهد شد، اینك حاضرم که مطلب را اظهار دارم و آن از این قرار است :

تکفیر آقای بهبهانی مظفرالدین شاه را

این چند روزه یك امر غیرمترقب غریبی اتفاق افتاده است که یا ازسوء اتفاق است و یا از دسایس درباریان. خدا کند دروغ باشد و الا تمام زحمات ما و وطن‌دوستان به هدر رفته‌است ، بلکه یك احداث نفاقی بد، بین مسلمین که ضررش راجع به اسلام خواهد بود شده‌است.

به‌اندازه‌ای جناب ذوالریاستین مطلب را اهمیت داد که خیال همه را گرفت. بالاخره فرمود از قراری که شنیده شده است عباسعلی‌خان شوکت که منشی سفارت عثمانی است یك استفتائی از آقای بهبهانی صورت گرفته است که مدلول آن این است: هرگاه یکی از امراء اسلام وادار کند جمعی از ارامنه را به قتل خلیفهٔ مسلمین و یا آن که همراهی کند از کفاری که اقدام به قتل سلطان اسلام کرده‌اند و پناه دهد به چنین اشخاصی، حکم او چه خواهد بود ؟

آقای بهبهانی نوشته‌اند که: چنین شخصی کافر و مهدورالدم است. حالا این حکم به دست سفیر عثمانی رسیده و آن را سند قرار داده و بهانه کرده‌است که مظفرالدین شاه اعانت کرده‌است از اشخاصی که اقدام بر قتل اعلیحضرت سلطان عبدالحمید کرده‌اند و به مفاد این حکم مظفرالدین شاه ،کافر و واجب‌القتل است .

این اصل مطلب است که سه روز قبل از این حضرات مذکور آمدند که باید علاجی کرد. حالا چند احتمال می‌دهم :

یکی آن که این شایعه اصل نداشته باشد و درباریان خائن به تحریك حاج شیخ‌فضل‌الله و امام جمعه این شایعه را جعل کرده‌اند که قلب اعلیحضرت مظفرالدین شاه را از ملت برنجانند و ناسخ دستخط مستدعیات آقایان را صادر و زحمات آقای طباطبائی و آقای

بهبهانی و سایر آقایان را ضایع کنند.

یکی آن که شاید می‌خواهند به این بهانه القاء عداوتی میانهٔ ملت اسلام و ارامنهٔ ایران اندازند، تا این که رفته رفته این فتنه بزرگ شود و یك خونریزی میانهٔ ارامنه و مسلمین راه اندازند، چنانچه در اسلامبول و قفقاز الیوم واقع است؛ یا این که سفیرعثمانی می‌خواهد این مطلب را بهانه کند و از بابعالی بخواهد که بر عدهٔ اردوی سرحدی بیفزاید علی ایحال اگر شایعه صدق باشد کار خیلی مشکل و باید اقدام صحیحی کرد. آقا سیدبرهان گفت: باید هر قسم باشد این مسئله را تعقیب کنم، اگر بی‌اصل باشد و چنین استفتائی نشده‌باشد و همچو جواب هم نوشته نشده‌باشد، خوشا به حال ما بر فرض که این مطلب را به سمع اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه رسانیده باشند ما می‌توانیم که خود سفیر عثمانی را در حضور اعلیحضرت شاه حاضر کنیم تا این اشاعه را تکذیب کند. آن‌وقت اعلیحضرت اغراض این خائنین را خواهد فهمید و دیگر هیچ اعتماد و اعتباری به اقوال درباریان نخواهد ماند و شخص اعلیحضرت از این خائنان رنجیده خاطر خواهد شد و به طرف ملت بیشتر مایل خواهد گردید. لیکن اگر چنین حکمی صادر شده‌باشد باید فوراً صاحب این حکم را از میان‌برداشت تا این حکم رسمیت پیدا نکند و صدور این حکم معلوم و محقق نگردد.

فیلسوف گفت: این عباس علی‌خان شوکت از قراری که می گویند خیلی‌جوان بدقلب بد ذاتی است. گویا این‌جوان عداوت مخصوصی با این ملت دارد. (۱)

ادیب بهبهانی با کمال تحیر گفت: من گمان نمی‌کنم آقای بهبهانی عالماً عامداً چنین حکمی را نوشته باشد. برفرض که چنین استفتائی شده باشد، استفتاء که حکم قطعی درمادهٔ شخص معینی نخواهدشد. ذوالریاستین گفت: من نمی گویم چنین حکمی صادر شده یا نشده و نمی گویم این استفتاء است یاحکم، کاری به این ندارم که عامداً عالماً صادرشده یانشده، من می گویم اشاعهٔ این مطلب و ابراز این صحبت باعث این خواهدشد که بالمره این همه زحمات و خسارات مالی و جانی این ملت به هدر خواهد رفت و خائنین حالا در نظر مظفرالدین‌شاه چنین جلوه می‌دهند که اینها همه نتیجهٔ حلم و برد-باری است که اعلیحضرت متحمل شده‌اید. اگر همان روز اول این چهار نفر آخوند و سید را قلع و قمع کرده بودید امروز حکم به کفر شما نمی‌کردند و حکم به قتل شما نمی‌دادند. فرداست که احکام دیگر هم خواهند کرد بلکه تخت و تاج شما را تصرف خواهند نمود و به این گونه حرفها قلب شاه را از ملت می‌رنجانند و حقوق ملت بیچاره بعد از همهٔ این زحمات ضایع و پایمال خواهد شد. دیگر نتایج وخیمهٔ آتیه چه بشود و چه پیش‌آید خدا داناست. بالاخره قرارشد نگارنده آقای طباطبائی را ملاقات کنم و این

---

(۱) شرح بد رفتاری وسوءِ سلوك این جوان‌را نسبت به‌متحصنین سفارتخانهٔ عثمانی را درموقع خود شرح خواهیم داد

شایعه را به ایشان بگویم وآقایان هم هرکدام کاری را متقبل گردیدند .

به این جهت روزجمعهٔ بیست وسوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که درخانهٔ جناب ذوالریاستین مجلس ضیافت بود طرف صبح قبل از آمدن مهمانان که عضو انجمن نبودند اعضاء انجمن حاضر شده و هریك نتایج اقدامات و زحمات خود را اظهارکردند. ازآن جمله نگارنده وقایع راگفت که اعضاء خرم و خورسند گردیدند ،که مجمل و مختصر مطلب را در طی یك مسئلهٔ تاریخی در این مقام ذکر می کنیم، آن وقت شروع به رشتهٔ تاریخ خودکه گرفتاری آقامیرزا آقااصفهانی و مجدالاسلام کرمانی و آقامیرزا حسن مدیر رشدیه است می‌نمایم و چون این واقعه مربوط به ارامنه است، فلذا مختصری هم ازتاریخ ارامنه را دراین مقام ذکرکرده از خوانندهٔ تاریخ معذرت می‌خواهم .

ارمن

ارمن و ارمنی بنابرآنچه در دائرةالمعارف نوشته است ، قدیم تر و بزرگتر طایفه و ملت بوده که بعد از طوفان تشکیل شد ،که سیصد نفر از اولاد و نوهٔ «یافث بن نوح» از بابل به طرف ارمنستان مسافرت نموده و در آنجا شهری بناکردند موسوم به «هایکا عمار » یعنی شهر «هایك» که رئیس آن جماعت بود .

بعضی گویند: اصل این طایفه از کلدانیین است . ابن‌خلدون گوید : جد آنها « قموئیل» پسر «ناحور» برادر حضرت ابراهیم است . در اول معروف به «هایکانیین» بودند ، پس منسوب به ارمن گردیدند . چه یکی از ملوك بزرگ این طایفه بعد از «هایك»آرام بوده است. بعضی گویند : ارمنی منسوب است به «ارمیناك» پسر«هایك».

به هرجهت مملکت ارمن به چهار دولت بزرگ منقسم می گردد : اول دولت «هیکاظانص» منسوب به «هایك اول» مؤسس دولت ارمن. دوم دولت «ارشاکونیین» منسوب به «ارشاك برثی» که اول پادشاه این سلسله بود . سوم دولت «باکرادونیین» منسوب به «قاشود باکرادونی» اول پادشاه این سلسله . چهارم دولت «روبینیین» منسوب به «روبین کبیر» اول پادشاه و اول مؤسس این سلسله .

پس از انقراض و اضمحلال هر دولتی تا تأسیس و تشکیل دولتی دیگر بعض امراء و والیهای غیر قانونی فاصله شدند، اما تشکیل دولت اول پس از آن که «هایك» لشکری گرد آورده و با پادشاه بابل که یکی از نمرودها بود و خلق را به پرستش خود مجبور می‌نمود جنگ کرد و برنمرود غالب‌آمده درسنهٔ ۲۱۰۷ قبل از میلاد تشکیل سلطنت قانونی داد و منظم کرد نظامات سیاسیه و قوانین اساسیه و تعمیرکرد عمارات بسیار را . و از جهت عدل و داد قسمی رفتار نمود که دولتش بزرگ و پایدارگردید و پنجاه ونه کس پادشاهان قانونی این دولت بودند و هفت نفر والیها و امراء که پس از انقراض دولت هریك به قهر و غلبه مدتی در ارمن سلطنت کردند.

بالجمله پس ازآن که «هایك» در سنهٔ ۲۰۲۶ درگذشت پسرش «ارمیناك» که ولیعهد او بود به‌جای پدر نشست و برادرهایش را از مرکز حکومت با خود برداشت و به طرف شمال ارمنیه رفت و «ارکاس» را مقر ومکان خود قرار داد. پس جمعیت خانوادهٔ پدری اوبسیار شدند و به سه طایفه منقسم گردیدند، از این قرار: «منانافاسیون»، «خوریون» «باطیون یا بظنویوکیون». «ارمیناك» ۴۶ سال سلطنت کرد و «ارمایوس» پسر او در سنهٔ ۱۹۸۰ قبل از میلاد به‌جای پدر نشست و چهل سال سلطنت کرد. پس ازآن «اماسیوس» در سال ۱۹۴۰ و بعداز۳۲ سال سلطنت پسرش «کیغام» در سنهٔ ۱۹۰۸ به‌جای پدر نشست و پنج سال سلطنت کرد. پس پسرش «حارموس» بجای او نشست و۳۱ سال سلطنت کرد در سنهٔ ۱۸۵۸قبل از میلاد و بعداز آن پسرش «آرام» درسنهٔ ۱۸۲۷ قبل از میلاد به‌جای پدر نشست و در این مدت که از سنهٔ ۲۰۲۶ تاسنهٔ ۱۸۲۷ باشد مورخین امر مهمی که قابل باشد ننوشته‌اند، الا آن که به واسطهٔ تعیش سلاطین و راحت‌طلبی آنها دشمنان مملکت بر آنها تاخته و بدون مزاحمت و ممانعت اکثر از بلاد ارمنستان را متصرف شدند. تاآن که «آرام» از خواب غفلت بیدار شده و اعداء مملکت را پراکنده وشهرهای ارمنیه را استرداد نموده و شهری بنا نمود موسوم به «مازاکا» که بعد معروف به «میساریه‌کبادوکیه» گردید و مملکت آرام گرفته و منظم و باحسن حال برگشت. پس از۵۸ سال سلطنت درگذشت و پسرش «قاراآوارا» درسنهٔ ۱۷۶۹ قبل از میلاد به‌جای پدر نشست و در ایام سلطنت او ملکهٔ سریان مسمی به «شیمرانه سیمیرامیس» به ارمنستان تاخت آورد و خواست پادشاه ارمنستان‌را به شوهری خود اختیارکند پادشاه ارمنستان امتناع کرد و جنگ ما بین آنها درگرفت. پادشاه ارمنستان کشته گردید و مملکت به تصرف ملکهٔ سریان در آمد و پسر پادشاه راکه مسمی به «کارطوس» بود پادشاه ارمن قرارداد و شهری هم بناکرد موسوم به «شمیراماکرد» که بعدها موسوم به «فثان اووان» گردید و در آن وقت مملکت ارمنیه در تحت نفوذ ممالك سریان درآمد تاآن که «نینوس» پسر «شمیرانه» ملکه مادرش و«کارطوس» (قارطوس) راکشت ومملکت راگرفت. پس‌از مدتی «قانوشافثان» پسر«کارطوس» ظاهر شد. «نینوس» او را برقسمتی از ارمنیه حکومت داد و جزیه بر او بربست و این‌کار جزیه درسنهٔ ۱۷۲۵ بود و «قانوشافثان» به تدبیر و حسن خلق سلوك و رفتار می‌نمود. تا آن که مملکت ارمنیه را به تمامه متصرف گردید. پس ازآن که شصت و سه سال سلطنت مطلقهٔ مقتدره کرد وفات‌نمود. چون بلاعقب بود «بارد» یا «باردبد» که از نسل «هایك» بود درسنهٔ۱۶۶۲قبل از میلاد به‌جای او پادشاه گردید و پنجاه سال سلطنت کرد. پس از او پادشاهان یکی از پس دیگری از قرار ذیل سلطنت کردند:

ارباك درسنهٔ ۱۶۱۲ـ ظافان درسنهٔ ۱۵۶۸ـ بارناك اول در سنهٔ ۱۵۳۱ ـ سور در سنهٔ ۱۴۷۸ ـ هافاناك در سنهٔ ۱۴۳۳ ـ فاشداد درسنهٔ ۱۴۰۳ ـ هایکاك اول درسنهٔ۱۳۸۱

ـ فامباك اول در سنهٔ ۱۳۶۳ ـ ارناك درسنهٔ ۱۳۴۹ ـ شافارش اول در سنهٔ۱۳۳۲ـ نواریر درسنهٔ ۱۳۲۶ـ فسدام درسنهٔ ۱۳۰۲ـ کار درسنهٔ ۱۲۸۵ ـ کوراك درسنهٔ ۱۲۸۵ ـ هراند اول در سنهٔ ۱۲۶۷ـ انصاك در سنهٔ ۱۲۴۲ ـ کلاك در سنهٔ ۱۲۲۷ ـ هورو درسنهٔ ۱۱۹۷ ـ ظارمابر در سنهٔ ۱۱۹۴ ـ شافارش ثانی در سنهٔ ۱۱۸۰ ـ برج اول در سنهٔ ۱۱۳۷ـ اربون در سنهٔ ۱۱۰۲ ـ برج ثانی در سنهٔ ۱۰۷۵ ـ باظوك در سنهٔ ۱۰۳۵ـ هرد در سنهٔ ۹۸۵ ـ هرساك در سنهٔ ۹۱۰ـ کایباك در سنهٔ ۸۸۳ ـ بارنافاس اول درسنهٔ ۸۳۸ـ بارناك ثانی درسنهٔ ۸۰۵ ـ اسکاورطی در سنهٔ ۷۶۵ـ بارویر در سنهٔ۷۴۸ـ هراچپا در سنهٔ ۷۰۰ ـ بارنافاس ثانی درسنهٔ ۶۷۸ـ باجویچ در سنهٔ ۶۶۵ قبل ازمیلاد ـ کورناك ۶۳۰ قبل از میلادـ بافوس ۶۲۲ ـ هایکاك ثانی ۶۰۵ قبل از میلادـ برفانط اول ۵۶۹ قبل از میلاد ـ دیکرانس اول ۵۶۵ ـ فاهاکن ۵۲۰ ـ ارافان ۴۹۳ ـ نیرسیح ۴۷۵ ـ طاریح ۴۴۰ قبل از میلاد ـ ارموك ۳۹۴ ـ بایکام ۳۸۵ ـ فثان ۳۷۱ قبل از میلاد ـ فثاحه ۳۵۱ قبل از میلاد.

والیهای پیش از ارشاکونیین از این قرار است:

میخران در سنهٔ ۳۳۵ قبل از میلاد ـ نیوبولومیوس ۳۱۹ ـ ارضافارط ۳۱۷ ـ هراندم کایظاك ۲۸۴ ـ ارضافاس ۲۳۹ـ ارضاشاس ۱۸۹ ـ ارضا فاسط ۱۵۹ قبل از میلاد.

در زمان «دیکرانوس» اول، بین ارمنستان و ایران اتحادی واقع شد، که در جنك ارمن با دیلم لشکری از طرف ایران بیاری پادشاه ارمن رفت و در جنك ایران با پادشاه بابل ازطرف ارمن از پادشاه ایران همراهی و معاونت‌کردند و این اتحاد و یگانگی بین ایران و ارمن باقی بود تا زمانی که اسکندر بر ایران غالب آمده و پادشاهی ایران منتقل به اسکندر و یونانیان گردید، که در این وقت ارمن ملوك الطوایف و دولت آنها منقرض گردید.

کشته شدن پادشاه ارمنستان به‌دست ملکه سریان

در سنهٔ ۱۲۹ قبل از میلاد، در حالتی‌که ارمنیه در تحت نفوذ «سلفکیان» بود، اگر هم از خود ارمنیه سلطانی چند روزی سلطنت می‌کرد ولی باج و خراج را به اسم «سلفکیان» می‌گرفت. تا آن‌که «آرشاك اول» سلطنت یافت و به‌طریق مداهنه وحصافت عقل رفتار کرد.

درسنهٔ ۱۴۹ پسر او «آرشاك ثانی» سلطنت یافت و ممالك ارمن را استرداد نمود. برادرخود «فاغارشاك» را پادشاه‌کرد بر ارمنیه و رعایا در زمان این دو برادر در راحت و آسایش بودند. پس از او«آرشاك ثالث» در سنهٔ۱۲۷ قبل از میلاد پادشاهی یافت وقوانین عدل و داد را برقرار نمود. پس پسرش «ارضاشیش» را در سنهٔ ۱۱۴ جانشین خود قرار داد و درگذشت و در زمان این پادشاه ارمنستان وسعت و قدرتی بی‌حد و اندازه

بهم رسانید . فتوحات بسیاری نصیب این پادشاه گردید شهرهای فارس ضمیمهٔ مملکت او گردید .

در مدت بیست وپنج سال سلطنت بر روم و فارس و ارمنیه کرد تا این‌که او را کشتند پسرش «دیکرانوس‌ثانی» درسنهٔ ۸۹قبل از میلاد سلطنت یافت . مانند پدرش کارهای خوب کرد و در زمانش چند شهر بناشد. «نصیبین» را پایتخت خویش قرار داد تا آن‌که بعد از ۵۴ سال سلطنت درگذشت و پسرش «ارضافاسط اول» در سنهٔ ۳۵ سلطنت یافت و در زمان این پادشاه ارمن ضعیف گردید به‌حدی‌که جزیه به دولت رومان می‌دادند و باج و خراج به دولت ایران. در سنهٔ ۳۰ قبل از میلاد «ارشام» پادشاهی یافت و در زمانش ارمنیه بین پادشاه ایران و ارمن منقسم گردید و بیست وهفت پادشاه از ارمن و بیست و دو والی از طرف پادشاه ایران در ارمنیه فرمانروا بودند و هریك درحصهٔ خود .

فتح ارمنستان به‌دست اعراب

تا آن‌که در زمان خلیفهٔ سوم «عثمان بن عفان» ، لشکر عرب بر ارمنستان تاخت- آورده رئیس لشکر «سلمان بن ربیعه باهلی»، به‌امر «ولیدبن‌عقبه» ارمنستان را فتح نمود و فرمانفرمایان عجم را ازآنجا بیرون‌کرد و از یك طرف هم دولت یونان بعض شهرهای آنان را تصرف نمود و آنان را ذلیل و خوار کردند . تا آن که دولت «باکرادونیین» شروع شد و به‌واسطهٔ اختلاف مسلمین و یونان و بعض امراء عجم ارامنه با هم متفق شده «قاشود اول» در سنهٔ ۸۵۹ بعدازمیلاد برتخت سلطنت نشست و هیجده پادشاه از این سلسله بر ارمنستان سلطنت‌کردند .

تا زمان غلبهٔ اسکندر بر ایران همه وقت ارمنستان در تحت نفوذ و حمایت ایران بود . پس از اسکندر مدتی که ایران ملوك‌الطوایف بود ارمنستان مستقل گردید و لیکن باز در تحت حمایت ایران بودند ، تا آن که در زمان غلبهٔ عرب که بکلی مغلوب عرب بودند .

در زمان حجاج‌بن یوسف هم صدمات بسیار بر ارامنه واردآمد و بین ذلت و ترقی و استقلال و تبعیت بود تا آن‌که در زمان سلاطین سلجوقیه که سنهٔ ۱۰۴۹ بعد از میلاد باشد طغرل بیك ارمنستان را متصرف گردید و در زمان ملك شاه سلجوقی شیرازهٔ سلطنت وملیت ارامنه از هم گسیخت .

دولت روبینیین

درسنهٔ ۱۰۸۰ بعداز میلاد، تشکیل سلطنت روبینیین در ارمنستان شد . «روبیین اول» در سنهٔ ۱۰۸۰ به‌تخت سلطنت نشست . بیست و دو پادشاه از این سلسله در ارمنستان پادشاهی‌کردند . پنج نفر هم از لوسینیانیون بر ارمنیه سلطنت‌کردند . تاآن‌که در سنهٔ ۱۳۷۳ بعد از میلاد سلطنت ارامنه از روی زمین منقطع گردید ؛ چه در این تاریخ از

طرف مصریها لشکری به‌ارمن حرکت کرد و از تاراج و نهب و قتل فروگذاری نکردند. بلدان ارمن را خراب و سرکشان را اسیر کرده بکلی نام سلطنت و دولت از ارمن برداشته شد .

فتح ارمنستان به‌وسیله شاه‌عباس

در زمان سلطان محمد فاتح و شاه عباس پادشاه ایران بین عثمانی و ایران درباب ارمنستان نزاعی واقع شد ؛ چه سلطان محمد از ارامنه حمایت می‌کرد و شاه عباس در این واقعه و وقایع دیگر باسلطان محمد مخالف بود . تا آن که شاه عباس لشکری جرار به‌طرف ارمن سوق نمود و باقی‌ماندهٔ ارمنستان را محو و نیست کرد و متجاوز از پنج هزار نفر از بزرگان و اهل صنعت را به‌اسیری آورد ودر نزدیکی اصفهان قریه‌ای موسوم به‌جلفا برای آنها عطا فرمود .

بقیة‌السیف به‌اطراف عالم پراکنده گردیدند . عدهٔ بسیاری به‌طرف عثمانی فرار کرده و متحصن به‌عثمانیها گردیده ، در قسطنطنیه و بغداد توقف‌کرده به امر زراعت و فلاحت و تجارت مشغول شده و در عثمانی ترقی نموده در نظام عثمانی و امور دولتی وارد شده و صاحب درجات و مراتب عالیه گردیده . جمعیتی بسیار از ارامنه به‌طرف روسیه ملتجی شده و در گرجستان و قریم و بولینا و شهرهای دیگر منزل گرفته و در روسیه اجتماعات آنها بسیار و ترقیات فوق‌العاده برایشان حاصل گردید .

آن عده‌ای که به‌ایران‌آمده و در جلفا مسکن گرفته ، در اوایل به صنعت و علوم معروف وکم‌کم در همهٔ شهرهای ایران متفرق شدند . تا آن‌که در زمان نادرشاه این جماعت اهمیت را به‌درجه‌ای رسانیده ولیکن بعد ازکشته شدن نادر شاه به‌واسطهٔ فتنه و اغتشاش ایران صدمهٔ بزرگی به‌آنها رسیدکه اکثر آنها فراری شدند .

نفی و قتل ارامنهٔ عثمانی به‌دستور سلطان عبدالحمید

جماعت‌کثیری هم به‌نمسا و هندوستان مهاجرت نمودند و در آنجا به‌مدارج عالیه نایل آمدند . بالجمله این طایفه در هرمملکتی نام نیکی به‌خود جلب نموده و خود را محبوب اهالی‌آن‌مملکت نمودند. تاآن‌که در زمان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی طرف سوءِ ظن دولت واقع شده سلطان عبدالحمید حکم به‌طرد ونفی و قتل‌آنها داد . هر یك‌که توانستند خود رابه طرف وگوشه‌ای انداخته عده‌ای هم به‌ایران‌آمدند. ازآن جمله در عداد مهاجرین‌یکی پرنس دادیان بودکه نگارنده‌آنچه راکه از اوشنیده به‌این رشته وصل‌می‌کند.

موسی‌بیك‌گرد برادربحری پاشا ، حاکم اسکندار پس از مراجعت از فرانسه کارهای زشت و فضیع از قبیل قتل و نهب و بی ناموسی و غیرها را در بارهٔ ارامنه‌ای که در اسکندار متوطن و مشغول زراعت و فلاحت و تجارت بودند می‌کرد . هر وقت‌که به‌عزم شکار سوار می‌شد هرگاه شکاری هدف گلولهٔ او نمی‌شد یکی دوتا از اطفال ارامنه را هدف

گلوله می‌نمود .

ارامنه عرایض تشکی و تظلم به‌آستانهٔ سلطان عبدالحمید عرض و ارسال داشته مفید نیفتاد . تاآن‌که به‌توسط قونسولهای خارجه متظلم و شاکی شدند. از سدهٔ سنیهٔ خلافت امر به احضار موسی بیك صادر گردید که در اسلامبول او را به‌تحت محاکمه درآورند و نود و شش نفر شاهد از مسلمانان و ارامنه با او وارد اسلامبول گردیدند .

حمایت بحری پاشا و معاونت اجزاء خلوت پادشاهی و حارسین سلطان امر را مشتبه نمود سلطان عبدالحمید از پرنس دادیان که‌آدم بی غرض و امینی بود و محل اعتماد سلطان، راپورت این امررا خواست. پرنس دادیان راپورت را این‌طورداد که: امروز طایفهٔ ارامنه در مملکت عثمانی پراکنده و در زراعت و تجارت و خدمت به‌دولت مشغول ، برای خاطر یك نفرظالم اگرچه برادر بحری‌پاشا باشد، شایسته‌نیست جمعی را از معدلت سلطان مأیوس کرد.هرگاه معدلت سلطان موسی‌بیك را مجازات وکیفر ندهد، ارامنه شورش خواهندنمود...

در این‌اثنا پرنس دادیان برای‌فوت مادر زن خود (کنتس) مسافرت‌به‌اطریش نمود. در غیاب او امر موسی‌بیك منقلب گردید ، ظالم خادم به قلم رفت‌نود و شش نفر شهود را شاهد زور دانستند. حکم مجازات دربارهٔ شهود صادرگردید. بحری پاشا برادر خود موسی‌بیك را با چهل نفر سوار به‌طرف کوتاهیه حرکت داد .

ارامنه از سلطان مأیوس گردیدند. تشکیل کمیته‌ها و انجمنهای سری دادند که شورش کنند چند روز بعد از رفتن موسی‌بیك سفراء خارجه متفقاً رفتند به‌عمارت سلطنتی و اصرار کردند که باید ثانیاً موسی‌بیك محاکمه شود امر صورت اهمیت را حاصل نمود. سابقهٔ اعمال او را قونسولها تصدیق کردند وبه سلطان رسانیدند که عدلیه اظهار غرض کرده‌است .

بالاخره سلطان عبدالحمید تلگراف کرد که موسی‌بیك را در بحریه مأخوذ و روانه داشتند. پس از محاکمه محکوم شد به نفی ابدی که درمکه متوقف و محبوس باشد . اگر چه شهود بری‌الذمه و ارامنه از سلطان راضی شدند. لیکن کمیته‌ها و مجامع سری برقرار بود و شروع به‌بعض اقدامات که مقدمهٔ شورش بود شد .

پس از چند روز پرنس دادیان از اطریش مراجعت به اسلامبول کرد. بحری پاشا به سلطان عرض کردکه : محرك شورش ارامنه پرنس دادیان است و دلیل او همان راپورتی است که شش ماه قبل داد که اگر سلطان عدالت نکند ارامنه شورش خواهند نمود .

بازداشت پرنس دادیان

پرنس دادیان یك روز برحسب عادت که به‌بابعالی می‌رفت ، به قراولخانهٔ حسام‌پاشا مستحفظ و یلدوزکه درآنجا پرنس را خواست. پس ازقدری مذاکره گفت وزیر نظمیه با شماکار مهمی دارد. اول بروید نزد او، پرنس دادیان از رفتن به دربار منصرف و رفت نزد وزیرنظمیه. پس از ملاقات، وزیر نظمیه گفت: به حکم سلطان محبوسید. زیراکه شورش ارامنه را شما

باعث شدید .

به‌هر جهت پرنس سه ماه در اطاق وزیر نظمیه محترماً محبوس بود. آنچه تقاضای محاکمه‌کرد کسی گوش به تقاضای او نداد. تا آن‌که در ماه سوم دستخط سلطان صادر گردید که چون امر به اشتباه گذشت، لذا باز بیائید سرخدمت و مشغول‌کار خود باشید . پانصد لیره هم با نشان عثمانی به او عطا شد و یك مرتبه هم از درجه‌ای‌که داشت بالا رفت .

زمانی‌که پرنس حضور سلطان رسید و عرض‌کرد آنچه من نشان دارم از خدمت بوده و هفده سال خدمت‌کردم. صد و پنج سال اجداد من خدمت‌کردند به دولت عثمانی هیچ وقت خیانتی از ما دیده نشده، حالاکه بدون تحقیق و به صرف سعایت ساعی مرا چند ماه حبس‌کردید، من دیگر خدمت نمی‌کنم و از خدمات نظامی استعفاء می‌خواهم .

تا چند روز هم استعفاء او را قبول نکردند. جودت پاشا وزیر عدلیه و سایرین هر قدر او را نصیحت‌کردند فایده نکرد. بالاخره دو ماه در اسلامبول مستعفی بود پس از آن اذن و ارادهٔ سلطانی را حاصل نمودکه برود فرنگ . فلذا باشبرت‌گرفته وزیرنظمیه و جمعی از اعیان از او مشایعت نمودند محترماً از اسلامبول حرکت و روانهٔ ایطالیا گردید و هفده ماه در پاریس و لندن و سایر جاها سیاحت وگردش‌کرد .

عزیمت پرنس دادیان به ایران

چون شاهزاده خانم، زن پرنس با زن قوام‌السلطنه خویش بود و مشارالیه در اطریش از طرف ایران سفیر بود فلذا قوام‌السلطنه نریمان خان تکلیف‌آمدن به ایران را به او نمود . پرنس به عزم سیاحت با قوام السلطنه در تاریخ ۱۳۰۹ وارد طهران‌گردید و به‌ناصرالدین شاه پادشاه ایران معرفی شد . شاهزاده خانم زوجهٔ پرنس به انیس‌الدوله زن شاه نیز معرفی شد . چون مشارالیه دخترکنت سی‌جینی از معاریف مملکت مجارستان و صاحب‌کمالات صوری و معنوی و شش زبان را تکلم می‌نمود، فلذا طرف شور و دوستی انیس‌الدوله واقع شد. خود پرنس دادیان هم بعض اوقات طرف شور ناصرالدین شاه واقع‌گردیدکه ناصر-الدین شاه بعض اوقات پاره‌ای تحقیقات از او می‌نمود.صدراعظم ایران امین‌السلطان نیز تا یك اندازه خوش رفتاری می‌نمود و لیکن از جهت دوستی پرنس با امین‌الدوله سوء ظنی به او بهم رسانید .

در این اوقات سفیرکبیرعثمانی در طهران خلیدبیك‌گرد بود، که از دوستان بحری-پاشا بود. به سلطان عبدالحمید راپورت دادکه پرنس دادیان‌آمده است به‌ایران و طرف اعتماد پادشاه و مشغول است‌که برای ارامنه امتیازی بگیرد. وزراء ناصرالدین شاه خصوص امین‌الدوله با او مراودات مخفی دارند الی آخره .

سلطان عثمانی‌که عدهٔ بسیاری از ارامنه به اشارهٔ او در یك روز به قتل رسیدند و اگر جلوگیری سفراء خارجه نبود یك نفر از آنها در مملکت عثمانی زنده نمی‌ماند وآن

همه مقدمات که برای حفظ خود و مملکت خود دیده بود ، البته از خواندن این راپورت به‌خیال افتاد .

علیهذا اولا از طرف سوریا پاشا منشی‌باشی سلطان یك تلگراف به‌پرنس دادیان مخابره شدکه سلطان شما را می‌خواهد البته بیائید اسلامبول . پرنس جواب دادکه من نوکر نیستم و از نوکری دولت استعفاء دادم. کاری با سلطان ندارم و نخواهم آمد. ثانیاً از طرف پدر زن پرنس کنت سی‌جینی ، تلگرافی مخابره شدکه اگر نیائید در حق خودتان بدکردید. پرنس جواب دادکه زمستان و سردی هوا مانع است از مسافرت . امتناع اول و معذرت ثانی مؤید و مصدق راپورت سفیرکبیر خلیدپاشا گردید .

مناقشه بین ایران وعثمانی

فلذا تلگرافات متوالیه از طرف سلطان و وزیرخارجه به سفارت مخابره شدکه او را مانع شوید و نگذاریدکه بماند . قهراً و جبراً او را از دولت ایران بخواهید و روانه دارید . خلید- بیك به‌ناصرالدین شاه اظهارکرد. ناصرالدین شاه هر وقتی به‌یك عذری جواب می‌داد . تاآن‌که یك روز میرزا ابوترابخان نظم‌الدوله پرنس را ملاقات نموده به اوگفت شاه فرموده است‌که : چندی در مرآ ظاهر نشوید و از منزل خود بیرون نیائید که اجزاء سفارتخانهٔ عثمانی می‌خواهند تورا بگیرند . به صدراعظم امین السلطان سپرده‌ام‌که تلگراف کند وکار را اصلاح نماید .

بالجمله امین‌السلطان تلگرافاً استفسار نمود که پرنس دادیان مهمان است بر ما . نمی‌توان بدون جهت او را مأخوذ داشت ، مگرآن‌که جانی و یا مقصر دولت باشد . در جواب مخابره نمودندکه پرنس نه جانی است ونه مقصر بلکه طرف اعتماد ومحبت سلطان است. اما چون مرخصی گرفته ونوکر دولت است. فلذا سلطان او را خواسته‌است .

ناصر الدین شاه جواب داد چون چنین است و خودش مایل نیست من نمی‌گذارم جبراً اورا ببرید . باز تلگراف شدکه تا مدت تبعیت اوکه پنج سال است منقضی نشود،کار به او رجوع نکنید و پول و مواجبی هم به او ندهید و مالیهٔ او راکه در اسلامبول داشت توقیف‌کردند و نگذاردند از خانوادهٔ خودش هم‌کمکی به‌او بشود . زن پرنس پولی دربانك اطریش داشت،آن را هم توقیف‌کردند. امر گذران بر پرنس مغشوش شد و شاهزاده خانم گرفتار مرض سختی شد . ناصرالدین شاه محرمانه یك دفعه به توسط امین الدوله چهار- صد تومان ویك دفعه هم به توسط امین السلطان پولی برایش فرستاد . انیس الدوله هم از شاهزاده خانم همراهی‌کرد و تولزان طبیب مخصوص شاه را برایش فرستاد. تاآن‌که بهتر شد و پرنس در هر اداره‌ای که‌کار خواست به‌او ندادند و از سفیر عثمانی ملاحظه داشتند . در ادارهٔ‌کمپانی امنیه کار خواست ماهی پنج تومان بیشتر مواجب نمی‌دادند . لذا پرنس از لابدی، در وکالت دعاوی وارد شد. چندکار بزرك از پیش برد وپولی جمع کرد.

واگذاری پستخانه به پرنس دادیان

امین الدوله پستخانه را به‌او واگذارد . قوانینی در پستخانه بر قرار کرد که هنوز باقی است . لیکن پس از شش ماه باز سفارت عثمانی در مقام باز خواست برآمد . لذا پرنس به‌حکم شاه استعفاء داد . دو روز قبل از مقتول شدن ناصرالدین شاه که روز چهار شنبه بود شاه در قلهك از او دیدن کرد و در آنجا وعده داد که بعد از جشن حکم تبعیت او را صادر کند .

در زمان مظفر الدین شاه که نصرالسلطنه وزیر گمرك شد . پرنس دادیان را مدیر کل گمرکات قرار داد . هفت ماه و نیم در گمرك ماند . باز عثمانیها عقبه‌کردند و او را از کار انداختند . پس از گذشتن مدتی قلیل، پنج سال مدت تبعیت او منقضی گردید . تذکرهٔ تبعیت دولت ایران به او داده شد و او را آجودان مخصوص و رئیس مستحفظین شخصی شاه قرار دادند . دیگر عثمانیها اقدامی رسمی نکردند ولی باطناً درکار بودند (۱) .

به واسطهٔ تقرب پرنس دادیان به‌دو پادشاه مقتدر که یکی ناصرالدین شاه و دیگری مظفرالدین شاه بود ارامنه در ترقی و در ازدیاد بودند، در پستخانه و ادارات دولتی وارد شدند . این واقعه یا باعث سوء ظن عثمانیها گردید و یا درباریها به خیال افتادند که به این بهانه بین ملت و دولت نفاقی اندازند و مظفرالدین شاه را در بارهٔ علما متغیر کنند. لذا صورت استشهادی در اسلامبول و کردستان درخفاء تمام کردند که مظفرالدین شاه محرك شده است ارامنه را برقتل سلطان عبدالحمید و در همین اثناء یك کالسکه که در آن بامب بود در اسلامبول نزدیك به‌مسجد سلطان ترکید و یك نفر جوان ارمنی این تدبیر را کرده‌بود که سلطان را بقتل رساند .

استفتاء از آقای بهبهانی

در این‌ایام در طهران عباسعلیخان شوکت صورت استفتائی نوشت و ازآقای بهبهانی جواب گرفت که صورت سؤال به این مضمون بود :

چیست حکم کسی که محرك شود ارامنه را بر قتل پادشاه اسلام ؟ (صورت جواب قریب به این مضمون بود) : هرکس که محرك شود ارامنه را بر قتل سلطان اسلام او مفسد است و حکم مفسد به‌نص شریفهٔ قرآن قتل و صلب ونفی است الخ .

استفتاء را آوردند خدمت آقای طباطبائی که ایشان هم چیزی بنویسند . جنابش به واقعه مسبوق وکاغذ را دور انداخته متغیرشده و فوراً درمقام علاج برآمده و به‌توسط جناب‌آقا میرزا محسن پیغام داد برای آقای بهبهانی که اگر این استفتاء را پس نگیرید پادشاه برما متغیر خواهد شد و زحمات ما به‌هدر خواهد رفت ، دیگران جناب اعتماد‌الاسلام آقا سید علاء الدین داماد دیگرآقای بهبهانی را دیده او را محرك شدند که‌آقای بهبهانی را ملاقات کند . لیکن جناب‌آقا میرزا محسن کار را بخوبی انجام داد و آنچه

(۱) حالات پرنس دادیان با خدمات او به ایران بعد از این ذکر می‌شود .

لازم بود بجا آورد وآقای بهبهانی را باآن قوت قلب که همه‌کس می‌داند ترسانید. تا آن‌که آقای بهبهانی به نفس نفیس خود به‌سفارتخانهٔ عثمانی رفت و به‌هر قسم بود استفتاء را گرفته پاره‌کرد وفرمود شما با من دوست و من باشما دوستم این استفتاء یك روزی موجب قتل من می شد وباعث اضرار وفتنه. باری خرده‌کاغذها را برداشت و همان ساعت آمد منزل آقای طباطبائی ومژدهٔ معدوم شدن استفتاء را داد این بود واقعهٔ تکفیر.

نگارنده‌که این بیان را به طریق اختصار به‌اجزاء انجمن گفت فرح و انبساطی فوق‌العاده شامل همگی گردید. دیگر از وقایع تاریخی‌که این ایام در انجمن مذاکره شد این است‌که باید داعی به‌ایلات فرستاد و سرداران ایران را از قبیل سردار ارفع ـ معزالسلطنه و حاج علی قلی خان سردار اسعد و امیر مفخم وسایر سرداران بختیاری و سرداران قشقائی و ایل شاهسوند وغیرها را با خودکنیم و نیز تجارتخانه‌های معتبر را از قبیل جمشیدیان و جهانیان و غیرهما را، باخود متحدکنیم‌که در موقع مفید افتد.

دیگرآن‌که از قراری‌که مسموع می‌شود. از طرف روسها بعض اقدامات می‌شود و بعضی را پول می‌دهند. نمی‌دانیم مقصود از این پولها چه می‌باشد و روسها برای چه پول خرج می کنند؟ آقایان علماء اجراء دستخط شاه و عدالتخانه را تقاضا می کنند. جمعی از دوستداران وطن در خیال اصلاح ادارهٔ دولت، گروهی درخیال عزل عین‌الدوله و نصب امین‌السلطان می‌باشند، اینها هیچ‌کدام راجع به روس نمی‌باشد. خرج‌کردن روس و انگلیس و دل سوزی‌آنها برای ما از روی چه مأخذ است؟

رشوه دادن روس‌ها

جناب ذوالریاستین فرمود: پول دادن انگلیس و روس را به بعضی من هم شنیده‌ام، لیکن معلوم نیست واقعیت داشته باشد. نگارنده‌گفت: من از جاهای دیگر اطلاعی قطعی ندارم ولیکن بطور قطع و یقین می‌دانم‌که درچند شب قبل از این هزار تومان از طرف روسها برای‌آقای طباطبائی برده‌اند و جنابش رد فرموده‌است. این هزارتومان از طرف روسها به‌توسط ملك و رشیدبیك برده شده‌است. آقای طباطبائی فرموده‌است: اگر این پول را می‌دهند که من برنفع آنها اقدامی کنم این امری است محال و اگر باید برضرر آنها اقدام‌کرد که هیچ عاقلی پول نمی‌دهد که در مقام ضرر دهنده خرج شود وانگهی من‌آنچه پول بخواهم ملت من خواهد داد و از من مضایقه ندارند. پس‌چگونه من ملت خود راگذارده از دشمن ملت خود پولی‌که نمی‌دانم به چه قصد به من می‌دهند قبول کنم؟

بالجمله آقای طباطبائی پول را قبول نکرده و رد فرمود. حتی‌آن‌که در وقتی‌که حاج ملك و رشیدبیك از منزل آقا خارج شدند، رشیدبیك که از اشخاص درست و صحیح بود عرض می‌کند: به اجداد طاهرینت قسم است‌که اگر این پول نحس را قبول‌کرده بودی اول کسی‌که به شما بی‌اخلاص می‌شد و سلب عقیده‌اش می‌شد من بودم و از این

امتناع و رد، من نهایت امیدواری را حاصل نمودم .

حالا که معلوم می‌شود پولی درکار هست ، خوب است ما مردم را بیدار کنیم و از این کار جلوگیری نمائیم . در این مقام که رشتهٔ تاریخ را به‌اعتراض چند جمله قطع کردم مناسب بود از ادارهٔ جمشیدیان و جهانیان و شرح حالات بعضی سرداران ایران خصوص سردار ارفع و سردار اسعد را نیز ذکر کنم . لیکن چون این جمل مشروح و مفصل است خصوص وقایع ارباب جمشید که حاوی بعض وقایع تاریخی است و در جلب او به‌انجمن مخفی دوم که درخانهٔ اسدالله خان‌ابوالفتح زاده بود و همچنین همراهی ادارهٔ جهانیان در بعض مواقع که مشتمل بر بسیاری از وقایع تاریخی است . فلذا در این مقام از ذکر آنها اغماض و در آخر همین جلد دوم درطی حالات رجالیه به درج آنها می‌پردازیم ، پس برمی‌گردیم به‌رشتهٔ تاریخ و گوئیم :

دستگیری مجدالاسلام

روز جمعه بیست و سوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ که انجمن در خانهٔ جناب ذوالریاستین تشکیل یافت یك ساعت به غروب مانده مجدالاسلام رفت منزل دبیرحضور منشی رسائل . لدی‌الورود دبیر حضور خطری که متوجه به‌او بود به‌طریق کنایه و اشاره به او رسانید . لیکن از آنجائی که مجدالاسلام مطمئن به مبادی عالیه بود اهمیت به‌واقعه نداد . نگارنده‌آمد به‌خانهٔ خود در ساعت هشت از شب گذشته در بستر راحت خفته بودم که شنیدم درب حیاط را می‌کوبند، پس از جواب و استفسار معلوم گردید از محل و مکان مجدالاسلام استفسار می‌کنند . بعد از دقت و تأمل معلوم شد جمعی سواره و پیاده که متجاوز از صد نفر بودند اطراف خانه را گرفتند چون از پیش احتیاط خود را دیده بودم و هر شب درب خانه را از پشت قفل می‌نمودم که احدی نتواند در را باز کند ، به‌این جهت درب خانه با نهایت استحکام بود از آنها اصرار از من انکار که صدای نایب هادی‌خان را که ملقب به‌خبیر دربار بود شنیدم که گفت : ما مجدالاسلام را می‌خواهیم اگر این جاست بگوئید . در جواب گفتم: تا عصر با هم بودیم او رفت به‌خانهٔ دبیر حضور من آمدم به‌خانهٔ خود ، دیگر مرا اطلاعی نیست .

بالاخره خبیر دربار که شخص درویش مسلکی بود و در این‌گونه موارد دستگیری از فقراء و مراعات مظلومین را می‌نمود به آدم مجدالاسلام گفت: رفقای مجدالاسلام را به ما نشان ده و بعد از اندکی توقف روانه شدند .

صبح آن شب معلوم گردید مجدالاسلام را گرفتار و دستگیر نمودند . چه بعد از آن که در خانهٔ فرصت شیرازی و خبیرالممالك و غیره ریختند و مجدالاسلام را ندیده اسباب و اموال مردم را به غارت بردند چنانچه مرسوم آن زمان بود که نوکر دیوان به هر خانه وارد می‌شدند ، اسباب خانه را به غارت می‌بردند .

عجب آن که مأمورین در هر خانه که برای فحص از مجدالاسلام وارد شدند اسباب خانه را که قابل و ممکن الحمل بود با خود بردند . جز خانهٔ خود مجدالاسلام که جز نوکر او را گرفتند و اذیت کردند دیگر چیزی نبردند . گویا بیچارگی اهل و عیال مجدالاسلام بر آنها مؤثر افتاد .

باری اول طلوع صبح صادق رد مجدالاسلام را به‌خانهٔ حاجی عبدالحسین تاجر اصفهانی رسانیده از پشت بام به‌خانه ریخته در حالت خواب مجدالاسلام را گرفتار نموده و آنچه از اسباب خانهٔ حاجی عبدالحسین که ممکن بود به غارت رفت .

چگونگی بازداشت مجدالاسلام

مجدالاسلام به‌نگارنده گفت : مرا پیاده آوردند تا نزدیک قهوه‌خانه‌ای و آنجا برای حاضر کردن درشکه توقف کردند. گفتم قدری آب بدهید ، کسی آب نداد . در شکه حاضر شد ، مرا در درشکه نشانیده به‌خانهٔ نیرالدوله حاکم تهران بردند . از آنجا به‌خارج دروازه و در کهریزك دو فرسخی طهران رسانیده ساعت و کیف بغلی و قدری پول که با او بود از او گرفته .

قبل از گرفتاری، مجدالاسلام میرزا حسن آقا مدیر رشدیه را هم گرفتار نموده و به کهریزك برده‌بودند . دیگر از مأخوذین میرزا آقا اصفهانی بود او را گرفته به‌خانهٔ عین‌الدوله برده از آنجا به‌خانهٔ نیرالدوله و از آنجا به کهریزك رسانیده و از قرار تقریر میرزا آقای اصفهانی هزار تومان اسکناس در بغل مشارالیه بوده ، آن را هم در خانهٔ نیرالدوله از بغل او بیرون آوردند .

سه نفر از تجار بابیه را نیز گرفتار نمودند ، یکی آقا محمدجواد اصفهانی و دیگری آقامیرزا علی‌خان اصفهانی و دیگری حاج حیدر نجف‌آبادی . لکن بعد از مدتی از هریك صد و پنجاه تومان گرفته و آنها را رها کردند (۱).

بابیت این سه نفر چون مشهور بود برای اتهام دیگران نیز بهانه و مستمسکی بود.

پس از گرفتاری حضرات ،آنها را تبعید به‌کلات نمودند . آقای طباطبائی پیغام داد برای عین‌الدوله که سبب گرفتاری مجدالاسلام چه بود ؟ مجدالاسلام از دوستان حضرت والا بود که راپورت و اخبارات ما را به شما می‌داده‌است . عین‌الدوله در جواب گفت: از قراری که می‌گویند مجد الاسلام بابی است . لکن اعظام الممالك فراشباشی عین‌الدوله محرمانه پیغام داد که گرفتاری مجدالاسلام برای نوشتجاتی بوده که به‌دست آمده و الان حاضر است . بعلاوه اعلیحضرت شاهنشاه مدتی است که دستخط فرموده‌اند که او را نفی بلد کنند.

در گرفتاری مجدالاسلام و سایرین اقوال مختلف است. ولی آنچه که نگارنده تحقیق

---

(۱) در زمان صدارت مرحوم مشیرالدوله حاجی حیدر پولش را پس گرفت .

کرد و از هریك از آنها شنیده و دیده دراین مقام ذکر می کنم :

سبب گرفتاری مجدالاسلام

مجدالاسلام از اشخاص عالم و طالب تجدد . در روزنامهٔ ادب خدمات بزرك کرد، روی مردم را بهدولت باز نمود. فضاحت‌اعمال درباریان را بهگوش مردم رسانید . اول مقاله‌ای که در روزنامهٔ ادب برضد دولت استبدادیه نوشت مقاله‌ای است که درشمارهٔ صدوشصت درصفحهٔ اول بهعنوان مجلس مبعوثان مقاله‌ای درج نمود و نیز در همان روزنامه در صفحهٔ سوم که واقعهٔ ارامنه و مسلمانان قفقاز را می‌نویسد بعض‌کنایات و تعریضات را درج نموده و نیز در شمارهٔ صد و شصت‌وچهاردرصفحهٔ پنجم در عنوان بقیهٔ تدین مایهٔ تمدن احتیاج مردم را به مجلس‌مبعوثان و قانون عدالت و مساوات را باالصراحت و لزوم سلطنت مشروطه را گوشزد مردم می‌نماید. و نیز درکاریکاتورهایش خرابی ادارات دولتی و بی‌حسی مردم را بخوبی اظهار و نشان می‌دهد .

دیگر آن که مجدالاسلام به دوستی عین‌الدوله متهم گردید و مردم راگمان این بودکه مجدالاسلام راپورت‌ده و خفیه‌نویس عین‌الدوله است و برای رفع اتهام از خود در مجالس علناً از عین‌الدوله بد می گفت وکراراً به عین‌الدوله خبردادند بدگفتن او را.

دیگر آن که در واقعهٔ چوب زدن ظفرالسلطنه به حاج میرزا محمد رضا کرمانی ، مجدالاسلام در تهران در مقام مذاکره برآمد و خاطر عین‌الدوله را مکدر نمود.

دیگر آن‌که مجدالاسلام بستگی خود را به انجمن مخفی در مجالس اظهار می‌داشت به‌حدی که موجب خیال عین‌الدوله‌گردید و دستخطی‌از پادشاه صادرکرد که مجدالاسلام را تنبیه و تبعید دارد دبیرحضور به مجدالاسلام رسانید .فلذا مجدالاسلام یك شال شیروانی و یك قلمدان تقدیم عین‌الدوله نمود و عکس او را در روزنامهٔ ادب ترسیم و نقش نمود ، عریضه عرض‌کرد و هزار تومان پول خانه از عین‌الدوله استدعاکرد ، عین‌الدوله تقدیمی او را رد نمود و پنجاه تومان هم برحسب توسط میرزاآقا اصفهانی به‌او داد .

اگر چه پول‌خانه را نداد ، اما دیگر در مقام تبعید و سیاست مجدالاسلام برنیامد، تا آن‌که مجدالاسلام نقل مکان از خانه به خانه نمود . پاره‌ای ازکاغذهای باطله‌که در طاقچهٔ خانه‌اش مانده بود، به‌دست یکی ازکرمانیها افتادکه درخانهٔ اول او منزل گرفته بود . چند کاغذ خطرناك در بین آنها بود به‌توسط یکی از اهل‌کرمان به اعظام‌الممالك رسیدکه‌کاشف از خیالات مجدالاسلام بود .

دیگرآن که عین‌الدوله خواست ترسی به‌آقایان بدهد . این بیچاره‌ها را مأخوذ داشت‌که دیگران عبرت بگیرند . علت دیگر، علت مشترکه بودکه دربیان سبب‌گرفتاری مدیر رشدیه خواهدآمد. (مجدالاسلام را یك امر بزرگ کرده‌است درنزد عقلاء وآن این است‌که در زمان استبداد مجدالاسلام را بهکلات فرستادند . در زمان خرابی‌مجلس و

بمباردمان مجدالاسلام طرف بغض و عداوت امیر بهادر گردید ، حتی آن‌که خواستند او را چوب زده نفی بلد نمایند . در زمان مشروطه هم مجدالاسلام را گرفتار ونفی بلد نمودند باآن‌که دشمنانش به‌مجالست و مخالطت و مراودت با او افتخارمی‌نمودند. چنان‌که در موقع خواهدآمد ان‌شاءالله.)

سبب گرفتاری میرزا آقا اصفهانی

میرزاآقا اصفهانی از تجاراصفهان بودکه چند سال در اسلامبول به‌عنوان تجارت زیست کرد . در سفرآخر مظفرالدین‌شاه به فرنگستان به‌عنوان ملاقات درباریها به فرنگستان مسافرت نمود. ازمعاشرت با رجال دربار،هم ضعف‌آنان رادانست وهم دید خلاف و نفاق آنان را . فقط از بین‌آنها ناصرالملك را پسندید ولیکن مقصود را در دوستی با عین‌الدوله یافت ، به این‌جهت عازم به مسافرت ایران گردید .

در سیزدهم ماه رجب ۱۳۲۳ وارد طهران شد و حرفهای تازه در مجالس می گفت و از وطن مدافعه می‌نمود و دوستی خود را با عین‌الدوله تکمیل می‌نمود . تا این‌که عین‌الدوله دانست‌که پاره‌ای مقالات حبل‌المتین از قبیل مدافعهٔ وطن و غیره از ترشحات قلم مشارالیه است . فلذا از میرزا آقا خواهش نمودکه قانونی از برای دولت ایران بنویسد. مشارالیه قانونی نوشت و در خیال بودکه عین‌الدوله را وادار نماید به این که دولت را مقننه نماید ،کتابچهٔ قانون را داد به عین‌الدوله، او هم داد به ممتازالدوله‌که آن رابخواند و اگرکسری دارد به‌آن ضمیمه نماید .

ممتازالدوله پس از خواندن‌کتابچه به میرزا آقاگفت : خیلی تند رفتید . این مرد به‌خیال خواهد افتاد و سوءِ ظن از تو حاصل خواهد نمود. به‌هرجهت عین‌الدوله ازکتابچه قانون سخت متوحش گردید نسخهٔ اول‌آن‌کتابچه در نزد نگارنده موجود است وعماًقریب خواهد آمد .

دیگر آن‌که میرزاآقا در مجالس مردم را بیدار و آنان را به حقوق خود آگاه می‌کرد . دیگر آن‌که با علماء وآقازاده ها مراوده می‌نمود وآنان را محرك بود .

دیگر آن‌که تأسیس کتابخانهٔ ملی را باعث شد و در واقع اول مؤسس آن‌کتابخانه میرزا آقا گردید . آقا سید نصرالله‌که از سادات اخوی بود ، با نصرةالسلطان و ملك‌ـ المتکلمین و جمعی دیگراز دانشمندان را با خود متحد نمود و پول معتدبه داد و هم جمع نمود تا صورت‌کتابخانهٔ ملی را دایر نمود این کتابخانه محل اجتماع دانشمندان و وطن دوستان و تجددخواهان بود. چنانچه در موقع خواهد آمد .

علت دیگر علت مشترک‌ه‌بودکه در واقعهٔ مدیر رشدیه خواهد آمد (۱) عجالةً‌که وقت

(۱) پس ازخرابی مجلس الی‌اکنون‌که وقت تنقید و طبع این تاریخ است، پاره‌ای امور ازمیرزاآقا صادر شدکه موجب سوءِ ظن ملت واقع شد وهمه وقت یك عده جماعت‌با او طرف بودند که در موقع خواهدآمد.

رفتن او است به‌طرف کلات مبغوض دولت و محبوب در نزد ملت است .

سبب گرفتاری مدیر رشدیه

میرزا حسن آقا مدیر رشدیه، از اشخاص با حرارت و درست‌کار ، در زمان امین‌الدوله صدراعظم ایران پس از آن‌که مدتی در تبریز در تأسیس مدارس و مکاتب زحمات کشیده به‌تهران آمد و تأسیس مدرسهٔ رشدیه را نمود .

در واقع مؤسس مکاتب به‌وضع جدید این شخص است ، در اوایل ورودش مقدسین و بعض از مردم او را مثل یك نفر کافر نجس‌العین می‌دانستند چه‌که الف و باء را تغییر داد . فتحه راکه تاآن وقت زبر می گفتند صدای بالا نام نهاد، ضمه را که تا آن وقت پیش می‌نامیدند صدای وسط می گفت ،کسره را کـه تا آن وقت زیر می‌خواندند صدای پائین می‌خواند، و همچنین خط عمودی وخط افقی یاد اطفال داد وکذا در مکتب خانه‌هاکه در سر گذرها و بازارها پسران و دختران با هم می‌نشستند ، چه ضررداشت‌که باید در مدرسه بیایند . دیگرآن‌که چوب و فلکه در مدرسه نیست، اطفال خودسر بار می‌آیند شیخ سعدی صد سال قبل گفته است :

استاد معلم‌که شودکم‌آزار خرسك بازند طفلان در بازار

فریاد مقدسین در مجالس بلند شدکـه آخرالزمان نزدیك شده است ،کـه جماعتی بابی و لامذهب می‌خواهند الف و باء ما را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به‌آنها یادبدهند .

دیگرآن‌که اطفال را زبان خارجه تعلیم داده‌است‌که به‌آنها گفته است شمار لفظی و شمار خطی و این صورت را یاد اطفال داد (۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹) مجملا رسالهٔ هم از بعض علماء تألیف شد، در رد مدارس و تکفیر اولیاءِ مدارس .

لیکن پس از دخول‌آقای طباطبائی و تأسیس مدرسهٔ اسلام، مردم‌کم‌کم دانستندکـه این مـدارس عبارت از همان مـکاتب است و این ارقام حساب است، نه زبان خـارجه و تغییری هم در الف و باء داده نشد همان الف و باءِ قـدیم است ، منتها قـدری مشکل تر ازآن .

حاج‌میرزاحسن‌آقا هم دانست‌کـه این مردم قابل نیستند ، خرده خرده ازحـرارت افتادو برای ترویج مقصود خود روزنامه‌ای ایجادکرد موسوم به روزنامهٔ مکتب . خواست‌که درروزنامه مردم را بیدارکند و به ترویج معارف بکوشد، لیکن وزیر علوم و وزیرانطباعات از روزنامهٔ او و سایر جراید جلوگیری‌کردند . در این اثناءکـه متهم بود در نزد عین‌الدوله که این شخص را اگر به حـال خودگذارد، علاوه بر این‌کـه الف و باء را تغییر خواهد داد و روزنامه نویس هم شده است .

گناه روزنامه نویسی‌کمتر ازگناه مدرسه تـأسیس‌کردن نیست وگـاه‌گاهی هم بـه

کتابخانهٔ ملی می‌رود که این هم گناهی است که عفو ندارد . بعض اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی را دور خود جمع می‌کند .

خبر دادند به‌عین‌الدوله که میرزا حسن مدیررشدیه را دیدند که شب‌نامه منتشر می‌نموده‌است ، باز راپورت رسید که عصر سه‌شنبه۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴هجری در منزل مدیر رشدیه انجمنی تشکیل یافته‌است که اجزاءآن از این قرار است: مجدالاسلام کرمانی ، ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزاآقا اصفهانی و صدای مدیر رشدیه بلند بود که چرا باید (سانسور) برای جراید قراردهند؟ چرا باید روزنامهٔ علمی به نظر وزیر انطباعات برسد. و نیز راپورتی دیگر رسید به‌عین‌الدوله که مدیر رشدیه عصر چهارشنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۴در خانهٔ‌آقای طباطبائی مذکور داشته‌است که مواجب خود را تقدیم دولت کردم و به‌عین‌الدوله گفتم : مواجب و حقوق‌بگیر از دولت بر سه قسم است : اول نظام و مستخدمین در ادارات دولتی ، دوم عجزه و فقراء ، سوم مفت خورها. حقوق دو قسم اول را بدهید ، ولی قسم سوم را چند سالی ندهید و در عوض قرض دولت را بدهید و امر مالیه را هم اصلاح کنید و من اول مواجب خود را تقدیم می‌کنم . فرمان‌مواجب را دادم به‌عین‌الدوله، عین‌الدوله پس داد وگفت: من متشکر شدم از انسانیت و شاه‌پرستی تو . به او گفتم : من این مواجب را به تو ندادم که تو متشکر شوی و به من ردکنی من تقدیم دولت‌کردم این رد خیانتی است به‌نوع ، عین‌الدوله فرمان را قبول‌کرد، پس از ده روز خبر شدم مواجب مرا در بارهٔ سه نفر از بستگان خود برقرار کرده‌است .

این است که امر دولت اصلاح نخواهد شد، تا این‌گونه اشخاص جاهل بی علم در این مسندها باشند حال ماها این قسم خواهد بود. راپورت این دو مجلس عین‌الدوله را ترسانید و سه نفری که درآن مجلس بودند که مجدالاسلام و میرزاآقا و مدیر رشدیه است گرفتار شدند. نگارنده را به‌واسطهٔ بستگی به‌آقای طباطبائی متعرض نشدند . این بود علل گرفتاری این سه نفر . ولی نگارنده عماًقریب نوشتجات این سه نفر راکه دست آورده‌ام درج در این تاریخ می‌دارم که حالات آنان را نیز کاشف خواهد بود .

صبح شنبه (۲۴) ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، از جهت تبعید حضرات ترس و واهمه افتاد در بین مردم. احدی در خیال توسط و استخلاص‌آنها برنیامد. چند روز بعد ازآن طلاب در خانهٔ‌آقای طباطبائی اجتماع نموده ، ادیب‌المجاهدین کرمانی فریاد برآورد که امروز مجدالاسلام و میرزاآقا و مدیر رشدیه راگرفتند و تبعیدکردند. جواب شماآقایان را دادند که بابی بودند، فردا خودتان راگرفته و تبعید می‌کنند و به‌همین اسم و اتهام متهم خواهید شد . اگر برای وقایهٔ خودتان هم باشد ساکت نباشید، لکن فریادهای ادیب‌المجاهدین (۱) مفید نیفتاد بلکه این هیاهوی ادیب‌المجاهدین به‌صورت یك‌گلوله شدکه

(۱)شرح حالات ادیب‌المجاهدین بعدازاین مشروحاً خواهدآمد، ان‌شاءالله.

بعدها او را مجروح و نزدیك بود مقتول نماید .

حبس کردن صحافباشی

در همین ایام بیچاره صحافباشی عریضه‌ای به شاه عرض کرد و محبوس گردید که مجمل آن از این قرار است :

صحافباشی پولی از ارباب جمشید گرفته و خانهٔ عیالش را به عنوان رهن یا بیع شرط داد به‌ارباب جمشید، مدت منقضی شد ، ارباب‌جمشید در مقام تصرف خانه برآمد ، صحافباشی عریضه‌ای حضور شاه عرض کرد که ارباب‌جمشید طلبی از من دارد و می‌خواهد خانهٔ سی هزار تومانی عیال مرا در عوض چهارده هزار تومان ببرد مستدعی است که دستخط مبارك را صادر فرمایند که مهلتی به‌من بدهد تا به‌مرور طلب او را بپردازم . حکم جوابیه و دستخط این بود :

جناب اشرف اتابك اعظم ـ صحافباشی را زنجیر کنید، تا طلب ارباب جمشید را بپردازد. فلذا صحافباشی راگرفته حبس نمودند، پس از توسط آقایان علماء او را از زندان خارج نموده، در خانهٔ شریف‌الدوله که رئیس محاکمات خارجه بود محترماً حبس نمودند.

گاه گاهی بندهٔ نگارنده و جناب آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی دیدن او می‌رفتیم. یك شب که آن جا بودیم مستحفظین و نوکرها مشغول کارهای شخصی خودشان بودند . به‌او گفتیم اگر میل دارید شما را فرارداده ببریم خانهٔ آقای طباطبائی . اجزاء انجمن مخفی هم همه گونه باشما همراهی دارند. در جواب گفت من مال کسی را نخورده‌ام خانه سی هزار تومانی مرا می‌خواهند در مقابل دوازده هزار تومان ببرند، دو هزار تومان دستی هم به‌من می‌دهند . بگذارید مردم این ظلم‌ها را ببینند ، بلکه بیدار شوند .

تاکنون کسی ندیده‌است که عارض و متظلم را حبس و زنجیر کنند ، فقها در تعریف مدعی می‌نویسند: المدعی من لو ترك ترك . یعنی مدعی کسی است که اگر ترك دعوی کند واگذارده می‌شود. من مدعی و عارضم حالا محبوس و زنجیری شده‌ام. هر قدر از این ظلم‌ها بیشتر شود ملت زودتر بیدار می‌شود . قدر عین‌الدوله را بدانید که این فشارها را می‌آورد هرچه فشار بیشتر باشد ملت زودتر به‌خود خواهد آمد . باری صحافباشی در خانهٔ شریف‌الدوله ماند تا آن که خانهٔ خود را واگذار نمود و از ایران خارج شد .

روز دوشنبهٔ نهم جمادی‌الاولی تلگراف مجدالاسلام از کلات آمد، چند روز بعد هم کاغذهای آنها رسید که نگارنده بعض از آن مکاتیب راکه کاشف از حالات محبوسین است در این تاریخ خود درج می‌نماید که خوانندگان تاریخ وضع محبوسین و سلوك دولتیان را از این مکاتیب استنباط نمایند .

مکتوب مجدالاسلام به‌عنوان آقای طباطبائی

از کلات

محضر مبارك حضرت مستطاب حجة‌الاسلام والمسلمین آقای آقا میرزا سید محمد روحنا فداه ــ شرح حال این بندهٔ شکسته بال،

به نحو اجمال آن که بعد از آن که برحسب فرمایش شاهزادهٔ نیرالدوله حاکم طهران جمعی فراش اوباش به‌سرم ریختند و از رختخوابم کشیدند و به منزل ایشان بردند بدون سؤال و جواب و ملاقات ، درشکه حاضر با جمعی سوارهٔ کشیك‌خانه به‌کهریزك (۱) آوردند . در آن جا جناب آقا میرزا آقا هم ملحق شد حاج میرزا حسن هم از صبح حاضر بود ، عصری از آن جا به‌خاتون‌آباد آوردند شب را ماندیم و صبح به‌طرف خراسان حرکت کردیم. حالا صدماتی که در بین راه وارد شده‌است لایق مذاکره نیست روز هشتم که شنبهٔ غرهٔ جمادی‌ـ الاولی باشد وارد خراسان شدیم سه روز در مشهد بودیم. ترتیب پذیرائی جناب حاج آصف‌الدوله بماند برای هنگام شرفیابی . بعد از آن ما را به کلات آورده‌اند شرح آنچه در عرض راه دیده‌ایم مناسبت با این مختصر عریضه ندارد. اجمالا چهل منزل راه را در سیزده روز طی کردیم، والله سیزده ساعت خواب نکردیم . اما حالت حالیه طوری‌است که به طور حتم می‌دانیم که اگر تا یك ماه دیگر این جا باشیم خواهیم مرد. زیراکه هوای کلات به قدری گرم است که روزها مثل ماهی که از آب دور افتاده باشد، از این طرف به‌آن طرف هلهله‌کنان می‌رویم و دیوانه وار می‌دویم . شب‌ها هم به واسطهٔ زراعت شالی آن قدر پشه دارد که امکان ندارد بشود خوابید. اهالی این‌جا تماماً بالای بامهای بلند در وسط پشه‌بند می‌خوابند ولی ما که جائی غیر از محبس نداریم پشه‌بند هم نداریم . بعلاوه قلعهٔ کلات مارهای غریب دارد، کمتر از روزی‌است یکی دوتا کشته نشود. اغلب روزها تب و لرز هم بدیدن ما خواهد آمد. اما دوا و غذا چه عرض کنم. بلی چیزی که هست حاکم این‌جا شخص مسلمانی‌است. والله اگر او فی‌الجمله ملاحظه نمی کرد، حالا دیگر هزار مرتبه مرده بودیم، لباس ما همان لباسی است که از طهران داشتیم هرقدر که قابل نبوده و یغما نشده باقی است درکلات هم یك ذرع کرباس پیدا نمی‌شود. ما هم که یك دینار پول نداریم. به هر کس هم در طهران تلگراف کردیم و جزئی وجهی خواستیم جواب نداد، با تمام این مطالب جگرم برای غربت اهل خانه کباب است . زیرا که بنده در طهران کسی را ندارم که پرستار عیالم باشد . یك زن علویهٔ غریبهٔ حامله در شهری مثل طهران با پنج نفر صغیر معلوم است‌چه خواهد گذرانید . از تمام اطلاعات در این جا محروم مانده‌ام. پست در این جا نیست . تلگراف هست ، ولی ما پول نداریم که تلگراف نمائیم . مجملا

(۱) کهریزك مزرعه‌ای‌است در دو فرسخی طهران و در آنجا کارخانهٔ قند سازی‌را دایر کردند .

خداوند قهار منتقم می‌داند که بر من بی گناه چه صدمات وارد آورده‌اند. به‌ذات پاك خداوند از هیئت آدمیت خارج شده‌ایم. یك ماه است حمام ندیده‌ایم و...

اگر حالات را شرح بدهم اسباب کسر قلب مبارکت می‌شود و چون می‌دانم حضرت حجةالاسلام فراموش نفرموده‌اید و اگر پیشرفت داشته باشد در استخلاص بی گناه بیچارهٔ آواره اقدام بلکه اهتمام خواهند فرمود، لهذا استدعائی ندارم مگر آن که گـاه گاهی بفرستید در بنده منزل از مخدرهٔ علویـه و اطفالم دلجوئی نمائید و او را امیدوار کنید و سلامتی آنها را هم تلگرافاً به‌بنده اطلاع فرمائید که خیالم آسوده باشد. وصیت نامه‌ای هم شروع کرده‌ام امید است اجل مهلت بدهد ، تمام نموده به‌حضور مبارك بفرستم . شاید به‌آسودگی بمیرم . بـا دست بسته و قدم شکسته و تن تب‌دار و هـوای آتشبار و مراقبت مستحفظین بهتر از این نمی‌توانم جسارت کنم. خداوند سایه‌ات را بر اهالی مستدام فرماید و مقاصد قلبیهٔ حضرتت را در اصلاح مملکت و ترفیه حال مسلمانان برآورد . (فدائیت مجدالاسلام) .

مکتوب میرزا آقا اصفهانی به‌آقای طباطبائی

حضور مبارك امام المجاهـدین، حجةالاسلام والمسلمین ، ملجاء الفقراء والمساکین، آقای آقا میرزا سید محمد دامت برکاته ـ افوض امری الی‌الله ـ عرفاً باید هنگام حرکت خـدا حافظی کرده باشم ، ولـی چون حرکت بلااراده بود موفق نشدم. لذا این عریضه را در مقام شکر و عـذر می‌نویسم . اما عذر از عدم شرفیابی هنگام حرکت ، در کف شیر نر یـا روباه ماده هر کـدام را که تصور فرمائید .

ترتیب حرکت: صبح شنبهٔ بیست و چهارم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ اتابك (عین‌الدوله) احضارم فـرمود. بعد از احضار امر به ملاقات نیرالـدوله وآمدن وزیر دربار (امیر بهادر) با درشکه به‌کهریزك و از آن‌جا به طرف خراسان ، روز هشتم وارد خراسان و بعد از سه روز توقف، عـازم کلات و امروز نهم است که وارد کلات شده‌ایم. در منزل حکمران کلات کـه محمدابراهیم‌خان از خوانین پازکی بـرادر جلیل‌الملك بیگلربیکی خراسان مهمـان هستم . هوای کلات با مزاج ما سازگاری ندارد. من که نمی‌دانم چرا آمده‌ام؟ از مجدالاسلام هم هرچه سؤال می‌کنم می گوید نمی‌دانم .

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

که به‌جرم عشق‌بازی زچه می‌کشند ما را ؟

اما شکر این است که بعضی از دوستان همچو تصور کرده بودند کـه این

مرد از من دل‌خوشی دارد و من با او هم‌عقیده هستم . ولی هر چه تصور می‌کنم جز آن‌که دستورالعملی از من خواست در ۲۴ شهر صفر فرستادم که اساس یك سلطنت مشروع قانونی بود. از آن تاریخ به‌بعد از من دلسرد شده‌بود . به همه حال گذشته‌است. به همین قدر، گذشته از این‌که به قدر سی‌هزار تومان ضرر این حرکت را دارم. از روز حرکت الی حال از وضع خانه و زندگی خودم هم اطلاع ندارم ، اگر بخواهم از حضور مبارك خواهش‌کنم که به فکر محبوسین هم باشید لزوم مایلزم است. همین قدرخیلی از خودتان محافظت فرمائید. کم‌کم خبث فطرت و سریرت این مرد (عین‌الدوله) ظاهر می‌شود. خداوند امورات را برخیر و صلاح امت جریان دهد. از شرح مفصل معذورم، به‌همین قدر خیلی در خصوص خانهٔ مجدالاسلام باید سفارشی به‌حضور مبارك کنم‌که مقرر فرمائید ناظم‌الاسلام از این‌جهت آسوده‌اش کند. توفیق پیشرفت مقاصد شما را از خداوند خواهانم . (اقل اصفهانی)

مکتوب مجدالاسلام به نگارندهٔ تاریخ بیداری

در کلاتم خم ابروی تو در یادآمد
حالتی رفت که افلاك به فریادآمد
از من اکنون طمع صبرو دل وهوش مدار
کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد

شرح حال ما بسیار رقت‌انگیز و قصهٔ پرغصهٔ ما خیلی ملالت خیز است . نماند صدمه‌ای که نخوردیم وباقی نیست از ما مگر یك جسم بسیار نحیف و قوائی خیلی ضعیف، اجمالا مسافرت از طهران تا خراسان را در هفت روز پیمودیم اما به‌چه حالت، یا به چه جلالت، سر و پای برهنه، مسلوب‌العمامة والرداء .[در این هوای گرم روزها ازشدت گرما مثل ماهی که ازآب بیرون افتاده‌باشد دراضطراب و شبها از شدت سرما مثل مرغ سر کنده در التهاب بودیم. غذای ما نان خشك و دوای ما ... غلامان کشیك‌خانه در هیچ جا چاپارخانهٔ ما را اجازت خواب بلکه توقف وآرام ندادند و هرجاکه رسیدیم فوراً اسب عوض کردند و ما را در قعر درشکه انداختند و به‌سرعت برق و باد تاختند. تا به‌منزل دیگر آن قدر رنج دیدیم و بی‌خوابی کشیدیم که مکرر از غلبهٔ خواب از درشکه به‌زمین خوردیم و خیلی غریب است‌که در زیر چرخ درشکه خرد نشدیم. از طهران رئیس سوارها که سالارنصرت باشد به سرهنگ نوشته‌بود ما را زنجیر کند وکند به‌پای ما بگذارد. اما خوش فطرتی سرهنگ اجازه نداد و می‌دانست ما خود افتادگان میکنیم و پای فرار نداریم. سوارهای مستحفظ ما درگاری بآسودگی می‌خوابیدند، اما برای ماها

ممکن نمی‌شد که نیم ساعت در زمین غیر متحرك بخوابیم .

در چند محل مردم دهات می‌خواستند ما را مستخلص نمایند، خودمان مانع شدیم. خود را به قضا و قدر سپردیم و گمان داشتیم در ورود به ارض اقدس فرج ما قریب باشد و امیدوار بودیم که آصف‌الدوله با آن همه دیانت از ما کاملا پذیرائی می‌نماید . ولی بدبختانه چون به‌خلق امیدوار و از رحمت خداوند فراموش کردیم در خراسان از همه جا برما سخت‌تر و ناگوار گذشت و به قدری از مهمان داری آصف‌الدوله سختی کشیدیم که به صدمات بین راه راضی شدیم .

عمارتی را که برای پذیرائی ما معین کردند همان انبار دولتی یا مجلس حکومتی بود که زیاده از هشتاد نفر مردمان بدبخت اجل برگشته در آنجا محبوس و از تمام لوازم زندگانی مأیوس بودند .

سیمای آنها مثل خودمان از گرما و سرمای زندان ابداً شباهت به سیمای انسان نداشت. از گرسنگی رنگ از روی آنها پریده‌بود و با این ضعف و ناتوانی در زیر زنجیر بسیار سنگین و کنده‌های خیلی گران خسته و نالان بودند. مستحفظین محبس هم گاهی توجهی به آنها می‌کردند و با آهن تفتیده ابدان ناتوان آن بیچارگان را رنجه و گاهی هم با اسبابهای دیگر آنها را شکنجه می‌کردند .

سبحان‌الله! چگونه می‌توان تصور کرد فردی از افراد بنی‌آدم این طور سنگین دل و بی‌رحم باشد که با برادران وطنی خودش این طور سلوك کند ؟ هنوز ناله های جان‌گداز محبوسین در گوش من صدا می‌کند و هر وقت متذکر می‌شوم مثل دیوانگان فریاد می‌زنم و به‌طرف مرگ می‌روم .

خدا گواه است ، من از روزی که این محبس را دیده‌ام از زندگانی خود سیر شدم. کلات بهشت من شده‌است و مرگ آرزوی من است و حالا می‌فهمم چه لذتی داشته‌اند کسانی که در فرانسه برای تحصیل آزادی ملت و تبدیل اساس ظلم و استبداد به‌مشروطیت شدن دولت جان‌داده‌اند و به سر دار رفته‌اند یا قطعه قطعه شده‌اند و معلوم می‌شود آنها هم نظیر همین اوضاع بسیار ناگوار را دیده‌اند و مرارت حبس و شکنجه را چشیده‌اند و دانسته‌اند با استقلال (۱) دولت ممکن نیست افراد بنی‌آدم روی آسایش ببینند و ساعتی فارغ بنشینند .

آخر برادر عزیزم فکر کن برای چه نصف شب به‌خانهٔ من ریختند؟ و به چه دلیل اطفال صغیر و نوکرهای فقیر مرا آن قدر اذیت کردند ؟ و به‌کدام سند چندین خانهٔ مرا شبانه غارت کردند ؟ و خواب و آسایش را بر جماعتی

(۱) گویا مراد از استقلال ، استبداد بوده‌است و یا این لفظ سهواً از قلم مجدالاسلام به روی کاغذ آمده‌است .

حرام نمودند؟

فرضاً من مقصر و گناهکار بودم . چرا جمعی را به‌آتش من سوزانیدند؟ و در کدام محکمهٔ عدلیه مرا محاکمه نمودند و ازکدام قاضی بر لزوم تبعید من حکم صادر شد ؟ خوب برفرض که به‌زعم آنها من گناهکار بوده‌ام . آیا خانوادهٔ من چه‌گناهی داشته‌اند؟ اجزاء و نوکر مرا چرا اذیت کردند؟ اموال مرا چرا بردند ؟ عبا و عمامه و ساعت و وجه نقد و اسناد مرا چرا بردند؟ به دوستان من چرا صدمه زدند ؟ ازهمه گذشته چرا مدت حبس ما را معین نکردند و به‌چه دلیل سوارهای مستحفظ ما را در بین راه این همه اذیت کردند و هزار هزار چراچرا که ماحصل همه این است که تا امنیت تامه نباشد انسان نمی‌تواند اساس آسایش خود را فراهم کند و در دولت مستبدهٔ ظالمه ممکن نیست برای احدی امنیت‌تامه حاصل شود و همیشه مثل عین‌الدوله و نیرالدوله و آصف‌الدوله پیدا خواهد شد که برای یك ساعت راحت خیالی خودشان، عمر چندین خانواده را گرفتار زحمت کنند .

پس باید فکری کرد که اساس را صحیح نمود . من الان از صمیم قلب شکر می‌کنم که در راه تحصیل نعمت حریت گرفتار این همه زحمت و مبتلای خسارت شدم و دشمنی با کسی ندارم و تعدی به‌حقوق احدی ننموده‌ام و در این محبس تنگ کلات باکمال ناامیدی بسرمی‌برم و هر روز انتظار حکم قتل خود را دارم. از اهل و عیال و ادارهٔ خودم به هیچوجه خبر ندارم و این اول کاغذی‌است که از محبس کلات به شما می‌نویسم. ولی ابداً راضی نیستم جنابعالی‌و سایر اعضاء انجمن، فقط در فکر استخلاص من باشید و ابداً نباید قوای خودتان را در این امور جزئیه صرف نمائید ، بلکه صریحاً عرض می‌کنم کاری بکنید اساس را درست کنید .

اگر اساس درست شد هزار محبوس بدبخت مثل من از محبسهای تنگ و تاریك آزاد می‌شوند و این گونه محبسها موقوف می‌شود . و الا از این‌که مرا مرخص و رفقایم را مستخلص نمایند چه نتیجه عاید ملت و مملکت می‌شود ؟ بعلاوه من و رفقایم امروز به‌واسطهٔ حسن فطرت و عالم اسلامیت آقای محمد ابراهیم‌خان حاکم کلات در نهایت خوبی می گذرانیم و چندان زحمتی نداریم و دو سال هم به‌همین وضع می‌توانیم عمر بگذرانیم. برای‌کسان هم آن قدرها نقلی ندارد، هرقسم باشد می گذرد ولی حالاکه دست زده‌ایم باید انجام بدهیم و ناکام نمانیم .

اگر در خاطر داشته‌باشید در مجلس آخر که در منزل ذوالریاستین

مهمان بودیم یعنی روز جمعهٔ بیست و دوم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ که همان شب بنده گرفتار شدم و در حضور تمام رفقای حاضر صریحاً گفتم برای شخص من خطری است نزدیك و از شماها ابداً توقع حمایت ندارم. اما استدعا دارم رشتهٔ مطلب راکه سه چهارسال است دنبال‌کرده‌ایم از دست ندهید ، امروز هم همین کلمه را عرض می‌کنم و می‌گذرم . شخص آقای آقا میرزا سید محمد را همه وقت در مد نظر داشته باشید، بلکه چند نفر از اجزاء انجمن را برای محافظت وجود او بگمارید چراکه تمام امیدواری آزادی‌طلبان به وجود او است. اگر خدای نخواسته‌بر او صدمه‌ای وارد شود ، تمام رشته‌های ما چله خواهد شد .

در باب اهل خانهٔ ما چندان فکر مکنید. عیال من یکی از زن‌های مجرب روزگار است . تاکنون چهارده سال است‌که در خانهٔ من است و سه سال با هم نبوده‌ایم و سه مرتبه تبعید مرا دیده‌است و از این حرفها وحشت نخواهدکرد ، همین قدرکاری بکنیدکه از حیث مخارج بر آنها بد نگذرد و راه معاش آنها این است‌که آنچه کتاب و اسباب دارم تدریجاً بفروشند و مخارج کنند . ولی تا جنابعالی شخصاً توجه نفرمائید فروش‌کتاب و اسباب انجام نخواهدگرفت و کتابهای بسیار خوب اعلا دارم اما تا اهل خبره فروشنده نباشد به قیمت مناسب فروخته نخواهد شد . از کرمان هم پول برای آنها خواهد رسید و انشاء الله گرسنه نخواهند ماند . خود علویه هم مقداری اسباب وآلات زنانه دارد اگر محتاج باشند بفروشند . اگر بنده زنده ماندم نقلی ندارد ممکن است باز هم برایش بخرم و اگر مردم ...

نور چشمی میرزامحمد را در مدرسه ببرید ، نگذارید فاسد شود . هرچند خیلی زحمت دادم و خسته شدم . اما در آخر عریضه باز جسارت می‌کنم‌که از مسلك معهود خارج نشوید و مبادا بترسید که اگر ترسیدید تمام زحمات ما باطل خواهد شد . رفقا سلام می‌رسانند .

راستی این‌هم از خوشبختی من است‌که در این محبس تنها نیستم و دو نفر رفیق دارم ، مخصوصاً آقامیرزاآقا همزبان دانشمندی است و نصف زحمت حبس ما را موانست و مجالست رفقا تخفیف می‌دهد. از اوضاع طهران ابداً خبرندارم استدعا می‌کنم همه هفته به آدرس ذیل بنویسید :

(خاکستر) توسط میرزاهدایت الله‌خان رئیس پست وگمرك درکلات نادری‌کبودگنبد به‌فلانی برسد . از طرف من‌تمام اعضاء انجمن مقدس را سلام برسانید و به‌همه‌بگوئید :

سرکه نه اندر ره ملت بود بار گرانی است‌کشیدن به‌دوش

کاری بکنید که این یك مشت ملت فلك زده را از چنگال ظلم عین‌الدولهٔ نوعی مستخلص کنید و الا نفی عین‌الدولهٔ شخصی چندان فایده ندارد، دیگری بجایش می‌نشیند بدتر و ظالم تر. (زیاده قربانت احمد کرمانی)

این که مکاتیب محبوسین را در این تاریخ درج می کنم، برای این است که خواننده بداند، با این همه ظلم و ستم و خواری و ذلت که دیده‌اند چگونه می‌شود دشمن مشروطه و حریت باشند و حال آن که اگر دولت ایران مشروطه نشده بود، حضرات در کلات مرده بودند.

باری ، پس از آمدن مجدالاسلام به طهران که نگارندهٔ تاریخ بیداری را به‌طریق اختصار در روزنامهٔ کوکب دری درج و نشرمی‌داد، مکتوبی به‌نگارنده نوشت وخواهش نمود که ضمیمهٔ تاریخ نمایم، چون درکوکب دری درج شد؛لذا دراین تاریخ ملحق شد و صورت آن از این قرار است :

خدمت ذی شرافت جناب ..... آقای ناظم‌الاسلام دامت افاضاته ، عرض می‌نماید: در شمارهٔ یازدهم از سال چهارم جریدهٔ شریفهٔ (کوکب دری) در ضمن تاریخ بیداری ، به‌مناسبت مقام شرح گرفتاری و مسافرت و حبس و تبعید این بنده به‌کلات مرقوم شده‌بود و مشتمل بر بعضی مطالب مهمه بود، برای آن که تاریخ جنابعالی ناقص نماند بعضی‌توضیحات راکه جنابعالی از قلم انداخته‌اید یا مسبوق نبوده‌اید بعرض می‌رسانم و استدعا دارم در ضمن همان تاریخ مرقوم بفرمائید.

اولا ـ در خصوص دوستی بنده با عین‌الدوله اشاره فرموده‌ایدکه مبنی بر مصلحت بوده ولی تعیین‌آن مصلحت را نفرموده‌اید و حال‌آن‌که خودتان خوب مستحضر هستید با عین‌الدوله ارتباط وآشنائی و مراوده نداشته‌ام و هرگز با او مکالمه و محاوره نکرده‌ام ولی با جناب دبیر حضور دوستی داشتم وگاهی خدمتشان می‌رسیدم و ایشان هم از حسن فطرت وکرم اخلاق در بعض مقاصد مساعدت داشتند .

چنان که در موقع طرد و تبعید جناب آقاسیدجمال و اختفاء ایشان در منزل جنابعالی، به‌حکم و تصویب انجمن قرار شد بنده با ایشان ملاقات نموده و او را نزد عین‌الدوله شفیع نموده ،که چشم از اذیت جناب آقاسیدجمال‌الدین بپوشند و در ملاقات اولی ، صریحاً گفتند این‌کار غیر ممکن است و شاه حکم فرموده‌اند که: هرجا سیدجمال‌الدین را ببینند باگلوله بزنند و حالت وحشت آقا سیدجمال و کسان ایشان را خودتان خوب مسبوقید، حق هم داشتند. بنده بزحمت بسیار و التماس و اصرار بی‌شمار جناب دبیرحضور را راضی کردم که در مقام شفاعت برآید و او هم زحمت‌ها کشید تا بالاخره نوشتهٔ امان برای حفظ جان آقا

سیدجمال صادر کرد، به‌بنده داد ولی مشروط براین کـه دیگر در منابر ازآن چیزی عنوان نکند، بلکـه تا چند روزی از اصل منبر نـرود و از خـانه بیرون نیاید وآن نوشته را شبانه بعد از ملاحظهٔ انجمن در منزل جنابعالی بـه‌جناب آقاسید جمال ارائه‌کردم و قدری مایهٔ تسلای ایشان شد.

اما مسألهٔ اعانه فرستادن انجمن برای بنده به‌کلات، البته وظیفهٔ دوستان و معاهدین من همین بوده که جاناً و مالا در مقام‌آسایش بنده اهتمام فرمایند. بلی یك نفر جوانمرد هم در تمام این مملکت پیدا شده‌که هنوز اظهاری از فتوت او نکرده‌ام اما امروز می گویم‌که در تاریخ ثبت شود. روزی‌که بنده را به‌کلات بردند هزار و چهارصد تومان وجـه نقد در طهران در چند محل داشتم و قریب دو هزار تومان مطالبات و حساب در طهران و سایر ولایات داشتم اما وجه نقد ابداً نداشتم. قدری اسکناس‌که‌کمتر از هشتاد تومان بود در بغل بنده بود وچند عدد اشرفی‌کهنهٔ آنتیك درکیف بنده‌که‌آنها را به‌ضمیمهٔ باقی بردند و چون اهل بیت من غـریب و بی اطلاع از معامـلات بنده با هرکس بوده‌اند، خیلی وحشت داشتم‌که مبادا از بی پولی برآنها بد و سخت بگذرد. اما از مرقومات‌آنها معلوم شدکه بخوبی و خوشی گذرانیده‌اند.

بعد از مراجعت ازکلات حضوراً تحقیق کـردم و هرچه پول ازکرمان و انجمن برای‌آنها فرستاده‌بودند مطابق ثبت شمردند.

از جمله‌گفتندکه روز دوم حـرکت شما شخصی‌آمد در خانه سؤال کـردکه مخارج شما در ماه چقدر است؟ ما گفتیم اگر قناعت‌کنیم ماهی سی تومان‌کفایت است. آن شخص گفت: از امروز تا هر وقت‌که مجدالاسلام برگردد ماه به ماه این وجه به‌شما می‌رسد، خیالتان‌آسوده باشد، و فوراً سی تومان داد و هکذا و ابداً از خودش معرفی نـکرد. چهـار ماه بعد از این واقعه سعیدخان‌گماشتهٔ بنده به زحمات زیاد در مقام شناسائی او برآمده و خیلی زحمت‌کشیده و فحص‌کـرد تا بالاخره معلوم شدکه‌آورندهٔ پول‌گماشتهٔ حضرت مستطاب اجل‌آقای سرداراعظم می‌باشدکه به امـر ایشان این وجه را مـاه به ماه به‌خانهٔ ما می‌رساند و عجب‌تر آن‌که بعد از این‌کـه بنده به‌طهران‌آمدم و چندین مرتبه خـدمت ایشان رسیدم ابداً اظهاری نفرمودند، بلکـه دو مـرتبه هم بنده به‌کنایه اظهـار داشتم غیر از تجاهل جوابی نشنیدم.

این عمل را جز بر فتوت وکمال انسانیت حمل‌کنیم ابداً محمل دیگر به نظر بنده نمی‌رسد و تا قیام قیامت از وجود این مـرد محترم متشکـرم و برای استحضار جنابعالی می نویسم، کـه سردار اعظم صارم‌الـدوله، فرزند ارشد اکبر

حضرت علیه بانوی عظمی، صاحب مقامات جلیلهٔ علمیه و اخلاقیه است و بنده در طایفهٔ قاجاریه تاکنون کسی را به‌این فضل و اخلاق و مروت و فتوت ندیده‌ام و اگر اسم او را در تاریخ بیداری ننوشته‌باشید به‌تاریخ خوانان ظلم کرده بودید. تا اهل ایران بدانند عمل خیر هرگز گم نمی‌شود و هر وقت باشد نتیجه خواهد داد. ایام افاضت مستدام باد (داعی مجدالاسلام)

مردان با فتوت

نظیر این فتوت سردار اعظم، از چند نفر دیگر تاکنون دیده شده‌است: اول از صحافباشی دیده شد که در زمان اختفاء سید جمال در خانهٔ نگارنده، این شخص ملت دوست رفت درب خانهٔ آقاسیدجمال و گفت تا مادامی که آقاسیدجمال ظاهر نشود و به‌خانه نیاید ماهی دوازده تومان را هر ماهه می‌رسانم به شما، و مبلغ دوازده تومان به خانهٔ سید داد و ساعی بود که دیگران را محرك شود که اعانت نمایند. دوم رشید بیك قفقازی، که از اجزاء بانك استقراضی است. این مرد در زمان پنهان شدن نگارنده که در یوم بمباردمان مجلس بود به‌توسط جناب آقامیرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی بیست تومان به نگارنده رسانید، درحالتی که هیچ قسم دوستی و آشنائیت مابین نبود، و شاید اگر زمان اختفاء طول کشیده بود در ماه دوم هم این مبلغ را می‌رسانید.

سوم آقا میرزا عبدالمطلب خلف مرحوم آقا شیخ صادق مجتهد یزدی بود که در زمان اختفاء مرحوم شاطرباشی، ملك خود را فروخت و مخارج آن مرحوم را داد. شاطرباشی از مشروطه‌خواهان واقعی بود که از ترس محمدعلی‌میرزا مخفی شده بود و در موقع خواهدآمد.

دستگیری مهدی گاوکش

در این ایام مهدی گاوکش، که مدعو به‌یوزباشی است، به‌حکم عین‌الدوله گرفتار گردید. با این که برادرش نایب میدان و نوکر دیوان بود، به واسطهٔ بستگی او به آقای بهبهانی طرف سوء ظن عین‌الدوله واقع شد.

یك روز در یکی از قهوه‌خانه‌ها بد گفته‌بود به عین‌الدوله، و راپورت کارهایش به‌عین‌الدوله داده‌شد. عین‌الدوله دید که این شخص در محلهٔ سرپولك اقتداری دارد و جمعی اطراف‌او را دارند. اگر وقتی بخواهد صدمه به‌یکی از بستگان آقا وارد آورد، این‌شخص قدرت جمع آوری هزار نفر از مشدیها و جوانان دارد.

لذا پی بهانه بود که شنید مهدی گاوکش علناً در حضور جمعی از مردم اعمال سیئهٔ او را ذکرنموده، به‌این جهت جمعی را مأمور نمود که او را دستگیر نمودند. به این طور که در ساعت پنج از شب گذشته، در حالتی که بیچاره در بستر راحت خوابیده‌بود، از بالای بام ریختند به‌خانهٔ او، عیالش که حامله بود مانع گردید که نگذارد او را به‌این

حال گرفتار و ببرند. او را با چوب و قداره بحدی زدند که طفل جنین او سقط شد. و یك طفل چهار پنج سالهٔ او را در حوض انداختند که همان شب زندگانی را وداع گفت و چند نفر دیگر از اطفال و بستگان آن بیچاره را زخمی و تلف نمودند. اموال و اسباب خانهٔ او را به‌غارت بردند.

اگرچه در زمان استبداد بالاتر و بزرگتر از این ظلم به مردم می‌رسید. خانه‌ها غارت کردند، نفوس را کشتند، اطفال را به آب و آتش انداختند، ولی برای جبران اعمال خودشان اسمی رویش می‌گذاردند. مثلا می‌گفتند فلان شخص بابی بوده خانه‌اش را باید غارت کرد، مالش را حلال دانست، زنش را مباح، اطفالش را کشت. و یا فلان‌کس مقصر و یاغی دولت است، هستی او را به‌باد فنا باید داد. نام او و فامیلش را از صفحهٔ عالم برانداخت.

لیکن این وحشیگری عین‌الدوله خیلی مؤثر افتاد؛ چه مهدی گاوکش را نمی‌شد بابی گفت و نه یاغی دولت و نه دزد و نه غیر آن. برفرض مهدی گاوکش دشمن گاو و مقصر حضرت والا، لکن زن و طفل جنین و اطفال خردسال بی‌گناه را تقصیری نبود.

باری صبح آن شب مهدی گاوکش را بردند حضور عین‌الدوله؛ چوب و شلاق مفصلی بداو زده و در انبار دولتی و محبس بزرگ او را انداختند، که چندین وقت پاها و بدن او مجروح بود. (۱)

موعظهٔ آقای طباطبائی

چون امر براهالی طهران سخت شد وشبها احدی جرئت نمی‌کرد از خانهٔ خود خارج شود و ایام وفات حضرت صدیقه علیهاالسلام رسید، مردم بنای ذکر مصیبت را گذاردند. مجالس ذکر مصیبت برپا گردید. طرف صبح درخانهٔ‌آقای بهبهانی و طرف عصردر خانهٔ آقای طباطبائی مجلس روضه منعقد گردید. عصر روز چهاردهم شهر جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ آقای طباطبائی بر حسب اصرار مردم تشریف بردند بالای منبر. ازدحام و جمعیت مردم بحدی بود که مافوق‌آن متصور نبود وجمعی از حاضرین موعظهٔ ایشان را نوشتند. ازآن جمله لواءالدوله که از اعضاء انجمن مخفی است، نوشت‌که نگارنده تحریر خود را مطابق با تحریر ایشان نموده، پس ازآن‌که به نظر آقای طباطبائی رسانیده درج تاریخ بیداری نمودم وهی‌هذه:

---

(۱) این‌قدر در زندان و انبار دولتی براین بیچاره سخت‌گذشت‌که زمانی‌که محمد ـ علی میرزا مخالفت با ملت را ظاهر کرد و آثار غلبه در او ظاهر شد. مهدی‌گاوکش که آن‌زمان به واسطهٔ مشروطه شدن دولت ایران آزاد بود، از ترس گرفتاری و افتادن به‌زندان مجدداً با نهایت آزادی خود را مسموم نمود، ویك مثقال تریاك خوردکه دیگرعلاج و برئی برایش نباشد و از زحمات و صدمات پادشاه ایران خلاصی یافت.

موعظهٔ آقای طباطبائی در چهاردهم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجری

پس از حمدخدا و ثنای بر پیغمبر صلی‌الله علیه وآله فرمود : اعوذ بالله من‌الشیطان‌الرجیم یا داود انا جعلناك خلیفة فی‌الارض فاحکم بین‌الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلك عن سبیل‌الله ، یعنی: ای داود ، به درستی که گردانیدم تورا جانشین در روی زمین . یعنی تدبیر امور عباد را درکف باکفایت تونهادیم. پس حکم کن میان مردمان براستی و درستی ، یعنی بر وفق امر ما، اشیاء را در موضع خود وضع نما و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای آنان را ، که اگر تابع نفس شوی و به‌خلاف حق حکم‌کنی ، پس گمراه سازد تو را هوای نفس و بگرداند تو را از راه خدا و طریق حق ،که آن جادهٔ شریعت و قانون خدائی است .

خداوند حکم می‌فرماید بر آن که مردم به طریق عدل رفتار نمایند . انبیاء و اولیاء مردم را واداشتند به‌عدل . با این‌که عدل و مساوات تکلیف اولیهٔ انسانیت است و بقاءنوع منوط به عدل است و در قرآن و اخبارمعصوم تأکید شده است به عدل . ان الله یأمرکم‌ان تؤدوا الامانات الی‌اهلها و اذاحکمتم بین‌الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم‌به ان الله‌کان سمیعاً بصیراً .

یا ایهاالذین‌آمنواکونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجر منکم شنآن قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوالله ان الله خبیر بماتعملون .

امروز کفار و ملل اجانب طریق عدل را مسلوك داشته‌اند ، ما مسلمانان از طریق عدل منحرف شده‌ایم. یا ظالم و ستمکاریم و یا معاون ظلمه می‌باشیم . هشت ماه بلکه زیادتر می‌باشدکه به جزاین یك کلمهٔ عدل دیگر چیزی نگفته‌ایم. در خلوت و جلوت، در بالای منبر، در مسجد و خانه واضح وآشکار، صراحة و علناً این کلمه را گفتیم و از دولت تاکنون جز عدل چیزی نخواسته‌ایم . حالا بعضی می گویند ما مشروطه‌طلب و یا جمهوری‌طلب می‌باشیم . به خدای عالمیان و به اجداد طاهرینم قسم است‌که این حرفها را مردم به ما می‌بندند . اگر گفتیم معدلت می‌خواهیم، غرض این بودکه مجلسی تشکیل شود و مجلس و انجمنی داشته‌باشیم‌که در آن مجلس به داد مردم برسند ، و بدانندکه این رعیت بیچاره چه قدر از دست ظلم حکام ستم می‌کشند وبه‌چه اندازه نفوس و عرض رعیت از ظلم دیوانیان در سال تلف می‌شوند .

ما نگفتیم پادشاه نمی‌خواهیم. ما نگفتیم دشمن پادشاه می‌باشیم. مکرر چه در حضرت عبدالعظیم و چه در شهر و چه در منبر، تمام را از این پادشاه اظهار رضایت کردیم . الحق والانصاف پادشاه رؤف و مهربان و رحم‌دل می‌باشد و اگر

عدالتخانه بر پا شود در عهد این پادشاه رؤف و رحم دل می‌باشد ، اگر اصلاحی شود در زمان این پادشاه مسلمان خواهد شد ، حالا مرض و ناخوشی و علت و بی‌حالی مانع باشد ربطی به او ندارد .

ولی، آنچه دادکردیم و آنچه نوشتیم ، تمام را بعکس حالیش کردند، و گفتند مردم تورا نمی‌خواهند و غرضشان عزل شاه می‌باشد، و حال آن‌که به تمام انبیاء و اولیاء قسم است که ما بجز مجلسی که جمعی در آن باشند که به‌درد مردم و رعیت برسندکاری دیگر و غرضی نداریم ، قدری که سخت می گیریم می گویند مشروطه و جمهوری را می‌خواهند . زمانی که سکوت می کنیم می گویندآقایان زیر زانوئی گرفته‌اندکه دیگرصدایشان بریده شده‌است، یك دفعه می گویند بیست‌ـ هزارتومان گرفته‌اند، یك دفعه می گویند مقصودشان مدرسهٔ خان مروی‌است. آخر ای مردم فکر کنید مدرسهٔ خان برفرض که به متولی شرعی بر گردد، چه به درد ما می‌خورد ؟ (۱)

اگر زیرزانوئی می‌خواستیم، تا به‌حال صد مرتبه‌کار گذشته‌بود . به‌خدا قسم است که این مطالب و شایعات دروغ است، مدرسه را می‌خواهیم چه‌کنیم ، قصد ما عدل و رفع ظلم است که رعیت از دست نرود. مردم به‌خارجه پناه نبرند، مملکت خراب نشود . از بس‌که حکام ظلم و ستم به مردم می کنند می‌ترسم رفته رفته رعیتی باقی نماند .

يك سال است اهل فارس متظلم‌اند، چندین تلگراف کرده‌اند ، جواب ندادند، حال يك ماه است دکاکین را بسته‌اند. در این خصوص کراراً عریضه به شاه نوشتیم، جوابش را اتابك نوشته و شاه هم دستخط کرده‌بود، که املاك مال دولت است و به شعاع‌السلطنه مرحمت‌کردیم، رعیت حق گفتگوندارد و به علاءـ الدوله‌که حاکم فارس شده‌است حکم کردیم که رسیدگی نماید . اعظام‌الممالك که جواب راآورد، به‌اوگفتم شاه خالصهٔ فارس را داده‌است به شعاع‌السلطنه ، نه املاك مردم را، شعاع‌السلطنه هر ملك خوبی را درفارس تصرف کرده‌است. صاحب ملك عارض شده‌که این ملك است نه خالصه، مطالبهٔ سندکرده‌اند از متصرف ، اگر صاحب ملك قباله نداشته‌است، که ملك او را به‌بهانهٔ خالصه تصرف کرده‌اند و اگر اظهار قباله و حکم شرعی کرده‌است، اسناد او را گرفته و پاره کرده‌اند. هر کس هم ازطرف دولت برود به‌فارس ملاحظهٔ پسرشاه را می کند. گفتم صحیح و

(۱)مدرسهٔ خان مروی از مدارس معتبرهٔ طهران است . تولیت آن با جناب حاج شیخ مرتضی مجتهدآشتیانی بود، بعد از واقعهٔ مسجد شاه عین‌الدوله مدرسه را واگذار به‌میرزا ابوالقاسم امام جمعهٔ طهران نمود .

مناسب این است که خود درباریان رسیدگی نمایند ودر دفتر وکتابچهٔ خالصه‌جات رجوع نمایند و صحیح نیست که این گونه به اهالی فارس رفتار شود و اگر رعایای فارس مأیوس شوند خوش‌آیند نخواهد بود. جواب دادند شاه دستخط فرموده که املاك را دادیم به شعاع‌السلطنه و باید برطبق دستخط عمل شود.

گفتم همین دستخط را درجواب اهالی فارس مخابره می کنم. گفت مخابره کنید. باز سه مرتبه پیغام دادم که اگر این دستخط به اهل فارس برسد نتیجهٔ خوشی نخواهد داشت. جواب دادند که جواب همین‌است که گفتیم، ما هم تلگراف کردیم.

همین که اهالی فارس دیدند که این گونه جواب آنها را دادند به قونسولخانهٔ انگلیس پناهنده شدند. آنچه نباید بشود شد.

حالا فارس هم از دست ما رفت. نه‌تنها فارس خواهد رفت، بلکه تمام بنادر و سرحدات ایران رفته‌است. اگر این مطالب را به طوری که ما می گوئیم به شاه بگویند و برسانند، گمان ندارم که کارها این شکل بشود. از قراری که یکی از اهل درب خانه نقل کرد و می گفت: آنچه شماها می گوئید به شاه نمی‌رسانند، و اگر هم بعض اوقات به‌عرض شاه برسانند، می گویند که اینها شاه را نمی‌خواهند، اینها جمهوری طلب می‌باشند. والله به خدا و به اجداد طاهرینم و به صد وبیست وچهار هزار پیغمبر قسم است که مقصود ما يك كلمهٔ عدل است؛ مگر در مملکتی که پادشاه هست نباید مجلس عدلی بوده باشد؟ این يك مشت مردم بیچارهٔ ایران به‌که عرض و داد کنند. شماها نمی‌دانید که در ولایتها این حکام چه ظلمها می کنند. رعیت بیچارهٔ ایران خودش و اهل و عیالش باید نان ذرت و جو بخورند که مالیات دیوان را بپردازند، نه رعیتی باقی‌مانده و نه در خزانهٔ پادشاه چیزی موجود است.

پادشاه به‌واسطهٔ خزانه، پادشاه خواهدبود، و خزانه معمور نمی‌شود، مگر به‌واسطهٔ آبادی مملکت، و مملکت آباد نمی‌شود مگر به‌واسطهٔ عدل.

حکایت قوچان را مگر نشنیده‌اید، که پارسال زراعت به عمل نیامد و می‌بایست هر يك نفر مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد. (۱)

چون نداشتند وکسی هم به‌دادآنها نرسید، حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض گندم مالیات گرفته، هر دختری به ازاء دوازده من گندم محسوب و به ترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از

(۱) سه ری گندم دوازده من‌گندم است به وزن تبریز که هریك من تبریز ششصد و چهل مثقال است و هر مثقالی به‌وزن بیست و چهار نخود است.

مادرهایشان جدا می‌کردند، زیرا که بیچاره‌ها راضی به‌تفرقه نبودند.

حالا انصاف دهید! ظلم از این بیشتر تصور می‌شود. همه‌جا خراب است. از طهران بگذرید، هرچه باشد پایتخت است، به‌ملاحظهٔ ما هم باشد چندان متعرض نمی‌شوند. در سایر ولایات نه رعیتی مانده و نه مالی مانده، چیزی نگذرد که تماماً خودشان را از دست این ظلمها به روس و انگلیس خواهند بست. خداوند خودش رحم کند، هرچه ما داد می‌کنیم به‌خرج نمی‌رود و مردم نمی‌فهمند که غرض ما غرض شخصی نیست. والله به خدا و انبیاء و اولیاء قسم است اگر مجلسی باشد، هم به‌جهت دولت خوب‌است و هم برای ملت ورعیت، اما کو کسی که بفهمد. اگر هم هزار مرتبه در بالای منبر بگوئیم و فریاد کنیم که نخواهند فهمید.

ای مردم بدانید وبفهمید همهٔ شماها مکلفید به‌رفع ظلم. در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اهل مصر خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) شکایت از عمال عثمان کردند، حضرت فرمود: عدهٔ مظلومین زیادتر است یا عدهٔ ظالمین؟ عرض کردند: عدهٔ مظلومین زیادتر است. فرمودند: پس سبب ظلم خودتان می‌باشید. عارضین مقصود را درك کرده جمع شدند و عثمان را از بین برداشته عمال عثمان را ازکار انداختند و ریشهٔ ظلم راکشیدند.

اینك به شما اعلام می‌دهم امروز هم باعث ظلم یك نفر شده‌است که اتابك باشد، او را علاج کنید. شاه رؤف و مهربان و مریض است، راضی به ظلم و تعدی نیست، خبر از مملکت ندارد. آه چه‌کنیم که همین مقصود و حرفهای مرا نمی‌فهمید و عمل نمی‌کنید، گوش به موعظه و نصیحت نمی‌دهید، کو کسی که بفهمد؟

حکایت ما و شما حکایت‌آن واعظ است که دربالای منبر موعظه می‌کرد و درپای منبرش یکی از همه بیشتر گریه می‌کرد و به سرو سینه می‌زد. واعظ به مردم گفت: خوب است همهٔ شما مثل این مرد چیز بفهمید و متعظ و متأثر شوید. ببینید این مرد چگونه گریه می‌کند و چطور موعظه و پند در او اثر کرد، پس معلوم می‌شود که این مرد پیر چیز فهم و عاقل و باشعور است، آن مرد گفت: والله من هیچ نمی فهمم که‌آقای واعظ چه می فرمایند. مردم گفتند: پس برای چه‌گریه می‌کنی و به سرو سینه می‌زنی؟ گفت: از فراق، از فراق، از جدائی، از جدائی. مردم گفتند: خوب است واضح‌تر بگوئی و سبب فراق وگریه و زاری خود را به ما نقل‌کنی. گفت سبب گریهٔ من این است: وقتی‌که آقای واعظ حرف می‌زند ریشش تکان می‌خورد و من به‌یاد بزی‌که داشتم می‌افتم که‌آن هم ریشی داشت مانند ریش‌آقای واعظ و تکان می‌خورد و می‌لرزید مانند ریش آقا.

حالا شما هم در پای این منبر که موعظهٔ مرا ظاهراً استماع می‌نمائید هر-کدامی به خیال کارهای شخصی خودتان می‌افتید. بلی، بعضی در این مجلس می‌باشند که می‌فهمند من چه می گویم، ولی آنها هم که چیزی از آنها ساخته نیست وکاری از دست آنها برنمی‌آید و نمی‌توانندکاری صورت بدهند ، آنهاهم که کاری و باری دارند ، متصل در خیال جمع مال و اندوخته می‌باشند؛ و هیچ نمی‌دانند و فکر نمی کنند که اگر عدل و معدلت باشد برای آنها بهتر است . سابقاً مردم می گفتند: ما می خواهیم کاری صورت بدهیم ، آقایان علماء مانع می‌شوند و نمی گذارند .

ای مردم ، حال چه شده‌است که هرچه ما داد می‌زنیم کسی نمی‌شنود . نه غیرت در شما مانده و نه‌تعصب. همین ظلمهاست که روز به روز زیادتر می‌شود. حاکم وقتی که دید مردم کنیز و غلام اویند، معلوم‌است آن وقت هرجا زن خوشگل ببیند می‌برد و هرجا مال و ملك خوبی دید تصرف می کند . من که چیزی ندارم که به‌جهت خودم دفع ظلم را طالب باشم ، و اگر هم داشته‌باشم می‌توانم مال خودم را حفظ کنم . تمام این داد و فریادها به جهت شماست . شما نمی دانید که معنی سلطنت چیست ، شما نمی‌دانید معنی عدل چیست ، از تاریخ ربطی ندارید، از علوم جدید اطلاعی ندارید .

یك وقتی مردم علوم قدیم را تحصیل می کردند و در صدد علوم جدید نبودند . حال می گویم که علوم جدید هم دانستنش لازم است . هر وقت اقتضائی دارد . شما باید علم حقوق بین‌المللی را هم بدانید ، بلکه علوم ریاضی ، بلکه زبان خارجه را تا یك اندازه باید بدانید . چه سبب دارد که از تمام ملل داعی و نماینده به طرف ژاپون رفت و از ایران نرفت ؟ چرا باید در یك ایران یك نفر از علماء زبان خارجه را نداند ؟

شما اگر از علوم جدیده ربطی داشتید ، اگر از تاریخ و علم حقوق اطلاعی داشتید ، اگر عالم بودید ، آن وقت معنی سلطنت را می‌دانستید . در بین حیوانات ، انسان مدنی بالطبع است ، انسان محتاج به تمدن است ، زیرا که خداوند عالم هر حیوانی راکه خلق کرده است اسباب معاش آن‌را هم با خودآن خلق کرده‌است . مثلا شیر محتاج است به چنگال که بدرد و به دندان که بخورد وبه‌پوست محکمی که از سرما وگرما محفوظ باشد ، هر سه را هم با خود دارد و کذا سایرحیوانات. لکن انسان درامورمعاش چنین نیست، محتاج به امور متعدده واسباب وآلات زیاد است .آب وآتش و نان ولباس و دوا وغذا و مسکن وعمارت و خیلی چیزها را لازم دارد . یك نفر نمی‌تواند همه را مهیا وآماده نماید . مثلا

در امر غذا ؛ نان می‌خواهد ، نان از گندم بعمل می‌آید ، گندم از زراعت حاصل می شود ، زراعت آب وآهن و آتش وخیلی چیزهای دیگر . خیاط لازم است که لباس بدوزد ، آهنگر لازم است که اسباب زراعت را درست نماید، بافنده‌لازم است که نخ لباس را ببافد ، زارع لازم است که پنبه را زراعت کند، نجار لازم است ، خباز لازم است و ...

یك نفـر نمی‌تواند همهٔ اسباب و ادوات و لوازم را مهیا نماید. پس باید جماعتی تشکیل شود برای انتظام امر یك نفر، و این جماعت به واسطهٔ دو قوهٔ شهویه وغضبیه که دارند با هم مزاحمت خواهند کرد . زیرا که شهوت جذب ملایم است و غضب دفع منافر . هر شخصی به واسطهٔ قوهٔ شهویه طالب است ملایم را و هر کس مخالف او شود در مقام دفع او خـواهد برآمد وکـذلك رفیقش . پس معلوم شد کـه انسان محتاج است به‌تمدن و اجتماع با نوع خود و این است معنی الانسان مدنی بالطبع .

عقلا و دانشمندان یك نفـر را مشخص و معین و انتخـاب نمودند بـرای حفظ نوع خود وگفتند : ما مال و جان می‌دهیم که تو ما را حفظ کنی از این که به یکدیگر ظلم وستم واجحاف و تعدی نمائیم. ما مال، یعنی مالیات و جان، یعنی سرباز می‌دهیم و تو به قوهٔ جان و مال ما حافظ و نگاهبان ما باش . این شخص را پادشاه گویند . پس پادشاه یعنی کسی که از جانب ملت منصوب شود و مالیات و سرباز بگیـرد برای حفظ رعیت از ظلم کـردن به یکدیـگـر . این پـادشاه مادامی که حفظ کند رعیت را و ناظر به حال رعیت باشد، رعیت باید مال وجان بدهد . اما اگر پادشاه بی‌حال و شهوت‌پرست و خود غرض باشد ، رعیت باید مال و جان به او ندهد و مال و جان را به کسی دیگر بدهد که حافظ رعیت باشد. زیرا که مالیات باید به مخارج قشون برسد ، تا آن که قشون در حراست و حفظ آنها مستغنی باشد ، پس سلطان یعنی کسی که داد مظلوم را از ظالـم بگیـرد . نه این که هر کار دلش بخواهد بکند و مردم را عبید و اماء خود داند. پس علوم جدیده لازم است که همه کس آن را تحصیل کند تا معنی سلطنت را بدانند .

باباجان ، پادشاه هم مثل ما یك نفر است نه این که به قول بعضی مالك ـ الرقاب وآنچه بخواهد بکند . مگر در اروپا پادشاه نیست؟ کی این کارها که در این مملکت اتفاق می‌افتد آن‌جا باشد . روز به روز کارشان بهتـر و مملکتشان آبادتر . هرچه خرابی و ظلم هست در سر این یك مشت ایرانی بیچاره است و این هم به واسطهٔ این است که نمی‌دانیم معنی سلطنت را. تمام انبیاء برای عدل و داد آمدند ، این همه شورش در خارجه برای عدل است و ما هرچه داد و فریاد

می کنیم به‌خرج مردم نمی‌رود و تمام را مشتبه‌کاری می کنندکه آقایان ریاست می‌خواهند . ماکه ریاست نمی‌خواهیم ، جمهوری طلب نیستیم ، به این زودی مشروطه نمی‌خواهیم ، یعنی مردم ایران هنور به‌آن درجه تربیت نشده‌اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی‌باشند . زیراکه مشروطیت در وقتی است‌که افراد ملت عالم باشند. ما می گوئیم این‌همه ظلم و ستم به‌رعیت چرا می کنید؟ آخر اگر این رعیت نباشد تو هیچ نداری . مثل این‌که رعیت فراری شده ، خزانه تهی گردیده ، چیزی ندارد، حتی لجنش هم تمام شده . این همه قرض، باز هم سعی در قرض ، طولی نمی کشدکه این کارها رعیت و مملکت را به‌خارجه خواهد داد ، یعنی داده و می‌دهد .

مطالب و مقاصد ماها این است و الا به من تنها چه می‌شود؟ چه‌کارم خواهند کرد؟ برفرض گفتند از این‌جا بروید یا این‌که آمدند مراکشتند، باز اولادهایم می‌مانند و این حرفها را خواهند گفت . به قول آقاسیدقاسم مرحوم که گفت : ای مردم می گویند آقاسیدحسن مرحوم شده این‌آقاسیدحسن آن آقاسیدحسن! و اولادهای‌آقاسیدحسن رانشان می‌داد. فرض می کنیم مراکشتند. اولادم به جای خواهد ماند. سایرین راکشتند، اولادهایشان باقی خواهند ماند. آنها مقاصد ما را اجراء خواهندداشت . به‌اجدادم قسم است تا زنده‌ام دست‌بردار نیستم . وقتی‌که من نباشم سایرین هستند. من‌که باید بمیرم، حال‌کشته شوم بهتر است. جدم را کشتند، اسم مبارکش شرق و غرب عالم راگرفت. یك روز و یك شب تشنه ماند، دین اسلام راآبیاری و زنده داشت. من‌هم اگرکشته شوم اسمم تا دامنهٔ قیامت‌باقی خواهد ماند . خون من عدالت را استوار خواهدنمود و ظلم ظالمین را دافع و مانع خواهدگردید. گفتم بعضی نمی‌فهمندکه من چه می گویم و بعضی‌که می‌دانند قوهٔ حرکت را ندارند و بعضی هم‌که در این مجلس هستند نمی‌دانم چه اسم دارند راپورت ده یا خفیه‌نویس. مردکه! اگر می‌نویسی درست بنویس، صدق و راست راپورت بده، آن‌چه من می گویم بنویس، نه این‌که هرچه دلت می‌خواهد بنویسی.

این مسألهٔ راپورت‌نویسی تازگی ندارد، سابق هم بوده ولی نه این شکل. این قرار را سلاطین و وزراء عادل باکفایت گذاشته‌اند، چون دست مردم به شاه نمی‌رسید ، یا راهش دور بوده و یاآن‌که قوه نداشته بیاید در پایتخت و عرض خود را بکند و یاآن‌که مدعیان‌آنها نمی گذاردند و مانع بودند . این قرار را گذاشتندکه در هرشهری یك یا دو نفر خفیه‌نویس داشته باشند . تا از وضع مردم بااطلاع باشند و به واسطهٔ راپورت‌ده و خفیه‌نویس به شاه برسانندکه در آن مملکت چه رخ داده و چه شده و چه‌کرده‌اند . ظالم کی و مظلوم‌کدام است .

حالا کارها بعکس شده است ، صد هزار دروغ و راست از خودشان جعل کرده اسمش را راپورت‌نویسی می گذارند، آخرای احمق، آنچه می‌شنوی بنویس. به قول یکی: کسی راپورت صحیحی داده بود، برده بود پیش یکی از وزراء . آن وزیر بعد از خواندن گفته بود: این جاکه چیزی نبود. یعنی خبر دروغی باید نوشته باشی و الا اگر مقاصد و مذاکرات ما را به شاه برسانند، این همه طول و تفصیل نخواهدکشید. غرضم این است که اگر بخواهند مملکت داشته باشند، باید رعیت‌داری کنند نه این که این قدر ظلم و ستم کنندکه مملکت از دستشان برود .

آقاسیداحمد پسرعمو ، وقتی که در عتبات بود نقل کرد از امیر نظام اتابك مرحوم ، که خدایش رحمت کند ، حیف آن اسم و لقب که به دیگران داده‌اند ، این‌ها کفش پای او حساب نمی‌شوند . باری سید عموزاده در سامره منزلش در بنده منزل بود. تعریف می کرد که: یکی از آقازاده‌های تبریز درخیال مسافرت به وطن خویش بود، پول برای مخارج سفر نداشت . آمد نزد من پول معتدبه از من قرض کرد و رفت. بعد از مدتی که دیدم پول را نفرستاد ، رفتم تبریز ، آن‌چه‌کردم پول وصول نشد ، به مسامحه و مماطله می گذرانید . آخرش به انکارکشید، خداوندا، چه بکنم، به‌کی درد دل خود را اظهار نمایم، باامام‌جمعه‌که نمی‌شود طرف شد، عدلیه و محکمه و حاکمی‌که به او اظهار و تظلم‌کنم نیست ؛ دوستی داشتم ، رفتم نزد او ، مطلب را به‌او گفته از او استمداد خواستم گفت : می‌روی در فلان مکان و سه مرتبه به‌آواز بلند می گوئی : ای امیرکبیر، ای اتابك اعظم، به فریاد من برس . من گفتم : این امری است محال، امیرکبیر در طهران، من در تبریز، دست من‌کوتاه و خرما برنخیل. وآنگهی طرف شدن من غریب ، باکسی‌که امروز رئیس این شهر است ، خارج از عقل است . دوست من گفت: من آنچه شرط بلاغ است با تومی گویم، جزاین راه، راهی برای وصول طلب خود نداری . لاعلاج و ناچار روزی به‌آن محل رفته ، دیدم تلی در آن جا واقع است و شخص آجیل فروشی طبق‌آجیل خود را آن‌جا گذارده و خود محض رفع خستگی‌آن‌جا خوابیده‌است، چون او را در خواب پنداشته سه مرتبه به‌آواز بلند گفتم : ای امیرکبیر، ای اتابك اعظم ، به فریاد من برس و طلب مرا از این آقا... وصول‌کن . اسم آقای مدیون را هم بردم ، بعد دیدم اشخاصی‌که برای گردش و بیکاری گردش می کنند، دوسه نفری آن‌جا جمع شدند. محض‌این که‌کسی برحال من مطلع نشود و نگوید این سید دیوانه است برخاسته به منزل خویش مراجعت نمودم .

بعد از مدتی یعنی به قدری که چاپار تبریز برود به طهران و مراجعت

کند ، یك روز آقا فرستاد عقب من، رفتم نزد او. به التماس و اصرار گفت: نصف پول تورا نقد می‌دهم و نصف دیگر را شش‌ماه دیگر می‌دهم. گفتم: من حرفی‌ندارم ولی نمی‌توانم شش‌ماه در تبریز بمانم؛ باید بروم طهران . گفت : حوالهٔ تاجر می‌دهم به فرجهٔ شش‌ماهه‌که در طهران بپردازند . قبول کرده، نصف پول را نقد و نصف دیگررا حوالهٔ طهران گرفته به طرف طهران حرکت‌کردم .

روزی در کوچه‌ای از کوچه‌های طهران گردش می کردم کوکبهٔ امیر نمودار شد ، محض تماشای امیر گوشه‌ای ایستاده امیر اتابك رسید ، سلامی کردم جواب شنیدم فرمود: آقاسیداحمد شما می‌باشید، عرض کردم بلی،فرمود: چرا راضی‌شدی که نصف پول را شش‌ماه دیگر بگیری ؟ می‌بایست تمام را نقد بگیری ، گفتم : من از این پول مأیوس بودم. فرمود: بعد از آن که مرا به فریادرسی طلب کردی و صدا زدی البته به فریادت می‌رسیدم ،دیگریأس و حرمان چه بوده.خیلی تعجب کردم و اظهار تشکر و دعاگوئی نمودم. فرمود: تعجب و تشکری ندارد، تکلیف من دادرسی و رسیدگی به‌عرایض و اعانت مظلومین است ، من به‌تکلیف خود عمل نمودم، بر کسی منتی ندارم

باری، حال و تفصیل خود را به‌یکی از دوستان خویش که اسمش میرهاشم‌آقا بود گفتم ، جواب دادکه در آن وقتی که فریادکردی ای امیر به فریاد من برس و مقصود خود را گفتی، کسی آن‌جا بود یا نه؟ گفتم یك نفر طبق دار آجیل فروش بود ، در آن‌جا خوابیده بود . گفت همان شخص آجیل فروش خفیه‌نویس و راپورت‌نویس امیر بوده و حال بیچارگی تو را اطلاع داده‌است به‌امیر .

این‌است معنی‌راپورت نویسی .آخر ای مردم احمق ! اگر کاری می کنید اقلا این گونه راپورت‌نویسی کنید . نه این که صد هزار دورغ بهم بسته مردم را بهم اندازید . بکنید تا ببینیم آخرچه خواهد شد . ماکه تاجان داریم دست‌بردار نیستیم . ای مسلمانان این‌همه‌کار است.آن از کارهای حکومتها و این‌هم کارهای بی‌معنی‌که شبها پیش گرفته‌اند. تا چه اندازه ظلم، مگرما یاغی هستیم ؟ مگر ما قشون و لشکری داریم که شما این قسم رفتار می کنید ؟

من نمی گویم فلان لوطی را تنبیه نکنید ، من‌نمی گویم نظم ندهید،آخر سیاست و نظم حدی دارد ، مثلا مهدی گاوکش را گرفته‌اید که هرزگی کرده است ، بد به اتابك گفته‌است . دیگر بچهٔ شیر خواره‌اش چه‌کرده‌است که او را از بغل مادرش بگیرند و در آب حوض اندازند و او راغرق کنند ؟ زنش‌چه تقصیر کرده‌بود که با زخم شمشیر او را مجروح کرده‌اند ؟ جوان شانزده سالهٔ او را چرا به ضرب ته تفنگ کشتند ؟

عجب است که مردی می‌رود پی طبیب که بچه‌اش خناق گرفته بلکه او را معالجه کند، در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگاه می‌دارند، صبح که برمی گردد که پسرش مرده‌است. زن حامله است، می‌روند پی (ماما) و قابله، او را می گیرند، صبح که برمی گردد زن وطفل هر دو مرده‌اند. کدام یك ازکارها را بگویم ؟ اگر بدانید در این شبها چه ظلمهاکه می‌شود ! مردم که یاغی دولت نمی‌باشند، یك کلمهٔ عدل که این همه داد و فریاد و صدمه ندارد.

باری، ای مردم بیدار شوید، درد خود را بدانید، دوای درد را پیداکنید و زود در مقام معالجه برآئید. هردردی یك دوائی دارد، انسان وقتی که سرش درد بگیرد همان سرش درد دارد دوای‌آن را استعمال می کند، دست و پایش درد کند دوایش راکه استعمال‌کرد، دست و پایش خوب و مرض او رفع می‌شود. دلش دردکند، سایر اعضایش دیگر درد ندارد. اما ظلم دردی است که تمام اعضاء را به درد می‌آورد. عالجوا دائکم بالدواء معالجهٔ داء را به دواکنید داء به معنی درد است دوا چیزی است که رفع درد راکند. بعضی می گویند داء ظلم است و دوایش عدل است، چون عدل ریشه‌کن ظلم است. فلذا دوایش عدالت است. بعضی گویند، داء شرك است (ان‌الشرك لظلم عظیم) و دوایش توحید است بعضی می‌گویند داء استبداد است و دوایش شور و مشاورت است. معنی استبداد این است که چیزی راکه شهوت و نفس اماره می‌خواهد او را بکند.

انسان‌که خالی از شهوت نیست، همین استبداد است که وقتی زن خوش‌ـ صورت می‌بیند دلش می‌خواهد، حاکم هم که هست مانعی ندارد، یا ملك خوبی می‌بیند می‌خواهد، استبداد ضد عدل و انصاف است، همین استبداد بود که جده‌ام زهرا را سیلی زدند، برای مطالبهٔ حقوقش بود، که استبداد بازویش را به تازیانه سیاه‌کرد، استبداد طفلش را سقط نمود. آه! همین استبداد بودکه حضرت سیدـ الشهداء را شهیدکرد، چه‌آن حضرت فرمود : ای مردم بنشینید مجلس‌کنید با هم شور و مشاورت نمائید ببینید صلاح است‌که مرا به قتل‌آورید ... الی‌آخر.

پس از ذکر مصیبت فرمود: امروز پادشاه حقیقی و بزرك ما امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه می‌باشد و ما نوکرآن حضرت می‌باشیم و از احدی ترس و واهمه نداریم و در راه عدالت‌کشته شویم و ازآن حضرت‌کمك می‌خواهیم و مدد می‌طلبیم و در سر این مقصود باقی هستیم. اگرچه یك سال یا دهسال طول بکشد. ما عدل و عدالتخانه می‌خواهیم، ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم، ما مجلسی می‌خواهیم‌که درآن مجلس شاه وگدا در حدود قانونی مساوی باشند. ما نمی‌گوئیم مشروطه و جمهوری، ما می گوئیم مجلس مشروعهٔ عدالتخانه.

تمام شد موعظهٔ آقای طباطبائی. پس از موعظهٔ آقای طباطبائی شور غریبی در مردم احداث شد . درباریها به‌خیال افتادندکه تفرقه اندازند بین آقایان علماء .

شورای سری عین الدوله فلذا مجلسی عین‌الدوله (صدراعظم) در پارك خود تشکیل دادکه ذیلا نگاشته می‌شود :

عین‌الدوله، اتابك معظم، صدراعظم، چون شنید آقای طباطبائی در بالای منبر مقصود خود را به لفظ مشروطیت اداکرد، جمهوریت را لباس مشروطیت و مشروعیت پوشانید و اگر تسامح کند آقایان مسند را از وجودش خالی می‌نمایند. فلذا مجلس شورائی در خانهٔ خودش منعقد نمود .

پس از تشکیل مجلس و جمع وزراء و دوستانش شروع به مذاکرات نمودند، نتیجهٔ آن مجلس وخلاصهٔ آراءآن شد که نفاق و تفرقه اندازند بین آقای بهبهانی وآقای طباطبائی، یعنی کاری کنندکه آقای طباطبائی را از این مقصود مقدس منصرف نمایند و پس از انصراف ایشان آقای بهبهانی را بآسانی می‌توان علاج نمود. حالا چگونه می‌توان آقای طباطبائی را از این مقصود منصرف نمود؟ زیراکه پولکی و رشوه‌ای نیست، که پول سد طریق ایشان شود و جاهل نیست که بگویند عدالت خلاف اسلامیت است. طالب ریاست هم نیست که بگویند مشروطه خلاف نفوذ و مانع ریاست و مضر به‌مسند است . پس چه کنند و چه گویند؟

باید یك نفر از اشخاص بی غرض که در نزد جنابش محل وثوق و اطمینان است به طریق برهان و دلیل، مبرهن و محقق داردکه امروزه صلاح ایرانی و ایران در مشروطیت و جمهوریت نیست . مشروطیت امری است مرغوب و مستحسن و منظورنظر تمام عقلاء و دانشمندان. اما امروز صلاح در استبداد است، چه استبداد استقلال را حافظ است و مشروطیت زوال را موجب. ولکن این خیال را به صورت برهان‌آوردن در نزد شخص حجةالاسلام امری است مشکل و محال . فعلی‌هذا ناصرالملك که در بین وزراء به‌سادگی و صلاح علم و وطنخواهی موصوف است و محل وثوق آقای طباطبائی است ، لایحه‌ای در این خصوص به‌آقای طباطبائی مرقوم دارد و بعضی از واعظین و ناطقین را هم به تخویف و تهدید وتطمیع اشغال دارند و نظامنامهٔ عدالتخانه را هم طبع و منتشر دارند ،آن وقت هم خلاف و نفاق بین‌آقای بهبهانی وآقای طباطبائی می‌افتد و هم واعظین خاموش می‌شوند و هم مردم به نظامنامهٔ عدلیه امیدوار می‌شوند. فلذا شروع به مقصود کردند، اول لایحه را نوشتند، دوم‌آن که حکم گرفتاری بعضی از واعظین را دادند ، سوم‌آن که نظامنامه را به ادارهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع فرستادندکه نگارنده صورت لایحه را در این جلد دوم و نظامنامه را در جلد سوم تاریخ بیداری مندرج می‌دارد .

صورت لایحهٔ ناصرالملك که به‌آقای طباطبائی نوشته است

به‌شرف عرض حضور مقدس عالی می‌رساند . این بنده یکی از ستایش ـ

کنندگان وجود مبارك حضرتعالی هستم . به‌جهت این‌که از روی انصاف می‌بینم درد وطن دارید و به ترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختی‌های نوع خود شده‌اید وآرزو داریدکه علاجی برای این دردها پیداکنید، و باب سعادت و نیك‌بختی را به روی این ملت قدیم‌که در شرف زوال است بگشائید و همچو فهمیده‌ام‌که این همه داد و فریاد و قال و مقال شما از روی نفس‌پرستی نیست ، مقصودتان چارهٔ امراض ملی است .

ولی خیلی افسوس و غصه می‌خورم وقتی‌که می‌بینم از شدت شوق و عجله که در علاج این مریض دارید نمی‌دانید به‌کدام معالجه دست بزنید و ازکدام دوا شروع بفرمائیدکه به‌حال مریض مفید باشد. چون نتیجهٔ رفع مرض و عود صحت را در رفتار چست و چالاك مریض می‌دانید،این بیچاره مریض‌که قادر به حرکت نیست مدتهاست غذائی به معده‌اش داخل نشده و بدل مایتحللی به بدنش نرسیده، رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد. تازیانه‌برداشته کتکش می‌زنیدکه بدود و از خندق جست و خیز نماید و این بدبختی‌که به‌واسطهٔ طول مرض و نخوردن غذا همهٔ روده‌هایش خشکیده و امعاء و احشایش ازکار افتاده، یك ران شتر نیم پخته به‌دهانش فرو می‌کنید، که ببلعد. واضح است نتیجهٔ آن دوا و این غذا چه خواهد شد .

طبیب حاذق‌که تشخیص مرض را داد . اول به‌استعمال داروهای مفیده دمبدم می‌پردازد. اگر از راه‌گلو نتوانست ، تزریق می‌کند. آب‌گوشت غلیظ روانی بدواً آهسته‌آهسته به حلقش می‌چکاند، باز اگر نشد، به وسائل دیگر به معدهٔ او می‌رساند . تاکم‌کم قوت بگیرد بعد زیر بازوهایش را می‌گیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش می‌برند پس از آن به حیاط و باغ‌آورده ملایم می‌گردانند تا وقتی‌که تدریجاً قوت دویدن و استعداد جست و خیز را پیداکند.

امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت‌کامله (آن طوری‌که در تمام ملل متمدنهٔ سعادتمند وجود دارد) در ایران؛ همان حکایت تازیانه زدن و ران شتر طپانیدن است. خدای قادر عالم‌گواه است‌که در این عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست، فقط قصدم حق‌گوئی و توضیح ریشهٔ مسئله است لاغیر. همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست. کوه دارد، کتل‌جنگل دارد، ماهور دارد، سباع‌دارد وحوش دارد، الوار دارد، اکراد دارد، شاهسون دارد، قشقائی دارد ...

مسلماً پادشاهان ممالك در همه جا برای رعایای خود حالت پدر را دارند. بصیرتشان به حال رعیت و ملت از افرادآن قوم بیشتر و مهر محبتشان در حق

آنها از خودشان زیاد تر است. قسم به‌رب کعبه و منا: که اعلیحضرت نیکلای دوم امپراطور روسیه برای حفظ استبداد بوالهوسانه نیست که به ملت روسیه‌آزادی نمی‌دهد، بلکه از روی بصیرت شاهانه و محبت پدرانه هنوزآن ملت را قابل نمی‌داندکه بتوانند بآزادی حرکت نمایند. هنوز درآنهاآن قدر علم و تربیت سراغ نداردکه از عهدهٔ اداره امور خود برآیند. پس این حرفهاکه در همه جای دنیا عصارهٔ سعادت و شرافت و افتخار است به‌عقیدهٔ بنده در ایران امروز مایهٔ هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگر خواهد بود. زیراکه برای استقرار و اجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالیه را هم از انظار می‌برد، نتیجه پیداست که چه می‌شود! کبك نشدیم کلاغی هم از یادمان رفت!

فرض بفرمائید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی به میل خاطر وکمال رضایت به این مملکت دستخط آزادی‌کامل مرحمت فرماید و به شخص محترم مقدس حضرت مستطاب حجةالاسلام عالی امر بشودکه مجلس مبعوثان تشکیل بدهید، چه خواهیدکرد؟ اقلا هزار نفرآدم‌کامل بصیر به مقتضای عصر، آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید، تا این یك مجلس تشکیل یابد. حالا سایر شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند. استدعا می‌کنم: از روی بی طرفی و بی غرضی چنانچه شیوهٔ طبیعی حضرتعالی است. نه از روی طرفداری و خاطرخواهی. دویست نفرآن طورآدم برای بنده بشمارید. اما این را هم فراموش نفرمائید اگرکسی تمام اشعار عرب و عجم را حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج به قاموس و فرهنگ باشد و تمام لغاتش از مقامات حریری باشد، برای عضویت‌آن مجلس‌کافی و قابل نیست. بلکه اشخاصی باید باشندکه وقتی از ایشان بپرسند چه جهت داردکه روز به روز پول ما در تنزل است و حال‌آن که نقره‌اش از نقرهٔ فرنك و مارك وشیلنك وین و روپیه بیشتر بار ندارد؟ جهت صحیحش را بگوید و چاره‌اش را هم بداند. یا از سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتی و فلاحتی و نظامی، آنچه امروز به‌کار زندگی و ترقی یك ملتی می‌خورد همه را بتواند به مطرح مذاکره و حل و عقد بیاورد.

گمان بلکه یقینم این است، برصحتش قسم می‌خورم که اگر ازروی انصاف بخواهید انتخاب بفرمائید، در تمام ایران یك صد نفر نمی‌توانید پیداکنید. پس برای چه فریاد می‌کنید؟ برای‌که سنك به سینه می‌زنید؟... خوب نتیجهٔ این دراز نفسیهای بنده چه شد و مقصود بنده چه چیز است؟ مقصودم این است‌که حضرتعالی را از این اقدامات غیورانه‌که خیر و سعادت و عزت و افتخار ملت

منحصر به‌نتیجهٔ آن است باز دارم ؟ نه والله مقصودم این است که طرفداری تملق‌آمیزی از دولتیان بکنم، نه بالله. بلکه می‌خواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجهٔ صحیح بشود. در این صورت اگر اجازه بدهید راهش را هم عرض می‌کنم، به‌شرط این که از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمائید. آیا این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدیده آدم عالم لازم داریم؟ (یعنی عالم به علوم عصر جدید) والله آدم عالـم لازم داریم . بالله عالم لازم داریم. به‌قرآن عالم لازم داریم. به‌پیغمبر عالم لازم داریم. به‌مرتضی‌علی عالم لازم داریم . بـه‌اسلام به‌کعبه به دین بـه مذهب عالم لازم داریم، عالم لازم داریم عالم لازم داریم ...

پس معلوم شد و تصدیق می‌فرمائید که منتها وسیلهٔ ترقیات و مساوات و عدالت و سعادت و سیادت و سرافرازی به وجود علم و عالمین به مقتضیات عصر است. در این صورت ملت ایرانی در روز حساب ، در پیشگاه عدالت کاملهٔ مطلقه با حضور جد بزرگوارت دامان حضرتت را خواهند گـرفت و عرض خواهند کـرد : الهی خیر و سعادت ما در دست پادشاه نبود ، در دست اتابکها و صدور نبود، در دست وزراء نبود، فقط در دست این آقایان که می‌توانستند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملل اجنبیه باقی گذاردند . حضرتعالی هم البته جواب عرض خواهید کرد: بارالها! همه را می‌دانید که من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم، حضرت عبدالعظیم رفتیم، کاغذهای سخت نوشتیم، جوابهای سخت شنیدیم ، چه شبها که با تزلزل به‌روز آوردیم، چه روزها که در تحمل ناملایمات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست؟ ملت جواب خواهند گفت: تمام این اقدامات شما ناصواب بود و شالوده و بنایتان برآب. به‌جهت این که از راهش برنیامدید. راهش این بود که اول ما را عالم به مقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل و عمی خلاصی بخشید که بالطبع با نور علم لوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم کنیم . و بعد با شرحی که ذیلا به‌عرض خواهد رسید استدلال می‌کنند و به‌ثبوت می‌رسانند کـه وسیلهٔ تعمیم عـلوم فقط در دست آقایان عـلماء بود لاغیر. آن وقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نـخواهید داشت. این یك فقره را تمثیلا عرض کنم بعد به‌اصل مطلب بپردازم .

امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهائی کـه با حضرتعالی هم عقیده هستند و درد دین و وطـن و ملت دارند و دلشان مـی‌خواهد این مـلت را به اوج سعادت برسانند. یـقین مثل حالـت کسی است که در انبارهای متعدد هـمه قسم حبوبات و ارزاق و گـوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود با یك جـمعیت کثیری

از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیك به هلاکت و این در وآن در برای یك گرده نان تکدی نمایند. یا مثل کسی که تمام لوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضر کرده زیر دیك را هم هیزم چیده، در یك دست دستهٔ گونی و در دست دیگر چراغی گرفته به در خانه‌های همسایه برای یك گل آتش می‌دود که زیر دیگ را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد گون را روی شعلهٔ چراغ بگیرد مشتعل می‌شود.

اعطای حکم به مثال بس است. این مطلب را عرض کنم و عریضه را به‌دعای وجود مبارك ختم نمایم. هیچ‌یك از دول متمدنه به منتها درجهٔ عزت و سعادت نرسیدند، مگر وقتی که دولت و ملت با هم متحد شده دلشان را به‌روی هم گذارده به‌اتفاق رفع نواقص خود را نموده، اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر، وقتی که افراد و اجزای آن ملت به نور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند. هیچ پادشاه و امپراطوری به طیب خاطر اقتدار خود را محدود و ملت را شریك سلطنت و طرف مشورت قرار نداد، مگر اعلیحضرت میکادو (موتسوای تو) امپراطور ژاپون و چون طلوع کوکب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روزگار است و امروز برای سرمشق ملل غافل خواب‌آلوده، هیچ نمونه‌ای بهتر از ژاپون نیست. اگر اجازه بدهید مختصری از شرح احوال آن ملت نجیب و آن امپراطور بزرگوار به عرض برسانم.

اگر به تواریخ رجوع شود هیچ ملتی وحشی‌تر از ژاپون دیده نمی‌شود. ترتیب حکومت این مملکت تاسنهٔ ۱۸۶۸ میلادی که سی‌و هشت سال قبل از این باشد این بود که‌یك نفر امپراطور داشته ملقب به میکادو که دوهزار وچهارصد سال است همین خانواده در ژاپون سلطنت دارند. ولی فقط اسم سلطنت با میکادو بود ولی رسم آن با (تایکونها) بوده‌است. تایکون کسی بود که برحسب ظاهر از طرف میکادو منصوب و نامیده می‌شد، ولی عادت بر این جاری شده بود که اقتدار میکادو فقط همین قدر بود که فرمان تایکون را امضاء کند و یك ذره در امورات سلطنت به او مداخله نمی‌دادند و چون رئیس روحانی و مذهبی هم خود میکادو بود او را همیشه درپردهٔ غیب‌الغیوب مخفی می‌داشتند. تمام اختیارات با تایکونها بود و تایکونها در یك شهر دیگر اقامت داشته و معمولا آن‌ها را پادشاه ظاهر و میکادو را پادشاه باطن می‌نامیدند. کلیهٔ مملکت ژاپون به هجده ایالت تقسیم شده و سلطنت هر ایالتی با یکی از شاهزاده‌های بزرگ بود، که آن‌ها هم همیشه میان خود جنك و نزاع داشته و ابداً گوش به اوامر میکادو نمی کردند. اگر حسابی

می‌بردند باز از تایکون بود .

تا سنهٔ ۱۸۶۸ که میکادو پدر میکادوی حالیه وفات کرد و این میکادو در سن هفده سالگی به جای پدر میکادو شد . مقارن همان حال تایکون عصر هم ترك حیات گفت . دو نفر از بزرگترین شاهزاده های حکام ایالات به شهر پایتخت تاخت آورده داخل عمارت سلطنتی شده، میکادوی جوان را در تحت حراست خود محبوس نگاهداشته، خود آنها به اسم او به‌سلطنت شروع کردند و از قبل میکادو احکام صادر می کردند و از عمارت سلطنتی بیرون می‌فرستادند و چون مقام تایکونیت رفته رفته موروثی شده بود بعد از فوت تایکون سابق پسر جوان بلکه طفل او را تایکون کرده بودند . آن دو نفر شاهزاده که به اسم میکادو سلطنت می کردند اول کاری که از پیش بردند مقام تایکونی را برانداخته سلطنت‌ظاهره و باطنهٔ خود را منحصر به‌شخص میکادو قرار دادند . قریب دو سال به همین منوال گذشت تا این که میکادوی جوان با قوت عقلائی آمد و شاهزاده‌ها را برداشته مستقلا زمام سلطنت را به دست گرفته مشغول حکمرانی گردید .

درسال سوم سلطنت خود مسافرتی به قطعهٔ اروپا کرد شیفتهٔ وضع و ترتیبات و تربیت آنها شد . به‌دقت و غوررسی این نکته را درك کرد که تمام آن ترقیات به‌واسطهٔ اتحاد ملت و دولت و عدم استبداد است . مصمم شد که در مملکت خود همان رسم را مجری دارد ولی بخوبی ملتفت شد که به یك ملت وحشی بی علم و تربیتی نمی‌توان آزادی داد و از یك مشت مردمان جاهل به هیچ وجه امیدواری نمی‌توان حاصل کرد . پس در کمال عجله تربیت را پیشنهاد همت ساخته هزاران معلم ماهر از هرعلم و صنعت از ممالك مختلفهٔ فرنك به ژاپون خواست و کرورها شاگرد از ژاپون به مدارس فرنك فرستاد . به سرعت برق مشغول تربیت ملت گردید . تا بعد از هجده یا بیست سال که سه چهار طبقه شاگردهای عالم فارغ‌التحصیل شدند و افکار و خیالات وحشیانه بکلی در مملکت ژاپون تغییر کرد .

در سنهٔ ۱۸۸۹ که هفده سال قبل باشد ، دید ملت قدری عالم شده‌است که می‌تواند از عهدهٔ امورات خود بر آید. فوراً اعلان و حکم مشروطیت و آزادی داد . مجالس پارلمان منعقد شد و ملت شروع به‌کار کرد .این است که در ظرف شانزده هفده‌سال خود را به‌جائی رسانیده‌اند که دولت روس را بدان روز نشانید که ملاحظه فرمودید.

اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پدر تاجدار ما مظفرالدین شاه خلدالله‌ملکه در احساسات قلبیه و افکار تمدن به مراتب بالاتر از میکادو است . ولی با این که‌از اول جلوس به تخت سلطنت کمال جد و جهد در تاسیس مدارس و نشر معارف و

تعمیم علوم به عمل آورده کاری از پیش نبرده‌اند.

چند مدرسهٔ ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جز اسم بی رسم چیزی نیست و جهت این که نتوانسته‌اند مثل میکادو کار را از پیش ببرند به عقیدهٔ بنده این است که چون میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد و ملت ژاپون او را اولوالامر می‌دانند، نفاذ فرمانش بیشتر و موانعش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود. پس تأسیس مدارس ملی در ایران تکلیف آقایان و علمای روحانی و رؤسای مذهب است و از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهرهٔ اسلامیه اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم آن‌طوری که در ایران فراهم است در هیچ جای دنیا نبوده است. سایر ملل وقتی که از خواب غفلت بیدارشده به خیال تربیت و تعلیم ملت افتادند، چه زحمتها کشیدند و چه جانها کندند، تا یك مدرسه ایجاد کردند. ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی حاضر و موجود که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است. فقط در طهران قریب یك صد و سی و پنج مدرسهٔ ملی بزرك و کوچك داریم و در سایر بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود است که روی هم باید سه هزار مدارس در تمام ایران داشته باشیم. منتها از سوء ادارهٔ آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاطل مانده، به قدر دیناری برای ملت فایده ندارد.

فلان گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی درسن بیست‌سالگی داخل مدرسه می‌شودحجره را معطل‌می کند، حاصل موقوفه را مصرف‌می‌رساند. در هفتادسالگی نعشش را از مدرسه بیرون می‌برند در صورتی که هنوز در ترکیب میم الکلمة (۱)

(۱) صاحب انموذج شبی دیر وقت به مدرسه وارد شد در حجره‌ای روشنائی مشاهده کرد. رفت داخل شد طلبهٔ قوی‌الهیکل طویل‌اللحیه‌ای دید که به‌روی کتابی افتاده غرق مطالعه است. به عجز و فروتنی گفت: غریبم جائی ندارم اجازه بدهید امشب در این حجره بیتوته نمایم. صاحب حجره برآشفت که ای مرد احمق مرا از مطالعه بازداشتی و حواسم را مختل ساختی بیا درآن گوشه بتمرگ و مرا آسوده بگذار. صاحب انموذج درگوشه‌ای نشست مدتی ملتفت آن طلبه بود که‌چشم را از نقطهٔ معینی ازکتاب برنمی‌دارد. با خود خیال کرد که آیا این چه‌کتاب است و در چه مطلب غامض این شخص تفکر می‌نماید. باکمال احتیاط گردن کشید دیدکتاب انموذج است و همان صفحهٔ اول است که این قدر باعث دقت طلبه شده است. گفت: جناب‌آخوند این چه‌کتاب است و درچه مسئله از برای شما اشکال پیش‌آمده‌است. من هم از اهل علمم بفرمائید شاید چیزی بدانم و به عرض برسانم. آخوند باکمال تغیر گفت: کتاب انموذج است. مصنف می گوید: الکلمة مفرد. در ترکیب آن معطلم الف، الف استفهام. لام حرف جر، کاف، کاف تشبیه، لام، باز حرف جر، این میم و ت چه است؟ صاحب انموذج گفت. مرده شور ترکیبت ببردآن میم، میم مرگ و تاء تاء تابوت است پاشو کپهٔ مرگ‌کن. الکلمه خودش يك لفظ است و ترکیب هم ندارد.

مبهوت و مات‌است و با روز اول فرقی نکرده‌است و در حقیت این مدارس ملی ما را به‌صورت تنبلخانه درآورده‌اند ، در این مدت کدام مجتهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است ؟ بنده عرض نمی‌کنم ترتیب مدارس را بکلی‌برهم بزنید که مخالف شریعت و منافی با نیت واقف باشد. بنده با جرئت می‌توانم قسم بخورم که ترتیبات حالیهٔ مدارس ملیهٔ ما هیچ‌کدام با نیت اصلی واقف موافق نیست. پس به‌اندك اهتمام و همت آقایان علماء ممکن‌است تمام این مدارس مصداق صحیح پیداکنند و مدرسهٔ ملی بشوند نه‌کاروانسرا و مهمانخانه و آن‌کاری که در ید قدرت آقایان است این است که همه باهم متفق شده ، پرگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بنویسند و مدت و دورهٔ تحصیل را هم معین کنند . همین دو فقره را منظم کرده لوازمش را فراهم نمائید . . و در آن فهرست برای هرمدرسه یك دوره از علوم عصر جدید را مجبوری قرار بدهند .دوازده سال نمی گذردکه دو طبقه شاگردهای‌فارغ‌التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد . آن وقت مملکت ایران به‌قدرکفایت آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهائی که امروز می‌زنند و ابداً ثمر و فایده ندارد از روی علم و بصیرت به موقع اجراء بگذارند .

به خدای متعال، خون از دلم جاری می‌شود وقتی که فکر می کنم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود این طور عاطل مانده و ضایع می‌شود . اگر چه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیارکار سهل آسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی به قدری مهم و بزرگ است که مؤسسین آن و اسم بزرگوارشان را با هزار سلام وصلوات ذکرکنند .

گوهر یگانهٔ این خیال مقدس را من بنده به حضور مبارك تقدیم کردم و به عقیدهٔ خودم در عالم انسانیت و اسلامیت دارای اجر جمیل خواهم بود . حالا البته شرح و بسط و موشکافیها و ترتیب‌مفصل این کار بزرك بسته به مذاکرات و مجالس عدیده است. چون این بنده اسباب ژلاتین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره‌ام نیز مانع از تحریر زیاد است استدعا می کنم سواد این عریضهٔ بنده را از لحاظ اقدس انور سایر آقایان بزرگوار هم که با حضرتعالی در این افکار عالیه متفق هستند برسانید ، زیاده سلامتی وعزت و اقبال وجود مبارك حضرتعالی و همهٔ آقایان عظام را طالبم .

صاحب این خیال مقدس راکه الحق به‌کنز مخفی می‌توان تعبیر کرد، اگر دوست داشتیدکه به شناسید (یعنی اگر این خیال مطبوع طبع مبارك شد) بعد ازآن که‌آقایان همه در اجرای‌آن متفق شدند، سراغش را در مدرسهٔ عبدالله‌خان

از جناب مستطاب علام فهام آقـای شریعتمدار سلمه‌الله تعالی بگیرید . او حاضر است که یك کتابچه برای ترتیبات این‌کار به حضور مبارك تقدیم نماید که اجرای آن در کمال سهولت از قوه به‌عمل آید (بندهٔ دولتخواه وطن پرست ملت دوست.. گمنام است) .

هدف عین الدوله

عین‌الدوله را از این خیال چند چیز در خاطر بود : اول آن‌که آقای طباطبائی را واقعاً از این خیـال منصرف دارد ، ثانی آن که از انصراف آقای طباطبائی سایر آقایان را عموماً و آقای بهبهانی را خصوصاً همراه و یا معدوم نماید، ثالث آن‌که از اشتغال ذهن و تـوجه آقایان به‌مدارس و اوقاف اوقات آنان را مصروف این شغل دارد .

باری عجب است از ناصرالملك که با این‌که در لایحهٔ خود می‌نویسد مـدارس ملی چنین و چنان‌است. در مدت ریاست و نایب‌السلطنگی خود نمی‌تواند یك مدرسهٔ سپهسالار را که به‌عهدهٔ شخص او است و تکلیف شرعی و عرفی و سلطنتی او تنظیم آن‌است ، منظم و مرتب دارد و لااقل در مدرسهٔ به‌این بزرگی‌که نزدیك مجلس و پارلمان است و هر روز در منظر و مرای داخله و خارجه است ده نفر طلبهٔ صحیح و طالب علم و محصل واقعی برقرار دارد، با این عدم استطاعت چـگونه می‌توان چشم اصلاح از سایرین داشت . لـعل‌الله یحدث بعد ذلك امراً.

در این ایام اعلیحضرت اقـدس شاهنشاه مظفرالـدین شاه در ییلاق گـرفتار مرض و ناخوشی است، از این هیاهو و هیجان مردم اطلاعی ندارد ، عین‌الدوله هم به‌خیال انصراف آقایان علماء از این مقصود مقدس و تقاضای اجرای دستخط و هم در خیال اظـهار قدرت و مخذول نمودن اعـوان و انصار آقـایان و هـواخواهان میرزاعلی‌اصغرخـان امین‌السلطان اتابك سابق است، چه عین‌الدوله را گفتند آقای بهبهانی را مقصودی جز آوردن امین‌السلطان نیست و خرج این اجتماعات از پول امین‌السلطان است به‌این جهت در مقام اذیت و آزار بعضی برآمده و هم برای جلب قلوب شاهزادگان و ابناء سلطنت . به‌بعض از دوستان خود گفت امین‌السلطان در تعیین ولیعهد خیانت‌کـرد. من باید پادشاه را وادارم کـه محمد علی میرزا را عزل و شعاع‌السلطنه یا سالارالدوله و یا ناصرالـدین میرزا را به ولایت عهد برـ قرار نماید .

این مسئله هم موجب جلب قلوب شاهـزادگان شد و هم باعث خیال آقایان چه بعضی مایل به شعاع‌السلطنه و بعضی طالـب سالارالدوله بودند. ولـی القاء این خیال باعـث طمع شاهزادگان گردید و هر یك به‌طرف عین‌الدوله مایل شدند و از همراهی آقایان منصرف . اما احداث نفاق بین آقایان را موجب نگردید . چه عقلاء بخوبی آقایان را ناظر بودند . ترقی آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و آقای صدرالعلماء بـه‌اندازه‌ای مشهور و به حـدی

رسید که انصراف شاهزادگان مضر به آنها نبود .

هرچه عین‌الدوله سخت‌گیری می‌کرد ، بر اعتبار آقایان افزوده می‌گردیده بعلاوه آقای بهبهانی بنای خرّاجی را گذارد. ائمهٔ مساجد و تیمچه ملاها را در اطراف خود نگاهداری می‌فرمود، از طلاب بخوبی ترویج می‌نمود، کابینه و ادارهٔ تحریر در خانهٔ خود برقرار نمود و نوشتجات و مکاتیب وارده را نمره می‌ذاردند که باعث تعطیل جواب و اغتشاش نوشتجات نگردد .

آقای صدرالعلماء هم جلب قلوب طلاب را به‌مهربانی و مساوات و مواسات دانسته این طریق عقلائی را مسلوك داشته به‌حدی رسید که می‌توانست مجمع طلاب و ملاذ فضلاء را خانهٔ صدر دانست .

به‌خصوص حسن سلوك جناب آقامیرزامحسن برادر ایشان و بودن آقاشیخ‌محمد ربیع‌ـ شریف‌العلماء همدانی در ادارهٔ ایشان که این شریف‌العلماء از اشخاص عالم و عاقل و بصیر به‌نکات است . صدرالعلماء را قسمی به‌راه ترقی انداخته‌است که اگر طبیعت مانع تراشی نکند و ارادهٔ خداوندی باشد یك زمان خیلی نزدیکی خواهدآمد که صدرالعلماء شخص اول ایران و اسلام خواهد گردید .

اما آقای طباطبائی برخلاف هر دو رفتار خود را قرار داده، نه جلب خواص را طالب و نه میل عوام را مایل، فقط سعی وکوشش خود را در تأسیس مجلس عدالتخانه می‌پندارد .

تذکار انجمن مخفی به آقای طباطبائی

آقایان بهبهانی و صدر رسیدن به‌مقصود را به‌ریاست و نفوذکلمهٔ خود میدانند و در رسیدن به آن مقام‌کوشش می‌نمایند . آقای طباطبائی رسیدن به مقصود را در هیجان عموم و نفوذ شخصی را مضر و مانع می‌داند. فلذا مردم را از خود تنفر می‌دهد، به اشتغال به‌گلدان وگل و باغ و باغچه ، آنچه راکه موجب ترقی و ریاست است از خود دور می‌کند . کار به‌جائی رسید که اجزاء انجمن مخفی دوم در مقام برآمدند که به‌آقای طباطبائی‌برسانند که این طورسلوك و رفتار منافی با رسیدن به‌مقصود است . فلذا با تمهید مقدمات یك روز ظهر به‌عنوان دعوت به‌نهار ، آقای طباطبائی را در خانهٔ بهاء دفتر حاضر کردند، یك دفعه آقا ملتفت شدکه تنها در میان جمعی گرفتار است و ما شرح این واقعه را درکتاب سوم تاریخ بیداری درج کرده‌ایم‌که عماً قریب خواهدآمد ، ولی در این مقام اشارهٔ اجمالیه به تأسیس و مؤسس انجمن مخفی دوم می‌نمائیم و تتمهٔ آن را درکتاب سوم می‌نویسیم.

انجمن مخفی دوم

مؤسس انجمن مخفی دوم جناب آقامیرزامحمد صادق‌طباطبائی است‌که شرح حالش را در مقدمهٔ تاریخ ذکر نمودیم. به‌واسطهٔ بودن بعض از اعضاء انجمن اولیه در این انجمن می‌توان‌گفت این انجمن شعبه‌ای از آن انجمن است، ولی چون مؤسس قصدش استقلال بود و در مسلك هم اخیراً مخالف شدند، فلذا

نگارنده می‌نویسد انجمن مخفی دوم .

مجملا این انجمن بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم (ع) به‌طریق خفا منعقد گردید و در هفته یك یا دو جلسه شبها به طور سیار تشکیل می‌یافت و اعضاء آن ازاین قرار است :

آقامیرزامحمدصادق‌طباطبائی پسر آقای طباطبائی، آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله ،آقامیرزامحموداصفهانی ، اسدالله‌خان‌ابوالفتح زاده ، سیف‌الله‌خان‌ابوالفتح زادهٔ قزاق برادر اسدالله‌خان ، حاج جلال‌الممالك، لواءالدوله، معین‌حضور ، بهاء دفتر، آقا سید قریش، آقا شیخ محمد مازندرانی، میرزا ابراهیم‌خان منشی زاده، ناظم‌الاسلام نگارندهٔ‌تاریخ بیداری، شوکت‌الوزاره، میرزاکاظم خان مستعان‌السلطان، آقامیرزاعلی‌محمد زرگر .

کارهای این انجمن با بعض دیگر از اعضاء را که بعد از این وارد به‌انجمن شدند و علت تعطیل آن را در کتاب سوم نوشته‌ام که ان‌شاءالله خواهدآمد .

در این ایام اشخاصی که امور معاشیهٔ آنها از ظلم و استبداد می گذرد مایل به عدل و مشروطه شده و باآقایان همراه شدند، از جمله بعض از اشخاصی که در انجمن مذکور وارد شده‌اند جداً کار می کنند . در حالتی که سابقاً ظالم و مستبد بوده و شاید این ورود و این الحاق موجب پیشرفت مقصودآقایان هم شود . ولیکن عقلاء می‌دانند که عدل و سلطنت ملی باید برحسب تقاضا و هیجان فقراء و مظلومین و عامه باشد. مشروطیت یا جمهوریت و یا بنای عدالتخانه اگر از راه و طریق خاصه شد، بنایش محکم و پایدار نخواهد بود. چه همین ظالم و همین رئیس و همین مستبد و دزد، که امروز معدلت خواه شده‌است ، فرداکه دید مخالف میل شخصی او رفتار می‌شود برضد سلوك می کند و حالت ارتجاع را حاصل می‌نماید ، دیگرآن که همین اشخاص فردا برمردم مسلط می‌شوند .

امروز یك عین‌الدوله داریم فردا هزار عین‌الدوله پیدا می‌شود، شاید همین‌آقاکه امروز رأیت عدالت را دست گرفته‌است فردا رأیت استبداد را به‌دست بگیرد . پس نبایست خرسند شد از این که بعضی باآقایان همراه شده‌اند. بلی همراهی این اشخاص متنفذ به آقایان قوتی می‌دهد ولی مقصود بر وجه اتم و اکمل حاصل نمی‌شود، جز به بیداری عامه و عالم شدن عموم ، این است که فیلسوف در انجمن مخفی اول گفت: دعوت رئیس و ایلخانی ایل قشقائی مثلامضر به‌مقصود است. چه این شخص امورش از استبداد و ظلم گذشته و خواهد گذشت ولی فایده‌ای که دارد، به توسط او می‌توان فقراء ایل را بیدارکرد که بدانند ظلم و ستم بد است، خواه در دست شاه جاری شود خواه در دست ایلخانی . رئیس ظالم را باید برداشت، خواه عین‌الدوله باشد، یا اقوام‌الملك . مسندی که برخلاف اسلام گسترده شده‌است باید به هم پیچید خواه مسند صدارت باشد و خواه مسند وزیر تجارت، خواه مسند فلان ملا باشد، خواه مسند فلان درویش، حاصل آن که باید ظلم را برداشت و عدل را بجایش گذارد.

جهل را باید دورانداخت و علم را باید ترویج کرد و الا این ره که تو میروی به ترکستان است .

این‌ایام اعضاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که ازطرف رئیس ملت‌آقای طباطبائی تلگرافی به‌پادشاه مملکت ژاپون مخابره شود . فلذا صورت تلگرافی از طرف‌آقای طباطبائی صادر شد که سوادآن از این قرار است :

سواد تلگراف‌آقای طباطبائی به اعلیحضرت پادشاه ژاپن

حضور میمنت ظهور، اعلیحضرت امپراطور معظم دولت بهیهٔ ژاپون . اگر چه با اخلاق مرضیهٔ‌آن اعلیحضرت و تمدن فوق‌العادهٔ دولت بهیهٔ ژاپون به این اظهاراحتیاج نبود ولی مقام اخوت با برادران مسلمین ساکنین‌آن مملکت مقتضی این توصیه شده ، استدعا می‌نمایم که توجه ملوکانه نسبت به‌آن برادران دینی طوری باشد که‌آسوده و محترم بتوانند از عهدهٔ تکالیف دینی و دنیوی برآیند .

(رئیس ملت اسلام در ایران محمدالحسینی‌الطباطبائی)

اگر چه فواید این تلگراف و نتایج مترتبهٔ برآن بر احدی مخفی و مستور نیست ، ولیکن مقصود و منظور اعضاء انجمن از صدور این تلگراف تشویق و تهیج آقای بهبهانی‌بود که عین خط‌آقای طباطبائی و امضاء ایشان را بردند نزدآقای بهبهانی و مذکور داشتند : یکی از فواید همراهی با ملت این است که امروز آقای طباطبائی طرف با سلاطین و امپراطوران سترك شده‌است . شما هم اگر بر این عزم و خیال باقی هستید که بکلی مراودات مخفیانهٔ اجزاء خودتان را باعین‌الدوله مانع شوید و جداً در مقام تأسیس عدالت‌خانه برآئید و اگر ملت به مقاصد خود نایل آید که اختیار تاج و تخت ایران با حضرت آقا خواهدبود . بالاخره‌آقای بهبهانی در مقام تجدید و استحکام پایهٔ عهد ، قول صریح و عهدمؤکد داده، اعضاء انجمن هم قول دادند که بعد از این، این‌گونه تلگرافات را به امضاء ایشان هم برسانند ...

تغییر روش عین‌الدوله

عین‌الدوله دید که به‌هیچ وجه نمی‌تواندآقایان را بهم اندازد و اگر بخواهد از راه پول و طرز و طور امین السلطان جلوگیری نمایدآن قوه و قدرت وآن بلند همتی را ندارد . فلذا همان شیوهٔ استبدادیهٔ خویش را پیش گرفته جمعی را صورت داد که مأخوذ و نفی نمایند که ازآن جمله بود عده‌ای از واعظین و ناطقین بزرگ مانند : سید جمال‌الدین اصفهانی و حاج شیخ محمد واعظ و حاج شیخ مهدی واعظ و غیرهم راکه درکتاب سوم تاریخ بیداری خواهدآمد و دیگر عده‌ای از بستگان امین‌السلطان که باآقایان مراوده دارند که ازآن جمله است : معین‌حضور که در خانهٔ‌آقای طباطبائی علی‌الظاهر متحصن است و چون‌کارهای عمده و مهم از معین‌حضور صادرشد ، فلذا اشارهٔ اجمالیه به‌تحصن معین‌حضور در این مقام می‌نمائیم که بعد از این خوانندهٔ تاریخ

معین‌حضور را بشناسد و هم وضع زمان استبداد بخوبی ظاهر شود .

معرفی معین‌حضور

میرزاحسینخان معین‌حضور، پسر میرزا ابوالقاسم‌خان‌است که از خویشان وبستگان و اجزاء امین‌السلطان بود و درب خانهٔ امین‌السلطان صدراعظم سابق مقامی عالی داشت و طرف وثوق و اعتماد و جملة‌الملک امین‌السلطان بود . پس از عزل امین‌السلطان و رفتن او به‌فرنگ معین‌حضور بعض از دهات خالصهٔ خار وورامین را اجاره نمود و یك مزرعهٔ ملکی هم که متجاوز از صد هزار تومان قیمت او بود در نزدیکی ایوان کیف ودر راه طهران و خراسان داشت . شمس‌الملك پسر عین‌الدوله طالب و مایل آن ملك گردید، وسایل و وسایط برانگیخت که آن ملك را درشصت هزار تومان بخرد ، معین‌حضور راضی نشده اباء و امتناع نمود . شمس‌الملك اگرچه پسرعین‌الدوله و در نزد مظفرالدین شاه بی‌نهایت مقبول و مقرب بود ولی به ملاحظهٔ حفظ مقامات مسند پدر ، هنوز دست‌اندازی به اموال و نفوس و ناموس رعیت نکرده‌است . و علی‌الظاهر نمی‌خواهد او را ظالم و متعدی بدانند و چون ریاست خالصهٔ ورامین و ایلات آن سامان ضمیمهٔ شغلهایش بود ، در خفاء محرك یك ایلی گردیدکه زراعت‌آن خالصه را که به اجارهٔ معین‌حضور بود غارت کرده و آتش‌زدند و در ملك معین‌حضور هم خیلی خرابی وارد آوردند و مدعی هم برایش پیداکردند. از این طرف هم مطالبهٔ مال‌الاجاره و جنس خالصه را نمود .

معین‌حضور چون حال را بدین منوال دید ، در اواسط ماه مبارك ۱۳۲۳ به خانهٔ آقای طباطبائی آمد و به‌آن حضرت پناهنده گردیده تقریباً هشت ماه درآنجا متحصن بود. در زمانی که آقایان به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) مهاجرت نمودند معین‌حضور در خانه‌ها مخفی بود. در این اثناء نگارنده او را به‌انجمن مخفی دعوت نمود . در روزی که آقایان از زاویهٔ مقدسه به‌طهران مراجعت نمودند معین‌حضور در استقبال و ورود آقایان و در جشن و چراغانی بسیار خدمت کرد . به‌این جهت امیرخان سردار (امیر اعظم) متقبل شدکه در نزد عین‌الدوله شفاعت‌کرده و معین‌حضور راآسوده کند . ولی این ایام امیرخان سردار برای خلاف عهد عمویش و این که به آقایان قول داده بود که دستخط اعلیحضرت را اجراءو مقاصدآقایان را برآورده نماید، از عم خویش رنجش حاصل نمود و از طهران به بهانهٔ شکار خارج شد . بلکه عین‌الدوله خدمات امیرخان سردار را فراموش و او را باآقایان و ملت همدست و هم مسلك دانسته عازم گردید که گوشمالی هم به پسر برادر خویش بدهد .

باری ، معین‌حضور از هر جهت بیچاره گردید . این ایام پیغام داد به شمس‌الملك که برای فروش ملك راضی شده و ملك را تقدیم حضرت والا می دارم . شمس‌الملك جواب داد که ملك بیش از سی‌هزارتومان ارزش ندارد مرا هم به‌آن ملك بی‌میل کرده‌اند فلذا. بیچاره

معین‌حضور ملک را علی‌الظاهر به حاج سیف‌الدوله ، عموی شمس‌الملک که این ایام ریاست تجار و وزارت تجارت با او است فروخت در شصت هزار تومان ؛ که نصف پول را به او بدهند و نصف دیگر را بابت باقی او محسوب دارند . اگر چه این ملك از دست معین‌حضور خارج شد ولی بعض از مقاصد آقایان از این پول پیشرفت کرد (انتهی) .

نگارنده را عزم جزم بود که درآخر هرکتابی از کتب بیداری، حالات رجالی راکه اسامی آنها در تاریخ برده شده‌است درج نمایم ؛ لیکن به ملاحظهٔ انقلابات اخیره و تغییر حالات رجال و این که بسیاری از خادمین، خائن و عده‌ای ازخائنین، خادم شده‌اند، از این عزم منصرف شده عجالةً حالات رجالیه را می گذارم به وقتی دیگر و جلدی غیر از این جلد و چون چند صفحه از جزو چهل و هشت خالی می‌ماند فلذا ؛ حالات چند نفر از بزرگان و مؤسسین مشروطیت راکه مسلم عندالکل و خالی از شایبهٔ ریب و ریاء است وهم حالات آنها محتوی بر وقایع تاریخی‌است در این مقام درج می‌دارد و امیدوار است که خدایم توفیق دهد که در ضمن مجلدات دیگر حالات رجالیه را درج و منتشر دارم .

حالات آقای سیدمهدی طباطبائی
که یکی از مؤسسین بزرگ مشروطیت است

عالم عامل ، فاضل کامل ، سیدکافی ، آقا سید محمد مهدی طباطبائی ، ابن مرحوم حجةالاسلام آقامیرزاجعفرطاب‌ثراه ، پسر اکبر ارشد اعلم مرحوم حجةالاسلام آقا سید صادق طباطبائی ، اعلی‌الله مقامه، در سنهٔ ۱۲۷۵ در طهران متولد شد ، پس از سه سال در خدمت والدش به نجف اشرف مشرف شد ، پس از تشرف ناصرالدین شاه به عتبات برحسب خواهش پادشاه ایران و امر مرحوم آقاسیدصادق و تصدیق اساتید بر فراغت از تحصیل مرحوم آقامیرزاجعفر به تهران مراجعت‌کردند و مرجع انام شدند. در سال ۱۲۸۹ آقا ـ میرزاجعفر مرحوم شد وآقاسیدمهدی درحجر جد بزرگوارش تربیت یافته در ماه محرم ۱۳۰۴ برای تکمیل مراتب علمیه و عملیه به سامره مشرف شده ، درآن محل قدس در حوزهٔ درس آیةالله میرزای شیرازی و خدمت عم خودآقای طباطبائی اقتباس علوم می‌فرمود، تا این که مرحوم حاج میرزامحمدحسن‌شیرازی در ۲۴ شهر شعبان ۱۳۱۲ به دار باقی رحلت فرمود . بعد از آن مرحوم دو سال در خدمت جناب آقا میرزا محمدتقی‌شیرازی مستفید می گردید. در غرهٔ شهر رجب۱۳۱۴ به طهران مراجعت نموده ، از کثرت احتیاط و زهد مشغول امری نگردید ، جزآن‌که برحسب اصرار مردم گاه‌گاهی مسجد چاله‌حصار را امامت می‌فرمود . در مهاجرت اولیهٔ آقایان به زاویهٔ مقدسه و در مهاجرت ثانویه به قم با آقای طباطبائی همراه و در تمام وقایع داخل و قبول همه‌گونه زحمات و صدمات را نمود ، زمان واقعهٔ بامباردمان مجلس در باغ شاه در عداد آقایان گرفتار بود تا این‌که آقای طباطبائی از طهران به ارض اقدس و مشهد مقدس مشرف شده ، جناب آقاسیدمحمدمهدی هم

با آن جناب روانهٔ مشهد گردید، مدت زمانی در آن مکان مقدس به سر برده تا این که در ماه شوال ۱۳۲۶ به طهران مراجعت فرمود و در ماه ذی‌القعدهٔ همان سال به سفارتخانهٔ عثمانی به جهت مطالبهٔ حق مشروع ملت متحصن گردید.

مدت پنج ماه در شدت سرمای زمستان با سایر علماء اعلام در سفارتخانهٔ عثمانی هر ساعتی منتظر قتل خود بودند و به انواع صدمات روحانی گرفتار بودند، تا آثار فرج ظاهر و دستخط مشروطه صادر و حقوق مغصوبهٔ ملت را مسترد فرمودند. تا آن که در غرهٔ شهر ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی مفتوح گردید و در جشن مبارك مجلس حاضر بودند. جنابش در همهٔ مجالس حاضر و ناظر بود، تا این که امر منقلب، خواص خانه‌نشین، جوانان غیر مجرب روی کار آمدند و آنچه که مقصود از مشروطه بود حاصل نشد، بلکه برعکس نتیجه داد. وکلاء در عوض خدمت به موکلین خود، مشغول نزاع مسلکی و جنگ انقلاب و اعتدال و هم خود را مصروف گرفتن ماهیانه و دخل خود کردند. وزراء در خیال جمع مال و اندوخته، علماء طهران به همان برقراری مستمری قانع گردیدند.

گویا نتیجهٔ قتل نفوس وخسارت ملت همین بود که کردند. عموم رعیت در صدمه و اذیت، مالیات برهمه چیزحتی سفیدی نمك و سیاهی ذغال بسته، بلکه افزوده، رؤساء روحانی را خانه‌نشین، احکامشان را پشت گوش انداخته صریح گفتند و نوشتند تفکیك قوای روحانی از قوای جسمانی. مرحوم آقای بهبهانی را در ازاء آن همه صدمه و اذیت که در طریق مشروطیت متحمل شد مقتول نمودند. آقای طباطبائی را در خانهٔ خود نشاندند و پیغام دادند که اگر مداخله در امور کنید مثل آقای بهبهانی خواهید شد. اما عدالتخانه چه عدلیه و چه اشخاص وچه اعضاء، امید است در موقع خود ذکر شود.

در این مقام به یك سطر جملهٔ معترضه می‌پردازم و آن این است: یکی از موثقین نقل کرد که: روزی رئیس ادارهٔ جهانیان، ارباب بهرام که از تجار بزرگ طایفهٔ زردشتی و شخص عاقل بزرگی است در عدلیه بود. روکرد به یکی از سادات و گفت: مشروطه مانند اسلام شد، چه جد شما زحماتی در اسلام کشید ولی نفعش را بنی‌امیه بردند و اولادش را کشتند، حالا زحمات مشروطه را آقایان علماء و طلاب و سادات کشیدند، نتیجه را این جوانان بی‌اطلاع و غیرمجرب می‌برند و مؤسسین را هم می‌کشند. باری، جناب آقاسیدمحمدمهدی طباطبائی که این گونه پیش آمد امور را دید با عدم استطاعت عازم برمهاجرت از طهران گردید. در ماه رمضان سال ۱۳۲۹ کتابخانه و اسباب خانهٔ خود را حراج کرد و با فرزند خود آقامیرزاجعفر که جوانی است در حدود سی و از حیث علم و تربیت آراسته و در همه جا با پدر بزرگوارش بود، به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت فرمود.

الی اکنون که زمان طبع جلد دوم تاریخ بیداری است، این سیدجلیل در جوارحضرت ثامن‌الائمه (ع) مشغول خدمت به شرع مطهر است. اگر چه این سید بزرگوار مثل سایر

مؤسسین مشروطه در طهران دشنام و بدگوئی از عامهٔ مردم نشنید و از اعمال بعضی خجالت نکشید ولی صدمات دیگر را خواهددید ، مگر آن که عقلاء و دانشمندان خراسان قدر زحماتش را بدانند ، چه اشخاص عالم بصیر به خوبی می‌دانند و می‌بینند زمانی را که اهالی آن زمان قدر این گوهر گرانبهای مشروطه را خواهنددانست و نیز امیدواریم که به زودی قوانین مشروطیت مجری شود و عموم ایرانیان از زیر بار استبداد و رقیت خلاص شوند ، تا عامهٔ مردم لذت حریت و معنی عدالت و سلطنت ملی را بدانند .

نگارنده در این موقع آقایان علماء اعلام که در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم و در بلدهٔ قم و در سفارتخانهٔ عثمانی متحصن بوده متذکر می‌سازیم و نیز خاطرمحترم بعضی‌از تجار محترم را که در سفارتخانهٔ عثمانی متحصن بودند جلب می‌نمائیم، که از جملهٔ مؤسسین بزرگ مشروطه که خالصاً مخلصاً بدون ریبه و ریا بدون توقع اجری ، زحمت در این راه مقدس کشید و در واقع در مقام فداکاری از مال و اولاد مضایقه نکرد چنانچه تاریخ ایام شاهد حال است جناب آقاسیدمحمدمهدی طباطبائی است که صورت ایشان را تیمناً و تبرکاً صحایف تاریخ مترسم خواهدنمود .

حالات آقاشیخ یحیی مدیر روزنامهٔ مجلس

بیدارکنندهٔ ایرانیان ، منادی مسلمانان ، هواخواه حریت ، مؤسس مشروطیت ، دبیر و مدیر جریدهٔ مجلس ، آقا شیخ یحیی کاشانی ، تولدش در دهم ذی‌الحجةالحرام ۱۲۹۳ در بلدهٔ کاشان بوده ، بعد از تحصیلات فارسی و مقدمات عربی در نزد جد خود مرحوم ملامحمدحسین نطنزی تلمذ نمود ، مختصری از هیئت و حساب قدیم را نیز در نزد والد خود آموخته ، در سال ۱۳۱۲ برای تکمیل تحصیلات خود به اصفهان مسافرت نموده یك سال و نیم در خدمت مرحوم آقامیرزامحمدهاشم چهارسوئی و آقاسیدمحمدباقر دریچه‌ای فقه و اصول خارج را استفاده نموده، بالاخره مهاجرت به نجف اشرف نمود و در حوزهٔ درس آقای خراسانی و سایر علماء اعلام وارد شد. از آن بحار فیاض استفاضه فرموده به عزم وطن معاودت به کاشان و از آن‌جا در سال ۱۳۱۶ هجری به عزم سیاحت و تکمیل علوم عقلیه وارد تهران شده، در سال۱۳۱۷در مدرسهٔ افتتاحیه به تعلیم علوم عربی و فارسی به طرز جدید مشغول بود .

در آن‌جا از اختلال و خرابی انجمن معارف اطلاعی حاصل‌نموده مدرسه را ترك و مقاله‌ای به عنوان مقالهٔ مخصوص به ادارهٔ حبل‌المتین کلکته نوشته و در آن مقاله به علاوهٔ تغلبهای انجمن معارف راآشکار کردن، از امین‌السلطان هم بد نوشته‌بود، از جهت استقراض و غیره ، وقتی‌که روزنامهٔ حبل‌المتین در طهران انتشار یافت اشخاصی‌که مطلع شدند بر این که نویسندهٔ آن مقاله به طور بی‌غرضی و اطلاع معلومات خود را روی کاغذ آورده‌است، او را دعوت‌کردند به انجمن سری ؛ و اجزاء آن انجمن آقامیرزاسیدحسن برادر مؤید ـ

الاسلام و مرحوم آقامیرزامحمدعلی‌خان پسر مؤتمن‌لشکر و اعتضادالسلطان رئیس فوج خلج و مثمرالملک و جمعی دیگر بودند. مسلک انجمن، قلع و قمع امین‌السلطان و کشف خیالات انجمن معارف بود با اصلاحات معارف. به این جهت او را به مدرسهٔ رشدیه و انجمن سری جاب نمودند.

در انجمن سری مشغول نوشتن مقالات و فرستادن به ادارهٔ حبل‌المتین بود، مقاله‌ای چند در اعمال امین‌السلطان و رسالهٔ مفصلی در تاریخ پلتیکی امین‌السلطان نیز نوشته و این مقالات در حبل‌المتین کلکته درج و نشر شده و تدریجاً به مدیر روزنامهٔ پرورش سرایت نمود. این مقالات باعث شد که امین‌السلطان عموم جراید فارسی راکه درخارج طهران طبع می‌شد غدغن و منع از ورود به ایران کرد و هر چه این انجمن سعی در آزادی جراید کرد مفید نیفتاد. تا آن‌که قرار دادند، که امتیاز روزنامه گرفته در طهران شروع به‌کار کنند. دستخط مظفرالدین‌شاه به توسط میرزا نصرالله‌خان‌مشیرالدوله صادر و امین‌السلطان آن را ضبط و منع کرد. ناچار مطالب خود را در کتابی که برای اطفال رشدیه باید نوشت نوشتند، و در زیر هزار پرده بعضی بیانات می‌کردند. در بین طبع، اعتمادالسلطنه وزیر مطبوعات، کتاب را گرفته مانع از طبع آن شد و این مطلب را به امین‌السلطان راپورت داد، که یك مجمعی بر ضد او در مدرسهٔ رشدیه تشکیل شده؛ امین‌السلطان چند نفر را در خفیه بر آنها گماشت، که راپورت اعمال آنها را به او بدهند. خفیه‌نویسها اطراف آنان را احاطه‌کرده، به‌محض آن‌که یك کلمه در اثناء درس به شاگردان حالی می‌کردند، فوراً راپورت آن را می‌دادند. امین‌السلطان به این مجمع که هنوز اجزایش را نمی‌شناخت دشمن شده با مدرسهٔ رشدیه هم به واسطهٔ مؤسس آن‌که امین‌الدوله بود و برای آن‌که در بیداری اهالی ساعی بود، بد شد و سخت در صدد این مجمع و انجمن برآمد.

این هیئت هم موقع را مناسب دیدند که مسئلهٔ استقراض را عنوان کرده در بیداری ملت کوشش کنند و به واسطهٔ منع جراید و نطق، ناچار از نوشتن لوایح و اوراق ژلاتینی شدند و اوراق زیاد که همه بدون فحش مشتمل بر حقایق تاریخی و پلتیکی بود نشر دادند. مظفرالدین شاه که ساده‌لوح و خیلی زود حرف به او اثر می‌کرد، نیز پادشاه وقت بود. امین‌السلطان هم دشمن درباری زیاد داشت، این اوراق ژلاتینی را به شاه عرضه می‌کردند. در یکی از آن اوراق یك مقالهٔ پلتیکی و یك غزل مندرج بود. مقاله مبتنی بود بر بیان علت ترجیح دادن امین‌السلطان، روس را بر انگلیس و قرض کردن از روس و غزل از اثر طبع فخرالواعظین کاشانی بود و چند بیتش این است:

ارمنی زاده میازار مسلمانان را	به کف کفر مده سلطنت ایمان را
عاقبت خانهٔ ظلم تو کند شاه خراب	پس چه‌حاجت که به افلاك کشی ایوان را
داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر	پاك از لوث وجود تو کند بستان را

عورت مرد و زن از ظلم نمودی مکشوف   باش تا برکنم از پای تو این تنبان را
کاسه لیسی تو از روس نیارد ثمری   کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

امین‌السلطان مضطرب شد، که مبادا این گونه لوایح به شاه رسیده مؤثر گردد و شاه او را عزل کند؛ کسی که تمام جراید را غدغن کرده و معارف را محو نموده پیداست که چه حد پریشان خواهد شد.

اکیداً به آقابالاخان (سردار افخم) سپرد که این اشخاص را باید پیدا کنید و به او حالی کرد که در مدرسهٔ رشدیه یك خبری هست، به‌هر شکلی بود خان‌باباخان نامی به‌عنوان ناظمی رخنه در مدرسه کرده و میرزاحسین برادر میرزاحسن رشدیه را با خود متفق کرده و او را به قیطریه برده، سیصد تومان میرزاحسین گرفت و نوشت که من می‌دانم برادرم با شیخ یحیی و آقاسیدحسن حبل‌المتین و میرزامحمد علی‌خان و مثمرالملك همه بابی و این فتنه‌ها را برپا می‌کنند و این اوراق خط آنهاست. اعتضادالسلطان اتفاقاً یك ماه قبل از این واقعه به ساوه رفته بود و الا او هم گرفتار می‌شد.

بازداشت آقا سید یحیی

شب ۱۹ جمادی‌الآخر ۱۳۱۹ آقا شیخ یحیی را در خانه‌اش که در محلهٔ هفت‌تن بود، گرفتار نموده با صاحب خانه و چند نفر دیگر که بعد از چند ساعت آنها را آزاد کردند و در همان شب اشخاص ذیل نیز گرفتار شدند:

آقاسیدحسن حبل‌المتین - میرزا مهدی‌خان وزیرهمایون - قوام‌الدوله - ناصرخاقان - موقرالسلطنه - مثمرالملك - میرزا محمد علی‌خان - میرزاسید محمد مؤتمن‌لشکر نوری.
میرزا محمد علی‌خان در موقع گرفتاری از شدت اضطراب راه بام را گرفته مأمورین او را تعاقب نموده یا خودش افتاد یا او را افکندند. هرچه بود از بام افتاد و بعد از چند ساعت در نظمیه به درود حیات گفت. باری، آقا شیخ یحیی را در آن شب در خانهٔ عین‌الدوله که در آن زمان حاکم طهران بود، نگاه داشتند و کاغذهای او را آورده جستجو کردند و چیزی نیافتند، فردای آن شب آقاشیخ یحیی و آقامیرزاسیدحسن را بردند به قریهٔ مبارك‌آباد که ملك عین‌الدوله و در نزدیکی طهران است، آقامیرزاسیدحسن را در آن‌جا محبوس نموده متجاوز از دو سال او را به واسطهٔ ملاحظهٔ از برادرش مؤیدالاسلام که مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین بود، در محوطهٔ باغ مبارك‌آباد محبوس داشتند.

خلاصه عکس آقاشیخ‌یحیی را برداشته و به امین‌السلطان دادند. او هم به نظر شاه رسانیده که این شخص می‌خواست شاه را بکشد و به قدری مسئله را اهمیت داد که پس از دو سال و نیم که عین‌الدوله صدراعظم شده بود و امین‌السلطان مطرود و مغضوب بود، باز مظفرالدین‌شاه راضی نمی‌شد که شیخ یحیی آزاد باشد.

در بیستم جمادی‌الاولی ۱۳۱۹ چهار نفر سوار کشیکخانه حاضر شد، دستهای آقاشیخ

یحیی را بسته و او را سوار کرده به طرف اردبیل حرکت کردند، پس از هشت روز او را به اردبیل رسانیده و قبض رسید گرفته مراجعت کردند. حاکم اردبیل شاهزادهٔ امامقلی‌میرزا و نایب‌الحکومهٔ او شاهزادهٔ محمدحسین‌میرزا ظهیرالسلطان بودند و فوق‌العاده در آسایش این محبوس همراهی کردند، چه‌آن زمان اهل علم را مراعات می‌کردند و اعمال آقا شیخ یحیی هم شاهد بر مظلومیت او بود.

در این اثناء، آقاشیخ‌یحیی مریض شد، این دو نفر اصیل مسلمان، کمال مراعات و مواظبت را از او داشتند. از هرحیث راحت و آسوده بود و برای استخلاص او هم زحمت کشیدند ولی با لجاجت امین‌السلطان مفید واقع نشد. از قراری‌که فخرالاطباء برادر لقمان‌الممالك، برای آقاشیخ‌یحیی نقل کرده بود و بعض شواهد صدق هم داشت امین‌السلطان تلگراف کرد که این شیخ را در چاه افکنند. چاه هم تهیه شد ولی امامقلی میرزا حکم را اجراء نکرد و بهانه نمود که اردبیل جزء آذربایجان است، باید حکم از طرف ولیعهد صادر شود نه از طهران.

علماء طهران و اردبیل و کاشان هرچه به امین‌السلطان درباب استخلاص شیخ گفتند و نوشتند مفید نیفتاد؛ تا امین‌السلطان از صدارت ایران معزول و عین‌الدوله به‌جایش منصوب گردید. در این بین طلاب را که در مقدمهٔ تاریخ ذکر شد مغلولا به اردبیل فرستادند و در آن‌جا مغلول و پاهایشان در خلیلی بود، آقا شیخ یحیی به واسطهٔ آزادی مختصری که داشت به‌آنها سرکشی می‌کرد و همه روزه از مال خود یا از رفقای موقتی‌که درآن مدت تحصیل کرده‌بود و اکثر آنها از علماء بودند به‌آنها مخارج می‌رسانید.

آزادی آقا شیخ یحیی

بالاخره در پانزدهم رمضان تلگراف آزادی از طرف عین‌الدوله مخابره شد. در این هنگام از قلعه خارج شده منزل نایب عبادالله مسکن گرفته، در این مدت رساله‌ای درحجیت قطع نوشته به جناب میرزاعلی‌اکبرمجتهد ارائه داده، و شرح حالش را گفته، آقای مجتهد زیاده متألم شد تا موقع حرکت نهایت همراهی را از او نموده اعانهٔ نقدی به عنوان خرج حرکت برایش فرستاد.

نهم شوال ۱۳۲۱ از راه آستارا به رشت‌آمده، مرحوم امین‌الدوله مسبوق شد مبلغی وجه برایش فرستاد و عمادالسلطان را فرمود که به اتفاق خود، شیخ را به طهران رساند و او را راحت سازد.

باری پس از مراجعت از اردبیل حرارتش زیاده گردید و کارخود را منحصر به‌نوشتن مقالات سیاسی داشته دو سال برای حبل‌المتین کلکته مقالات و اخبار نوشته و فرستاد که از نمرهٔ (۳۱) سال یازده شروع شده، تا اواسط سال سیزده ممتد می‌شود. ازآن جمله مقالهٔ اصلاحات جدیده و ملاحظهٔ حال شرق و غرب و ملاحظات تجارتی راجع به راه‌آهن و

غیره و غیره ، یك سال هم مدرسهٔ رشدیه را اداره کرد ، بالاخره میل به وطن اصلی نموده به طرف کاشان حرکت نمود و یك سال تقریباً در کاشان اقامت نمود و یك باب مدرسه بدنام مدرسهٔ علمیه درآن‌جا دائر نمود .

در بدو مشروطیت به طهران آمده و دبیری جریدهٔ حبل‌المتین یومیه را بر عهده گرفته از شمارهٔ اول تا نمرهٔ (۲۲۰) یا بیشتر نوشته آنگاه تحریر جریدهٔ مجلس را متقبل شده از نمرهٔ هجده از سال دوم تا نمرهٔ (۱۵۴) که تعطیل‌شد تحریرمی‌نمود . درموقع‌استبداد صغیر به قدر مقدور، در سفارت عثمانی و مجلس سری ، بعض خدمات نموده بعد از اعادهٔ مشروطیت،روزنامهٔ مجلس را در غیاب مدیر، اداره نمود . پس از نایل شدن‌آقامیرزامحمد‌صادق به وکالت مجلس ، آقاشیخ‌یحیی مدیری روزنامه را به عهدهٔ خودگرفته ، تاکنون که زمان طبع این تاریخ است با نهایت راستی و درستی و وطن‌دوستی و ملاحظهٔ نزاکت رفتار نموده، ولیکن این ایام از دماغ‌سوختگی و خجلت از اعمال جوانان جاهل، بی‌اندازه‌کدر و تیره است و اعجب من ذلك بی‌احترامی به این شخص محترم و مؤسس مشروطیت است ، که در این اوقات واقع شدکه نگارنده را شرمساری مانع است‌که در این موقع درج سازد و امیدوارم‌که در موقع ذکر شود، ولی همین قدر می‌نویسم آقاشیخ یحیی مانند سایر مؤسسین مشروطیت صدمه دید و اگر همراهی نایب‌السلطنه و بعض وزرا نبود شاید به‌کلی اجر خدماتش را برعکس می‌دید .

پایان جلد دوم

تاریخ

بیداری ایرانیان

به قلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد سوّم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

نقشه‌های عین‌الدوله

در کتاب دوم مرقوم شد که عین‌الدوله صدراعظم و شخص‌اول ایران که به لقب اتابك اعظم خوانده‌می‌شد، از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه در مقام نفی و تبعید و تفریق آقایان و ارباب حل و عقد برآمد.

نخست شروع نمود به گرفتاری اشخاصی که چندان محل اعتناء نبودند ولی در کار آقایان و بیداری مردم هم دخالتی داشتند، که هم به مقصود خود رسیده‌باشد و هم ضمناً امتحانی از اهالی کرده‌باشد. چه در تبعید میرزاآقا اصفهانی و میرزاحسن رشدیه و مجدالاسلام‌کرمانی اذهان عامه را مشوب‌کردند به این‌که آن‌ها بابی و لامذهب بودند، و در گرفتاری مهدی گاوکش که مقارن همین ایام بود چنین شهرت دادند که او از الواد و اشرار بود. پس باید نفاق اندازد میان علماء و دورکند اشخاص‌کافی را از اطراف آنان.

مقام اول را تا یک اندازه پیش برد و طوری سلوك کرد که آقایان علماء طهران به یك دیگر اطمینان نداشته، که اگر تحریکات باطنی در کار نبود خود آقایان به هم افتاده بودند. چه، میرزاابوالقاسم‌امام‌جمعه، گرم عروس تازه دختر مظفرالدین شاه، که از موقرالسلطنه طلاق او را اکراهاً گرفته‌بودند، شد.

حاج شیخ فضل‌الله، به دخالت در امور دولتی و توسط برای گرفتن حکومت برای هرکس مشغول گردید. حاج‌میرزاابوطالب زنجانی، به این‌که اعلیحضرت معتقد به استخارهٔ او می‌باشد قناعت کرده‌است. آقاسیدعلی‌آقایزدی، از آقایانی است که در تبریز اعلیحضرت را پیشوا و مقتدا بود و این ایام اعلیحضرت به او عقیدهٔ تامی دارند. این آقا باید بی‌طرف باشدکه شاید یك روزی توسطی‌کند ازآقایان، او هم به همین اندازه اکتفاء نموده‌است. حاج‌آقامحسن‌عراقی، که در عراق خیلی ظلم کرده‌است و مغضوب دولت‌بوده حالا تازه شاه از تقصیرات او گذشته، ساکت بلکه در خیال است خدمتی به صدر اعظم‌کندکه از او راضی‌شود. آقاسیدریحان‌الله، که اهل حرم و اندرون شاه به او عقیده دارند و از او

رساله گرفته‌اند و درخیالند که از او تقلید نمایند ، اگر داخل در حوزهٔ آقایان شود خیلی متضرر خواهدشد و دیگر سهم امام به او نخواهندداد . حاج شیخ عبدالنبی هم که مطیع حضرت والاست ، هرطوری که عین‌الدوله بخواهد او حرکت می کند . آقاسیدمحمد پسر آقا سید علی‌اکبرتفرشی هم که تازه‌کار و بی پول و مایل به عین‌الدوله . آقاسیداحمدبهبهانی به‌یك جواب سلام قانع است . آخوند ملامحمدآملی را به یك دادن مسجد و مدرسه را به تیول او به حال تطمیع نگاه داشته . آقاسیداحمد طباطبائی راکه از نجباء و اهل دعاست ، دعاگوکرده است .

پس می‌ماند چند نفری معدود که عبارت از آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و حاج شیخ مرتضی و صدرالعلماء و آقاشیخ محمدرضا قمی و معدودی دیگرکه این‌ها هم به یك فشار از هم دررفته و شیرازهٔ آن‌ها گسیخته خواهد شد . این آقایان هم به حدی ترس و بیم و رجا و امید دارند که در یك شب ، حاج شیخ مهدی سلطان‌الذاکرین ، از طرف جمعی که در خانهٔ آقامیرزامصطفی انجمن کرده ، رفت منزل آقاسیدعلی‌آقایزدی و خواهش نمودکه آقا در میان افتد و بین صدراعظم و آقای‌بهبهانی را صلح دهد ؛ دیگر آقا به چه ملاحظه‌ای مسامحه فرمود و اقدام به این صلح نکرد بماند در موقعی دیگر ذکر خواهدشد .

اما مقام دوم که تبعید و نفی و تفریق آقایان باشد ، چون محتمل است موجب بلوا و شورش گردد مقدمةً شروع نمود به تبعید اشخاصی که اطراف آقایان را دارند و صورتی داد به اعظام‌الممالك که متجاوز از صد نفر را نوشته بودند که از آن‌جمله بود : حاج‌شیخ محمدواعظ که از واعظین بزرگ و مقدسین از اهل منبر بودکه مدتی در مهاجرت صغری در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم در بیداری مردم سخن می‌راند و نطق می کرد . در این ایام هم که وفات صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراء ، دختر پیغمبر خداست ، در مجالس روضه و مصیبت در بالای منابر صریح و آشکار برضد عین‌الدوله نطق می کند .

اگرچه بعضی از عقلاء که اطراف عین‌الدوله بودند و به شیخ واعظ ارادتی داشتند قصد عین‌الدوله را به آقایان اطلاع داده ، و در شبها حاج شیخ محمد واعظ در خانهٔ خود نمی‌ماند و از صدماتی که به اهل و عیال مهدی گاوکش واردآمده‌بود ، حاج شیخ واعظ بی میل نبودکه او را در روز و در خارج خانهٔ خود بگیرند . اگر چه‌عین‌الدوله در این مقام خبط وخطای بزرگی کردکه مانند مهدی گاوکش، شخصی را در شب می گیرندکه اگر در روز هم او را می گرفتند ، احدی در مقام معاونت او و ممانعت مأمورین دولت برنمی‌آمد. ولی مثل حاج شیخ محمد واعظ کسی را که هم از علماء و مقدسین و هم طرف وثوق و اعتماد عامه است حکم می‌دهدکه هر زمان دست به‌او یافتند او را مأخوذ دارند ، اگر چه در روز باشد . به این جهت به مقصودخود نایل نگردید و شد آنچه شد .

مجملا روز چهارشنبهٔ هیجدهم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴ هجری مطابق سال ۱۹۰۶ میلادی دو ساعت از آفتاب گذشته ، حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی سواره رسید نزدیك خانهٔ قنبرعلیخان ، که در محلهٔ سرپولك واقع است ، و برخورد به مأمورین دولت که عبارت بود از یك نفرصاحب منصب، مسمی به میرزا احمدخان و دویست نفر سرباز از فوج قزوین. در این مقام هم عین‌الدوله خطاکرد؛ چه ممکن بود یك نفر فراش، شیخ واعظ را به احترام ببرد نزد عین‌الدوله، دیگر جمعیت و سربازی لازم نبود .

باری، میرزااحمدخان، شیخ را نگاه‌داشت و گفت: بسم‌الله، برویم . حاج شیخ‌محمد گفت : کجا برویم و من کیستم ؟ میرزا احمدخان گفت : تو حاج شیخ محمد واعظ ، سلطان‌المحققین می‌باشی . اما کجا برویم ، عجالةً خانهٔ اتابك ، بعد محبس دولتی . « ان جهنم لموعدکم اجمعین» .

شیخ واعظ گفت: من مطیع امر و حاضرم ، لیکن خوب‌است شما از عقب من بیائید و هرجاکه می‌خواهید مرا ببرید بگوئید خودم می‌روم، خواه خانهٔ اتابك وخواه جای دیگر. اگر تخلف‌کردم از عقب مرا باگلوله بزنید . به جهت‌آن‌که اگر اهالی طهران مرا اسیر شما ملاحظه نمایند ، خوف فتنه و فساد است . بهتر آن است‌که یك نفر همراه من باشد . سرباز و فراش از عقب بیایند. احمدخان قبول‌نکرده ، اطراف الاغ شیخ را احاطه‌کردند. چون نزدیك مسجد و مدرسهٔ حاج‌ابوالحسن معمارباشی رسیدند ، طلاب مدرسه بااهل گذر اجماع کرده ، مانع عبور و بردن حاج شیخ شده، احمدخان، واعظ را پیاده و داخل در سربازخانه نمود که نزدیك مدرسه واقع بود . واعظ حالت مظلومیت خود را به خضوع و خشوع و اذکار و ادعیه به مردم می‌نمود که در آن زمان اسلحهٔ خوبی بود برای دفاع از ظالم .

دقیقه به دقیقه بر اجتماع مردم افزوده گردید . طلاب از اطراف خبر شده و در آن‌جاجمع گردیدند . خبر به‌آقای بهبهانی رسید . آقاسیداحمد ،پسر خود را با عده‌ای از طلاب و سادات برای استخلاص واعظ فرستاد . طلاب که خود را غالب تصور نموده ریختند به طرف سربازخانه ، در این اثناء شیخ‌حسین‌ادیب‌الذاکرین کرمانی که بعد به لقب ادیب‌المجاهدین و شغل ناطقی از طرف ملت معرفی گردید و از فضلاء از اهل منبر بود و صدمات بسیار در بیداری مردم متحمل شد ،رو کرد به مردم و گفت :

ای مسلمانان! پیغمبر ما، ما را امر کرده‌است به اعانت از مظلوم، اینك من‌خودم را فدائی این واعظ مظلوم و خادم سیدالشهداء می‌نمایم . شما خود دانید و تکلیف خود ؛ و روآورد به طرف سربازخانه و درب سربازخانه را مفتوح نموده، با معاونت طلاب ، شیخ واعظ را بیرون‌آورده به طرف‌مدرسه حرکت‌کردند .

احمدخان‌سلطان ، چون دید اسیر و محبوس او را دربردند به سرباز حکم داد که

واعظ را با گلوله بزنید . سرباز اطاعت نکرد ، دفعهٔ ثانی حکم شلیك داد ، این دفعه چند تیر تفنگ خالی شد . یك تیر آمد به ران ادیب‌المجاهدین خورد و او را به زمین انداخت .

مقتول شدن سید عبدالحمید

از قضایای اتفاقیه : کامل مجید، فاضل رشید، سید سعید، مرحوم سیدعبدالحمید، که از طلاب و اهل علم بود؛ با زبان روزه از درس آقامیرزامحمدتقی‌مجتهد گرگانی مراجعت کرده وکتابهای درس خود را در زیربغل داشت، به آن محل رسید و آن هنگامه و شلیك سرباز را دید. خطاب به احمدخان‌کرد وگفت : مگر تو مسلمان نیستی؟چرا امر به شلیك کردی؟ مگر این‌ها مسلمان نیستند؟ مگر این ادیب، نوکر سیدالشهداء نیست‌که در خون خود می‌غلطد ؟ اگر دولت از تو مؤاخذه می‌کرد؛ می‌گفتی‌که ملت هجوم آورد وحبسی را برد. احمدخان از غیظ وتغیر تفنگی از یکی از سربازها گرفت و به طرف سید غریب بی‌کس خالی نمود . بعضی‌گویند در شلیك اول، تیر احمدخان به سیدگرفت و تیر پسر احمدخان به ادیب‌المجاهدین رسید .

بالجمله؛ سید عبدالحمید به همان رسیدن تیر افتاد، ولی ادیب‌المجاهدین خود را به مدرسه رسانید و درآن‌جا افتاد .

مردم سیدعبدالحمید را آوردند به مدرسهٔ معمارباشی و درآن‌جا خوابانیدند .حاج شیخ محمد خود را انداخت روی نعش سید وگفت : آقای من چه می‌خواهی؟ سید جواب داد قدری‌آب، که عطش مرا اذیت می‌کند . تا آب حاضر شد سید از این دار فانی به دار باقی رحلت فرمود . حاج شیخ محمد که مظلومیت سید را مشاهده‌نمود ، خون سید را به صورت و محاسن خود مالید. صدای‌گریه و ضجه از مردم بلندشد.سادات و طلاب صداهای خود را بلندکرده، زنها بنای شیون وگریه راگذارده ، در این بین قزاقها با سیف‌الدین میرزا ، مدیر توپخانه رسیدند . حال را که بدین منوال دیدند ، نعش سید را برداشته و دربردند ؛ چه رسم دیوانیان این بود که در این‌گونه مواردکشته را درمی‌بردند که مستمسکی به دست علماء و اهالی نباشد . فلذا نعش سید را برداشته و بردند . بعض از مردم‌که حال را چنین دیدند، ادیب‌المجاهدین را بر پشت‌گرفته او را برده و به خانه‌اش رسانیدند .

در بین این واقعات ، جناب‌آقامیرزاسیدجعفرصدرالعلماء با عدهٔ زیادی از سادات و طلاب رسیدند . علی‌کوهی که یکی از جوانان غیور آن محله بود ،چون چشمش به صدرالعلماء افتاد و دانست‌که مسئله بزرگ است ، از قزاق و سرباز تعاقب نمود و نعش سید عبدالحمید را پس‌گرفته و معاودت داشت به مدرسه، و به امر صدرالعلماء و معاونت طلاب و سادات، نعش سید را بردند در مسجدجامع. آقای بهبهانی و صدرالعلماء و سایربستگان

ایشان ، در مسجدجامع اجتماع نموده ، دکاکین و بازارها و سراها عموماً بسته‌شد .
ادیب‌المجاهدین کرمانی در خانهٔ خود افتاده، خون از ران او جاری، زن و اطفال او اطرافش را گرفته در عوض معالجه برایش گریه می کنند. بیچاره با این صدمه و با این بیچارگی ترس دارد که او را ببرند نزد عین‌الدوله. اگرچه بعد از این اعلیحضرت مظفر-الدین‌شاه دستخط فرمود که او را ببرند به مریضخانهٔ دولتی و طبیب و جراح برایش فرستادند و پس ازچهارماه که هستی و اندوختهٔ او تلف شد، حالش خوب و از بستر برخاست و در واقعهٔ بمباردمان مجلس هم تیر خورد، در استرآباد و مازندران هم خیلی صدمه دید ولیکن الیوم در خانهٔ خود در بین خون غلط می‌زند و تکلیف خود را نمی‌داند .
نگارنده در این مقام استشهاد می‌آورم به یك بند از بیست و پنج بند اشعار فصیح-الزمان سید رضوان که گفته‌است :

بی حربه، چون که جیش خداوند ذوالمنن — بر حربیان شدند ، دلیرانه صف شکن
سلطان فوج ، یاور عبدالمجید (۱) داد — فرمان قتل جملگی ، از خبث خویشتن
شلیك با تفنگ نمودند حربیان — مجروح ساختند به یك حمله ، چند تن
در آن میانه ، سید و سالار سروران — عبدالحمید ، فخر زمان، مفخر زمن
غافل ز ره رسید و ز هنگامه بی خبر — انگشت حیرتش بشد آن گاه در دهن
چشمش به سوی معرکه افتاد محو و مات — از کارهای چرخ ، ز غوغای مرد و زن
ناگاه بی ملاحظه ، سلطان فوج دون — تیری زد آتشین ، به تن شمع انجمن
مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت — وز پشت او بدر شد و جانش شد از بدن
هم بی‌گناه بود و هم از خلق منزوی — هم بد غریب و بی کس و هم دور از وطن
تیرش به سینه خورد ، به مظلومی حسین — قلبش بگشت پاره ، به مجروحی حسن
تا جان برفت از تن جان جهان برون — زد صیحه جبرئیل ، که ای حی ذوالمنن

از نو حسین کشته ز جور یزید شد
عبدالحمید کشتهٔ عبدالمجید شد

مجملاً ، نعش سیدعبدالحمید و حاج‌شیخ‌محمدواعظ را آوردند در مسجدجامع، آقای بهبهانی هم قبل از دیگران خود را رسانید به مسجد جامع. آقایان علماء هم که شنیدند آقای بهبهانی رفته به مسجدجامع ، هریك خود را به او رسانیدند .
جناب آقاشیخ‌محمدرضامجتهد قمی که از مشایخ علماء و مرجع امور شرعیه و در نزد خواص و عوام اهمیتی به سزا و ملجاء و پناه عموم‌اند ، با عده‌ای از طلاب وارد به مسجدجامع شدند. با این که در مهاجرت اولیه نیز در زاویهٔ مقدسه بودند، قوتی به‌آقایان

---

(۱) عبدالمجید اسم عین‌الدوله است و این اشعار بیست‌وپنج بند است که اگر نگارنده را مانعی نباشد بیست و چهار بند دیگر را هم در موقع ، درج تاریخ می‌دارد .

داد، چه مقدسین و طلاب را نظر تامی به ایشان بود. صدماتی که به این وجود محترم وارد آمد در موقع خواهد آمد ان‌شاءالله.

اجتماع علماء در مسجد جامع

باری، جمعیت آقایان ساعت به ساعت در مسجد جامع زیاد می‌شد و ضمناً هر یك از آقایان که از محلهٔ خود حرکت می‌کردند مدارس آن محل تعطیل، مردم و کسبه با آقایان حرکت می‌کردند و اکثر از آقایان در مسجدجامع جمع شده، جز آقای طباطبائی که جنابش در مسجد شیخ عبدالحسین که از مساجد و مدارس معتبرهٔ طهران است، وارد شد و آن‌جا را اختیار فرمود. دراین اثناء از طرف آقای بهبهانی جمعی آمدند نزد آقای طباطبائی، که مردم نعش سید را آورده‌اند در مسجدجامع و ما هم همگی در این جا جمع شده‌ایم، به ملاحظاتی مسجدجامع بهتر است از مسجد شیخ‌عبدالحسین، خواهشمندم شما هم تشریف بیاورید به مسجدجامع و اگرشما هم ملاحظهٔ اهمی را نموده‌اید، بفرمائید تا ما آمده و آن‌جا جمع شویم. پس از مذاکرات معلوم شد، مسجدجامع اولی و انسب است از مساجد دیگر.

فلذا آقای طباطبائی در اول ظهر روز چهارشنبهٔ هیجدهم جمادی‌الاولی، از مسجد شیخ عبدالحسین حرکت فرمود. متجاوز از پانصد نفر سادات و طلاب و کسبه از عقب بودند، بندهٔ نگارنده در آن روز شوری در مردم دیده، جمعی از جوانان و اطفال این شعررا بلند می‌خواندند: «برس فریاد امت یامحمد».

حاج شیخ فضل‌الله که تا به امروز وارد حوزهٔ اسلامیه نشده‌بود، نیز با کوکبه و جلال و عده‌ای از مردم محلهٔ سنگلج وارد مسجدجامع گردید. در وقت ورود بر آقایان سید احمد پامناری دست به قداره نمود که مردم را عقب کند و راه برای ورود شیخ باز نماید که آدمهای شیخ گمان کردند کشیدن قداره برای نزاع است. آن‌ها هم مستعد و مهیا شدند و در مقام مدافعه حاضر شدند که عقلا زود ملتفت شده و رفع اشتباه نمودند.

آقای طباطبائی فرمود: ای مردم امروز روز اتحاد و یگانگی است، بغض و کینهٔ دیرینه و اغراض شخصیه را کنار گذارده، در زیر لوای اتحاد و توحید در این دورهٔ سلطنت که وزراء خائن و پادشاه رؤف و مهربان و مایل به معدلت و مساوات است، همگی متفقاً نواقص سلطنت را تکمیل نمائید و سلطنت اساسی را از پادشاه بخواهید. قانون معدلت را دائر کنید.

آقایان گفتند: عین‌الدوله را باید از کار انداخت که امروز مانع پیشرفت کارها و مقاصد ماست. آقای طباطبائی فرمود: اگر عدالتخانه را برپا نمودیم، دیگر عین‌الدوله داخل آدمی نیست. آراء همگی بر این قرار گرفت که در مسجد بمانند و سایر آقایان را هم حاضر نمایند تا مقاصد انجام بگیرد. مردم رفتند برای حاضر کردن سایر آقایان. جمعی هم رفتند برای آوردن آقا سید ریحان‌الله مجتهد بروجردی. چون آقا ضعیف‌البنیه و علیل‌المزاج

بود، خود را به حالت ضعف انداخت و اظهار مرض نمود. ولی مردم اصرار نموده آقا را سواره به مسجدجامع رسانیدند. لدی‌الورود آقا به حالت غشوه افتاد. آقایان گفتند: حالا که شما مریض و علیل می‌باشید، اگر مایل به ماندن نمی‌باشید، مراجعت فرمائید به خانه. آقا فرمود: بلی می‌روم ولیکن در مقاصد شما حاضرم و مخالفت نمی‌کنم. پس از یك ساعت توقف به خانهٔ خویش معاودت نمود. جز معدودی از علماء، سایرین همه حاضر شده مردم هم نعش سید عبدالحمید را در وسط مسجد گذارده و سینه می‌زدند. بزازها هم فوراً چادری آورده در صحن مسجد سراپردهٔ عزا را برپا نمودند.

روز پنجشنبهٔ (۱۹) جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ هجری ـ امروز دکاکین و سراها را بسته، تجار وکسبه در مسجد و اطراف مسجدجامع جمع شدند. از طرف دولت سربازها در کوچه و بازار چاتمه زدند. عین‌الدوله و نصرالسلطنه و امیربهادر وزیر دربار از نیاوران که عمارت ییلاقی سلطنتی درآن واقع است، به شهرمراجعت نمودند، اگرچه نیاوران در یك فرسخی و نزدیك به شهر است و آمدن صدراعظم به شهر لزومی نداشت، ولیکن قتل سید عبدالحمید در نزد شاه امری فوق‌العاده به نظر می‌آید. پادشاهی که از صدای رعد و برق بترسد و سید بحرینی او را به حرز خود نگاهداری کند؛ یك دفعه بشنود که یك نفر سید عالم غریب بدون تقصیر، به جیش اوکشته شد. البته احتمال خرابی طهران و تزلزل تخت سلطنت را خواهد داد، خصوصاً که مریض هم هست.

به این جهت صدر اعظم، مجلس مشاورت درباری را در شهر قرار دادکه بلکه یك ساعت زودتر به مقصود خود برسد و نگذاردآتش فتنه مشتعل‌تر گردد و از طرف دولت که عبارت از رأی و خیال عین‌الدوله است، پیغام‌آمد برای آقایان که شما بروید درخانه‌های خود تا ما امورشما را اصلاح نمائیم. آقایان جواب دادند: مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که بعد از این کسی ظلم و تعدی و اجحاف ننماید و چون عین‌الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجراء نمی‌نماید و قول شاه را بـه فعلیت نمی‌رساند، پس خائن دولت و ملت است، باید از مسند وزارت برخیزد.

عصر امروز حضرات بزازها که بعد از طلاب، دومین انصار حجج اسلامیه بودند، پیراهن خون‌آلودهٔ سید عبدالحمید را به چوبی نصب نموده و دسته بسته، به حالت سینه‌زدن که خبر از مصیبت بزرگی می‌دهد در بازارها و اطراف مسجدجامع و مسجد شاه حرکت کرده پس ازآن به مسجد جامع مراجعت‌نمودند، کسی متعرض و مانع آن‌ها نشد.

شب جمعه راآقایان در مسجد ماندند. با این‌که اطراف مسجد را سرباز گرفته‌بود باز مردم می‌آمدند. آقایان هم مشغول عبادت و بندگی خدا بودند. عده‌ای ازآقازاده‌ها هم در یك گوشه مشغول مذاکره و تهیهٔ مقدمات فردا می‌باشند. چون هواگرم است و سطح بام مسجدجامع هم برای هواخوری و تبرید مناسب، فلذا حاج شیخ محمد واعظ وقت را غنیمت

دانسته ، رفت بالای منبر و قدری مردم را موعظه و ذکر مصیبتی هم نمود .

در وقت سحر آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله ، طلاب را بیدار نموده مشغول عبادت شدند . کم‌کم مردم بیکار و عوام هم‌که در مسجد خوابیده بودند بیدار شده ، صدای یاالله در تمام شهر پیچیده‌بود و اگر شاه در شهر بود ، البته این صدا در او اثر تامی می‌بخشید . ولی افسوس کـه شاه در نیاوران بود و اگر در بین این صداها یك نفر برای رفاهیت نوع یاالله می گفت ، هرآینه خداوند تبارك و تعالی می‌شنید و دعوتش را اجابت می‌فرمود و روزگار آتیهٔ ایرانیان به این حال حالیه نمی‌رسید . ولیکن نیات مختلف و مقاصد متشتت ؛ با این حال ، نگارنده را به قسمی حالت منقلب بودکه نزدیك بود واقعاً باورکنم صدق و صفای حالت را و بروم به طرف خدا کـه ناگاه چشمم به گوشه‌ای افتاد . جمعی ازآقازاده‌ها را دیدم که به حالت خنده و ذوق‌کنانه روکرده‌اند به این مردم بیچاره و می گویند: ای‌آلت اجرای خیالات، جنگ ما دولتی نیست و الا تهیهٔ سلاح می‌دیدیم، بلکه نزاع پلتیکی شخصی است. صدا را به «یاالله» بلندتر کنید تا ترکهاکه در شهر می‌باشند به هیجان‌آیند و خبر به شاه برسانند و عین‌الدوله را معزول نمایند .

در این اثناءکه حال یأس مرا گرفته‌بود یك دفعه‌آقاسیدجمال‌الدین را در حرکت دیدم و التفات خود را به او اظهار کردم. گفت : مقصود ما باید در ضمن همین‌کارها و همین اشخاص و همین اغراض انجام داده‌شود ، هر مقصود مقدسی در ضمن مقاصد و اغراض باطله حاصل‌آمد،قدری حالم به‌جاآمده شروع کردم به گفتن یاالله. به‌حدی صدایم بلندشدکه سینه‌ام گرفت و در ضمن دعا می کردم : «خدایا مردم را از شر این‌آقازاده‌ها آسوده‌بفرما». گویا دعایم مستجاب‌نشد، چه بعض ازآن‌ها را امروز می‌بینم برعرض و ناموس مردم مسلط شده‌اند و در این شش سال مقدمات ریاست خود را به‌عمل می‌آورده‌اند.

کوشش اعضای انجمن مخفی

باری،دانشمندان و وطن‌دوستان امشب را در شهر پراکنده و در مجامع مخفی مشغول کار می‌باشند. میرزا عباسقلی‌خان‌قزوینی‌که مدیر انجمن مخفی‌آدمیت بود، شنید سربازها را عوض نموده‌اند وآنها را امرنموده‌اند به‌قتل و غارت؛ لذا در ساعت سه از شب گذشته خود را رسانید در قراولخانهٔ پای‌قاپوق‌که صاحب‌منصبها درآن‌جا جمع‌بودند و برآنها وارد شده تا ساعت پنج از شب‌گذشته مشغول نصیحت و اندرزآنها بود وگفت :

فوج شقاقی اگر نسب خود و تاریخ زمان‌گذشته را نمی‌داند من می‌دانم . صدماتی که از طایفهٔ قاجاریه به رؤسای این طایفه رسید به احدی نرسیده‌است. وانگهی به‌کـدام مواجب وکدام جیره خود را طـرف با ملت خود می کنید؟ آیا می‌دانید طرف شماکیست ؟ آیا می‌دانید طرف علماء وسادات و ذریهٔ فاطمه و اولاد امام‌حسین می‌باشید ؟ اگر یك نفر سید به تیر شماکشته شود ، تا ابد فوج شقاقی مورد لعن و سالها روضه‌خوانها در بالای منبر

شما را همدوش بنی‌امیه به زبان می‌آورند. فوج قزوین که شلیك کردند و سید عبدالحمید را کشتند، امروز مورد لعن و نفرین و تنفر عمومی واقع‌شده‌اند. بالاخره مدیر آدمیت در امشب تا پنج ساعت از شب گذشته در قراولخانهٔ میدان پای‌قاپوق ماند و از صاحب‌منصبان فوج شقاقی قول و عهد گرفت که شلیك به مردم نکنند و اگر حکم دولت برشلیك شد مخالفت کنند. هر یك از صاحب‌منصبان و رؤساء فوج که آن‌جا حاضر بودند قول داده و برطبق عهد خود قسم یاد کرده ، ازآن‌جا بیرون شد .

دیگران مانند مدیر آدمیت در بین سرباز و توپچی افتاده ازآنها قول و عهد گرفتند. به این جهت مردم دراین دو روز دسته بسته در بازار و خیابان و سبزه‌میدان تا نزدیك ارك دولتی رفته احدی متعرض آنان نگردید .

روز جمعهٔ بیستم جمادی‌الاولی۱۳۲۴هجری - در این روز تمام بازارها بسته‌است و بر عدهٔ سربازها افزوده گردید . مردم نعش سید عبدالحمید را در مسجد امانت گذارده مجلس ترحیم و ختم را منعقدنموده و لباس مظلومیت و عزا را پوشیده ، عین‌الدوله هم امروز سربازها راکه محافظت شهر باآن‌ها بود عوض و تبدیل نمود. فوج دیروزی را درکوچه‌های دور ازمسجد و اطراف مسجد را فوجی دیگر گذارد. طلاب و سادات پیراهن و عمامهٔ خون‌آلود سیدعبدالحمید را بالای چوبی علم نموده مردم هم اطراف‌آنها راگرفته به‌سرو سینه می‌زنند .

آقاسید ذبیح‌الله روضه‌خوان که از سادات با فضل می‌باشد ، در جلو سادات این مصرع را به حالت حزن و عزا می‌خواند:«یا حضرت صاحب زمان الامان» طلاب و سادات هم همین مصرع را جواب می گفتند . سایر کسبه هم در زیر علمی دیگر که از عمامهٔ سید مقتول حاضر کرده‌بودند به این مصرع متکلم بودند: «یا محمد امتت از دست رفت»، اطفال کوچك از سید و غیر سید ازدحام نموده همگی به سروسینه می‌زدند و در جلو دستهٔ عزاداران حرکت می کردند .

چون در مسجد جمعیت زیاد بود و هوا گرم، برای آن که هوا متعفن وغلیظ نشود و به‌آقایان اذیتی واردنشود ، عازم شدندکه مانند روز گذشته بروند در بازار و به حال گردش در بازار سینه بزنند ،آقای بهبهانی ملتفت شد و در مقام منع برآمدکه از مسجد خارج نشوند ، حسام‌الذاکرین و اعتمادالذاکرین که هردو از معتبرین اهل منبر بودند اظهار داشتندکه : دیروز هم مردم به حالت سینه زدن تا نزدیك ارك و سبزه میدان رفتند ، طوری نشد . چه مقصود این جمع عزاداری برای اولاد پیغمبر است ، با نهایت معقولیت می‌روند و جوش و حرارت خود را به سینه‌زدن خاموش کرده و فرومی‌نشانند ، آن وقت مراجعت می نمایند .

آقایان گفتند: سربازهای امروز غیر از سربازهای دیروز می‌باشند، مخصوصاً به‌این

فوج حکم داده‌اند که شلیك کنند . طلاب جواب دادند : که اولا ماها حربه و سلاحی نداریم و باکسی جنگ و نزاع و طرفیت نداریم، ثانیاً آن که این جماعت اکثر آنها سادات می‌باشند و احدی متعرض آنان نخواهدشد . بالاخره به اصرار زیاد علم را از مسجد بیرون‌برده مردم سینه زنان دنبال علم راگرفته، طلاب و سادات محترم معمر ؛ قرآن‌ها را روی دست‌گرفته، عمامه‌های‌سبز و سیاه به‌گردن پیچیده‌بودند . دیگرغافل از حکم نظامی بوده، چند قدمی که از مسجد دور شدند و برابر مدرسهٔ میرزاموسی که بین چهارسوق و مسجدجامع است رسیدند. سرباز جلوآنها راگرفته و مانع ازعبور شدند. سادات‌گفتند : از عقب ما جمعیت بسیاری است‌که مراجعت دشوار است . راه دهید از طرف چهارسوق می‌رویم و از بازار اروسی دوزها برمی‌گردیم به مسجد شاه و این جمع سینه زن را در مسجد شاه سرگرم می‌داریم تا آقایان در مسجد جامع بتوانند زیست نمایند و ختم سید را به‌آخر رسانند، سرباز قبول نکرد ، از عقب هم مردم هجوم آوردند ، سرباز لابد شده قدری عقب نشست .

شورش مردم

علی‌المذکور میرزا احمدخان آشتیانی که از خویشان حاج آقا محسن‌عراقی بود و منصب سلطانی فوج را داشت ، حکم شلیك بـه سرباز را داد . سربازها تفنگها را به سقف بازار خالی نمودند. مردم بیچاره‌که صدای تفنگ را شنیدند قدری عقب نشستند ، از بالای بام اطفال بنای سنگ انداختن راگذاردند،از عقب هم هجوم‌آوردند،بازحکم شلیك ازطرف مشارالیه یا از رئیس بزرگ صادرگردید . این دفعه باز سرباز به سقف بازار و دیوارها و زمین شلیك نمود ولیکن چند تیر به طرف مردم خالی شد و جمعی هدف‌گلوله‌گردیدند .

از آن جمله یك نفر سیدکه سنش متجاوز از پنجاه سال بود و اسمش حاج‌سیدحسین و از صلحاء و زاهدین و نیکان و چند سفر هم به مکهٔ معظمه مشرف شده و در همان روز صائم بود ، تیرتفنگ آمد به سینهٔ‌آن جناب و جان به جان آفرین تسلیم نمود. مردم نعش سید را برداشته به طرف مسجدجامع فرارنمودند ، نعش را آوردند توی مسجد ، سایرین که این حال را دیدند بنای‌گریه و زاری راگذارده ، فریاد یامحمد ! یا علی ! یاحسن ! یا حسین ! از همگی بلند شد ، زنها هجوم آورده اطراف آقایان راگرفتند ، پدر در پی پسر می‌گشت ، پسر در عقب پدر می‌دوید . کفش وکلاه بسیاری دم درب مسجد ریخته‌که صاحبانش معلوم نبودند. مـردم خدمت آقایان عرض‌کردند : اذن جهاد بدهید اقلا این سربازها را دفع و علاج‌کنیم ،آقایان جلوی مردم راگرفته و اذن دفاع ندادند.

کـوچه و بازار مملو بود از سرباز و توپچی و فراش . سرباز مشغول به غارت و نهب اموال نگردید، زیراکه ازبالای سقف بام و سقف بازار اطفال سنگ وآجر به طرف آن‌هاپرتاب می‌نمودند. از قرار مذکور نصرالسلطنه در چارسوق بود وچون رئیس مسلمانی

بود مانع شلیك سرباز گردید. چه هم می‌دانست فتنه بالاتر خواهدشد و هم از طرف دولت اذن نداشت، منتصرالدوله که‌آن وقت معروف به علیخان بود نیز در آن روز اظهار کفایت نمود و در واقع ترقی منتصرالدوله از آن روز شروع شد.

در تعداد مقتولین امروز اختلاف است. بعضی می گویند صد وپانزده نفر بود، بعضی ذکر می‌کنند پنجاه و هشت نفر، بعضی نقل کردند بسیاری از مجروحین را در چاهی‌که نزدیك چهارسوق می‌باشد انداختند.

یك نفر سرباز نقل کردکه: اشخاصی راکه به‌گلوله زخمی شدند در زندان چارسوق روی هم ریخته، یك نفر سید فریاد می‌کرد: ای سربازها فرض‌کنید من از اولاد پیغمبر نمی‌باشم، آیا مسلمان هستم و اگرمسلمانی گناه است، فرض‌کنید من مسلمان نیستم اما نوع و جنس‌شما می‌باشم؛ تیر تفنگ به‌پای من رسیده من زخم مهلکی‌ندارم.مرا ببرید به‌خانهٔ خودکه اطفال صغیر دارم و اگر باید این‌جا به‌این حالت جان بدهم، پس قدری‌آب به من برسانیدکه جگرم از تشنگی‌کباب شد و نیز گفت: یك نفر بچه سید را دیدم‌که التماس می‌کرد مرا از این مکان بیرون برید، اگرچه مرا در خارج بکشید. طلبه‌ای می گفت: ای بی‌انصافها! در این هوای گرم سرطان، مرا از این جای متعفن خارج کنیدکه زخم مهلکی ندارم. سرباز حافظ گفت: رفتم نزد صاحب‌منصب و گفتم: اذن بدهید دو سه نفر سید و بچه راکه زخمهای‌آنها مهلك است ببرم به منازلشان. درجواب گفت: رئیس کل غدغن کرده‌است، احدی نفهمد و نداندکه این جماعت در این‌جا می‌باشند. گفتم: پس اذن بدهید قدری‌آب به‌آنها بدهم. در این اثناء ما را مأمور نمودند به رفتن پشت بامها و سنگر بستن، دیگر ندانستم سادات زخمی را چه‌کردند.

بالجمله عدهٔ مقتولین و مجروحین را به طور صحت و واقعیت‌کسی ندانست.چه اکثر مجروحین و مقتولین در طهران‌کسی را نداشتند و غریب بودند، یا عارض و متظلم بودند، که از ولایات بعیده به این پایتخت آمده‌بودند.

آنچه‌که نگارنده به رأی‌العین دید فقط یك نعش حاج سیدحسین را دید و دو سه نفر زخمی راکه حاج سیدحسین تیر به سینه وگلویش خورده بود و نعش آن را در مسجدجامع خوابانیده‌بودند و یکی هم تیر کمانه‌کرده و صورت او را معیوب کرده‌بود. دو نفر زخمی هم فرار می‌کردندکه دستگیر نشوند، چه دیوانیان مجد و ساعی بودندکه مجروحین را مخفی نمایندکه هیجان عامه را ساکت کنند.

از طرف دولتیان هم چند نفری از سرباز زخمی شد و در این دو روز یك نفر قزاق به تیر ششلول آقا سیدمحمدرضای‌شیرازی زخمی و بعد مقتول گردید. از قرار مذکور در وقت احتضار وصیت کرده‌بودکه متعرض قاتل نشوند چه قاتل را مقصودی جز دفاع نبوده‌است.

خلاصه نصرالسلطنه و شاهزاده سیف‌الدین میرزا مدیر توپخانه آمدند در چارسوق نشستند . سرباز و توپچی و غلامهای کشیکخانه اطراف را گرفتند . زمانخان میرپنج با پنجاه نفر توپچی مأمور شد که بالای بامهای بازار سنگربندی نمایند. جمعی از تفنگچی و اهالی کشیکخانه مأمور شدند بالای شمس‌العماره را که بزرگترین عمارات شهر بود نگاه‌دارند ، چه از این جا گلوله به مسجد جامع به خوبی می‌رسید .

از طرف رئیس کل امر شد آب جاری را که در مسجدجامع جاری بود ببندند که دیگر آب در مسجد نیاید و آقایان از این سختی متفرق شوند و از امروز آب را بر روی سادات بستند .(۱)

تیراندازی در مسجد جامع

چند ساعت پس از قتل حاج سیدحسین ، یك دفعه بغتةً دو تیر در مسجدجامع خالی شد و مرتکب را کسی ندانست . از این صدای تفنگ که پی در پی خالی شد، مردم بنای فرار راگذاردند ، آقایان از صحن مسجد به طرف ایوان و شبستان فرار کردند ، آقای طباطبائی رنگ از رویش رفته پسرهایش را جستجو و از حال آن‌ها فحص می‌نمود. هر کس به خیال خودگرفتار، وانفساه گویان در خیال فرار .

نگارنده با آقاشیخ محمدفیلسوف از ترس و واهمه به طرف اطاق خادم مسجد پناه بردیم و هرچند التماس کردیم، خادم بی‌انصاف ما را راه نداد . حاج سید عبدالحسین واعظ را دیدم فرار می‌کرد در حالتی که پسر هفت سالهٔ خود را فراموش نمود و همان‌جا گذارد که آن طفل گریه‌کنان خود را خارج مسجد به پدر رسانید .

در این بین که مردم فرار می‌کردند و صحن مسجد نزدیك بود خالی شود ، آقای بهبهانی را دیدم که روی بلندی ایستاده و سینهٔ خود را باز نمود و گفت: ای مردم نترسید، واهمه نکنید ، این‌ها کاری داشته‌باشند با من دارند ، این سینهٔ من . کجاست آن که بزند ؟ شهادت وکشته شدن ارث ماست. اجدادم راکشتند در راه دین خدا، مرا هم بکشند. این قدر ایستاد و نطق فرمود تا قدری باعث تسکین وآرامی قلوب گردید. بستگان آقای بهبهانی هم افتادند در بین مردم وگفتند: این دو تیر تفنگ از دولتیان نبود، یك نفر از خود ما این صدا را بلندکردکه سربازها بدانند در مسجد اسلحه هم هست و جلوتر نیایند .

نگارنده دیدکه اطراف آقایان خالی خواهدشد ، فلذا با فیلسوف از مسجد خارج شدیم و درکوچه و بازار افتاده فریاد می‌کردیم:ای مردم اولاد رسول را یاری‌کنید، علمای خود را تنها نگذارید. با این حال خود را به خانهٔ ادیب بهبهانی رسانیده ناهار را در

---

(۱) الیوم که زمان طبع تاریخ است ، نگارنده را آن آزادی نیست که بتواند اسم مانع آب را روی کاغذآورد و مورخین زمان آتیه نگارنده را در این مسئلهٔ جزئی معذور خواهند دانست .

آن‌جا صرف کرده عصر مراجعت کردیم و دیدیم آقایان سلامت می‌باشند.

میرزامحمدنایب، آدم آقای طباطبائی یك دستمال فشنگ به بهانهٔ آذوقه برای آقایان داد به حسین نامی که در زیر عبا وارد مسجد نماید. دم در سربازها فشنگ‌ها را گرفته، حسین را فوراً بردند به میدان توپخانه و او را بستند به تازیانه، پس از زدن دویست شلاق او را حبس و بعد از مدتی او را نفی بلد کردند؛ تاکنون که تقریباً شش سال می گذرد از آن جوان کسی خبر ندارد...

عصر امروز حاج آقامحسن عراقی آمد برای اصلاح، کاری نکرد، رفت. مجدداً شب را از طرف عین‌الدوله آمد که آقایان را ببرد نزد عین‌الدوله. آقای طباطبائی دید که بعضی مایل خواهندشد، فلذا با تغیر و سختی روکرد به حاج آقامحسن و فرمود: سید تو را چه کار که درکار ما دخالت کنی؟ همان ظلمها و کارهائی که در عراق کردی تو را کافی نیست که آمده‌ای خدمت برای عین‌الدوله کنی؟ صدراعظم در نزد تو اهمیت دارد و به نظر تو داخل آدم هست، علمای مرکز از این گونه صدور بسیار دیده‌اند، حد خود را نگاه‌دار.

باری، حاج آقامحسن مجتهد عراق با حال یأس مراجعت نمود. آقامیرزامصطفی آشتیانی با امیربهادر بنای مراوده راگذارد، بلکه برای اصلاح کاری کند، ولی کاری نکرد بلکه پیغام آورد که من از طرف شاه مأمورم تا فردا کار را یکسره نمایم؛ یا قتل و نفی و تبعید و یا رفتن آقایان به منازل خود؛ و ضمناً به آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی پیغام آورد که پول زیادی به شما می‌دهند که آقایان را متفرق کنید. جنابش جواب داد که: نه صلاح من و نه صلاح شماست تفرقهٔ بین آقایان، بایدکار یك‌سره و انجام گیرد؛ یا تأسیس عدالتخانه و عزل عین‌الدوله و یا ماندن در این جاکه تکلیف معلوم‌شود.

دو ساعت به غروب ماندهٔ امروز، مشکوةالدوله از طرف نایب‌السلطنه کامران میرزا آمد خدمت آقایان و پیغام آورد که شاه متغیر است، فرداکار را یکسره می‌نمایند. صلاح در این است که مردم را متفرق کنید. آقایان جواب دادند که ما مردم را امر می‌نمائیم دکاکین را بازکنند و متفرق شوند. لکن خودمان در همین مسجد می‌مانیم تا مقصود ما انجام گیرد و ما هم مقصودی نداریم جز اجراء دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه و چون عین‌الدوله مانع و مخل و دشمن سادات است عزل او را نیز استدعا داریم.

نزدیك غروب امروز دستخطی که اعلیحضرت شاهنشاه در جواب پسرش عضدالسلطان دستخط کرده‌بود، آوردند خدمت آقایان که سوادآن از این قرار است:

عریضهٔ عضدالسلطان حضور پدر تاجدارش مظفرالدین‌شاه

قربان خاکپای اقدس همایونت گردم ــ غلام خانه زاد پس از مرخصی از حضور مهرظهور مبارك اقدس همایون ارواحنا فداه، مبتلا به مرض تب شده چون پاکتی از جناب مستطاب آقا میرزاسید محمد مجتهد برای این خانه‌زاد آوردند

که عیناً تقدیم آستان مبارك داشته آنچه ، رأی انور همایونت اقتضا فرماید جواب داده شود .

الامرالاقدس الاعلی مطاع

صورت دستخط شاهنشاه مظفرالدین‌شاه

عضدالسلطان . عریضهٔ شما و کاغذ جناب آقاسیدمحمدمجتهد را ملاحظه کردیم، عجب است که می گویند علماء را در حضور ما معارض دولت و مفسد قلم‌داده‌اند و هیچ تصور نمی‌کنند که اولا احدی را قدرت خلاف گوئی در حضور ما نیست، ثانیاً کی می‌تواند معارض دولت شود و از اوامر دولت تمردکند؟ جناب آقاسیدمحمد و سایر علماء وقتی که به تکلیف دعاگوئی خودشان رفتار کنند مفسد به قلم نمی‌روند و ما هم آنها را مفسد نمی‌دانیم، بلکه وظیفهٔ شرعی آنها این است که خیرخواه و صلاح‌جوی دولت و ملت باشند .

امااین مسئله را هم تصدیق نمی کنم که مثل آقامیرزاسیدمحمد عالم متدین خیرخواهی خودش را داخل فسادکند و این رفتار را برای دین و دولت رکیك نشمارد و سبب فتنه نشود . اجماع، شیوهٔ مردمان پست و خسایس مردم است . از مثل ایشان آدمی هیچ منتظر این اقدامات نیستم، مخصوصاً این دستخط را بفرستید ببینند . مطلب و عرض حسابی هیچ محتاج به این عنوانات نیست، در شهر غائله ننمایند ، بیایند مطلب خودشان را بگویند و جواب بشنوند ، تا ما هم مطالب حسابی آنها را به طوری که صلاح دولت است بپذیریم و رفع غائله بشود ، و الا به‌این شکل و این عنوان جز این که بیشتر ایقاظ فساد شود و مردم بیچاره دچار قهر و غضب و به زحمت بیفتند هیچ نتیجه‌ای ندارد؛ و البته تکلیف شرعی غیر این است که رفتار می کنند . ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴

پس از رسیدن این دستخط و پیغامات دیگر از طرف شاه و صدراعظم و سخت گرفتن به‌آقایان از جهت آمد و شد مردم و سختی آذوقه ، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی خطابه خواندند و فرمودند: ای مردم ما قول و عهد شما را به شما مسترد می‌داریم، خواهش داریم که ما رابگذارید به حال خود و بروید. اگر می کشند ما را بکشند و اگر می گیرند ما را بگیرند. از شما کاری هم ساخته‌نیست، جز آن که تفرقهٔ حواس ما را باعث می‌شوید؛ البته بروید و دکانهای خود را باز نمائید. طلاب اظهار داشتند که ما از شما آقایان جدا نمی‌شویم، مردم را هم نخواهیم گذارد که دکاکین را باز نمایند .

متفرق شدن مردم به سفارش بهبهانی

آقای سیدعبدالله بهبهانی قرآن را برسر دست گرفته مردم را قسم داد که متفرق شوند و در مسجد توقف نکنند و ضمناً پیغاماتی که کتباً از طرف شاه فرستاده‌شده‌بود در حضور

جمع قرائت نمود. پس از آن فرمود: ای مردم آنچه را که درباب عدالت تقاضا و خواهش نمودید عاقبت جز گلوله جوابی نشنیدید. کار به ناملایمات و سختی خواهد رسید، پس هرچه زودتر است بروید، البته بروید. مردم که این فرمایشات را شنیدند متفرق شده و رفتند به خانه‌های خود. از طرفی، دولتیان بعضی را محرك شده و جار کشیدند که آقایان می‌فرمایند: آمدن شما به‌یاری ما و بستن دکاکین حرام است، البته دکاکین را باز کنید. عوام بیچاره باور نموده رفتند به خانه‌های خود و معدودی از خواص باقی ماندند.

نعش حاج‌سیدحسین را بعضی گفتند درجای دیگر دفن کنند تا بالاخره نعش را بردند در امامزاده زید دفن نمودند. شب را آقایان درپشت بام مسجد ماندند.

آقامیرزامصطفی آشتیانی به بهانهٔ مرض مادرش از مسجد بیرون آمده و رفت به‌خانهٔ امیربهادر و باامیربهادر تا صبح از صلح مذاکره می‌نمود، علی‌المذکور امیربهادر گفته بود: از نیاوران آمده‌ام بـه شهر و تاکار را یکسره ننمایم نزد شاه نمی‌روم و اگـر توبا من همراهی کنی یك نفر از این ملاها را در شهر نمی گذارم، یاآنها را می کشم ویا به طرفی تبعید می کنم.

آقامیرزامصطفی در جواب گفت کـه: آقـاسیدعبدالله و آقـاسیدمحمد را به طـرفی بفرستید، دیگران خاموش می‌شوند.

امیربهادر گفت: چند نفری را سیاهه‌کردیم و نوشتیم که باید اخراج و نفی‌بلدشوند و عدهٔ آنها به پانصد نفر می‌رسد و نیز مذکور شد که نوشتهٔ امان از برای خود وبستگانش گرفته و نیز امیربهادر قول داد که قروض آقامیرزامصطفی را اداء نماید و ده هزارتومان با لقب شیخ‌الاسلامی برایش بگیرد در صورتی که‌آقایان را متفرق سازد.

مجملا روزشنبهٔ بیست ویکم را صبح از منزل امیربهادر بیرون‌آمده وبه طرف مسجد روانه گردید. در وقت ورود به مسجد، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی ملتفت‌شد که مشارالیه با نوکر امیربهادر وارد به مسجدگردید و فوراً روکرد به مشارالیه و گفت: این شخص که با شما بود نوکر امیر است. آقامیرزامصطفی گفت: چون شنیدم مردم را مانع می‌شوند از دخول به مسجد، فلذا فرستادم این شخص راکه با من آشنائیت دارد آوردند، و همراه خود آوردم که‌کسی ممانعت ننماید از دخول به مسجد و الامرا مانع می‌شدند از ورود به مسجد.

روزشنبهٔ بیست و یکم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴ - امروز بازارها باز شد. مـردم مشغول کسب وکار خـود شده، قریب بـه چهار فوج سرباز اطراف و روی بام مسجد را گرفته، احدی را نمی گذاشتند که داخل مسجد شود. آب جاری را به سختی غدغن نموده و مانع بودند که وارد مسجد بشود، خوردنی از قبیل نان و میوه ورودش نیز امروز ممنوع شد و مانع می‌شدند از این کـه کسی به‌آقایان مـلحق شود. آقا میرزاسیدعلی پسرآقای بهبهانی خواست وارد مسجد و نـزد پدر خویش ملحق شود، صاحب‌منصب چنان سیلی بـه

صورت آقازاده زد که دواری عارض سید گردید و فوراً به زمین نشست. صاحب‌منصب از این حرکت نادم گردید، چند قدمی پس رفته و روی خود را به طرفی گردانید، آقازاده وارد مسجد گردید و با چشم گریان پدر را ملاقات نمود.

نزدیك ظهر امروز نصرالسلطنه خدمت آقایان رسیده، عرض کرد: من از طرف دولت مأمورم که شما را به منزل‌های خودتان ببرم، ولی نظر به ارادت باطنی، خود شما را به احترام به خانه‌های خودتان برمی‌گردانم.

آقایان گفتند: تا سرباز نیاید و ما را مجبور نکند، ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم‌رفت. یا باید عدالتخانه برپا شود و یا ما را بکشند. نصرالسلطنه دید که فساد بزرگ و فتنهٔ عظیمی برپا خواهد شد و مسبوق به حال شاه هم بود؛ فلذا اصرار نکرد و از نزد آقایان مراجعت نمود.

امر نان و خوراك بر آقایان قدری سخت‌تر از روز سابق گردید. حاج غفارخان قوام‌دیوان یك دانه نان و قدری پنیر گرفته و دو هزار داد به سرباز قراول درب مسجد و اصرار کرد تا وارد شده و نان را به‌آقای طباطبائی رسانید وکذا، بستگان هریك از آقایان این گونه نان و غذا را می‌رسانیدند.

سخنرانی آقای بهبهانی

امروز آقای بهبهانی خطابه‌ای خواند وخواص خود را مختار کرد در رفتن و ماندن و فرمود: صدراعظم با من غرض دارد نه با شما. اگر صدمه‌ای واردآید برشما، برای خاطر من است، پس بهتر این است که هرکس هرجا می‌خواهد برود، اگرکسی بیرون برود مانع نمی‌باشند. ما از اولاد خود توقع یاری و معاونت نداریم، ماکشتن و اسیری و تبعید و نفی بلد بلکه حبس در بلاد دیگر را برخود می‌بینیم. خواص اصحاب گفتند: ماهاکه این‌جا می‌باشیم هرجا برویم ما را می‌گیرند و می‌کشند؛ پس مردن با شما آقایان برای ما بهتر و خوش‌تر است، وانگهی سعادت ابدی را با افتخار و شرف داریم.

در تاریخ آبی می‌نویسد: از سیزدهم تا پانزدهم ژولیه (مطابق ۲۱ تا ۲۲ جمادی‌ـ الاولی) علماء و مجتهدین از مسجد نتوانستند خارج شوند و چنان محاصره شده‌بودندکه آذوقه و نان با کمال اشکال و به‌طور مخفی به آنها می‌رسید. اما نگارنده می‌نویسد از ورود به مسجد همه‌کس را مانع می‌شدند، حتی آذوقه و آب را مانع بودند. اما از خارج شدن، کسی را مانع نبودند، این‌که آقایان خارج نمی‌شدند برای این بود که مظلومیت خود را ظاهر سازند و شناعت امر را برعامه ثابت نمایند و البته اگر مسامحهٔ شبانهٔ قراولها نبود و آذوقه به آقایان بکلی نمی‌رسید، هر آینه هیجان عامه را سبب می‌گشت. بعلاوه در نظر مردم عوام محقق بود که قاجاریه از اولاد بنی‌امیه می‌باشند و این عقیده به حدی در مردم رسوخ دارد که می‌گویند خنجری که به‌آن سرحضرت سیدالشهداء(ع) را بریده‌اند به

ارث رسیده‌است به خانوادهٔ علاءالدوله؛ و الیوم درخانهٔ علاءالدوله است . این شایعه سرباز و قراولها را مانع بود که جداً مانع آب وآذوقه شوند، به این جهت در شبها به‌تکلیف خود عمل نمی‌کردند و در منع آذوقه مسامحه می‌نمودند؛ وانگهی سربازی که در ماه هفت قران و دهشاهی مواجب داشت به طمع دو سه قران که به او می‌دادند و در خدمت به آقایان حاضر بودند .

روز یك‌شنبهٔ بیست و دوم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴هجری ــ طرف صبح احدی وارد و خارج نمی‌شد. جناب آقاسیدعلی آقامجتهد یزدی با عدهٔ کثیری از طلاب و سادات از خانه حرکت کرد و به طرف مسجدجامع روانه شد . دم درب مسجد سرباز آمد جلو وگفت : آقا تنها در دخول مختار است ولی سایرین از ورود به مسجد ممنوعند . آقا سیدعلی آقا فرمود : کسی را نمی‌رسدکه همراهان مرا از ورود به مسجد مانع شود . سربازها چون جلالت قدر آقا و اعتبار مخصوص او را در نزد شاه می‌دانستند ، در مقام معذرت برآمده مذکور ساختند برای احترام حضرت آقا، سادات و طلاب را ممانعت نمی‌کنیم ولی کلاهی و بازاری را ممانعت می‌کنیم. به این جهت، عدهٔ بسیاری از سادات و طلاب با حضرت آقا وارد مسجد شدند .

تلاش مجدد عین‌الدوله

از طرف اتابك‌اعظم عین‌الدوله، در این روز پیغامات محرمانه برای بعضی ازآقایان علماء می‌آمدکه به هرشکل باشد چه به‌طور تهدید و چه به‌طور وعده و نوید، چه به‌طریق دوستی و خواهش و چه به طریقی دیگر، که از همراهی باآقای‌بهبهانی منصرف و از مسجد جامع خارج شوند . از آن جمله چند دفعه پیغام از برای جناب آقاشیخ محمدرضامجتهد قمی آوردند و این‌آقا چون مرجع مرافعات و محاکمات شرعیهٔ طهران بود و اعتباری در نزد خواص و عوام داشت و همراهی جدی از آقای بهبهانی داشت و از اول شورش الی امروز طوری سلوك فرمودکه زبان بدگویان نسبت به مقامات ایشان کوتاه و الکن بود ، فلذا عین‌الدوله نهایت سعی را مبذول داشت بلکه ایشان را از حوزهٔ آقایان خارج نماید ولیکن جنابش قبول نفرمود و مسئله را مستور داشت که سرایت به دیگران نکند و ترس آنان را نگیرد ،فقط کسی‌که ملتفت شد آقای بهبهانی بود و مخصوص از جواب‌دادن ایشان به سفراء عین‌الدوله مطلع شد و اظهار تشکرنمود .

نگارنده را لازم آمدکه چند سطری از حالات تاریخیهٔ این شخص جلیل و عالم نبیل ، در این مقام به طریق اختصار ذکر نماید تا خوانندهٔ این صحایف بداندکه چگونه علماء اعلام در این مقصود مقدس،جد و جهدی داشتند و به‌چه قسم از بذل مال و جان دریغ نفرمودند.

حالات جناب آقای آقاشیخ محمدرضا مجتهد قمی

جناب آقا شیخ محمدرضا مجتهد قمی ، از طراز اول علماء این عصر و از معظم فقهاء پایتخت و حجج‌اسلام و مرجع ناس و ملاذ انام است . مسقط الرأس ایشان در قم، در بیست ویکم شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۲۶۹ متولدگشته پس از فراغ از تحصیل علوم نقلیه مسافرت به تهران نموده و در خدمت مرحوم آقامحمدرضا حکیم قمشی‌اصفهانی تحصیل علوم عقلیه فرمود .

در سنهٔ یك‌هزارو سیصد مسافرت به عتبات نموده و در سامراء که محط فحول علماء و مجمع فقهاء بود به حوزهٔ درس مرحوم آیةالله حاج میرزا محمدحسن شیرازی وارد شده و در آن حوزهٔ قدس ، تکمیل مدارج علمیه و عملیه را فرمود . تصنیف‌کتاب دلائل‌ـ الاصول ، شرح بر فرائدالاصول مرحوم خلدمقام شیخ‌مرتضی و کشف المطالب ، شرح بر مکاسب آن مرحوم و همچنین‌کتاب ذرایع‌الاحکام در شرح شرایع‌الاسلام را در آن‌جا نمود و در نزد مرحوم آیةالله به حدی محل وثوق و اعتماد گردیدکه آن مرحوم بعض از اجوبهٔ مسائل‌ناس را رجوع به ایشان می‌داشتند و اکتفاء به نظر و اجتهاد ایشان می‌فرمود.

در سنهٔ یك هزاروسیصد ویازده به‌امر مرحوم‌آیةالله به عزم اقامت به تهران از عتبات مراجعت فرمود . در ماه جمادی‌الاولی از سنهٔ مذکور وارد طهران و تاکنون که سال ۱۳۳۰ ، زمان طبع این تاریخ است ، جنابش با نهایت دقت و نظر مشغول اصلاح امور ناس است. در مهاجرت اولیه و ثانویه با آقایان بود . در زمان بمباردمان مجلس در مقام نصیحت و اندرز به پادشاه ایران محمد علی‌شاه برآمد . چون مفید نیفتاد، در خانه نشست و از امور سیاسی دم دربست. در اوایل زمان احمدشاه، یك نفر در مقام معادات و دشمنی با آن جناب برآمده و یك تیرششلول غفلةً به‌آن جناب خالی نمودکه قدری از پشت‌گوش را زخم نمود. ضارب راگرفته پس از استنطاق، حکم مجازاتش صادرگردیدکه جناب معظم او را عفو نمود بلکه درمقام شفاعت او برآمده، از حبس هم نجاتش‌دادند .

سخت‌گیری دولت

امروز خبر رسیدکه دولت در مقام سخت‌گیری برآمده‌است ، چه به شاه عرض کردند آقای سیدعبدالله و آقاسیدمحمد ، جمعی از الواد شهر را دور خود جمع نموده و خیال دارند سلطنت را از بین بردارند و دولت جمهوری تشکیل دهند . فلذا شاه هم به عین‌الدوله اذن داده‌است که این عده جماعت را پراکنده و متفرق سازد . عین الدوله هم اکیداً دستورالعمل به نصرالسلطنه داده‌است . رسیدن این خبر به شهر، هم قدری‌آقایان را ترسانید و هم دانشمندان را به خیال‌انداخت . از این جهت آقای بهبهانی در همین ملاقات اولیه، آقاسیدعلی‌آقا مجتهد راکه از واردین امروز بود به‌گوشه‌ای‌کشانید و از او خواهش‌نمودکه برود در سلطنت‌آباد و شاه را ملاقات‌نماید ؛ بلکه مقصود آقایان را

به شاه برساند.

عده‌ای از اجزاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که علاءالملك وزیر علوم را ملاقات نمایند و او را وادارندکه بلکه شاه را منصرف‌نماید از خیال سوء نسبت به علماء و سادات. چه علاءالملك، هم وزیر علوم است و در زمان استبداد امور علماء و طلاب راجع به وزیر علوم است، و هم به ملاحظهٔ سیادت و سن علاءالملك و خدمات او در دولت، شاه را به او اطمینانی تام است. علاوه بر این که جنبهٔ سیادت و اسلامیت علاءالملك یك امیدواری به اجزاء انجمن می‌دهدکه ملاقات سری او مفید واقع خواهدافتاد.

در این مقام چند سطری از حالات این وزیر علوم ذکر می‌نمائیم، آن وقت برمی‌گردیم به مأموریت آقا سید علی آقا یزدی:

حالات علاءالملك وزیر علوم

میرزا محمودخان علاءالملك، از رجال دولت و از سادات صحیح‌النسب و فامیل نظام‌العلماء تبریزی و معروف به سادات طباطبائی، سلسلهٔ جلیل و خانوادهٔ نبیلش معروف و مشهور است. زمان پنج پادشاه ایران را درك نمود و اکثر اوقات متصدی امور معظمهٔ دولتی بود.

تولدش در چهارشنبهٔ غرهٔ شهر شعبان اودئیل ۱۲۵۸ هجری بوده، بعد از این که ده سال تحصیل مقدمات و علوم متداولهٔ ایرانی را نمود، برای تحصیل عازم تفلیس شد. پس از چند سال توقف در آن‌جا به تبریز مراجعت‌نمود و در عداد اجزاء دیوانخانهٔ تبریزکه درآن زمان تشکیل یافته‌بود معرفی شد. بعد از دو سال اشتغال به خدمت، به عزم زیارت عتبات و همراه‌بودن با جنازهٔ پدر از تبریز به عتبات رفته در مراجعت از عتبات، به طهران آمده در وزارت امورخارجه وارد و پس از زمانی مأمور تفلیس گردید و از آن‌جا به تبریز رفت و به شغل وکیل دفتری و عمل تسویهٔ محاسبات نایل گردید تا آن که با مرحوم عزیزخان سردار به تهران آمده باز در وزارت خارجه داخل و به مأموریت مخصوص به‌لندن مأمور شد. پس از شش ماه توقف در لندن به‌طهران مراجعت نمود و به سمت قونسولی معرفی شد، تا آن‌که ناصرالدین شاه عازم فرنگستان گردید.

علاءالملك برای تهیهٔ لوازم ورود شاه به حاج ترخان رفت و از آن‌جا تا مسکو در رکاب شاه بود. چون اندرون ناصرالدین‌شاه تا سر حد ایران با شاه بود، لذا علاء‌الملك مأمور به مراجعت‌دادن اندرون شاهی شد. پس از مدتی او را جنرال قونسول نموده مأمور تفلیس گردید. شش سال درآن‌جا توقف نمود و بعد با مرحوم میرزاحسینخان صدراعظم که به سمت سفیری مأمور «پطرزبورغ» بود همراه شد و بعد از مدتی به سمت مستشاری به «پطرزبورغ» مأمور شد. بعد از یك سال به سمت «شارژدافری» در روسیه بود. پس ازآن

به سمت سفارت کبری مأمور اسلامبول گردید و شش سال در اسلامبول توقف کرد و بعد به ایران آمده به حکومت و فرمانفرمائی کرمان منصوب شد .

درکرمان آثار نیک گذارد ، با این که زمان استبداد بود و حاکم فعال مایشاء ، قسمی سلوك نمودکه الی کنون اهالی کرمان آرزوی حکومت او را دارند . زیرا که در کرمان مرسوم بود ، حاکم هرگاه سوار می‌شد برای دیدن و بازدید علماء و غیر آن متجاوز از صد فراش چوب به‌دست در جلو اسب حاکم می‌افتادند و مردم را اذیت می-رسانیدند . علاءالملك این کار زشت را موقوف نمود و خود سوار الاغ می‌شد . یك نفر از نوکرهایش هم سوار اسب یا الاغ می‌شد و با او حرکت می کرد . چنان‌که معروف به حاکم دوخره شده‌است (در مقابل دو اسبه). در رسیدگی به عرایض رعایا بنفسه رسیدگی می‌نمود .

در سیستان با انگلیسها مشغول مذاکره و تسویهٔ امور سرحدیه گردید ، با علماء کرمان مباحثه و مذاکرهٔ علمی می‌نمود. سطح شرح لمعه و شرایع را مستند احکامش قرار می‌داد. در هنگام حرکت ازکرمان ، اهالی کرمان برای فقدان چنین حاکمی در حسرت و افسوس بودند .

پس از مراجعت ازکرمان ، به وزارت علوم و معارف نایل گردیده در زمان وزارت علوم در ترویج از مدارس ساعی بود و مدارس در آن زمان رو به ترقی گذارد . چه رسیدگی و دقت را بنفسه می‌نمود و غفلةً بدون خبر و اطلاع وارد هر یك از مدارس می‌شد. مدتی هم به وزارت عدلیهٔ ایران مشغول بود. مدتی هم در اصفهان حکومت داشت. در زمان استبداد و مشروطه طوری سلوك نمودکه وطن‌دوستان و حریت‌خواهان را امیدواری بخشید .

بعد از خرابی مجلس و روز بمباردمان پارلمان به امر محمدعلی‌شاه با وکیل‌الملك مأمور خارجه گردید . در ظاهر برای تعزیت و تسلیت امپراطور روسیه در فوت عمویش حرکت کردند ، لیکن در واقع مقصودآن بود که خیال دول را دربارهٔ مشروطیت ایران بدانند و استعلام از حال آن‌ها نسبت به ایران نمایند .

خلاصه علاءالملك شخص عالم عاقل متمدن متدینی است که اعلیحضرت مظفرالدین شاه را به او وثوق و اعتمادی است بیش از دیگران . و الی کنون که سال ۱۳۳۰ و زمان طبع و نشر این تاریخ است ، علاءالملك قسمی سلوك نموده‌است که مورد تحسین و تمجید عامه است و هم در این ایام وزارت علوم و معارف را به او عرضه داشتند ، ولی به پاره‌ای ملاحظات هنوز قبول نکرده‌است . نگارنده آنچه‌که در زمان مشروطیت ایران از این شخص بزرگ صادر شده‌است، در موقع ذکر نموده و متدرجاً خواهدآمد . مجملا آقا سید برهان‌الدین خلخالی متقبل گردید ملاقات وزیر علوم را .

مأموریت آقاسیدعلی آقا یزدی

اما مأموریت جناب آقاسیدعلی‌آقایزدی از این قرار است که پس از ورود به مسجد جامع با آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله در گوشه‌ای خلوت کردند. آقاسیدعلی آقا گفت : عین‌الدوله کار را برشما سخت گرفته‌است و خاطر شاه را از شما رنجانیده و شما را یاغی دولت قلمداده‌است . همین امروز و فردا کار را یکسره خواهدکرد ، اگر به من قول می‌دهید تا من مراجعت نکنم از این مسجد خارج نشوید و به جائی نروید ، من بروم شاه را ملاقات کنم و واسطه‌ای در صلح و اصلاح شوم . حاج شیخ فضل‌الله گفت : البته مصلح و واسطه از خود ما باشد بهتر است تا این که خارجی باشد؛ و زود اقدام کنید که کار امروز به نهایت خواهدرسید . آقای بهبهانی فرمود: آنچه که صلاح می‌دانید بکنید . ما از مسجد خارج نمی‌شویم تا خبر شما به ما برسد .

پس از عهد و قرار داد ، آقاسیدعلی‌آقا از مسجد خارج شده تا تهیهٔ کالسکه دید ، نزدیك به ظهر رسید ، نهار را در خانه صرف کرده و سوار شد . دو سه ساعت بعد در سلطنت‌آباد در منزل صدیق‌الحرم پیاده شده لدی‌الورود پیغام داد به شاه که باید پنج دقیقه خدمت اعلیحضرت برسم و عرایضی دارم که باید درخلوت به شاه عرض کنم . جواب آمد که شاه فرموده‌است تشریف بیاورید . در این اثناء ، از طرف خانمهای اندرون پیغامات متوالیه برای آقا آمدکه در باب آقایان علماء مذاکره و عرضی نکنیدکه خاطر شاه رنجیده و بی‌نهایت متغیر است . آقا سیدعلی‌آقا جواب دادکه عرض لازمی دارم که صلاح شاه در آن است .

باری ، آقا وارد بر پادشاه ایران و شاه در بستر مرض افتاده ، امیربهادر و اهل خلوت دورش را گرفته ، لدی‌الورود قبل از تعارفات رسمی ، آقا عرض کرد : بعض عرایض دارم که باید بدون ثالث حضور مبارك عرض کنم. شاه نگاهی به امیربهادر کرد. او و اجزای خلوت چند قدمی عقب رفتند، به طوری که مذاکرات شنیده نشود .

شاه روکرد به سید و گفت: بعضی از آخوندهای مفسد، اطراف سید بهبهانی را گرفته او را به بعض حرکات وادار کرده‌اند و ما برحسب تکلیف سلطنتی خود گفتیم آنها راطرد و منع و نفی کنند . آقا سیدعلی‌آقا گفت: علماء همه وقت دعاگوی دولت بوده و می‌باشند . شاه فرصت ندادکه سید کلامش را به‌آخر برساند. فرمود: میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان آخوندها را بد عادت کرد، هرچه خواستند داد، آنچه گفتند شنید، تا این که نوبت صدارت به عین‌الدوله رسید . در سال گذشته پسر آقاسیدعبدالله از عتبات مراجعت کرد . سید فرستاد نزد عین‌الدوله که کالسکهٔ خود را بفرستید به استقبال آقازاده . عین‌الدوله جواب دادکه : آن که کالسکه برای آقازاده می‌فرستاد و پول به شما می‌داد ، امین‌السلطان بود و رفت به فرنگ .

فرستادهٔ سید چندکلمه هم رویش گذارد و به سید گفت. فلذا سید با عین‌الدوله بنای بدرفتاری راگذارده مغرضین هم اطرافش را گرفتند ، واقعهٔ مسیونوز را پیش‌آوردند تا به مهاجرت زاویهٔ حضرت عبدالعظیم منجرشد . من هم به ملاحظهٔ حفظ اسلام و این که طرف شدند جمعی از علماء با شخص کافری،فرستادم آنان را از زاویهٔ مقدسه‌آوردند و به‌آنها محبت کرده، مقاصدشان راگفتم برآورده کنند، حالا جمع شدندکه ما عدالتخانه می‌خواهیم. شما می‌دانیدکه آقاسیدعبدالله و حاج شیخ فضل‌الله طالب عدالتخانه نمی‌باشند . عدالتخانه مضر به حال این‌ها می‌باشد . بر فرض، امروز عدالتخانه در مملکت منعقد شود، اول صدای همین اشخاص بلند خواهدشدکه ما عدالت نمی‌خواهیم .

پس معلوم است قصد ملاها جز این است و عماً قریب ، شورشی در مملکت احداث خواهدشد . بلی، یك نفر آقامیرزاسیدمحمد است‌که مایل به جمهوریت است، او هم امری را خواهان‌است‌که در ایران امکان‌پذیر نیست و بر ذمهٔ شاهانهٔ ماست‌که مملکت را منظم داشته و از چند نفرآخوند مفسد چشم‌پوشیده و ضمناً عدهٔ قلیلی از خوبان هم به‌آتش آنها خواهندسوخت .

آقاسیدعلی‌آقا یزدی در جواب عرض‌کرد : گویا بر اعلیحضرت پوشیده‌نباشد که دعاگو از اشخاص بی‌غرض و دعاگوی خاص اعلیحضرت می‌باشد و هیچ وقت خود را داخل در این جماعت و اجماعها نکرده و لیکن دو شب است‌که صدای زاری وگریهٔ مردم از مسجد بلند است ، و در بین این جماعت اشخاصی می‌باشندکه قصدشان خیر و صلاح است . علی‌ای‌حال ، امروز همگی بیچاره‌شده‌اند و به مسجد پناه‌برده‌اند و خدا را می‌خوانند . چنانچه اعلیحضرت اجازه دهند ملاها را به مراحم اعلیحضرت امیدوار نموده آنها را حضور آورده اظهار مرحمتی دربارهٔ آنان بفرمائید و نیز حکم مبارك صادر شود ، عدلیه را قدری منظم نگاه‌دارندکه هم رعیت‌آسوده شود و هم ملاها به مقصود خود رسیده‌باشند . اعلیحضرت فرمود : بسیار خوب ، آنها را همین امشب تا فردا بیاورند حضور ،که علی قدر مراتبهم دربارهٔ آنها اظهار مرحمت بشود .

در این اثناء اجزاء خلوت واردشده دور شاه را گرفته و هرکدام بنای بدگفتن از ملاها راگذارده، شاه روکرد به امیربهادر و فرمود:کالسکه حاضرکنند تاآقاسیدعلی‌آقا برود شهر وآقایان را بیاورد حضور ما ، بلکه این غائله خاموش شود . امیربهادر عرض کرد : من خودم باید بروم شهر ، آقا درکالسکهٔ خودم سوار می‌شود و اگر آقایان راضی به‌آمدن شدند در همان شهرکالسکه فراهم است و جداً مانع‌گردید از این‌که کالسکهٔ شاه برای ملاها فرستاده‌شود .

آقاسیدعلی‌آقا بیش از آنچه کرد دیگر نتوانست مقاومت‌کند ، از نزد شاه بیرون آمد، در منزل امیربهادر واردشد .

امیربهادر به دفع‌الوقت و مماطله گذرانید. طوری آقا را با خود حرکت داد که چهارساعت از شب گذشته وارد شهرشدند. لابد سید خداحافظ نموده در خانهٔ خود وارد شد. صبح خبررسیدکه آقایان را نفی‌بلد نموده یعنی به طرف عتبات روانه‌نمودند. فوراً آقا سیدعلی‌آقا درشکه خواسته به طرف ابن‌بابویه‌که در یك فرسخی طهران واقع است حرکت نمود، آن‌جاکه رسید، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را ملاقات‌نمود، مذاکرات با شاه را نقل نمود و فرمود: با این‌که شما به‌من قول دادیدکه از مسجد خارج‌نشوید تا من مراجعت کنم چرا خلاف قول‌کردید. آقای‌بهبهانی فرمود: ما را مجبورکردند به اخراج؛ و اگر خارج نشده‌بودیم منجر به اتلاف نفوس می‌گردید. آقا سیدعلی‌آقا مذکور داشت من شاه را تا یك درجه ساکت‌کردم، صلاح در این است که درهمین مکان توقف فرمائید تاکالسکهٔ سلطنتی آورده شما را ببرم حضور. آقای بهبهانی فرمود دیگر کار گذشته‌است، جز رفتن به عتبات، دیگرعلاجی نیست. اگرچه می‌دانم دربین راه خطراتی هست و شاید ما را متفرق یا معدوم نمایند، ولی‌چاره نیست، به علاوه عهدوپیمان‌کردیم، لااقل تاقم برویم و اگر ممانعت نکردندکه برویم به‌عتبات، و الا آن‌جا راکه مقدرمان باشد. این‌است مختصری از زحمات جناب‌آقا سیدعلی‌آقا مجتهد یزدی.

روز یکشنبهٔ ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجری- طرف صبح احدی وارد و خارج از مسجد نمی‌شد، طرف عصر نصرالسلطنه و مدیر توپخانه سیف‌الدین‌میرزا آمدند و مذکور داشتندکه حکم بتی‌قطعی از شاه صادر شده‌است‌که شماآقایان را به‌هرشکلی‌که باشد ازمسجد جامع خارج‌کنیم. آقای بهبهانی فرمود: اگر چنین است پس بگوئید فراش و سرباز بیایند و ما را به قهر و جبر از خانهٔ خدا بیرون برند. نصرالسلطنه قبول‌نموده و عازم‌گردیدکه حکم دهدآقایان را به جبر متفرق نمایند.

آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت: اگر ما را به‌این حالت‌که ذکرشد بیرون ببرند مردم ساکت نخواهند نشست. دست درمی‌آورند، آن وقت جنگ و نزاع می‌شود، دشمن هم در بین می‌افتد و کار خود را می‌کند. دولت و ملت متهم و خون ما به هدر خواهد رفت. آقایان ملتفت شدند که این رأی با صوابی است. آقای طباطبائی فرمود: اگر ما به‌خانه‌- های خود برگردیم، باز در خانه‌های ما همین اجماع و ازدحام می‌باشد، چاره جز این نیست‌که یا عدالتخانه برپا شودو یا دستخط امنیت برای ماگرفته‌شود، تا مابرویم به عتبات و از مسئولیت و تکلیف خارج شویم. نصرالسلطنه‌گفت: واقعاً می‌روید به عتبات و یا مزاح می‌فرمائید؟ آقایان گفتند: البته می‌رویم و نهایت میل را به‌رفتن داریم.

باری، نتیجهٔ این مذاکرات این شدکه یك ساعت به غروب‌مانده صدور دستخط امنیت تلفون شد و به توسط مدیر توپخانه آورده‌شد. تا نیم ساعت از شب دوشنبهٔ بیست و سوم جمادی‌الاولی آقایان در مسجد جامع بودند. بعد از نماز مغرب از مسجد بیرون آمده به

خانه‌های خود رفتند . آقای طباطبائی به خانهٔ خود نرفت و رفت به خانهٔ آقای بهبهانی . جمعی دیگر از سادات و آقایان نیز با ایشان بودند ، لیکن سایرین هر یك به خانه‌های خودشان رفتند .

صبح علی‌الطلوع به طرف حضرت عبدالعظیم رهسپار شدند و در ابن‌بابویه که نزدیك زاویهٔ مقدسه است وارد شدند .

از اتفاقات آن‌که در شب دوشنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی که مطابق است با ۲۰ سرطان از اول شب تا صبح در طهران باران سختی باریده، رعد و برق می‌جهید، به حدی‌که در زمستان و بهار چنین بارانی در طهران دیده نشده بود و حضرات ترك‌ها چنین گمان می‌کردند که این رعد و برق به واسطهٔ بی‌احترامی به علماء است .

اختفای ملك‌المتکلمین

امروز حاج میرزا نصرالله بهشتی ملقب به ملك‌المتکلمین که از واعظین بزرگ و ناطقین سترك است به آقایان ملحق شد و سعی او در بیداری مردم برای صدماتی است که از ملاهای اصفهان دیده‌است ؛ ولیکن در رسانیدن سالارالدوله به تخت سلطنت از طریق تغییر ولایت‌عهد و یا طریق برانداختن عین‌الدوله بی‌اندازه ساعی است و اگر این قصد در او نبود، هرآینه از اولین اشخاصی بود که در بیداری مردم سعی‌نمود .

باری ، ملك‌المتکلمین با آقامیرزاسیدعلی‌شیرازی در شمیران ، در قریهٔ سعدآباد باغ میرزاعبدالوهاب‌خان آصف‌الدولهٔ شیرازی ، مهمان وثوق‌الدوله بودند که خبر به‌آنها رسید به حکم عین‌الدوله دو پسر ملك‌المتکلمین را گرفتار کرده و بردند به نظمیه که از آنها استنطاق نمایند مکان ملك را. ملك از شنیدن این خبر خائف شده وثوق‌الدوله هم به ملاحظهٔ برادرش دبیرحضور که منشی عین‌الدوله بود و هم به ملاحظهٔ پدرش معتمدالسلطنه ترسید، به حدی‌که آقامیرزا سیدعلی متقبل شد که ملك را ببرد جائی پنهان‌کند و چون چشم ملك آب آورده‌بود و نوری نداشت، فلذا او را در درشکه نشانده و رفتند در دربند که در دو فرسخی طهران است ، اطاقی از مشهدی ابوطالب دربندی کرایه کرده در آن‌جا مخفی شدند .

صبح روز دیگر آقامیرزاسیدعلی رفت منزل وثوق‌الدوله برای استعلام خبر، که شنید واقعهٔ مسجد جامع و اجتماع آقایان را در آن‌جا، فلذا نصرةالسلطان راکه از دوستان ملك و از اشخاص با حرارت و از کسانی است‌که دربیداری مردم بی نهایت ساعی است، ملاقات نمود . قرار بر این شد، که اول شب درشکه بیاورد در دربند و ملك را با خود ببرد به شهر و برساند به آقایان .

علیهذا، نصرةالسلطان در اول شب خود را رسانید به دربند و ملك‌المتکلمین را با خود در درشکه نشانید و آورد در مسجدجامع و دست او را گذارد در دست آقای طباطبائی .

ملك‌المتكلمين از امروز شروع به ترقی نمود ، چه تا به امروز به واسطهٔ لوث اتهام، گاهی او را بابی و گاهی‌او را لامذهب می‌خواندند و پیوسته در فشار آقای‌نجفی(۱) بود حتی آن که از خانه و زندگی خود دست برداشت و خود را بست به سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه ، باز راحت و آسوده نبود . در واقعهٔ مهاجرت صغری و زمان بعد با آقایان فی‌الجمله مراوده داشت و مورد سوءظن عین‌الدوله واقع گردید ولی از آمدنش به مسجدجامع و شروع به مقاصد وطنیه علناً رو به مدارج عالیه آورد و در زمرهٔ ناطقین بزرگ محسوب گردید . یعنی از امروز باآقاسیدجمال‌الدین همدوش و هم مسلك گردیدند .

وثوق‌الدوله از این که مهمانان عزیز خود را به جرم وطن دوستی از منزلش عذر خواست، قدری در نزد عقلاء مذموم شد ولیکن زحمات سابقه و لاحقهٔ وثوق‌الدوله این گناه را شست و به مفاد «الحسنات یذهبن السیئات» ، نگارنده هم به اعمال نیکش‌نگران است نه به‌کارهای زشت .

و اما نصرةالسلطان را تاکنون‌که زمان طبع این جلد سوم است به نیکی ستایش می‌کنم؛ چه این مرد باحرارت را از زمان ناصرالدین‌شاه الی کنون به‌یك حال و یك مقصد شناخته حتی‌آن‌که در معاونت حکومت‌کرمان در بیداری مردم و ترقی وطن ساعی و جاهد بود ، خدایش اجر عنایت فرماید .

مهاجرت کبری

روز دوشنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ــ آقایان بهبهانی و طباطبائی وجمعی دیگر نقل مکان کردند به ابن‌بابویه‌که در نزدیکی زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) واقع است .

بازارها بعضی بسته و بعضی مفتوح است . مردم سرگردان و حیران بدون تکلیف ، طلاب و تجار درحال خوف وترس، احدی جرأت نمی‌کند درکوچه و بازار راه‌برود .

نگارنده خواست برود به ابن‌بابویه ، جرأت نکردکه از خانهٔ خود خارج شود . کوچه و بازار مملوبود از سرباز و توپچی که‌گویا مأمور بودند به‌کشتن اهل علم وسادات. اگر درکوچه و بازار یك نفرآخوند و سید دیده می‌شد طوری به او نگاه می کنند کانّه قاتل پدر و برادر خود را می‌بینند . (۲)

امروز عین‌الدوله در حضور جمعی از رجال دولت‌گفت : شب‌گذشته باران‌آمد و کثافتهای شهر را برد و شهر را پاك نمود . باری ، آقایانی‌که در امروز مهاجرت‌کردند از این قرار است :

آقای بهبهانی، آقای طباطبائی، صدرالعلماء، آقا سیدجمال افجه‌ای، حاج شیخ مرتضی،

(۱) آقای نجفی از علمای بزرگ اصفهان است .

(۲) عصر امروز شروع به واقعهٔ تحصن به سفارت انگلیس شدکه بعد ازاین خواهدآمد.

آقا سید مصطفی قنات آبادی، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی، آقا میرزامحمد صادق‌طباطبائی، آقا سید مهدی، طباطبائی ،آقا شیخ‌عبدالرحیم نوهٔ صاحب فصول، آقا سید احمد طباطبائی، آقامیرزامحسن ،آقا شیخ محمد رضا استرآبادی ، آقا سیدعـلاءالدین اعتمادالاسلام، آقا شیخ مـحمدرضا کاشی ، پسرهای آقای طباطبائی، پسرهای آقای بهبهانی، طلاب و سادات متجاوز از دویست نفر.

آقایانی که بعد ملحق شدند

حاج شیخ فضل‌الله ، حاج علی‌اکبر ،آقا سیداسدالله طباطبائی، آقامیرزاسید حسن طباطبائی، طلاب و سادات تقریباً پانصد نفر. آقا میرزاسیدحسین قمی و آقا شیخ محمدرضای قمی هم مهاجرت نمودند.

آقایان بهبهانی و طباطبائی و صدرالعلماء و آقا سیدجمال در یک کالسکه سوارشدند. سایرین سوار درشکه و کجاوه و قاطر و اسب و الاغ بودند، جمعی کثیر از طلاب و غیرهم با پای پیاده از دروازهٔ طهران خارج‌شدند.

قریب به ظهر امروز آقا سیدعلی‌آقا یزدی از برای معاودت آقایان وارد ابن‌بابویه شد ،آقایان راضی نشده گفتند : در مملکتی که عدالتخانه نباشد نمی‌مانیم . در یک ساعت به غروب از ابن‌بابویه حرکت کردند. درجنب بقعهٔ صادقیه قدری توقف و مکث نمودند؛ حضرات خدام و اهالی حضرت‌عبدالعظیم خدمت آقایان رسیده تکلیف ورود به زاویهٔ مقدسه رانمودند وگفتند: ما تا جان داریم در یاری آقایان کوشش می کنیم؛ لیکن آقایان قبول نکردند و به ملاحظاتی از یک ساعت زیارت‌کردن هم رأیشان منصرف و منحرف گردید .

جناب آقا شیخ محمدرضای استرآبادی که چند سال در عتبات عالیات مشغول تحصیل و عبادت بود و از زهّاد و عبّاد، و در منبر نطقی گویا داشت ، این ایام از عتبات مراجعت نموده در زاویهٔ مقدسه وارد، جمعی از مؤمنین از ایشان استقبال نموده امروز باید وارد این پایتخت شود ، این اتفاق افتاد ، فلذا جنابش از ورود به طهران منصرف شد و با آقایان حرکت نمود .

نگارنده را دل به حالت این آقا سوخت، چه بانهایت سختی از عتبات تا دروازهٔ طهران آمده‌است، حالا با عدم استطاعت باز معاودت به عتبات می‌نماید .

مکتوب آقای بهبهانی به سفارت انگلیس

امروز صبح مکتوب آقای بهبهانی که محرمانه به سفارتخانهٔ دولت انگلیس مرقوم داشته به «مستر گرندف» رسید و این مکتوب دوم بود که آقای بهبهانی از راه التجاء به‌آن سفارتخانه نوشته‌بود. مضمون مکتوب اول را نگارنده ندانست ولی مضمون مکتوب دوم از این قرار است‌که :

ما علماء و مجتهدین چون راضی نیستیم خونریزی بشود، لهذا حرکت به

اماکن مقدسه را عازم گشتیم و ازآن جناب تمنا داریم که در دفع ظلم و تعدی همراهی خود را از ما دریغ ندارد .

چون آقایان حرکت کرده بودند و موقع گذشته بود، «مستر گرندف، شارژدافر» همین قدر جواب داد که نسبت به بازماندگان وآنان که التجاء آورند همراهی خواهد شد .

این بود که آقای بهبهانی در ابن‌بابویه به‌بعضی از تجار فرمود که اجزاء سفارتخانه به من وعدهٔ همراهی داده‌اند. هرگاه پس از من متعرض شما شدند به‌آنها متوسل شده و به‌آن مکان متحصن و ملتجی شوید . اگرچه وزیرمختار در طهران نیست ولیکن شارژ-دافر و سایر اجزاء سفارتخانه از شما همراهی خواهند نمود .

روز سه‌شنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاولی - که مطابق بود با هفدهم ژولیهٔ ۱۹۰۶ میلادی آقایان مهاجرین که در بقعهٔ صادقیه متصل به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم(ع) جمع‌شده حرکت کردند به سمت کهریزك. در یك ساعت از شب گذشته وارد کهریزك شدند. آنهائی که بعد از این روز به‌آقایان ملحق شدند، درآن روز و روز بعد حرکت کردند. بستگان و نوکرهای آقایان که تهیه و تدارك سفررا دیده، با اسباب و لوازم سفر درکهریزك ملحق شدند .

از طرف دولت متوالیاً برای آقایان پیغام می‌رسید . نصرالسلطنه و مدیر توپخانه و سالار فیروزکوهی آمدند و گفتند وشنیدند و رفتند .

بازار و دکاکین و سراها امروز باز است . احدی ازکسبه در خیال همراهی از مهاجرین نیست؛ اگر هم کسی مهاجرت کند نه برای همراهی و معاونت ازآقایان، بلکه از ترس مال و جان خودشان می‌باشد و اگر فشار دیوانیان و حرکات شنیعه و اعمال قبیحهٔ آنان نباشد احدی ازکسبه و تجار با آقایان مهاجرت نمی‌کرد .

عجالةً یك حالت خوف وترس مردم را فرا گرفته‌است. نه مأمنی که به‌آن‌جا پناه‌برند و نه ملجائی که به آن متوسل شوند . سابقاً اگر ظلمی به مردم می‌شد پناه به خانه‌های آقایان می‌بردند ولی دیگرجائی را ندارند که به‌آن‌جا پناه ببرند . اکثر علماء مهاجرت نموده‌اند. حاج شیخ فضل‌الله هم در خیال حرکت است . مردم در منزل حاج شیخ فضل‌الله زیاد مراوده و آمدو شد می کنند. بعضی ایشان را مانع می‌شوند از همراهی با عین‌الدوله، گروهی او را تحریض و ترغیب می کنند بر دوستی عین‌الدوله .

شب چهارشنبهٔ بیست وپنجم، هفت ساعت ازشب گذشته، مدیر توپخانه سیف‌الدین‌میرزا درکهریزك خدمت آقایان رسیده گفتگوئی محرمانه کرد و رفت ولی مسموع شد که به‌آقایان گفته‌است مستدعیات شما را شاه قبول می کند، جز عزل عین‌الدوله و افتتاح عدالتخانه، که اجابت این دو از محالات است و نیز گفته‌است که اگر از قم حرکت کنید در مخاطره می‌باشید .

آقایان در کهریزك ملتفت شدند که برای مخارج این سفر پول بسیاری لازم است، لذا

در مقام توجه و نظر به اندوختهٔ خود برآمده، آقای طباطبائی چهارقران پول درجیب داشت، آقای بهبهانی صد و پنجاه تومان پول نقد همراه داشت و این پول کفایت تا قم را نداشت، لذا آقازاده‌ها را فرستادند به شهر برای تحصیل پول و هرکدامی تهیهٔ وجوه نموده، آقامیرزامحمدصادق پسر آقای طباطبائی که برای تحصیل پول آمده‌بود به شهر، ابتداء از بانك روس خواست پول قرض کند، اجزاء بانك مطالبهٔ گروکردند، با این که سابق بر این ملاها اگر پولی از بانك می گرفتند، بدون گرو می‌دادند. ارباب جمشید هم ترس عین‌الدوله را بهانه‌کرد، حتی آن که گفت اگر پولی هم بدهیدکه حواله و برات بدهم قبول نخواهم کرد.

آقازاده متحیر ماندکه چه‌کند؟ تاآن‌که معین‌حضور ملتفت شدکه اگر پول نرسد شاید آقای طباطبائی از مهاجرت منصرف شود. فلذا آقازاده را ملاقات نمود وگفت: من تازه ملك خود را فروخته‌ام، سی هزار تومان حاضراست، هر قدر می‌خواهید بدهم. از هر جا هم که پول لازم شد حواله‌کنید من می‌پردازم و اگر به یکی از تجار هم بخواهید می‌دهم و برات می گیرم. آقازاده دو هزار تومان اسکناس گرفت و مانند حرز دعا بر بازوی خویش بست و دوستان را وداع گفته دستور العمل داد وگرفت و حرکت‌کرد. در حسن‌آباد که شش فرسخی طهران است ملحق به آقایان شد.

چون معین‌حضور از اجزاء انجمن مخفی بود، نگارنده از او پرسید قدر پول را. جواب داد: چهارهزار تومان دادم، دو هزار تومان را پس دادند و اگر هم حوالهٔ ایشان از بین راه رسیده‌بود تا سی هزار تومان می‌دادم.

باری، از جاهای دیگر هم پول به آقایان رسید و از جهت پول به هیچ وجه نگرانی نبود. مراجعت آقاشیخ محمدرضا مجتهد استرآبادی از حضرت عبدالعظیم به عتبات و حرکت‌کردن باآقایان خیلی باعث قوت مهاجرین شد. آقامیرزاسیدحسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم‌که حرکت‌کردند مهاجرین را قوتی فوق‌العاده داد. آقا سید ریحان‌الله هم نقل به فیروزآبادکه از آن جا برود به مشهد مقدس. حاجی شیخ فضل‌الله هم در صدد و تهیهٔ حرکت و مهاجرت است.

این مهاجرت را مهاجرت‌کبری گویند و مهاجرت اولیه راکه به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده شده‌بودند مهاجرت صغری گفته‌اند. چه در این مهاجرت هم مقصود اعظم است از اول و هم عدهٔ مهاجرین بیشتر و هم زحمات و صدمات واردهٔ بر آنان زیادتر بود.

روز چهارشنبهٔ ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ـ حاجی شیخ فضل‌الله در تهیهٔ حرکت است، نصرالسلطنه بر او وارد و چند ساعتی با هم خلوت نمودند. بعضی گفته‌اند مشارالیه بر حسب میل عین‌الدوله تا قم خواهدرفت؛ چه اگر توانست آقایان را منصرف می‌نماید از

رفتن به عتبات و آنها را معاودت خواهدداد و این خدمتی است که به صدر اعظم کرده‌است و اگر نتوانست آنـان را عودت دهد ، همان مراجعت خودش اهمیتی خواهدداشت و شاه را از خیالات بزرگ خواهدانداخت .

بعضی را عقیده آن است که واقعاً در خیال مهاجرت است ، چه در مهاجرت اولیه که تخلف ورزید خیلی متضرر گردید . علاوه بـر این حاجی شیخ فضل‌الله اگر چند مـاهی در عتبات توقف کند ، شخص اول علماء اسلام خواهد گردید . چـه هم حسن سلوك دارد و هـم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست .

حاجی شیخ‌عبدالنبی هم رفته‌است به «اوین» که در دو فرسخی طهران واقع است .

آقامیرزامصطفی‌آشتیانی هم مادرش مریض است و خیالاتش را کسی نمی‌داند .

از طایفهٔ طباطبائی جز یك پسرش آقا عبدالمهدی که ماند برای سرپرستی خانواده و این‌که بعدها بستگان را حرکت دهد، دیگر همگی مهاجرت نمودند .

دیگر از مهاجرین که از مهاجرت او آقایان را قوت و عین‌الدولـه را ضعیف نمود ، جناب آقاسید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی است کـه امروز حـرکت فرمود بـا فرزندان خویش . آقـامیرزاسیدحسن و میرزاسیدحسین و این سید بزرگـوار محل وثوق عامه و خاصه است ؛ چه از اهل ذکر و دعاست و نسخهٔ صحیحهٔ جنة‌الاسماء‌کـه از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد است ابا عن جدّ به طریق اجازه در نـزد این بزرگـوار موجود وآثارش مشهود است . ازآن جمله چندی قبل شخص دیوانه‌ای را از همدان‌آوردند به طهران برای معالجه. پس از یأس از معالجه به توسط شریف‌العلماء‌که از خصیصین جناب صدرالعلماء است ، او را آوردند خدمت این سید بزرگوار و با اجتماع شرایط لوح جنه را به او دادند . پس از چندی، دیوانه عاقل و مرض او به‌کلی برطرف شد .

از این گونه کارها از این سید جلیـل و عالم نبیل بسیار دیده شد و در اغلب ادعیه از جهت شفای امراض از اشخاص بزرگ مجاز شده و در تمام شداید و مصائب با بـرادر بزرگوار خود همراه بود و به هیچ اسم و رسم هم فـایده از دولت و ملت نبرد، و متوقع اجری نگردیـد ، و از خدمات بزرگش تقبل ریاست و مـدیری مدرسهٔ اسلام است ، چه اگر اهتمامات ایـن مدیر محترم نبود لطمهٔ بزرگی بـه مدارس طهران می‌رسید . زیـرا که ورود ایـن گونه اشخاص صحیح و بزرگ به معارف جبران می کند تـوهیناتی را کـه برای مدارس و معارف حاصل‌شد از دخالت اشخاص نـامناسب و فاسدالعقیده . زیرا کـه اهالی ایران عموماً دیانت و اسلامیت ابناء وطن را مقدم می‌دارند بر سایر چیزهای دیگر.

این بود که اقدام آقای طباطبائی به افتتاح و تأسیس مدرسهٔ اسلام باعث شد که ملاها ساکت شدند و ضدیتی که در اوائل اظهار داشتند مبدل به معاونت و مساعدت شد .

باری، جناب آقـاسید اسدالله طباطبائی مدیر حالیهٔ مدرسهٔ اسلام ۱۲ سال از آقای

طباطبائی کوچکتر است و محل وثوق و اعتماد خواص و عوام . نسبت شریفش اباً و اماً در حالات آقای طباطبائی سابقاً ذکر شد، از مهاجرت این سیدجلیل تزلزلی در هواخواهان عین‌الدوله حاصل گردید .

نگارنده، تیمناً و تبرکاً چند سطر از این صحایف را برای ترسیم تصویر ایشان می‌گذارم که خوانندهٔ تاریخ بداند، چگونه اشخاص بزرگ مؤسس مشروطهٔ ایران بودند و چطور از جان و مال در مقابل مطالبهٔ معدلت و اجراء احکام اسلام خود داری نفرمودند . امیدواریم که یك روزی نتیجهٔ اقدامات این اشخاص بی‌غرض را به چشم خود ببینیم و اگر هم مقدر نشده باشد که به مقصود خود برسیم لااقل اولاد و اخلاف ما ثمرات این شجره را دست آورند و لعن و نفرین کنند به مانعین و خائنین به این آب و خاك و بدانند که بزرگان دین، پیشوایان مذهب مقدسهٔ اسلام در هیچ امری کوتاهی نکردند و مفاد این شعر را مثال کرده :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع

برگردیم به رشتهٔ تاریخ خود :

انتقام عین‌الدوله

پس از بیرون رفتن آقایان از دروازهٔ طهران عین‌الدوله هم بنای بد رفتاری و سلوك را گذارده از یك طرف در مقام انتقام برآمد ، مسئله را به حدی تعمیم داد که از انتقام آن طرف افتاد . یعنی اقدام به کارهائی نمود که از صدر اعظم و شخص اول یك مملکتی بعید بود .

از آن جمله واقعهٔ زن حاج محمدحسن برادر حاجی محمدتقی بنکدار بود که در واقعهٔ سفارت اشاره به آن خواهد شد . از یك طرف در مقام گرفتاری بعض تجار برآمد که نیز در واقعهٔ سفارت خواهد آمد .

از یك طرف شخص سلطانی که تیر به سیدعبدالحمید زده بود او را ترقی منصبی و درجهٔ بالاتر داد و اضافه مواجب، که خدمت کرده است . سربازهائی که تیر انداخته و در واقعهٔ مسجدجامع شلیك کرده بودند هر کدام را در خور لیاقت انعام داد .

میرزا احمد خان آشتیانی قاتل حاجی سید حسین را که از طایفهٔ قائم‌مقامی است به ازدیاد مواجب و درجهٔ سرتیپی مفتخر داشت ، برای آن که مرحوم آقاسیدحسین را در مسجد جامع به قتل رسانیده بود . دیگر آن که پس از رفتن آقایان، عین‌الدوله در مجلس گفت: دیشب باران بارید و کثافات شهر را زایل نمود . این عبارت، موجب تزلزل مردم گردید ؛ چه مردم هرگز راضی نخواهند شد به صدراعظمی که معتقد به علماء نباشد . مجملاً هر روز بلکه هر ساعتی آثاری ظاهر می‌شود از دیوانیان ، که موجب قوت آقایان می‌گردد . اگر چه احدی در مقام همراهی آقایان نمی‌باشد ، هرکس هم از تجار و کسبه

که با آقایان هجرت نمود از ترس جان و مال خودش بود که بعد از آقایان، عین‌الدوله در مقام گرفتاری آنان خواهد برآمد.

روز پنجشنبهٔ ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ – اول آفتاب حاجی شیخ فضل‌الله مجتهد با جمعیت بسیاری مهاجرت نمود که در حسن‌آباد ملحق به آقایان گردد. در این سه روز هم که در شهر ماند متصل و متوالیاً باآقایان مکاتبه و مراسله داشت. حاجی علی‌اکبر بروجردی را رسول نمود نزد آقایان و سوگند یاد نمود که به شما خواهم رسید، هر جا که بروید من هم می‌آیم و نیز چندین مرتبه نصرالسلطنه او را ملاقات نمود و آنچه کرد که او از قصد خود برگردد قبول ننمود، تا آن‌که امروز صبح علی‌الطلوع از دروازهٔ طهران خارج شد. (۱)

عین‌الدوله از حرکت حاج شیخ فضل‌الله بی‌اندازه ضعیف شد و پس‌از این که شنید حاج شیخ فضل‌الله مهاجرت نمود گفت: هزار نفر از ملاها رفتند، اما بیست کرور اهالی ایران از دست آنها خلاص و راحت شدند. و هم امروز تلگراف نمود به بلدان و ایالات ایران و حکام را دستورالعمل داد که هرکس خواست برود به عتبات، مانع نشوند و بگذارند برود و نیز امروز پانصد نفر سوار به‌ریاست سردار فیروزکوهی مأمور شدند که باآقایان حرکت کنند، علی‌الظاهر می‌گفتند چون امنیت داده‌ایم به آقایان، پس باید محافظت نمود آنها را تا از خاك ایران خارج شوند و این سوارها برای امنیت طرق و شوارع و حفظ آقایان حرکت کرده‌اند، و لیکن چندگاری کند و زنجیر و اسبابهای شکنجه و غیره باآنها بود و علی‌المذکور سردار فیروزکوهی مأمور بود که از قم آقایان را متفرق نماید، بعضی را به‌طرف کلات و بعضی را به طرف اردبیل و بعضی را به طرف کرمان نفی کند و نیز امیربهادر جنگ گفته بود که اگر شاه اذن بدهد من ملاها را قبل از ورود به قم علاج می‌کنم.

آقامیرزامصطفی آشتیانی با عنوان مرض مادرش حرکت کرد ولی از دم دروازهٔ حضرت‌عبدالعظیم سوارهای دولتی او را برگردانیدند، بردند نیاوران حضورشاه و امروز آمد به‌شهر. که ان‌شاءالله تفصیل این واقعه را بعد از این اشاره خواهیم کرد.

شب پنجشنبهٔ ۲۶ جمادی‌الاولی سه ساعت از شب گذشته آقایان از کهریزك حرکت نموده و در ساعت هفت از شب گذشته وارد حسن‌آباد شده و تا صبح آن‌جا خوابیده رفع خستگی نمودند، روز را هم به ملاحظهٔ پیاده‌ها آن‌جا ماندند. در یك ساعت به غروب، از حسن‌آباد حرکت، دو ساعت و نیم از شب گذشته وارد قلعهٔ محمدعلیخان شدند و در آن‌جا آب به‌قدر کفایت آنها نبود. به صدمات و زحمات بسیار تهیهٔ آبی دیده شام مختصری صرف

(۱) نگارنده را با واقع امر کاری نیست و قصد شیخ را نمی‌داند ولیکن علی‌الظاهر حرکت حاج شیخ فضل‌الله خیلی امر آقایان را قوت داد. چه مراتب علمیهٔ او از دیگران بهتر و سلوکش نسبت با طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود.

نموده نزدیك به طلوع فجر از آن جا حرکت نموده در اول طلوع آفتاب وارد علی‌آباد شدند .

عین‌الدوله علاوه بر آن پانصد سوار، دویست نفر سوار و قزاق فرستاده ،که اگر در بین راه کسی در مقام حمایت آقایان برآید او را هدف گلوله سازند . در شهر هم احدی جرأت نمی‌کند اسم آقایان را ببرد به‌خوبی.

شخص بنائی در کوچهٔ طهران گفته‌بود: با ادعای مسلمانی، این گونه سلوك با سادات و ذریهٔ فاطمه، محل حیرت و تعجب است ! سادات و علماء برای آسودگی ما در میان بیابان، تشنه و گرسنه و برهنه و پای پیاده در رنج وتعب می‌باشند، ما باید ساکت باشیم؟ مجملاً این شخص بنا در شب پنجشنبه در حالتی‌که در پهلوی زنش خوابیده‌بود با گلولهٔ تفنگ مقتول گردید . یعنی گلوله به‌رانش خورده بعد از دو روز مرحوم شد. حالا عمداً او راکشتند و یا اتفاقاً گلولهٔ تفنگ به پایش خورد، خدا داناست؛ نه قاتل معلوم شد و نه قصد . این قدر معلوم است‌که جز شب‌گرد و نظامی احدی در شب با حربه و سلاح نمی‌گردد . پس معلوم است‌که قاتل از دیوانیان بوده و آن بناء از دوستان و حامیان مهاجرین بوده‌است .

و نیز در این روز یك نفر سید در خیابان شمس‌العماره به امر امیربهادر دستگیر و به طرف مجلس دولتی او را بردند ، دیگر تقصیر او چه بوده و با او چه‌کردند، معلوم نشد .

امروز واقعهٔ سفارتخانهٔ انگلیس مسموع گردید و مشهور شدکه عده‌ای از تجارآن‌جا متحصن شدند، و جمعی‌از طلاب‌مدرسهٔ صدر و دارالشفاء را از طرف تجاربردند به‌سفارتخانه و هرکدامی را یك تومان پول دادندکه شب راآن‌جا بمانندکه‌در واقعهٔ فردا خواهدآمد.

روز جمعهٔ ۲۷ جمادی‌الاولی۱۳۲۴ـ امروز بعض از اوراق قرآن دیده شدکه‌گلولهٔ تفنگ‌آنها را سوراخ و خراب‌کرده‌بود، می‌گفتند از شصت‌پاره‌هائی‌است‌که در واقعهٔ مسجد جامع هدف‌گلوله واقع شده‌بودند . این اوراق و مجلدات محترمه هیجان غریبی در مردم احداث‌کرده، امروز طرف صبح نگارنده رفت به‌سفارتخانهٔ انگلیس، متجاوز از پانصد نفر جمعیت درآن‌جا دیده با این‌که طرف عصر محل اجتماع و مذاکره‌است علت تحصن وپناه بردن اهالی از این قرار است :

واقعهٔ تحصن ملت به سفارتخانهٔ انگلیس

در ایران معمول و مرسوم است‌که هنگامی‌که یك یا جماعتی در فشار حاکم یا پادشاه واقع شوند ، پناه به‌خانهٔ یکی از بزرگان می‌برند، و به آن مکان مقدس پناهیده می‌شوند . خواه آن متحصن ظالم باشد خواه مظلوم . مثلاً شاه یا مأمورین دولت، کسی را بخواهند مأخوذ دارند اگر قبلاً به او اطلاع بدهند، به‌جائی‌متحصن می‌شود تا امر او اصلاح

بشود و اگر کسی‌هم مال دیوان را بخورد و یا ورشکسته و مفلس شود پس از تهیهٔ خود به‌جائی متحصن می‌شود .

اما محل تحصن را جائی قرار می‌دهند که محل ملاحظهٔ شاه و حاکم باشد، مثلاً امامزادهٔ معتبری اگر باشد به‌آن جا پناه می‌برند ، و می گویند فلان در بست رفته‌است و اگر امامزاده نباشد به خانهٔ یکی از علماء بزرگ‌آن شهر پناه می‌برد و او را واسطهٔ در اصلاح قرار می‌دهد. مثلاً در مشهد مقدس از چوب بست محل امن و تحصن است. درشیراز اطراف امامزاده شاه‌چراغ محل بست است . درکرمان خانهٔ علماء و اطراف خانهٔ هر عالمی محترم محل بست‌است. درطهران مقصرین و یا غارمین از حکومت به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده می‌شوند و درآن‌جا می‌مانند تا رفع ظلم از آنها کنند . بعضی از اوقات در زیر توپ مروارید می‌نشینند و این توپ بزرگی است که موسوم به‌توپ مروارید است و در نزدیکی درب ارك که زیر نقاره‌خانه است ، آن‌را گذارده‌اند . پناهندگان به‌این مکان، زودتر امرآنها اصلاح می‌شود. چه هرکه به‌این مکان‌پناه‌آورد شاه و صدر- اعظم زودتر بر حال عارض مطلع می‌شوند .

در این اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه و زمان مظفرالدین شاه امر بست‌نشستن تعمیم پیدا کرده‌است؛ به‌این‌معنی، سرطویلهٔ شاهی و طویله‌های شاهزادگان هم محل امنی‌شده‌است. چه هرکس‌به سرطویله پناه ببرد مهترها و جلودارها و امیرآخورها از او همراهی می کنند و اتفاقاً کار عارض هم اصلاح می‌شود .

در واقع ناصرالدین شاه ملتفت شده‌بود که گفته‌بود باید وسایط را تعمیم داد که مظلومین از خدا منصرف شوند چه در امکنهٔ مقدسه شاید یك‌نفر متوجه به‌خدا گردد ،آن وقت خانوادهٔ ظالم تباه و هلاك می‌شوند . به این‌جهت امکنهٔ غیرمقدسه رانیز ضمیمهٔ امکنهٔ مقدسه نمودند تا بکلی مردم را نظر به واسطه باشد و ظالم راحت وآسوده بخوابد.

این شد که هرکس عارض یا ورشکسته و یا مظلوم واقع می‌شد و یا مستحق سیاستی می گردید پناه می‌برد به توپ مروارید و یا سرطویلهٔ شاهی و یا منزل یکی از خانمهای درباری و یا خواجه‌های سلطانی و خرده‌خرده وکم کم امکنهٔ بست بسیار و فراوان می‌شد و گاه‌گاهی هم به ملاحظهٔ شأن عارض و یا بزرگی مطلب، پناهنده به یکی از سفارتخانه‌ها می‌شدند .

مثلاً در (۱۸۴۸) میلادی، تقریباً هفتاد سال قبل، اعیان و بزرگان مملکت ایران از ظلم حاجی‌میرزاآقاسی وزیر محمدشاه و صدراعظم ایران به جان آمده به سفارت روس و انگلیس ملتجی شدند و درآن‌جا بست نشسته عزل او را از شاه خواستگار بودند و درهیجده و بیست‌سال قبل ناظم‌العلماء ملایری که از علماء و بزرگان و شرفاء ملایر بود، با چندنفر از اهالی ملایر به سفارتخانهٔ روس ملتجی شدند ، از ظلم و ستم سیف‌الدوله برادر

عین‌الدوله ، که در آن وقت حاکم ملایر بود ؛ حتی آن‌که آقامیرزاسید محمد طباطبائی که تازه از عتبات مراجعت فرموده‌بود فرستاد ناظم‌العلماء را آوردند ، و فرمود : با بودن علماء در طهران مناسب نیست شما پناه به‌سفارتخانهٔ روس ببرید ، من خودم‌کارت را اصلاح می‌نمایم. ناظم‌العلماء باز جرأت نکرد خارج شود تا اطمینان تام به‌او داده شد، و همچنین در ماه گذشته حاج شیخ‌الرئیس که از علماء و شاهزادگان است به اتهام حریت‌طلبی طرف سوءِ ظن دولت واقع شد . به محض آن‌که دانست‌که عین‌الدوله در خیال گرفتاری او است پناه به‌سفارتخانهٔ عثمانی برد و از آن‌جا خارج نشد تا آن‌که به توسط سفارت، تأمین‌نامه از دولت برای او گرفته و در دفتر سفارت ضبط نمودند .

خلاصه از مکاتبات آقای بهبهانی به سفارت انگلیس و این‌که صریح به بعض تجار فرموده‌بود : اگر عین‌الدوله به‌شما سخت گرفت ملتجی به سفارت انگلیس شوید. تجار به این خیال بودند تا آن‌که در شب دوشنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی که روزش آقایان از شهر خارج شدند ، چند نفر فراش و غلام کشیکخانه می‌روند درب‌خانهٔ حاجی‌حسن برادرحاجی ـ محمدتقی که در مهاجرت صغری وکیل خرج آقایان بودند و خدمات بزرگ به آقایان کرده بودند .

خلاصه می‌گویند : پیغامی از حاجی داریم‌که باید به‌خانه بگوئیم . زن حاجی حسن آمد پشت درب خانه،فوراً او را گرفته با درشکه خانم را می‌برند به‌طرف منزل عین‌الدوله و به او می‌گویند مأموریم شوهرت را بگیریم ولی با تو محترمانه سلوك خواهدشد، چه شاهزاده عین‌الدوله تعریف و توصیف حسن تورا شنیده و تعلق خاطری به تو به‌هم‌رسانیده، زن بیچاره خواهی نخواهی ساکت شد .

نگارنده ندانست مقصود عین‌الدوله از بردن این زن چه بود و چه انتقامی را در نظر داشت . بلی، شوهر این زن حاجی‌حسن در واقعهٔ تحصن به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم وکیل خرج آقایان بوده با برادرش حاج محمد تقی دامن همت و مردانگی را به کمر زده مخارج مهاجرین را می‌داد. مجملاً زن را در عوض شوهر گرفتند، و بردند و چند روز بعد از این واقعه حاج‌حسن آن زن را طلاق‌داده و صداقش را به تمامه داده ، بعضی را عقیده این بود که این زن دائمی حاجی حسن نبود بلکه صیغهٔ او بوده ، بعضی را عقیده این بودکه نه زن دائمی بود و نه انقطاعی، بلکه مترس حاجی. ولی اقرار حاج‌حسن حضور آقای طباطبائی به این‌که او را طلاق داده‌ام و دیگر پهلوی او نرفتم، دلیل است براین که زن دائمی او بوده و اگر این اقرار نبود ، نگارنده این واقعه را تکذیب می‌نمود ؛ چه از شاهزاده عین‌الدوله این طور شنایع و فضایح دیده‌نشده ، و احدی ندید این شاهزاده به ناموس کسی دست‌اندازی نماید. خلاصه این شایعه مردم را بی‌اندازه خائف نمود .

رفتن تجار به سفارت‌خانهٔ انگلیس

روز دوشنبهٔ ۲۳ در خانهٔ آقا محمد دلال بانك روسی، مجلس جشنی منعقد گردید که آقامحمد، ربیبهٔ معزالسلطان را عقدکرده و جمعی از تجار و صرافها را مهمان کرده بود که در این اثناء حاج محمدتقی و حاج حسن برادرش وارد شدند و مذکور داشتند خیالات عین‌الدوله را دربارهٔ خودشان و دیگران. حضرات تجار فوراً این دو برادر را بردند به اطاقی دیگر که کسی آنها را نبیند وکسی را فرستادند به ابن‌بابویه نزد آقایان که تکلیف ما چیست؟ پس از چند ساعتی فرستاده مراجعت نمود، و از طرف آقای بهبهانی پیغام آورد که من استخاره کرده‌ام که پناه ببرید به سفارتخانهٔ انگلیس، خوب آمده‌است، البته بروید در سفارتخانهٔ انگلیس و در آن‌جا متحصن باشید تا امنیت برایتان بگیرند. تجار با هم مشورت نمودند که ما با سفارتخانهٔ انگلیس راه و آشنائی نداریم.

آقامیرزامحمود اصفهانی که از تجار معتبر و از اجزاء انجمن مخفی بود، گفت: آقا سید علاءالدین سیدنصرالدینی، با من همسایه و دوست است، با اجزاء سفارت مراوده دارد، من او را ملاقات می‌نمایم و از او تکلیف می‌خواهم. بالاخره قرار بر این گذاردند که شب را در خانهٔ آقامیرزامحمود حاضر شوند. فلذا شبانه را حاضر شدند در محل مذکور و از آن‌جا می‌روند به خانهٔ سیدعلاءالدین. پس از عرض‌حال، سیدعلاءالدین گفت: کار بست، بسی‌صعب و دشوار است، ولی من یك‌اندازه‌کار را به‌جائی می‌رسانم. تجار می گویند: ما سیصد تومان به شما می‌دهیم که ما را ببرید در سفارتخانهٔ انگلیس و همراهی کنید که از ما پذیرائی کنند. پس از مذاکرات بسیار، شصت تومان نقد و بقیه را قبض دادند. آقاسید علاءالدین کاغذی نوشت به‌یکی از اجزاء سفارتخانه، پسرش را حامل آن قرار داد.

میرزا حاجی‌آقاتاجر با آقازاده رفتند به قلهك که محل ییلاق سفارتخانه است، و در دو فرسخی طهران واقع، و ازحیث آب و هوا بهترین امکنهٔ شمیرانات است. اجزاء سفارتخانه در اول امتناع و بالاخره جواب دادند که پذیرائی از تجار می‌شود، لیکن به شرایطی که از آن جمله‌است: عدم جنحه و جنایت و مفلس بودن و ورشکستگی که بخواهد مال مردم را بخورد. میرزا حاجی‌آقا گفت: هیچ تقصیری ندارند جز آن‌که از آقایان همراهی کرده‌اند و برحسب اشارهٔ آقای بهبهانی از ترس‌جان پناه‌می‌آورند به سفارتخانه. اجزاء می گویند: بیایند به قلهك که مکان ییلاقی است. میرزاحاجی‌آقاگفت: جرأت ندارند ازشهر خارج شوند و در سفارتخانهٔ شهر متحصن می‌شوند. خلاصه، قول ازآنها گرفته و می‌آیند شهر و مژدهٔ قبول را به تجار دادند. فلذا شب سه‌شنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ نه نفر از تجار معتبر از قرار ذیل به سفارتخانهٔ انگلیس پناهنده می‌شوند و اسامی آنها از این قراراست:

آقا میرزامحمودتاجر اصفهانی ـ حاجی‌محمدتقی ـ حاج‌محمدحسن ـ حاج‌محمد-

ابراهیم ـ ملاحسن وارث ـ حاج‌علی‌ماهوت‌فروش ـ میرزاحاج‌آقاحریرفروش ـ آقامحمد تقی صراف ـ حاج‌سیدآقا صراف .

پس ازآمدن این نه نفر به‌سفارتخانه، دونفرسوار هندی و چند نفر قزاق از طرف شارژدافر آمدند شهر برای محافظت متحصنین‌سفارتخانه .

از طرف شارژدافر پیغام رفت برای میرزانصرالله‌خان مشیرالدوله وزیرامورخارجه، که جمعی از تجار عازم‌شده‌اند پناه‌آورند به سفارتخانه، جلوگیری کنید. وزیر امورخارجه یا به مسامحه و مماطله گذرانید و یا عمداً در مقام خرابی کار عین‌الدوله برآمده ، چه مشیرالدوله وزیر امور خارجه بی‌میل نبود که عین‌الدوله ازکار بیفتد بلکه انقلاب سلطنت و تزلزل دولت قاجاریه را مایل بود ، چنانچه بعد از این ذکر خواهدشد . و هم می‌دانست که اگرعین‌الدوله ازکاربیفتد دیگر احدی قابل صدارت نیست، و این مسند و منصب به او خواهد رسید . به هر جهت مشیرالدوله وزیر امور خارجه در مقام اصلاح و جلوگیری از هجوم متحصنین برنیامد، بلکه به دولت هم اطلاعی نداد تا بکلی امر سفارتیها محکم شد، و امر ظاهری و علنی گردید .

دو نفر از اجزاء سفارتخانه یکی حسینقلی‌خان‌نواب و دیگری میرزایحیی‌خان منشی سفارتخانه امروز وارد شدند به سفارتخانه و به تجارگفتند : حالاکه شماآمده‌اید و متحصن‌شده‌اید بهتر این است‌که مقصود را اهمیت‌دهید و صرف امنیت‌خواستن برای خودتان را تنها عنوان نکنید، بلکه معاودت آقایان را عنوان‌کنیدکه لازمهٔ‌آن امنیت خودتان است، و هم چند نفری از سادات و اهل علم را نیز با خود همراه‌کنید،هرچه عده زیادتر و هرقدر از سادات و طلاب با شما باشند بهتر است .

این شدکه تجار در این دو سه روز جمعی از طلاب مدرسهٔ صدر و دارالشفاء را باخود نموده، بعضی را پول داده ، بعضی را بدون پول بردند به سفارتخانه . به‌این طورکه‌آقاسید محمدتقی سمنانی راکه از اجزاء آقای بهبهانی بود و برای همین‌گونه مطالب در شهرمانده بود ، باآقامیرزامحمود قمی را دیده، پنجاه تومان به‌آقاسیدمحمدتقی دادند و به آقامیرزا محمود هم دستورالعمل دادند ، این دو نفر هم آنچه ممکن بود از زحمت و صدمه متحمل شدند ، عدهٔ زیادی از سادات و اهل علم را واردنمودند .

امروز طایفهٔ بزازها و صرافها دکاکین خود را بسته و رفتند به سفارتخانه ، حتی صراف و بزاز خیابانها و بازارچه‌ها که ایام جمعه را نمی‌بستند امروز را بستند . این شایعه در تمام شهر منتشر گردید. مردم دسته دسته داخل می‌شوند، طلاب مدرسهٔ ناصریه به حالت اجتماع داخل شدند . با این‌که این مدرسه دولتی بود و از طرف ظهیرالاسلام که داماد مظفرالدین شاه و متولی امور مدرسه بود ممانعت و جلوگیری شد ، باز طلاب اعتنا نکرده و رفتند به سفارتخانه .

رنود هم دربین افتاده، مردم را تحریص و ترغیب می‌نمودند. چون هوا گرم بود در صحن سفارتخانه چادرهای متعدد برپاشد ، عدهٔ سراپرده امروز به ده رسیده . آشپزخانهٔ عمومی منعقد گردید . مخارج جمیع را از هرجهت حاجی‌محمدتقی و برادرش حاج‌حسن برعهده گرفته ، ذوالریاستین کرمانی که از اعضاء انجمن مخفی بود امامت جماعت نمود . بعد از نماز جماعت ، صندلی گذارده ، رفت بالای صندلی مردم را موعظه و بیدار نمود . فخرالاسلام نیز ملحق شده و رفت منبر و شروع به نطق نمود .

اجزاء انجمن مخفی تازه پیدا شدند و یکدیگر را ملاقات‌نمودند ولیکن احدی جرأت نمی‌کند جز معاودت‌آقایان دیگر عنوانی نماید. حتی فیلسوف بهبهانی در یك چادر عنوان‌کردکه باید ما قانونی از شاه مطالبه‌کنیم. فوراً دورش راگرفتند و خواستند او را خارج نمایند .

در عصر امروز اعلانی با ژلاتین طبع شد از چادر مخصوص‌که جز معدودی در آن نبود، بیرون‌آمد. یکی ازآنها در پاکت گذارده‌شد برای شاه فرستاده‌شدکه صورت آن از این قرار است :

عریضهٔ ملت حضور اعلیحضرت بندگان شاهنشاه مظفرالدین شاه خلدالله ملکه

به‌شرف عرض مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه اسلام‌پناه خلدالله مملکته و سلطانه می‌رساند: نظر به‌کلمهٔ طیبهٔ رضویه ثامن الائمه صلوات‌الله‌علیه که فرمودند : « السلطان ظل‌الله یاوی‌الیه کل‌مظلوم» دعاگویان اصالةً از طرف خود و وکالةً از طرف برادران ایمانی عرضه می‌داریم‌که دو سال تمام است علمای اعلام، قبةالاسلام دارالخلافة از دست ظلم و تعدی حکام جور به‌حضور مبارك ذات پاك اعلیحضرت اقدس شاهنشاه متظلم شده، استدعا نمودند که بساط عدل گسترده‌شود ، و این صفت عدل‌که بزرگترین صفات حضرت اقدس احدیت عز شأنه است و علی‌الدوام مکنون خاطر مقدس‌آن پادشاه رؤف عطوف بوده ، چنانچه دستخط آفتاب نقط برطبق آن شرف صدور یافته و پرتو عکسش چون آفتاب جهانتاب به هر برزن و روزن تابیده اشاعه شود ، خائنین دولت ابدمدت این عنوان عرض صحیح شایسته را به‌لباس ناشایسته به‌حضور مقدس وانمود داده‌اند و خاطر مبارك اعلیحضرت اقدس را رنجه‌کردند . علماء اعلام و سایر رعایا راکه تمام ناموس و عرض پادشاه‌اند،یاغی و طاغی قلمداده و اکابرعلماء ملت را درساحت پاك به فساد و سرکشی نسبت داده و رفته‌رفته‌کار را به جائی رساندند که جمعی ازآل رسول و دوستان علی‌بن ابی‌طالب را به‌گلوله‌کشتند،و در مسجد که خانهٔ یزدان و محل امن و امان عبادالله است ، علماءاعلام و ذراری رسول را محاصره نموده، وآب و نان برروی آن‌ها بستند و قرآن مجید راکه شفیع عرض

خود نموده‌بودند، نشانهٔ تیر کردند و علماء اعلام و ائمهٔ جماعت را به‌تهمت ازشهر بیرون، و از وطن آواره نمودند. محض رفع شبهه کاری‌هائی که خائنین دولت در ساحت طاهرهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاه نموده‌اند عرضه می‌داریم که استدعای رعایاکه نوامیس و عیال پادشاه‌اند ،آن است که مجلس معدلتی که حاوی براجراء احکام قانون محمدی(ص) و مشتمل است برحفظ نفوس و اموال و اعراض‌وناموس و دماء مسلمین و امنیت دوستان محمد وآل‌محمد (ص) ، اقامه شودکه اجزاءآن اجراء احکام محمدی و فرمایشات پادشاه که تمام مأخوذ از قانون احمدی است، دانایان به طریقهٔ شرع احمدی و امنای پادشاه کـه در درستی و راستی علی بن‌ـ یقطین وقت و عقلای والامقام که تمام‌دولتخواه محمدی مذهب وعلوی مشرب خداـ جوهستند، باشند. تا احکام نازله از ساحت قدس و مقام احدیت حضرت پروردگار و قوانین واردهٔ در قرآن را که تمام پارهٔ تن و فلذه کبد رسول‌الله هست‌که خون مظلوم ابی‌عبدالله‌الحسین به‌جهت ابقاءآن احکام‌ریخته شده‌است ، اجراء بدارند. تا به ارادهٔ نافذه و مشیت ماضیهٔ ذات مقدس پادشاه این قانون احمـدی و زاکون محمدی (ص) که سربود تمام قوانین است الیوم مندرس و از میـان رفتـه‌است ، جوانی از سرگیرد و چشم اسلام و اهالی محمدپرستان روشن و این گلخن ایران گلشن درگلشن شود ، و مایهٔ رشك سایر دول گردد و قلب همایون‌که مظهر اتـم تام ذوالجلال حضرت‌قائم آل محمد از ملال و کلال است بیرون‌آید .

باقی ایام دولت و قـدرت و سلطنت مستدام باد .

فی بیست و هفتم ج ۱ سنهٔ ۱۳۲۴

سربازها‌که درکوچه وبازار چاتمه زده‌بودند و مردم را اذیت می‌کردند، به اردوی خارج شهررفتند. یك نفر سرباز درشهردیده‌نمی‌شد جزعده‌ای سربازکه درخیابان علاءالدوله گذاردند برای محافظت مردم که مبادا یکی از دیوانیان به یکی از متحصنین بی‌احترامی کند. مردم بااین حال‌که دیده‌شد به طرف سفارتخانه می‌رفتند یا برای الحاق به متحصنین یا برای تماشا و سیاحت .

امروز در اول صبح، آقایان وارد علی‌آبادشدند، روز را به واسطهٔ گرما و ملحق‌شدن پیاده‌ها در علی‌آباد توقف نمودند .

روز شنبهٔ ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ـ امروز مهاجـرین تا عصر در علی‌آبادکه دو منزلی قم است توقف نمودند ، طرف عصر حرکت و چند ساعت از شب گذشته واردکـوشك نصرت شدند .

امروز بازارها بسته‌شد. تجار و طلاب و بزازها و صرافها عموماً وارد به سفارتخانه شدند و بانهایت نظم و معقولیت رفتارمی کنند.اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوك وپذیرائی

را ظاهر می‌سازند .

می‌توان گفت سفارتخانه در حکم یك مدرسه شده‌است ، چه در زیر هر چادر و هر گوشه جمعی دور هم نشسته‌اند ، و یك نفرعالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آن‌ها را تعلیم می‌دهد. یعنی چیزهای تازه به‌گوش مردم می‌خورد که تاکنون احدی جرأت نداشت بر زبان‌آورد. فیلسوف بهبهانی و بعض از اجزاء انجمن مخفی روزنـامهٔ حبل‌المتین را دردست گرفته برمردم قرائت می‌نماید . آقاسیدرضاکاشی که از منادیان حریت است و آقاسید-حسین بروجردی ملقب به مدیرالاسلام و بعض دیگر در چادرها وارد می‌شوند،قند و چای و غیره توزیع می‌نمایند .

گاریهای خوردنی متوالیاً داخل می‌شود.قند و چای و نان و برنج و غیره می‌آورند. جمیع مخارج و لوازم را حاج محمدتقی و برادرش حاج‌حسن می‌دهند. اگر هم از جائی هم محرمانه پولی برسد جمع بر این دو برادر می‌شود. وزیر مختار انگلیس هنوز وارد نشده‌است. شارژدافر سفارت هم باملت همراه است. مشهور شدکه شارژدافر رفته‌است‌نیاوران در قصر صاحبقرانیه‌کـه حضور اعلیحضرت مشرف شود و تظلم تجار و مـردم را به عرض برساند. عین‌الدوله مانع شد و خودش هم از او پذیرائی نکرد و عذرآوردکه شاه مریض است، چنانچه عرضی دارید به توسط وزیر امور خارجه‌کتباً عرض‌کنید. این شایعات اگر چه دروغ و یا مخالف مرسوم باشد، باز عوام باورکرده موجب قوت قلب آن‌ها می گردد، بر عدهٔ آنها افزوده می‌شود .

روزنامهٔ ایران‌که روزنامهٔ رسمی دولتی است. مورخهٔ نوزدهم جمادی‌الاولی،امروز از تحت طبع خارج شد و قانون عدلیه راکه درج‌کردند، چند نسخـه ازآن را به دست بعضی داده،آوردند در سفارتخانه،و در بین‌مردم منتشرساختند، ولی هرکس دستش‌آمد پاره‌کرد. چه عین‌الدوله پس ازآن‌که شنید تجار در سفارتخانه متحصن شده‌اند، از عاقبت امر اندیشه نمود، فوراً حکم داد نظامنامه برای عدلیه نوشته و فرستاد به ادارهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و در بین مردم شایع ساختند‌که عدالتخانه عما‌ً قریب تأسیس خواهد شد .

نویسندهٔ نظامنامه‌گویا ممتازالدوله(۱) پسر مکرم‌السلطنه است‌که تازه به‌ادارهٔ عین-الدوله وارد شده‌است، و اعلم از او در دستگاه عین‌الدوله‌کسی نیست زیراکه مشارالیه از اشخاص تحصیل‌کرده ، زبان فرانسه و ترکی عثمانی را به خوبی تعلیم‌گرفته و مدتی هم در اسلامبول‌بوده، قوانین عدلیهٔ عثمانی رااز زبان ترکی ترجمه‌نموده و هم به حالات عین‌الدوله مسبوق و هم مقتضیات زمان را می‌داند.

نگارنده این نظامنامه را در تاریـخ درج می‌نمایدکه وضع تألیفات و اندازهٔ تـرقی

(۱) ممتازالدوله در زمان مشروطیت‌اول مدتی رئیس‌مجلس بوده و امروز هم‌که زمان طبع و تنقید تاریخ بیداری است، وزیر عدلیه‌است. شرح حالاتش عماً قریب خواهدآمد.

این زمان و مرتبهٔ دانش اهالی ، به دست خوانندهٔ تاریخ آید .

در شمارهٔ نهم از سال پنجاه و نهم روزنامهٔ ایران که روزنامهٔ دولتی است که مورخهٔ پنجشنبهٔ ۱۹ جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴ هجری موافق ۲۱ ژوئیه ماه فرانسه، این نظامنامه مندرج است و صورت آن از این قرار است :

قانون عدلیه

به تاریخ ربیع‌الثانی یونت‌ئیل ۱۳۲۴ به مدد تأییدات حضرت قادر متعال ترتیب و اساس دیوان عدالت عظمی که مظهر عدل و نصفت ملوکانه است، مطابق فصول و فقرات ذیل تشکیل و مرتب می‌شود :

فصل اول ـ تکالیف و حدود وزارت عدلیه

فقرهٔ اول ـ مطلق دعاوی و تظلماتی که در ممالك محروسهٔ ایران طرح می‌شود، اعم از این که متداعیین رعیت خارجه یا داخله یا از طبقهٔ نظام یا از صنف تجار باشند رسیدگی و حکم قضیه بالانحصار راجع به وزارت عدلیهٔ عظمی است.

فقرهٔ دوم ـ در موقع محاکمات نظامی و خارجه و تجارتی حضور امناء وزارتخانه‌های جلیلهٔ جنگ و خارجه، و تجارت در وزارت عدلیه شرط است.

فقرهٔ سیم ـ دایرهٔ وزارت عدلیه در حکم محضر مبارك شخص شخیص همایونی شاهنشاهی است اعم از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و ارباب مناصب لشکری و کشوری و سایر طبقات مردم. مطلقاً هر کس را وزارت عدلیه احضار کند باید خود او یا وکیل ثابت‌الوکالهٔ او در وزارت عدلیه بدون تأمل و تجافی در موقع مقرر حاضر شود .

فقرهٔ چهارم ـ وزارت عدلیه در احضار اشخاص مدت معینی را مهلت قرار خواهدداد که بتوانند در زمان مهلت، خود را برای حضور در وزارت عدلیه حاضر کنند، و اگر با رعایت این مهلت حاضر نشدند، مطابق فصول جداگانه به تفاوت موضوع مطالب و دعاوی مورد مجازات خواهندبود .

فقرهٔ پنجم ـ احکام و مقررات وزارت عدلیه، تالی حکم پادشاه و تخلف از آن بدون عفو و اغماض مستوجب مجازات است .

فقرهٔ ششم ـ مهر دولتی وزارت عدلیه در حکم امضاء شخص همایون و احکام این وزارتخانه مستغنی از امضاء شخص اول دولت است .

فقرهٔ هفتم ـ وزارت عدلیه برای هر يك از ولایات و ممالك محروسه، امناء عدلیه مأمور خواهدکرد، و حدود و تکالیف آنها مطابق مندرجات فصول ترتیب ادارهٔ وزارت عدلیه معلوم خواهدشد .

فقرهٔ هشتم ـ رؤساء عدلیهٔ ولایات و اجزاء وزارت عدلیه به تصویب شخص

وزیر عدلیه معین و در پیشگاه دولت معرفی می‌شوند ، و وزیر عدلیه حق عزل و انفصال آنها را نخواهدداشت مگر بعد از ثبوت تقصیر و یا اجازه و امضای همایونی.

فقرهٔ نهم ــ وزارت عدلیه ماهی یك بار راپورت کارهای تمام‌شده را به توسط جناب اشرف اتابك اعظم تقدیم حضور همایونی خواهدکرد .

فقرهٔ دهم ــ در مطلق دعاوی قدیمه‌که مدت‌آن زاید بر بیست و پنج سال است وزارت عدلیه برای مدعی‌جز تکلیف قسم برمدعی علیه حقی نخواهد شناخت، و این نوع دعاوی در صورتی محکوم به این حکم است‌که در مدت مزبور مدعی به هیچ وجه طرح و عنوان دعوای خود را نکرده‌باشد .

فقرهٔ یازدهم ــ وزارت عدلیه باید با کمال بی‌غرضی و بی طرفی به قانون شرع مطاع ، به عرایض متظلمین رسیدگی‌کند و یقین بداندکه چنانچه طرف شکایت احدی واقع شود در مجلس شورای دولتی درتحت استنطاق داخل وچنانچه اندك تجافی در حدود مقررهٔ او ثابت شود، مورد مؤاخذه و مسئولیت سخت خواهد بود، و همچنین اگر خلاف عرض عارض، و بی گناهی وزیر عدلیه معلوم و محقق خواهد شود، سیاست مفتری مطابق فصول مجازات جداً به‌اجراء خواهدرسید .

فقرهٔ دوازدهم ــ وزارت عدلیه هریك ازکسبه و اصناف شهری را در موقع لزوم با اطلاع حکومت دارالخلافه به دائرهٔ عدلیه احضار خواهدکرد .

فقرهٔ سیزدهم ــ در هر نوع مطلب و دعوی که در وزارت عدلیه طرح می‌شود ، بعد از ثبوت حقیت احدالطرفین و حکم به حقانیت او، باید مستندات طرف دیگر راکه فساد آن معلوم شده از صورت سندیت خارج و درکابینهٔ وزارت عدلیه ضبط نمایندکه مجدداً وسیلهٔ عنوان مطلب و تجدید دعوای او در دست مدعی نباشد .

فقرهٔ چهاردهم ــ مطالبی‌که در دایرهٔ حکومت دارالخلافه سابقاً طرح و ختم شده‌است چنانچه مجدداً به وزارت عدلیه رجوع شود، یا رجوع به تحقیقات و قرارداد حکومت دارالخلافة، در مجلس استیناف وزارت عدلیه تجدید رسیدگی خواهد شد .

فصل دوم ــ ترتیب ادارهٔ وزارت عدلیه

شعبهٔ اول ــ ترتیب ادارهٔ عدلیهٔ مرکزیه :

فقرهٔ اول ــ دایرهٔ وزارت عدلیه در یکی از بیوتات دولتی تشکیل خواهد شد .

فقرهٔ دوم ــ دائرهٔ وزارت عدلیه به شرح ذیل دارای مجالس و دوایرمخصوصه خواهدبود :

۱ ـ مجلس وزیر عدلیه ۲ ـ کابینهٔ وزارت عدلیه ۳ ـ مجلس محاکمات داخله ۴ـ مجلس تفتیش و استنطاق ۵ ـ مجلس استیناف ۶ ـ دایرهٔ اخذ حقوق ۷ـ فراشخانهٔ وزارت عدلیه ۸ـ دایرهٔ مأمور اجراء ۹ـ مجلس محاکمات خارجه.

مجلس وزیر عدلیه

فقرهٔ (۱) ـ اجزاء مجلس: اول وزیر عدلیه. دوم ـ معاون وزیر عدلیه. سوم ـ منشی‌باشی وزارت عدلیه. چهارم ـ یك نفر معاون منشی باشی.

فقرهٔ(۲) ـ کلیهٔ دعاوی و تظلمات بدواً در طی یك ورقه ممهور در حضور شخص وزیرعدلیه طرح می‌شود و وزیرعدلیه به مناسبت مطلب به توسط ادارهٔ کابینهٔ وزارت عدلیه به مجالس مقتضیه رجوع خواهد کرد. یعنی فقط در ظهر ورقه، اسم آن مجلس را یادداشت و به ادارهٔ کابینه خواهدفرستاد.

فقرهٔ (۳) ـ عرایض و اوراقی‌که از این مجلس به‌کابینهٔ وزارت عدلیه فرستاده می‌شود منشی‌باشی وزارت‌عدلیه اسم عارض و موضع دعوی را در کتابچهٔ مخصوص یادداشت خواهدکرد که در آخر هرروز معلوم‌شود چند فقره مطلب به وزارت عدلیه اظهار شده ، و موضع تظلمات چه بوده ، و به توسط ادارهٔ کابینه به‌کدام یك از ادارات وزارت عدلیه رجوع شده‌است.

کابینهٔ وزارت عدلیه :

فقرهٔ ۱ـ اجزاء مجلس: (۱) رئیس کابینه. (۲) یك نفر معاون رئیس. (۳) یك نفر ضابط ثبت اسناد. (۴) یك نفر محاسب. (۵) یك نفر محرر.

فقرهٔ ۲ـ ادارهٔ کابینه به شرح ذیل دارای دفاتر مخصوصه خواهدبود :

(۱)ـ دفتر منگنه و یادداشت (۲)ـ دفتر ثبت و ضبط اسناد(۳)ـ دفتر تعیین حقوق.

دفتر منگنه و یادداشت

فقرهٔ اول ـ اوراقی‌که از مجلس وزیر عدلیه به‌کابینه فرستاده‌می‌شود اول به این دفتر خواهدرسید.

فقرهٔ دوم ـ این دفتر به اسم هر یك از ادارات کتابچه‌های مخصوص‌که نمره و اسم روز و سال درآن طبع شده‌است مرتب خواهدکرد.

فقرهٔ سوم ـ از روی ورقهٔ اسم صاحب مطلب و موضع تظلم در این کتابچه یادداشت و پشت ورقه منگنه می‌شود ، بعد ورقه وکتابچه را ادارهٔ کابینه برای رئیس‌آن اداره‌که مطلب به‌آن‌جا راجع است می‌فرستند،ورقه را به رئیس‌آن اداره تسلیم و در ذیل یادداشت مطلب به مهر مخصوص‌آن مجلس رسید می‌گیرند، و همچنین کتابچه‌هائی‌که برای رسید نوشتجات طبع و مرتب می‌شود با پاکتهای

صادره از وزارت عدلیه به ادارهٔ فراشخانهٔ وزارت عدلیه می‌رود . پاکتها را فراش‌باشی تحویل و بعد از تبلیغ نوشتجات، رسید پاکتها را درهمان کتابچه به مهر صاحبان پاکتها گرفته، کتابچه‌ها را آخر هرروز به ادارهٔ کابینه رد می کند .

فقرهٔ چهارم- این دفتر، هفته‌ای دومرتبه از روی یادداشتهای اوراقی که به ادارات وزارت عدلیه فرستاده‌است ، نتیجهٔ اقدامات آن اداره را از رئیس اداره استعلام می کند و پس از یك مرتبه اظهار، اگر بلااقدام مانده‌باشد، به شخص وزیر عدلیه رجوع خواهد کرد .

دفتر ثبت و ضبط اسناد

فقرهٔ اول - این دفتر مطابق شرح ذیل به دفاتر مخصوصه منقسم می‌شود :

۱- دفتردعاوی نقدیه. ۲- دفتر دعاوی ملکیه. ۳- دفترجنایات. ۴- دفتر مواریث .

هر یك از این دفاتر دارای دو شعبه خواهدبود : شعبهٔ خارجه ، شعبهٔ داخله .

شعبهٔ داخله بر دو قسم است: داخلهٔ عامه، داخلهٔ خاصه .

و داخلهٔ خاصه نیز بر دوقسم است : داخلهٔ خاصهٔ نظامی ، داخلهٔ خاصهٔ تجارتی. و از این قرار مجموع شعب و اقسام هریك از این دفاتر بر چهار دفتر توزیع می‌شود. پس در دفتر ثبت و ضبط اسناد به شرح فوق شانزده دفتر مخصوص ترتیب خواهدشد و فهرست مجموع دفاتر از این قرار است :

۱ - دفتر دعاوی نقدیهٔ خارجه. ۲- دفتر دعاوی ملکیهٔ خارجه. ۳ - دفتر جنایات خارجه. ۴- دفتر مواریث خارجه. ۵- دفتر جنایات داخلهٔ عامه. ۶- دفتر دعاوی ملکیهٔ داخلهٔ عامه. ۷ - دفتر دعاوی نقدیهٔ داخلهٔ عامه. ۸ - دفتر مواریث داخلهٔ عامه. ۹ - دفتر دعاوی نقدیهٔ خاصهٔ نظامی. ۱۰ - دفتر دعاوی ملکیهٔ خاصهٔ نظامی. ۱۱- دفتر جنایات خاصهٔ نظامی. ۱۲- دفتر مواریث خاصهٔ نظامی. ۱۳ - دفتر دعاوی نقدیهٔ خاصهٔ تجارتی. ۱۴ - دفتر دعاوی ملکیهٔ تجارتی. ۱۵- دفتر جنایات خاصهٔ تجارتی. ۱۶- دفتر مواریث خاصهٔ تجارتی .

فقرهٔ ۲ - از آغاز شروع به رسیدگی هر مطلب ، تا انجام نوشتجات و اوراقی که در آن قضیه به وزارت عدلیه می‌رسد و تحقیقاتی که می‌شود و ثبت نوشتجاتی که در آن موضوع صادر شده با ثبت حکم قطعی که در انجام امر می‌دهند تمام به ترتیب نمره در یك محفظهٔ مخصوصی ضبط خواهدشد .

فقرهٔ ۳-اسناد باطله که بعد از کشف فساد،امر به ضبط می‌شود در این دفتر محفوظ خواهدبود.

دفتر تعیین حقوق :

فقرهٔ اول ـ احکام صادره از وزارت عدلیه در این دفتر ملاحظه و حقوق ده یك معمول آن را محاسب این دفتر معلوم کرده ، حکم را با ورقهٔ مخصوص که در آن‌جا مبلغ و میزان حقوق ذکر شده‌است به ادارهٔ اخذ حقوق می‌فرستد و بعد از آن که ادارهٔ اخذ حقوق حکم را به صاحبش رساند پس از اجراء مدلول حکم حقوق، ده یك را دریافت و آن ورقه را ممهوراً به ادارهٔ کابینه رد می کند و در دفتر تعیین حقوق ضبط می‌نمایند .

فقرهٔ دویم ـ این دفتر هرهفته صورت عایدات وزارت عدلیه را از ادارهٔ اخذ حقوق مطالبه کرده در کتابچهٔ مخصوص ثبت خواهد کرد .

مجلس محاکمات داخله :

فقرهٔ اول ـ اجزاء مجلس : ۱ ـ رئیس محاکمات . ۲ ـ دو نفر معاون رئیس. ۳ ـ یك نفر محرر. ۴ـ دو نفر معاون تحریر. ۵ـ دو نفر ثبات.

فقرهٔ دوم ـ مطلق دعاوی و تظلمات داخله اعم از این که متداعیین ازطبقهٔ نظام یا از صنف تجار و غیره باشند از وزارت عدلیه به توسط ادارهٔ کابینه به این مجلس رجوع می‌شود .

فقرهٔ سوم ـ این مجلس با حضور متداعیین یا وکلای آنها با کمال دقت به اسناد طرفین رسیدگی کرده رأی و استنباط خود را می‌نویسد و اگر محتاج به مرافعهٔ شرعیه باشد از این مجلس به مراقبت یك نفر مأمور وزارت عدلیه به تراضی طرفین رجوع به محضرشرع مطاع خواهد شد .

فقرهٔ چهارم ـ عموم مردم از هر طبقه شرعاً و عرفاً در محضر محاکمات حق مساوات دارند .

فقرهٔ پنجم ـ رئیس مجلس باید محیط به مسائل شرعیه و عرفیه و از شوائب غرض مبرا و دارای کمال دیانت و امانت باشد، و همچنین دقت‌نظر و قوهٔ فهم اسناد شرعیه برای سایر اعضاء این مجلس شرط است .

فقرهٔ ششم ـ اوراق و نوشتجاتی که در این مجلس محل حاجت فوری نیست، به ادارهٔ کابینه می‌فرستند و باز در موقع حاجت استعاده می کنند .

فقرهٔ هفتم ـ نوشتجاتی که از این مجلس برای تحقیق مطالب لازمه یا برای احضار اشخاص صادر می‌شود بالتمام به ادارهٔ کابینه فرستاده می‌شود و از آن‌جا بعد از ثبت و یاد داشت به ادارهٔ فراشخانهٔ وزارت عدلیه خواهدفرستاد .

فقرهٔ هشتم ـ احضارنامه‌های این مجلس ، تمام از طرف وزیر عدلیه و به مهر وزارت عدلیه فرستاده خواهدشد .

فقرهٔ نهم ـ احکامی که بعد از رسیدگی و تحقیق از این مجلس صادر و به مهر وزارت عدلیه می‌رسد ، ثبات محاکمات اصل و سواد حکم را به ادارهٔ کابینه می‌برد و بعد از مقابله و تطبیق،سواد را در دفتر کابینه ضبط و اصل حکم را ادارهٔ کابینه به توسط ادارهٔ اخذ حقوق به صاحب مطلب می‌رساند .

مجلس تفتیش و استنطاق :

فقرهٔ اول ـ اجزاء مجلس : ۱ـ یك نفر رئیس . ۲ ـ دو نفر معاون. ۳ـ یك نفر محرر . ۴ ـ یك نفر معاون تحریر .

فقرهٔ دوم ـ مطلق مطالب التباسی و اسناد مخدوشه و اشخاصی که متهم به جرم و جنایتی هستند به این مجلس رجوع خواهدشد .

فقرهٔ سوم ـ رئیس و مرؤس در این مجلس علاوه بر شرایط صدق و تقوی ، باید تا یك درجه صاحب علم و عمل و از اشخاص زرنگ و زکی‌الحس انتخاب شوند .

فقرهٔ‌چهارم- در رجوعاتی که به‌این مجلس می‌شود بعد از رسیدگی و استنطاق راپورت قضیه را مطابق قرائن و امارات معلومه به مجلس وزیرعدلیه می‌فرستند و آنچه راجع به اسناد مخدوشه است ، به موجب حکم وزیرعدلیه سند مزبور از صورت سندیت خارج و با راپورت قضیه به ادارهٔ کابینه ارجاع و در آن‌جا ضبط می‌شود وآنچه راجع به سایر مطالب التباسی و جنایات‌است،حکم تنبیه مرتکب را وزیر عدلیه مطابق فصول مجازات تعیین و امضاء نموده به توسط ادارهٔ کابینه به ادارهٔ مأمور اجراء احکام خواهدفرستاد و راپورتی که در این قضیه داده‌شده‌است ادارهٔ کابینه ضبط خواهدکرد .

مجلس استیناف :

فقرهٔ اول ـ اجزاء مجلس : ۱ـ رئیس. ۲ ـ دو نفر معاون . ۳ ـ یك نفر محرر .

فقرهٔ‌دوم- در هر قضیه بعد از رسیدگی و محاکمه،چنانچه احدی از عارضین حکم مجلس محاکمات را منسوب به غرض و اشتباه کند و با براهین قطعیه ثبوت حق خود و بطلان تحقیقات را بتواند مدلل نماید ، حق دارد رسیدگی به دعوی خود را استیناف از وزیر عدلیه بخواهد و این رسیدگی مجدداً از مجلس وزیر عدلیه به این مجلس رجوع خواهدشد .

فقرهٔ سیم ـ مطابق فقرهٔ سیم مجلس تفتیش و استنطاق ، اجزاء این مجلس نیز باید دارای همان شرایط و معلومات باشند .

فقرهٔ چهارم ـ این مجلس بدواً معلومات و تحقیقات سایر دوایر را در

موضع دعوی از رؤساء آن دوایر استفاده نموده،و با کمال غور و دقت در مطالب راجعه رسیدگی و معلومات خود را کتباً به مجلس وزیر عدلیه راپورت می‌دهد و چنانچه بعد از این رسیدگی مجدد، سهو و اشتباهی که درحکم سابق محتمل بوده است معلوم و مسجل شود، حکم سابق را وزیر عدلیه به توسط مأمور اجراء احکام استرداد و باطله کرده ناسخ آن را در مجلس محاکمات مجدداً تحریر و به امضاء وزارت عدلیه رسانیده، اصل و سواد این حکم و باطلهٔ حکم سابق را به ادارهٔ کابینه می‌فرستند. سواد این حکم و باطله را در دفتر کابینه ضبط و سواد حکم سابق از دفتر کابینه استخراج می‌شود و این‌حکم مجدد را به ترتیب معمول ادارهٔ کابینه به توسط ادارهٔ اخذ حقوق به عارض تسلیم می‌نماید.

فقرهٔ پنجم ــ بعد از رجوع به مجلس استیناف چنانچه باز مجال سخنی برای مدعی باشد و به تحقیقات این مجلس متقاعد نشود می‌تواند عریضه به‌مجلس دارالشورای دولتی عرض و دلائل شکایت خود را در آن‌جا ذکر کند، در این صورت مجلس دارالشوری با کمال دقت، رسیدگی و صحت و بطلان حکم وزارت عدلیه را معلوم خواهدکرد.

فقرهٔ ششم ــ بعد از رسیدگی مجلس استیناف با رسیدگی مجلس‌دارالشوری سهو و غفلت اجزاء محاکمات یاخلاف عرض مدعی، هرکدام ثابت شودبرای هر یك مطابق فصول مجازات مؤاخذه و جزای معلومی مقررخواهدبود.

دایرهٔ اخذ حقوق:

فقرهٔ اول ــ اجزاء مجلس: ۱ - رئیس اداره. ۲ - یك نفرمحاسب. ۳ - یك نفر تحویلدار.

فقرهٔ دوم - کلیهٔ احکام قطعیهٔ وزارت عدلیه راجع به دعاوی و مطالبی‌که فیصل یافته‌است به توسط ادارهٔ کابینه به این اداره خواهدرسید.

فقرهٔ سوم ــ این اداره مطابق فقرهٔ اول از تکالیف دفتر تعیین‌حقوق حکم وزارت عدلیه را بعد از اخذ حقوق ده‌یك به عارضین ابلاغ و کلیهٔ عایدات در نزد تحویلدار جمع‌خواهدشد.

فقرهٔ چهارم ــ این اداره هر ماه‌کتابچهٔ وجوه عایدهٔ وزارت عدلیه را تحریر و به مجلس وزیرعدلیه خواهدفرستاد.

فقرهٔ پنجم ــ وزیر عدلیه‌کتابچهٔ عایدات را به توسط جناب اشرف اتابك اعظم، به عرض حضور همایونی می‌رساند و حقوق رئیس و مرؤس بر حسب امر همایونی به صندوق وزارت عدلیه حواله خواهدشد.

فقرهٔ ششم ــ هر سال‌کتابچهٔ جمع و خرج وزارت عدلیه در این اداره

تحریر و بعد از عرض حضور همایون به وزارت مالیه تسلیم می‌شود.

دایرهٔ فراشخانهٔ وزارت عدلیه :

فقرهٔ اول ـ یك نفر نایب فراشخانه و بیست‌نفر فراش از فراشخانهٔمبارکهٔ همایونی مأمور خدمات وزارت عدلیه خواهندبود .

فقرهٔ دوم ـ فراشباشی وزارت عدلیه مسئول است که در موقع احضار اشخاص نسبت به احدی سوء ادب و ترك احترام نشود.

فقرهٔ سوم ـ نوشتجاتی که از ادارهٔ کابینهٔ وزارت عدلیه به این اداره رجوع می‌شود، فراشباشی همه را در لف کتابچه‌های مخصوص تحویل و به فراشها قسمت می‌کند و بعد از تبلیغ نوشتجات ،کتابچه را که صاحبان پاکت رسید داده‌اند به ادارهٔ کابینه مستردخواهدداشت .

فقرهٔ چهارم ـ هریك از فراشها که از اشخاص مدعی‌علیهم قبول عذر و رشوت کند و در حاضر کردن آنها تأخیر و تقاعد نماید به محبس انبار فراشخانهٔ مبارکهٔ همایونی خواهدرفت .

دایرهٔ مأمور احکام اجرا

فقرهٔ اول ـ (۱) رئیس اجراء احکام. (۲) یك نفرمعاون. (۳) یك نفر محرر.

فقرهٔ دوم ـ رئیس این اداره یك‌نفر از رجال کافی بی‌غرض و نافذالقول دولت خواهد بود .

فقرهٔ سوم ـ پس از صدور احکام قطعیه، در صورتی که موضوع آن محاکمه راجع به حکومت دارالخلافه یا وزارتخانه‌های جلیلهٔ جنگ وخارجه وتجارت و غیره باشد ، اجراء احکام را جداً از رئیس ادارات مزبوره مطالبه نموده تا آخرین نقطه، مراقبت تامه در اتمام عمل خواهد داشت و در هرموضوع اقدامات خود را به مجلس وزیر عدلیه راپورت می‌کند و این راپورت در کابینهٔ وزارت عدلیه ضبط خواهدشد .

شعبهٔ دوم ـ ترتیب عدالتخانه‌های ولایات .

فقرهٔ اول ـ برای دوایر عدلیهٔ ولایات، مأمورین امین، با دیانت که محیط به مسائل شرعیه و عرفیه و مصون از شوائب اغراض و متحلی به‌صفات حسنه باشند به تصویب وزیرعدلیه فرستاده می‌شود که اهالی هرمحلی بدون احتیاج رجوع به‌مرکز به دیوان مظالم آن محل رجوع کند .

فقرهٔ دوم ـ احکام و تصدیقات این مأمورین نازل منزلهٔ حکم وزارت عدلیه است .

فقرهٔ سیم ـ در هر ولایت فقط یك نفر مأمور عدلیه از مرکز فرستاده

می‌شود و سایر اجزاء به قدر احتیاج از محترمین و اعیان محل به شرف عضویت نائل می‌شوند.

فقرهٔ چهارم ــ در هرمملکت از ممالك محروسه یك نفر رئیس عدلیه و یك نفر معاون رئیس فرستاده خواهدشد.

فقرهٔ پنجم ــ معاون رئیس را ، رئیس عدلیه با تصویب وزارت عدلیه معین خواهدکرد.

فقرهٔ ششم ــ رئیس عدلیه می‌تواند معاون مخصوص خود را از اهالی آن مملکت تعیین کند.

فقرهٔ هفتم ــ در هرمملکت از وجوه اعیان و محترمین آن‌جا معدودی در دایرهٔ عدلیه ، سمت معاونت و عضویت خواهندداشت و اسامی آنها در دفتر عدلیهٔ محلیه ثبت می‌شود.

فقرهٔ هشتم ــ این اشخاص به تصویب وزیر عدلیه و تصدیق حاکم محل و بر حسب اجازه و امضای همایونی به شرف عضویت نایل‌می‌شوند.

فقرهٔ نهم ــ این مأمورین هرهفته راپورت مسائل راجعه به محل مأموریت خود را به وزارت عدلیه می‌فرستند.

فقرهٔ دهم ــ به‌هریك از مأمورین عدالتخانه‌ها یك نسخه از نظامنامهٔ وزارت عدلیه داده‌می‌شود.

فقرهٔ یازدهم ــ احکام صادره از دیوانخانه‌های ولایات به دست حکام اجراء می‌شود و حکومت هر محل در اجراء احکام و تقویت دیوانخانه‌مسئولیت تامه خواهد داشت.

فقرهٔ دوازدهم ــ چنانچه اجراء امر مهمی در هر یك از ولایات متعسر افتاد ، مأمور عدلیهٔ‌آن محل متداعیین را برحسب حکم و احضار وزیر عدلیه به‌عدالتخانهٔ مرکزیه می‌فرستد و در این‌جا با مراجعه به‌تحقیقات محلیه رسیدگی و احقاق حق خواهدشد.

فقرهٔ سیزدهم ــ به عرایض اهالی هر محل‌آنچه راجع به عدلیه است وقتی جواب گفته می‌شودکه شکایت از شخص رئیس عدلیه داشته‌باشند. در این صورت اگر به مکاتبه و تحقیقات محلی مطلب‌کشف نشود عارض هرکس باشد با مأمور عدلیه به عدالتخانهٔ مرکزیه احضار و در این‌جا به‌گفتگوی طرفین رسیدگی می‌شود و تقصیر بر هریك وارد شود مطابق فصول مجازات مورد تنبیه و سیاست خواهد بود.

فقرهٔ چهاردهم ــ در هر مملکت و ولایت نظامنامهٔ عدلیهٔ مرکزیه را از

ترتیب محاکمات و استنطاق و استیناف و حفظ اسناد کاملا رعایت خواهندکرد .

سواد دستخط همایونی

جناب اشرف اتابك اعظم ! آنچه در این کتابچه نوشته‌شده همه صحیح و مطابق مقررات علیهٔ ماست . باید از این تاریخ به‌بعد، وزارت عدلیه به همین ترتیب دایر شود و از حدود و احکامی که مقرر شده‌است هیچ‌کس حتی اولاد مستثنی نخواهدبود و تمام فصول و فقرات فوق بلاتخلف باید به موقع اجراء برسد . جمادی‌الاولی یونت ئیل ۱۳۲۴ .

امروز خبر رسیدکه بعض بلدان ایران تعطیل عمومی کرده‌اند این شایعه نیزمتحصنین را قوتی بی‌اندازه داد .

مشیرالدوله

میرزانصراللهخان مشیرالدولهٔ نائینی پدرش مسمی به آقامحمد و مسقط‌الرأس او قصبهٔ نائین است . (۱)

آباء و اجدادش از سلسلهٔ فقراء و عرفاء بوده جد پدری او حاجی عبدالکریم و جد مادری او حاج محمدحسن معروف نائینی هستند و هر دو از مشاهیر عرفا بوده‌اند . لیکن حاج محمدحسن جد مادری او که مدفنش در نائین و دارای تکیه و بقعه و محل اجتماع فقراء و حوزهٔ عرفاء و از جملهٔ اخیار بلکه از اوتاد به شمارمی‌آید، مقامش بالاتر از حاج عبدالکریم جد پدری او است .

مشیرالدوله اگرچه نسبتاً از خانواده بزرگ و داخل در خوانین نبوده ، بلکه از مردمان فقیر بی‌بضاعت بوده ولی سلسلهٔ آن‌ها همه از معاریف و درویش‌مسلك بوده و بعضی‌ها عقیدهٔ کامل در حق حاج محمدحسن نائینی جد مادری او دارند و او را از بزرگان عرفاء و دارای مقام عالی می‌دانند . چنان‌که از جناب آقامیرزااسدالله‌خان موفق السلطان‌که سالها به سمت منشی‌باشی‌گری در نزد مشیرالدوله بوده ، شنیدم که از قول مشیرالدوله نقل می‌کردکه : یك شب مرحوم حاج محمدحسن جد خود را در خواب دیدم‌که یك‌کیسه به من داد وگفت نصرالله در این‌کیسه هرچه هست متعلق به تو می‌باشد . کیسه را بازکردم دیدم سه عدد مهر در آن‌کیسه می‌باشدکه یکی مهر وزارت لشگر می‌باشد و دیگری مهر وزارت خارجه و دیگری مهر صدارت.

مشیرالدوله در بدایت عمرکه از نائین جلاء وطن‌کرده به طهران آمده‌بود . می‌گویند یك مدتی به‌کتابت تحصیل معاش می‌کرده ، بعد در ادارهٔ میرزاعبدالوهاب‌خان نصیرالدوله (آصف‌الدوله) نوکری پیداکردکه تقریباً ماهی به دوسه تومان مواجب خدمت می‌کرد ، تا زمانی که میرزاسعیدخان مؤتمن‌الملك وزیر امور خارجه می‌شود . میرزا

(۱) نائین بلوکی است از مملکت یزد .

نصرالله‌خان هم آن اوقات داخل به‌وزارت امورخارجه می‌شود و پس از مدتی که در آن اداره خدمت می کند ، مرحوم میرزاابراهیم‌خان نایب‌الوزاره به‌کارگزاری مهام خارجهٔ آذربایجان مأمور و میرزانصرالله هم به سمت منشی‌گری بـا میرزاابراهیم‌خان به تبریز می‌رود و در آن‌جا متأهل می‌شود. دختر حاجی میرزاتقی‌آجودان‌کارگزاری راکه مادر میرزاحسن‌خان (مشیرالدولهٔحالیه) و سایـر اولاد مشیرالدوله است اختیار می کنـد . بعد از فوت میرزا ابـراهیم‌خان نایب‌الوزاره او هم به طهران مراجعت می‌نماید و باز در وزارت خارجه مشغول خدمت می‌شود و چون بسیار آدم‌کارکن و زحمت‌کش و در نوکری پشت‌کار فوق‌العاده داشته درسنهٔ ۱۲۹۹ به نیابت دوم وزارت امور خارجه و مدیری تحریرات ادارهٔ روس منصوب و پس از مدتی به‌منصب‌خانی و لقب مصباح‌الملکی ملقب و به رتبهٔ نیابت اول وزارت خارجه نائل و در سنهٔ ۱۳۰۸ به لقب مشیرالملکی ملقب می‌شود و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم میرزاعباس‌خان قوام‌الدوله بوده و چون میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان درآن وقت در پیشگاه و دربار سلطنت ناصرالدین‌شاه تقرب فوق‌العاده داشته ، می‌خواست رشتهٔ پلتیکی امور مملکت را هم در دست داشته‌باشد .

لیکن از آن جاکه مرحوم میرزاعباس‌خان قوام‌الدوله وزیر امور خارجه بسیارآدم غیور و متین و صاحب نخوت و غرور فوق‌العاده بوده، نمی‌خواست امین‌السلطان درکارهای وزارت خارجه مربوط باشد . به‌عبارة اخری زیـر بار تمکین امین‌السلطان نمی‌رفته ، اما امین‌السلطان‌چون قرب فوق‌العاده در نزد شاه داشت، به این واسطه به وزارت امورخارجه نیـز دخالت داشت و بـرای این‌که مقاصد خـود را در امور پلتیکی به دست‌آورده‌باشد ، مشیرالملك را پیش می کشید و به واسطهٔ او به‌تمام‌کارهای وزارت خارجه دخل و تصرف‌می‌کرد که در واقع مشیرالملك را نوکر خودش می‌دانست وکارهای راجع به خارجه را به میل و ارادهٔ خـودش اداره می‌کرده ، تا کم‌کم مشیرالملك اعتماد و وثوق فوق‌العـاده در نـزد امین‌السلطان پیداکردکه علاوه برکارهای وزارت خارجه در امـور داخلهٔ مملکت هم از قبیل تعیین حکام و سایر امور بزرگ دولتی دخالت تامه داشته،که در همان اوقات به اتکال و اعتماد به امین‌السلطان و همراهی او از حیث ثـروت و مکنت پیش افتاد . تـا این‌که در سال ۱۳۱۰ به معاونت و مدیری‌کل وزارت امور خارجه و اعطاء يك ثوب خلعت جبهٔ ترمهٔ شمسه‌ای مرصع نائل می‌شود .

و در سنهٔ ۱۳۱۴ که امین‌السلطان صدر اعظم از صدارت معزول و به قم تبعید شد و صدارت ایران بـه مرحوم میرزاعلی خان امین‌الـدوله رسید و وزارت جنگ به شاهـزاده فرمانفرما عبدالحسین‌میرزا مفوض گردید، ازآن‌جاکه مشیرالملك‌آدم سلیم‌النفس و با حسن سلوکی‌بود، با وجود مخالفت مرحوم امین‌الدوله با امین‌السلطان و با وجود مخالفت امین‌ـ السلطان با شاهزادهٔ فرمانفرما،وزیرجنگ و باآن اعتماد و وثوق و محرمیتی که مشیرالملك

با امین‌السلطان داشت، با همهٔ این کفایت که ظاهر داشته، باز شاهزاده‌فرمانفرما مشیرالملك را به وزارت لشگر انتخاب نموده و شرط قبول وزارت جنگی خود را موکول به تفویض وزارت لشگر به مشیرالملك نمود و به‌این واسطه از مدیری و معاونت وزارت خارجه منفصل و به وزارت لشگر منصوب گردید و با این‌که تا آن اوقات نوکری مشیرالملك تماماً در وزارت‌امورخارجه بوده و به‌کارهای وزارت لشگر هیچ مربوط نبوده، چون در اداره‌کردن کار، یك سبك مخصوصی داشته، مدت سه سال هم‌کارهای وزارت لشگر را در نهایت خوبی از پیش برد و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم شیخ‌محسن‌خان‌مشیرالدوله بود و برای استعلاج مسافرت به فرنگ کرده‌بود و در پاریس داعی‌حق را لبیك گفت .

نظر به سابقهٔ اطلاعات مشیرالملك در وزارت امور خارجه و امور پلتیکی و روابط دول خارجه با داخله، این شغل خطیر که وزارت خارجه باشد با لقب مشیرالدوله به‌او داده شد و چندین سال در نهایت خوبی و اقتدار وزارت خارجه را اداره‌کرد و از یك طرف هم میرزاحسن‌خان (مشیرالدولهٔ حالیه) ، پسر بزرگ او که سالها در اروپا تحصیل‌کرده و تربیت شده‌بود، درکارهای وزارت‌خارجه خیلی‌کمك و همراهی با پدرش می‌کرد که تأسیس کابینه و دفتر جدید وزارت خارجه از حسن اقدامات مشارالیه است و نیز مدرسهٔ سیاسی که امروز منبع ترقی دانشمندان و شاگردان این دوره و عهد است، از توجه و مراقبت ونتایج افکار میرزاحسن‌خان مشیرالملك (مشیرالدولهٔ حالیه) است .

اگرچه مشیرالدوله چندان‌آدم فطن و زیرکی نبود، لیکن بسیار آدم عاقلی بوده و صفات ممدوحهٔ او، از قبیل‌بردباری و متانت و معقولیت و ادب و پاکدامنی او درکمتری از اشخاص بزرگ دیده شده .

نگارنده از میرزااسدالله‌خان موفق‌السلطان‌که منشی‌باشی او بوده حکایاتی شنیده که در ضمن صفات حمیده و اوصاف پسندیدهٔ او بیان می‌کرد‌که درکمترکسی از بزرگان ایران دیده شده‌است . مخصوصاً در صفت عفو و اغماض و پرده‌پوشی معایب مردم دوسه حکایت از مشیرالدوله نقل‌کرده‌که اگر ذکر شود خواننده حمل بر اغراق خواهدکرد .

بالجمله بعد از چند سال‌که وزیر امور خارجه بود مقدمات مشروطه در ایران پیش آمد و آن اوقات صدارت ایران با شاهزادهٔ عین‌الدوله بود و چون عین‌الدوله با اساس مشروطیت همراهی نداشت به واسطهٔ اقدامات مردم و انقلاب و شورش ایران برای پیشرفت مشروطیت، عین‌الدوله از صدارت معزول و مشیرالدوله صدر اعظم ایران شد .

مشیرالدوله اگرچه در تقریر و بیان خوب‌نبود، بلکه در زبانش‌کندی و لکنت ظاهر می‌شد، لکن‌کارهای او از روی عقل وکیاست بود، مخصوصاً در تربیت اولاد خود اهتمام فوق‌العاده به عمل‌آورد. یکی ازپسرهای اوکه کوچکتر از همه و مسمی به میرزاعلیخان بود و بسیار خوب تحصیل‌کرده‌بود به مرض سل در اول جوانی بدرود جهان را گفت و این

دو پسر که میرزاحسنخان مشیرالملک (مشیرالدولهٔ حالیه) و میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک باشند، با یك دختر از او باقی مانده‌است، که در واقع این دو پسر در حسن تربیت و تمدن ممتاز و مشاربالبنان و محسود امثال و اقران هستند. ولی وضع این‌ها با پدرشان تباین کلی دارد.

در واقع از مشیرالدوله دو چیز بزرگ و دو اثر سترك باقی مانده، یکی تمول فوق‌العاده است که بیشتر به واسطهٔ همراهی‌های امین‌السلطان و در زمان ریاست او تحصیل کرد و دیگر این دو نفر اولاد است که الحق والانصاف اسباب نیك‌نامی پدرشان هستند و دانشمندان که زحمت برای تحصیل مشروطیت و سلطنت ملی می کشیدند هرگز منتظر و متوقع نبودند که به این زودی به این نتیجه و این ثمر برسند، بلکه مقدمات را برای ده سال [بعد] ترتیب می‌دادند.

مردم هم که در سفارتخانه بودند درآخر امر دولت قانونی را تقاضا می‌نمودند، در این اثنا برحسب علم و اطلاعی که پسرهای مشیرالدوله داشتند لفظ «کنسی توسیون» را در فرمان و دستخط مظفرالدین شاه مندرج ساختند و پس از رسمیت و اطلاع به سفراء، کار از دست درباریها خارج شد؛ چنانچه بعد از این ذکرخواهدشد.

مجملا علت همراهی مشیرالدوله و پسرهایش برحسب عقیدهٔ نگارنده تأسیس مدرسهٔ مبارکهٔ سیاسی بود. چه؛ پس از افتتاح مدرسهٔ سیاسی و اقدام مشیرالدوله به‌ترقی‌آن مدرسه امور مدرسه با میرزاحسین‌خان‌مشیرالملك و میرزاحسینخان‌مؤتمن‌الملك بود و این دو شخص عالم متمدن علاوه بر معلومات و تحصیلات ایشان، فضلاء و دانشمندان مملکت اطراف آن راگرفته از خارج هم ممد و اعانت ازآن‌ها شد، تا کار به جائی رسیدکه هواخواهان حریت از اطراف عالم چشم به این دو نفر عالم انداخته و نجات اهل ایران را منحصر به اقدام‌این دو نفردانسته و این دو نفرهم الحق‌کوتاهی نکردند،و الیوم هم‌که زمان تنقید این تاریخ است، امیدواری نجات و برطرف شدن این هرج و مرج منوط به زحمات این دو برادر است.

باری، جمع شدن فضلاء و علماء در مدرسهٔ سیاسی، باعث شدکه مشیرالدوله متنفر شد از استبداد و همراه شد باملت، تا به‌مقصود خود نائل‌آمد. اما یکی از دوستان این‌طورنقل کردکه: در سال‌گذشته ۱۳۲۳ میرزارضاخان‌ارفع‌الدوله سفیر ایران مقیم در اسلامبول‌که سالها به‌عنوان وزیر مختاری در روسیه و عثمانی مأمور بود، برحسب امر عین‌الدوله احضار به طهران شد و منزل‌را پس از ورود، در خانهٔ عین‌الدوله قرار داد.

پس از دید و بازدید و پذیرائی کاملی‌که عین‌الدوله از ارفع‌الدوله نمود و از هر حیث او را ترجیح داد بر سایرین و احترامات فوق‌العاده‌که از ارفع‌الدوله بجاآورد، پیغام داد برای مشیرالدوله وزیر امور خارجه، که ارفع‌الدوله برمن وارد شده‌است و صد هزار

تومان برای شغل وزارت امور خارجه می‌دهد که هشتاد هزار تومان تقدیم اعلیحضرت وبیست هزار تومان تقدیمی خود من است و چون من با تو دوست می‌باشم می‌توانم از بیست هزار تومان حق خود چشم بپوشم ولی اعلیحضرت از این مبلغ نمی گذرد . حالا یا این وجه را متقبل شوید و یا در مقام استعفاء برآئید. مشیرالدوله پس از استماع این پیغام فوراً قلم روی کاغذآورد، هشتاد هزار تومان به اسم اعلیحضرت وبیست هزار تومان به اسم شاهزاده عین‌الدوله حواله نوشت به تجارتخانهٔ طومانیاس و یا به ادارهٔ دیگر .

به هرجهت، پول را داد و ختم عمل نمود. عین‌الدوله قریب به‌همین اندازه از ارفع‌الدوله گرفت و او را به محل مأموریت خود روانه نمود .

پس از چند روزکه واقعه را به پسرهای خود مذکور داشت، مؤتمن‌الملك پدر را ملامت نمود و گفت: خبط بسیار بزرگی‌کردید، چه ما تاکنون تمول و ثروت خود را مخفی نموده و املاك خود را متفرق قرار دادیم‌که دولت یاکسی دیگر مطلع برقدر ثروت ما نباشد حالاکه صدراعظم دانست‌که در فاصلهٔ یك ساعت و به یك پیغام ممکن است صد هزار تومان از شما بگیرد ، دیگر دست از شما برنخواهد داشت و هرساله همین بازی است‌که دیدید و نسبت به دیگران هم می‌بینید. مشیرالدوله ملتفت‌شد‌که مؤتمن‌الملك صحیح می گوید. پس از تفکر زیادی علاج را استفسار و استعلام نمود. مؤتمن‌الملك گفت: علاجی‌نیست جز برداشتن عین‌الدوله را از این مسند و یا تزلزلی و انقلابی در وضع سلطنت به هم رسد .

این بودکه مشیرالدوله در مقام تحصن ملت به سفارتخانه مسامحه نمود و از ملت کمال همراهی را نمود و الا کسی‌که از رتبهٔ فقر به این مرتبه رسیده‌باشد چگونه سعی و جهد می‌کند در زوال استقلال ریاست خود و چطور راضی می‌شود در محو شغل خود . این اصرار و ابرام عین‌الدوله در اضمحلال ملاها اگر قوت می‌گرفت به معاونت و همراهی مشیرالدوله، هرآینه عین‌الدوله به مقصود خود نائل‌می گردید؛ ولیکن مشیرالدوله علاوه بر مسامحه و مماطله و علاج نکردن امر سفارتیها را ، به‌خوبی‌کاشف است از این‌که با ملت همراهی داشت و در مقاصد عین‌الدوله همراه نبود ، ولی علت تامهٔ همراهی مشیرالدوله از ملت، تحصیلات پسرهای او و تأسیس مدرسهٔ سیاسی بود.

به هرجهت مشیرالدوله از اولین اشخاص مؤسسه است‌که سراپردهٔ مشروطیت رابلند نمود. چون در این اوان‌که زمان طبع و تنقید این تاریخ است، فلذا این چند سطر را بر حالات مشیرالدوله می‌افزائیم :

مشیرالدوله در زمان صدارتش به خوبی سلوك نمود ، چنانچه در موقع ذکرخواهد شد. ظلمی نکرد ،کسی را معدوم و خانه‌ای راآتش نزد ، وطن فروشی ننمود ، با خارجه نساخت ، آثار بدی در عالم نگذارد . وقتی‌که تاج کیانی را به دست‌گرفت و رفت روی پلهٔ تخت‌که به سر محمدعلی‌شاه گذارد، تاج را وارونه به سر شاه ایران گذارد، به این طورکه

جلوی تاج راکه می‌بایست به طرف پیش گذارد به طرف عقب گردانید . وقتی که شاه گفت : مشیرالدوله، این تاج خیلی سنگین است. در جواب گفت: بلی اعلیحضرتا ! به سرشما خیلی سنگین است .

آن کردار و این گفتار دلالت می‌کنند بر این که مشیرالدوله راضی به سلطنت محمد-علی نبود و اشارة رسانید که سلطنت شما در زوال است .

پس از استقرار محمدعلی به تخت سلطنت، از صدارت استعفا داد ولی محمد علی‌شاه در مقام انتقام برآمد و او را مسموم نمود، چه مشیرالدوله غفلةً و بدون مرض درگذشت. از طرف مجلس هم این سوء ظن حاصل شد و جمعی از اطباء را مأمور و معین نمودندکه بدن مشیرالدوله را ملاحظه نمایند و چون در موقع مفصلا و مشروحاً این وقایع مذکور است ، فلذا در این مقام حواس خواننده را متفرق نمی‌کنم و بر می‌گردم به رشتهٔ اصل تاریخ که مشیرالدوله وزیر امور خارجه در امر سفارتیها مسامحه نمود و در مجالسی که منعقد می‌شد برای شوری یا ساکت و یا همراهی از ملت می‌نمود و درجواب اجزاء سفارتخانه به مسامحه و دفع‌الوقت می‌گذرانید .

اقدام نورالدوله

دیگراز وقایع امروزآن که نورالدوله مادر عضدالسلطان وقایع را به حالتی بس‌حزن-گین و اندوه به اعلیحضرت شاه عرض کردکه مناسب نیست در زمان اعلیحضرت، رعیت پناه به خارجه ببرد، این دیگر مسئلهٔ ملاها نیست! بلکه از ظلم و ستم عین‌الدوله رعایا به‌تنگ آمده،در سفارتخانهٔ انگلیس متجاوز ازپنجاه هزارنفرمتحصن شده‌اند. شاه از شنیدن عرایض نورالدوله متأثر شده و فرمود: فردا وزراء مجلس کنند و تکلیف معلوم خواهدشد .

اطباء حضور به تحریك عین‌الدوله به اجزاء اندرون و حرم شاه اکیداً غدغن‌کرده بودندکه اگر شاه مطلع بر این وقایع شود، مرض شاه سنگین و شاه تلف خواهدشد. زنها و خواجه‌ها و مقربین سده سنیهٔ سلطنت باورکرده به شاه عرض نمی‌کردند . معدودی هم از هواخواهان حریت از قبیل مستعان‌الملك و غیره که در بین اجزاء خلوت بودند از ترس عین‌الدوله چیزی عرض نمی‌کردند. بیچاره شاه از امرسفارتیها بی‌اطلاع بود. فقط نورالدوله در این مقام مردانه سلوك نمود و این خدمت را به عالم انسانیت‌کردکه شاه را از هنگامهٔ سفارتخانهٔ مطلع نمود .

متحصنین سفارتخانه سه مطلب را امروز عنوان کرده‌اند :

اول آن که عدالتخانه می‌خواهیم .

دوم آن که علماء و روساء روحانی باید مراجعت کنند؛ چه نوشتجات و قبالهٔ املاك و اسناد ما مسجل به سجلات آقایان علماء می‌باشد .

سیم آن که همهٔ ما امنیت نداریم و امنیت تامه می‌خواهیم .

صنف صراف ضمناً این تقاضا را هم می‌نمایند که ما متجاوز از صد هزار تومان از دولت طلب داریم، دولت بدهد. بعضی هم از عزل عین‌الدوله سخن می‌رانند.

روز دوشنبه غرهٔ ماه جمادی‌الاخرة ۱۳۲۴ هجریـ امروز دکاکین عموماً بسته‌است عدهٔ چادرهای متحصنین به پنجاه رسیده‌است. عکاس آمده‌است عکس مردم را برمی‌دارند.

امروز آقایان وارد قم شده‌اند، مردم دیدن می‌آیند. از کثرت جمعیت و ازدحام آقایان در صدمه می‌باشند. عین‌الدوله با وزرا امروز مجلسی کردند ولی منتج نتیجه نگردید و مانند سایر مجالس بود.

امروز شبنامه‌ای با ژلاتین طبع‌شده‌است، در سفارتخانه و کوچه‌های طهران انداخته‌اند که ما سوادآن را درج می‌نمائیم:

شبنامه

سؤال و جواب میرزاحسین خان با میرزا احمدخان

سؤال ـ باز این‌چه نیرنگی بود که عین‌الدوله زد و سادات را کشت و علماء را اخراج کرد؟

جواب ـ نیرنگی نبود، خدا مرگش بدهد، خودش را رسوا کرد، کفر باطنی خود را ظاهر کرد. برای علماء خوب شد؛ بعضی گمان می کردند که این مرد عقیده به مذهب اسلام و سادات دارد. الحمدالله کفرش ظاهر شد و بر همه آشکارا شد که معتقد به این مذهب نیست. از آن رو که من همان روزی که شنیدم که جمعی از سادات و اهل علم را حکم کرد در میان حرم امام رضا (ع) به ضرب گلوله شهید کردند و گنبد حضرت رضا را گلوله‌باران کردند، به‌شما عرض کردم که این مرد عقیده به این مذهب ندارد.

س ـ چرا شاه راضی بشود که این قدر جور و ظلمها بشود؟

ج ـ ای برادر کی این مطالب‌ها را می گذارد که به شاه برسد. شاهی چه و کاری چه، شاه را برده‌است در شمیران میان یك باغ با چند نفر جوان بی ریش انداخته‌است، شب و روز مشغول کار خود هستند. کجا از مملکت خبر دارد.

س ـ حال که این مطالب به شاه نمی‌رسد، پس کار دولت به‌کجا خواهد رسید؟

ج ـ آسوده باشید. من به شما صریح می گویم که اگر کار به همین قسم باشد، سلطنت از این طایفه منقرض خواهدشد و مردم برای خودشان فکری خواهند کرد. آخر تا به‌کی مردم تحمل این ظلمها را بکنند؟ تا کی ببینند که دخترهای مسلمانان را حکام به ارامنه بفروشند و سادات را بکشند؟ تا کی

مردم نان خود را در سفرهٔ دیگران ببینند ؟

س ـ چرا سایر رجال دولت از قبیل نایب‌السلطنه و نیرالدوله و مشیر ـ الدوله مطالب را به شاه عرض نمی‌کنند ؟

ج ـ اولا این‌ها با عین‌الدوله عداوت دارند ، می‌خواهند درست معایب کارهای عین‌الدوله واضح شود . ثانیاً می‌ترسندکه اگر مطالب را به شاه عرض کنند، آنها هم مثل فخرالملك و سعدالدوله و مشیرالسلطنه و ظهیرالدوله و سعید- السلطنه و وزیرافخم اخراج بشوند .

س ـ علماء خوب‌کاری کردندکه رفتند یا نه ؟

ج ـ غیر از رفتن چاره‌ای نداشتند، بیچاره‌ها یك سال بودکه فریاد می- زدندکه در ایران قوانین قرآن اجرا شود ، کسی نشنید . آخر به آن افتضاح علماء را از شهر بیرون کردند و سادات راکشتند .

س ـ می گویندکه می‌خواهند عدالتخانه بازکنند و نظام‌الملك را رئیس کنند؟

ج ـ عدالتخانه‌که بود ، و نظام‌الملك هم‌که رئیس بود ، فریاد مردم از دست ظلم همین نظام‌الملك و حکام و عدالتخانه بود .

س ـ می‌خواهند به طرح نو عدالتخانه باز کنند ، در روزنامهٔ ایران قانون آن را نوشته‌بودند .

ج ـ بلی ، روزنامه را دیدم، معلوم می‌شود عین‌الدوله دیوانه شده‌است . علماء و سادات و مسلمین فریاد می‌زدندکه قانون اسلام و قرآن در ایران دائر شود ، عین‌الدوله قانون مذهب خود را نوشته‌است . می‌خواهد مردم را به مذهب خودش دعوت‌کند ، قانون مذهب خودش را در روزنامه نوشته‌است ، تمام‌آن مخالف قرآن است. من از اول تا به آخر خواندم، یك‌کلمهٔ آن موافق مذهب اسلام نیست، می‌خواهد مذهب خودش را ترویج‌کند، خدا لعنتش‌کند .

س ـ این مردم و تجار و طلاب‌که رفتند زیر بیدق (بیرق) انگلیس نشسته‌اند، حرفشان چیست ؟

ج ـ مطلب آنها دو فقره است : اول ، آن‌که عین‌الدوله علماء را بدون تقصیر این قدر ظلم کرده‌است و سادات را کشته ، از عهده برآید . دویم، اگر پادشاه مسلمان است ؛ یك مجلس ملی در ایران دایرکندکه قوانین اسلام در ایران به واسطهٔ این مجلس ملی اجراء شود ، دیگرکسی نتواند به کسی ظلم بکند ، مردم مجلس ملی می‌خواهندکه از ظلم خلاص شوند .

در این شبنامه اشاره‌کرده‌است به روزنامهٔ ایران‌که قانون عدلیه را نوشته‌است و ما صورت آن را در ورقهٔ علیحده ضمیمهٔ تاریخ می‌نمائیم به علامت نمرهٔ (۱) .

روز سه‌شنبهٔ دویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری _ در این روز همهٔ بازارها و کاروانسراها بسته‌شد ؛ مردم همگی رفتند در سفارتخانهٔ انگلیس ، از طرف اجزاء سفارتخانه به‌خوبی پذیرائی و رفتار می‌شود.

روز گذشته شارژدافر سفارت پیغام داد به وزیر خارجه مشیرالدوله که به قدر ربع ساعت باید خدمت اعلیحضرت شاهنشاه برسم و تلگرافی از لندن مخابره شده‌است که باید به شاه ارائه دهم. جواب دادند که فردا دو ساعت به ظهر به قدر ربع ساعت از برای حضور شاه حاضر شوید. لذا امروز را شارژدافر رفت به نیاوران، اتابك را ملاقات نمود. اتابك گفت: شاه مریض است از برای ملاقات شاه موقع نیست. شارژدافر گفت :من از شما وقت خواستم ، شما وقت معین کردید ، حالا می گوئید موقع نیست و شاه مریض است ، با این که روز گذشته وزیر مختار ایطالیا یك ساعت حضور شاه مشرف شده . اتابك گفت : جواب همان‌است که گفتم . شارژدافر گفت : من بر حسب تکلیف ربع ساعت توقف می‌کنم آن وقت می‌روم . باری ، پس از توقف ربع ساعت مراجعت نموده و مهربانیش نسبت به متحصنین زیادتر گردید .

امروز خبر رسید که اخبار شهر را به شاه عرض کرده‌اند و شاه دربارهٔ امیر بهادر کم‌لطف شده‌است و فرموده‌است : میل ندارم شکل وزراء خود را ببینم و رفته‌است در اندرون ، زنها دور شاه را گرفته و مراتب را به شاه عرض کرده‌اند .

عزل نظام‌الملك

امروز خبر رسید نظام‌الملك را از وزارت عدلیه معزول نموده‌اند و ریاست عدلیه را دادند به شعاع‌السلطنه و لقب جهان‌مداری را هم به او خواهندداد .

امروز آقایان در قم مجلس روضه در صحن برپانموده‌اند و صبح و عصر مجلس روضه منعقد است . یك روز آقا سیدجمال منبر می‌رود و یك روز آقا شیخ محمد منبر می‌رود .

روز چهارشنبهٔ سویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ـ امروز جمیع دکاکین و سراها بسته است ، بر عدهٔ اشخاص سفارت افزوده گردید . محتشم‌السلطنه از طرف دولت رفت در سفارتخانه . مردم گفتند : دو سال است که عارض هستیم ، رؤساء و علماء را جواب با گلوله دادید . حال ما جز با شخص شاه که شفاهاً عرایض خود را به شاه عرض کنیم دیگر عرضی نداریم .

بقیهٔ سادات که در طهران مانده‌بودند ، در این روز به‌طرف قم حرکت نمودند . مسموع گردید که شاه نسبت به اتابك متغیر شده‌است .

جناب فخرالاسلام در سفارت در چادر توتون‌فروشها منبر می‌رود . جناب حاج سید عبدالحسین واعظ اصفهانی در چادر روضه‌خوانها منبر می‌رود ، جناب آقاشیخ‌علی‌زرندی

در چادر طلاب ناطق است .

حاج ملك‌المتکلمین، که در واقعهٔ هجرت آقایان در شمرانات بود، به خانهٔ او ریختند و او فرار کرد. پسرش را گرفته بودند. از خودش خبری نداریم، ولی پسرش را رها کردند. امروز یکی گفت: پسرش‌را درشمرانات دیدم. بعض از طلاب مدرسهٔ سپهسالار که شمرانات رفته بودند امروز آمدند به سفارتخانه. از طرف ظهیرالاسلام پیغام آوردند برای طلاب‌مدرسهٔ سپهسالار ، که از سفارت بیرون آئید و الا از مدرسه خارج شوید . طلاب بالاجماع جواب دادند: ماکه در سفارتخانه آمده‌ایم از جان خود گذشتیم چه جای مدرسه ؟ آنچه می‌توانی بکن .

رفتن امین‌الضرب نزد متحصنین

روز پنجشنبهٔ چهارم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز عین‌الدوله جمعی از تجار معتبر را از قبیل حاج‌حسین‌آقای امین‌الضرب و غیره را فرستاد برای فریب دادن تجار و کسبه . لذا حضرات تجار وارد شدند به سفارتخانه . ابتداء مردم اعتنائی به‌آن‌ها نکردند ؛ لکن پس از اصرار و ابرام قرآن آوردند و قسم خوردند‌که ما با شما همراه می‌باشیم و در مقصود شما با شما متفق و متحدیم . پس از قسم‌خوردن ، متحصنین گفتند : حال‌که با ما می‌باشید، اگر میل دارید توقف‌کنید و الا مختارید. تجار گفتند : مقصود شما بر شاه مشتبه شده‌است .

آقایان متحصنین گفتند : ما عرایض خود را به توسط شارژدافر سفارت ، حضور شاه فرستادیم. امروز مقصود و عرض ما منحصر است به سه مطلب : اول مراجعت آقایان و رؤساء روحانی‌که اسناد و قبالجات و صداقنامه‌های زنهای ما به خط و مهر و اعتبار آن‌ها بوده. دویم افتتاح عدالتخانه‌که شاه و گدا درآن مساوی باشند . سویم آن‌که قبوض و براتهای مواجبها را که از مردم خریدیم به اعتبار دولت پول ما را بدهند .

شب را جناب ذوالریاستین کرمانی امامت جماعت را نمود ، پس از نماز، حدیث‌کسا را در روی صندلی برای مردم قرائت نمود .

عدهٔ اشخاصی‌که شب در سفارتخانه مانده‌اند به پنج هزارنفر رسیده‌است .

امروز خبر رسید، که اهالی زرند و ساوه و سایر دهات در قم حاضرشده و با آقایان همراه‌اند .

روز جمعهٔ پنجم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ـامروز متجاوز از صد چادر در سفارتخانه زده‌اند و در زیر هر چادری اصناف و طلاب و تجار و کسبه می‌باشند . جمیع دکاکین و سراها بسته‌است. دیگهای بزرگ و کوچك برای صبح درکار است. قند مثل یخ روی گاری می‌آورند در چادرها قسمت می‌کنند، خوراکی و قند وچای و تنباکو سبیل‌است .خرج همه با حاج‌محمدتقی و برادرش حاج‌محمدحسن می‌باشد .

جمعی از اعضاء انجمن مخفی در بین مردم افتاده به آن‌ها می گویند عزل عین‌الدوله را استدعا نکنید، چه امروز اگر او را عزل کنند شش‌ماه‌دیگر باز او را منصوب می کنند. مجلس بخواهید که با بودن مجلس، دیگر نه عین‌الدوله می‌ماند و نه غیر عین‌الدوله. اصل‌را محکم کنید، فروع درست می‌شود. فقط عین‌الدوله ظالم نیست، عین‌الدولهٔ نوعی را علاج کنید به افتتاح مجلس و عدالتخانه. امروز تلگرافی در بین مردم افتاد و از روی آن استنساخ می کنند. مأخذآن را ندانستم ولی سوادآن را در کاغذ غیررسمی دیده که در این‌جا نقل می کنم، دیگر صحت و سقم او را نمی‌دانم:

صورت تلگراف

از طرف اعلیحضرت پادشاه مملکت انگلستان و امپراطور ممالك وسیعهٔ هندوستان، به عموم طلاب مدارس روحانی و تجار و کسبهٔ شهرطهران تلگراف تظلم آن برادران عزیز، که چهارشنبه ۲۵ ژویه به توسط سفیر کبیر با کفایت خودمان نموده‌بودید رسید. قلباً از تعدیات مستبدانهٔ وارده و مظلومیت علماء واجب التکریم روحانی و قاطبهٔ رعیت متأسف و متألم شدم. جواب عریضهٔ شما را به مجلس شورای‌ملی رجوع نمودم و امیدوارم برادر ارجمند تاجدار، اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه خواهش بی‌غرضانهٔ مجلس‌شورای ملی انگلستان را با تمنای‌شخصی خودم در دفع ظلم به سمع قبول اصغا فرمایند و رفع و دفع تعدیات را شخصاً از رعیت با وفای خودشان خواهند فرمود.

عصر چهارشنبه ۲۵ ژویه از قصر ییلاقی کریستان

(دوست ملت ایران ادوارد هفتم)

اگر چه مأخذ این تلگراف معلوم نیست، بلکه از مضامین‌آن آثار کذب هویداست. ولی برای عوام باعث اطمینان گردید و از روی آن به قدر هزار نسخه استنساخ شد و مردم را هیجانی حاصل گردید و به‌گوش آن‌ها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات‌دهندهٔ همه از ظلم و تعدی مجلس شورای ملی است.

روز شنبهٔ ششم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ـ در این روز جمیع دکاکین و سراها بسته شد؛ بلکه عطارها و دکاکین گذرهارا نیز بستند. تمام‌مردم رفتند به طرف سفارتخانه. عصرهم در سفارتخانه عکس مردم را برداشتند. پسر واعظ قزوینی و سید شدفه راکه دوست و راپرت‌نویس امیر بهادر بودند وآمده‌بودند در سفارتخانه، لدی‌الورود از سفارتخانه بیرون کردند. همهٔ مردم متفق و متحد مثل برادر با یك‌دیگر سلوك می‌نمایند و در نهایت‌معقولیت سلوك می‌نمایند. امروز تلگرافاتی از تبریز مخابره شده‌است به طهران و قم که ما صورت بعضی از آن تلگرافات را بعد از این درج خواهیم‌کرد. ولی یك تلگراف راکه اهمیت دارد در امروز درج می‌نمائیم که خوانندهٔ تاریخ چندان در انتظار نباشد:

عریضهٔ تلگرافی حضرات علماء اعلام وحجج الاسلام تبریز حضور شاه خلدالله ملکه

عرض حضور مبارك پادشاه اسلام‌پناه خلدالله سلطانه ـ دستخط مبارك از جانب سنی‌الجوانب همایونی در جواب عریضهٔ تلگرافی این دعاگویان زیارت شد . این خادمان شریعت مطهره هیچ وقت از تقویت دولت اسلام فروگذار نبوده ، وجود مبارك پادشاه ظل‌الله را سر مشق عدالت و دین‌داری و شرع ـ پرستی دانسته و می‌دانیم و واضح می‌بینیم که مغرضین درباری نمی گذارند عرایض ما و سایر خادمان شریعت مطهره چه در طهران و چه در سایر نقاط ممالك محروسه درست به‌عرض حضور حضرت سلطانی برسد و مقاصد حقهٔ مشروحهٔ ما را در البسه‌ای که منافی اغراض خودشان نباشد جلوه می‌دهند .

ما خادمان شریعت مطهره و سایر اهل آذربایجان که چهل سال‌است به فرمایشات ملوکانه آشناهستیم،می بینیم که عرایض ما را هیچ‌کدام از لحاظ مبارك نگذرانیده‌اند و هیچ یك از عبارات دستخط جوابیه از الفاظ درر بار و زایش طبع‌عدالت پرور ملوکانه نیست و اوضح من‌الشمس است که نص‌عبارات خائن بوده .

این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره‌ای که علمای دارالخلافهٔ باهره ، با اولیای دولت روز افزون داشته‌اند ، الی یومناهذا به عرض می‌رسانیم وباقی را به‌تکلیف دین‌داری خود بندگان‌حضرت همایونی می گذاریم. سابقاً علمای دارالخلافهٔ طهران، به ارضای‌کافهٔ علمای ممالك‌محروسه ، از اولیای دولت خواستار شدندکه قراری در اصلاح وضع‌محاکمات و دفتر مالیهٔ دولت علیه داده‌اید ، که در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی‌اعتدالیهای عدیده آسوده ، در مهد امن و امان باشند. چون هر دو این مقصود منافی با طریقهٔ استبداد و ظلم وزرای درباری بود ، علمای دارالخلافه را به وعده‌های بی اساس امیدوار کرده ،آن‌ها را از مهاجرت اولیه به‌آستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند و به‌مواعیدکاذبه چندی سرگردان نگاه داشته، ازآن طرف خاطر خطیر سلطانی را ، از انجاح حوائج آن‌ها مطمئن ساختند . علمای دارالخلافه هرچه منتظر شدندکه مواعید اولیای دولت صورت خارجی به‌هم رساند نتیجه‌ای ندیدند وکم کم ازجانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی و طرد جمعی از وضیع و شریف که جز خیرخواهی ملت و دولت اسلام گناهی نداشتند شده ، علمای دارالخلافه‌که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند ، مجدداً مستدعیات خود را مجدانه خواستند و این مرتبه یقین‌داریم همان وزرای خائن ، بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همایونی دست به رشتهٔ تشدد و سختی گذاشته جواب علمای دارالخلافه را به تهدیدات دادند.

آخرالامر که آن‌ها را مصمم درکندن اساس این ظلم و رکزعلم عدل دیدند، فلهذا دانستند اگر این طرح نو روی‌کارآمد، دست استبداد و ظلم‌آن‌ها کوتاه و خیانتهای آن‌ها مشهود خواهدشد. محض حفظ خود و منافع خود ، طلاب علم و ذریهٔ رسول را هدف گلولهٔ سربازکردند ، مسجد و معبد اسلام و خانهٔ خدا را مثل قلاع اشرار و متمردین محاصره نمودند . به‌بام مساجد ، سرباز و قراول گذاشتند. نان وآب به روی علمای اسلام بستند، گوئی یاغی و قاتل بودند . از صدر اسلام الی یومناهذا از هیچ ملت کفری ، نسبت به علمای‌اسلام این توهین واردنشده‌بود . این بی احترامی نه تنها به شخص علماء اسلام شده ، بلکه در واقع به‌شرع محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله گردیده و ناموس شریعت هتك شده‌است .

اکنون جمیع هیأت علمای مذهب و بلکه تمام مسلمین اثناعشریه ، جبر این توهین را به‌وجه‌کامل از حضور اقدس همایونی خواستگارندکه امر و مقرر شود . مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجاح‌کرده و دلجوئی از ایشان نموده و به‌احترام تمام به وطن‌مألوف معاودت دهند و خصوص دعاگویان تبریز در دولت‌خواهی خاص‌که از سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است جسارت می‌کنیم ، که قبول این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی‌المرام عاجلاً لازم است. و به‌وعد و قول اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست . مترقب است بلوای محیطی باشد که رشته از دست دعاگویان رفته و به‌حکم ضرورت و الجاء، اقداماتی شودکه باعث روسیاهی دعاگویان گردد .

جواب این تلگراف را بعد از این درج می‌نمائیم .

روز یك شنبه ، هفتم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجریـ در این روز بر عدهٔ متحصنین سفارت‌خانه افزوده گردیده و بازارها و سراها عموماً بسته‌گردیده ، حتی سرگذرها نیز دکاکینش بسته‌گردید. مردم مبهوت و حیران و سرگردان می‌باشند، احدی به‌عرض‌آن‌ها نمی رسد . کسبهٔ حضرت عبدالعظیم نیزآمدند به‌سفارتخانه. اهالی شمرانات و دهات اطراف هم به‌صدا درآمده، ادارهٔ قزاقخانه نیز در خیال‌آمدن به سفارتخانه می‌باشند . همهمه در بین‌آن‌ها افتاده‌است. طایفهٔ زنها هم گفتگوئی بین‌آن‌ها هست‌که بیایند در خیابان علاءالدوله که متصل به‌سفارتخانه است چادر بزنند .

از طرف علماء اعلام‌که در قم می‌باشند امروز قاصدشان‌آمد همگی سلامت بوده‌اند . میرزا ابراهیم عطارکه خانه و دکانش نزدیك خانهٔ‌آقای طباطبائی است حامل کاغذ وپاکت آقایان بودکه با پای پیاده از بیراهه‌آمده‌است و به سلامت رسید مذکور داشت سوارکشیك‌خانه و پانصد قزاق اطراف بلدهٔ قم را محاصره‌کردندکه دهات اطراف اغتشاش نکنند . خداوند برفقرا و ضعفا رحم کندکه‌کار خیلی خراب است. زیراکه شاه خبر از وقایع ندارد

اطراف و اجزاء دولت هم از عین‌الدوله ملاحظه می‌نمایند و نمی گذارند خبر صحیح به شاه برسد .

شورش اهالی قم

در این روزها آقاسیدجمال در قم موعظه می کند . مردم جمع شده‌اند که حاکم ما معتمدخاقان ، گندم را جلو گرفته‌است و به قیمت گران به خبّاز می‌دهد . آقا هم در بالای منبر گفته‌است : تقصیراز خود شماست، قبول ظلم نکنید. لذا مردم اجتماع نموده و برحاکم خود شوریدند، حاکم هم متوسل به‌آقایان شده‌آقایان اصلاح نموده و بنا شد گندم را به‌قیمت مناسب به مردم بدهند و شروع در دادن گندم به خبازها نمود و نیز متولی‌باشی در شب گذشته چراغهای حرم و صحن را در یك ساعت از شب گذشته خاموش نمود و مانع شد از این‌که مردم در صحن بمانند و این توهینی بزرگ بودکه برآقایان واردآمد .

امروز تلگرافی از طرف اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه در جواب تلگرافات علماء آذربایجان مخابره گردیدکه ما صورت‌آن‌را درج می‌نمائیم .

دستخط تلگرافی اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین‌شاه

در جواب علمای تبریز خطاب به حضرت ولیعهد

ولیعهد ـ به جنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای حاج میرزامحسن‌آقا و آقای میرزا صادق‌آقای مجتهد و آقای ثقةالاسلام التفات ما را برسانید و از طرف ما بگوئیدکه مراحم ملوکانه همیشه شامل عموم طبقات مردم خاصه به علمای اعلام و مخصوصاً به علمای آذربایجان بوده و خواهد بود . همگی دعاگوئی دولت و ملت و طرف توجه ملوکانهٔ ما هستند و نسبت به همه التفات داریم و همین است که به شفاعت و توسط شما استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده ، مشیرالدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن‌آن‌ها روانه کردیم .

به زودی علمای طهران شرفیاب می‌شوند و عرایض حقهٔ آن‌ها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد قبول خواهیم فرمود .

مظفرالدین شاه قاجار

هفتم شهر جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۴

امروز خبر در طهران منتشر گردیدکه بعض از بلدان ایران از قبیل آذربایجان و غیره شروع در تعطیل نمودند .

امروز نیز تلگرافی از طرف ولیعهد مخابره شده‌است‌که صورتش این است :

تلگراف ولیعهد از تبریز :

حضور مهر ظهوراعلیحضرت مظفرالدین شاه خلدالله ملکه

به توسط حضرت والا ، شاهزاده اتابك اعظم . به خاکپای اقدس اعلی ارواحنا فداه. تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم ـ در خاك پای مملکت آرای همایونی تا حال محقق و مشهود شده‌است که این غلام خانه زاد از اول عمر از وظیفهٔ جان نثاری و استرضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد و غفلت نداشته و اگر تصورآن را می‌کردکه عرایض علمای اعلام خدای نخواسته متضمن خلاف مصلحت و مضر به حال دولت است ، ابداً اسمی از آن‌ها در خاکپای معدلت پیرا نمی‌کرد در این حادثه به‌قدر امکان نگذاشته‌است‌که علمای آذربایجان ، از طرف قرین‌ـ الشرف همایونی مأیوسی حاصل بکنند . امروز هم‌که به تلگرافخانه حاضر شده ، محض آن است‌که شخصاً از علمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید . در کمال عجز و ضراعت، به‌عرض جسارت می‌نمایم. که قاطبهٔ رعایای ایران ودایع الهی و به منزلهٔ اولاد اعلیحضرت اقدس ظل اللهی هستند ، حفظ شئونات اهل اسلام و علمای اسلام هم از فرایض ذمهٔ سلطنت است . معهذا هرگاه در این موقع از طرف قرین‌الشرف همایونی از مامضی صرف‌نظر شود و در مقام تسلیه و ترضیه و اعادهٔ محترمانهٔ آن‌ها برآیند ، مزید شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار این غلام خانه زاد در بین الدول خواهدشد . رعیت‌که به منزلهٔ اولاد سلطان است به واسطهٔ خبط و خطائی مستحق قهر و سیاست شدن با رحمت ونصفت کامله سزاوار نیست. امیدوارم این شفاعت صادقانه چاکرجان نثار به عز انجاح مقرون افتد .

(غلام خانه زاد محمد علی)

هفتم شهر جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۴

جواب تلگراف ولیعهد از طرف اعلیحضرت‌شاهنشاه مظفرالدین‌شاه قاجار

از صاحبقرانیه به تبریز ــ دستخط مبارك

ولیعهد ـ عریضهٔ تلگرافی شما به توسط جناب اشرف اتابك اعظم به عرض رسید ، مقام مرحمت خودمان را نسبت به عموم علماء اعلام و توجهات کامله‌که بیشتر در ترویج شرع محمدی صلی‌الله علیه وآله و آسایش و دعاگوئی علماء داشته و داریم محتاج به فرمایش نمی‌دانیم . معلوم است علمای عظام همه دعاـ گوی دولت و وجودشان برای دولت و ملت مطلوب و در واقع لشگر دعا هستند، همه وقت لازم التکریم و توقیرآن‌ها و حفظ حدود آن‌ها را بر خودمان لازم دانسته‌ایم ، چند روز پیش‌که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضهٔ تلگرافی شرحی راجع به علماء عرض کرده بودند، نیات مقدسهٔ خودمان را به آن‌ها خاطرـ

نشان کرده‌ایم و آن‌ها هم باید خوب دانسته باشند که حسن ظن ما و التفات ما نسبت به علماء تا چه درجه است . حالا هم در مقابل شفاعت شما و استدعای علماء تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه به قم برود و علمای عظام را محترماً معاودت بدهد. البته شما هم این مرحمت شاهانه را به آن‌ها ابلاغ و آن‌ها را به مراحم کاملهٔ ملوکانه امیدوار خواهید داشت. باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت به خود و علمای آذربایجان بدانند که نیات مقدسهٔ ما همیشه به ترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده و هیچ وقت مراحم خودمان را دربارهٔ آنها دریغ نخواهیم فرمود .

مظفرالدین شاه

هفتم جمادی‌الثانیهٔ سنهٔ ۱۳۲۴

امروز جمعی از تجار با نواب و میرزایحیی‌خان منشی‌باشی سفارتخانه ، نشسته بعض مذاکرات محرمانه می‌نمایند .

روزدوشنبهٔ هشتم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ امروز تمام بازارها بسته‌است ، شهرت گرفته‌است زنها خیال اجماع و بلوائی دارند . برای این‌که شوهران آنها مدتی است در سفارتخانه مانده‌اند و نیز شهرت گرفته‌است طایفهٔ قاجاریه خیال دارند به سفارتخانه آیند . تجار امروز پولی قسمت کردند که اساتید هر صنفی قسمت کنند . روی شاگردهائی که عیال دارند ؛ که زنها و اطفال آنها بی مخارج نمانند و ازگرسنگی تلف نشوند و این مساوات و مواسات باعث اطمینان و امیدواری مردم گردید .

کمك یك زن ناشناس و
شایعهٔ عزل عین‌الدوله

یك نفر زن ناشناس آمد درب سفارتخانه و حاجی محمدتقی را طلب نمود و یك دسته اسکناس داد به او و گفت : این پول را خرج متحصنین کن . حاج محمد تقی پول را گرفت و آنچه‌کرد آن زن را بشناسد و بداند کی است و ازکجاست ، آن زن خود را معرفی ننمود و قبضی هم نگرفت . طرف عصر شهرت گرفت که عین‌الدوله از صدارت معزول گردید .

از قم هم خبر رسید که جمعیت آقایان زیاد شده‌اند . ازکرمانشاه پسر امام جمعهٔ کرمانشاه، از طرف اهالی کرمانشاه آمد به قم برای یاری آقایان(۱). از اصفهان هم جناب

---

۱ ــ پسر امام جمعهٔ کرمانشاه وشیخ‌العراقین با آقایان تا طهران آمدند و متجاوز از یك ماه در طهران بودند ، از طرف دولت و ملت نهایت احترام از آن‌ها شد. پس از مدتی سالماً غانماً به وطن خود هر یك مراجعت نمودند .

آقا شیخ حسن‌شیخ‌العراقین که از متمولین اصفهان است از طرف علماء و اهالی اصفهان وارد قم شد و اظهار نمود: همهٔ اهل اصفهان عازمند بر حرکت و مرا فرستاده‌اند که کسب تکلیف نمایم و آنچه‌که بفرمائید اطاعت خواهدشد.

از تبریز تلگراف مخابره شد که مردم تبریز اجماع کرده‌اند، بعضی به سفارت انگلیس پناه برده و در قونسلخانهٔ انگلیس متحصن شده‌اند و بعضی مجلس ختم و فاتحه برای سادات و اشخاصی که در طهران کشته شده‌اند.

از خمسه و زنجان و رشت هم خبر رسیدکه مردم بلوا کرده‌اند برای این که علمای طهران را نفی از بلد کرده‌اند.

امروز صبح مدیر توپخانه سیف‌الدین‌میرزا که رفته‌بود قم و مأمور بود اگرآقایان از قم حرکت نمایند، آنها راگرفته و متفرق و هریك را به طرفی فرستند. با رئیس تلگرافخانهٔ قم‌که اسمش و لقبش لسان‌الممالك است، خدمت‌آقایان رسیده و تلگراف عزل اتابك را خدمت‌آقایان ارائه داد.

از امروز تلگرافات از اطراف به آقایان می‌رسد زیرا که تا به امروز اتابك حکم کرده‌بود تلگرافاتی‌که مخابره می‌شود نرسانند.

عزل عین‌الدوله ونصب مشیرالدوله

روز سه‌شنبه‌نهم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴- دراین روز اخبار موحشه از بلدان و شهرها رسید (۱) بنده نگارنده یك شب نزد نایب‌السلطنه بودم و اظهار خدمت خود را می‌نمود. فرمود در عزل عین‌الدوله اگرمن سعی نکرده‌بودم، اعلیحضرت اورا عزل نمی‌فرمود. از اصرار من عین‌الدوله استعفاء نمود.

باری نایب‌السلطنه‌برحسب مرسوم استعفاء نامه عین‌الدوله را برد خدمت اعلیحضرت

۱ــ نایب‌السلطنه مجبورگردید مطالب رابه شاه عرض‌کرد. سایرابناء سلطنت نیز اخبار را عرض‌کردند، لذا شاه متغیرگردید اتابك را معزول‌کردند.

نایب‌السلطنه شاهزاده‌کامران میرزا برادر اعلیحضرت مظفرالـدین شاه، از طـرف اعلیحضرت همایونی به شاهزاده اتابك گفت: جناب اتابك خوب است از صدارت استعفا دهید استعفانامهٔ خود را بنویسید و از اعلیحضرت استدعاکنید استعفای شما را قبول فرمایند.

عین‌الدوله جواب داد: من تقصیری برخود نمی‌بینم و از منصب خود و شغل خـویش استعفا نمی‌کنم. شاهزاده نایب‌السلطنه‌گفت بس است مگرخیال دارید تخم قاجاریه را اززمین براندازید؟ مگر از شهرخبر ندارید؟یك ساعت دیگرتامل جایز نیست.عین‌الدوله خواهی‌نخواهی استعفای خود را نوشت.

خود مؤلف درحاشیه چنین نوشته‌است:

«شاه مرحوم هیچ متغیرنمی‌شد. عین‌الدوله خودش استعفا داد وخودش دست مشیرالدوله راگرفته تقدیم شاه‌کرده‌بود.»

شاه و شاه استعفاء عین‌الدوله را قبول فرموده، عین‌الدوله پای شاه را بوسیده و به طرف ده خود مبارك‌آباد حرکت نمود.

نایب‌السلطنه برحسب حکم اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه وزراء را احضار کرد. مشیر- الدوله که وزیر امور خارجه بود رئیس‌الوزراء گردید. عضدالملك با حاج‌نظام‌الدوله مأمور شدند که روانه قم شوند، برای معاودت دادن آقایان. لکن بازارها هنوز بسته‌است، مردم همگی در سفارتخانه جمع می‌باشند می گویند: تا عدالتخانه مفتوح و منعقد نگردد ما از این‌جا حرکت نمی کنیم.

روزچهارشنبه دهم جمادی‌الاخری‌سال۱۳۲۴هجری ــ در این روز بازارها بسته و تعطیل عمومی است. شاگردان مدارس نیز در سفارتخانه چادر زدند. از هرصنفی بلا استثناء حتی پستخانه وتلگرافخانه نماینده در سفارتخانه چادر زدند.

امروز شخصی سوار قاطر بود وارد سفارتخانه شد و گفت: مردم مژده دهید که عین- الدوله معزول گردید. نزدیك بود مردم ازخوشحالی متفرق شوند که عقلا واجزاء سفارتخانه اورا دور کردند و از سفارتخانه بیرون کردند و گفتند: مقصود ما عزل عین‌الدوله نبود خواه عین‌الدوله معزول باشد خواه منصوب، چه ربطی به ما دارد که عزل شده‌است.

باری منصب صدارت را دادند به مشیرالدوله و این مشیرالدوله از اهالی ناین است. که بین یزد و قم واقع است و در سی‌سال قبل منشی نظام‌السلطنه بود و مواجب او درماه سه تومان بود و این صدراعظم اگرچه شخص با علمی نیست، لکن اورا دو پسر است که عالم وتربیت شده می‌باشند. یکی مشیرالملك است که وزیر مختار ایران در روسیه بود، از حیث علم و تربیت بدنیست. اگر بتواند تصرفی درکار پدرش بکند کاری از پیش خواهد رفت و الا کار خراب‌تر خواهدشد.

یکی دیگر از پسرهایش مؤتمن‌الملك است که این جوان هم با علم و با تربیت است.

از این دو جوان که یکی به سن بیست و دوسه سال است و دیگری به سن بیست و نوزده امیدی هست، چه هردو در مدارس جدید تحصیل کرده‌اند.

امروز متحصنین تلگرافی به علماء و مهاجرین مخابره‌کردند و به‌آنها رسانیدندکه بدون اجراء مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید جوابی که رسید از این قرار است.

تلگراف مهاجرین به متحصنین سفارت

به توسط جناب شارژدافر انگلیس. به عموم علماء و تجار وکسبه، متحصنین سفارت. در جواب تلگراف شما اطلاع می‌دهم که‌آسوده خاطر باشید. ما فریب نمی‌خوریم آنچه شنیده‌اید و می‌شنوید دروغ و ساختگی است. تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از طرف سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند حرکت نخواهم

کرد. به جای خود آسوده بمانید. بیش از این نمی گویم خواهش دارم این مطلب را فوراً به تجار وکسبه برسانید.

امضاء سید عبدالله

از قم خبر رسید که دولت با علماء اعلام در گفتگوی تلگرافی می‌باشد که ما بعض از آن تلگرافات را در این‌جا درج می‌نمائیم.

عضدالملك هم آقایان را مانع از رفتن به عتبات گردید و آنچه لازم بود تلگراف کرد.

معین‌حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود و در سفارت‌خانه بود، امروز رفت در مبارك‌آباد که بداند عزل عین‌الدوله به واقعی است و یا دروغ و غیرواقع است. پس از ورود به مبارك‌آباد دید که جز حاج مشیرلشکر و امیرخان سردار، برادر زادهٔ عین‌الدوله و اعظام‌الممالك احدی اطرافش نیست. پس از ملاقات، عین‌الدوله روکرد به معین‌حضور و گفت: معین‌حضور برای چه آمدی این‌جا مگر نمی‌دانی من از کار افتاده‌ام.

معین حضور گفت: در زمان صدارت مرا تمام‌کردی و هستی مرا گرفتی، آمده‌ام که دوکلمه نوشته به من بدهی که من سندی در دست داشته باشم. عین‌الدوله گفت: من چیزی نمی‌نویسم دیگر از شر من خلاص شدید، بروید نزد رئیس‌الوزراء وآنچه می‌خواهید از او بخواهید و بگیرید. معین‌حضور گفت: امیدوارم چنان‌که مرا تمام کردی خداوند تو را تمام کند و من دیگر آرزوئی ندارم و خداوند دعای مرا مستجاب‌کرد و مرا و امثال مرا از شر تو خلاص نمود.

اعظام‌الممالك گفت: جناب معین‌حضور امروز آمدی که حضرت والا را شماتت‌کنی؟ معین‌حضور گفت: من آمده‌ام که اتمام حجت‌کنم که حضرت والا شاید متنبه و متذکر شود.

باری معین‌حضور یقین کرد که عین‌الدوله از صدارت خلع شده‌است و آنچه هم که لازم بود گفت و مراجعت نمود و خبر به اشخاص متحصنین رسانید و مردم بطور یقین و جزم دانستند که از شر عین‌الدوله خلاص شدند.

روز پنجشنبهٔ یازدهم جمادی‌الاخری سنهٔ ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز بازارها و سراها بسته‌است. مردم درسفارتخانه ازدحام کرده‌اند. مفتاح‌الدوله؛ پسر مفتاح‌الملك، از طرف دولت حامل دستخطی گردید که برود به قم.

مشهور است که سردار افخم مأمور است که از اتابك نگهداری کند تا حساب او را بخواهند.

مشیرالدوله هنوز در صدارتش کاری نکرده‌است.

تلگرافی از محبس کلات از طرف آقا میرزا آقای اصفهانی به عنوان جناب حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی رسید به این مضمون:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را — چندان امان نداد که شب را سحر کند

حضورحضرت اشرف رئیس الوزراء آقای مشیرالدوله سلام می‌رسانم . مشارالیه تلگراف را به مشیرالدوله ارائه داده مشیرالدوله گفت : از اعلیحضرت شاهنشاه استدعا می‌کنم‌که محبوسین را مرخص نمایند .

شهرت گرفته‌است که تلگراف کرده‌اند اشخاصی‌که تبعید شده‌بودند مراجعت نمایند و سعدالدوله و سعیدالسلطنه هم‌که تبعید و نفی از طهران شده‌اند معاودت‌کنند و هم نظام‌ـ السلطان و معتمدخاقان‌که از تبعید شدگان بودند به وطن خود برگردند . اگرچه معتمد خاقان در قم و نظام‌السلطان در مازندران حکومت و ریاست داشتند و به اعلیحضرت مظفرـ الدین‌شاه خادم بودند ولی نسبت به عین‌الدوله نهایت عداوت را اظهار می‌کردند ، خصوص نظام‌السلطان که در مجالس سرّی ،سر و سرّی داشت. چنانچه در شرح حالات ایشان خواهد آمد .

جناب حاج نظام‌الدوله و جناب مستشارالملك مأمور شدندکه معجلاً روانه قم شوند و از آقایان نگهداری و پذیرائی کنند، تا جناب عضدالملك‌که از طرف اعلیحضرت مأمور معاودت دادن آقایان می‌باشد حرکت‌کنند و وارد قم شوند. اول خبری‌که از عزل عین‌الدوله به‌آقایان رسید به توسط لسان‌الممالك رئیس تلگرافخانهٔ قم بود. ولی اول تلگرافی‌که از طهران به‌آقایان رسید تلگراف‌آقا شیخ محمود ملای زرگنده بودکه در شب جمعه دوازدهم مخابره‌کرد و ما بعض از تلگرافات راکه دست‌آوردیم متدرجاً درج می‌نمائیم .

تلگراف آقا شیخ محمود از طهران به قم به آقایان مهاجرین

حضور مبارك حضرت آقای حاج میرزا سید محمد مجتهد و سایر حجج اسلامیه دامت برکاتهم‌ـ از سفارت روس اخبار رسید به ملاحظهٔ احترام‌آقایان و رعایت ملت ، شاهزاده اتابك خلع شد . (شیخ محمود زنجانی ملای زرگنده)

تلگراف نظام‌الدوله به آقایان مهاجرین

حضور مبارك حضرت مستطاب ملاذالانام ، اسلامیان پناه ، آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته‌ـ پیغام دیروز بنده به عرض رسیده ، محض خدمت به شریعت مطهره آنچه لازمهٔ دولتخواهی‌بود . به عرض خاکپای جواهرآسای اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ارواحنا فداه رسانیده، از جائی‌که خاطر مهر مظاهرملوکانه همیشه مصروف ترویج شرع مقدس وآسودگی مردم است، نسبت به اهالی مملکت وآقایان‌کمال مرحمت را مبذول فرمودند. خود بنده عازم قم هستم بدون این‌که تا حال به زیارت حضرت عالی مشرف شده‌باشم. فدویت و ارادت غایبانهٔ خالصانه داشته‌ام باید حضرت عالی توجه‌کاملی فرموده بنده را بدون شناسائی درفدویت خودتان مستدام دارید . (نظام‌الدوله)

روز جمعه ۱۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ـ در این روز دکاکین عموماً بسته‌است دم سفارتخانه تهیهٔ چراغان شب مولود شاه را می‌بینند.وضع سفارتخانه امروز از هرروز منظم‌تر و جمعیت بیشتر می‌باشد. امیرخان سردار، متقبل شده‌است که با عین‌الدوله برود به مشهد مقدس، یعنی در یکی از دهات خودش که در نزدیکی مشهد واقع است و موسوم به فریدان و تهیه حرکت را دیده ، که خیلی محترم حرکت کند .

به قم هم تلگراف مخابره شده‌است وتلگرافات سابقه را که قدغن بود نرسانند امروز رسانیده‌اند که ما صورت بعضی را دست آورده و درج می‌نمائیم. لکن یك تلگرافی از شعاع‌ـ السلطنه پسرشاه مخابره شده‌است به عنوان آقا سید علاءالدین دامادآقای بهبهانی که صورتش از این قرار است :

تلگراف شعاع السلطنه به قم

جناب مستطاب آقا سید علاءالدین . تلگراف شما رسید از مندرجات آن عوض آن که خوشوقت شوم ملول شدم. نمی‌دانم ملتفت هستید و می‌دانید که خاتم‌ـ انبیاء روگردان. باکمال افسوس نگاه به حالت حالیه خود نموده کلمهٔ، ما اوذی نبی مثل ما اوذیت را وقتی حکایت از دشمنان خود فرموده، حالا به ذراری خود خطاب فرموده و تکرار می‌فرماید: این چه حالت است؟ برای خرابی این دین و آئین شرع و این مشت مسلمان به چه اندازه حاضر هستید و چه خواهید گفت؟ به جد مطهرمقدس‌خودتان خواهید فرمود یا رسول‌الله به‌جهت حفظ و رعایت ظاهریه و حقوق دنیویه خارج شدیم و یك مشت جاهل را ول کردیم که هر نوع استبذال و خفت که ممکن بود به این شرع و به این‌آئین واردآوردند. دیدیم و شنیدیم که محمدی متوسل به مسیحی شد . به جهت رعایت حقوق خودمان راضی شدیم بلکه تحسین کردیم و تشجیع نمودیم، خوب است، عرض بکنید ای حجج‌ـ اسلامیه اگر اسلام باشد شما حجت‌آن خواهید بود و الا خارج . حجت و دلیل لازم ندارند هنوز آن وقت نرسیده‌است که برحسب تکلیف شرعی خود را مکلف دینیه بدانید که فوراً برخاسته بیائید این مفاسد را بخوابانید. بیش از این راضی به خجالت رسول‌الله نشوید. تشریف ببرید کربلا به‌بینیم علماء اعلام‌آن زاویهٔ مقدسه راضی خواهندبودکه شما شهری را به این حالت بگذارید، بیرون بروید .

تا این‌جا عرض به‌آقایان بود. حال به خود شما که سید علاءالدین هستید، می گویم . من تو را آدم وطن پرست می‌دانستم این چه بی غیرتی است که تحمل می کنی؟ این ننگ را به‌کجا می‌بری؟ که فرنگی از ترس طلبه بیرون نمی‌آمد . حالا سید و طلبه به خانه فرنگی برود. در صورتی‌که قطعی و یقین است که اگر یك سال هم بمانند گشایشی ازاین جهت برای‌آنها نخواهد بود. نزدیك است بکلی

رشتهٔ اعتقاد و الفت من از شخص شما بریده شود و البته یقین دارم آقایان ملتفت نیستند و شما هم نمی‌گوئید اگر مسلمانی یك عرق و حمیت دارد هرقدر آن بی حس و لجوج باشد، باز در این موقع نمی‌تواند خود داری کند. منتظر جواب حجج آن‌جا هستم.

الساعه که صبح جمعه می‌باشد، جناب سید مطهرالدین را دیدم، عصری با آقای شرفه حرکت کرده خواهند آمد. شخص دیگری هم که از محترمین و طرف وثوق است باید رسیده باشد. باید حضرت حجةالاسلام آقای آقاسید عبدالله و شما ازدوستی من صرف نظر نکنید و با این که یك جو عرق مسلمانی شما و دینداری به جوش آمده اقدامات سریع نکنید، منتظر جواب هستم ولی! نه جواب سر بالائی.

کهریزك (ملك منصور)

تلگراف مشیرالدوله رئیس الوزراء به آقایان

خدمت ذیشرافت جناب مستطاب شریعتمدار حجةالاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد سلمه‌الله‌تعالی ـ چون استعفای حضرت مستطاب اشرف ارفع افخم والا شاهزاده اتابك اعظم دام‌اجلاله، در خاکپای جواهرآسای همایونی روحنا فداه موقع قبول یافت و حسب‌الامراقدس اعلی خدمات مقررهٔ دولتی به ارادتمند محول گردیده‌است، برای جلب تأئیدات مأموله خود استعلام سلامت حالات خدمت جناب مستطاب عالی را وسیله سعادت ابدی داده، ضمناً زحمت می‌دهد که برای ابلاغ مقررات علیه همایون و تجلیل مقررهٔ که برای مزید امیدواری و معاودت داده و به مراحم فوق‌العادهٔ ملوکانه امیدوار سازند و امیدوارم مخلص هم این موقع را برای ظهور ارادت قلبی مغتنم شمرده به درك ملاقات موفق و از مژدهٔ سلامت حالات مسرورم فرمائید.

(مشیرالدوله)

دستخط تلگرافی اعلیحضرت اقدس ـ مظفرالدین شاه قاجار به‌عنوان مهاجرین

جنابان مستطابان شریعتمدارن، علماء اعلام دارالخلافه سلمهم‌الله‌تعالی. چون به اقتضای حسن‌ظن که همیشه نسبت به عموم علماء اعلام داشته‌ایم. همه وقت آن‌ها را دعاگوی دوام دولت اسلام و خیرخواه شخص خودمان می‌دانیم. و در این مدت که پاره‌ای حوادث، جنابان شما را، از مرکز سلطنت مهجور ساخته‌بود. این مسافرت و مهاجرت شما را خیلی برخودمان ناگوار می‌دیدیم و به علاوه در این اشتداد گرما و عدم اقتضای فصل و موسم، بیش از این دوری از مرکز سلطنت مقتضی نبود. این دستخط را مزید بر ابلاغات شفاهیه فرمودیم که همهٔ شماها مراحم قلبیه ملوکانه را بیش ازپیش نسبت به خودتان شامل دانید و عرایض خیرخواهانهٔ

خودتان را همه وقت در حضور ملوکانه مسموع و مقبول شمارید، مخصوصاً محض تکمیل مراحم شاهانه نسبت به جنابان شما. مثل جناب مستطاب اجل عضدالملک، نوکر محترمی راکه از اولین رجال محترم دولت و طرف اعلی درجهٔ وثوق و اعتماد خودمان است،مأمور می‌فرمائیم که جنابان شما را به مراحم شاهانه مستظهر و امیدوار داشته فرمایشات ما را حضوراً ابلاغ و شما را با تجلیل کامل معاودت بدهد: جناب معزی‌الیه هرچه بگوید عین فرمایشات ما است و هرچه ابلاغ کند در حکم این است که خودمان شفاهاً اظهار فرمودیم. در این صورت با ترتیباتی که شروع شده‌است، باید همگی به عواطف شاهانه امیدوار و مطمئن باشید و بدانید که همه وقت رعایت تکریم و تجلیل علماء اعلام به اعلی درجه در حضور ملوکانهٔ ما منظور و آنها را خیرخواه حقیقی خودمان دانسته توقیر و احترامات آنها را همیشه بر خودمان واجب می‌شماریم و یقین داریم جنابان شما هم به اقتضای تکالیف شرعیه ،خودتان بیش از این طول زمان مسافرت را جایزندانسته هرچه زودتر در معیت جناب معزی‌الیه معاودت خواهیدکرد. تا ما هم مراحم قلبیهٔ خودمان را کاملا در موقع شرفیابی مشهود و معلوم داریم.

۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

عریضهٔ تلگرافی آقایان مهاجرین از قم حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه

از آن جائی که خادمان شریعت مطهره و داعیان بقای دولت قاهره، بالقطع و الیقین می‌دانستیم که به جهت اختلال و اغتشاشات جاریه در امور مملکت از تجاوزات و تعدیات اولیاء امور و عدم اعتناء در اجراء احکام الهیه و اوامر شرعیه و اشاعهٔ فواحش و منهیات و ارتکاب محذورات دینیه، در خاطر خطیر همایونی مکنون و مرکوز است که تأسیس مجمع و مجلس عدالت فرمائید که مظهرعدالت و مظهر رأفت پادشاهی نسبت به مملکت و رعیت و مورث رفع اختلال و قلع مادهٔ فساد درکلیهٔ امور دولت و ملت باشد. این است که از طرف دعاگویان نیز دو سال است استدعا و ابراز و اجراء این نیت مقدس از ساحت عتبهٔ سلطانیه شده و خاطر مقدس ملوکانه هم به صرافت طبع و اقتضای میل مبارك صلاح حال مملکت را منظور و امر به تشکیل آن فرمودید لکن تسلیات و ترتیبات خارجیه، این استدعا را طوری جلوه داده و عرایض را طوری القاء و اظهار نموده‌که ترتیب این امر مقدس تاکنون معوق و معطل مانده. در این موقع که رأفت شاملهٔ ملوکانه و مراحم کاملهٔ خسروانه نسبت به عامهٔ رعایا در مقام بروز و شمول است، لازم دانستیم که این مقصد مهم اسلامی راکه به موجب اعلام کلمهٔ حقه و مزید قوت سلطنت اسلامیه و حفظ مملکت و رفع ایادی و نفوذ و منع تصرفات خارجیه

است . در عالم دولت خواهی و ملت دوستی و اسلام پرستی در این ورقه به عرض سدهٔ سنیهٔ ملوکانه رسانیده .حسب‌التکلیف والوظیفه قبول و اجراء مستدعیات بی غرضانهٔ خود را از حضور اقدس همایونی استدعا نمائیم .استدعای دولت خواهانهٔ جماعت دعاگویان و قاطبهٔ علماء اعلام و رعایای پادشاه اسلام این است ، که امر و اجازهٔ سنیهٔ ملوکانه صادرشود به تشکیل و تأسیس مجلس که اعضای آن مرکب باشد از جمعی از وزراء و امناء بزرك دولت که در امور مملکت با ربط و از اغراض نفسانی بری باشند و جمعی از تجار محترم‌که در صناعت و تجارت با اطلاع و از مصالح امور دولت و ملت مستحضرو برای مشاورت صالح باشند و چند نفر از منتخبین از علماء عاملین که بی غرض و با بصیرت باشند و جمعی از عقلاء وفضلاء و اشراف و اهل بصیرت و اطلاع و این مجلس عدالت مظفریه‌که مرکب از امناء پادشاه است ، در تحت نظارت و ریاست و فرمان فرمائی شخص شخیص پادشاه اسلام که پدر رئوف و خیرخواه است ، حاکم و ناظر بر تمام ادارات دولتی و مراتب انتظام و اصلاح امور مملکتی، از تعیین حدود و وظایف و تشخیص دستور وتکالیف تمام دوائر مملکت و اصلاح نواقص امور داخله و خارجه و مالیه وبلدیه و تعیین حدود و احکام اولیاء امور و ترتیب سایر شعب امور ملکیه و مهام خلیقه و منع ارتکاب منهیات و منکرات الهیه و امر بمعروف و واجبات شرعیه و ترتیب مقاولات و مقابلات و معاملات داخله با خارجه به میزان احکام شرعیه و تحریر فصول و ابواب و ترتیب کتابچه و اوراق آنها و به وسیلهٔ نظارت و اهتمام ومراقبت این مجلس مظفریه به تمام حدود و حقوق و تکالیف عموم طبقات رعیت معین و محفوظ احقاق حقوق ملهوفین و مجازات ظالمین و اصلاح امور مسلمین بر طبق قانون مقدس و احکام متقن شرع مطاع کـه قانون رسمی و سلطنتی مملکت است، معلوم و مجری شود . تمام افراد رعیت دانسته و می‌دانند که مکنونات و ارادات صمیمه و مقاصد و نیات مقدسه و توجهات خاطر معدلت مظاهر ملوکانه ، سالهای دراز است معطوف بر ترتیب این امر مشروع اسلامی بوده چنانچه فرمایشات و اوامر ملوکانه و نطقهای خسروانه در مواقع رسمیه و غیر رسمیه شاهد این مدعاست. حالا هم دعاگویان به متابعت و موافقت نیت مقدسهٔ ملوکانه ، تشکیل این مجلس را عاجلاً در روز معین استدعا می کنیم که انشاءالله تعالی به حسن نیت پادشاه اسلام پناه، این مجلس که مُظهرو مظهر عدالت شاهانه است ، به نظارت بر امور مملکت و اعمال مساوات بین طبقات رعیت در اجراء احکام مقدس اسلام اصلاح نواقص حالیه رفع اختلافات جاریه را نموده باعث مزید قوت و شوکت دولت و ملت وآبادی و اصلاح و حفظ حدود و ثغور مملکت و استحکام و دوام

سلطنت اسلامیه گردد و امیدواریم که محض مزید امیدواری عامهٔ رعایا تشکرات خالصانهٔ دولتخواهی خود را پس از زیارت فرمان مبارك به حکم رسمی دولتی و تشکیل مجلس و مجمع مظفری و تعیین اعضاء و تحریر کتابچه و نظامنامهٔ داخلهٔ آن شروع و به ترتیب این مشروع مقدس، در تحت قبهٔ مطهرهٔ حضرت فاطمهٔ معصومه سلام‌الله علیها به عرض حضور شاهنشاهی رسانیده و به عموم رعایای پادشاه اطلاع نمائیم و برحسب استظهارات رأفت‌آمیز پادشاهی، معاودت به دارالخلافه نموده تمام همم و اوقات و جد و جهد خود را صرف تدارك و جبران تعطیلات و توفیقات وارده که در این مدت، از روی اضطرار و ناچاری از رعایای مطیع پادشاه ناشی و صادر شده نموده، باکمال امیدواری واطمینان به معاضدت و معاونت عموم ملت و رعیت از این توجهات خاصهٔ پادشاهی به تقویت دولت و ملت و دعاگوئی ذات اقدس پادشاه اسلام اشتغال ورزیم.

ردّ دست خط شاه

روزشنبهٔ ۱۳ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴هجری ـ دو ساعت از شب شنبهٔ دیشب گذشته، میرزا حسین‌خان پسر کهتر مشیرالدوله، (صدراعظم) دستخطی آورد در سفارتخانهٔ انگلیس که مجلس را افتتاح می‌کنیم، اما در طهران فقط، نه در سایر بلدان ایران و در قضایا بعد از مشاورت اعضاء و حکم مجلس و تصدیق وزراء دربار اگر اعلیحضرت پادشاه ایران امضاء فرمود آن حکم اجراء خواهدشد و سمت رسمیت را حاصل خواهدنمود و الّا فلا بعبارهٔ اخری مجلس تابع ارادهٔ سلطانی باشد نه‌آن‌که شاه ملزم باشد به اجراء حکم مجلس. تجار وکسبه گفتند ما چنین مجلسی لازم نداریم. مجلس باید حاکم مطلق باشد و شعوبات‌آن در تمام بلدان و دهات و قری دایر باشد و چنانچه در قضیه‌ای مجلس حکم داد، باید اعلیحضرت آن حکم را حتماً امضاء و اجرا فرمایند.

امروز خبر رسید که دستخط را عوض کردند و تغییر دادند و دستخط صادر شده‌است که مجلس به تصویب و میل علماء اعلام تشکیل شود و صورت دستخط را بردند به مطبعهٔ شاهنشاهی که طبع کنند و در تمام بلدان ایران منتشر سازند. و نیز ازقم خبر رسید که‌آقایان مراجعت نمی‌کنند. اصفهان و کاشان و دهات اطراف قم به هیجان‌آمده‌اند. تلگرافات بسیاری از شهرها به آقایان مخابره شد که ما در عنوان هر روزی بعض از آنها را درج می‌نمائیم.

تلگراف اعلیحضرت شاهنشاه به قم به عنوان مستشارالملك

مستشارالملك، تلگراف شما را وزیر دربار به نظر ما رسانید. از خدمات شماکمال خوشوقتی و رضایت داریم. شما فعلا همان جا بمانید تا عضدالملك هم

بیایند آقایان و علماء را بیاورید . از جانب ما احوال تمام آقایان و علماء را پرسیده و اظهار مرحمت ما را به یکایك ایشان برسانید .

(مظفرالدین شاه)

تلگراف از اصفهان به قم

حضور مبارك حجج اسلامیه دامت برکاته ـ اخبار به اختلاف مسموع، اسباب حیرت در تکلیف، حالات شریفه را اطلاع، تکلیف معلوم، از سلامتی شاکر گردد.

(شیخ جمال‌الدین اصفهانی)

از تبریز به قم

خدمت حضرت حجةالاسلام و المسلمین آقای آقاسید عبدالله مجتهد سلمه‌الله تعالی و برکاته ، از وقوع قضیهٔ هایله ، داعی و سایر علماء آذربایجان زیاده از حد متألم گشته و شریك مصیبت شما هستیم . ثلمةٌ فی‌الاسلام لایسُدها شیءٍ الی یوم القیمة . به قدر مقدور مشغول اقدامات لازمه هستیم . همهٔ اوقات تمامی حالات شریفهٔ خود و سایرآقایان را مرقوم فرمائید .

(مجتهد)

ایضاً ازتبریز

از تبریز به طهران به توسط حاج عبدالرزاق اسکوئی :

خدمت ذیشرافت جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام مروج‌الاحکام ،آقای حاج‌سیدمحمدمجتهد دامت برکاته ، مدتی است از سلامت حالات میمنت اطلاع نداده‌اید. نگرانی خاطرحاصل است . محض رفع نگرانی سلامت مزاج بهاّج و احوالات اتفاقیه اعلام فرمائید .

(خادم شریعت عبدالکریم)

این تلگرافات را از طهران فرستادند به قم خدمت آقایان . از عتبات عالیات هم تلگرافات متعدده مخابره شدکه ما بعضی را درج نمودیم .

تلگراف مهاجرین به تبریز

خدمت جناب مستطاب حجةالاسلام ،آقای مجتهد دامت برکاته ، تلگراف تفقدآمیز زیارت ، از ملاطفت آقایان عظام تبریز متشکر و البته در این موقع بذل مجاهدات بر عموم علماء اعلام و اهل اسلام لازم ، داعی و سایرین حجج اسلامیه مهاجرین دربلدهٔ طیّبه نایب‌الزیارة و به تهیه مسافرت مشغولیم .

(سید عبدالله)

تلگراف از عتبات عالیات

حجج‌اسلام دامت برکاتهم . تلگراف اخبار موحش از طهران رسید موجب

پریشانی فوق‌العاده گردید . مطالب چیست؟ عاجلا اطلاع بدهید، تا اقدامات لازمه بنمائیم. (الاحقر عبدالله مازندرانی) (الاحقر محمد کاظم خراسانی) (حاج میرزا حسین نجل مرحوم حاج میرزا خلیل)

تلگراف از اصفهان

حضور محترم علماء و حجج‌اسلام دامت برکاتهم ، قلوب منکسرهٔ عموم مخلصین از تأسف خاطر محترم افسرده و غمگین است . برای اجراء مقاصد مقدسه به حضور مبارك حضرت بقیةالله ارواحنا فداه متوسلیم . تلگرافی هم به طهران شد. امید است جواب مساعد مرحمت شود. اکنون هم محض اظهارخلوص، و وداد و یك جهتی و اتحاد به عرض این مختصر مبادرت نموده هر گونه خدمتی و فرمایشی باشد اعلام فرمائید، برای‌همراهی و متابعت بانهایت امتنان و ارادت حاضر هستیم . (مسیح‌الموسوی) (ابراهیم‌الموسوی) (جمال‌الدین محمد هاشم) (محمد باقر طباطبائی) (ابوالحسن‌الطباطبائی) (علی‌الموسوی) .

ایضاً تلگراف از اصفهان

حضور مبارك حجج اسلام دام ظلهم ـ هشتم وارد شدم .حضرت‌آیةالله آقای نجفی دام ظله وآقای ثقةالاسلام چند روز است با سایر علماء اعلام تدارك حرکت دیده‌اند و عازم قم بودند و هستند. مدت مکث حجج اسلام و تکلیف اعلام فرمائید.

(ملا علی اکبر)

این تلگراف را جناب آخوند ملا علی اکبر مجتهد قم که سفیر و داعی بود از طرف آقایان و رفته‌بود به اصفهان مخابره کرده‌است و این شخص از جمله علماء عاملین و مقدسین می‌باشد. بندهٔ نگارنده دردهسال قبل خدمتشان رسید صاحب ذوق و حرارت و قدسی به‌کمال است .

روز یکشنبهٔ ۱۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز دکاکین عموماً بسته و جمعیت سفارتخانه زیادتر از هر روز است از قم هم جمعی‌آمدند. از طرف‌آقایان مکتوبی به عنوان متحصنین رسیدکه مراجعت ما موقوف و منوط به افتتاح عدالتخانه و حرکت شما از سفارتخانه است، شهرت مراجعت ما بی مأخذ و بی اصل است .

پس از ورود عضدالملك به قم یك روز در خانه نشست که آقایان از او دیدن کنند . آقایان هم ملتفت شده اعتنائی به او نکردند و چند دفعه بین عضدالملك و آقایان سفراء یك دیگرآمد و شد کردند تا بالاخره با هم دوست و درست آمدند . از طهران هم متوالیاً تلگراف به عضدالملك می‌شود و اصرار در حرکت‌آقایان می کند .

دستخط تلگرافی اعلیحضرت مظفرالدین شاه قاجار به عنوان عضدالملك

جناب عضدالملك. عریضهٔ تلگرافی شما رسید، از سلامتی شما خوشوقت شدم

و بحمدالله حال خودمان هم خوب است . البته مراحم ما را هم به طوری که فرموده‌ایم به علماء اعلام ابلاغ داشته‌اید. باز هم از جانب ما به جنابان مستطابان آقاسید عبدالله و آقای آقاسید محمد وحاج شیخ فضل‌الله احوالپرسی کنید و بگوئید با این گرمی هوا بیشتر از این طول اقامت شما در قم ابداً مقتضی نیست ، کمال مرحمت نسبت به‌آنها داشته و داریم، چرا باید در حرکت خودشان تأخیر بکنند؟ هر عرضی دارند بیایند حضوراً به ما عرض کنند، عرایض آنها را قبول می‌فرمائیم وکمال مرحمت را نسبت به‌آنها خواهیم فرمود. البته آنها را به مراحم ما خیلی امیدوار بکنید . یك فقره فرمایش هم به جناب اشرف صدراعظم (مشیرالدوله) فرموده‌ایم ابلاغ می کنند شما هم از سلامت خودتان و حالات علماء عظام تلگرافاً به عرض برسانید. البته آقایان را برای فردا حرکت بدهید، می‌خواهید خودتان حضوراً به عرایض آنها برسید در این صورت بیش از این ماندن آنها مقتضی نیست ماکه مکرر قول داده‌ایم که کمال همراهی و مرحمت را نسبت به آنها می کنیم.

(درشب ۱۳ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴)

شب گذشته که شب مولود شاه بود چون بازارها بسته‌بود مردم دم سفارت و خیابان علاءالدوله را چراغان کردند .

امروز باز از طرف سفارتخانه جمعی رفتند نزد مشیرالدوله و پاره‌ای مذاکرات نمودند. دستخطی از اعلیحضرت صادر گردیدکه خطاب به مشیرالدوله است و عین دستخط را مخابره نمودند به قم و صورتی هم برای رؤساء متحصنین فرستادند .

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه به صدراعظم مشیرالدوله
که درذیل تلگراف به قم مخابره شده است . به‌تاریخ ۱۴ جمادی‌اخرای

خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم عالی آقای عضدالملك دام اجلاله‌العالی - چون خاطر خطیر اقدس ملوکانه ارواحنا فداه جدّاً مصروف آایش رعایا و امنیت و ترقی بلاد و مملکت محروسهٔ خود است ، به میمنت عید مولود شاهنشاهی ، چنین ارادهٔ ملیه شرف صدور یافت که به تشکیل مجلس ملی آسایش و امنیت را مبنای مستحکمی مقرر فرمایند و بدین لحاظ دستخط مبارك از ناحیهٔ مقدسهٔ خسروانه صادر شدکه عیناً آن را اینك در همین تلگراف مندرج می‌دارد :

دستخط

جناب اشرف صدراعظم ، ازآن‌جائی‌که حضرت باری تعالی جل شأنه سر رشتهٔ ترقی و سعادت مملکت محروسهٔ ایران را به‌کف‌کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی و رعایای صدیق خودمان قرار داده، در این

موقع که رأی همایون ملوکانهٔ ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبهٔ اهالی ایران و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکت به موقع اجراء گذارده‌شود . چنان مصمم شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه ، در دارالخلافهٔ طهران تشکیل و تنظیم شود ، که در موارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقهٔ لازمه را بعمل آورده و به هیئت وزرای ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت وکمك لازم را بنمایند. درکمال امنیت و اطمینان، عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمهٔ قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند، که به صحهٔ مبارکه موشح و به موقع اجراء گذارده‌شود . بدیهی است که به موجب این دستخط مبارك نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهیم نمود ، که بعون‌الله تعالی این مجلس افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد دستخط مبارك را اعلان و اعلام نمائید که تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنهٔ ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی باشند .

(در قصر صاحبقرانیه به‌تاریخ چهاردهم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ در سال یازدهم سلطنت ما) (مظفرالدین شاه) .

بعد از استحضار برمراتب این دستخط مبارك و اطلاع به بذل این عنایت کاملهٔ شاهنشاهی که از مآثر این عهد مظفّری‌است، خدمت جنابان مستطابان آقایان عظام حجج‌الاسلام دامت برکاتهم تفصیل را اشعار و مدلول دستخط مبارك را ابلاغ فرموده، خاطر محترمشان را متذکر خواهیدفرمود که بیش از این غیبت حجج اسلامیه شایسته نیست. هر چه زودتر تشریف فرمای دارالخلافه شوند که به مدد نیات عالیه و همت انفاس قدسیهٔ ایشان مذاکرات مجلس بر نظام باشد و تشکیل آن شده به حول و قوهٔ الهی هرچه زودتر به اجراء این ارادهٔ علیّه موفق گردیم و مسلم است که دیگر بعد از این مساعدت مبذوله از جانب سنی‌الجوانب ملوکانه یك ساعت تأخیر در ساعت حرکت آقایان عظام جایز نبوده و هر قدر زودتر عزیمت فرمایند برای آسایش و راحت بندگان خدا و رفع نگرانیهای مردم انسب و الزم است . که خیرالخیر ماکان عاجله . امیدوارم که در جواب این تلگراف بشارت زیارت حضرت‌عالی و حضرات عظام هر چه زودتر موجب مسرت و امتنان مخلص گردد، انشاءالله‌تعالی . (مشیرالدوله) .

تلگراف مشیرالدوله صدراعظم دام اقباله به آقایان مهاجرین دامت برکاتهم

خدمت ذیسعادت جناب مستطابان شریعتمداران ، آقایان عظام حضرات حجج اسلامیه دامت برکاتهم .امیدوارم وجود مقدس شریعتمداران عالی در حفظ الهی قرین به‌عافیت و استقامت‌بوده و مکروهی به خاطر گرامی ازهیچ بابت ملالی نباشد. تلگرافی حسب‌الامراقدس اعلی، ارواحنا فداه ، خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب‌اجل‌اکرم افخم‌آقای عضدالملك ، دام‌اجلاله‌العالی زحمت داده‌ام که از ملاحظهٔ آقایان عظام متّع‌الله المسلمین بطول بقائهم خواهندگذرانید . و تصدیق خواهند فرمود که تا چه درجه ذات مقدس ملوکانه ارواحنا فداه، ساعی در ترقی ملك وملت وتوجه آسایش ورفاه است وتاچه اندازه مایل‌است براین‌که مستدعیات حقهٔ رعایای خود را درنظر عنایت بود ، محض رعایت مقرر فرمودند . پس در این صورت بدیهی است که آقایان و حجج اسلام دامت افاضاتهم نیز بـه اقتضای خیرخواهی تدارك خدمت‌گزاری این عنایت خاص خسروانه روحنا فداه را به عمل آورده ، چون موکب ملوکانه برای این که به تجویز اطباء باید در هوای ملایم چند روزی مداوت فرمایند ، روز بیستم به اوشان تپه ده روزه تشریف فرما خواهندبود ، و اقدام وشروع به این امرخطیرهم‌که امروز برعهدهٔ اولیای دولت و ملت مسلم گردیده‌است ، از محذور تأخیر باید مصون باشد. میل ملوکانه آن است که آقایان عظام ، دامت برکاتهم ، بزودی که ممکن است به دارالخلافـه معاودت فرمایندکه به مقدمات این خدمت بزرگ مبادرت شده و به فضل خدا و توجهات سایهٔ خداوند و انفاس قدسیهٔ اولیای شرع شریعت و همت کافّهٔ اولیای دولت علّیه به حسن تشکیل وتنظیم مرتب‌آید . امیدوارم‌که انشاءالله تعالی تأخیر درحرکت را پس‌ازاین تکالیف شرعیهٔ خود خارج وبرای‌کمك اولیای دولت علّیه درخدمت دولت و ملت تعجیل‌فرمایند . (مشیرالدوله)

روز دوشنبهٔ ۱۵ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز نیز بازارها و سراها بسته و مردم در سفارتخانه می‌باشند . طرف صبح اعلانی به‌در و دیوار سفارت و خیابانها و کوچه‌ها چسبیده‌شد . لکن مردم قبول نکرده و اعلان مطبوعه را پاره کردند و آنچه که ممکن بود ازدر ودیوارکندند . ما صورت‌آن را نوشته ودرج تاریخ خود نموده .

سواد دستخط اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه

مظفرالدین شاه که به در و دیوار چسبانیده شده‌بود و مردم آنها را کندند

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جائی که حضرت باری تعالی جلّ شأنه ، سررشتهٔ ترقی و سعادت ممالک محروسهٔ ایران را به کف با کفایت ما سپرده و

شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالـی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده ، لهذا در این موقع که رأی همایون ملوکانهٔ ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبهٔ اهالی ایران وتشیید وتأیید مبانی دولت،اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجراء گذارده‌شود ، چنان مصمم‌شدیم که مجلسی ازمنتخبین‌شاهزادگان وعلماء وقاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین وتجار واصناف به‌انتخاب طبقات مرقومه ، در دارالخلافهٔ طهران تشکیل وتنظیم شود که درموارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره ومداقهٔ لازمه را به عمل‌آورده وبه هیئت وزرای ما در اصلاحاتی‌که برای سعادت وخوشبختی ایران خواهدشد اعانت وکمك لازم را بنمایند . و درکمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را درخیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمهٔ قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند ، که به صحهٔ مبارکه موشح و به موقع اجرا گذارده‌شود (۱) بدیهی است‌که به موجب این دستخط مبارك نظامنامه وترتیبات این مجلس و اسباب ولوازم تشکیل‌آن را مرتب و مهیا خواهیدنمود که بعون‌الله تعالی این مجلس افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد دستخط مبارك را اعلان و اعلام نمائید که تاقاطبهٔ اهالی ازنیات حسنهٔ ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است ، کماینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی باشند . در قصرصاحب‌قرانیه به تاریخ ۱۴شهرجمادی‌الاخره ۱۳۲۴ درسال یازدهم سلطنت ما (این‌سواد مطابق با اصل دستخط مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنافداه است) .

(مشیرالدوله)

(درمطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی روحنا فداه به طبع رسید) (۲)

۱ــ به موقع‌اجری لفظی است مرکب ازمضاف‌که لفظ‌به موقع باشد و از مضاف الیه که لفظ اجری است، یعنی به مقام اجراء . ولی مردم عوام معنی‌آن را نفهمیده و گفتند: یعنی در موقعی و محلی‌که ما صلاح دانیم ؛ و شاید دولتیان صلاح ندانند و به این جهت و جهات دیگر اکثریت آراء با عوام شد و این دستخط را قبول نکردند . به چندجهت : یکی لفظ موقع‌یعنی هروقت که موقع باشد، خواص هم به واسطهٔ آن‌که شاید یك زمانی همین جزئی،کلی شود و بهانه دست مستبدین افتد ، متابعت عوام را نمودند. دویم آن که بازتوسط شخص اول درکاراست. ثالثاً آن که شاید بعد از این،این دستخط هم مانند دستخطهای سابق گردد و ایفاء به مضمون آن نکنند ، بلکه باید وزیر مختار انگلیس ضمانت اجراء آن را بنماید . چه دستخط اولی که در حضرت عبدالعظیم داده‌شد از این معتبرتر بود وکسی آن را اجراء نداشت .

۲ــ همین دستخط را جناب صدراعظم مشیرالدوله درطی و تلو تلگراف خویش بـه آقایان مهاجرین مخابره‌نمود‌که ما درعنوان روزیك شنبه ۱۴ دراین تاریخ خود درج‌نمودیم.

ازطرف تجار پولی تهیه شدکه برای آقایان بفرستند .

تلگراف ازطهران به قم

حضور سرکار حجة‌الاسلام آقــای آقاسید محمد مجتهد طباطبائی سلمه‌الله تعالی- ازبرکات انفاس قدسیه اسباب آسایش حاضر و امیدوارم منتهی به نتایج خیریه شود . سلامت وجود مبارك را بشارت فرمائیدکه مسرورشوم .

(ظهیرالاسلام)

این ظهیرالاسلام داماد شاه و برادر امام جمعه و مباشررئیس مدرسهٔ سپهسالاراست. در اوایل تابه امروز باآقایان مخالف ومتابعت برادر بزرگترخود را می‌نمود. لکن امروز باآقایان همراه شده ودر ورودآقایان نیز استقبال نمود .

ایضاً ازطهران به قم

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب بندگان آقای آقامیرزامحمد صادق‌رئیس مدظلّه . ازمژدهٔ سلامتی حضرت‌آقا وجنابعالی نهایت تشکر به عمل‌آمد. آقایان عظام را سلام عرض بکنید . منتظر اوامر مطاعه هستم . (نصرالله)

این تلگراف را حاج میرزانصرالله ملك‌المتکلمین به عنوان جناب‌آقامیرزا محمد- صادق رئیس مدرسهٔ اسلام ، پسردویم آقای طباطبائی مخابره نموده‌است . (آقامیرزا محمد- صادق مدیر روزنامهٔ مجلس است) .

ازاصفهان به قم

حجج اسلام مهاجرین الی دارالسلام، برکافهٔ مسلمین همراهی این فرقه واجب است . امید است کوتاهی نشود . (محمد باقرالموسوی)

آقای سید باقرصاحب این تلگراف ، از علماء معتبر اصفهان است .

ایضاً از اصفهان

حضور مبارك حجج اسلام دامت برکاتهم ، چشم اسلام و اسلامیان روشن یریدون لیطفؤوا نورالله والله متم نوره. جناب شریعتمدار آقاشیخ علی‌اکبرسلمه‌الله تعالی سالم اشتغال به شرح حالات ذوات مقدس دارند . همه قسم حاضر بوده از قصد مبارك ایشان و احقر را مسرور فرمائید .

(حاج شیخ جمال‌الدین)

صاحب تلگراف فوق آقاجمال پسرآقای نجفی است و مراد از شیخ علی‌اکبر آخوند ملاعلی اکبر مجتهد قم است ،که از طرف آقایان داعی بود و از اصفهان مشغول دعوت بوده‌است .

ازکلات به قم

حضور مبارك بندگان حضرت‌آیة‌الله‌آقای‌آقاسید محمد رئیس حوزهٔ مقدسهٔ

اسلامیه ، مدّ ظله‌العالی ، در این موقع تبریکات خالصانهٔ خود را با احترامات فائقه تقدیم می‌نماید . (میرزا آقا)

صاحب این تلگراف آقامیرزا آقای مجاهد اصفهانی است که به حکم عین‌الدوله در کلات محبوس گردید و ازجمله منفیین و مبعّدین از طهران است . این که می‌نویسد رئیس حوزهٔ مقدسهٔ اسلامیه، مقصود از حوزهٔ اسلامیهٔ انجمن اسلامیه است و این انجمن اول انجمن علنی است که درطهران تأسیس‌یافت وزمان تأسیس این‌انجمن ازسال۱۳۲۳ بود .

ایضاً ازکلات به قم

حضور حضرت آیةالله آقای آقاسید محمد مجتهد ، روحنافداه ، الحمدلله الذی اذهب عناالحزن ، کفی علمك عن‌المقال وکفی کرمك عن‌السؤال .

(اصحاب‌السجن مجدالاسلام ومیرزاآقا)

از بروجرد

حاج ملك‌المتکلمین : تلگراف تسلیت آمیز شما ، دوازدهم ملاحظه شد . سلام خالصانه را خدمت جنابان مستطابان قدوتی الانام و حجج اسلام ، آقای آقاسید عبدالله و آقای آقاسید محمد مجتهد ادام‌الله برکاتهم برسانید . حالا که به الهامات خاطرخطیر خسروانه مقصودی‌که درخیرخواهی عامه داشتند حاصل شد و این حرکت و مسافرت ادراك سعادت زیارتی هم فرمودند ، خوب است‌که آزردگی خاطر انور اقدس همایونی رانخواهند، به دارالخلافه مراجعت فرمایند. کمال تأسف را دارم‌که درآنجا حضور ندارم‌که در سعادت موافقت آن وجودهای محترم را تاطهران همراه می‌بردم . (سالارالدوله)

حاج ملك‌المتکلمین در این ایام به عزم سفرلرستان و رفتن نزد سالارالدوله حرکت نمود و در قم تلگرافی به سالارالدوله مخابره نمود . لذا سالارالدوله این تلگراف را به توسط او مخابره نمود .

ازشیراز به قم

خدمت حجج اسلام وآقایان عظام و علماء مهاجرین از دارالخلافهٔ طهران دامت برکاتهم، روز گذشته به توسط آقایان آذربایجان، از اهانت وارده و ظلم واصله به‌آقایان دارالخلافه مطلع،چشم اسلامیان کوروگوش کر بادکه این واقعات را نشنویم. با این که هنوز خود گرفتار بلیهٔ عظیمهٔ وارده از ایالت هستیم به‌کار و اقدامات که تدارك این ظلم جدیده که برحسب تکلیف اسلامیت حاضرو مشغول هستیم ، خاطر محترم مطمئن باشد و به اعانت شریعت مستظهر باشید به شرطی‌که امروز متفرقه ثانیاً رخنه در اجراء مقاصد حقه نکنند. در اطلاع به وقایع کاملا استظهار از ناحیهٔ شریفه داریم. (ابراهیم‌الشریف) (یحیی امام جمعه) (سید غفار)

(حاج سید محمد علی) (میرزا محمد) (شیخ غفار) (سید محمد) (آقا محمد) (سید علی) (شیخ محمد رضا) (سایرعلماء شیراز) .

صاحبان این تلگراف علماء اعلام شیراز می‌باشند و ما سه نفر را می‌شناسیم . اول جناب حاج میرزا ابراهیم است که از معتبرین و فحول علماء اعلام است. دویم جناب حاج میرزا یحیی امام جمعهٔ شیراز است که متجاوز از نود سال سن ایشان است و مردی است عیاش و خوش گذران و صاحب مال و اعتبار و بذل و مهمان دوست. سویم آقا سید محمد پسر مرحوم حاج سید علی اکبرفاراسیلی است .

روز سه‌شنبه ۱۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴هجری ـ در این روز بازارها و عموم کسبه نیز به قرار ایام سابقه بسته و در سفارتخانه متحصن و مقیمند دستخط مطبوعه را از در و دیوار کنده و در این روز جمعیت سفارتخانه بیش از هرروز است پولی هم تقسیم کردند روی کسبه و اساتید هر صنفی که بدهند به شاگردهایشان که عیال دارند. مساوات و مواسات و برادری بین متحصنین بر وجه اتم و اکمل برقرار است .

در این روز جناب آقا میرزا سید محمد صادق پسر آقای طباطبائی و جناب آقا سید مطهر... و جناب آقا سید علاءالدین داماد آقای بهبهانی از طرف آقایان و علماء مهاجرین از قم تشریف آورده، لدی‌الورود آمدند به سفارتخانه، دیدنی از متحصنین فرموده، برای حضور و ملاقات اعلیحضرت شاهنشاه و ملاقات صدراعظم و وزرای درباری بروند به قصر صاحبقرانیه البته این سید جوان باکفایت که حضور شاه مشرف شود عمل به خوبی اصلاح خواهد شد چه این سید بزرگوار جوان بخت به متابعت نیت مقدسهٔ پدر بزرگوارش قصدی جز رفاهیت وآسایش عموم ندارد . آنچه بگوید خیر مردم را ملاحظه خواهد نمود، نه غرض شخصی دارد و نه طمعی و نه هوی و هوس. جوان در سن بیست و پنج به سن ایشان و این گونه خیرخواه عموم کمتر دیدم .

اگرچه مردم از بودن آقا سید مطهر وآقاسید علاءالدین اعتمادالاسلام با ایشان در خوف و خطرند، چه سوءظن درباره دو رفیقش حاصل است و در واقع اگر مداخله دراین امر خطیر نمی‌کردند وکار مردم را به خودشان واگذار می‌نمودند و می گذاردند که مردم خودشان کار را به جائی می‌رسانیدند بهتر بود و مردم از اعتمادالاسلام وآقا میرزا محسن خیلی بد می گویند و خائف می‌باشند، چه به یك تعارف و یك وعدهٔ دستمالی قیصریه راآتش خواهند زد .

باری از مصداق این مثل هم بگذریم و دست ازکار خود برنداریم . طرف عصری جناب آقا میرزا سید محمد صادق ، از قصر صاحبقرانیه مراجعت نمود ، ولی در این دفعه رفقایش جرئت نکردند وارد به سفارتخانه شوند. چه مردم علانیه از اعتمادالاسلام و سید مطهر بد می گویند، از این جهت آقا میرزا محمد صادق تنها آمد به سفارتخانه و مژدهٔ

انجام مقاصد آقایان را به متحصنین داد و مقاصد آقایان عبارت بود از شش مقصد :

مقصد اول ـ تأسیس مجلس به طریق صحیح .

مقصد دویم ـ امنیت عمومی به متحصنین سفارتخانه و سایراهل تهران .

مقصد سویم ـ نیامدن عین‌الدوله به طهران مطلقاً .

مقصد چهارم ـ عودت دادن منفیین به طهران، جز مجدالاسلام که در غیر طهران هر جا بخواهد برود یا بماند .

مقصد پنجم ـ راضی نمودن ورثهٔ مقتولین را به دادن دیه و صلح و الا قصاص برحسب قانون مقدس اسلام .

مقصد ششم ـ گرفتن قبوض مواجب را از صرافان و تجار و پول دادن به‌آنها .

یك دستخط مختصری هم برطبق مقاصدآقایان داده‌شد بدین صورت :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

جناب اشرف صدراعظم . در تکمیل دستخط سابق خودمان ، به تاریخ چهاردهم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ـامروز اجازهٔ صریحه در تأسیس مجلس منتخبین فرموده‌بودیم . مجدداً برای این که عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کاملهٔ همایونـی ما واقف باشند ، امر و مقرر می‌داریم کـه مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق صحیحاً دایر نموده، بعد از انتخاب اعضاء مجلس، فصول و شرایط نظامنامه مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضاء منتخبین، به طوری‌که موجب اصلاح عموم مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس مرتب نمایندکـه به شرف عرض و امضای همایونی ما موشّح و مطابق نظامنامهٔ مزبور ، این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد . ۱۶ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

طرفداری صدراعظم (مشیرالدوله) از ملت، اگرچه برحسب تکلیف صدارتی و حسن نیت و پاکی طینت و فطانت و ذکاوت و دولت خواهی او است ، چه امروز بقای دولت ایران منوط و بسته به انجام مقاصد آقایان و علماء و متحصنین در سفارتخانه می‌باشد ، ولی بعض پاکتهای مجهول و شبنامه‌ها به اسم صدراعظم و به پسرها و بستگانش می‌نویسند . اگر چه این نوشتجات از اشخاص بی اصل و مجهول است ، لـکن ما یکی ازآن کاغـذها را درج می‌نمائیم، دیگر خوانندگان وضع و حالات را می‌دانند .

سواد مکتوب

آقای مؤتمن‌الملك (۱): به پدر بزرگوارتان عـرض کنید: چون تا بحال از شما بد نفسی دیده‌نشده شرّ شما را نمی‌خواهیم . به جهت این که شما هم برادر

۱ـاین مؤتمن‌الملك که دراول مکتوب عنوان شده‌است پسر کوچك صدراعظم مشیرالدوله است که صدراعظم خیلی اعتماد به عقل و کفایت این پسردارد .

ما و مملکتی ما هستید پس شما را برادرانه اطلاع می‌دهیم ، اگر نمی‌توانید مقصود ما را انجام کنید و از امیر بهادر و حاجب‌الدوله می‌ترسید ، حقیقت حال مملکت و ملت را به شاه عرض و از خواب غفلت بیدارشان کنید و درک کنید که بعد از این بقای سلطنت و صدارت و اصلاح خزانه و همه چیز بسته به وجود مجلس ملی است . فوراً استعفا کنید و الا بزودی . . . و اسباب عبرت دیگران خواهید شد. تا دیگری قبول این مقام نکند. ما تا امروز کشته شدیم و نکشتیم ولی حالا ناچار می‌شویم ، آنها که دلشان برای ما نمی‌سوزد و می‌خواهند ما را گول بزنند جزائی بدهیم که دیگران عبرت بگیرند ، حالا آنچه صلاح خودتان است بکنید، ما هم آنچه صلاح خود و نوعمان و ملت و مملکت‌مان است می کنیم. شاید هر دقیقه که اراده کنیم از شخص شما و شاه و وزراء در چنگ ما باشید .

کاغذی از یك نفر از تجار تبریز رسیده، چون کاشف از حالات تاریخیهٔ اهل تبریز است مابعینه قدری از آن کاغذ را درج می‌نمائیم که خوانندگان ملتفت وقایع تبریز هم باشند .

نقل از مکتوب یکی از تجار تبریز

در باب اغتشاش طهران در تبریز که اراجیف بسیار بسیار است که جمعی از علماء وسایرین به قتل رسانیده‌شده وطایفهٔ رعیت اجماع کرده ، خانهٔ وزیردربار را داغون کرده‌اند . حرف زیاد ، ولی تا حال خبر صحیح مکتوبی نرسید، ولی احوالات تبریز همین است که عرض می‌نمایم : چند روزقبل علماء طهران که در قم جمع شده‌اند از آنجا تلگرافی خیلی طولانی به علماء تبریز کرده و زیاد اظهار تظلّم نموده و از علماء استمداد خواسته‌بودند . علماء شهرهم تماماً متفق شده هر روز در خانهٔ یکی مجلس فراهم کرده و درهای مسجد هارا قفل کرده ، امورات شرع را تماماً موقوف نمودند. از نماز جماعت و مجلس و عقد مرافعه و غیره همگی متفق شده ، حتی جناب مستطاب حاج میرزا حسن آقا مجتهد ، که با جناب مستطاب حاجی میرزا کریم آقا عداوت سخت دارند ، در این مسئله تأسی کرده، عموماً متفق شده ومتعدد تلگرافات به طهران و اصفهان و قم و شیراز نموده و در ضمن آن تلگراف طولانی به خاکپای مبارك قبلهٔ عالم نمودند از راه کمپانی. از قراری که مذاکره کردند دویست تومان پول تلگراف داده‌اند. یك فقره‌جواب ازطهران رسیده ، حسب‌الامر بود . اینها باور نکرده ساکت نشدند . مجدداً تلگرافی به توسط وزیرمختار به قبلهٔ عالم نمودند . جواب آن را دیروز عصر که درخانهٔ یکی ازمجتهدین که همه درآنجا جمع بودند ، یعنی درخانهٔ حاجی‌میرزا محسن‌آقا بودند ، تلگراف ازجانب قبلهٔ عالم رسیده وخواهش وعرایض علماء را

قبول فرموده‌اند. وعلماء طهران را هم بزودی به طهران با کمال احترام مراجعت داده وعرایض آنها را که صلاح دولت وملت است قبول فرمایند . بعد از رسیدن تلگراف باز اینها گفتند که در این خصوص بایدخود حضرت اقدس ضمانت نمایند. مجدداً سؤال وجواب کرده و حضرت اقدس دستخط مرحمت فرموده و متعهد شده سواد دستخط حضرت اقدس در جوف عریضه است . ولی سواد تلگراف طهران هنوز به دست من نیامده درنزد مجتهدین است، گویا امروز چاپ خواهندکرد. هفتهٔ آتیه سواد آن را خواهم فرستاد . حالا مطلب واضح شده و مردم مقصود را دانسته اند . انتهی .

صورت بعض تلگرافات را ما سابقاً درج نمودیم ، ولی سواد دستخط حضرت اقدس ولیعهد را اینك درج می‌نمائیم وهذا صورته .

دستخط ولیعهد

جناب مستطاب شریعتمدار آقای مجتهد ، سلمه‌الله تعالی ، کمال تشکر از فضل خداوند متعال دارم که بحمدالله تعالی شفاعت و عرایض من و علماء اعلام دارالسلطنهٔ تبریز مبنی براعادهٔ علماء اعلام دارالخلافهٔ طهران و رسیدگی به مطالب حقهٔ ایشان که صرفه وصلاح دولت و ملت است قبول کرده‌اند و من متعهدم که به مدلول دستخط جهان مطاع مبارك ملوکانه بعداز مراجعت علماء اعلام به اوطان خودشان به معیّت جناب اجل اکرم مشیرالدوله وزیر امور خارجه ، ذات مقدس ملوکانه که همیشه حامی شرع اقدس است، قرار اجابت مطالب حقهٔ آنهارا که صلاح ملك وملت ، به طوری که خودشان امروز دستخط فرموده‌اند ، انشاءالله انجام بدهند . هفتم شهر جمادی‌الاخرة ۱۳۲۴ . (۱)

رؤساء تجار امروز ، در چادری مخصوص مشغول مذاکره می‌باشند . اهل طهران در این ایام تحصن درسفارتخانه، به حدی بیدارشده و پا به‌دائرهٔ تمدن و حقوق گذارده، که درمدت ده سال این قسم ممکن نبود. اشخاصی که درخارجه تربیت شده‌اند و سالها آرزوی این ایام را می‌بردند شب وروز درکاربیداری مردم می‌باشند .

اجزاء انجمن مخفی تمام همشان مصروف این است که آقازاده‌ها و عالم زاده‌های بی‌سواد ، دخالت در این امرمقدس خطیر ننمایند که خدای ناکرده فردا خارجه به اهل ایران نخندند و نگویند جاهل بودند و ازعهده برنیامدند . چه پیشرفت این امرمقدس باز منوط به همراهی دولت ودخالت وزراء بصیر و عالم است .

چنانچه ملاهای طهران و یا آقازاده‌های ایشان داخل در این امر خطیرشدند ،

۱ـ این دستخط چون چند روزبعد ازتاریخ صدورش به مارسید. لذا دروقایع روزهفتم درج نشد .

دیگر کار مشکل است. زیرا که هرقدر دولت ضعیف گردد، عقلا و دانشمندان ازپیشرفت این امرمقدس مأیوس و ناامید خواهندبود .

روزچهارشنبهٔ ۱۷جمادی‌الاخری۱۳۲۴ ـ امروز جناب آقامیرزا سید محمد صادق طباطبائی باجمعی ازمحترمین ومعتبرین تجار رفتند درتلگرافخانه و تا ظهر مشغول مخابره با آقایان مهاجرین بودند. از طرف دولت هم صدراعظم نوشت به رئیس تلگرافخانه که آنچه تلگراف مخابره کنند مجانی باشد و قیمت مطالبه نکنند ، لذا جناب آقا میرزاسید محمد- صادق، صورت دستخط ثانی را مخابره کرد وتااول شب آنچه مطالبهٔ جواب نمودند، جوابی نرسید .

در میان متحصنین سفارتخانه قاله قاله درگرفت . می گویند : تا سفارت انگلیس ضمانت اجراء دستخط را و عمل به مضمون آن نکند و قول تأسیس و تشکیل مجلس راندهد ما از این سفارتخانه حرکت نمی‌کنیم وخارج نمی‌شویم و بازارها راباز نمی‌کنیم .

چند نفر ازمعتبرین تجار و اهل سفارتخانه یعنی متحصنین رفتند به نیاوران ، که درصاحبقرانیه خودشان بادولت گفتگو کنند ویا در رستم‌آبادکه مزرعهٔ مشیرالدوله صدراعظم است باخود صدراعظم مذاکره نمایند . اسامی‌آنها از این قرار است :

جناب حاج سید عبدالحسین واعظ ـ حاج محمدتقی ـ حاج محمدابراهیم وارث ـ جناب آقا میرزامحمود قمی ـ حاج سید صراف ـ آقاسید محمدتقی سمنانی ـ جناب آقا سیدحسین بروجردی ـ شارژدافردولت انگلیس ـ مشیرالدوله وپسرش مشیرالملک ـ محتشم ـ السلطنه هم آنجا بودند .

درباب مجلس شورا مذاکره بود، صدراعظم می گفت‌که شورای اسلامی باید باشد . آقاسید حسین بروجردی گفت شورای ملی باید باشد . صدراعظم گفت من شورای ملی نمی‌دهم . آقاسیدحسین گفت ما به قوهٔ ملت شورای ملی را می گیریم .

پس ازمذاکرات بسیار بناشد آقایان بامشیرالملک و محتشم‌السلطنه در مجلسی دیگر نشسته‌گفتگو کنند. پس‌از مذاکرات نتیجهٔ مجلس این شد: که مجلس شورای ملی باشد .

امروز یکی ازدوستان، مادهٔ تاریخ‌کشته شدن سید عبدالحمید را خواند چون اشعارش مفصل بود ما از درج آن اغماض نمودیم لکن مصرع از آنرا که دلالت بر تاریخ و زمان داشت درج می‌نمائیم (بتیرسلطان شهید سید عبدالحمید) که مجموع حرف مقطعه این مصرع ، عدد ۱۳۲۴ می‌باشد . درصورتی‌که اول مصرع باء و بعد ازآن تاء باشد که بتیر است نه این‌که به تیر نویسند با هاء بعداز باء .

در این روز نیز به قرار هرروز، بازارها وسراها بسته‌است. مردم همگی درزیر چادر ها نشسته‌اند . یاواعظ مشغول موعظه است ویا مردم باهم نشسته سیاسی می گویند .

مشهورشده است تلگرافی ازلندن برای شارژدافر مخابره شده‌است ، قریب به‌این

مضمون: انجام مقاصد مشروعهٔ متحصنین را ازدولت ایران بخواهید واین تلگراف درجواب تلگراف تجارکه دو روز قبل ازاین مخابره کرده‌بودند ، مخابره شد وتلگراف تجار قریب به این مضمون بودکه : بیست روزاست در سفارتخانه متحصن می‌باشیم. لذا تجار چند نفر از رؤساء را فرستادند قلهك که مزرعه و ده ییلاقی سفارتخانه‌است، و از آنجا با شارژدافر رفتند منزل صدراعظم ومذاکره کردند وقرارشد دو دستخط سابق را تغییردهند و مضامین هر دو را در یك دستخط بنویسند ونیز در دستخط که مجلس شورای اسلامی نوشته‌اند باید به‌این عبارت مجلس شورای‌ملی تبدیل شود . چه شاید بعضی به اغراض شخصیه یکی ازمبعوثین را تکفیر کنند وآن وقت بگویندکافر درمجلس اسلامی چه می کند وشاید یك زمانی مانند شیخ فضل‌الله ، ملائی پیدا شودکه به غرض شخصی خود همهٔ اهل مجلس را تکفیر ولااقل تفسیق کند، آن وقت محرك مردم شودکه‌کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه‌کار است . دیگرآن که طایفهٔ یهود وارامنه ومجوس نیزباید منتخب خودرا به این مجلس بفرستند ولفظ اسلامی با ورود آنها نمی‌سازد ، مناسب لفظ ملی‌است .

باری پس ازمذاکرات بسیار صدراعظم متقبل گردید که همهٔ مقاصد آقایان وتجار و کسبه را برآورده‌نماید .

درسفارتخانه هم جمعی ازمردمان عالم وتربیت شده افتاده‌اند دربین مردم وآنچه‌که می‌دانند به مردم یاد می‌دهند . در این اجماع اگر ضرری به مردم رسید ، لکن برعلم و تربیت آنها افزوده گردید .

تلگراف ازمراغه به مهاجرین

محضر حضرت حجةالاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد ادام‌الله تأییده . ازوقوع قضیهٔ هایله، داعی وعلماء مراغه زیاده‌ازحد متألم شد. یك‌مصیبت بوده . ثلمت فی‌الاسلام ثلمة‌لایسدّ هاشییٔ الی یوم‌النشور . جز تحمل چاره نبوده حتی یحکم‌الله ، همهٔ اوقات شریف مترصد سلام ارادت حضور سایر آقایان عظام دارد . (خادم‌الشریعة سید هدایت‌الله)

آقایان درقم مشغول مخابره به‌اطراف می‌باشند و درتهیهٔ حرکت جناب عضدالملك هم با آقایان به طور ملایمت وخوبی معاشرت می کند . کالسکه ودرشکه ومال تهیه می‌بینند از برای حرکت دادن آقایان. قروض آقایان مهاجرین‌که از کسبه و اصناف قم نسیه‌کرده بودند نیزپرداخته‌شد . از طهران هم تجارپولی برای آقایان فرستادند که قسمت نموده به هرکدامی حصه‌ای دادند .

روزپنجشنبهٔ ۱۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز نیز بازارها عموماً بسته‌است . شاگردهای مدرسهٔ دارالفنون و مدرسهٔ نظامی و مدرسهٔ فلاحت نیز داخل شده وچادر مخصوصی برای آنها نیز بر سر پا کردند . تلگرافی‌که به قم مخابره کرده‌بودند

امروز جوابی رسید .

جناب آقامیرزاسید محمد صادق که ازطرف علماء اعلام از قم آمده بود شهر ، امروز نیز با اعتمادالاسلام ، آقا سید علاءالدین رفتند نزد صدراعظم ، تاکنون آنچه به این صدراعظم عرض شده‌است بدون زیاده و نقصان به اعلیحضرت شاهنشاه رسانیده‌است و شخص خودش هم درنهایت دقت ورأفت به امر رعیت وعرایض مردم وامورات دولتی و کار خود رسیدگی می‌نماید .

تا کنون در ایران بلوا به این معقولی و نجابت نکرده‌بودند، بلکه تاریخ در هیچ مملکتی نشان نمی‌دهد، این قسم بلوا را. به این‌جهت امید است که به‌زودی به مقصد برسند. اگر چه عقلاء و اشخاص بصیرمی گویند مجلسی که بناشد به توسط خارجه گرفته‌شود ، بنائی است برروی آب . چه مردم قدر نمی‌دانند وشاید به همین زودی باز از دست بدهند وانگهی آن شرف وافتخاری راکه دیگران دربردند از گرفتن مجلس ، ماها نداریم زیراکه خیلی فرق است بین دادن وگرفتن . به ما دادند ، نه ماگرفتیم ونیز خیلی فرق است بین این‌که خود بگیرند ویاآن‌که واسطه درکار باشد .

امروز عصر مقارن غروب آفتاب ، جناب مشیرالملك پسربزرگتر صدراعظم که امروز وزیر امور خارجه است ، با جناب آقامیرزامحمدصادق و جمعی دیگر از صاحبقرانیه آمدند به شهر و وارد به سفارتخانه شدند ، رفتند درچادر بزرگ تجار .

مشیرالملك که این ایام ، به او می‌گویند مشیرالدوله ، در مجلس جلوس نموده ، جناب آقاسید عبدالحسین واعظ ، رفت بالای منبر واظهار مراحم والطاف اعلیحضرت رابه مردم نمود و ازطرف مردم هم اظهار تشکرنموده دعایش راکرد . بعد مشیرالدوله حالیه ، پسر صدراعظم ، رفت روی صندلی ، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که ذیلاً نگاشته می‌شود قرائت نمود ، وکاشف از اذن و اجازه تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی بود ، بعد از آن قرائت نمود دستخطی راکه کاشف از عفو و اغماض از متحصنین بود و امنیت دادن به اشخاصی که در سفارتخانه بودند ، بعد از آن قرائت نمود ،

تلگراف قم را که از طرف علماء اعلام بودکه مخابره کرده‌بودند به متحصنین ، که مقاصد شما و ما انجام گرفت، از سفارتخانه برخیزید وبیش ازاین نمانیدکه مفاسدی برماندن زیاد می‌باشد ، در تلگراف نمی‌توانیم اظهار کنیم ، اگر مقاصد شما بقیه دارد ما در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم می‌مانیم ، تاآن بقیه هم انجام بگیرد . لذا مردم در نهایت رضا و امتنان وتشکر قبول نمودند. لکن چون تهیهٔ شام و غذا را دیده‌بودند ، اکثر ماندند و بعضی ازمردم رفتند به خانه‌های خودشان ، فردا هم‌که روزجمعه است ونبایست بازارها بازشود ، قرارگذاردند دکاکین را بازکنند، اگرچه روزجمعه هم باشد، فردا شب راهم خیال دارند شهر را چراغان نمایند. صورت دستخط شاه اگر چه با دستخط سابق چندان فرقی ندارد ،

لکن برحسب وظیفه تاریخ نویسی آن را نیزدرج می‌نمائیم :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه که در سفارتخانه قرائت شد

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جائی که حضرت باری جل شأنه سررشتهٔ ترقی وسعادت ممالك محروسهٔ ایران را به‌کف کفایت ما سپرده و شخص همایون مارا حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرارداده، لهذا در این موقع که رأی و ارادهٔ همایون ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و امنیت قاطبهٔ اهالی ایران و تشیید مبانی دولت و اصلاحات مقتضیه ، به مرور در دوایر دولتی ومملکتی به موقع اجراء گذارده‌شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای‌ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف ، به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافهٔ طهران تشکیل و تنظیم شود، در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقهٔ لازمه را به عمل آورده و به هیئت وزراء دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهدشد ، اعانت و کمك لازمه را بنمایند و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیردولت و ملت به عرض برسانند که به صحهٔ ملوکانه موشح و بعون‌الله تعالی به موقع اجرا گذارده شود . بدیهی است که به این دستخط مبارك نظامنامهٔ ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهیدنمود . این مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ما است افتتاح و به اصلاحات لازمهٔ امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نمائید و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد این دستخط مبارك را اعلام و منتشر نمائید ، تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنهٔ ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کماینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی دولت و این نعمت بی زوال باشند . (در قصر صاحبقرانیه)

به تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانیه در سال یازدهم سلطنت ،

تاریخ این دستخط در هیجدهم بوده ولی محض این که مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند. کمالایخفی .

بعضی از مردم نادان در لفظ به موقع اجرا مذاکره نمودند ، ولی اشخاص دانا و چیز فهم آنان را ساکت نموده و به‌آنها فهمانیدند معنی این کلام را .

در واقع اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار پادشاه رؤف و مهربان و پادشاه مسلمانی است این شاه مثل‌آفتابی است که در زیر ابر مستور و متواری است. اگرصدر اعظم ظالم ومستبد و سفاك وبی علم و دانش باشد؛آن وقت ابری است مظلم و تاریك که نمی گذارد این آفتاب شعاع خویش را به زمین افکند . چنانچه در زمان صدارت عین‌الدوله دیدیم

که درآن صدارت شاه را چگونه قلم داد کرده‌بودند . اما در این زمان و این صدارت یعنی زمان صدارت مشیرالدوله ابری نازك و باریك و روشن جلوآفتاب را گرفته‌است ، که اگرکسی به دقت نظرکند شعاع‌آفتاب از زیر ابر نمایان خواهدبود . این است‌که در زمان این صدراعظم علت و سببی‌که مانع ترقی باشد دیده نمی‌شود. چه شاه رؤف و مهربان، صدراعظم عالم و تربیت شده علماء مایل و مقدم ، طلاب و محصلین راغب ، مردم تا یك اندازه بیدار، شاگردان مدارس جدید بزرگ شده و با تربیت می‌باشند به این جهات امید است‌که آقایان به زودی مراجعت‌کنند .

مراجعت شیخ فضل‌الله به‌کهریزك

از قراری‌که شهرت گرفته‌است بین جناب آقا سید عبدالله وحاج‌شیخ‌فضل‌الله ؛ کدورتی واقع شده‌است و حاج‌شیخ فضل‌الله چند روز زودتر حرکت‌کرده‌است و جلوتر از مهاجرین آمده‌است درکهریزك مانده‌است. تا مهاجرین برسند ولی بندهٔ نگارنده نور رستگاری در جبین شیخ فضل‌الله نمی‌بینم، چه این‌آقای دنیا دوست و دنیاپرست قصدی جز عیش وعشرت و ساختن پارك و رنگین‌کردن سفرهٔ خویش ندارد. با این‌که املاك بسیار دارد، موقوفهٔ زیادی را جلوگرفته‌است باز حریص درکار دنیا و به اندك رشوه برمی‌گردد . هرکس را مانع پیشرفت خیالات خویش داند حکم به‌کفرش می‌کند بلکه اگر بتواند حکم قتل یك‌اهل شهری را برای رسیدن به صد تومان می‌دهد. در این مقام‌که می‌بیند آقا سید عبدالله وآقا میرزا سید محمد جلو افتادند ، از غصه و اندوه نزدیك است تمام شود . دیرش می‌شودکه خود را برساند و شاه را نادم‌کند ، بلکه بتواند این‌کار را برهم زند و یا به اسم خویش کند. مردم هم این شخص را شناخته‌اندکه خود خواه و شهوت پرست است. لکن چون‌جمعی از مفت خورها و اهل دنیا دورش را دارند و به اطرافیهای خودکـه دلالان مظلمه و شر-خرند می‌رساند لذا همه‌وقت از او می‌ترسند. چه هرکس مخالفت او راکند یا زنش به خانه‌اش حرام و یا قباله و سندی از برای ملك خانه او ظاهر می‌کنند و بیچاره راگدا و خانه‌نشین می‌کنند . اگر هیچ نداشته‌باشد حکم‌کفر او را می‌دهد، اطرافیهای او منتشر می‌کنند مگر آن‌که خداوند متعال شر او راکفایت‌کند. با این‌که هفتادو سه سال از سنش می‌گذرد،مانند اشخاص چهل ساله‌گردن‌کلفت و چاق و فربه است . بندهٔ نگارنده تقریباً بیست سال است که او را به یك حالت می‌بینم ، بلکه روزبروز جوان‌تر می‌شود . نمی‌دانم خداوند عالم چه صلاح در بقای او می‌بیند ؟

باری مانعی‌که بندهٔ نگارنده از برای این ملت ضعیف می‌بینم ، حاج شیخ فضل‌الله و امثال او است‌که در هر شهری از شهرهای ایران، یکی دو تا از این قبیل شخص می‌باشد. عجب است که به مفاد یخرج‌الحی من‌المیت، پسر این حاج شیخ فضل‌الله جناب آقا میرزا مهدی از اشخاص عالم متدین متمدن مقدس خیرخواه ، ملاحظه نوع و ایرانیت و اسلامیت

برغرض شخص مقدم می‌دارد ، درست نقطه برابر و مخالف طریقهٔ پدرش می‌باشد . ازپدرش مخارج نمی گیرد و به خانه پدرش زیادآمد و شد نمی کند، در کوچه و بازار تنها می‌رود. با این که مراتب علمیه‌اش از دیگران کمتر نیست و اگر در محکمهٔ شرع جلوس کند اطرافش را می گیرند. اصلاً قایل به تدلیس و نفاق نیست. در قم معاون علما است، به اندازهٔ صد نفر از طلاب را ریاست دارد ، تا همهٔ طلاب غذا نخورند این آقا غذا نمی‌خورد و در ذیل مجلس طلاب می‌نشیند . روزها طلاب را می‌آورد در صحن مقدس حضرت معصومه، و آنها را مشق نظام می‌دهد و آنها را ترویج و تشویق می‌نماید بر حفظ اسلام و همه وقت می‌گوید: مردم! مظلوم واقع نشوید، مردم! قبول ظلم نکنید. صاحب یك حرارتی فوق‌العاده است . برخلاف پدر و برادرهایش با فقرا و ضعفا به حسن سلوك معاشرت می کند و شاید به طور قطع عرض کنم ضررهائی که از حاج شیخ فضل‌الله به این مذهب اسلام و اهل ایران رسیده‌است جبران همه را تا به امروز این پسر می کند . یعنی وجود آقا میرزا مهدی به منزلهٔ حسنه‌ای است که سیئات را می‌برد . پس به مفاد ان‌الحسنات یذهبن‌السیئات . ما جبران سیئات حاج شیخ‌فضل‌الله را به وجود آقا میرزا مهدی می کنیم و می‌نویسیم، ان‌شاءالله تعالی دیگر حاج شیخ فضل‌الله خوب خواهدشد و به مقتضای عفی‌الله عماسلف . از کارهای گذشته و اعمال حاج شیخ‌فضل‌الله در این سفر قم چشم پوشیدیم امیدواریم خداوند او را توفیق خدمت به اسلام و مسلمین عطا فرماید. باری محض خاطر این پسر مراتب پدر را محفوظ می‌داریم و می‌نویسم حاج شیخ فضل‌الله محض بدی هوای قم و گرمی هوا و بودن تب نوبه در آن جا، زودتر از آقایان حرکت‌کرد و الان درکهریزك دو فرسخی طهران متوقف است تا مهاجرین برسند .

مذاکرهٔ نمایندگان با صدر اعظم و امضاء فرمان مشروطیت توسط شاه

امروز جناب آقا میرزا محمد صادق و جناب‌آقا میرزا محسن وآقا سید علاءالدین رفتند صاحب قرانیه و درآن جا وزراء مجلس کردند . امیربهادر وزیر دربار گفت : آقایان هرگز مجلس نمی‌خواهند و راضی به مجلس نخواهندشد ، زیرا که مجلس شورا خلاف شرع است و اگر مجلس تشکیل گردید دیگر کسی ظلم نمی کند و اگر کسی ظلم نکرد دیگر احدی مظلوم نخواهدشد و اگر کسی مظلوم واقع نشود دیگر درب خانه‌های آقایان کسی نمی‌رود و دیگر کسی کاری باآقایان ندارد .

جناب آقا میرزا محمد صادق در جواب گفت : مجلس شورای موافق دین ما می‌باشد زیراکه خداوند در قرآن به رسول خود می‌فرماید و شاورهم فی‌الامر ، و در جائی دیگر

فرموده‌است: و امرهم شوری بینهم . (۱)

وزیر دربار گفت شورای اسلامی خوب است چرا به شورای ملی بدل گردید؟ جناب آقا میرزا محمد صادق جواب داد: برای این‌که رعیت این لفظ را خواست که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهید نفی و تبعید کنید خواهید گفت این بی دین و خارج از اسلام است. به این بهانه اشخاصی که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند باید خارج شوند. اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهدبود .

دیگر آن که اگر اسلامی مبدل به ملی نشود، مردم از سفارتخانه بیرون نخواهندآمد، باری دیگر از مذاکرات آن روز آن که وکلاء آقایان گفتند : دستخط شاه باید به صورت ملفوفه نوشته شودکه به علاوه صحهٔ شاه ، مهر شاه را نیز داشته‌باشد و صدر اعظم هم فرمان را مهر کند و ثبت دفتر هم بشودکه آن وقت رسمیت داشته‌باشد . دیگر آن که بعض عبارات تغییر و تبدیل نشود. صدر اعظم گفت: باید برطبق میل علماء و ملت رفتار کنیم. نایب‌السلطنه گفت : ضرری نداردکه عـرایض ملت را حضور اعلیحضرت عرض کنیم . لذا صدر اعظم با نایب‌السلطنه حرکت کردندکه بروند حضور اعلیحضرت شاهنشاه به جناب آقا میرزاسید محمد-صادق و سایرین هم تکلیف کردندکه شما هم بیائید حضور و با هم عرایض ملت را عرض کنیم وکلاءآقایان به ملاحظهٔ این‌که شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به قبول آنچه که میل درباریها در آن است لذا عذر آوردند و گفتندکه ما از طرف علماء و آقایان مهاجرین آمده‌ایم که با وزراء مذاکره نمائیم نه با شاه . نایب‌السلطنه چون می‌دانست اگر امیربهادر حضور اعلیحضرت مشرف شود ، سنگ جلو می‌اندازد و مانع اصلاح خواهدگـردید لذا به صدراعظم رسانید وگفت شاید شما بخواهیدکه با شاه بعض مطالب محرمانه را گفتگو نمائید و شاید شاه بخواهد بعض فرمایشات محرمانه سری بفرماید. من با وزیر دربار نمی‌آئیم. صدراعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه وآنچه می‌دانست عرض کرد اعلیحضرت شاهنشاه مستدعیات را قبول فرمود فرمان را امضاء و مهر نمودند، کار تمام‌شد . فرمان را آورد و داد به وکلای آقایان .

امروز بعضی از دانشمندان صورت دستخطی نوشتند و در سفارتخانه خواندند وگفتند باید این‌طور دستخط نوشته شود و به امضاءِ شاه برسانند ، لکن رؤساءِ تجار گفتند دیگر کار گذشته‌است و هر ساعت نمی‌توان شاه را مجبور نمودکـه دستخط را عوض کنند ، ولی ما صورت آن را ذیلاً درج می‌کنیم که خوانندگان تاریخ بدانند، اگر وکلاءِ آقایان نیامده بودند، مردم بهتر کار را می گذرانیدند و این صورت بهتر ازآن صورتی است که صدر اعظم صادر کرد و هذا صورته .

---

(۱) افسوس که جناب آقای میرزا محمد صادق معنی آیه را ترجمه نکرد و شاید وزیردربار چنین فهمیدکه این دوآیه برخلاف شوری است .

صورت سواد دستخطی که به امضاء نرسانیدند

محض دوام دولت و بقای سلطنت و قوام هیئت اجتماعیهٔ ملت تأسیس مجلس شورای ملی که عبارت از مجلس تنظیمات و مرکب از وکلاء منتخبین ملت و رجال با سیاست امین، دولت به حیثیتی که حاکم باشد بر جمیع دوایر دولتی و امورات مملکتی و تمام ادارات لشکری وکشوری، از قبیل ادارهٔ معارف و وزارت تجارت و فلاحت و صناعت و معادن و شوارع و طرق و ادارهٔ نظمیه و هیئت نظام عسکری و ادارهٔ مالیه و وزارت عدلیه، با شمول منتخبین قصبات و ولایات بعیده در هیئت انجمن شورای ملی مقرر فرمودیم و باید شعب وزارت عدلیه به قانون جدید در جمیع ولایات حاکم‌نشین دائر و تأسیس و برقرار شود و در تمام بلاد و قری ، کلیهٔ مطالب غامضهٔ سیاسیه رجوع به‌انجمن شورای ملی مرکزی شود و در امورات جزئی داخلی به‌همان شعبات وزارت عدلیه‌که در ولایات حاکم‌نشین قائم است ، فیصل دهند و باید احکام مبحوث در مجلس شورای ملی ، بنابر قاعدهٔ اکثریت آراء مردود و مقبول افتد و به توسط یکی از اعضای منتخب مجلس شورا به حضور مبارك مرور و البته مجری شود و باید این دستخط صادره را سفرای دول متمدنه تصدیق نمایند .

این صورت را اگر رسانیده بودند به صدراعظم به امضاء می‌رسانید ، ولی حیف‌که به همان صورت فرمان قناعت‌کردند .

روزجمعهٔ ۱۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ امروز اکثر اهل سفارتخانه و متحصنین از سفارتخانه خارج شده و بازارها را بااین‌که جمعه بود بازکردند. تهیهٔ چراغانی را دیده ولی رؤساء و تجار و اساتید هر فنی هنوز در سفارتخانه می‌باشند ، چادرها هنوز سر پا می‌باشد تاآقایان مراجعت‌کنند .

جناب آقامیرزا محمدصادق تلگراف مفصلی به قم مخابره‌نموده و صریح در تلگراف نوشتندکه اگر حرکت نکنید و به طرف طهران نیائید ،کار خراب می‌شود، مسلمین ازدست می‌روند ، زیراکه دولت قبول‌کرده‌است مجلس شورا را بدهد ، بلکه متقبل شده‌است آنچه راکه بخواهید، دیگر مسامحه و مماطله روا نیست. لکن با این اصرار امروز و دیروزکه مخابره‌کرد جوابی نرسید، مردم حیران و بدون تکلیف می‌باشند .

در قم هم آقایان مشغول تهیهٔ حرکت می‌باشند . جناب آقامیرزامهدی ولد حاج شیخ فضل‌الله‌که همراه پدرش حرکت نکرد، این ایام نزدآقایان و مشغول مشق پیاده نظام است به طایفهٔ طلاب و محصلین .

ابتدای ورود به سفارتخانه از روز چهارشنبهٔ بیست و چهارم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ بود الی امروزکه جمعه ۱۹ جمادی‌الاخری می‌باشد، بیست وپنج روز است، لکن تا چادرهاکنده

و بساط برچیده شد یك ماه طول کشید، چه روز دوشنبهٔ ۲۲ شروع به این کار شد که مطابق با حرکت آقایان و هجرت آنان باشد و انتهایش نیز آمدن آقایان بود که جناب آقا سیدعبدالله و جناب آقامیرزاسیدمحمد آمدند دم سفارتخانه و بقیةالسیف را حرکت دادند . پس مدت تحصن در سفارتخانه و هجرت آقایان از طهران به قم و معاودت آنان درست یك ماه بود . « العجب کل العجب بین الجمادی والرجب » در واقع اشاره‌ای است به این واقعهٔ بزرگ تاریخی . باری اکثر از مردم امروز از سفارتخانه خارج شدند .

باز شدن بازار و جشن چراغانی

روزشنبهٔ بیستم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴هجری ـ امروز بازارها باز شد، اکثر مردم آمدند در بازار برای تهیهٔ چراغان و بعضی هم ماندند در سفارتخانه تا تأسیس مجلس و آمدن آقایان .

شب گذشته به ملاحظهٔ عدم تهیه ، چراغان صحیحی نشد . از طرف صدراعظم به تمام بلدان ایران تلگراف شد که آقایان مهاجرین مراجعت می‌کنند و باید در شهرهای ایران چراغانی کنند و جشن انعقاد مجلس شورای ملی را بگیرند .

حاج محمدتقی و برادرش حاج حسن که وکیل خرج بودند، در سفارتخانه با حاج سید صراف که او هم زحمت کشیده و از مال و جان دریغ نکرد ، امروز آمدند منزل آقای طباطبائی که با جناب آقا میرزا محمد صادق قراری برای استقبال از آقایان گذارند . بناشد حاج سیدصراف تا حسن آباد برود، ولی حاج محمدتقی در سفارتخانه باشد، تا دستورالعمل برای او از حسن آباد تلفن شود. امروزجناب آقامیرزامحمدصادق نیز فرستاد درتلگرافخانه و مطالبهٔ جواب نمود ، معلوم شد هنوز آقایان جواب تلگراف را نداده‌اند وحرکتشان معلوم نیست. اهل بازار امشب را نیز در تهیهٔ چراغانی می‌باشند .

روز یکشنبهٔ ۲۱ جمادی‌الاخری سنهٔ ۱۳۲۴هجری ـ دیشب چراغان باشکوهی بود ، جمیع بازار و سراها چراغان بود ، مردم خوشحال و خرم بودند ، جناب صدر اعظم با جمعی از رجال دولت آمدند بازار،در سرای امیر در حجرهٔ حاج‌حسین آقا، به‌قدر یك ساعت نشسته موزیك حاضر شد ، به قدر نیم ساعت موزیك زدند . بعد از صرف چای و قلیان و شربت و شیرینی در سرای حاج حسن هم نیم ساعت نشستند . در بازار مردم را تبریك گفته بسیار به خوبی سلوك می‌نمود ، مردم این سلوك صدراعظم راکه می‌دیدند عداوت عین‌الدوله را در سینه بیشتر قرار می‌دادند .

یك شبنامه هم در این روزها در مجامع و مدارس وکوچه‌ها افتاده‌شد که صورت آن از این قرار است :

صورت شبنامهٔ مجلس ملیهٔ اسلامی

درآن نمره اشاره کردیم که مجلس ملی عبارت است ازآن که هر طبقه از

طبقات ملت مثل علماء و ملاکین و تجار و ارباب صنایع و کسبه ، از قبیل عطار و بقال و علاف و کفاش و غیره و غیره، هرصنفی از اصناف رعیت یك نفر دانشمند امین ،هر طبقه از طبقات خودشان حاضرشوند، درباب مصالح و مفاسد مملکت وملت سخن رانند و مشورت نمایند که هرچیز باعث آسایش ملت و موجب آبادی مملکت است، در صدد او برآیند وکدام کس علت خرابی مملکت و صدمهٔ ملت است،قلع و قمع نمایند. ازچه راه مملکت صاحب ثروت و امنیت خواهدشد و به چه چیزمفاسد و معایب براثرآن رفع شود و هم باید از سایر بلدان ایران از هرولایت ازطرف رعیت یك نفر دانشمند با صداقت در مجلس مرکز حاضر باشد چنانچه شرح آن درنمرهٔ سابق عرض شد. چنانچه مسلم است مهام ملتی و مملکتی جزئاً و کلاً از عزل و نصب حکام مطلقاً و غیره تمام در مجلس مذاکره شود، اهل مجلس هر چه رأی دادند ، باید از آن قرار رفتارکرد و نیز پوشیده نماند امناء مزبوره مادامی که از طرف ملت وکالت دارندکه خلاف امانت و دیانت ازآنها ظاهرنشود، که اگر به قدر خردلی خیانت از هر یك ظاهر شود ، آحاد و افراد ملت حق دارندکه در مجلس حاضر شوند و خیانت او را برسانند و معزول نمایند او را و دیگری را بهجای او منصوب نمایند و این مطلب هم مسلم است که شرافت در مجلس معدلت ملی به دانش و امانت است . چه آن که دیده خواهدشد ، بساکسانی که دارای منصب وثروت و دولت و پسر فلان و بهمان، بلکه دارای تخت و تاج کیان در این مجلس راه نیابد و اشخاصی که زاویهنشین، عزلت گزین در این مجلس، سمت عضویت بهم رسانند و دارای درجات عالیهگردند. این نمره را هم درکمال دقت ملاحظه فرمائید .

بازگشت مهاجرین از قم

آقایان مهاجرین از قم حرکتکردند، با این حال که یك منزل آقایان بیایند، آن وقت گاری و درشکه و مالها را برگردانند ، طلاب و سادات را حرکت دهند . بعض از طلاب که پیاده با آقایان آمدهبودند در بین راه اسبهای غلامهای کشیکخانه و سوارهائی که مأمور بودند، باآقایان باشند، گرفته و سوار شدند. بیچاره سوارهها التماس میکردند حالا که اسبهای ما را سوار شدید ، تفنگهای ما را نیز گرفته با خود داشتهباشید ؛ چه ما را قوهٔ حمل این تفنگها در این هوای گرم نیست .

اگرچه طلاب اکثرشان مریض و علیل بودند و هوای گرم قم بهآنها صدمه زدهبود، لکن باز با سوارها همراهی میکردند. گاهی دو نفر یکی از طلاب و یکی از سوارها دو-پشته سوار میشدند ، بعض از اوقات سواره و پیاده بودند یعنی یك فرسخ طلبه سوار میشد و یك فرسخ سوار صاحب اسب. باری اگرچه طلاب علیالظاهر اجحاف بهسوارهها میکردند

لکن در عوض سرمنزل آنها را به غذا و چای و قلیان و سیگار سیر و تلافی می‌کردند. سوارها هم در مراجعت راضی بودند که صدمه از آنها به اهل علم و اولاد پیغمبر نرسید، بلکه خود را خادم آنها قرار دادند. با این حال آقایان منزل به منزل راه را می‌گذرانیدند.

روز دوشنبهٔ ۲۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ در این روز دوشنبه مردم در تهیهٔ استقبال از آقایان مهاجرین می‌باشند، از حضرت عبدالعظیم الی حسن‌آباد در اکثر نقاط چادرها زده‌اند و تهیهٔ ورود واردین را دیده، به قدر پنجاه شصت نفر از تجار ارامنه در کهریزك چادر زده‌اند.

اشخاصی که در سفارتخانه متحصن بودند در هرچادری ده نفر ماندند، مابقی رفتند استقبال. شب گذشته در شهر نیز چراغانی بود. از قرار مسموع اعلیحضرت شاهنشاه از جهت انعقاد مجلس خیلی خوشحال و خرسند می‌باشند. روز گذشته تغیر و تشددی به نیرالدوله حاکم طهران و سپهدار فرمودند که شما راکی حکم داد که با سادات و علماء طرف شوید و سادات را تفنگ زنید و بکشید که تا دامنهٔ قیامت طایفهٔ قاجاریه مورد لعن و طرد مردم واقع شوند و اسم آنان را در تواریخ به بدی ببرند.

از طرف دولت هم از برای استقبال از آقایان تهیهٔ خوبی دیده‌شده‌است که فردا یدك و کالسکه و درشکه‌های دولتی را هم جلو آقایان ببرند.

جمعی از طلاب در مدرسهٔ خان مروی انجمنی کرده‌اند و می‌گویند نظامنامهٔ مجلس شورای ملی را باید به اطلاع ما بنویسند و خودشان شروع کرده‌اند در نوشتن نظامنامه.

حاج سید عبدالحسین واعظ و آقاسیدمحمدتقی سمنانی هم رفته‌اند در مسجدجامع و در آن‌جا مجلس دارند. تعجب می‌کنم آن روزی را که در مسجد جامع تیر تفنگ خالی شد و همین حاج سید عبدالحسین را دیدم که پسر خود را که ده سال داشت، گذارده و فرار کرد ولی امروز این آقا با نهایت قوت قلب درهمان مجلس، همان مسجد نشسته و فریاد مشروطیت را به‌آسمان می‌رساند؛ به فاصلهٔ یك ماه آن ترس و خوف کجا رفت و این قوت‌قلب از کجا آمد؟ کسی که پسر کوچك و طفل صغیرخود راگذارده و فرار می‌کرد، امروز برای ابناء وطن کار می‌کند.

استقبال از مهاجرین

روز سه‌شنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ شب گذشته در شهر نیز چراغانی مفصلی بود، ولی بعضی از مردم چراغان نکرده و چراغانی راگذاشتند برای ورود آقایان.

امروز حضرات آقایان و علماء مهاجرین، ظهر را وارد کهریزك شدند، عصر دم زنجیر عصرانه میل نمودند. نزدیك غروب آفتاب وارد حضرت عبدالعظیم شدند. از قم تا ورود به حضرت عبدالعظیم هنگامه‌ای بود که صفحهٔ تاریخ یاد نداده‌است. طایفهٔ ارامنه به قدرصد نفر در کهریزك چادر زده‌بودند، طایفهٔ یهود بین حضرت عبدالعظیم و کهریزك به قدر پانصد

نفر در زیر چادری بودند. گوسفند بسیاری برای قربانی وکشتن آورده بودند.

مجمل و مختصر آن که ازکهریزك تا حضرت عبدالعظیم زیرچادر بود. طنابهای چادرها به‌هم وصل بود، اصناف وکسبه بعضی در سفارتخانه و اکثر در حضرت عبدالعظیم می‌باشند. شاگردها دکاکین را بازکرده‌اند، ولی امروز جارکشیدند که فردا دکاکین را ببندند.

روز چهارشنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ - امروز جمیع بازارها و سراها بسته‌شد؛ همهٔ مردم وکسبه از مسلمانان و ارامنه و یهود وگبرها برای استقبال ورودآقایان رفتند به شاهزاده عبدالعظیم. اشخاصی که جلوتر رفته‌بودندآنها هم در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم حاضر بودند. از طرف دولت وزیر علوم حکم‌کرد مدارس را تعطیل نمودند، خود وزیر علوم هم آمد به حضرت عبدالعظیم.

دیشب مستشارالملك از طرف دولت پذیرائی نمود و مردم را شام و غذا داد. حاج مدیرالدوله و شهاب‌الممالك و جمعی دیگر از بزرگان از طرف دولت آمدند به حضرت عبدالعظیم.

در سه ساعت از دسته‌گذشته حضرات مهاجرین سوار شدند، کالسکه‌ها و درشکه‌های دولتی حاضرشده، طلاب و سادات را سوارکردند. درشش ساعت از دسته‌گذشته وارد دروازه شدند، به قدر پنج شش هزارنفر مردم پیاده اطراف‌کالسکهٔ آقای طباطبائی وآقای بهبهانی را گرفته،در این هوای گرم همراه کالسکه پیاده می‌دویدند. درآب‌انبار قاسم‌خان که قبرستان است، پیاده شده و در قهوه‌خانه‌ای که آن‌جا بود قدری مکث و توقف‌کردند. نایب‌السلطنه برادر شاه‌که سپهسالار است با پانصد نفر قزاق و سواره تاآب‌انبار استقبال نمودند.

کالسکهٔ مخصوص شاه را آوردند که آقایان سوار شوند، آقایان قبول نکردند. نایب‌السلطنه رفت در قهوه‌خانه و التماس نمودکه به قدر صد قدمی هم باشد سوار کالسکهٔ شاهی بشویدکه شاه مکدر نشود؛ لذا حضرت‌آقای طباطبائی و آقای بهبهانی درکالسکهٔ شاهی سوار شده به قدر صد قدم به‌دروازه مانده پیاده شدند و سوار قاطرشدند. دیگرجمعیت سواره و پیاده را خدا می‌داند. یدك متجاوز از صد وپنجاه عدد بود که سی عددش از طرف دولت بود.کالسکه و درشکه به قدر پانصد عدد مجانی بود. چه دولتی و چه غیر دولتی، ازآب-انبار قاسم‌خان تا دم دروازه سی وشش گوسفند کشته شد. دیگر از دم دروازه تا منازل‌آقایان از شماره خارج ولایعد ولایحصی بود. درجلوآقایان جناب معتمد خاقان‌که حاکم قم بود و از قم تا شهر باآقایان بود با جناب معین‌حضور سواره حرکت می‌کردند و مردم را امرونهی می‌کردند و نظم و انتظام مستقبلین را می‌دادند. دیگر هرکس از هواخواهان ملت درخدمت خود حاضربود، حاج شیخ فضل‌الله تحت‌الشعاع بود. کسی را نظری به او نبود؛ به حدی‌که بودکه بندهٔ نگارنده دل به حالتش سوخت، چه باآن حب ریاست، احدی دست او را نبوسید وکسی اعتنا به او نمی‌کرد.

در حضرت عبدالعظیم سه مسئله طرح شد و همهٔ آقایان متفق و متحد شدند بر این سه مسئله و خطابه هم خوانده‌شد و این سه مسئله را به عموم مردم گفتند :

اول آن که دید و بازدید آقایان موقوف گردد تا انعقاد مجلس ، یعنی تا مجلس منعقد نگردد آقایان از احدی بازدید نکنند و منزل احدی نروند .

دویم آن که مرافعات و رسیدگی علماء به امورات شرعیه تا انعقاد مجلس موقوف باشد .

سویم آن که آقایان از شاه دیدن نکنند تا این‌که مجلس منعقد شود آن وقت برای اظهار تشکر حضور شاه بروند به حالت اجماع و هیئت اتفاق .

باری در ساعت پنج به غروب حضرت حجةالاسلام آقای طباطبائی و آقای بهبهانی احیاءکنندهٔ دین اسلام و موجد و باعث تمدن در ایران، وارد خانهٔ خویش گردیدند و مردم شربت و چای صرف نموده به خانه‌های خودشان مراجعت نمودند .

در سفارتخانه هم امروزجمعیت از دیروز زیادتر می‌باشد، تا مجلس برپا نشود خارج نخواهند شد .

امروز عصر آقایان برای دیدن بیرون نیامدند ، هرکس آمد قلیانی‌کشیده مراجعت می‌کند .

روز پنجشنبهٔ ۲۵ ــ شب‌گذشته بازارها و سراها چراغان مفصل باشکوهی بود ؛ در سرای حاج حسن و سرای گبرها موزیك می‌زدند ، باز مردم در سفارتخانه زیاد شدند و می‌گویند: تا مجلس منعقد نشود، ما از این محل خارج نخواهیم شد. لکن طرف عصرآقای آقا سیدعبدالله و آقای طباطبائی رفتند دم سفارتخانه در قراولخانه‌که نزدیك سفارتخانه‌بود جلوس فرمودند، متحصنین‌آمدند نزدآقایان، پس از مذاکرات بسیار آقایان مردم را راضی نموده و بیرون‌آوردند. لکن اسباب‌ها وچادرها را بنا شد فردا ببرند .

امروز حکمی از صدراعظم صادر گردید به این مضمون :

حکم صدراعظم

جناب جلالتمآب اجل اکرم محقق‌السلطنه دام‌اقباله، برای افتتاح و انعقاد مجلس محترم شورای ملی، مقرر گردیده‌است از فردا که روز جمعه بیست وششم است ، عمارت بزرگ وسط باغ بهارستان به جهت اجزاء محترم مجلس معین شود. البته حسب‌الامر از فردا صبح قدغن نمائید عمارت مزبوره را تنظیف‌کرده، اجزاء و سرایداران حاضر باشندکه اجزاء مجلس به میمنت در ظل مراحم بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنافداه درآن‌جا حاضر و شروع به‌کار نمایند، زیاده زحمت است .

روز جمعهٔ ۲۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ امروز بنابود در باغ بهارستان که نزدیك

مدرسهٔ سپهسالار می‌باشد مجلس منعقد گردد. لکن آقایان قبول نکردند که این مکان در وسط شهر واقع نیست و مجلس باید در وسط شهر باشد که دسترس عموم مردم باشد. وانگهی عمل این مکان باید به اذن و اجازهٔ ورثهٔ مرحوم سپهسالار بگذرد و آن زمانی را می‌خواهد، لذا قرار شد در مدرسهٔ نظامی از فردا که روز شنبه است مدعوین و علمای اعلام در آن‌جا حاضر باشند و اگر مانعی نرسد، طرف عصر را بروند حضور شاه در صاحبقرانیه برای اظهار تشکر.

امروز حاج‌حسین‌آقا و حاج‌محمداسمعیل مغازه‌ای و معین بوشهری و جمعی دیگر از تجار معتبر آمدند خدمت حضرت حجةالاسلام آقای آقامیرزاسید محمد طباطبائی برای کسب تکلیف و طرف عصری هم جناب آقای بهبهانی و جناب حاج شیخ‌فضل‌الله و جناب صدرالعلماء آمدند نزد آقای طباطبائی برای تکلیف فردا. اشخاصی که در سفارتخانه باقی مانده‌بودند، امروز رفتند. چند نفر از تجار دم در، چادرها را تفحص می‌کردند، هرچه قند و چای و برنج و اشیاء دیگر در بین آنها دراین چند روزه بعضی ذخیره کرده‌بودند، پس می‌گرفتند.

خبر تلگرافی رسیده دیشب در اصفهان چراغان بوده علماء اعلام جشن مجلس را گرفته‌اند.

تشکیل اولین مجلس درمدرسهٔ نظامیه

روز شنبهٔ ۲۷ جمادی‌الاخری سنهٔ ۱۳۲۴ هجری ـ امروز مجلس در مدرسهٔ نظامیه برپا شد، قریب سه چهارهزار نفر جمعیت در مجلس وخارج مجلس جمع شدند، به قدر پانصد نفر از علماء و وزراء و ابناء سلطنت و نایب‌السلطنه در مجلس نشسته بودند، صدراعظم بعد از پذیرائی برخاست و لایحه خواند. اهل مجلس محض احترام و تشکر از این مجلس برخاستند. بعد از قرائت لایحهٔ صدراعظم، جناب حاج شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین که از اعاظم واعظین و ملت‌خواهان است، برخاست از طرف ملت لایحه خواند که مشتمل بود براظهار تشکر از طرف ملت. بعد از اتمام لایحه، جناب اجل عضدالملك که رئیس مجلس بود یك طاقه شال ترمهٔ کشمیری خلعت داد به جناب حاج شیخ مهدی. حضرات واردین که برحسب دعوتنامهٔ دولتی حاضر بودند صرف شربت و شیرینی نموده، جناب عضدالملك از طرف اعلیحضرت اظهار محبت به مردم نموده پس از اتمام لایحهٔ ملت، عموم حضار صداها را به «زنده‌باد ملت، شاه، ایرانیان و پاینده‌باد ملت ایران» بلند کردند و صرف شربت و شیرینی نموده باخاطرهای شاد متفرق گشتند.

صورت لایحهٔ مشیرالدوله صدراعظم

البته هرکدام از ماها که در این مجلس شرف حضور داریم، مختصراً می‌دانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم و اجتماع آقایان علماء و وزراء و امناء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف در این مجلس چیست؛ ولی محض این

که نیت پاك و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه، به طور شایسته مکشوف و معلوم باشد، لزوماً به استحضار خاطر محترم آقایان عظام می‌رسانیم. که چنان که البته خاطر شریف همگی مسبوق است، بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی مصمم شدند که ابواب نیکبختی و سعادت به‌روی قاطبهٔ اهالی ممالك محروسهٔ ایران باز شود و اصلاحات مفیدهٔ لازمه که باعث مزید استحکام مبانی دولت و خوش‌بختی ملت‌است، به مرور ایام به موقع اجراء گذارده‌شود و چون این خیال مقدس شاهانه بدون همدستی و معاونت قاطبهٔ اهالی ایران به‌آن طوری که منظور نظر معدلت اثر همایونی است انجام پذیر نمی‌شد، رأی مبارك همایون شاهنشاهی برآن تعلق گرفت که مجلس شورائی از منتخبین طبقات معینه، به طوری که تفاصیل آن در دستخط از تاریخ ۱۴شهرجمادی‌الثانی یونت‌ئیل ۱۳۲۴ مشروح است در دارالخلافهٔ طهران تشکیل و تنظیم شود. چون لایحهٔ قواعد انتخابات و لایحهٔ نظامنامهٔ این مجلس شورای ملی باید با کمال دقت موافق دستخط مبارك همایونی ترتیب داده‌شود و البته می‌دانید که انجام این‌کار مستلزم وقت و فرصت معینی است. لهذا برای این که بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه، دلیلی واضح و حجتی کافی در تصمیم رأی مبارك خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی، به قاطبهٔ اهالی ایران داده‌باشند، مقرر فرمودند که عجالةً محل موقتی این مجلس محترم، معین و درآنجا با حضور آقایان علماء و وزراء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف، صرف شیرینی و شربت بشود.

بدیهی است که اولیاء دولت اهتمام بلیغ خواهندنمود که قواعد انتخابات و نظامنامهٔ مجلس شورای ملی به زودی، موافق دستخط مبارك همایونی از ۱۴ جمادی‌الثانیه، مرتب و اعضای مجلس ملی درطهران جمع و به افتتاح این مجلس محترم نایل شویم. از خداوند خواهانیم که سایهٔ بلند پایهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی را برقاطبهٔ اهالی ایران مستدام و به فرزندان صدیق وطن مقدس‌توفیق کرامت فرماید، که متفقاً با اولیای دولت در افتتاح ابواب نیك‌بختی به‌روی‌ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیمهٔ پنج هزار سالهٔ ایران را به اوج سعادت برسانند.

صورت لایحهٔ ملت که سلطان‌المتکلمین آقا شیخ مهدی از طرف ملت قرائت نمود

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ الحمدلله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد وآله‌الطاهرین و بعد، فقد قال‌الله تبارك و تعالی فی کتابه‌المجید. اعوذبالله من‌الشیطان‌الرجیم، الحمدلله الذی اذهب عناالحزن ان ربناالغفور شکور. خدای‌را شکر که ازتوجه ظاهر و باطن امام عصرعجل‌الله فرجه‌الشریف، و ازشمول توجهات

کاملهٔ پادشاه رعیت‌پرور عدالت گستر، امروز، شب تاریکی و بی‌نوائی ملت ایرانیان سر آمد و آفتاب سعادت و اقبال ایشان طلوع نمود. حسن استعداد و قبول قابلیت ملت سبب شد که پادشاه دل‌آگاه، نیت مقدس که در نجات مملکت و حیات ملت در خاطر الهام مظاهر نهفته بود، در این زمان سعادت فرجام به منصهٔ شهود رسانید و فرزندان عزیز خود را که در حجر رأفت پرورده بود، اینك در مصالح خود مطلق و آزاد داشت تا آنچه را که برای مصلحت وقت خود لازم دانند بگویند و بکنند و خرابیهای گذشتهٔ وطن عزیز خود را مرمت نمایند.

شبهه‌ای نیست، که استقلال سلطنت، موقوف به ثروت رعیت و تربیت ملت است و تربیت ملت موکول به استقلال سلطنت، ملت اگر رأی شخصی و شورای ملی خواست، برای حفظ بیضهٔ اسلام و قدرت سلطنت بود و دولت هم که قبول این استدعا را فرمود، برای تقویت ملت و اختیار تامهٔ آنها در ترقی مملکت بوده و اینك که به‌عنایات کاملهٔ خداوندی و به موجب دستخط آفتاب نقط همایونی، این طور اتحادی محکم فیمابین نمایندگان دولت و ملت حاصل گشت و حسن استعداد ملت سبب‌شد که دولت حقوق شخصی و ملی آنان را تصدیق فرمود. جای آن است که این هیئت مجلس در بیداری ملت و آگاهی آنها به حقوق مشروعهٔ خود، نهایت مساعدت را به‌جای‌آورند، تا ملت هم بتواند با نهایت قدرت، حقوق سلطنت خود را محفوظ دارد و حالا که از خواب غفلت برخاسته، در مقام مرمت خرابیها برآمده، به راهنمائی علماء دین‌پرور و وزرای دولت خواه وطن‌پرست، معایب کلیهٔ نواقص حالیه که مدار مملکت را ازکار باز داشته، دور دارند و اصلاحات لازمه در تمام دوایر دولتی و ادارات مملکتی مرتب کنند و مطمئن باشند که آنچه از رؤساء روحانی و وزرای بزرگ برآید و لازم باشد در مساعدت با آنها بدون تأمل به‌عمل خواهد آمد و به موقع اجراء خواهند گذاشت. در این وقت با کمال مسرت و خوشبختی از طرف خود اصالةً و از جانب هیئت ملت وکالةً، تشکیل این مجلس شورای ملی راکه فقط برای رسم افتتاح است، شکر موفور به‌عمل آورده، تشکرات قلبیه و ادعیهٔ خالصانه تقدیم حضور مبارك اعلیحضرت پادشاه معظم و متبوع مفخم ایرانیان می‌نمائیم و عجالةً با این معدود از وکلاء که منتخبین از پایتخت می‌باشند شروع به مقصود نموده انتظار می‌بریم که به فرصت، وکلائی که باید از تمام بلاد منتخب شوند به ترتیب مخصوص انتخاب شده در دارالخلافه حاضر شوند و هرچه زودتر این مجلس که مجلس شورای ملی باشد، موافق نظامنامه، تکمیل نواقص خود را نموده، در استحکام مبانی سلطنت و استقرار حقوق ملت، نتایج متحسنه را به عون الهی ظاهر سازد والسلام علی من‌اتبع‌الهدی.

روز یکشنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴هجری ـ در این روز میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، صدراعظم دیدن کرد از آقایان علماء .اول آمد منزل حضرت حجة‌الاسلام آقای آقا میرزاسیدمحمدطباطبائی، مشیرالملك پسر بزرگترش نیز با او بود. مذاکره در مجلس از ترویج معارف و تشکیل مجلس شورای ملی بود. جناب حجة‌الاسلام آقای طباطبائی، توسطی از محبوسین کلات فرمود و خصوصاً از مجدالاسلام. صدراعظم گفت: تلگراف مرخصی آنها را مخابره کردیم ولی شاه فرموده است مجدالاسلام طهران نیاید، در غیر طهران هر جا بخواهد برود. دویست تومان هم بناشد به مجدالاسلام بدهند که صدتومان تلگراف نمایند در خراسان به او بدهند بیست تومان هم به خانهٔ او بدهند مابقی را هم بعدها به اوبرسانند.

بعد ازصرف چای و شربت و قلیان با جناب حجة‌الاسلام آمدند بیرونی، برای ملاقات شاگردان مدرسهٔ دارالفنون و مدرسهٔ فلاحت که بعضی ازآنها در سفارتخانه بودند و به قدر صد نفری ازآنها عارض شده و در تالار خانهٔ حجة‌الاسلام نشسته‌بودند. همگی را خواسته، آمدند توی حیاط ، جناب صدراعظم فرمود: که چه مطلب دارید و چرا متحصن شده‌اید ؟ شاگردان دو مدرسه عرض کردند: که مسیوداشر رئیس مدرسهٔ فلاحت، یکی از شاگردان را حبس کرده است به جرم آن‌که رفته است در سفارتخانه و جزو متحصنین بوده است. صدر- اعظم گفت : اعلیحضرت شاهنشاه عفو عمومی داده است البته از رئیس مؤاخذه خواهد شد ، چرا بی‌جهت شاگرد محترم مدرسه را حبس نموده‌است . بعد ازآن روکرد به شاگردان مدرسهٔ دارالفنون که شما چه می گوئید؟ آنها عرض کردند: ما درس خواندیم، زحمت کشیدیم، چرا دولت به ماکار نمی‌دهد ؟ صدراعظم گفت : دیپلم یعنی تصدیق‌نامه دارید؟ جواب دادند: هفت نفر تصدیقنامه داریم، فرمود تصدیق‌نامهٔ خود را بیاورید درمجلس شورا ، البته زحمات شما به هدر نمی‌رود، به‌شماکارخواهیم داد. هرکدام هم که تصدیقنامه ندارید هروقت تحصیلات شما به‌آخر رسید، تصدیقنامهٔ مدرسه را بیاورید در مجلس شورا ، اجزاء مجلس به شماکار می‌دهند. یکی از شاگردان گفت: شاگرد طب چه‌کند صدراعظم گفت: ما طبیب و مهندس و محاسب و جغرافی‌دان لازم داریم، فرق نمی‌کند هرکه و هرچه باشدکار خواهیم داد. نهایت تشویق را فرمود و رفت منزل جناب حاج شیخ فضل‌الله ، ظهر برای نهار آنجا مانده چه منزل آقای بهبهانــی اول رفته بود . جناب حجة‌الاسلام‌آقای آقا میرزا سید محمد و جناب عضدالملك هم تشریف بردندآنجا با حاج شیخ فضل‌الله و صدراعظم خلوت‌کرده مطالب سری را عنوان‌کردند. از مطالب و مذاکرات علنی‌آن که : باید قانون مالیات را برطبق قانون اسلام‌کتابچه و مدون‌کنند و قانون اسلام را اجراء دارند .

شرفیابی به حضور شاه

طرف عصر، تمام‌آقایان و علماء اعلام دارالخلافه برای عرض تشکر و تقدیم دعا به حضور همایون، با دعوت مخصوص از طرف قرین‌الشرف خسروانی شهریاری به‌کالسکه‌های

سلطنتی سوار شده از شهر به صاحبقرانیه رفتند . ابتداء رفتند منزل وزیر دربار، هرچه منتظر نشستند جناب آقا سید عبدالله نیامد. لذا آقایان حضور شاه مشرف شده، شاه کبیر اظهار مرحمت و رؤفت خویش را فرمود . آقایان هم اظهار تشکر نموده پس از مراجعت آنان جناب آقا سید عبدالله وارد شد و تنها رفت حضور شاه .

در امروز این حرکت جناب آقا سید عبدالله اسباب خیال آقایان شد و از امروز حاج شیخ فضل‌الله در خیال افتاد و دیدکه آقای بهبهانی جلو افتاده‌است . باری عصای آقای آقا میرزا سید محمد که وقت رفتن حضور شاه در اطاق وزیر دربار ماند، در مراجعت آنچه فحص کردند عصا را نیافتند اگرچه عصای آقا قیمتی نداشت لکن چون بی‌عصا عادی برفتن نبودند، ایستادند و فرمودند عصای دیگری بیاورید امیر بهادر وزیر دربار انسانیت نموده عصای سرطلای خود راکه قیمتی معتدبه داشت، تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود .

حسب‌الامر شاه ، وزارت عدلیه را دادند به جناب میرزا احمد خان مشیرالسلطنه ، حکومت طهران و مضافات را دادند به جناب غلام‌حسین‌خان غفاری وزیر مخصوص که سابقاً وزیر عدلیه بود. ارباب حل و عقد هم مشغول نوشتن نظامنامهٔ انتخابات می‌باشند .

پس از معاودت آقایان از قصر سلطنتی صاحبقرانیه صرف چای و شیرینی را درکامرانیه به میزبانی حضرت والا نایب‌السلطنه امیر کبیر نمودند. وزیر جنگ اعنی نایب‌السلطنه اظهار دوستی و یگانگی و اتحاد و اتفاق را باآقایان نموده ، مجدداً معاهدهٔ وداد و یك جهتی نمودند .

روز دوشنبه ۱۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ـ امروز تجار و اعیان بنای دیدن را از آقایان گذارده و دیدن می‌کنند. تلگرافاتی هم از اطراف مخابره می‌شودکه ما به تدریج صورت بعضی را درج می‌نمائیم .

تلگراف از باجگیران قفقازیه

حضور سرکار سیدالاحرار حاج‌سیدمحمد آقاطباطبائی ، از نایل شدن حضرت عالی به مرام آزادی ملت ، از صمیم دل تشکر ارادتمندان تقدیم محضر انور عالی می‌نمائیم و توفیق حضرتعالی در خوشبختی ایران از خدا خواهانیم.

(مسلمین قفقاز)

جواب

باجگیران ـ خدمت عموم برادران قفقازی، از حسن‌نیت و خلوص عقیدت آن برادران معظم‌که حاکی از غیرت ملیت و حمیت اسلامیت است، خوشوقت و از اطمینان شادمانی و همراهی‌که از اصلاح حال ملت وآزادی اسلامی مملکت و افتتاح مجلس شورایملی ایران فرموده بودید متشکر، از خداوند استحکام وقوام این بنای مقدس و مزید افتخار و شوکت و شرافت آن برادران دینی را مسئلت

نموده و برحسب وظیفهٔ حتمی و تکلیف شرعی، از مساعدت با نیات حسنهٔ ملت و معاضدت مظلومین مملکت کوتاهی نخواهم داشت.

(محمدبن صادق‌الطباطبائی)

تلگراف از عشق‌آباد

به حضور مبارك سیدالابرار آقای حاج سید محمدآقا طباطبائی، اقدامات مروتانهٔ حضرتعالی را درآزادی ایرانیان و بنیان قانون اساسی که باعث استحکام دائمی دولت و ملت است، باکمال خلوص صمیمی عرض و تشکر می‌کنم و بدین شکرانه مشغول جشن می‌باشم. امیدواریم که دنبالهٔ اقدامات را رها نفرمایند تا اشخاص مغرض زحمات حضرتعالی را به هدر ندهند.

(از طرف عموم طایفهٔ ایران حاج اسدالله امین‌التجار)

جواب تلگراف عشق آباد

عشق‌آباد ــ به توسط جناب مستطاب حاج اسدالله امین‌التجار، خدمت عموم برادران ایرانی. ازحسن نیت آن برادران محترم که حاکی ازحمیت اسلامیت وغیرت ملت است خوشوقت و از اظهار شادمانی که از اصلاح حال ملت وآزادی اسلامی مملکت وافتتاح دارالشورای ملی ایران کرده مسرور، از خداوند استحکام این بنا و مزید خوشبختی برادران دینی را سائل و برحسب وظیفهٔ حتمی و تکلیف شرعی، تاآخرین نقطه، از مساعدت با نیات حسنهٔ ملت کوتاهی نخواهدداشت.

(محمدبن صادق‌الطباطبائی)

روز سه‌شنبهٔ سلخ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ـ در این روز جناب حجةالاسلام آقای طباطبائی و جناب حجةالاسلام آقای بهبهانی تشریف بردند منزل جناب شیخ‌العراقین که از اصفهان آمده‌بود قم و از قم همراه آقایان آمده‌بود به تهران دیگر امری مهم اتفاق نیفتاد.

روز چهارشنبهٔ غرهٔ شهررجب ۱۳۲۴ـ امروز طرف عصر، مجلسی در مدرسهٔ نظامی منعقد گردید از روساء روحانیین آقای طباطبائی وآقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله وآقا سید جمال افجه‌ای و آقای صدرالعلماء و سایر علماء اعلام و آقا زاده‌ها از اعیان و درباریها، مشیرالملك پسر صدراعظم، وزیر امور خارجه و محتشم‌السلطنه و مؤتمن‌الملك و بعضی دیگر حاضر بودند، از تجار هم جمع کثیری بودند. نظامنامه‌ای که مشتمل بر چهل فصل بود قرائت شد. بنا شدآقایان علماء بعض فصول دیگر به‌آن ملحق کنند و بعض‌تغییرات درآن بدهند، آن وقت به طبع برسانند.

وزارت تجارت داده شد به شعاع‌السلطنه پسر شاه، لکن‌آقایان قبول نفرمودند زیرا که بدون اطلاع به مجلس و تصویب روساء بوده‌است. دیوانیان می‌گویند چون هنوز مجلس رسمی نشده‌است و نظامنامهٔ آن به صحهٔ اعلیحضرت نرسیده‌است، پس اعطاء این منصب و

شغل باید امضاء شود. در این مذاکره حضرات تجار بالاجماع قبول نکردند و گفتند: ما در مجلس این وزیر حاضر نمی‌شویم وکلیةً و رأساً رد نمودند وزارت او را.

چند روز قبل کـه آقایان حضور شاه رفتند، نوشتیم وزیر دربار امیربهادر عصای سر طلای خویش را تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود در عوض عصای خودشان که مفقود شده بود. پس از مراجعت آقایان، شهرت گرفت که امیر بهادر حضور شاه عرض کـرده بود عصای سرطـلای خود را دادم به آقا سید محمد و پانصد تومان هم دادم به آقا سید جمال مجتهد افجه‌ای و هر دو را راضی کردم. این خبر کـه به حضرت حجةالاسلام رسید، عصا را پس فرستادند، یعنی عصا را دادند به حاجی غفارخان که فردا ببرد و بدهد به امیر بهادر.

روز پنجشنبهٔ دویم رجب ۱۳۲۴- امروز حاج غفارخان از طـرف حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی رفت به صاحبقرانیه و عصای امیر بهادر را برد و به او رد نموده و گفت: حضرت آقا فرمودند: مرا گمان این بود که سر این عصا برنج است، از این جهت قبول کردم، اینك معلوم می شود که طلاست و من طلا را در دست نمی گیرم. امیر بهادر چون با حضور صدر اعظم و نایب‌السلطنه خجالت کشید از این رد عصا، لذا خود را کنار کشیده و گفت: حضرت آقا نهایت بی‌مرحمتی را دربارهٔ من فرمودند، لکن من دست از اخلاص خویش بر نمی‌دارم و حضور حضرت حجةالاسلام عرض کنید: به اجداد طاهرین شما که من عصای سرکار را پس نمی‌دهم و نباید هم پس بدهم. این رد عصا خیلی به شرف امیر بهادر برخورد و مردم از این رد عصا خیلی خوشحال شدند.

طرف عصر امروز، وزیر مختار روس خدمت حضرت حجةالاسلام رسید به قدر نیم ساعت نشسته و گفتگوی سیاسی و پولتیکی کردند.

اول شب نیرالدوله، حاکم تهران که معزول شده، خدمت حضرت آقای طباطبائی رسید.

روز جمعهٔ سویم رجب ۱۳۲۴ - امروز جمعی از بزرگان و طلاب، حضور مبارك حضرت حجةالاسلام آقای طباطبائی رسیدند، در باب نظامنامه مذاکره نمودند.

انجمن مخفی ثانوی

بعد از رفتن آقایان به قم انجمن مخفی اولی که فقط همّشان مصروف ترویج معارف و علوم و تشویق از مدارس و مکاتب بود موقوف گردید و اجزاء آن پراکنده و متفرق شدند. پس از مراجعت آقایان جناب آقامیرزا محمدصادق پسر دویمی آقای طباطبائی را ملاقات نموده گفتم: آقای من، ما امروز بیشتر از سابق محتاجیم به انجمن، چه ما سابق مقصود را فقط مذاکره از مدارس و معارف می‌دانستیم و در بیداری مردم و تشویق آنان به معارف و علوم ساعی و جاهد بودیم. لکن خداوند عالم برما تفضل نمود و به قلب پادشاه انداخت که مجلس شورای ملی به ما ملت مرحمت فرمود و امروز می بینیم اشخاصی در بین

افتاده‌اند که نه دلشان به مملکت سوخته و نه ملت را چیزی می‌دانند . عماًقریب حق را ممزوج به‌باطل می‌کنند ، مملکت را دچار خرابی و ملت را با دولت مضمحل می‌کنند . کلمهٔ (حق یراد بهاالباطل) حق را مستمسك و ترویج باطل می‌کنند . عماًقریب دست علماء و عقلاء را کوتاه کرده ، جمعی با غرض در کار خواهند دخالت کرد و رشتهٔ کار از دست دولت و ملت خارج ، دیگر نه اسمی از دولت و ملت و دین ، بلکه از ایران و مملکت باقی نخواهد ماند . پس بیائید انجمنی تشکیل کنیم مخفی : که شبها منعقد گردد و کار اجزاء انجمن ، فقط نظارت در امر مجلس و جلوگیری از مفاسد باشد . بالاخره جناب آقامیرزامحمدصادق قبول نمود و انجمنی تشکیل یافت که اجزاء و اعضای آن از این قرار است :

آقامیرزاکاظم‌خان مستعان‌السلطان ـ شوکت‌الوزارة ـ آقاسیدنصرالله اخوی ـ جناب آقامیرزامحمدصادق ـ بندهٔ نگارنده ناظم‌الاسلام ـ جناب آقاشیخ‌محمدمازندرانی ولدآخوند ملاعبدالله ـ حاج‌جلال‌الممالك ـ لواءالدولة ـ جناب آقامیرزامحمود اصفهانی ـ میرزاحسن خان پدر زن شعاع‌السلطنه ـ آقاسیدقریش ـ آقا میرزامهدی پسر بزرك حاج شیخ فضل‌الله ـ اسدالله‌خان سرتیپ قزاقخانه ـ سیف‌الله‌خان سرهنگ قزاقخانه برادر اسدالله‌خان ـ ابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه ـ بهاء دفتر .

این اجزاء هفته‌ای دو شب حاضر می‌شدند و انجمن هم سیار بود ، هر شبی در خانهٔ یکی از اجزاء منعقد می‌گردید .

نظامنامه هم نوشتند لکن کار معتدبهی که از این انجمن به ظهور رسید چند امر بود که ذیلا نگاشته اند .

اولا ـ آن که حاج آخوند شریعتمدار حاج‌شیخ‌فضل‌الله از سپهدار پولی گرفت که حاج شیخ‌فضل‌الله را با آقایان مخالف کند و در یکی از مجالس هم به آقامیرزامهدی پسرشیخ که از اعضاء انجمن بود جسارتی کرده بود . پس از مذاکره در انجمن قرار شد که در یکی از لیالی عقب او را گرفته و ریش بلند او را مقراض کنند که عبرت دیگران شود . قرار بر این شد ، شب بعد اجزاء در خانهٔ آقای طباطبائی حاضر شدند . مقراض و اسباب کار را فراهم نموده جناب آقامیرزامحمدصادق صلاح ندانست و گفت همین کار را معیوب می‌کند و باعث رنجش حاج‌شیخ‌فضل‌الله می‌شود و در اول امر باعث اختلاف خواهدشد . جناب آقامیرزامهدی اصرار می‌کرد اگر شما اقدام نکنید من تنها اقدام می‌کنم و خودم جواب پدرم را می‌دهم بالاخره آراء بر این قرار گرفت که از اذیت او منصرف شویم ، ولی به او برسانند که این قصد را کردند و او را بترسانند دیگر رشوه نگیرد و شیطنت نکند باری خبر به حاج آخوند رسید ، لکن ترك شغل خویش را ننمود .

امر دویم ـ آن که یك شب در انجمن مذاکره شد که جناب حجةالاسلام آقای

طباطبائی قدری با مردم به تغیر و تشدد سلوك می‌کند ، باید در مقام اصلاح حال ایشان برآمد و نیز اجزای جناب آقاسیدعبدالله از مردم تعارف و رشوه می‌گیرند و ما هر قدر بخواهیم به اشاره و کنایه یا به پیغام برسانیم اثر نخواهدکرد ، باید آقای بهبهانی را هم در انجمن حاضر کنیم . بالاخره نتیجهٔ مذاکرات این شب این شد که چند روز بعد جناب آقای طباطبائی را به عنوان مهمانی در ظهر به خانهٔ جناب بهاء دفتر آوردیم ، به طوری که آقای طباطبائی ملتفت شد یك دفعه خود را تنها دید ، آدمها و اجزای ایشان را گفتیم فتندکه برای سه ساعت به غروب بیایند و حضرت آقا را ببرند ، پس از خالی شدن مجلس از اغیار و منحصر شدن به همان اجزاء انجمن ، عنوان سخن را این طور کردیم که امروز بر حسب مشیت خداوند ، به توجه امام زمان ، ریاست مطلقهٔ ملت تفویض شده‌است به حضرت‌عالی آقای بهبهانی اما حضرت‌عالی با مردم بد سلوك می‌فرمائید . آیهٔ مبارکهٔ «ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك » حکم می‌کند که شخص رئیس باید به حسن سلوك و خوش رفتاری و مهربانی و رئوفت بامردم سلوك نماید . اگر مردم از شما مأیوس شوند به کی پناه ببرند و به چه کسی ملتجی شوند ؟ و اما آقای بهبهانی این سلوك اجزاء و اطرافیان ایشان مردم را مستأصل و تباه می‌کند . آن وقت خدای نا کرده سستی در اعتقاد مردم پدید خواهدشد .

آقای طباطبائی در اول امر قدری به خیال افتادند ، لکن چون پسر عزیز خود را در آن حوزه و انجمن دیده ، قوت قلبی به خود داده فرمودند : اما من چون طمعی به مال مردم ندارم و از دنیا توقعی ندارم لذا تملق و چاپلوسی را خوش ندارم لکن تا یك اندازه‌هم حق با شماست و تصدیق دارم و البته تغییر اسلوب و سلیقه می‌دهم . از هر یك از شما ها خواهش دارم چنانچه دیدید به خطا رفتم ، مرا آگاه و متنبه نمائید . از حرف حق و نصیحت دوستان بدم نمی‌آید . و اما آقای بهبهانی چند شب قبل از این ، جناب‌حاج‌میرزا مرتضی آشتیانی داماد من دعوت نمود از من و آقای آقا سید عبدالله و در مجلس نظیر همین مذاکرات را نمود و گفت شما دو عیب دارید، یکی آن که زود متغیر می‌شوید و مردم را از خود می‌رنجانید بدون جهت . دوم آن که پسرهای شما از جهت لباس از زی خود تجاوز نمودند و از وضع لباس خود خارج شده ، پسر ملا را چه کار به لباس ستره و شلوار و پوتین . من هر دو ایراد ایشان را قبول کردم و تصدیق داشتم و قول دادم هر دو را اصلاح کنم . بعد از آن رو کرد به آقای آقا سید عبدالله و گفت اجزای درب خانهٔ شما از مردم رشوه و پول می گیرند و شما را بد نام و ضایع می کنند. جناب آقا سید عبدالله در جواب فرمود : اگر مرا عاقل می‌دانید ، پس عاقل می‌داند چه کند و تکلیف خود را می‌داند . دیگر آن که اجزای من چهل سال است که عادت به این کار دارند چطور می‌شود عادت چهل ساله آنها را مانع شوم ، انشاءالله به مرور ایام این کار هم اصلاح خواهدشد . اجزاء

انجمن عرض کردند صلاح می‌دانید ایشان را حاضر کرده یا به اصرار و التماس و یا ترس و تخویف ایشان را اصلاح کنیم . فرمودند: سعی کنید عدالتخانه تأسیس شود . پس از تشکیل عدالتخانه همهٔ این کار ها اصلاح می‌شود . باری در آن انجمن قرار گذاردیم مفاسد امور را بنویسیم و به توسط جناب آقا میرزا محمد صادق به نظر حضرت آقا برسانیم .

امر سویم – آن که پس از شروع به انتخابات چنان که بعد از این خواهدآمد ، مسموع افتادکه طایفهٔ یهود و ارامنه و زردشتیها اصرار دارند که وکیلی از خود انتخاب کنند و این مطلب باعث ایراد علماء نجف و اصفهان خواهدشد، و یك دفعه اختلافی بزرگ پدید خواهدآمد ، که شاید مخل و مانع مقصود گردد . لذا اجزای انجمن رأی دادند که حضرات را دیده ، آنها را منصرف کنیم از انتخاب وکیل از نوع خودشان . پس از زحمات بسیار ، طایفهٔ ارامنه با نهایت نجابت و معقولیت حق خود را در انتخاب اول منتقل نمودند به جناب آقای طباطبائی که یا حضرت آقا حق آنان را در این انتخاب ساقط نماید و یا خودشان از طرف آنان وکیل باشند و اما طایفهٔ آنها هم حق خودشان را واگذار به جناب آقای بهبهانی نمودند لکن طایفهٔ زردشتی چون ارباب جمشید را وکیل خود قرار دادند لذا قرار شد اسدالله خان سرتیپ قزاقخانه برود ارباب جمشید را به‌خانهٔ خود دعوت نماید. از این جهت اسدالله خان مأموریت خود را انجام داده ، ارباب جمشید را عصر امروز به خانهٔ خود دعوت نمود . اجزاء انجمن قبل از آمدن ارباب جمشید حاضر شدند . ارباب جمشید هم‌آمد پس از تعارفات مرسومه ، بندهٔ نگارنده روی کردم به ارباب جمشید و گفتم : علاوه براین که شما صاحب این آب و خاك و از ابناء این مملکت می‌باشید ، یك اندازه متمول و صاحب مایه و اعتبار و با اکثر از مردم و اعیان و تجار طرف معامله می باشید . اگر این مملکت به هرج و مرج افتد و اختلافی بین اهالی پدیدآید ، ضررش به شما بیشتر عاید خواهدگردید ، بلکه نوع شما و ملت شما دچار زحمت و صدمه خواهند گردید . پس شما باید بیش از ما طالب نظم و امنیت و عدالت باشید و امروز ما به زحمات زیاد صاحب این مجلس شدیم و چون اهالی ما هنوز معنی مجلس و کار مجلس را نمی دانند لذا آن طوری که باید قدر این نعمت را نمی‌دانند و شاید به ادنی‌اختلافی ، این نعمت خدا داده را از دست بدهند و علماء اعلام اصفهان و عتبات عالیات اگر بدانند که خارج از مذهب اسلام هم در این مجلس وارد خواهد شد البته امضاء نمی کنند ، بلکه جداً مخالفت خواهندکرد و مانع از پیشرفت مقصود خواهندبود . پس مناسب این است که شما هم مانند طایفهٔ ارامنه و یهود ، یا حق خود را ساقط و یا به‌کسی دیگر از مسلمانان منتقل نمائید و یا آن که وکیل خود را از مسلمانان انتخاب نمائید تا مجلس قوتی بگیرد ، بعد از نضج و قوت مجلس ، آن وقت مختارید هر که را معین و انتخاب نمائید پذیرفته خواهدشد . اجزاء هم هر کدامی همین موضوع را ذکر کردند ، ارباب جمشید مذاکرات را تصدیق

نمود و گفت : من باید در انجمن طایفه و ملت زردشتی این مسئله را عنوان بکنم ، اگر آنها قبول کردند من هم حرفی ندارم ، ولی تا بتوانم آنها را راضی می کنم .

باری ارباب جمشید رفت و تا یك اندازه هم سعی خویش را نمود لکن یك روز جناب آقای بهبهانی در مجلس علناً حمایت فرمود از طایفهٔ زردشتی و فرمود : این طایفه را بر مملکت ایران حق آب و خاك است . بزرگان این طایفه در خارجه تحصیل نموده و تربیت شده می‌باشند ، در پارلمان انگلیس وکیل دارند و تاکنون هم به معقولیت و نجابت رفتار نمودند . البته ارباب جمشید وکیل طایفهٔ زردشتی باید در مجلس شورای ملی وارد شود و از حمایت آقای بهبهانی از ارباب جمشید ، هم دیگران ساکت شدند و هم ارباب جمشید بر وکالت خود مصر گردید (گویند تعارفی به آقا داد و کار تمام شد) .

امر چهارم ـ از امور معتدبه انجمن مخفی ثانوی اتفاق و اتحاد و بیداری اجزاء بریکاد قزاقخانه است که اسدالله خان و برادرش سیف‌الله خان ، پسران ابوالفتح خان میرپنجهٔ قزاقخانه و میرزا ابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه ، دامن فتوت را به کمر زده و در انجمن مخفی و سایر جا ها خدمات نمایان نمودند .

مجمل از مفصل و مختصر از مطول آن که ، اسدالله خان سرتیپ قزاق که از جوانان با تربیت و هوا خواهان وطن می‌باشد و در این عالم جدید که اتفاقاتی افتاد ، خدمات خوب به ملت نموده و خود و برادرش سیف‌الله خان در حوزهٔ اسلامیت و ایرانیت ارادت صادقانه و نجابت و فطرت اصلیه را مشهود و جلوه داد و در انجمن وطن زحماتش مذکور گردید . چه اسدالله خان سرتیپ اول کسی هست که در نظام فریاد نظم و معدلت را کشید و تقاضای عدل و مساوات و قانون را نمود . چه در چند روز قبل در قزاقخانه هویدا و آشکارا برای جلب قلوب فرقهٔ بریکاد ، این عنوان را نمود که امروز ، اتحاد عموم در یك میزان و کافهٔ طبقات در یك رأی و عقیدت شدند و عموماً لذت عدالت و آسایش را پی برده‌اند و همگی در تشخیص مرض و تعیین علاج ، متفق‌الرأی و القول شده‌اند جز طایفهٔ قزاق مغرض ناسپاس و خائن خدا نشناس ، که نه از خدا شرم دارند و نه از پادشاه .

کافر نعمت ولی نعمت بی منت اند و مضر به استقلال دولت و ملت و طرفدار استبداد و جهالت اند . چه با این که بالعیان و الشهود ، می‌بینند و به چشم خود ملاحظه می کنند که این وزراء خائن و این رؤساء جاهل مال دولت و ملت را می‌خورند و هزاران خیانت به‌پادشاه خویش می کنند ، باز اطاعت آنان را می کنند ، با این که پادشاه اسلام امروز نهایت میل به اجراء قانون اسلام و تشکیل مجلس دارند ، عین‌الدوله ما را به اذیت ملت واداشت و چه‌قدر در آن لیالی و ایام ما را به اذیت و آزار مردم واداشت . امروز علماء اعلام و عموم ملت ، از پادشاه معدلت خانه خواستند و فرمان تأسیس مجلس صادر گردید ، چرا ما باید در زیر بار عبودیت باشیم ؟ چرا نظام و قزاقخانه عدالت نخواهند؟ چرا ساکت باشیم و

ببینیم که رئیس ما حقوق ما را بخورد و تازیانهٔ استبداد را به سر ما بزند؟ پس بیائید اتفاق کنید، اتحاد کنید، شما هم مجلس داشته باشید که رئیس شما نتواند به شما تحکمی کند و شما را بدون جهت با ملت طرف کند و حقوق شما را پایمال نماید. نقص و ملالت و بی شرفی متوجه به ما خواهد گردید، که تمام طبقات مردم درتحت قانون و معدلت باشند وماکه اهل نظام می‌باشیم، خارج ازحکم باشیم. دیگر آن که علماء و سادات و صلحاء و خوبانند که حمایت می‌کنند از مظلومین، چرا ما باید معاون ظالمین باشیم؟ سابقاً ما مردم روحانیان و رؤساء ملت را در میان دولت و ملت یك حد فاصلی می‌دانستیم و فرقهٔ جلیلهٔ علماء را ضد پاره‌ای عوالم و مانع ترقیات دولت و ملت می‌پنداشتیم، اینك می‌بینیم خلاف آنچه را که توهم می‌کردیم. حالا وقت آن است که ما هم مجلس معدلت بخواهیم و خودمان را شریك ملت و هواخواه وطن دانیم، پادشاه خود را مقتدر کنیم و خود را دشمن استبداد نمائیم. چه ضرر دارد ما هم مجلس معدلت داشته باشیم تا رئیس ما نتواند به ما ظلمی کند». این حرفها در قزاقخانه مؤثر افتاد و خرده خرده عموم قزاق بیدار شدند.

خبر به رئیس رسید، اسدالله خان را احضار نموده و حکم حبس داد، اسدالله خان گفت: تقصیر من در نظام چه باشد و چرا من در محبس بروم؟ تمرد نموده و سخت ایستادگی نمود. رئیس نیز سخت گرفت. اسدالله خان هم در ممانعت و عدم انقیاد مقاومت نمود، رئیس شمشیر کشیده اجزاء قزاقخانه و صاحب منصبان که این بی قاعدگی و خلاف ترتیب را از رئیس دیدند به اسدالله خان گفتند: چون رئیس خلاف نظام نمود و به شما شمشیر کشید، پس بهتر این است که شما ملایم‌شوید تا تقصیر او مسلم و محقق گردد. اسدالله خان چون این خیرخواهی را دید لذا خودش به طرف محبس روانه گردید. یك روز در محبس ماند، خبر به حضرت حجةالاسلام رسید حضرت آقای طباطبائی بعض پیغامات به اسدالله خان داده و برای نایب‌السلطنه که وزیر جنگ بود نیز پاکتی نوشتند. رئیس قزاق به خیال افتاده، ترسید و فوراً اسدالله خان را از محبس بیرون آورد و معذرت خواست.

رؤساء قزاقخانه جمع شدند و کتابچه مهر کردند که البته باید قزاقخانه هم مجلسی داشته باشد، لذا آراء همگی براین قرار گرفت که مجلس مشاورت نظامی را تأسیس کنند. ولی بعد از اتمام کتابچه اختلافی بین صاحب منصبان و رؤساء بریکاد در نگهداری و ضبط کتابچه واقع گردید، این مشاجره و اختلاف سبب شد که کتابچه را پاره کردند. لکن بعض عقلاء در بین افتاده میان آنها را التیام داده، باز مجدداً عقد اتحاد و اتفاق بین آنها بسته گردید و آراء همگی بر مجلس نظامی خاص در بین بریکاد قرار و تعلق یافت و این اول مجلسی است که در نظام تشکیل یافت و سبب آن در واقع اجزاء انجمن بودند که محرك اسدالله خان و برادرش سیف‌الله خان شدند.

امروز جناب آقا میرزا محمدصادق تشریف بردند صاحبقرانیه برای گفتگوی نظامنامه و اتمام امر انتخاب.

روز شنبهٔ ۴ شهر رجب ۱۳۲۴ ـ امروز جناب حجةالاسلام آقای طباطبائی کاغذی نوشتند برای نایب‌السلطنه، در باب اسدالله‌خان سرتیپ قزاقخانه که او را بدون جهت حبس کرده اند و نوشتند که این شخص رئیس، معلم است که باید این جماعت را تعلیم و مشق نظام بدهد، دیگر حق کشیدن شمشیر بر روی شخص محترمی مثل اسدالله خان را ندارد، الی آخره.

این کاغذ واین پیغام موجب خوف و ترس رئیس گردیده فوراً اسدالله خان را از محبس بیرون آورده و معذرت خواست و قبول مجلس را هم نمود و اجزاء متفقاً همعهد و متحد شدند بر تشکیل مجلس. جناب آقا سید قریش که از اجزاء حضرت حجةالاسلام و از سادات غیور بود، در تأسیس نهایت سعی را متحمل گردیده و از طرف حضرت آقای طباطبائی و انجمن مخفی حامل پیغامات و رسول بود و صورت عهد نامه برای طایفهٔ قزاق نوشته که همگی آن را مهر کردند. ما صورت کامل آن را ذیلا درج می‌نمائیم:

صورت عهدنامهٔ بریکاد

ازآن‌جائی که ترقی نوع انسان در هر عهدی و زمانی بسته به اتحاد و اتفاق بوده و هر قومی که نفاق داشته‌اند، تمام شده‌اند و هر جماعتی که اتفاق داشته‌اند، ازحیث علم و شرف ترقیهاکرده، نام نیك در صفحهٔ روزگار گذاشته‌اند، و این اتفاق و اتحاد امری است معنوی و قوه‌ای است روحانی که یك قومی را مانند اهل یك خانه، یگانه می‌سازد و فرد فرد اجزاء را شریك نفع وضرر می‌نماید. و در هرقومی که این کوکب سعادت طلوع نماید، خوشبختانه از هر حادثه و فتنه مرفه‌الحال خواهندبود. علی هذا این اوقات به فضل خداوندی شامل حال عموم صاحب‌منصبان بریکاد گردید و جزئی نفاق‌که در میان داشتیم، مبدل به اتفاق گردید و از تاریخ سویم شهر رجب‌المرجب (۱۳۲۴) اتفاق و اتحاد نمودیم، کمافی‌السابق براستی و درستی به دولت و ملت خدمت و جان‌فشانی نمائیم چنانچه از ابتدای انعقاد بریکاد هم تاکنون خدمات جان‌فشانهٔ این چاکران بر اولیاء دولت و ملت مکشوف و مبرهن است. برای استحکام قلوب خودمان چنان صلاح دیدیم، اتفاق نموده برادرانه در تکمیل جان‌فشانی، کمافی‌السابق پرداخته و در پیشرفت ترقی خودمان و شرف دولت و ملت کمال جد[و]جهد را داشته باشیم. لهذا این ورقه را به رسم یادگار نگاشته و عموماً مهر نموده و در نزد یکی از ارکان بریکاد به رسم امانت می‌نهیم که عندالحاجة حجت باشد و این اتحادنامه یك سرمشقی است‌که بر سبیل وصیت‌نامه برای اولاد و اعقاب خود می گذاریم. به‌همین

قسم که پدرشان اتحاد داشته‌اند، آنها هم این رشتهٔ اتحاد را محکم و استوار نمایند. امیدواریم که این رشتهٔ اتحاد روز به روز محکم‌تر و استوارتر شود و این نعمت عظمی را از این قوم سلب نفرماید. توضیح آن که موافق این اتحادنامه اشخاصی که این ورقه را امضاء نموده و به قید قسم ملتزم شده‌اند، هرگاه از آنها خیانتی ظاهراً و باطناً نسبت به دولت و ملت بروز و ظهور نماید و به درجهٔ یقین و علم برسد او را به دست اولیاء دولت و ملت خواهیم داد که معدوم صرف نمایند که عبرة للناظرین شود و به هیچ وجه هم به بازماندگان او رعایتی از طرف صاحب منصبان بریکاد نخواهدشد. فی سویم شهررجب ۱۳۲۴.

روز یك‌شنبهٔ پنجم شهررجب ۱۳۲۴ ـ امروز حضرت‌آقای طباطبائی، نقاهت و نوبه عارض ایشان گردید، کمتر بیرون تشریف‌آوردند لکن اعیان و بزرگان دیدن می‌آیند. آقای بهبهانی هم مشغول پذیرائی واردین می‌باشند. دیگران هم در مدرسهٔ نظامی نشسته مشغول مذاکره از امر انتخاب می‌باشند.

تکفیر سپهدار

امروز حکم تکفیر سپهدار، از اصفهان از طرف‌آقای نجفی رسیدکه مشعر بر کفر او بودکه مسلمانان را امر به اجتناب از او فرموده‌اند. تلگرافاتی هم از ولایات مخابره شده‌است‌که ما صورت بعضی ازآنها را درج می‌نمائیم.

تلگراف از مشهد

حجج‌الاسلام و حمات حوزهٔ شرع سیدالانام را به عرض سلام مصدعیم ودر آستان قدس به دعاگوئی مشغولیم. البته این مساعی جمیله منظور نظر حضرت حجة عصر عجل‌الله فرجه و علیه و علی‌آبائه افضل‌الصلوة والسلام می‌باشد و چون صلاح ملت و دولت است، تمام طبقات از عواطف شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله ملکه قرین تشکر و امتنان‌اند. سیداسدالله‌قزوینی ـ شیخ‌ذبیح‌الله ـ سیدعبدالمجید ـ شیخ محمدتقی‌تربتی‌الاصل ـ زین‌العابدین ـ رئیس‌الطلاب ـ شیخ حسن ـ امضائات این تلگراف از علماء اعلام مشهد مقدس می‌باشد.

ازکرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب اجل شیخ‌الطائفه، رئیس فرقه، سرکار حجة الاسلام‌آقای طباطبائی دام‌ظله، در این موقع‌که نتایج اقدامات عالیه به موجب نفاذ دولت و ترقی ملت مشهور شده، باکمال خلوص عرض تبریك می‌نماید.

(خادم ملت محمود)

امضاء فوق ازآقا میرزا محمود مجتهد است.

ایضاً از کرمان

آستان مقدس حضرت آیةالله رئیس‌المسلمین ، آقای آقا میرزا سید محمد روحی فداه ـ ورود موکب مسعود و فوز به مقصود، موجب سعادت دولت و ملت، مبارك و میمون باد .

(فدوی منتصرالممالك)

امضاء فوق از منتصرالممالك بیگلربیگی کرمان است که در زمرهٔ بزرگان و اعیان کرمان است .

از همدان

حضور مبارك بندگان حضرت مستطاب حجةالاسلام والمسلمین آقای آقا میرزا سید محمد مدظله‌العالی ـ شکر خدای را که تیر دعای پیرما به هدف‌واقع وکوکب اقبال آن حضرت از مطلع سعادت طالع، بخت اهل ایران سربلندی کرد و بار دیگر آفتاب عواطف حضرت مستطاب عالی مدظله‌العالی و سایر علماءاعلام مدظلهم‌العالی ، بر عموم اهالی بلاد مسلمین پرتو افکند. فعلا به ورود مسعود تبریك معروض می‌دارد و مزید اقبال و اجلال حضرت مستطاب عالی و سایرعلماء اعلام را همواره از ایزد منان مسئلت می‌نماید .

(الاحقر حاجی‌آقا حسین قاضی)

از کلات

حضور مبارك حضرت مستطاب آیةالله، رئیس حوزهٔ مقدسهٔ اسلامیه آقای آقا میرزا سید محمد مدظله‌العالی . تعظیمات آتیهٔ ملیه را درخدمت امنای حوزهٔ مقدسهٔ اسلامیه قبول تجدید تبریکات خود در موقع حصول این سعادت ابدی و عید بزرگ اسلامی قرار می‌دهیم و یومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله ینصر من یشاء و هوعزیزرحیم.

(میرزاآقا)

امضاء تلگراف فوق ازآقا میرزاآقا مجاهد اصفهانی است که در کلات محبوس است.

از همدان

حضور مبارك آقایان حجج‌الاسلام ادام‌الله اظلالهم بعد از عرض خلوص به عرض تبریك مصدع و از انجام مقاصد ملیهٔ اسلامیه که موجب رفاهیت عموم اهالی است، متشکر و مژدهٔ شرح مقاصد اسلامیه را حسب وعده منتظریم .

(محمد باقررضوی ـ امام جمعه)

از کلات

خدمت جناب ناظم الاسلام ـ تبریکات داعی در حوزهٔ مقدسه تقدیم .

(مجدالاسلام)

ازشیراز

خدمت سرکار حجة‌الاسلام ، آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی دامت برکاته، انشاءالله تعالی ورود جناب مستطاب عالی وسایر آقایان عظام، میمون و مبارك خواهدبود . اهم مستدعیات اهالی فارس از ناحیهٔ شریفه ، خلاص قوام‌الملك و اصلاح امور ایشان است و امروز اگر جداً به اتفاق در این مقام برآئید قطعاً نتیجهٔ مقصوده حاصل و عموم اهالی متشکر خواهند بود. خدا می‌داند این تدابیر برای تجدید ایالت فارس با حال وحشت که درخلق مشهود است آهن سردکوبیدن است . خدمت آقای شیخ و آقای بهبهانی هم عرض شد . منتظر جواب می‌باشم .

(ابراهیم الشریف)

تلگراف فوق را جناب حاج میرزا ابراهیم، مجتهد شیراز از خط کمپانی انگلیس مخابره نموده‌است . چون از وقتی که شعاع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید و وزیر مخصوص به حکومت رفت و علاءالدوله هم که بود قوام الملك را در طهران نگاهداشته بودند . لذا استدعای جناب آقا این است: قوام‌الملك را مرخص کنند وآقایان توسط کنند از او که برود به فارس ، تا امر ملت قوت بگیرد و یا مقصودش همراهی از قوام‌الملك بوده که به خواهش پسرهایش این تلگراف را مخابره نموده‌است ، دیگر العلم عندالله وچون هنوز حاج شیخ فضل‌الله مخالفتی ظاهراً نکرده‌است ، لذا اشاره‌ای هم به او کرده‌است .

روز دو شنبهٔ ششم شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز جناب عضدالملك آمد نزدحضرت آقای طباطبائی که استدعا کند حضرت حجة‌الاسلام ، طرف عصر تشریف ببرند درمجلس‌شورای ملی . لکن نقاهت حضرت حجة‌الاسلام رفع نشده‌است . مشکل بتوانند حضور بهم رسانند .

صدراعظم میرزا نصرالله‌خان‌مشیرالدوله امروز نهار مهمان است منزل حاج آقاعلی‌اکبر بروجردی ، جناب حاج‌شیخ فضل‌الله هم آنجا بود ، با جمعی دیگر . بعد از صرف‌نهار همان‌جا خوابیدند که عصر را بروند به مجلس شورای ملی برای امضاء و تصحیح نظامنامه . چون جناب حجة‌الاسلام آقای آقا میرزا سیدمحمد تشریف نبردند در مجلس ، صدراعظم هم نرفت. لکن سایرین با مشیرالملك پسر صدراعظم رفتند و در مجلس حاضر شدند ، لکن صحبت امروز از امر نان وگوشت بود و کتابچهٔ امتیاز آن را نوشتند که به نظر صدراعظم و آقایان برسانند .

جناب آقای سید برهان‌الدین خلخالی که از بستگان امیر بهادر وزیر دربار بود ، امروز آمد نزد بنده و گفت : امیر بهادر شخص مسلمانی است و امروز در ذهن او جا گرفته‌است که مجلس مشاورت ، خلاف شرع است و اگر حضرت آقای طباطبائی در یك مجلس باایشان بنشینند وصریح بفرمایندکه این مجلس موافق شرع است و به دلیل و برهان و حکم بتی لزوم آن را بفرمایند ، هرآینه این مرد باور می‌کند و دیگر همراه می‌شود

موافقت او بهتر است از مخالفت چه این شخص همیشه اوقات نزد شاه می‌باشد ، لذا باید او را همراه نمود . بنده گفتم : حضرت آقای طباطبائی به خانهٔ او نمی‌رود و راضی هم نمی‌شود که او به خانهٔ آقا آید ، چه آن وقت مردم می گویند آقا تعارف ورشوه گرفته است به این جهت ملاقات این دو نفر مشکل است . آقا سید برهان گفت : اولا در مجلس علنی ملاقات کنند نه در خلوت ودیگر آن که در خانهٔ خود شما باشد که از هر دو دعوت کنید و باعث ملاقات شوید . لذا بندهٔ نگارنده خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم. حضرت آقا قبول فرمودند یا در خانهٔ خودشان در مجلس علنی باشد و یا در منزل بندهٔ نگارنده . قرار بر این شد ، که جناب آقا میرزا محمد صادق ملتفت شده و مانع شد و گفت : موجب اتهام و بد نامی ماها می‌باشد، آن وقت مردم بد می گویند . از این جهت زحمات بندهٔ نگارنده و جناب آقاسید برهان‌الدین به هدر رفت .

روز سه شنبهٔ هفتم رجب ۱۳۲۴ـ امروز جناب آقاسیدعبدالله را احضار کرده بودند برای رفتن حضور شاه و حضرت آقای بهبهانی مستعد و مهیا از برای رفتن به صاحبقرانیه شده که طلاب خدمت جناب آقا رسیده و جداً مانع شدند وعرض کردند : این رفتن شما تنها نزد شاه موجب اتهام است . جناب آقاسیدعبدالله طلاب را خاموش و به دلیل و برهان مدلل نمودند که رفتن نزد اعلیحضرت لازم است و اگر نروند کار معیوب خواهد گردید . طلاب عرض کردند : پس تنها نروید . جناب آقا گفت : شاه مرا تنها خواسته است، شاید بخواهد حرفی محرمانه بفرماید و بودن ثالث مانع باشد. به هرجهت جناب آقا تشریف بردند به صاحبقرانیه و مراجعت را آمدند منزل حضرت آقای آقا میرزا سید محمد لکن هنوز معلوم ما نگردید که مطلب چه بوده‌است ؟

حاج سیف‌الدوله وزیر تجارت هم امروز به قدر صد نفر از تجار را احضار نمود که ما هم باید مجلسی داشته باشیم . خوب است تجار پانزده نفر را وکیل کنند که این‌پانزده نفر در مجلس محاکمهٔ وزارت حاضر شده و در امور تجار ناظر باشند. نوشته هم نوشتند بعضی مهر کرده بعضی عذر آورده که باید فکری کنیم و در این امر تأملی نمائیم ، آن وقت جواب می‌دهیم .

حاج‌محمدتقی و حاج‌حسن مطالبهٔ خرج این مدت تحصن را نموده مدعی بودند که سی و دو هزار تومان از خود خرج کردیم . تجار صورت خواسته تا هیجده هزار تومان صورت دادند . لذا تجار گفتند بیست هزار تومان شما منتها خرج کردید . ازخارج هم خبر داریم که به شما معاونتی شده‌است حاج محمد تقی و برادرش مدعی بودند که ما سی و دو هزار تومان پول داشته و اینك دیگر چیزی در دست نداریم . باری آقایان از تجار خواهش نمودند که آنچه می گویند به آنها بدهید . حضرات تجار صورتی نوشته و پولی روی هم تقسیم کردند ، از قرار صورت ذیل گرفته شده و به آنها دادند :

صورت اشخاصی که پول دادند به حاج محمدتقی برای آنچه که در سفارتخانه خرج شده بود:

حاج‌حسین آقا امین‌الضرب. حاج‌معین بوشهری. حاج‌محمداسماعیل آقامغازه. آقامیرزا محموداصفهانی. ارباب جمشید.

باری پول حاج محمد تقی و حاج محمد حسن را که در سفارتخانه خرج کرده بودند بر حسب خواهش آقایان جمع آوری نموده وادادند.

ادیب المجاهدین کرمانی که در واقعهٔ گرفتاری جناب حاج شیخ محمد واعظ، گلولهٔ تفنگ به رانش خورده تاکنون مشغول معالجهٔ او می‌باشند. این ایام حالش بهتر شده‌است یعنی از خطر گذشته است. دستخطی هم از اعلیحضرت خطاب به اعلم‌الملك که از اطباء مخصوص شاه می‌باشد، صادر شده‌است که از ادیب‌المجاهدین توجه و پرستاری کنند. اعلم‌الدوله هم نوشته به جناب آقاسیدابوتراب که از اطباء مریضخانهٔ دولتی‌است در دست ادیب است که ما صورت آن را درج تاریخ خود می‌نمائیم وهذاصورته:

عنوان پاکت

خدمت ذی‌شرافت جناب فخامت نصاب، آقای آقامیرزاسیدابوتراب‌خان حکیم‌باشی مقیم مریضخانهٔ مبارکهٔ دولتی زیداقباله.

قربانت شوم، پس از تقدیم مراتب اخلاص و ارادت، حسب الامر قدر قدر[ت] همایون شاهنشاهی ارواحناله‌الفداء، ابلاغ می‌نماید: از جناب ادیب نگاهداری نموده اگر حمل و نقل او ممکن است که به مریضخانهٔ مبارکه بیاید در آن‌جا، و الا در منزل خود او همه روزه عیادت فرموده تا وقتی که شفای کامل یافته، راپورت سلامتی او را بعد به این ارادتمند مرحمت بفرمائید تا به عرض خاکپای اقدس مقدس اعلیحضرت‌ظل‌اللهی ارواحنافداه رسانیده خدمات جنابعالی معروض شود.

(ارادتمند صمیمی خلیل است)

چهاردهم جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۴

این مکتوب را دکتر خلیل خان ملقب به اعلم‌الدوله رئیس اطباء دولتی برای آقا سیدابوتراب‌خان که از اطباء مریضخانهٔ دولتی است، نوشته است و از اقدامات وتوجهات و پرستاری آقاسیدابوتراب‌خان این ایام حال ادیب‌المجاهدین رو به‌بهتری است.

روز چهار شنبهٔ هشتم رجب ۱۳۲۴ هجری ــ امروز صبح، نظام‌الملك وزیر عدلیه و جناب آقای صدرالعلماء، خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیدند، برای احوال پرسی. رفتن جناب آقاسیدعبدالله حضور شاه باعث گفتگوی مردم گردیده قلوب عموم عامه متزلزل گردیده که بعد از این همه هیاهو و این همه ضرر و خسارت و اتلاف نفوس عماًقریب این

آقا ملت ضعیف جاهل را خواهد فروخت به ثمن بخس .

خداوندا خودت رحم کن ، مقصود ما این بود که اول ملت عالم شود . پس از علم و تصحیح وتنقیح ادارات دولتی و منظم شدن وزارتخانه‌ها و امنیت ، آن وقت قهراً دولت مشروطه وحریت حاصل خواهد گردید. ولی حالا این ملت جاهل که از علم وصنعت عارینـد چگونه قدر این نعمت خدا داده و این گوهر گران‌بها را بدانند و آیا بتوانند بخوبی به آخر رسانند ؟

طرف عصر امروز ، آقایان تجار آمدند منزل آقای طباطبائی و عنوان کردند که از رفتن جناب آقاسیدعبدالله حضور شاه ، مردم در وحشت وخیالات افتادند ، می‌ترسیم آخر ما ملت را بفروشند ، جناب حجةالاسلام آقای طباطبائی اطمینان به ایشان داده و فرمودند : جناب آقا سید عبدالله که تا به امروز صد هزار قسم زحمت و مرارت کشیده است و متجاوز از بیست کرور تومان به مردم ضرر وارد آورده‌است چگونه می‌تواند گول بخورد وجانب ملت را فرو گذارد ؟ مجملا اطمینان به تجار داده بعد فرمود : نظامنامه‌ای که چند روز قبل در مجلس قرائت شد ، آن را دولت تغییر داده‌است ، مادهٔ سوم را به کلی از بین برداشته است ، یعنی وکلای شهرها را زده‌اند وبعضی تغییرات دیگر در نظامنامه داده‌اند، ولی ما قبول نکرده‌ایم . امشب باید فصول نظامنامه را بنویسیم که پس فردا روز جمعه در مجلس قرائت شود و صورت نظامنامه را در مجلس قرائت نمود . تجار بالاجماع و الاتفاق گفتند : ما این نظامنامه را قبول نداریم .

روز پنجشنبهٔ نهم رجب ۱۳۲۴ هجری ـ دراین روز باز، بین تجار وکسبه گفتگوی رفتن جناب آقا سید عبدالله حضورشاه می‌باشد کسبه و اصناف طرف عصر به قدر صد نفری آمدند منزل آقای طباطبائی و نیز شکایت از جناب آقا سیدعبدالله نموده. جناب حجةالاسلام به آنها اطمینان داده و فرمود:ما منتظر تصحیح نظامنامه می‌باشیم و الا مسامحه و مماطله را سببی دیگر نیست .

امروز شبنامه‌ای با ژلاتین طبع شده‌است ، در کوچه و بازار و مجامع و مدارس انداخته شدکه ما صورت‌آن را دست‌آورده و ردج تاریخ خود نمودیم و هذا صورته :

شبنامه

بدبخت اگر مسجدآدینه بسازد   یا طاق فرودآید، یا قبله کج آید

ای افسوس که زحمات و خسارات ما ملت بی‌نتیجه ماند ، بلکه نزدیك شد که نتایج‌آن عاید بعضی از اجزاء محترمین گردد. ای خاك بر سر ما ایرانیان جاهل‌که باآن‌که هزار مرتبه تجربه در امری نمائیم باز خیر و شر خود را نمی‌دانیم. پس ازآن‌که ظالمین خدا نشناس جمع کثیری از مظلومین متظلمین را بی جرم وگناه در خون خود غلطانیدند و ابواب‌آسایش و امنیت را بر ما مسدود

نمودند، ناچار پناه به دولت معدلت گستر انگلیس بردیم. آن حامی عدل و داد ما را پناه داد و دست ظـالمین را از ما کوتاه نمود . مقاصد خویش را در شرف انجام دیدیم .

علماء اعلام که عطف عنان از مسافرت نمودند ، شخص شخیص به سوی سفارتخانه تاختند و ما را به مواعید انجام مقصود و انعقاد مجلس شورای ملی واثق کردند . بدین اطمینان از دربار معدلت مدار انگلیس کناره کردیم و همه روزه انتظار فرج کشیدیم پس از مدتی نه از مقصود اثری و نه از مطلوب نشانی هویداست . چه شده دولت را کـه بـه وعید خود وفا نمی‌نماید و چه شد علماء را که به عهود خویش عمل نمی‌نمایند ؟ چنانچه روزی چند بدین منوال ، به ما بگذرد کـه به مقاصد خـود نـرسیم ، در مقام داد خواهی از دولت و علماء ملت برخواهیم آمد و روزگار را بر چشم ظالمین غدار و منافقین کج رفتار تیره و تار خواهیم کرد و در طلب حقوق ملی خویش از احدی تبعیت نخواهیم نمود و جانهای خود را در سر این کار خواهیم گذاشت ــ بقیه دارد .

این شبنامه منتشر گردید دیگر بقیه آن را ندیدیم . مسامحه و مماطله که مردم گمان می‌کردند ، همانا مرتب نشدن نظامنامه بود که هنوز طبع نشده‌است . مردم هم گاهی درمدرسهٔ نظامی یعنی مدرسه‌ای که سابقاً مدرسه بود و این ایام برای مجلس و امر انتخابات معین شده‌است، جمع می‌شوند ، بعضی هم در خانه‌های آقایان آمد و شد می‌کنند اعلیحضرت شاهنشاه هم در قصر صاحبقرانیه با حالت مرض و کسالت بسر می‌برند .

شاهزاده عین‌الدوله هم در شمیرانات تهیه مسافرت می‌بینند . ولی هنوز عـازم بر مسافرت نیست و به مسامحه و مماطله و دفع‌الوقت می گذراند. صدراعظم حالیه، مشیرالدوله هم تا عین‌الدولـه در اطراف تهران باشد ملاحظه می کند . مردم هم از حرکت نکردن عین‌الدوله به خیال افتاده‌اند .

روز جمعهٔ دهم رجب ۱۳۲۴ هجری ــ امروز عدهٔ کثیری از تجار و کسبه که عدهٔ آنان به پانصد نفر می‌رسد آمدند منزل آقـای طباطبائی کـه جناب آقـا سید عبدالله از همراهی ملت منصرف و مایل به دولتیان شده‌است . بعضی از مردم هم رفته‌بودند منزل حاج شیخ فضل‌الله و شکایت از آقای بهبهانی کرده و می‌کنند .

بعضی از مردم هم قسم خورده‌اند که جناب آقای بهبهانی را بقتل رسانند . حضرت حجة‌الاسلام آقای طباطبائی فرمودند: ای مردم در این امری که ما زحمات بسیار کشیده و جمعی به قتل رسیده و متجاوز از بیست کرور به ایـرانیان ضرر رسید ، چطور تصور می‌شود که شخص عاقلی مانند آقای آقا سیدعبدالله را بی جهت متهم نمود و باور نکنید که ایشان از این مقصود بزرگ منصرف شوند . این سوءِ ظن را نسبت به جناب آقا

سید عبدالله نکنید ، من تا جان دارم ازهمراهی دربارهٔ ملت دریغ نخواهم‌نمود . بالاخره مردم را از بعض خیالات منصرف فرمودند .

طرف عصر سه ساعت به غروب مانده مجلس منعقد گردید . علماء اعلام و بعض از وزراء حاضر شدند، نظامنامه نوشته قرائت نمودند ، لکن بعضی قبول نکردند ، نظامنامهٔ دولت را هم رد نمودند. پس از مذاکرات بسیار آراء براین قرار گرفت که تا روزدوشنبه تجار و علماء باهم بنشینند و نظامنامه بنویسند و روز دوشنبه بیاورند و علناً فصول و مواد آن را بخوانند . جناب حجةالاسلام آقای آقا سید عبدالله در مجلس برخاسته و قسم خوردند که: من از دولت چیزی نگرفته‌ام و از خیال خود منصرف نشده‌ام؛ چرا شما مردم صبر وحوصله ندارید ؟ کار به این بزرگی را چگونه می‌توان در دوسه روز انجام داد ؛ مجملا به‌صد هزارقسم و گفتگو مردم را اطمینان دادند . جناب حجةالاسلام آقای آقامیرزا سید محمد نیز برخاسته و خطابه خواندند مردم را اطمینان داده ، از فرمایشات ایشان مردم مطمئن شده آرام گرفتند .

روز شنبهٔ یازدهم شهر رجب ۱۳۲۴ هجری ـ امروز تجار و آقایان مشغول نوشتن نظامنامه می‌باشند .

امروزعصر جناب شیخ‌الملک کرمانی که تازه از فرنگستان مراجعت نموده، آمد بنده‌منزل و گفت : ما اهالی ایران تاکنون در خط مجلس و قانون و حقوق نبودیم این مدارس هم که تأسیس شده‌است چون تازه‌سن و شاگردانش مبتدی بودند ، از این علم حقوق و علم اداره بی‌ربط می‌باشند . تجربیات ما هم در این خطوط نبوده‌است . هر یك از ماها هم که به خارجه سفر کردیم ، اولا آن‌که در این خیالات نبودیم ثانیاً آن‌که جوانان ما، که جز اشتغال به عیش و عشرت و تماشای مجالس تیارت و لهویات ، دیگر کاری نداشتند ، پیران ما هم مشغول به‌کسب و تجارت وکار و شغل خویش بودند . امروز که خداوند عالم علمای ما را موفق و مؤید فرمود بربیداری مردم و همراهی از اهالی ایران و پادشاه ما زیادتر از توقع ما به ما داد ، افسوس و هزار افسوس که نه ما را علم و تجربیات خارجه است، تا به آن ترتیب پیش ببریم و نه خودمان به حال خود فکری می‌کنیم. اشخاص مغرض هم در بین افتاده‌اند و عماًقریب کار را خراب می‌کنند .

دولت انگلیس سالهای دراز هر یك از نکات را دانسته و ضرر و نفع هرچیزی را دیده و از روی تجربه و علم به این حال حالیه رسیده‌است . پس خوب است شما خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیده ، محرمانه عرض کنید، یك نفر معلم از دولت انگلیس بخواهند تا وضع مجلس و ترتیب مجلس و تدوین قوانین مجلس را ، به‌دستیاری او بکنند . چه این مجلس باید در امور مملکتی و وضع قوانین دولتی مذاکره نماید و تشکیل و ترتیب و وضع آن ربطی به دین و مذهب ندارد .

بالاخره بندهٔ نگارنده و جناب شیخ‌الملك در اول غروب امروز خدمت‌آقای طباطبائی رسیده چون اجنبی در مجلس نبود عنوان مقصود را نمودم. حضرت آقا تا یك اندازه قبول فرمودند و نزدیك بود به همین منوال امر بگذرد، که دکتر رضاخان که حاضر در مجلس بود گفت: ما معلم از خارجه لازم نداریم. چند نفر عاقل دور هم نشستن ومشاورت نمودن معلم نمی‌خواهد وکاری بزرگ ومشکل نیست چنانچه دیگران باهم نشستند ومشورت نمودند ما هم با هم می‌نشینیم و مذاکره از کارهای خود می‌کنیم، نواقص خود را عنوان می‌کنیم و در تکمیل آن سعی می‌کنیم. مجملا این دکتر این قدر گفت تا اهل مجلس با او هم رأی شدند و حضرت آقا را از این خیال منصرف نمودند. ما هم‌که چنین دیدیم دیگر ساکت شدیم.

تدوین نظامنامهٔ انتخابات

روز یك شنبهٔ دوازدهم رجب ۱۳۲۴هجری ـ امروز نظامنامهٔ انتخابات را نوشتند و آوردند خدمت حضرت آقای طباطبائی ارائه دادند. حضرت آقا فرمودند اگر عموم مردم پسندیدند ضرر ندارد، لذا نسخه‌های متعدد نوشته‌شدکه به نظر عموم برسانند و برای عامه قرائت کنند.

امروز باز جناب آقا سیدبرهان‌خلخالی بندهٔ نگارنده را دید که دربارهٔ امیربهادر وزیر دربارکاری‌کنم، که یك دفعه حضرت آقا باایشان ملاقاتی بفرمایند و مشروع بودن مجلس مشاوره را به او به زبان خود بفرمایند. لکن بندهٔ نگارنده آنچه سعی می‌کنم جناب آقای میرزا محمد صادق پاره می‌کند و مایل به این امر نمی‌باشد.

حضرات طلاب و تجار هم در منازل آقایان، امروز باز بعض مذاکرات می‌نمایند که راجع به امیربهادر و اقبال‌الدوله و سپهدار است.

از طرف سپهدار واسطه آمد و جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی، پسر بزرگ آقای طباطبائی را دیده‌که سپهدار، ده هزار تومان به شما می‌دهد که اسباب دوستی و ملاقات او را با حضرت آقای والد فراهم آورید و رفع اتهام از او بفرمائید. جناب آقا میرزا ابوالقاسم گفت: من برای ده هزار تومان پدرم را متهم نمی‌توانم دید. در این موقع که علماء اصفهان تاخت آورده‌اند به سپهدار، مناسب نیست من اسباب ملاقات سپهدار را با پدرم فراهم آورم، واسطه آنچه اصرار نمود جناب آقا میرزا ابوالقاسم انکار نمود.

روز دوشنبهٔ ۱۳رجب ۱۳۲۴ هجریـ که عید سعید مولود حضرت‌امیرالمؤمنین علیه السلام است طرف عصر، درارگ در مدرسهٔ نظامیه، مجلس منعقدگردید نظامنامه را قرائت نمودند، همگی پسندیده بنا شد به‌امضاء دولت برسانند.

چون امر نان وگوشت را از طرف دولت واگذار نمودند به امیربهادر و اقبال‌الدوله

و نصرالسلطنه سپهدار که نان را از قرار یك من تبریز دریك قران بفروشند. لذا در مجلس مذاکره شدآقایان قبول نکردند و گفتند: باید امر نان و گوشت را واگذار نمود به تجار معتبرکه از قرار یك من چهار عباسی بفروشند و ضمانت هم بدهند. چه این سه نفرامروز که اول خرمن است یك‌من یك‌قران می‌فروشند لکن آخر سال بازگران‌می‌کنند؛ ما تاحرف بزنیم خواهندگفت مابا دولت این قسم قرارگذاردیم. بعضی هم در مجلس از اقبال‌الدوله و امیربهادر و سپهدار بدگفتند اختلافات دربارهٔ این سه نفرزیاد شد.

روز سه‌شنبهٔ چهاردهم رجب ۱۳۲۴هجری ـ امروز نظامنامه‌ای را که ملت نوشت، فرستادند حضور شاه که امضاء نمایند و شهرتی گرفته است که دولت زمین «درشت» را با پول زیادی داده‌است به جناب آقا سید عبدالله، به این جهت مردم دل شکسته شده‌اند و از جانب آقا سید عبدالله و اجزایش مأیوس شده‌اند.

مجمل از مفصل، زمین «درشت» که اعلیحضرت، دستخط فرموده‌اند و داده‌اند به‌آقای بهبهانی این است که «درشت»، ده‌و مزرعه‌ای است در سمت شمال تهران واقع است و زمین «درشت» در چند سال قبل متصل بود به باغ‌شاه که الان متصل به خندق و دروازهٔ شهر تهران است وچون فرمانفرمای مرحوم نصرةالدوله، پدر فرمانفرمای حالیه که مسمی به عبدالحسین میرزاست، آبی را جاری نمودکه موسوم به‌آب فرمانفرماست و در بیرون شهرآسیاب و باغ احداث نمود و اطراف آب را تحجیر نمود، لذا رعایای «درشت» در مقام مزاحمت و تصدیع و ممانعت فرمانفرما برآمدند. فرمانفرما هم چون احتیاج خود را به‌آن زمینها می‌دانست رعایا را به هرطور بود ساکت نمود، یا به صلح و خریدن و یا به قهرو زور هر چه بود مدعی از بین رفت و فرمانفرما، فرمانی از مرحوم ناصرالدین شاه صادرکرد و احتیاطاً هم‌ازمرحوم‌میرزای آشتیانی خرید، آن زمین را به‌عنوان زمین موات و مجهول‌المالك نوشتجات شرعی و عرفی را تمام و در صندوق خود گذارد پس ازکشته شدن ناصرالدین‌شاه به تیر میرزارضای کرمانی و عزل فرمانفرما، عبدالحسین‌میرزا پسر مرحوم فرمانفرما نصرةالدوله از ریاست وزارت جنگ و سپهسالاری رعایای «درشت» مدعی به را مصالحه‌کردند به‌آقا سید علاءالدین‌اعتمادالاسلام و یکی از پسرهای آقا سید عبدالله، در این ایام که فرمانفرما عبدالحسین‌میرزا در کرمان حکومت می‌کند آقایان هم پیش افتاده‌اند. اعتماد الاسلام به توسط آقا سیدعبدالله دستخطی صادر نمود و فرستادند زمین را متصرف شوند. مجیردیوان، پیشکار فرمانفرما مراتب را تلگرافاً به فرمانفرما اطلاع داد، فرمانفرما هم آنچه توانست به هرکس ملتجی و تلگراف نمود. لکن به خرج نرفت ولی مسئلهٔ دستخط دادن زمین «درشت» امروز به مردم رسید و در بین مردم افتاد، در مجالس و محافل مردم این اعطاء را عنوان می‌کنند تا در موقع چه پیش‌آید و فرمانفرما چقدر متضرر شود.

روز چهارشنبهٔ پانزدهم رجب ۱۳۲۴هجری ـ جمعی از تجار و اصناف آمدند در

خانهٔ آقای طباطبائی و گفتند: ما جناب آقاسیدعبدالله‌را خواهیم کشت. چه این ملت رافروخته و رشوه گرفت‌و زمین های «درشت» را از دولت برای‌خود و پسر و داماد خویش گرفته‌است. جناب آقای طباطبائی مردم را به نصیحت ساکت نمود و فرمود: مسئلهٔ زمین مدتی است در بین است و متنازع فیه می‌باشد، ربطی به رشوه ندارد. البته این عنوان را نکنید که دراول امر زحمات ما به هدر خواهد رفت.

امروز حاج معین‌التجار بوشهری هزار تومان داد به جناب آقا میرزا محمد صادق، که بدهد به اجزاء انجمن مخفی که مواظبت داشته‌باشند، بدگویان او را ساکت نمایند، بلکه بتوان در وکالت از طرف ملت داخل شده و اورا در جزو مبعوثان ملت برقرار نماید. جناب آقا میرزامحمدصادق، ده بیست تومانی به‌آقا شیخ‌محمدمازندرانی و قدری هم به حاج جلال‌الممالك و یك و دو نفر دیگرداد و مابقی را میل فرمود.

روز پنجشنبهٔ ۱۶رجب ۱۳۲۴هجری ـ امروزآقایان رفتند به مجلس، گویا نظامنامه را امضاء نکردند. مردم هم از مجلس‌آمدند در خانهٔ جناب‌آقای طباطبائی و اجتماع و ازدحامی شد. آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله و جناب صدرالعلماء و سایرین هم‌آمدند هیاهو و قیل و قال زیاد شد قرارگذاردندکه روز شنبه دکانها را باز نکنند. بعضی اذن گرفتندکه عین‌الدوله را بکشند زیراکه آمده‌است شهر و رفته است در پارك و خانهٔ خود. آقایان مردم را ساکت نموده تا روز شنبه مهلت خواسته وگفتند: مستشارالملك رفته‌است حضور اعلیحضرت شاهنشاه‌که نظامنامه را به صحه برساند. شما تا روز شنبه صبرکنید اگر نظامنامه به صحه و امضاء نرسید، آن وقت‌آنچه باید خواهدشد و ما هم با شما هرجا بروید خواهیم بود و اما آمدن عین‌الدوله به شهر شایدآمده‌است‌که تدارك خود را ببیند و خانه و اسباب خانهٔ خود را رسیدگی و به‌کسی بسپارد. طلاب به این حرفها ومواعید متقاعد نشدند تا این‌که جناب‌آقای طباطبائی فرمودند تا پس‌فردا مهلت خواسته‌اند و من ازطرف شما مهلت داده‌ام و قول داده‌ام شما صبرکنید «الاکرام بالاتمام» اگر تا پس‌فردا مجلس رسمی منعقد نگردید و نظامنامه به امضاء نرسید من حاضرم‌که برحسب میل شما رفتارنمایم مردم متفرق شدند.

تحصن مجدد تجار در سفارتخانهٔ انگلیس

در اول شب خبر رسید که تجار رفتند به سفارتخانهٔ انگلیس، متحصن شدند. برای تأخیر نظامنامه.

امروز مکتوبی از مسلمانان قفقاز رسیدکه نوشته بودند پنجاه هزار نفر فدائیهای قفقاز برای یاری‌کردن ایرانیان از جان و مال گذشته‌اند؛ هروقت اشاره شود می‌آیند به ایران. اگرچه اثری مترتب براین حرفها نخواهدشد وکسی پیدا نمی‌شودکه از جان و مال بگذرد، لکن تا یك اندازه باعث قوت‌قلب عوام خواهدگردید و ما هم برحسب وظیفهٔ

تاریخ‌نویسی آنچه به دست آریم می‌نگاریم صورت یکی از مکاتیب قفقازیه این است که ذیلا نگاشته آمد.

مکتوب فدائیان قفقاز

حضور مبارك حضرت مستطاب حجة‌الاسلام آقای آقا سیدمحمدطباطبائی مدظله‌العالی- امروز ترجمهٔ رقعهٔ حضرت مستطاب عالی را که در خصوص آزادی ملت، از دست ظلم حکومت مستبده و تأسیس مجلس دارالشورای ملت و ایجاد قانون اساسیه و عدلیه برای اداره‌کردن دولت واستحکام پایهٔ سلطنت شش هزار ساله که به حضرت مستطاب اشرف اتابك اعظم مدظله‌العالی مرقوم فرموده بودید، در روزنامهٔ محترم ارشاد زیارت گردید و یك دنیا مفتخر و یك عالم شاد و سربلند و نهایت امیدوار شدیم. که هنوز بکلی خون در عروق ما ملت ایرانیان خشك نشده و از میان بیست ملیان نفوس، باز یك نفر مثل حضرت مستطاب عالی و حضرت مستطاب حجة‌الاسلام، آقای آقا سید عبدالله دامت برکاته، بیرون آمدند و پیروی به جد مکرم معظم خود، حضرت رسالت پناهی ارواحنافداه فرموده صدای واملتا بلند و بهداد رعایای مظلوم بیچاره رسیده، درصدد درخواست قانون عدالت برآمدندکه بیست ملیون نفوس بیچاره را از دست پانصد نفر ظالم جابر، خلاص بفرمایند.

به طوری که خاطر مبارك مسبوق است، یك صدو پنجاه سال قبل دولت ما از تمام آسیا باج می‌گرفت، ولی بدبختانه امروز همسایگان ما راضی به باج گرفتن از ما نشده درصدد قسمت‌کردن وطن عزیز ما هستند. آیا رواست که یك دولت شش هزار سال باکمال استقلال سلطنت نماید و امروز استبداد و خودپسندی و اغراض شخصی وزراء کار به جائی بکشدکه احدی حرف حسابی را هم گوش نداده، بگویند: شماها چون قانون ندارید وحشی هستید، ما باید ترتیب خانهٔ شما را بدهیم. در داخلهٔ مملکت خود که جرئت حرف زدن نداشتیم ونداریم. در خانه هم هرچه فریادکردیم کسی به داد ما نرسید. و رئیس هم نداشتیم که دست اتحاد به یکدیگر داده، جان و مال و ناموس خود را از دست بعضی ظالمان خوش خط وخال خلاص نموده، به جواب همسایگان بپردازیم. ولی حالا صدهزار مرتبه خدا را شکر می‌کنیم که پرده از روی‌کار برداشته شده عموم اهالی وطن وبرادران عزیز ما، صدای همسایگان ما را شنیده، بدانند چه باید بکنند ورأفت و مهربانی پدر مهربان و شاهنشاه تاجدار ما را هم فهمیده، می‌دانندکه شخص پادشاه هرگز راضی به جبر و ظلم نیست سهل است، نهایت درجه مایل است‌که قانون عدالت برپا و اساس سلطنت وخانوادهٔ خود محکم شود. پس در این‌صورت

حالا تکلیف ما عموم ایرانیان است که پیروی به اوامر مقدسهٔ حضرت مستطاب‌عالی و شخص پادشاه کرده، ریشهٔ ظلم را از بن براندازیم و هرکدام از وزراء که مانع پیشرفت خیالات حضرت مستطاب عالی بوده، با او چنان رفتار نمائیم که ملت روس با وزرای خودکردند و می‌کنند و جان و دل را از دست ظلم آنها خلاص نمائیم.

تاحال ما گمان می‌کردیم که تقصیر از علماء ملت است که ماها این طور بدبخت مانده‌ایم ولی حالا که حضرت مستطاب حاضر شده‌اید تا این که جان‌خود را در این راه صرف فرمائید، ما پنجاه هزار نفر رعایای ایران، که از دست ظلم و تعدی اولیای دولت علیه ایران ترك جان ومال خودکرده، در بادکوبه مشغول کسب و فعلگی هستیم، باکمال شوق و افتخار و از صمیم قلب حاضریم که از جان و مال و اهل و عیال‌خود گذشته، به حضرت مستطاب عالی همراهی نمائیم‌و جان خود را دراین راه نثار نمائیم. که بازماندگان ماآسوده باشند و سلطنت ما از میان نرود. نه این که ماها یقین داریم بلکه یك ملیون نفوس ایران که در روسیه اقامت دارند، همه همراهی خواهندکرد در خود ایران هم مسلم است هیچ کس از بذل مال و جان، دراین راه مضایقه نخواهندکرد.

(فدائیان ملت ـ ایرانیان مقیم بادکوبه)

روزجمعهٔ هفدهم رجب ۱۳۲۴هجری ـ امروز جمع کثیری از تجار رفتند به سفارتخانه. ازصاحبقرانیه تلفن شدکه نایب‌السلطنه و صدراعظم می‌آیند شهر ودر مجلس حاضر می‌شوند. به این جهت سایرین تأمل و صبر کرده‌اندکه عصر در مجلس حاضر شوند، اگر بر وفق میل مردم عمل نشد، آن وقت عموم مردم بروند به سفارتخانه و درآن‌جا بمانند و تعطیل عمومی بکنند تا به مقصود و مرام خود برسند.

عصرآقایان علماء حاضر در مجلس نشدند. صدراعظم و نایب‌السلطنه هم که بنا بود بیایند شهر نیامدند طلاب هم عده زیادی رفتند به طرف سفارتخانهٔ انگلیس اول شب جناب مشیر دیوان از طرف صدراعظم آمد به خانهٔ حضرت‌آقای طباطبائی در حالتی‌که حامل دستخط شاه بود. دستخط را داد به حضرت‌آقای طباطبائی و اصرار والحاح نمودکه‌فردا آقایان در مجلس حاضر شوندکه صدراعظم و نایب‌السلطنه و سایر وزراء هم حاضرخواهند شد درباب عین‌الدوله هم حکم شده‌است‌که معجلا برود به خراسان.

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه‌که درجواب لایحهٔ علماء اعلام صادرفرمودند

جناب اشرف صدراعظم ـ کاغذ جنابان آقا میرزا سیدمحمد و آقا سید عبدالله را ملاحظه فرمودیم. عین‌الدوله در اول قصدش رفتن به زیارت بود و مرخص هم شده‌بود. فقط به واسطهٔ کسالت مزاج چند روزی برای معالجه این‌جا

آمد حالا که حالش خوب شده‌است امشب نقل مکان خواهد کرد به خراسان برود وخواهدرفت دیگر چه ضرورت بود این قدر مطالب را به عرض برسانند. همین دستخط را به علماء ابلاغ نمائید.

۱۷ رجب ۱۳۲۴

مشیر دیوان خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کرد. نظامنامه هم به امضاء و صحهٔ اعلیحضرت موشح شده‌است. در باب محبوسین کلات هم بنا شده‌است که مرخص شوند. بقیهٔ پول مجدالاسلام را بنا شد فردا به عیالش برسانند.

روز شنبهٔ هیجدهم رجب ۱۳۲۴- امروز بعض دکانها و سراها را بستند، تجار در سفارتخانه بودند، مردم هم عازم برملحق شدن به آنها گردیدند. جناب آقای طباطبائی و آقای بهبهانی فرستادند در بازار که البته دکاکین را باز کنید و عصر در مجلس حاضر شوید، چنانچه بروفق میل شما رفتار نشد آن وقت بازارها را ببندید. مردم اطاعت نموده بازارها را بازکردند.

طرف عصر صدراعظم و نایب‌السلطنه و سایر وزراء درباری، با حضور علماء اعلام و روساء تجار، حاضر درمجلس شدند. نظامنامه را قرائت نمودند. صدای زنده‌باد پادشاه ایرانیان زنده‌باد آقایان علماء، پاینده‌باد ملت ایران و مستدام باد اسلام، از مردم بلند گردید. بعد از قرائت نظامنامه و تشکر مردم، بعضی فریاد کردند که ما چهار نفر را نمی‌خواهیم، باید ازاطراف پادشاه رئوف ما نفی و تبعید شوند: یکی امیر بهادر ودیگری نصرالسلطنه، سومی حاجب‌الدوله چهارمی نیرالدوله و خیلی بدگفتند از این چهار نفر. نیرالدوله هم حاضر بود و شنید، زودتر از همه رفت. قرار شد نظامنامه را مجدداً به نظر شاه برسانند، از فردا شروع در انتخابات کنند.

امروز وزراء مجلس، کردند، امیربهادر در مجلس گفته‌بود دولت باید ملاها را علاج کند و دماغ آنها را بسوزاند. مجدالدوله برخلاف او حمایت از آقایان کرده‌بود. شب را مجدالدوله آمد منزل آقای طباطبائی و اظهار خدمت نمود که امیر چه گفت و من چطور جواب دادم.

روز یك‌شنبهٔ ۱۹رجب ۱۳۲۴- امروز دکاکین مفتوح گردید، تجار و روساءاصناف و صرافها در سفارتخانه می‌باشند. می‌گویند: تا مجلس صحیحاً تشکیل نیابد و مطمئن نشویم خارج نخواهیم شد.

دیروز به‌واسطهٔ نزاعی که بین مجدالدوله و امیر بهادر شده‌بود در مجلس صدراعظم و به شرف صدارت برخورده بود لذا صدراعظم، در مقام استعفاء برآمد و مراتب را حضور شاه عرض کرد. اعلیحضرت متغیر شده و فرمود: آنچه صلاح دانید معمول و اجراء دارید وزیردربار را چه به این مذاکرات.

روز دوشنبهٔ بیستم رجب ۱۳۲۴ـ امروز طرف عصر مجلس منعقد گردید. نظامنامه را آوردند که به صحهٔ شاه موشح و به مهر دولتی مزین شده بود. مردم دعا و ثنای شاه را، ورد زبانها ساخته آنچه لازمهٔ تشکر بود به جا آوردند. قرار براین شد که روز دوشنبه ۲۷ که روز مبعث است شروع در انتخاب مبعوثین شود.

روزسه شنبهٔ ۲۱ رجب ۱۳۲۴ ــ امروز آقایان علماء از صدراعظم خواهش نمودند که تلگرافی به ولایات از طرف دولت مخابره کنند. صدراعظم قبول و مراتب را حضور اعلیحضرت عرض کرد. طایفهٔ صرافها هم که در سفارت می‌باشند مطالبهٔ طلب و براتهای دولتی را که از مردم خریده‌اند می‌نمایند. متجاوز از صد هزار تومان برات و قبوض مواجب در دست صرافها می‌باشد.

روزچهارشنبهٔ ۲۲ رجب ۱۳۲۴ هجری ـ امروز دستخطی از اعلیحضرت شاهنشاه صادر گردیده که صورت آن از این قرار است:

صورت دستخط شاه

صاحبقرانیه، مورخهٔ ۲۲ رجب ۱۳۲۴

جناب اشرف صدراعظم، فهرست مطالب راجعه به مجلس را که به حضور فرستاده بودید ملاحظه شد. این که خواسته‌اند تلگرافی در صدور نظامنامه به تمام ولایات مخابره شود، چون لازم است از تمام مندرجات نظامنامه عموماً مطلع شوند، صدور تلگراف کافی نیست قدغن نمائید. عین نظامنامهٔ مجلس را زودتر طبع نموده برای هر ولایت یك نسخه بفرستند که از آن قرار ترتیب انتخابات و شرایط آن عمل شود. به شاهزادگان و قاجاریه هم همین طور که خواسته‌اند اطلاع بدهید که پس از انعقاد مجلس، منتخبین خودشان را معرفی نمایند. مطالب راجعهٔ به مجلس هم که باید در روزنامه طبع شود قدغن نمائید آنچه مقتضی است بعد از آن که نوشته شد در روزنامهٔ دولتی چاپ کنند. عین‌الدوله هم که چند روزی تأخیر کرده است، مشغول تسویهٔ کارهای شخصی خودش است و البته حرکت خواهد کرد.

۲۲ شهر رجب ۱۳۲۴

شب گذشته در شهر تهران چراغانی با شکوهی کردند برای تصحیح و اتمام نظامنامه و ما هم تیمناً و تبرکاً صورت نظامنامه را در تاریخ بیداری درج می‌کنیم، که اگر زمانی اهالی ایران به خوبی از خواب بیدار شدند و چرت کسالت خواب از چشم آنان بیرون رفت، حسن و قبح و یا عیب و نقص آن را بفهمند.

نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی

دستخط همایونی در تصدیق و امضاء نظامنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب اشرف صدراعظم این نظامنامه صحیح است .

۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم

نظامنامهٔ انتخابات «مجلس شورای ملی» مطابق دستخط مبارك بندگان «اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه» که در تاریخ ۱۴ جمادی الثانیه سال ۱۳۲۴ شرف صدور یافته از قرار شرح ذیل است :

فصل اول قواعد انتخابات

مادهٔ اول ــ انتخاب کنندگان ملت در ممالك محروسهٔ ایران از ایالت و ولایت باید از طبقات ذیل باشند :

شاهزادگان و قاجاریه ــ علماء و طلاب ــ اعیان و اشراف ــ تجار ــ ملاکین فلاحین و اصناف .

(تنبیه۱) ایلات هر ایالتی جزو سکنهٔ آن ایالت بوده و با شرایط مقرره حق انتخاب دارند ،

(تنبیه۲) ملاك عبارت از اصحاب ملك و فلاح عبارت از زارع است .

مادهٔ دوم ــ انتخاب کنندگان باید دارای مقامات ذیل باشند :

اولا ــ سن آنها کمتر از بیست و پنج سال نباشد .

ثانیاــ رعیت ایران باشند .

ثالثاــ معروفیت محلی داشته باشند .

رابعاــ ملاکین و فلاحین آنها باید صاحب ملکی باشند که هزار تومان قیمت داشته باشد .

خامساــ تجار آنها حجره و تجارت معینی داشته باشند .

سادساــ اصناف، باید از اهل صنف و کار معین صنفی داشته باشند و دارای دکانی باشند که کرایهٔ آن دکان مطابق کرایه‌های حد وسط محلی باشد .

مادهٔ سوم ــ اشخاصی که از انتخاب نمودن کلیه محروم هستند از قرار تفصیل‌اند :

اولا ــ طایفهٔ نسوان .

ثانیاًــ اشخاص خارج از رشد و آن‌هائی که محتاج به قیم شرعی می‌باشند .

ثالثاً ــ تبعهٔ خارجه .

رابعاً ـ اشخاصی که سن آنها کمتر از بیست وپنج سال باشد .
خامساً ـ اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند .
سادساً ـ ورشکسته‌ای که بی‌تقصیری خود را ثابت نکرده‌باشد .
سابعاً ـ مرتکبین قتل و سرقت و مقصرین و آن‌هائی که مجازات اسلامی قانونی دیده‌اند و متهمین به قتل و سرقت و غیره که شرعاً رفع تهمت از خود نکرده‌باشند .
ثامناً ـ اهل نظام بری و بحری که مشغول خدمت‌اند .
اشخاصی که از انتخاب نمودن به شروط ممنوعند :
اولا ـ حکام و معاونین‌حکام در محل حکومت .
ثانیاً ـ مستخدمین ادارهٔ نظمیه وضبطیه در محل مأموریت خودشان .
مادهٔ چهارم ـ انتخاب شدگان باید دارای مقامات ذیل باشند :
۱ ـ زبان فارسی بدانند .
۲ ـ سواد فارسی داشته‌باشند .
۳ ـ رعیت داخله باشند .
۴ ـ معروفیت محلی داشته‌باشند .
۵ ـ داخل در خدمت دولتی نباشند .
۶ ـ سن آن‌ها کمتر از سی سال و اضافه از هفتاد سال نباشد .
۷ ـ در امور مملکتی بصیرتی داشته‌باشند .
مادهٔ پنجم ـ اشخاصی که از انتخاب محروم هستند :
۱ ـ طایفهٔ نسوان .
۲ ـ تبعهٔ خارجه .
۳ ـ اهل نظام بری و بحری که مشغول خدمت‌اند .
۴ ـ ورشکستهٔ به تقصیر .
۵ ـ مرتکبین به قتل و سرقت وغیره که شرعاً رفع تهمت از خود نکرده باشند .
۶ ـ آنهائی که سنشان از سی سال کمتر باشد .
۷ ـ اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند و متظاهر به فسق .
مادهٔ ششم ـ عدهٔ انتخاب شدگان ملت در بلاد ایران ،متناسب با جمعیت سکنهٔ آن بلد است و از هر ایالتی ،شش یا دوازده نفر ، موافق صورت ذیل باید انتخاب شود مگر «تهران» که عدهٔ انتخاب شدگان آن به موجب تفصیل ذیل است :

شاهزادگان و قاجاریه	چهار نفر	۴ نفر
علماء و طلاب	چهار نفر	۴ «
تجار	ده نفر	۱۰«
ملاکین و فلاحین	ده نفر	۱۰«
اصناف از هر صنفی	یك نفر	۳۲«

که جمعاً سی و دو نفر می‌شود (مجموع وکلای تهران) شصت نفر (۶۰ نفر) است در سایر ایالات و ولایات از قرار تفصیل است :

آذربایجان	۱۲ نفر
خراسان و سیستان و تربت و ترشیز و قوچان و بجنورد و شاهرود وبسطام	۱۲ نفر
گیلان و طالش	۶ «
مازندران و تنکابن و استرآباد و فیروزکوه	۶ «
خمسه و قزوین و سمنان و دامغان	۶ «
کرمان و بلوچستان	۶ «
فارس و بنادر	۱۲ «
عربستان و لرستان و بروجرد	۶ «
کرمانشاهان و گروس	۶ «
کردستان و همدان	۶ «
اصفهان و یزد وکاشان و قم و ساوه	۱۲ «
عراق و ملایر و تویسرکان و نهاوند و کمره و گلپایگان‌وخونسار	۶ «

مادهٔ هفتم ــ هر یك از انتخاب کنندگان ، صاحب یك رأی می‌باشند و فقط در یك‌طبقه می‌توانند انتخاب کنند .

مادهٔ هشتم ــ عدهٔ انتخاب شدگان برای (مجلس شورای‌ملی) در تمام ممالك محروسهٔ ایران بیش‌از دویست نفر نمی‌تواند باشد . در شهرهای جزوهر ایالتی هر طبقه ، علیحده جمع شده ، یك نفر را انتخاب نموده به‌کرسی ایالت می‌فرستند . این انتخاب شدگان باید در همان شهری که انتخاب می‌شوند ویا در محال آن شهر ، سکنی داشته باشند .

انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالات ، درکرسی ایالت جمع شده ، به‌عده‌ای که در صورت فوق برای هر ایالت معین شده از برای‌مجلس شورای‌ملی اعضاء انتخاب می‌کنند تا در مجلس شورای‌ملی حضور به هم رسانیده در مدت مأموریت ، به وظیفه و تکلیف خـود که حفظ حقوق دولت و ملت است ، عمل

نمایند. انتخاب کنندگان مجبور نیستند که حتماً از صنف وطبقهٔ خودشان انتخاب کنند .

مادهٔ نهم ــ در هر محلی که انتخابات به عمل می‌آید ، انجمنی برای نظارت انتخابات از معاریف طبقات ششگانهٔ انتخاب کنندگان آن محل (مرکب از شش نفر) و در تحت نظارت موقتی (حاکم) یا (نایب‌الحکومه)همان محل تشکیل خواهد شد . از این قرار دو انجمن تشکیل می‌شود (انجمن محلی) و (ایالتی) انجمن محلی ، در شهرهای جزو ایالات و انجمن ایالتی در کرسی ایالت .

مادهٔ دهم ـ. شکایات راجعه به انتخابات مانع ازاجرای انتخابات نخواهد بود . یعنی انجمن‌های مذکور در مادهٔ نهم رسیدگی خواهندکرد ، بدون این که انتخابات توقیف شود .

مادهٔ یازدهم ـ اگراز انجمن محلی ، کسی متشکی باشد ، به انجمن ایالتی رجوع خواهد کرد . واگر نتیجه‌ای حاصل نشد به مجلس شورای‌ملی‌باید رجوع نماید .

مادهٔ دوازدهم ـ هرگاه یکی از اعضای مجلس شورای ملی استعفا یا فوت نماید و بیش از شش ماه به انتخابات جدیده باقی باشد اعضاء مجلس ، به جای او یك نفر از اهل ایالت خودش انتخاب خواهندکرد .

مادهٔ سیزدهم ـ اسامی انتخاب کنندگان و انتخاب شدگان هر ولایت را انجمن‌های محلی و ایالتی به دفترخانهٔ (مجلس شورای ملی) بفرستند ، که در دفترخانهٔ مجلس اسامی آنها را به ترتیب حروف هجائیه ، ثبت و برای اطلاع عموم طبع و نشر نمایند ، کذلك بعد از اتمام‌عمل انتخابات، انجمن محلی نتیجهٔ عمل را در ظرف یك هفته به انجمن ایالتی خواهد داد .

مادهٔ چهاردهم ـ انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالت ، باید از انجمن محلی ، اعتبار نامه در دست داشته‌باشند و کذلك انتخاب شدگان در کرسی ایالت ، باید اعتبار نامه از انجمن ایالتی در دست داشته‌باشند ، در مجلس شورای‌ملی ارائه دهند .

مادهٔ پانزدهم ـ انتخاب اشخاص مقرره به قرعه و به‌اکثریت آراءخواهد بود .

مادهٔ شانزدهم ـ بعد از انتخاب اعضای (مجلس شورای ملی) اسامی انتخاب شدگان در دفتر مجلس ثبت شده و در روزنامه‌ها اعلان خواهد شد .

مادهٔ هفدهم ـ مجلس انتخاب کنندهٔ ملی در شهرهای حاکم نشین که به

در درجه منقسم می شود برقرار خواهد بود، و بنا بر اقتضا و مکان حاکم محل می‌تواند محل مجلس انتخاب را معین نماید.

مادهٔ هیجدهم ــ موعد و میعاد انتخاب، باید یك ماه قبل از وقت به توسط حکومت محل، به عموم اهالی به اعانت اوراق چاپی و سایر اعلانات مقتضیه اعلام شود.

مادهٔ نوزدهم ــ انتخاب شدگان دارالخلافه و سایر ایالات هرچه زودتر باید در تهران حاضر شوند، چون انتخاب شدگان ولایات، به موجب نظامنامه باید منتخب شوند و حضور آن‌ها فعلا مدتی طول خواهدکشید، لهذا منتخبین تهران حالا انتخاب می‌شوند و مجلس تشکیل خواهدشد و به وظایف خود رفتار خواهند نمود، تا منتخبین ولایات حضور به هم رسانند و تأخیر حضور آن‌ها سبب تعطیل مجلس نخواهد شد.

مادهٔ بیستم ــ خرج سفره و مقرری سالیانهٔ اعضای مجلس شورای‌ملی، موقوف به تشخیص و تصویب خود مجلس است.

مادهٔ بیست و یکم ــ مدت مأموریت نمایندگان ملت، دو سال خواهدبود وبعد از دو سال در تمام ممالك ایران، تجدید انتخابات خواهد شد.

مادهٔ بیست و دوم ــ شکایات راجعه به مجلس و اعضای آن در عمل انتخابات و غیره، آنچه راجع به مجلس است، باید کتباً به رئیس مجلس اظهار شود، که درمجلس شورای‌ملی به مادهٔ شکایت، رسیدگی شده و حکم آن صادر شود.

مادهٔ بیست وسوم ــ بدون اجازهٔ مجلس احدی از اجزای مجلس را نمی توان به هیچ عنوان گرفتار و دستگیر نمود، مگر مرتکب به جنحه یا جنایتی باشد به طرز علنی. و کلیهٔ تحریر و تقریر اعضای مجلس در مصالح دولت و ملت آزاد و هیچ کس حق مزاحمت آن‌ها را ندارد، مگر در صورتی که تحریرات و تقریرات عضوی، بر خلاف مصالح عامه و موافق قوانین شرع انور، مستوجب مجازات باشد. در این‌صورت به اجازهٔ مجلس این نوع اشخاص به محکمهٔ عدلیه، جلب خواهندشد.

مادهٔ بیست‌و چهارم ــ اشخاصی که از رجال دولت و اعضاء دوائردولتی به سمت نمایندگی به عضویت (مجلس شورای ملی) منتخب می‌شوند از خدمت سابقه، منفصل و در مدت این مأموریت، حق مداخله و اشتغال به‌خدمت سابقه یا خدمت دیگری ندارند و الا نمایندگی و عضویت ایشان، باطل می‌شود.

فصل دوم - ترتیب انتخابات و کشیدن قرعه و شرائط آن

مادهٔ بیست و پنجم -انتخاب اعضای مجلس شورای ملی، در پایتخت و شهرهای بزرگ و متوسط و کوچك به‌عمل خواهدآمد ، با حضور حاکم یا نایب‌الحکومه و در تحت نظارت انجمن مذکور در مادهٔ نهم .

مادهٔ بیست و ششم- انتخاب به‌قرعه و اکثریت آراء تامه کتبی باید باشد و در صورت تساوی آراء باید به‌قرعه تشخیص انتخاب شده داده‌شود .

مادهٔ بیست و هفتم - روز انتخاب اعضاء مجلس وکشیدن قرعه ، در هرسال که شد روز جمعه خواهدبود ، با رعایت ترتیبات ذیل :

۱ - کشیدن قرعه باید در حضور حاکم و انجمن محلی و حضور انتخاب کنندگان باشد .

۲ - نظام مجلس قرعه‌کشی به عهدهٔ انجمن‌های مذکور در مادهٔ نهم خواهد بود .

۳ - ورقهٔ قرعه‌کشی باید کاغذ سفید بی‌نشان باشد .

۴ - هریك از انتخاب کنندگان باید درخارج مجلس رأی خود را در آن ورقه نوشته سربسته به دست یك‌نفر از اعضای انجمن مذکوره‌که معین خواهد شد بدهد ، که مشارالیه در حضور جمع ، در صندوق بیندازد . یك نفر از اعضای انجمن مذکور در مادهٔ نهم اسامی انتخاب کنندگان را با صورتی که دارد مطابق کند .

مادهٔ بیست و هشتم - قبل از کشیدن قرعه، یك نفر اعضای انجمن، درب صندوق راقفل نموده و دو نفر دیگر آن را مهر می‌کنند و کلید صندوق را یکی از اعضای انجمن ضبط می‌کند .

مادهٔ بیست و نهم - پس از انجام کشیدن قرعه ، درب صندوق را باز نموده در حضور جماعت اوراق را شمرده و کمی آن را از روی صورت اسامی، تشخیص می‌دهند و چندنفر در حضور جماعت ، با نظارت انجمن مشغول استخراج آراء می‌شوند .

مادهٔ سی‌ام- از اوراق آنچه غیر مکتوب یا لایقرأ باشد یا این‌که معرفی انتخاب شده را واضح نکرده‌باشند یا صاحب رأی خودش را در آن معرفی کرده باشد ، از درجهٔ اعتبار ساقط است و منضم به یادداشتها می‌شود بعد نتیجهٔ قرعه را بلند ، فریاد می‌کنند و از طرف رئیس مجلس اعلان می‌شود .

مادهٔ سی و یکم - هرگاه عدهٔ انتخاب شدگان ملت زیاده از عدهٔ مقرر باشد ، اشخاصی از آن میان انتخاب خواهندشد که از حیث سن ، برتری و

رجحان داشته‌باشند و الا با وجود فرصت ، تجدید قرعه می‌شود اگر پس از شمردن اوراق معلوم شد که عدهٔ اوراق زاید از عدهٔ انتخاب کنندگان است ، قرعه را باطل کرده تجدید قرعه می‌نمایند .

مادهٔ سی و دوم ــ انتخاب شدگان یك نفر رئیس و دو نفر نایب رئیس ومنشی‌ها با تصویب اعضای مجلس، سالی یك مرتبه تبدیل می شوند و در تجدید انتخاب اشخاص ، رعایت اکثریت آراء مجلس همیشه ملحوظ است .

به تاریخ ۱۹ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

صحهٔ مبارك اعلیحضرت را مقدمهٔ نوشتیم این نظامنامه را در نهایت استعجال نوشتند اگرچه محتاج است به تنقید و تصحیح و زیاده و کم نمودن . ولی با این تعجیل و عدم‌تهیه و نبودن اسباب کار باز تا یك درجه خوب است .

روز پنجشنبهٔ ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۴ هجری ــ امروز آقایان ، درمدرسهٔ نظامی مشغول انتخابات‌و مذاکرات می‌باشند. صنیع‌الدوله و مخبرالسلطنه و مخبرالملك ، پسرهای مرحوم مخبرالدوله‌که مردمان عالم وباتربیت و دانش‌می‌باشند داخل در کار شده‌اند و امیدواریم‌که مداخلهٔ اشخاص عالم ، اثر خود را بنماید و الا بر زحمات جهال اثری کامل ، مترتب نخواهدشد و نتیجهٔ خوبی نخواهدداد .

امروز ورقهٔ چاپی از قفقاز رسید . اگرچه این اوراق متعدد است ولی ما یکی از آن‌ها را درج می‌نمائیم و مضمون سایرین هم به‌همین مضمون قریب است و هذا صورته :

انتباه نامهٔ اجتماعیون عامیون ایران

ای فقرای ایران ، جمع شوید ! ای اهالی کاسبهٔ ایران ، ای زراعت کاران ایران ، ای اهل دهاتیان ایران ، همت کرده ، اتحاد نموده اجتماع بکنید ! خودتان را از ظلم این ظالمان خوش خط و خال استبداد مذهب خلاص نموده ، رهائی یابید. چرا گوش شماها کر شده ، شنوا نیست ؟ چرا دل شما مرده ، حس ندارد خبر بگیرد، دنیا چطور پرآشوب است ؟ اهالی همسایهٔ شمالی از خبر و ظلم سلطنت مستقلی جدوجهد وسربازی می کنند ، روحانیان و کشیشان ایشان هم خود را جانشین حضرت عیسی علیه‌السلام دانسته ، در راه دفع ظلم ، مانند عیسی دست از جان شسته ، خود را چطور در طریق رضای عیسی فدا می‌کنند . خوب شما تا به حال می‌گوئید که علماء اعلام مانع از پیشرفت خیالات جماعت فقرا بوده‌اند ، یعنی شریك دزد و رفیق قافله هستند . الله‌الحمد این افترا هم به‌دروغ پیوست الآن به‌چشم‌خودتان می‌بینید و به‌گوش خودتان می‌شنوید که آقای‌طباطبائی وآقاسیدعبدالله مجتهدچطور اقدام خالصانه نموده و خود را برای نجات‌امت جدش وقف کرده . مگر نشنیدید این‌ا بن‌زیاد ثانی ، امیر بهادر جنگ ، چطور در

تهران اذیت و آزار می‌کند . کجاست آنها که همیشه آه کشیده با چشم نمناك می‌گویند : ای کاش ما هم در میدان کربلا حاضر بودیم تا جان خود را فدای حسین مظلوم علیه‌السلام می‌کردیم . کجا مانده است آن دروغگویان بی‌همت ، مگر الحال میدان تهران کم از میدان کربلاست ؟ مگر آقای سیدمحمد طباطبائی ، فرزند زاده‌های حسین مظلوم که در میدان تهران ، یکه وتنها مانده، دورش را اشرار تهران گرفته که عبارت باشد از : وزرای بی‌دین خودخواه . اگر در میدان کربلا هفتاد و دو نفر ، اعوان و انصار حسین مظلوم را شهید کردند ، اما در میدان تهران دویست نفر متابعان طباطبائی ، قربان راه حریت شده‌اند . مگر مظفرالدینشاه سلطان مظلوم شما ایرانیان نیست ؟ در میدان تهران تنها و مظلوم مانده ، چهار اطرافش را این وزیران بی دین لا مذهب تنگ گرفته ، هردم باکمال یأس و نا امیدی به طرف راست می‌نگرد ، سربازخانه و توپخانه و قورخانه را خراب و یغما شده می‌بیند . طرف چپ را ملاحظه فرماید، خزینه را خالی می‌بیند . پیش روی خود نگاه می‌کند ، رعیت عریان و گرسنه مظلوم و به‌گدائی ، بی‌عاری ، غافل مشغول ، سرگرم موهومات می‌بینند . اگر به پشت سر توجه فرماید ، دشمن را حاضر ، عسکر را مشغول حمالی دیده ، هول نموده ، حیران و سرگردان مانده ، می‌گوید : خداوندا تو خائنان ملت و دولت را سرنگون فرمای ، من که سلطان این ملت هستم این طور به خرابی‌رعیت خود راضی نیستم و برگشته ، با صدای نحیف ، مظلوم اهالی ایران را مخاطب نموده می‌فرماید : ای ملت ایران و ای اولاد عزیزانم ، ای برادران دینی و وطنم ، آیا شما را چه شده ؟ چرا خون ملت و دولت پرستی در رگ شما خشکیده ؟ چرا این‌طور بی‌عار شده‌اید ؟ حمیت نموده ، ولینعمت خود را از دست این خائنان ملك و دولت نجات بدهید . ای جماعت ایران قسم به خون مطهر حسین مظلوم ، الآن مظلومیت ملت ایران از شهدای کربلای معلی زیادتر است و امیر بهادر ، یزید پلید است و متابعانش بدتر از ابن‌زیاد و شمر ملعون وخولی بی‌حیاست . ای ملت ایران به خدا قسم ؛ هرکس ازافراد ملت در طریق حاصل نمودن حریت ملك و ملت شهید بشود کمتر از درجهٔ شهدای کربلای معلی نیست .

ای‌اهالی ایران ! ای فقرای کاسب ایران ! جمع شوید ، اتفاق‌نمائید ، از بذل مال و تلقی جان مضایقه نکنید ، خودتان را از دست این حاکمان خود مختار ، ظالم ، جبار ، لامذهب ، بی‌دین ، خارج از دین محمدی علیه‌السلام خلاص نمائید ، مگر خبر ندارید در تبریز هرروز پنج نفر از گرسنگی هلاك می‌شوند ، به‌خدا قسم هرهفته در کاغذهای تبریز مندرج است، فلان کس در فلان

محله اهل عیال خود را به‌واسطهٔ نیافتن گردهٔ نان ، نا امید شده لاعلاج مانده زهر داده کشته است ، تا رفته گدائی نکند . مگر در روزنامه‌ها قرائت نمی نمودید حاکم بی‌غیرت قوچان برای اخذ رشوت به‌سر اهالی بیچاره چقدر اذیت و آزار نموده ناموسشان را برباد داده جماعت به جان آمده ترك خانمان کرده، دختران خود به ترکمانها فروخته ، بهای اولادشان را آورده داده تاخود را از تعدی این حاکم ظالم خلاص نمایند . مگر نمی‌بینید هرهفته از عراق بار های شراب بار نموده به‌رشت می‌برند . مگر نشنیدید خانهٔ فراشان رشت و خانهٔ امام جمعهٔ رشت فاحشه خانه شده‌است . این مسکرات مشئوم را آن‌جا صرف می کنند. آه ، فریاد ، شریعت همه از دست رفت. پس چه وقت اهالی ایران وظیفهٔ اسلامیت باید ادا بکنند ؟ و الله مجبور شدیم یك واقعه حیرت آمیز را شرح بدهیم تا بدانید ظلم اولیاء دولت زیاد شده شریعت زیر پا افتاده . از آستارا یك‌نفر دوست ملت و دولت احوالات را برای ما نوشته‌است تا در میان ملت خارجه سربلند بشویم . می گوید : در پیش دکانی نشسته بودم ، یك‌دفعه دیدم دو نفر از طایفهٔ اناث آمده و ایستادند . خیال کردم یقین اهل سؤال هستند ، خواستم یك چیزی بدهم دیدم یك آه سرد کشیده گفتند برادر تو را به‌خدا قسم می‌دهم ، ما را بلد شده از گمرکخانه بگذرانید . گفتم : شما کجائی هستید و کجا می روید ؟ جواب دادند: که ما ایرانی هستیم و لکن عزم روسیه داریم . پرسیدم ، پس چرا بی صاحب می‌روید ؟ گفتند برادر ، صاحب ما هشت سال است که از ظلم اولیای دولت ، به‌روسیه گریخته از ما سراغ ندارد . ما لاعلاج ماندیم ، به‌سراغ شوهر خودمان می‌رویم . گفتم : چه می‌دهید من شما را از گمرکخانه بگذرانم . جواب دادند : ما چیزی نداریم تا در این جا گدائی نموده ، آمده‌ایم اگر هر آینه شما چشم داشتی از ما دارید باید عمل بد به ما نمائید ، والا والله ما چیزی نداریم که به‌شما بدهیم . ای کاش زبانم لال بود این مذاکرات را نکرده بودم . بعد از آن دلم کباب شده ، همیشه جگرم می‌سوزد . خداوند عالم خودش به داد اهالی ایران برسد . اگر باور ندارید سواد کاغذ حاضر است . می‌توانم به واسطه روزنامهٔ ارشاد ، به چشم اولیائی برسانیم.

ای سربازهای ایران ! ای توپچیهای ایران ! ای قزاقها و فراشهای بی ناموس ایرانیان ! اینها مگر ناموس شما نیست ؟ مگر خواهر شما نیست؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست ؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید ؟ این‌طور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده بی‌صاحب رو به راه روسیه نموده در سرحد سالداتهای روسیه ، این بیچاره‌ها را گرفته بی‌عصمت نموده رها می کنند

شما اگر غیرت دارید این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده به روسیه نیاید . تا سالدات در سرحد و اراجیف در داخله ، به واسطهٔ نان بی عصمت نکنند . آقای طباطبائی ناموس شما را کشیده ، می‌خواهد شما را از چنگ این حاکمان مستقل نجات بخشد . تا ناموس شما پامال نشود . ای بی‌غیرتان ! مگر شما را چه شده ؟ حکم امیربهادر بدتر از یزید ملعون را اطاعت کرده ، تیشه بر ریشهٔ خود زده ، رفته آقای طباطبائی را محاصره می‌کنید و هرکس از ظلم اولیای دولت به جان آمده ، می‌خواهد قدم به راه حریت بگذارد ، ریخته مثل خارجی می‌کشید . وظیفهٔ شما بی‌عاری است شما خودتان باید در راه حریت جان بدهید ، نه این‌که هرکس از فقرا اقدام کرد ، ریخته می‌کشید . اگر در ایران حریت بود ، عدالت بود ، رعیت آواره نمی‌شد . قونسل خارجه به صاحب منصبان شما بلکه به سلطان شما تحکم نمی‌کرد . پادشاه ما مثل امیر بخارا نمی‌بود و شما در کوچه‌های داخله جگرك فروش ، هیزم‌کش و حمال و در خارجه جاروب کش نبودید و زن‌های شما این طور بی‌عصمت نمی‌شد و هیچ‌کس یارائی این نداشته‌بودی مواجب شما را خورده و شما را آواره بکند . ای اهالی ایران این ظلم‌ها به شما می‌شود ، این بی‌ناموسیها به سر شما می‌آید به واسطهٔ استبداد این حاکمان خود مختار جابر ، ظالم است . ای ملت ایران ! امام حسین شهید برای نجات دادن شما امت بی‌عار ، با هفتاد و دو نفر جان مبارك خود را در راه رضای خداوند خود نثار فرمود . چرا به خواب غفلت مست اندر شدید ؟ چرا همت ننموده ، جان و مال خود را در راه سعادت ابدی ملك و ملت بذل نموده ، بر ریشهٔ این بدتر از مرتدان کربلای معلی تیشه بزنید. تا حریت گرفته سلطنت مشروطه تأسیس نموده ، این لکهٔ بی‌عاری از روی ملت و دولت بشوئید . ماها که از ظلم اولیاء دولت فرار نموده به صولجات قفقازیه پناهنده شدیم ، آه! نالهٔ ملت ایران ما را در روسیه هم نگذاشت به درد خود مبتلا شویم . از این زندگی پنج روزه ، دست شسته ، هر قسم شده دست اتحاد به یکدیگر داده حاضر شدیم که جان در راه ملك و ملت فدا کنیم « یا جان رسد به جانان یا جان زتن بر آید» .

ای اهالی ایران ، حمیت بکنید در بازیافت‌کردن حقوق شرعی خودتان، با آقای طباطبائی کمك بکنید و در راه حریت از کشته شدن نترسید ، از روسها عبرت نموده ، حیا کنید . شما بارها به روسها ، بی‌ناموس می گوئید . بی‌ناموسی شما از حد گذشته ، آنها در مسکو یك دفعه بیست هزار نفر در راه حریت جان فدا نمودند . ما اهالی ایران که در قفقازیه ساکن هستیم از هر

جهت حاضر شدیم تا در موقع خود را به راه دولت و ملت فدا بکنیم .

ای وزیران بی‌دین بی‌غیرت ایران ، حال ، خیال کنید این طور ملت ایران را یغما کرده می‌خورید ، عشرت می کنید ، برای شما می گذرد. نه والله، بعد از این نمی گذارند . رعیت بیدار شده حقوق خود را دانسته ، بعد از این مثل خروس و گوسفند خود را قربان شما بی‌عاران نمی‌داند . صد مثل شما را نوکر خود می‌داند . شما حاکمان ، نوکر رعیت هستید . شما باید از حکومت های روسیه عبرت نموده حیا بکنید . مگر ندیدید آنها به‌کیفر اعمال نحسشان، چطور به آتش غضب ملت گرفتار شده جزا یافتند؟ ما ملت ایران هم انشاءالله به زودی به حول و قوهٔ پروردگار ، معاینهٔ شما بدکرداران لامذهبان بدنیتان می‌نمائیم . چنان خیال نکنید ، نارنجك ، بمب ، ما می گوئیم دروغ است . نه به سر نا مبارك شما انشاءالله به زودی می بینید چطور بدن کثیف شما را می‌سوزانیم.

همت ای ملت ایران ، غیرت ای اهالی ایران، غیرت ، زنده‌باد طرفداران حریت و ملیت ، نیست بود طرفداران استبداد . از طرف اجتماعیون عامیون فرقهٔ ایران قومیهٔ مرکزی قفقاز_م . ا . ع . ف (همت) ك مطبعه‌سی

این ورقهٔ چاپی را دادم به یکی از دوستان برایم استنساخ نمود ، بعد بعض عبارات و الفاظ آن مقروء نبود ، لذا بعض غلطها در آن دیده می‌شود لکن مضمون دست می‌آید .

روز جمعهٔ ۲۴ رجب ۱۳۲۴ - امروز در مدرسهٔ نظامیه مشغول امر انتخابات می‌باشند . بعض شبنامه‌ها نوشته و در کوچه و مجامع انداخته شده‌است که صورت یکی از آنها را درج می‌نمائیم .

شبنامه

به‌نام خداوند حکیم‌علیم

ای حامیان اتحاد و برادران وداد ، این استدعای عمومی را به حجة‌الاسلام حاجی شیخ فضل‌الله عرض کنید دو سال است به واسطهٔ مخالفت شما با علماء ، این همه توهین به اسلام و خسارت به عموم مسلمین وارد آمد . باز دست از ارادت بر نداشته‌ایم . تا این که رفع غبار شبهات شده، دانستید مقاصدمان شاه پرستی ، وطن خواهی ، قانون اسلام ، ترویج احکام است . که بعدها در سایهٔ شورای ملی و مساوات و مواسات زندگی نمائیم و برای اخلاف خود راه صلاح و منزل فلاحی بسازیم . اگر خبط و خطا و یا تمرد از احکام خدا و یا برای اخذ رشا ، از ظلمه و مظلومین ، پس از این بازپرسی‌بینیم اصحاب سر و اجزاء محرم شما با مردودین ملت ، آمد و شد دارند . با اشخاصی که حجج اسلام تکفیر و منع از معاشرت با آنها نموده‌اند ، معاشر و محشور و ازمخالطهٔ

با ایشان «مبتهج و مسرور می‌شوند ، و در منازل و محافل ایشان می‌روند، رشوه و تعارف می گیرند که به‌شما و سایر علماء شبهه‌کاری نمایند و مردودین ملت را که خدا و اولیای خدا از آنها بیزارند به محضر علماء بیارند و به مهر مبارک شما بر ضد احکام و سایر علماء وحجج اسلام ، برای ایشان اثبات اسلام نمایند. نه جهنم از وجود آن نامسلمانها پر می‌شود نه شکم اصحاب سر شما سیر . چرا این بی‌دین‌ها را از خودتان دور نمی‌فرمائید ؟ چرا مهر خودتان را به‌دست آنها می‌دهید که تلگراف و کاغذ به عنوان حجةالاسلام آقای نجفی و دیگران مهر نمایند و حضرتت را بدنام! تا کی ؟ تا چند ؟ صبر نمائیم و حفظ احترامات و شئونات شما را بکنیم ؟ که شیخ ابوالقاسم وحاجی‌شریعتمدار در شمیران و چالهرز و سایر منازل مردودین دین مبین و دشمنان شرع سیدالمرسلین چرا می‌روند و چه مراوده است که دارند ؟ مگر آن‌که در ارتداد با آنها شریك دزد و رهزنان مسلمین سهیم باشند . امان از دست آقازاده‌ها ، امان از دست لامذهب ها ، که اصحاب سر شماها می‌شوند و شما را مسخر می‌نمایند ، آخرالامر لابد می‌شویم دفع و رفع آنها را بنمائیم و آسوده از حدوث نفاق بین علماء اعلام شویم خدا بیامرزد کسی را که این مطلب و این نامه را به ایشان برساند. ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۴

دیشب گذشته علماء اعلام در خانهٔ آقای طباطبائی مهمان بودند برای انتخاب چهار نفر وکیل از طرف علماء اعلام .

روز شنبهٔ ۲۵ رجب ۱۳۲۴ ــ در حالی‌که حضرت والا نایب‌السلطنه ،امیرکبیر ، وزیر جنگ و جناب اشرف صدراعظم و جمعی دیگر از وجوه وزراء در فرح آباد شرفیاب حضور مهرظهور شاهنشاه بودند ، بندگان اعلیحضرت مظفرالدین شاه ، چون پدری‌مهربان که فرزندان گرامی خود را به رفق و رأفت اندرز فرماید ، شرحی در محاسن اتفاق و لزوم اتحاد بین دولت و ملت بیان فرمودند، که ما عین نطق ایشان را دست‌آورده در این تاریخ خود در عنوان همین روز که از زبان الهام‌ترجمان مبارك ، شرف تقریر داده و صادر فرموده درج می‌نمائیم.

نطق اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدینشاه

در روز شنبهٔ ۲۵ رجب ۱۳۲۴

تاریخ دنیا و تجربهٔ ایام گذشته ، نشان می‌دهد که هیچ کاری صورت انجام نمی‌یابد ، مگر به اتحاد و اتفاق نوع بشر با همدیگر و این اتحاد و اتفاق نه فقط برای کارهای مهم و امور معظم ، لازم و واجب است ، بلکه اگر درست تدقیق و تحقیق شود هویداست که کارهای عادی روزانه هم محتاج به اتحاد

و اتفاق است. تا آن که به طور دلخواه، صورت خارجی یابد. مثلا همین عمارتی که مشاهده می‌نمائید اقلا به دستیاری صد نفر معمار و بناء و کارگر وغیره، به این شکل و هیأت در آمده‌است. بدیهی است نظم و ترتیبی در میان این صد نفر بوده که هرکدام به موافقت همدیگر، تکلیف خود را اجرا نموده‌اند و در ازای آن تکلیف حقی داشته، تا آن که کار آنها پیشرفت نموده‌است. این عمارت که اول طرح و نقشه بوده‌است و بس، حالا به این طور صورت خارجی یافته و رفع احتیاجات معینی را می‌نماید. در صورتی که بنای عمارتی اقلا اتحاد و اتفاق صد نفر را لازم داشته‌باشد، آن هم با ترتیبات مخصوص معین، بدیهی است که تشکیل یك دولت و ترتیب و تنظیم امور یك ملت و مملکت به طریق اولی محتاج به اتحاد و اتفاق است. منتها در این جا به اتفاق صد و هزار نفر، کار ساخته و پرداخته نمی‌شود، بلکه به اتفاق تمام افراد و اعضای دولت و ملت لازم است تا امور دولتی و مملکتی به طور شایسته اداره شود و هرکدام از اعضاء که به منزلهٔ سرو دست وپا و تن‌اند، به وظایف خود عمل نمایند، تا هیکلی به طور صحیح تشکیل شود. طبقات مختلفه و ایالات متنوعه در حوزهٔ دولت، حکم اعضاء وجوارح بدن را دارند. چنان‌که به واسطهٔ دردمندی عضوی تمام اعضای بدن بی‌قرار می‌شوند هیئت دولت هم از پریشانی و عدم رفاهیت تبعهٔ خود آزرده و متألم می‌گردد. غم رعیت غم دولت است، شادی آنها شادی دولت، پس باید در آسودگی و رفاهیت مردم کوشید و مثل فرزندان خویش آنها را جمع کرد و لوازم زندگانی و اسباب تن‌آسائی ایشان را فراهم آورد. تا همه دولت را مربی خود دانند و پادشاه را پدر مهربان خویش خوانند.

خردمند دانا آن‌کس است که همواره به اقتضای زمان رفتار کند. فی‌المثل در عهد کیخسرو آئین جهان داری و وضع ادارهٔ امور دولت و حفظ ثغور مملکت به طرزی بوده که آن عهد و زمان اقتضا می‌نموده. ولی آن اصول و قواعد ملك داری به کار امروزهٔ ما نمی‌خورد. چه هر عصری اقتضائی دارد و در هر دوری طرز و طوری متداول است و چنان‌که نمی‌توان مثلا امروز لباسهای قدیم و کلاههای یك ذرعی را دیگرباره میان طبقات نوکر از وزراء و اهل قلم و لشگر متداول نمود. کذلك اصول فن اداره و قواعد سیاست و مملکت داری هم باید امروز، ورای ایام گذشته باشد.

این است که من مصمم شدم مجلس شورای ملی را تشکیل و تنظیم نمایم. تا بدین وسیله بنیان اتحاد و اتفاق دولت و ملت به طوری که دلخواه من است مستحکم شود، و امیدوارم انشاءالله تعالی به این آرزو، نایل شوم و طوری اساس

اتحاد مابین دولت و ملت استوار شود که در سختی و نرمی کار ، و سردی و گرمی روزگار واقعاً هردو شریك و سهیم باشند و سعادت و خوشبختی دیگری را نیك بختی خود دانند . ولی هر تکلیفی متضمن حقی است و بالعکس هر حقی متضمن تکلیفی. باید اساس موافقت میان دولت و ملت بر شالودهٔ صحیحی گذارده شود تا خیالات و نیات صحیحه نتیجهٔ به عکس نبخشد و حدود محفوظ باشدتادر ایفای حقوق هم افراط و تفریط نشود، تکلیف ما لطف و مهربانی است و تألیف قلوب ، تکلیف نوکر اطاعت فرمان است و اجرای وظایف خدمت سلطان ، ولی هرکدام در جای خود .

(شاه اگر لطف بی‌عدد راند بنده باید که حد خود داند) .

نوکرنظامی باید بگوید من امتثال امر و اجرای فرمان پادشاه را می کنم ، به هرچه فرماید.ولی پادشاه دانا که به خیر و مصلحت رعیت و تبعهٔ خود واقف و بصیر است می‌داند چه فرماید . پادشاهی‌که رعایای خود را مانند فرزندان خویش دارد و تفاوتی مابین آنها نمی گذارد ، یقین است جز مهربانی در بارهٔ رعیت خود چیزی روا نمی‌دارد . مگر وقتی که رعیت از حد خود تجاوز نماید و به نصحیت و موعظت گوش ندهد . در این صورت البته باید آنها را متنبه نمود و این تنبیه هم از روی محبت است ، مانند تنبیهی که پدر فرزند را می‌نماید که جز از راه مهربانی نیست .

باری باید اساس اتحاد و اتفاق دولت و ملت را استوارکرد و حدود را هم معین نمود که تمام مردم درکمال امنیت و رفاهیت و آسودگی زندگانی نموده فرداً فرد ، خود را عضو هیئت معظمی که ما آن را دولت ایران یا وطن عزیز می‌نامیم ، بشمارند و در خوب و بدونیك‌بختی و بدبختی خود را سهیم و شریك یکدیگر بدانند .

مضمون نطق اعلیحضرت همایونی این بود که ما به این عبارات دست آورده و صورت آن را برای بعضی جراید خارجه درج نمودیم .

روز یکشنبهٔ ۲۶ رجب ۱۳۲۴ ـ مردم در مدرسهٔ نظامیه جمع و ازدحام نموده طرف صبح اصناف و طرف عصر علماء و طلاب حاضر مجلس شده در حضور معرفین، اوراق انتخاب را گرفته . ما هر زمان که ورقهٔ انتخاب خود را گرفتیم صورت آن را نیز درج می‌نمائیم .

روز دوشنبهٔ ۲۷ رجب‌المرجب ۱۳۲۴ ـ امروز مردم مشغول انتخابات می‌باشند تلگرافی هم به ولایات مخابره شد که مردم وکلای خود را انتخاب کنند .

روز سه شنبهٔ ۲۸ رجب ۱۳۲۴ ـ امروز مردم در مدرسهٔ نظامیه حاضرند ، برای

انتخابات تلگرافاتی هم از هر جا رسیده‌است که ما بعض از آنها را دست آورد[یم]

تلگراف از بوشهر (از خط کمپانی- ترجمه)

حضرت ملاذالانام، حجة‌الاسلام، آقای حاجی میرزا سیدمحمد طباطبائی و سایر علمای اعلام دام ظلهم‌العالی - به توسط صدارت عظمی، تلگراف دستخط مبارك اعلیحضرت دام ملکه رسید. در خصوص فرمان تشکیل مجلس شورای ملی در طهران و قانون، موافق خواهش حضرتعالی و سایر آقایان استعلام فرموده اظهار تشکر شد.

(سلیمان صدرالاسلام)

روز چهارشنبهٔ ۲۹ رجب ۱۳۲۴ هجری- امروز در مدرسهٔ نظامیه مشغول انتخابات می‌باشند طرف عصر آقایان علماء حاضر می‌شوند.

از تبریز تلگرافاً خبر رسید که اهالی تبریز تعطیل و به قونسلخانهٔ انگلیس رفته‌اند ولی معلوم ما نگردیده که برای چه مسئله بوده‌است، هر وقت خبر کتبی رسید وقایع تبریز را می‌نویسیم.

روز پنج شنبهٔ غرهٔ شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۴ هجری - امروز به قرار هر روز، آقایان مشغول امر انتخاب می‌شوند، طرف صبح اصناف و تجار طرف عصر آقایان علماء و طلاب حاضر می‌شوند. امروز بعض تلگرافات از رشت و تبریز مخابره شده‌است که ذیلا نگاشته‌آمد:

(تلگراف از رشت)

در مجلس محترم شورای ملی حضور مبارك حجج‌الاسلام و پیشوایان دین عرض و استدعا می‌نمائیم، چون پس از تظلمات و دادخواهی اهالی طهران به تفصیلی که مشهود خاطر مهر مظاهر ملوکانه افتاد و مکرر دستخط مرحمت آیت، در آزادی و خلاص قاطبهٔ اهالی ایران شرف صدور یافته و ما رعایای فقیر گیلانی که تاکنون دچار وضع سابق بودیم و نتوانستیم به جز وساطت و شفاعت یکی از دول متحابه، دایرهٔ اظهاری در آزادی و خلاصی خودمان حاصل نمائیم، ناچار به قونسولخانهٔ دولت انگلیس پناه برده و این عرض حال را به دارالشورای ملی تقدیم می‌داریم و عاجزانه استدعا می‌نمائیم، که اگر حکم آزادی در حق قاطبهٔ رعایا شرف صدور یافته است، پس بقای استبداد حکومت و ملاحظهٔ قوی از ضعیف و اغراض نفسانی و صدور احکام بی‌محابا نسبت به ما رعایای فقیر گیلان چیست؟ و اگر حکم مطاع دولت ابدآیت، عمومی است پس مقرر فرمائید که با این فدویان هم همان معاملهٔ طهرانی‌ها را نموده، چنانچه آنها مشمول به عواطف ملوکانه گردیده‌اند به وجود عدالتخانه نایل شدند ما فدویان فقیر هم نایل به این

نعمت بزرگ شده ، بر مراتب دعاگوئی و شاه‌پرستی خودمان بیافزائیم .
علیحده هم به توسط حضرت مستطاب اشرف آقای صدراعظم دامت‌شوکته به خاکپای جواهرآسای مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواح العالمین‌فداه عریضهٔ تظلمانه تقدیم داشته‌ایم و به‌وجود مبارکشان نهایت امیدواری داریم . که عماقریب این فدویان را از ظلم ظالمین خود مختار به وسیلهٔ مجلس دارالشورای‌ملی خلاص و به آزادی ، تظلمات خودمان را اظهار نمائیم .
امضاء : محمد تقی ـ اکبر محمود ـ ادیب‌السلطان ـ محمدتقی ـ ملك‌الحکماء سید ربیع آقا ـ جعفر ـ نجدالدوله ـ محمد ـ محمدعلی ـ اسدالله ـ محمدجواد محمدصادق ـ موسی ـ علی ـ حسین‌الموسوی ـ علی‌حسین ـ قوام مجد .
۲۹ رجب

(ایضاً تلگراف از رشت)

عرض عمومی گیلانی ، حضور مبارك حجج‌الاسلام و پیشوایان دین مبین آن است ، از قراری‌که مسموع شد و به تحقیق پیوست یك نفر از علماء رشت‌که خود را رئیس مسلم و مسن می‌داند برای ریاست دو روزه ، رضای بعضی عباد ظالم را به رضای معبود ، ترجیح می‌دهد . تلگرافی نوشت برای حکومت آن‌وقت فرستاده که بعضی جهال و نادان به قونسولخانهٔ دولت انگلیس رفته و قابل اعتنا نیستند. البته صورت این تلگراف به موقف حضور صدارت کبری تقدیم شده‌است . ما فدویان دولت ابدمدت عرض می کنیم که جناب آقای معهود از این جهت ما را منسوب به جهل و نادانی کرده که از هر جهت خود را مالك جان و مال ما پنداشتند ، و اغراض شخصیهٔ خود را در هر مورد به زور مجری داشته ، جهل و نادانی فدویان که امروز فی‌الجمله به علم و دانائی مبدل شده‌است ، هیچ برای امثال این‌گونه مردم مقرون به صرفه نیست . که ما را تصدیق کنند و بگویند نباید با ما بیچارگان فقرا ظلم‌کرد . به‌هرحال عرض می کنیم عدهٔ آقایان علماء بحمدالله در رشت زیاد و همگی به علم و زهد موصوفند وتصدیق دارند که ظلم از هبوط حضرت آدم الی زماننا هذا مذموم و مقدوح بوده ، تا قیامت هم خواهد بود . البته آن وجودات مقدس هم به حکم وجدان عمومی و به اقتضای عدل و انصاف و انسانیت تصدیق خواهند فرمود که ظلم و بقای ظلم قبیح است پس بنابراین قلوب محترم و عقول وزین و انصاف جبلی آن حجج‌الاسلام ، تکذیب آقای معهود را فرموده‌اند . لازم به بیان فدویان نیست . فریاد واویلای فدویان جز این نیست که شفیع و باعث شوند تا قانون عدالت و سویت را در حق ما مجری داشته تا به فواید آن که یکی رفع همین اغراض و سخنان فاسده است نایل شویم

و علاوه بر دعاگوئی ذات اقدس ملوکانه که فریضهٔ صبح و شام فدویان است دعاگوی وجود مقدس حجج‌الاسلام باشیم .

(امضاء : صد و خورده‌ای اسم نوشته شده‌است) .

منع گمرک یا تجدید گمرک

در سابق در تمام بلدان و دهات ایران مرسوم بود که دم دروازه و یا در محل ورود به شهر و قصبه گمرک می گرفتند و این گرفتن گمرک ، نه از روی عشر بود ، بلکه به هر اندازه که رئیس گمرک میل داشت مثلا از یك من روغن که شش صد و چهل مثقال بود در بعضی جاها دهشاهی و در بعضی شهرها یك قران و در بعضی جاها زیاده و کمتر می گرفتند .

بندهٔ نگارنده در بیست سال قبل که از کرمان به طهران آمدم در رفسنجان از من احترام کردند چه مرا می‌شناختند و بار مرا فحص نکردند ولی در ورود به یزد یك ساعت مرا دم کوچه اول شهر معطل نموده و بار الاغ مرا تفحص کردند چون یزد حصار وخندقی نداشت لذا دم اول کوچه ، اجزاء گمرك حاضر بودند . وقتی‌که از یزد خارج شدم به قدر نیم ساعت مرا معطل نمودندکه مال‌التجاره‌ای شاید بیرون برده باشم . چون فحص کردند چیزی نیافتند . عقب رفتند . در کاشان و ناین و قم و دم دروازهٔ طهران کذلك هم از واردین گمرك می گرفتند و هم از خارجین . به اندازه‌ای انسان را معطل می کردند وفحص اسباب و خورجین انسان را می‌نمودند که انسان به مرگ خویش راضی بود . بعضی اوقات زیر پالان الاغ و زیر چادر و لباس زنها را می گشتند . در ده سال قبل که سال اول سلطنت اعلیحضرت مظفرالدین شاه بود این بدعت و خلاف شرع و تمدن را موقوف کردند به اصطلاح ما که در روزنامهٔ نوروز نوشتیم شاه گمرك داخله را بخشید و این بخشیدن گمرك داخله در سال ۱۳۱۴ بود و گمرك را واگذار به مسیو نوز کردند که منحصر نمود به خارجه و سرحد در سابق که در همهٔ شهرها گمرك می گرفتند . در سال شش صد هزار تومان عایدی گمرك بود ، لیکن مسیو نوز گمرك شهرها را موقوف و ممنوع نمود ولی از خارجه که داخل می‌شدند و یا خارج می‌شدند ، از مال‌التجاره مأخوذ می‌داشت و عایدی این گمرك محدود رسید به شش کرور.

باری حکومت‌های شهرها دم دروازه، از ذغال و پنیر و بقول و میوه‌جات به اسم حق‌العرض نه به اسم گمرك ، از واردین چیزی می گرفتند ، باز گمرك به اسمی دیگر و لباس دیگر مرسوم و معمول گردید . در این روز اول ماه شعبان دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین‌شاه بر منع این گمرك غیر مرسوم صادر گردید از قرار مضمون ذیل :

(دستخط همایون شاهنشاهی)

جناب اشرف صدراعظم - از آن‌جا که رأی جهان آرای بیضا ضیای ملوکانه پیوسته به رفاه عامهٔ رعیت و به ارزانی و فراوانی قوت و غذای ناس معطوف و مصروف است محض سلامت ذات سنی‌الصفات همایون خسروانه از تاریخ صدور این دستخط انجم‌نقط مبارك ، کلیهٔ بارهائی راکه از خارج شهرداخل و وارد دارالخلافه می‌شود، اعم از تره‌بار و حبوبات و بقولات و مأکولات و ذغال و هیزم و برنج و روغن و سایر اقسام مأکولات و آذوقه مردم بالتمام و بالکلیه به استثنای (خانات محمدیه و سوق‌الدواب) که مالیات و معمولی خود را کمافی‌السابق باید به دیوان اعلی ادا و ایفا نمایند ، بالمره از باری سی‌شاهی و هر قبیل عوارض و تحمیلات سنوات قبل ، مرفوع‌القلم فرمودیم که هیچ یك از اهالی به هیچ رسم دیناری به این اسم و رسم از بارهای وارده به شهر مطالبه و دریافت نکرده و احدی درخارج شهر استقبال از بارهای وارده ننموده وصاحبان بار به میل ورضای خود بارها و امتعهٔ خود را درکمال ازادی و اختیار به هر جا میل دارند ، وارد نموده به مظنهٔ روز به فروش برسانند .

آن جناب اشرف اکیداً به حکومت مرکزیهٔ دارالخلافه دستورالعمل داده و غدغن نمائیدکه حسب‌المقرر ارادهٔ علیهٔ همایونی‌را در نهایت مراقبت به موقع اجرا گذاشته طوری مواظبت بکنند که دیناری از بابت معمولات و تحمیلات مذکوره از بارهای وارده به شهر اخذ و مطالبه نشده و چنان‌که مکنون خاطر خطیر دریامقاطر ماست ، این معافی و آزادی بارها اسباب خصب و ارزانی و فراوانی قوت و غذای عامهٔ مردم شده ، وسایل دعاگوئی ذات ملکوتی صفات مبارك کاملا فراهم آید و نیز محض امیدواری و اطلاع قاطبهٔ رعیت ، مقرر می داریم که مضمون این دستخط مبارك و مدلول این رأفت مخصوصهٔ ملوکانهٔ ما را در جزو اعلانات روزنامه‌ها به عموم اهالی و افراد ناس اعلام و ابلاغ کنید که از مراحم ملوکانهٔ ذات همایون به حال عموم رعایا مطلع و متشکر باشند .

فی غرهٔ شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۴

اگر چه شخص اعلیحضرت مظفرالدین شاه مسلمان و متدین ورئوف و مهربان است ، لکن صدراعظم میرزا نصرالله‌خان هم با نهایت میل و شعف با ملت همراهی دارد .

روز جمعهٔ دویم شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۴ - امروز به قرار هر روز در مدرسهٔ نظامیه مشغول انتخابات می‌باشند . بندهٔ نگارنده هم در امروز ورقهٔ انتخاب گرفته و خود را در امروز صاحب افتخار و شرف و حق می‌داند و صورت ورقهٔ انتخاب را در این تاریخ نیز درج می‌نمایم . اولا شرح مجلس را عرض کنم: جمعی از موثقین و مقدسین و اشخاص

بی‌غرض در مجلس نشسته‌اند ، منشی و ثبات و دفتردار و کاتب هم نشسته‌اند . هر کس وارد می‌شود بعد از معرفی کامل و اجتماع شرایط ، ورقه را نوشته به او می‌دهند و اصل ورقه چاپی است آنچه که در اوراق عموم نوشته می‌شود با مرکب چاپی نوشته شده‌است و آنچه خاص است با مرکب معمولی می‌نویسند و هذا صورته :

ورقهٔ انتخاب که صاحب این ورقه حق رای در باب انتخاب دارد

به‌تاریخ ۲ شهر شعبان سنهٔ ۱۳۲۴ محل شیرخورشید نمره ۳۷۱

ورقهٔ انتخاب

ایالت تهران صنف سلسلهٔ علمیه

اسم جناب مستطاب شریعتمدار اسم پدر مرحوم آقا شیخ علی

آقای ناظم‌الاسلام دامت برکاته طاب ثراه کرمانی

مولد کرمان محل اقامت تهران کوچه وزیر دفتر

محل حجره یا دکان ندارد سن ۴۳

هیئت مصدقین و معرفین طبقهٔ علماء و طلاب به انجمن نظار مجلس شورای ملی شهادت می‌دهیم که دارندهٔ این ورقه به موجب نظامنامهٔ مورخ بیستم شهر رجب‌المرجب سنهٔ ۱۳۲۴ موشح به دستخط اعلیحضرت اقدس مظفرالدین شاه خلدالله ملکه ، دارای شرایط انتخاب است و می‌تواند رأی خود را در موقع انتخاب صنف و طبقهٔ خود اظهار نماید . این ورقه فقط به جهت انتخاباتی که در تاریخ . . . واقع خواهدشد ، ممضی و معتبر است . امضاء پشت صفحه

در ظهر ورقه چند نفر از معرفین و نظار، مهر کرده‌اند . این است ورقهٔ چاپی انتخاب که نوشته شد .

روز شنبهٔ سوم شعبان سال ۱۳۲۴ ــ امروز مردم به قرار هر روز مشغول امر انتخاب شدند ، چون امر مهمی جز اخبار ورود شاهنشاه از قصر ییلاقی سلطنتی به شهر نداریم ، مناسب این است که واقعهٔ آذربایجان را به رشتهٔ تحریر در آوریم و هذا صورته :

واقعهٔ تبریز

روز چهارشنبهٔ ۲۹ رجب ۱۳۲۴ ــ طرف صبح چند نفر از آقایان و ائمه جماعت و سادات به قونسلخانهٔ انگلیس رفته و درآن‌جا اقامت کرده ، تلگرافی به توسط وزیر مختار به مجلس شورای ملی مخابره نموده که مضمون و ماحصل آن این است که اصول مشروطیتی که در دارالخلافهٔ طهران اجرا گردیده و مجلس شورای ملی تأسیس یافته و این خبر در تمامی ولایات داخله و خارجه منتشر و رسماً اعلان شده ، جشنها چیده و چراغانی‌ها نموده‌اند ، چطور شده‌است در تبریز که مرکز آذربایجان و چشم چراغ ممالک محروسهٔ ایران است ، هیچ خبری از این اخبار و رایحه‌ای از این عوالم نیست ؟ امر مبارک

همایونی در این باب به شرف صدور مقرون گردیده و تاریخ نیک‌بختی ایرانیان را احیا فرموده ، آیا مباینت افکاری در میان عراقیان و آذربایجان افتاده و یا جماعت تبریز که گوی سبقت اتفاق و همت در هر حال قسمت ما بوده ، صحایف این تاریخ مقدس ایران را لکه دار خواهیم نمود ؟

جمعی از سادات در راسته بازار ریخته چند تیر ششلول و طپانچه خالی کردند. عموم بازاریان دکاکین و سراها را بسته به طرف قونسلخانه روانه شدند شب پنج شنبه غرهٔ ماه شعبان به قدر یك صد نفر در قونسلخانه خوابیدند .

روز پنج شنبه و جمعه اکثر تجار و معتبرین و محترمین آمده و سه اطاقی برای علماء و تجار و اصناف معین کردند.

روز شنبهٔ سوم هم یك اطاق تحویلخانه بنا کرده ، صندوق بزرگی آورده ، تحویلدار و دفتردار مخصوص معین کردند و تمامی تجار و اصناف علی قدرمرا تبهم پول نقد برای مصارف این کار داده و اشخاصی‌که به واسطهٔ پاره‌ای ملاحظه و محظور حضور نداشتند ، آنها را رقعهٔ مخصوصی می‌نوشتند ، ایشان نیز می‌آمدند و اسامی خودشان را نویسانیده و وجه اعانه به صندوق داده و می‌رفتند .

انجمن عدالت‌طلبان اسلام اعتبار و اقتداری پیدا نمودند و بسیاری از بزرگان مملکت اسامی خود را در دفتر انجمن نوشته و باطناً داخل انجمن شدند . پاره‌ای از علماء در مسجد حاجی صمصام خان ازدحام نموده و در مقصد با متحصنین قونسلخانه متحد شدند.

جناب حاجی سید محمد قراباغی که از سلسلهٔ علماء شیخیه است به پای بر خاسته بدین وتیره سرود : ایهاالناس مخالفت شیخیه با متشرعه و حاجی کریم خانی و سید محمد باقری همهٔ این‌ها برای جلب نفع و ریاست است، در مذهب ابداً اختلافی نیست و همه سالك یك طریق هستیم و هیچ مغایرتی در بین نیست ، خصوصاً ، در این مسئله که حاوی سعادت و سیادت ملی و دولتی ماست . پس باید برای خیر ملك و ملت و مشروطیت سلطنت و افتتاح مجلس شورای ملی و اجرای قانون اساسی مجدانه به اتفاق حرکت نمائیم .

در این اثنا واقعهٔ حیرت انگیزی رخ نموده که موجب دهشت عموم گردید و آن این است که از آغاز کار و جنبش طهرانیان و آذربایجانیان ، مفسدین چنین گوشزد تبریزیان نموده‌بودند که چون این عمل سبب نارضائی حکومت است و اگر از اهل تبریز اقداماتی در این کار شود ، لشگر گاهی که در تبریز به سرداری جناب وزیر نظام چند ماهی است بر قرار شده و برای دفع طوارق از عثمانی از هر جهت عدداً و عداً آمادهٔ جنگ است فی‌الفور و مغافة به شهر تبریز ریخته و همه را از تیغ خواهند در گذرانید . و از این رو بود که عموم اصلاح خواهان از هر طبقه مسلح بودند ، در این روز که مجمع عام بود و سید معظم‌له خطبه و خطابه خوانده بود،فرقه‌ای از لشگر گاه مزبور از خارج

شهر به جامع صمصام آمده و از طرف خود و ضباط و عموم سپاه به حضرات علماء و اهل شهر چنین تبلیغ کردند.

اهالی اردو و عموم عسکر به‌آنچه امر فرمایند در اجرای آن حاضرند.

حضرات مصلحین از اتحاد لشکری با لشکری محکم، پی‌کار شد، جداً پی تنظیم و ترتیب کار خود شدند. از طرف حکومت فوراً نان و گوشت را ارزان کردند بلکه عوام‌الناس فریفته شوند. بالعکس مردم متأذی شدند که ما گرسنهٔ نان و گوشت نیستیم بلکه ما تشنه و گرسنهٔ قانون اساسی و اصول مشروطیت هستیم. کجا رواست که برادران ما در طهران در راه سعادت ملی، آغشته به خون خویش شوند و ما به فکر نان و خورش و خواب باشیم؟ طایفهٔ ارمن تبریز حب‌السیاسة، ظاهراً آرام بوده ولی باطناً با مسلمانان شهر، یك دل و یك زبان بودند و شریك و سهیم آنان بودند. اگر چه مفسدین خیلی کوشیدند که ایشان را از اتحاد با مسلمین باز دارند ولی آن ملت بیدار، سخنان واهی مفسدین را نشنیده و داد هم‌خاکی را در این قضیه به نیکوئی دادند و باطناً ازمعاونت و همراهی دریغ نکردند.

قرآن مهر کردن اهالی تبریز

حضرات علماء و واعظین نطق‌های بلیغ و مؤثری ایراد کرده معنی مشروطیت و فواید مشاورت و منافع دارالشورای ملی را گوشزد عموم اهالی نمودند و چنان حالیشان می‌فرمودند که می‌توان گفت امروز حس عموم اهالی تبریز از عالم و جاهل در یك میزان است. همه روزه عموم اهالی در حیاط‌های قونسلخانه جمع شده و گوش هوش بر آواز متکلمین افراشته و با جان و دل اصغا می کردند و به آواز بلند می گفتند و نعره می کشیدند: زنده باد شاهنشاه‌ایران، زنده باد عدالت‌طلبان، زنده باد آزادی، نیست و نابود باد استبداد. و در روز دویم که روز پنج شنبهٔ غرهٔ شعبان بود، آقایان روحانیان عموماً بدون استثناء احدی در مسجد حاجی صفرعلی مرحوم جمع شدند. فردایش به مسجد جنب قونسلخانه جمع شدند. روزها با حضرات متحصنین قونسلخانه در یك جا بودند و شبها به خانه‌هاشان می‌رفتند و بعضی‌ها در خانهٔ خدا بیتوته می‌فرمودند و چون در اول کار سوء ظنی به میان آمده‌بود. لهذا یك جلد قرآن بزرگی آورده چند تن از فدائیان راه ترقی وطن، عقد اخوت و اتحاد بسته و کلام‌الله مجید را مهر و امضاء نمودند و دار و ندار خود را در سر این کار تقدیم و کتاب مقدس آسمانی را حکم قرار داده و عهدی بستند که حمایت یکدیگر را با مال و جان بکنند. هر یکی نطق مخصوصی کرده و طوع و رغبت خود را با وضع‌های بسیار مؤثر تقریر نموده و عموماً مهر و امضاء نمودند. بعد از امضاء عموم یك حالت رقتی فرا گرفته، ساعتی بر مظلومیت ملیت خود اشك خونین فرو ریخته و مطاعن ظلام بی وجدان را بر شمرده، سپس دست اخوت و مودت به هم

دیگر داده و یکدیگر را در آغوش گرفته ، مانند برادران صلبی و بطنی که بعد از ده سال مفارقت به هم دیگر می‌رسند از هم دیگر جدا شدن نمی‌خواستند .

بعد از آن که این جوانان خون پاك و صاحبان حمیت و انهماك ، این عهد بزرگ را بسته و جان شیرین خود را در راه سعادت وطن عزیز، بر طبق اخلاص نهادند. حضرات تجار ذوی‌الاحترام نیز عموماً همان ، قرآن مجید را مهر و امضاء نمودند . سپس آقایان علماء اعلام بدون استثناء ، در مسجد جوار قونسلخانه یك به یك پا شده علی رؤس‌الاشهاد در همان مضمون کلام خدا را سجلی نوشته و مهر فرمودند .

یك باره هیاهوی غریبی از اهالی و عوام‌الناس که در باغچهٔ قونسلخانه جمع شده بودند بلند گردید و با حالت بسی مؤثر و رقت آمیزی می گفتند : مگر خون و دارائی ما از مال شماها عزیزتر است ، که ماها جان و مال خود را در این راه مضایقه نمائیم ؟ قرآن را بیاورند که مهر و امضاء نمایند . لذا قرآن را آوردند چون صحایف قرآن ممهور و گنجایش مهر تمامی را نداشت لهذا یك کتابچهٔ بزرگی بهم دوخته و آیتی ازآیات قرآن مبین را در آن نگاشته ، عموم حاضرین ، ذیل همان آیه شریف را ممهور داشتند.

در این گیرودار شاگردان مدرسهٔ لقمانیه با حالت محزون وارد جامع شده و کودك ده ساله‌ای از آنها به منبر شده ، خطبه آغازیده و بعد در این جمله منتهی نمود :

ما کودکان نابالغ هم در راه حریت ملت حاضریم جان‌های کوچك خود را فدای وطن نمائیم .

در این اثنا قضیه رنگ دیگر گرفت و هیجان و حرارت و شور ملی مردم را گرفته، لهذا مقام منیع ولایت عهد که تاکنون از سعایت و وشایت مفسدین و مغرضین در انظار ملت متهم بر بقاء استبداد شده‌بود ، از شورش عام مطلع شده یکی از امنای خود را به سوی ملت گسیل و روانه داشت . باعث اجتماع عام و شورش عمومی را پرسیدند و در جواب او مردم چنین گفتند .

پدر تاجدار و مهربـان شما و ما ، در طهران مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را به خواهش پادشاهانه پذیرفته و اعلان فرمودند از شما که ولیعهد دولت و تالی سلطان هستید ، خواهش داریم که مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را قبول فرموده و ممضی داشته و به جمیع وکلای دول خارجه رسماً اطلاع بدهید .

والاحضرت ولیعهد در پاسخ چنین فرمود : که با کمال شوق مراتب را استقبال می نمـایم ولی استعلام از طهران لازم است ، فوراً با تلگراف استدعا و متمنیات رعایا را معروض حضور ملوکانه نموده ، که ما صورت تلگرافات را بعد از این درج خواهیم نمود.

باری اتفاق و اتحاد و هم عهدی اهالی از ادانی و اعالی به جائی رسید که از فقرا صدا بلند شد و داد می کشیدند و می گفتند : که ما فقرا و کسبه و مساکین و عجزه حاضریم

بر این که دست از کار باز داشته و دار و ندار خود را خورده و تمام نمائیم و بعد جان خود را فدای وطن و راه وطن سازیم مبادا همچه خیال بکنید که ماها از بستن بازار و نبودن کسب و کار به ستوه آمده و نقض عهدی خواهیم نمود قربان همتتان بکوشید و خسته مشوید، عرایض و دردهای ما را به پادشاه ما برسانید. امان است ما را از ظلم و استبداد برهانید. یکی از آقایان متکلمین در ضمن نطق خود خطاب به رؤسای روحانی و سایرین گفت: ای آقایان عظام! امان است امان، دیگر بس است، دست از این بیچارگان بردارید. این‌ها را گذشت فرمائید، بس است غلط کرده‌اند، گه خورده‌اند، دیگر آنها را ول کنید، امان است، رحمی بر حال آنها فرمائید از این که اصل مطلب را دریافته و حقیقت را فهمیده‌اند مؤاخذه نفرمائید و دست از گردن و گریبان این ها بردارید، بعد از این، این‌ها گول نمی‌خورند. خلاصهٔ کلام اتفاق و اتحاد و یك جهتی آقایان اهل تبریز و کمال متانت و نجابت ایشان ملل متمدنه را به حیرت آورده، تلگرافاتی هم به طهران مخابره نمودند که ما یکی از آنها را درج نمودیم و در بقیهٔ واقعهٔ تبریز خواهد آمد.

روز یك شنبهٔ چهارم شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز تلگرافی از تبریز مخابره شده که صورت آن از این قرار است:

تلگراف از تبریز

به توسط سفارت سنیهٔ دولت فخیمهٔ انگلیس ـ حضور مبارك حضرت مستطاب حجة‌الاسلام آقای آقاسیدمحمدمجتهد و سایر حجج اسلام ادام‌الله ظلهم العالی. ای محیی اسلامیان و افتخار تاریخ ایرانیان، زبان از ستایش مساعی مشکور و نیایش مجاهده موفور و اقدامات ملت پرورانهٔ حضرت عالی و سایرین قاصر است. الان بازار و دکاکین مسدود، تمامی علماء و امنای تجار و معتبرین و اهالی در قونسلخانهٔ دولت انگلیس و جمعی از علماء اعلام در مسجد پناهنده. جناب قونسلگری در هرگونه اقدامات مجدانه حاضر و مستعد هستند، که بیشتر اقدامات خودتان به کتابچهٔ قانون اساسی که موافق شرایط است، معین فرمائید به ماها برسانید که بر طبق آن معمول و رفتار شود.

(امضاء: از طرف اهالی تبریز و عموم آذربایجان)

در مدرسهٔ نظامیه اصحاب حل و عقد مشغول انتخابات می‌باشند. از ولایات هم متوالیاً تلگرافات مخابره می‌شود.

امروز اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه از قصر ییلاقی صاحبقرانیه وارد شهر شدند. شاگردان مدارس و طلاب و محصلین و سادات و تجار و کسبه و اصناف استقبال نمودند. با همهٔ شاگردان و طلاب اظهار لطف و مهربانی فرموده گوسفند زیادی از هر گذر

و هر قدمی جلو شاه قربانی کردند . خطابه‌ها خوانده شد ، صدای زنده باد شاه ایران ، از هر طرف بلند بود . تا کنون برای ورود هیچ شاهی از ییلاق این گونه استقبال نکرده بودند . دو شب مردم چراغان ورود شاه را نمودند .

روز دوشنبهٔ پنجم شعبان ـ دیشب در شهر چراغانی مفصلی کردند صدای زنده باد شاهنشاه از مردم بلند بود ، در مدرسهٔ نظامیه هم مردم مشغول انتخاب می‌باشند . در این روز هم تلگرافات بسیار از ولایات مخابره شد .

تلگراف از کرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب حجة‌الاسلام آقای آقامیرزاسیدمحمد دامت برکاته ، از مراحم مبذوله ، ممنون و متشکر تأسیس مجلس ملی را که موجب حفظ شریعت است تبریك عرض می‌نماید ، ملتمس دعا هستم .

(خادم شریعت مطهره محمدرضا)

ایضاً تلگراف از کرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب حجة‌الاسلام آقای آقامیرزاسیدمحمد محیی‌اسلام و آزادکنندهٔ ایرانیان، تبریك تأسیس مجلس شورای‌ملی که مستلزم رفع ظلم و جور است ، به اقدامات مجدانهٔ حضرت عالی در ظل عنایت و توجه امام زمان عجل‌الله فرجه تبریك عرض می‌نماید. عموم ملت کرمان در اطاعت اوامر و نواهی آن حضرت حاضر و مطیعند .

(شمس‌الحکماء)

تلگراف اول کرمان از جناب حاجی میرزا محمد رضای مجتهد است که سابقاً شرح حالات ایشان نگاشته‌آمد . تلگراف دویم کرمان از طرف برادر نگارنده جناب‌شمس الحکماء ، دکتر کرمانی است که شرح حالات ایشان در ضمن وکالت ایشان خواهدآمد .

روز سه شنبهٔ ششم شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز رجال دولت و وزراء عظام و علماء اعلام حضور اعلیحضرت مشرف می‌شوند ، در مدرسهٔ نظامیه هم مردم مشغول امر انتخاب می‌باشند . اکثر از وکلا معین شدند . در تعیین وکیل علماء طهران اختلافی پدید آمده است که بعد از این ذکر خواهد شد . امروز دستخطی از طرف شاه مشتمل بر تشکر، از اقدامات ملت صادر گردید که اینك درج گردید .

جناب اشرف صدراعظم از زحمات عموم ملت که در موقع ورود موکب همایون ما از صمیم قلب اظهار سرور و انبساط نموده‌اند خاطر ملوکانه ما فوق‌العاده خوشوقت و مسرور گردید ، البته شرح مراحم و توجهات علیهٔ ملوکانهٔ ما را نسبت به عموم ابلاغ نموده ، اظهار التفات مخصوص ما را به همه برسانید ۶ شعبان ۱۳۲۴ ـ صحهٔ همایونی با مهر شاه در بالای ورقه موشح است .

طایفۀ قاجاریه و شاهزادگان از انتخاب وکیل خودشان سر پیچیده و اقدام به انتخاب نمی‌کنند .

روز چهارشنبۀ هفتم شعبان ۱۳۲۴ ـ در این روز ، مردم در مدرسۀ نظامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند . لکن بعضی می‌گویند : این مجلس انتخاب بر وفق نظامنامه نمی‌باشد و دست تقلب و تدلیس در کار داخل شده .

بعض از متمولین و تجار پول دار ، بنای رشوه و تعارف را در کار گذارده‌اند . ارباب جمشید پولی به بعض آقایان داده است . حاجی معین بوشهری هم به بعضی اشخاص پول داد . از آن جمله به انجمن مخفی ما هم چیزی داد . که جناب آقا میرزا محمد صادق گرفته و میل فرمودند .

و عمدۀ خرابی کار اهل ایران ، همین رشوه و پول است که آنان را از همه چیز انداخته و خواهد انداخت و این دادن پول ، به اجزاء انجمن مخفی یك امر خرابی انجمن و تفرقۀ اعضاء اواست . از آن جمله بندۀ نگارنده در خیال مستمسك و بهانه می‌باشم که دیگر داخل به این انجمن نشوم . اگر ملاحظۀ دوستی جناب آقا میرزامحمدصادق نبود ، از همین امروز استعفا می‌خواستم . بعض از اجزاء هم مانند بنده در خیال مستمسك و بهانه می‌باشند .

در این روز از طرف‌ولیعهد تلگرافات متوالیه از تبریز مخابره شده‌است . در طهران هم مشهور شده‌است که ولیعهد مایل به این اقدام و اعطاء ،یعنی مجلس مشاورت نمی‌باشد .

روز پنجشنبۀ هشتم شعبان ۱۳۲۴ هجری ـ در ایـن روز ، دستخط اعلیحضرت همایونی تلگرافاً به تبریز مخابره گردیده که در ذیل عنوان بقیۀ واقعۀ تبریز خواهدآمد و هذا صورته .

بقیۀ واقعۀ تبریز

تربیت و تمدن اهالی تبریز ما را به حیرت آورده که در ظرف این مدت که بازارها تماماً بسته و مردم در کوچه‌های محلۀ ارمنستان و قونسلخانه و مسجد هم جوار جمع بودند و با این‌که خیلی از مفسدین و خائنین موقعی به دست آورده و در خیال افساد عظیمی بودند ، ابداً صدائی در نیامد و ناملایمی ظاهر نشد . این اهالی مظلومه که عموماً فقیر و در دست فاقه و احتیاج اسیرند و اکثر ایشان بکلی مضطر و ناچارند . با این حال نجابت و تربیت خود را به‌آخر رسانده ، حیثیت خود را نشکسته و در تمامی محلات و بازار و اطراف و اکناف شهر ، از توجه مخصوص عقلا و دانشمندان و اشخاص با تربیت ، ابداً حادثه‌ای به وقوع نپیوست و امنیت در سرحد کمال بود .

باری روز پنج‌شنبۀ هشتم ماه، دستخط همایونی تلگرافاً و دستخط ولیعهد صادرگردید و در باغچۀ قونسلگری و سپس در مسجد قرائت گردید . چاوشها و دراویش ، پیش روی

اهالی افتاده به طرف بازارشان بردند و بازار را باز و بازار را چراغانی مفصلی نمودند و این چراغانی در چندین شب متوالی بود .

سواد دستخط مبارك اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار معطی مشروطیت

به توسط ولیعهد به اهالی مملکت آذربایجان . تشکیل مجلس شورای‌ملی و نظامنامهٔ آن را به شما اجازه و مرحمت فرمودیم ، وکلای شهر تبریز و سایر ولایات به طهران بیایند و به ترتیبات کار مشغول بشوند و نسبت به عموم متحصنین قونسلگری انگلیس عفو عمومی شامل خواهد شد .

سواد حکم ولیعهد محمد علی میرزا

اولا از طرف قرین‌الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه ، از طرف خودم به این اشخاص که در قونسلخانه و مسجد متحصن هستند اطمینان می‌دهم که دربارهٔ آن‌ها عفو عمومی خواهدشد و مطلقاً در ازای این اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت و غیره نخواهدشد .

دوم ـ مجلس شورای‌ملی را به طوری که بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی به ملت اعطاء و مرحمت کرده ، من هم تصدیق دارم و اجراء خواهم نمود و به ولایات جزو هم اعلام خواهد شد .

سیم ـ برای اعطاء مجلس شورای ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی دولت و ملت است عموم رعیت ، چه در شهر تبریز ، چه در ولایت مملکت آذربایجان چراغان بکنند.

چهارم ـ در تعیین انتخاب وکلاء هم به زودی قراری بدهند که وکلای تبریز و سایر ولایات معین شده روانهٔ طهران شوند (دستخط ولیعهدوامضاء اوحکم را)

این چهار فصل که نوشته شده ، صحیح است

پنج شنبهٔ هشتم شعبان ۱۳۲۴

از سفارت انگلیس به قونسلگری تبریز

صدراعظم به این جانب اطلاع داده ، نسخه‌های چاپی دستخط اعلیحضرت همایونی در اعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس به امنای آذربایجان و حکام ولایات فرستاده شد و انتخاب وکلاء در موقع اجراست . شما هم باید پناهندگان و بستی‌ها را اطلاع بدهید و توضیح نمائید . اجرای وعده‌های اعلیحضرت شهریاری فقط مربوط به دولت ایران است ضمانت سایر دول در آن باب جایز نیست ، بگوئید مسلم و آشکار است . ترتیب مجلس ملی ممکن نیست مگر به مرور .

(امضاء ـ قراندوف)

دستخط ولیعهد به ژنرال قونسل انگلیس

مسیو راتسلاو. چهار فقره‌ای را که اهالی استدعا کرده بودند، برطبق مقررات علیهٔ همایونی مهر و امضاء نموده دادم دستخط تلگرافی را هم فرستادم که به اهالی داده همگی مطلع و شکرگزار باشند. به طوری که آن‌ها تعهد کرده‌اند، مطمئناً بروند و بازار را باز کرده مشغول کسب کار خودشان باشند.

(امضاء ـ ولیعهد دولت علیهٔ ایران)

تبریزیان بعد از این اطمینان و حصول مرام، دل خوش و آسوده برگشته یك هفته روزان و شبان بازارها را آذین بسته، به سور و کامرانی مشغول شدند.

سابقاً نوشتیم طایفهٔ قاجاریه و شاهزادگان عظام از گرفتن ورقهٔ انتخاب و تعیین منتخب در مجلس شورای ملی، سرباز می‌پیچیدند و امتناع ایشان مورث احداث مفاسد می گردید. قلوب حجج‌الاسلام و دیگر طبقات ملت را از ایشان منزجر و متنفر می‌نمود و بلکه آثار و علائم قیل و قال در مجالس خاصه نیز پدیدار می‌شد تا این‌که اخبار خطارت قضیه و اهمیت واقعه به جناب صدراعظم رسید، ایشان هم وقایع را به عرض اعلیحضرت شهریاری رسانیده و بنابراین اعلیحضرت همایون، همهٔ شاهزادگان و امراء قاجاریه را در امروز احضار فرموده و همگی را با مهر پدرانه پذیرفته و بعد خطابهٔ بلیغ، متضمن برمکنونات ضمیر شاهانه در این‌خصوص سرودند و نص نطق ایشان این است:

نطق اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار برشاهزادگان و امراء سلسلهٔ قاجاریه

ما نیکو می‌دانیم علت عدم دخالت شما تاکنون در امور راجعه به شورای ملی از القاء شبههٔ کسانی است که از نیات مقدسهٔ ما بی‌خبرند و شما هم نظر به شاه‌پرستی القاء شبهات آنان را قبول نموده، خود را شریك و سهیم شرف ملی نکرده‌اید پس لازم است حضوراً به شما عقاید مقدسهٔ خودمان را حالی نمائیم.

زمانی که ولیعهد این دولت بودم، از ظلم و جور حکام و مأمورین دیوان نسبت به رعایا و هرج و مرج امور داخله و خارجهٔ مملکت،همواره در فکر و اندیشه بودم، تا راهی برای رفع این خرابی‌ها به دست آورده، در موقع اجرا گذارم، چون به طریق کلی ممنوع از دخالت در امور بوده چاره به دست نیاوردم، تا به حکم تقدیر زمام امور مملکت به دست ما افتاد. بعد از ورود به طهران کراراً مقاصد خودمان را به امین‌السلطان فرمودیم، بعد از تصدیق موانع و معاذیر چند، بیان نمود، که معلوم شد باطناً با مقاصد ما همراهی ندارد از آن‌جائی که می‌دانستیم میرزا علی خان امین‌الدوله همواره با خیالات مکنونهٔ ما همراهی داشته و دارد، صدارت را به او تفویض نمودیم و از نیات مقدسهٔ خودمان او را کاملا مسبوق و مستحضر نمودیم. حق این است که بر علو خیالاتمان بسی

افزوده و با جدی کافی در اجرای مقاصد عالیه ما حاضر گردید ، ولی موانعی چند بیان نمود که سد پیشرفت مقاصد بود . برای برداشتن موانع ، دستوری به او دادیم چون مقدرات خداوندی با میل ما مطابقه نکرد مجدداً صدارت را به امین‌السلطان واگذار فرمودیم و به فرنگستان سفر کردیم . در فرنگستان همواره با امین‌السلطان برای اجرای نیات خودمان در مذاکره و مشاوره بودیم . جداً قول در این باب به ما داد که حین ورود به ایران در مقدمات کار اقدام نماید بعد از ورود به طهران ، باز محرك او شدیم تا مجلس مشاوره را وسعت داد ولی ملاحظه کردیم که احدی فعلا با خیالات ما همراهی ندارد و در جلو مقاصد عالیهٔ ما سدهای آهنین بسته‌شده . پس دانستیم که هنوز مشیت الهی به اجرای مقاصد ما تعلق نگرفته است .

باز در سفر دویم فرنگستان ، مکان و مقام را خالی از اغیار و اضداد دیدیم ، به تکرار مافی‌الضمیر خود ، به امین‌السلطان پرداخته ، در این دفعه چنان مرا اطمینان داد که به مجرد ورود به طهران به مقدمات کار خواهد پرداخت بعد از ورود ، باز موانع را در جلو آورد . خواستم شخصاً به اجراآت مقاصد خویش اقدام نمایم به جهاتی چند ، صلاح ندیدم و تکراراً اصرار به امین‌السلطان کردیم باز اقامهٔ موانع نمود . چون اصرار ما را ملاحظه کرد ، راضی گردید دیوانخانهٔ منظمی مثل دیوانخانه‌های ممالك متمدنهٔ آزاد ، برقرار دارد ولی آن هم صورت خارجی پیدا نکرد .

عاقبت زمام امور مملکت را به عین‌الدوله مرحمت فرمودیم و از نیات مقدسهٔ خودمان او را مستحضر کردیم خوب خیالات مقدسهٔ ما را استقبال کرد ولی او هم به ذکر موانع مشغول گردید و اول شرط این عمل را اصلاح مالیه دانسته و فکر خود را در آن مصرف نمود و در مقدمات عمل بر موانع پیچ در پیچ که تولیدش به واسطهٔ اهمال در خود عمل بود مصادف گردید .

تا در این اوان که امور مملکتی را به شخص تربیت شدهٔ خودمان میرزا نصرالله خان مشیرالدوله سپردیم و اصلاح و اجرای مقاصد خیریهٔ همایون خودمان را سریعاً خواستیم. مشیرالدوله هم به ملاحظهٔ شرف سلطنت و صرفهٔ ملت باکمال متانت و عجله به اجرای مقاصد عالیهٔ ما پرداخت ، همگی موانع را به حسن تدبیر اصلاح کرد خاطر ما را از هر جهت آسوده گردانید .

در این موقع ما از مشیرالدوله و حجج اسلامیه ، عموماً ، خصوص از آقا میرزاسیدمحمدمجتهدسنگلجی ، خوشنودیم ، که نیات مقدسهٔ ما را در امور مملکت به خوبی استقبال نموده وعموم ملت را یك دل و یك زبان بدون نفاق و صدا، پیرو

خیالات دیرینهٔ ما نمودند و راحت از خودشان بکلی برای پیشرفت مجلس شورای ملی واصلاحات ملکی دور کردند.

پس همه بدانید که ما به صرافت طبع، این آزادی مشروع و مجلس‌شورای ملی را به ملت شاه‌پرست خود عنایت فرمودیم و ریاست این مجلس را با نهایت شوق ، خودمان قبول کرده‌ایم و این مجلس محترم مجلس خود ماست هرکس ضدیت با این مجلس نماید به شخص ما ضدیت کرده‌است . اگر رضایت ما را منظور دارید ، خیلی زود منتخبین خود را معین نمائید که به خواست خداوندی مقدمات انتخاب تا روز دهم به خوبی انجام داده شود و از روز یازدهم شروع به تعیین وکلاء و کار نموده و محض میمنت و مبارکی روز پانزدهم همین ماه که یوم مولود مسعود حضرت حجةالله فی‌الارضین است، برای افتتاح، خودمان به مجلس حاضر و آن روز میمون را تاریخ افتتاح مجلس شورای ملی قرار خواهیم داد.

بعد جناب صدراعظم را مخاطب نمود، و فرمود :

از طرف مجلس اعلانی منتشر نمائید که اگر هر طبقه تا روز دهم همین ماه شعبان منتخبین خود را معین ننمایند ، از شرف و فایده این مجلس محروم و بعد از این هم حق انتخاب و تعیین وکلا برای خودشان نخواهند داشت .

همان آن حسب‌الامر مبارك اعلیحضرت شاهنشاه جناب مشیرالدوله صدراعظم به جناب وزیر مخصوص حاکم تهران امرداد که اعلان تعیین وکلا را انتشار نمایند و شاهزادگان و امراء سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه نیز به تعیین وکلای خود با بشاشت خاطر اقدام نمودند.

روز جمعهٔ نهم ماه شعبان ــ در این روز اعلان مطبوعه منتشر گردید برای این‌که مجلس نظار به طور رسمیت کار کند ، از امروز در تحت نظارت حکومت تهران برآمد ، اکثر از وکلا را منتخب نمودند از برای انتخاب معطلی ندارند، جز این که در یك مجلس که حکومت باشد صورت انتخابات را ملاحظه نماید. جناب آقاسیدعبدالله و جناب آقامیرزا سیدمحمد و سایر علماء اعلام هر روز در مجلس جلوس می‌فرمایند .

صورت اعلان حکومت تهران

چون موافق نظامنامهٔ انتخابات ، امراء و اعیان و اشراف و ملاکین باید نمایندگان خود را برای مجلس شورای‌ملی معین نمایند ، لهذا با کمال احترام و توقیر خواهش می‌شود از اعیـان و خوانین و اهل قلم و اطباء و ملاکین و صاحبان مستغلات شهری به حدودی که در نظامنامه مقرر است و طبقات نوکر سوای اهل نظام هرگاه در جزو شاهزادگان عظام و علماء اعلام و امراء وقاجاریه و طلاب وخوانین و اصناف انتخاب نکرده‌اند ، روز شنبهٔ دهم شعبان از یك ساعت بعد از ظهر الی یك ساعت به غروب مانده به عنوان ملاك در مجلس انتخابات‌ملی

حاضر شده شش نفر نمایندگان ملاکین را در شش قرعه انتخاب نمایند. محض سهولت امر توضیح می‌شود که آقایان معزی‌الیهم ، شش نفر نمایندگان خود هرکس را می‌خواهند نمایندهٔ خودشان را باید از پیش در نظر بگیرند که در وقت انتخاب معطل و مترد نباشند، صاحبان مستغلات در صورتی که مستغلات ایشان از هزار تومان کمتر نباشد در حکم ملاکین هستند. هر یك از آقایان معزی‌الیهم که حاضر نشدند ، به موجب اعلان ، حق انتخاب ایشان در این نوبت ساقط خواهد شد .

(امضاء ـ غلامحسین غفاری)

پس از انتشار این اعلان،روزها در مدرسهٔ نظامیه با حضور حکومت و یا نایب‌الحکومه مجلس سمت رسمیت را حاصل نمود .

روز شنبهٔ دهم شعبان ۱۳۲۴ ـ نظار با حضور علماء اعلام و حجج اسلامیه شروع در امر انتخابات نمودند . اشخاصی که برای نظارت در امر انتخاب معین شدند که هر روز با حضور حاکم و حجج اسلامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند ، از این قرار است :

نظار و اعضاء مجلس نظارت

جناب مخبرالسلطنه رئیس مجلس نظار	حسب‌الامر همایونی
جناب مشیر دیوان منشی باشی	حسب‌الامر صدراعظم
جناب اعظم‌السلطنه رئیس نظمیه	از طرف حکومت تهران
جناب خازن‌الملك	ایضاً از طرف حکومت تهران
شاهزاده اسدالله‌میرزا	از طرف شاهزادگان
شاهزاده یحیی‌میرزا	از طرف شاهزادگان
امجدالسلطان پسر کوچك مجدالدوله	از طرف قاجاریه
جناب آقاسیدحاجی‌آقا	از طرف علماء و طلاب
جناب آقاسیدمحمدتقی‌هراتی	از طرف علماء
جناب حاجی شیخ سیف‌الدین	از طرف علماء
جناب حاجی سید محمد تاجر	از طرف تجار
جناب حاجی‌محمدابراهیم	از طرف تجار
جناب آقاشیخ‌حسین‌سقط‌فروش	از طرف اصناف

همین که هیئت مجلس نظار به قرار این اعلان تشکیل یافت ، عموم طبقات وکلاء خود را معین و منتخب کرده و می‌کنند و به اکثریت آراء و به اعانت قرعه مطابق نظامنامه ، منتخب گردیدند لکن باز دست تقلب و رشوه در کار است . چه امجدالسلطان سنش بیست و یك سال است و بر حسب نظامنامه که باید سن منتخب بیست و پنج سا ل و سی سال ، در

مورد امجد تخلف ورزید ، هیاهو و ایراد وارد می‌آورند ولی کسی اعتنا نمی‌کند چرا که مجدالدوله ایلخانی و رئیس طایفهٔ قاجاریه است.

روز یك شنبهٔ یازدهم شعبان ۱۳۲۴ ــ امروز در مدرسهٔ نظامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند . در بارهٔ نصرة‌السلطان و دبیرالسلطان گفتگو و حرف و ایراد زیاد وارد آوردند دبیرالسلطان پسر وکیل‌الدوله جوان با حرارت و درست و صحیح است. ایرادی که بر او وارد آورده‌اند ، می‌گویند مستوفی اصفهان و نوکر دیوان است . این جوان با حرارت فوراً از شغل خویش استعفا خواست و نوکری دیوان را ترك و دست از کار و شغل خویش برداشت .

فرمانفرما هم از کرمان تلگرافات متوالیه می‌نماید درباب زمین‌های «درشت» که بستگان آقای آقاسیدعبدالله ، مدعی ملکیت آن زمین می‌باشند و دستخط اعلیحضرت را نیز صادر کرده‌اند .

جناب حاجی‌شیخ‌فضل‌الله هم در خیال بهانه است ، از این که آقاسیدعبدالله وآقامیرزا سیدمحمد جلو افتاده و ترقی کرده است .

جناب امام جمعه هم امروز آمد منزل آقای آقامیرزاسیدمحمد، دربیرونی آقا به قدر یك ساعت نشست ولی جناب آقای طباطبائی از اندرون بیرون نیامد و به بهانهٔ این که وقت مضیق است و باید نماز بخوانم و شما بایست خبر کنید تا من پذیرائی کنم ، از کتابخانهٔ خویش بیرون نیامد و تـاکنون جناب آقای طباطبائی این طور وارد بر خانهٔ خود را بی اعتنائی نکرده بود باری امام جمعه به قدر یك ساعت نشست و قلیان و چای صرف نمود رفت . اگر چه عقلا را این حرکت آقای طباطبائی خوش نیامد و ایراد وارد آوردند لکن جنابش جواب داد اگر از اندرونی بیرون آمده بودم و پذیرائی می‌کردم هرآینه مردم بد می‌گفتند و در مقام تهمت و سوء ظن واقع می‌شدم .

روز دوشنبهٔ دوازدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ ــ امروز به قرار هر روز مشغول امر انتخابات می‌باشند . اکثر از وکلاء منتخب و معین شدند ، اگر چه فی‌الجمله تغییری در امر وکلاء به هم رسید ، لکن ما در این مقام اسامی وکلای تهران را درج می‌نمائیم و در موقع هم می‌نویسیم تغییر برای چه بوده و تقلب و تدلیس در این امر مشروع را کی باعث و سبب شد و چگونه در این امر مقدس و مشروع دست دزدی و خلاف واقع افتاد .

مبعوثین ملت

اسامی انتخاب شدگان تهران

منتخبین شاهزادگان

۱ــ شاهزاده اسدالله‌میرزا نجل شاهزاده شمس‌الشعراء منتخب شاهزادگان

۲ــ شاهزاده یحیی‌میرزا ثقة‌السلطنه منتخب شاهزادگان

منتخبین سلسلهٔ قاجاریه

۳ـ امجدالسلطان پسر مجدالدوله — وکیل به زور قاجاریه

۴ـ معظم‌السلطان

منتخبین علماء تهران

۵ـ جناب آقامیرزامحمدتقی گرکانی — وکیل علماء

۶ـ جناب حاج‌شیخ‌علی نوری‌حکمی — وکیل علماء و حکماء

منتخبین طلاب

۷ـ جناب آقامیرزاطاهر

۸ـ جناب آقاسیدنصرالله از سادات اخوی

منتخبین تجار

۹ـ جناب حاجی‌محمدحسین‌آقا امین‌الضرب

۱۰ـ جناب حاج‌محمداسماعیل‌آقامغازه‌ای

۱۱ـ جناب حاجی‌سیدمرتضی‌مرتضوی

۱۲ـ جناب حاجی‌محمدمعین‌التجار بوشهری

۱۳ـ جناب آقامیرزامحمود تاجراصفهانی

۱۴ـ جناب حاجی‌محمدعلی تاجرشالفروش

۱۵ـ جناب حاجی‌محمدتقی تاجرشاهرودی

۱۶ـ جناب وثوق‌الدولهٔ‌مستوفی

۱۷ـ جناب محقق‌الدوله ناظم مدرسهٔ سیاسی

۱۸ـ جناب مخبرالملك

منتخبین اعیان و ملاکین

۱۹ـ جناب صنیع‌الدوله

۲۰ـ جناب نصرةالسلطان (که بعد معزول شد)

۲۱ـ جناب صدیق‌حضرت

۲۲ـ جناب حاجی‌میرزامحمودخان‌احتشام‌السلطنه (۱)

---

(۱) احتشام‌السلطنه وسعدالدوله هردو در تهران نمی‌باشند چه‌احتشام‌السلطنه از روزی‌که به مأموریت سرحد عثمانی و ایران رفت به طرف ارومیه هنوز نیامده‌است و در موصل و عتبات و سایر اماکن روز به شبی می‌رساند و اما سعدالدوله هم از روزی‌که نفی بلد شده در یزدگاهی در قونسلخانه وتلگرافخانهٔ انگلیس پناهنده است، گاهی در جلو قزاقها می‌دود. چون هر دو کار آمد و بعد از این خواهد آمد ، لذا هر دو را وکیل و منتخب نمودند.

۲۳ـ جناب میرزاجوادخان‌سعدالدوله

۲۴ـ جناب حسینعلیخان خلف مرحوم مخبرالدوله

منتخبین اشراف و ملاکین توابع تهران

۲۵ـ جناب میرزا حسین خان مشارالملک

۲۶ـ جناب میرزا اسماعیل‌خان‌عون‌الدوله

۲۷ـ جناب میرزاعلی‌اکبرخان‌دبیرالسلطان ، که از استیفاء اصفهان استعفاء داد و شغل خدمت به ملت و دولت و وکالت را بر کار و استیفاء مقدم داشت.

۲۸ـ جناب حاجی سید باقر معروف به سادات اخوی

۲۹ـ جناب حاجی سید یحیی سیدالحکماء

منتخب اصناف چهارگانۀ تهران

مذهب و صحاف و کاغذ فروش و کتاب فروش

۳۰ـ جناب آقامیرزا محمود تاجر کتاب فروش

منتخب اصناف شش‌گانۀ تهران

خیاط ورفوگر و عبادوز و رخت دوز وپرده دوز وقلاب دوز

۳۱ـ جناب حاجی‌میرزا ابراهیم

منتخب اصناف چهارگانۀ

بزاز وحریر فروش و زبره فروش‌و دوره گرد

۳۲ـ جناب حاجی‌سیدابراهیم تاجر حریر فروش

منتخب اصناف چهارگانۀ

عطار و دوا فروش وچای فروش و سقط فروش

۳۳ـ جناب آقاشیخ‌حسین سقط‌فروش

منتخب اصناف چهارگانۀ

سمسار و حلاج و لحاف دوز و کهنه فروش

۳۴ـ جناب آقاسیدمصطفی سمسار

منتخب اصناف چهارگانۀ

زرگر و دوات‌گر و آهن‌گر و حلبی ساز

۳۵ـ جناب حاجی‌میرزا احمد پسر جناب زرگرباشی

منتخب اصناف‌سه‌گانۀ

توتون‌فروش وسیگار فروش وتنباکو فروش

۳۶ـ جناب آقامیرزاحسین‌قلی‌سیگارفروش

منتخب اصناف سه‌گانۀ خباز و علاف و زار فروش

۳۷ـ جناب حاجی‌عباس‌قلی‌آقا

منتخب اصناف پنج‌گانۀ

چوب‌فروش ونجار وصندلی ساز وخراط و حصیرباف

۳۸ـ جناب حاجی‌سیدآقاباقرچوب‌فروش

منتخب اصناف پنج‌گانۀ

علاقه بند و زر دوز و یراق دوز و یراق باف و زرکش

۳۹ـ جناب آقاشیخ‌حسن‌علاقه‌بند

منتخب اصناف شش‌گانهٔ
یخدان ساز و سراج و لباف و ترکشدوز و پالان دوز و چادردوز
۴۰ـ جناب استادغلامرضای یخدان‌ساز

منتخب اصناف شش گانهٔ
بقال و بنکدار و آجیل فروش و میوه فروش و علاف جزء و رزاز
۴۱ـ جناب آقامشهدی باقر بقال

منتخب اصناف اربعهٔ
کلاهدوز و کلاه مال و پوست دوز و خراز
۴۲ـ جناب حاجی عبدالوهاب

منتخب اصناف دوگانهٔ کفش دوز و پاره دوز
۴۳ـ جناب آقاشیخ‌حسینقلی دلال
۴۴ـ جناب آقاملاحسن دلال

منتخب اصناف چهارگانهٔ قصاب و دباغ و مرغ فروش و بره فروش
۴۵ـ جناب امین‌التجار کردستانی

منتخب صنف قهوه‌چی
۴۶ـ جناب آقاسیدمهدی معروف به سقط فروش

منتخب اصناف چهارگانهٔ
قناد و گیوه فروش وجوراب فروش و جوراب دوز
۴۷ـ جناب حاجی‌محمدتقی‌تاجر معروف به دهنبده

منتخب طایفهٔ جلیلهٔ صرافین و صیرفیه
۴۸ـ جناب حاجی‌سیدمحمدصراف

منتخب اصناف نه‌گانهٔ
مقنی و معمار و فخار و بناء وکاشی‌پز وکوزه فروش و کوزه‌پز و نقاش‌وسنگتراش
۴۹ـ استادحسین پنجه‌علی بناء

منتخب اصناف پنج‌گانهٔ
عصار و شماع و صابون‌پز و صابون‌فروش و نفت فروش
۵۰ـ جناب حاجی‌محمدباقر

منتخب اصناف هفت‌گانهٔ
مسگر و تفنگ ساز و کالسکه‌ساز و غداره ساز و ریختدگر و سفیدگر و خورده فروش
۵۱ـ جناب آقاسیدمحمدتقی‌هراتی

منتخب اصناف هفت‌گانهٔ
آهنگر و چلانگر و نعل بند و میخ‌بر و نعل بر ونعل‌ساز و طارمی ساز
۵۲ـ جناب آقاسیدحسین بروجردی ملقب به مدیرالاسلام

منتخب اصناف پنج‌گانهٔ سلمانی و حمامی و یخچالی و میراب
۵۳ـ جناب آقاسیدولی‌الله‌خان دکتر

منتخب اصناف سه‌گانهٔ خرازی فروش و ساعت ساز و جوراب باف
۵۴ـ جناب حاجی‌سیدمحمدآقا تاجر ساعت فروش

منتخب اصناف هفت‌گانهٔ پلوی و چلوی وآشپز وکبابی و کله‌پز و یخنی پز وجگرپز

۵۵ـ جناب حاج‌علی‌اکبر پلوپز

منتخب اصناف دوگانه بلورفروش و شیشه‌بر

۵۶ـ جناب حاج‌شیخ‌اسماعیل تاجر بلور فروش

منتخب ملت زردشته

۵۷ـ ارباب‌جمشید تاجرفارسی

منتخب طایفهٔ ارامنه

وکالت خود را واگذار و تفویض به آقای طباطبائی نمودند و حق خود را در انتخاب اول ساقط نمودند.

منتخب طایفهٔ هنود

حق خود را در این انتخاب واگذار به آقای بهبهانی نمودند.

فلاحین و برزگران، منتخب خود را هنوز معین نکرده‌اند، با این‌که در تهران مردمان کافی و عالم و جوانان با تربیت و با هوش و تحصیل کرده، موجود و متعدد و بی شمارند. سبب این‌که آن‌ها وکیل و منتخب نشدند و این‌گونه مردمان جاهل و بی‌تربیت داخل در این امر خطیر شدند چند چیز بود: اول این‌که هنوز اهل تهران معنی مجلس و وکالت و منتخب و امین را ندانسته و نفهمیده‌اند. به‌گمانشان این‌که وکیل‌ملت باید مثل وکیل‌های دارالشرع و در خانه‌های ملاها و قضات باشد. از بس‌که از وکیل مرافعات می ترسند و از بس‌که از آن‌ها صدمه و اذیت و ضرر دیده‌اند، لذا به این‌گونه اشخاص راضی شده‌اند، دویم آن‌که دست تقلب و رشوه در کار آمد. به این جهت جناب آقامیرزامحمدتقی گرکانی که وکیل علماء بود استعفا داد. و در جایش آقامیرزامحسن برادر صدرالعلماء و داماد آقای بهبهانی وارد شد، بدون انتخاب و بدون شرایط. همین قدر که آقامیرزامحمد تقی استعفا داد، جناب آقاسیدعبدالله، داماد خویش را به جای او منصوب کرد. هر قدر عقلا داد وفریاد کردند به جائی نرسید و همچنین نصرةالسلطان ودبیرالسلطان که هردو جوانان با کفایت و دانا بودند از وکالت به اصرار مردم استعفا دادند. بیچاره دبیرالسلطان هم از نوکری افتاد و هم از وکالت.

سویم آن‌که اهالی تهران خودرا تسلی می‌دادند به این‌که اگر وکلای طهران صحیح و درست و کافی و عالم نمی‌باشند، وکلای بلاد البته خوب و صحیح و عالم خواهندبود. در مجلسی که دویست نفر اجزای آن مجلس باشد، پنجاه‌نفر جاهل چه می‌توانندبکنند؟ ولی افسوس که وکلای سایر بلاد هم همین درد و همین خیال را داشتند. در آنجاها هم بعینه مانند تهران شد.

چهارم آن‌که بر حسب فرمایش جناب آقاسیدعبدالله چنان‌که در موقع و مقام خواهد

آمد ، اکتفاء کردند که فرمود : من به زحمت عمارتی را روی دویست یا کمتر ستون چوبی قراردادم هر وقت یك ستون آدمی دیدم یکی از ستون‌های چوبی را بر می‌دارم و آن ستون‌آدمی را به جایش می گذارم و هکذا تا تمام ستون‌ها از آدم و انسان گردد لکن این آقا غافل است که یك دفعه آتش در می‌افتد به عمارت و ستون‌های چوبی در آن واحد به یك طرفةالعین آتش خواهد گرفت . این عمارت ستون آدمی لازم دارد که عمارت را بر سر گذارد و آب و اسباب اطفاء نار ، در دست بگیرد . که هر وقت خواست آتش به عمارت افتد فوراً آتش را خاموش و منطفی سازد.

باری وکیل جاهل و کور که بصیرت به حال مملکت و سلطنت نداشته‌باشد ، عدمش به از وجود است.

روز سه‌شنبهٔ سیزدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز ، کدورتی علی‌الواقع بین آقای بهبهانی و آقا شیخ فضل‌الله واقع افتاد ، که مختصر از مفصل این است که ذیلا نگاشته‌آمد و این کدورت منجر به واقعات جزئی و کلی خواهدشد .

یکی از موقوفات بزرگ موقوفهٔ قائم مقامی است که از حاصل این موقوفه در سال، دو هزار تومان باید به عتبات عالیات برود و چند هزار تومان هم باید به مصارف دیگر برسد . این موقوفه با جعبه‌ای که مهر مبارك حضرت سیدسجاد در آن است و آن جعبه مرصع به جواهرات است در دست اولاد قائم مقام است ، که خود قائم مقام واقف این موقوفه بوده و چند سال این موقوفه در دست میرزامحمودخان که نوهٔ قائم مقام است بوده ، وچون میرزامحمودخان شخص بی‌حالی بود ورثهٔ قائم مقام ، مدعی او شده ، موقوفه را از او انتزاع نمودند . میرزامحمودخان هم به همان جعبهٔ مهر قناعت و اکتفاء نمود . موقوفه را واگذار به میرزاعلی‌اکبرخان نمود . میرزاعلی‌اکبرخان چون دخترش را به زنی به امیر بهادر داده‌بود به قوت و استظهار امیربهادر، تمام موقوفه را حیف و میل می‌نمود. این ایام ادیب‌الممالك مدیر روزنامهٔ ادب که از ورثهٔ قائم مقام و از اشخاص باکفایت و درایت است خدمت آقای طباطبائی عارض گردید ، وقف‌نامه را اظهار داشت . جناب آقای طباطبائی این امر را واگذار به بندهٔ نگارنده فرمود . بندهٔ نگارنده بر حسب فرمایش آقای طباطبائی و دوستی با ادیب‌الممالك ، میرزاعلی‌اکبرخان را احضار کرده تقریرات و دعاوی ادیب‌الممالك را ذکر نمودم و از آن جمله گفتم: ادیب‌الممالك مدعی است که شما در امر موقوفه خیانت کردید و منافع و نماء موقوفه را به مصارف وقف نرسانیدید و قدری از زمین فلان مزرعه را که نزدیك راه آستارا می‌باشد ، در هیجده هزار تومان به کمپانی راه فروخته‌اید؟ فروختن عین موقوفه را دلیلی است واضح بر خیانت شما. میرزاعلی‌اکبرخان گفت: هفتهٔ دیگر خودم خدمت آقای طباطبائی رسیده ، جواب شما را و جواب ادیب را حضور مبارك حضرت حجة‌الاسلام عرض می کنم .

پس از این قرارداد میرزاعلی‌اکبرخان متوسل به حاجی شیخ‌فضل‌الله نوری می‌شود. از جناب آقا دعوتی می‌کند. جناب آقا یك روز را برای نهار می‌رود منزل میرزاعلی‌اکبر خان. پس از صرف نهار، هزار تومان اسکناس تقدیم حاجی شیخ‌فضل‌الله می‌نماید و حتی این مشکل را از جناب آقا می‌خواهد. جناب آقا دو سه روز قبل از این، بندهٔ نگارنده را احضار نموده، بندهٔ نگارنده از ملاقات استنکاف و عذر آورده، تا این‌که از راه استدعا و خواهش ملاقات بنده را درخواست نمود، چون از طریق انسانیت و استدعا اصرار در ملاقات نمود. روز گذشته را قبل از ظهر آنجا رفتم جناب آقا در کتابخانهٔ مخصوص خود بود پسرش حاجی آقاهادی که سنش از بیست متجاوز نبود با جناب حاجی‌شیخ‌سیف‌الدین هم آن‌جا بودند. پس از قلیان و قهوه با حاجی شیخ‌سیف‌الدین صحبت می‌نمودند در مسئلهٔ قتلی که در عراق واقع شده‌بود. گویا برادر حاجی شیخ‌سیف‌الدین را به قتل رسانیده بودند و طرف حاج شیخ‌سیف‌الدین، گویا حاج‌سهم‌الملك عراقی بود.

بندهٔ نگارنده شنیده بودم بعضی ازملاها رشوه می گیرند و رشوه می‌خورند لکن ندیده‌بودم که ملا خودش علناً و آشکار مطالبهٔ رشوه و تعارف را بنماید، بلکه به توسط یکی از اجزاء و محارم و یا به کنایه و اشاره مطالبه می‌نمود. مثلا قرض دارم، مقروضم، در خیال روضه و سفر می‌باشم و یا فلان مزرعه و ده و خانه را باید بخرم و یا بنده زاده را باید دامادکنم و یا عروسی دارم و یا بانك از من طلب دارد، نمی‌دانم چه‌کنم؟ آن وقت طرف مقابل می‌گفت: آقا غصه نخورید خداوند کریم است من این قدر و فلان مبلغ را تقدیم می‌کنم، باقی را دعا کنید خداوند برساند. با این طور و یا تقریباً چیزی می گرفت. لکن جناب حاجی شیخ‌فضل‌الله را دیدم که بالصراحة از حاجی شیخ‌سیف‌الدین مطالبهٔ پول کرد، در مقابل حکمی که می‌خواست.

باری بعد از قطع و فصل امر مقاطعه، شیخ سیف‌الدین رفت، بنده ماندم و حاجی‌شیخ فضل‌الله که شروع در مطلب و سخن نمود. در آغاز قدری از تند روی آقای آقاسیدعبدالله شکایت نمود. قدری هم از آقای طباطبائی تعریف و توصیف نمود. سپس گفت: چون تو را (یعنی من) آدم با کفایت و عاقلی می‌دانم، لذا از تو خواهش می‌کنم آقای طباطبائی را منصرف کنی از این موقوفهٔ قائم‌مقامی. بنده گفتم: شما آقای طباطبائی را می‌شناسید که در این گونه موارد دخالت نمی‌کند ولی جوابی به مدعی باید داد، چه ادیب‌الممالك متوسل به آقا شده‌است و اصراری هم دارد. حاج شیخ گفت: آنچه که باید به عتبات فرستاد هر ساله با اطلاع من می‌فرستند نزدجناب آخوند ملاکاظم، رسید هم در دست میرزاعلی‌اکبرخان هست. آنچه باید در همین تهران به مصرف رسانند به اطلاع من به مصرف رسانیده و قبض به او دادم. اما در مسئلهٔ فروختن زمین هنوز، نفروخته است. چه من گفتم: اگر کمپانی زمین را در هیجده هزار تومان می‌خرند، به ملاحظهٔ صرفه وغبطهٔ

وقف بفروشند و در جائی بهتر ملکی بخرند و ضمیمهٔ وقف نمایند . لکن کمپانی بیش از نه هزار تومان پول نمی‌دهد به این جهت هنوز فروخته نشده‌است .

باری چون بنده را رسول قرار داد ، لذا دیگر من اصرار نکردم و مراتب را خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم . حضرت آقا ابتدا قدری متغیر شدند. ولی جناب آقامیرزا ابوالقاسم پسر آقا گفت: در اول امر مشروطیت رنجانیدن آقا شیخ‌فضل‌الله صلاح نیست ، شما منصرف شوید و دخالت در امر موقوفه نکنید . به هرطور بود آقای طباطبائی را منصرف نمودیم ، لکن جناب آقا سیدعبدالله از واقعه مطلع شده و از مسئله مسبوق گردید و در مقام تصرف موقوفه برآمد به این جهت حاجی شیخ‌فضل‌الله مکدر شد .

دیگر از اموری که سبب رنجش حاجی‌شیخ‌فضل‌الله گردید، واقعه آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ‌فضل‌الله بود که ما این واقعه را در عنوان فردا می‌نگاریم .

روز چهارشنبهٔ چهاردهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری ــ امروز مردم در خیال تهیهٔ جشن فردا که عید مولود امام زمان عجل‌الله فرجه می‌باشد می‌باشند، از ظهر امروز در خانهٔ آقای طباطبائی و خانهٔ سادات اخوی و خانهٔ سیدقندی چراغان و جشنی است . اهل بازار هم چراغانی را مهیا و مستعد می‌باشند . دولت هم آتشبازی و سور را مهیا و مشغولند .

یکی از وکلای علماء جناب آقامیرزامحمدتقی گرکانی است و این مرد چون تکلیف را شاق دانست و دید از عهده بر نمی آید ، لذا از این شغل خطیر استعفاء داد و عقب نشست . جناب آقای طباطبائی فوراً داماد خود آقامیرزا محسن را به جای او منصوب کرد . مردم در مقام ایراد برآمده جنابش اعتنائی نکرد و در جواب فرمود : من به زحمات بسیار و ریختن خون صلحا و سادات ، عمارتی را بر پا نمودم لکن ستون‌های این عمارت که باید بر سر انسان گذارم از چوب قرار دادم ، هر وقت انسانی دیدم که طاقت حمل این عمارات را داشته باشد، یکی از ستون‌ها را برداشته، آن‌آدم را به‌جای آن ستون قرار می‌دهم و کذا، سایر ستون‌ها را، تا این که تمام این ستون‌ها و عماید انسان با علم گردد . این مسئله اگر چه عوام را ساکت نمود لکن خواص را ساکت و متقاعد ننمود .

در انجمن مخفی ثانوی قرار بر این شد که وکالت آقامیرزامحسن را به هم زنند جناب آقامیرزامهدی پسر حاجی‌شیخ‌فضل‌الله که واقعاً لله و فی‌الله حرکت می‌کرد و خیلی زحمت می‌کشید، همه وقت با عده‌ای از طلاب اطراف آقای طباطبائی را داشت وآنچه در قوه داشت از بذل مال‌وجان دریغ نمی‌فرمود و دامن و ساحتش به لوث رشوه و تعارف ملوث نگردیده ، متقبل شد که در مجلس طرف شود ، ولی به شرط آن که دیگران از او عقبه کنند . یك نفر از آنهائی که وطن‌فروش بودند این خبر را به آقای بهبهانی رسانید ، ایشان هم مستعد و مهیا از برای مدافعه گردیدند .

باری آقامیرزامهدی در وسط مجلس جلوس نمود، تا شروع به مطلب و مقصود نمود یك دفعه جناب آقاسیدعبدالله بنای پرخاش را گذارد با این که در مجلس حاجی شیخ فضل‌الله نشسته‌بود به‌حدی تغیر و تشدد نمود، که تا آن وقت احدی جناب آقای بهبهانی را این طور متغیر ندیده و در ضمن تغیر هم می گفت : آقای من ، شما عالم و عالم زاده‌اید ، نبایست این طور در وسط مجلس بنشینید . آقا را بلند کنید ، ها بچه‌ها ! بیائید آقا را از این جا بلند کنید و در جای خود بنشانید . آقا میرزا مهدی که خود را تنها و غریب و بی‌یار و یاور دید ، ملتفت شد که نزدیك است رشتهٔ اتحاد و اتفاق گسیخته‌آید فوراً از جایش برخاست و آمد در حوزه و پشت به دیوار نشست . آقایانی که با آقا میرزا مهدی معاهد بودند، احدی سخنی نگفت، از آن طرف هواخواهان آقای بهبهانی و بادنجان دور قاب چینها و حاشیه نشینها بنای سعایت و فساد را گذارده . بلی آقا ، بابی‌ها می‌خواهند این بنا را خراب کنند . بابی‌ها این اسباب را فراهم می‌آورند ، که مسلمین را ذلیل و نابود کنند .

در ایران رسم شده‌است هرگاه بخواهند کسی را مغلوب و از میدان بیرون کنند نسبت او را به بابیه می‌دهند . مثلا امروز الی وقتی که مجلس قوتی داشته‌باشد ، اگر بخواهد حرفی بزند که مخالف میل طرف باشد فوراً می گویند: بابی‌ها دشمن مجلس می باشند و نمی خواهند در ایران مجلس باشد و اگر یك وقتی خدای ناکرده ، سلطان و یا علماء با مجلس بد شوند و آثار مغلوبیت در مجلس خواهان باشند، آن وقت می گویند این مجلس را بابی‌ها برپا کردند ، چنانچه در امر مدارس و مکاتب دیدیم ، در اول تأسیس مدارس مردم می گفتند : این مدارس را بابی ها تأسیس و تشکیل می‌دهند . بعد از آن که جناب حجة‌الاسلام آقای‌آقامیرزا سیدمحمدطباطبائی مدرسهٔ اسلام را تأسیس‌نمود و عمومیت پیدا کرد، آن وقت هرکس از مدرسه بد می گفت ، او را بابی می‌دانستند این است حال ما اهالی ایران که به این طور مدعی را از میدان بیرون می کنیم.

باری گفتند، گفتند، تا آقامیرزامهدی ساکت شد و گفت: از هر چه بدترش ، آقامیرزا محسن که من برای او این خفت را بکشم . به هر جهت حاجی شیخ فضل‌الله اگر چه میل به این پسر ندارد و مایل بود قدری دماغش سوخته شود، لیکن نه این اندازه‌که‌در حضور خودش این طور بی احترامی به پسرش کنند.

به هر جهت شب ، انجمن مخفی بر پا شد. آقا میرزامهدی گله کرد که شما بعضی حاضر بودید و ساکت نشستید. حالا گذشته‌گذشت . لکن بدانید من حتماً آقاسیدعبدالله را به این ششلول جواب می‌دهم و دست در بغل نموده ششلول را بیرون آورد . بندهٔ نگارنده چون می‌دانستم آقا شوخی می‌کند هنوز در ایران خصوص در این سلسلهٔ جلیله از جان گذشته‌کسی نیست ، وانگهی در مقابل سید عالم آن هم مثل آقای بهبهانی کسی نیست ، که

بتواند این خیال را بکند ، وانگهی عقاید مذهبی جناب آقامیرزامهدی مانع است ازاقدام به قتل نفس ، لکن محض اداء تکلیف و این که باعث خجالت آقامیرزامهدی خواهد گردید گفتم: آقای من، در اول انعقاد مجلس و مقام اتحاد و اتفاق کاری نکنیدکه باعث خرابی امر و تفرقه متحدین و سبب شق‌عصای مسلمین گردید. خواهش دارم این خفت را محض رضای خالق متحمل شوید، و اظهاری نفرمائید بلکه بر روی خود نیاورید. جناب آقامیرزا مهدی اگر چه گذشت و مدتی هم در خانه نشست ، ولی آقایان و طلاب رفتند عذر خواهی کردند و معذرت خواستند و رفع کدورت و نقار ایشان شد. لکن این سوء اتفاق دونتیجه داد: اول رنجش حاجی شیخ‌فضل‌الله و بهانه دست او آمدن . ثانی تفرقهٔ انجمن مخفی که دیدیم انجمن فقط راه دخلی شده است که دو هزار تومان از حاجی معین بوشهری بگیرند و بعضی نوش جان کنند ، دیگر در مقام کار و خدمت نباشند لااقل از یکدیگر همراهی کنند از آن جمله بندهٔ نگارنده از اتفاق و نیامدن جناب آقامیرزامهدی به انجمن ، دیگروارد به انجمن نشدم دیگر این انجمن منعقد نگردید الا به طور غیر رسمی که گاه‌گاه در خانه‌های یکدیگر سه چهارنفری به هم می‌رسیدیم .

روز پنج‌شنبهٔ ۱۵ شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز بازارها بسته، مردم دسته به دسته، فوج فوج، در خانهٔ آقای طباطبائی می‌آیند و تبریك عید مولود را می گویند. شاگردان مدارس به حالت نظام وارد می‌شوند ، خطبه و خطابه می‌خوانند.

دیشب هم چراغانی با شکوه در شهر بود . در سلام دولتی هم امر اعلیحضرت صادر شد که تمام سفرا و رجال دولت و بزرگان و علماء و وکلای ملت را دعوت کنند ، برای روز هیجدهم که در آن روز مجلس شورای ملی رسماً منعقد گردد و مبعوثین ملت حضور اعلیحضرت شاهنشاهی معرفی گردند .

روز جمعهٔ شانزدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز از طرف جناب صدر اعظم مشیرالدوله دعوت نامه‌ای حسب‌الامر اعلیحضرت که دیروزامرمبارك صادر گردیده‌بود طبع شده به عموم حضرات علماء اعلام و شاهزادگان عظام و امراء و وزراء و اعیان کرام و سفراء دول خارجه بدین مضمون فرستاده‌شد .

بعد الالقاب روز یك شنبه هیجدهم شعبان سه ساعت به غروب مانده در عمارت گلستان افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد . مستدعی است در ساعت مذکور برای درك سعادت حضور همایونی شرف حضور به هم رسانیده . لهذا در روز مذکور سه ساعت به غروب مانده سلام عام در تالار جنب بریلیان شرف انعقاد یافت و شاهنشاه‌زادگان و مدعوین به شرف حضور نایل آمدند .

روز شنبهٔ ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز تهیهٔ مجلس را می‌بینند که فردا در عمارت باغ گلستان در حضور اعلیحضرت منعقد گردد . صدراعظم میرزانصرالله‌خان‌مشیرالدوله و

دو پسرش نهایت سعی را دارند در تشکیل مجلس ، و سبب همراهی و سعی و کوشش و جهد بلیغ صدر اعظم را مردم تربیت شدن پسرهایش را می گویند . لکن ما علاوه بر میل اعلیحضرت به مشروطیت و تربیت شدن پسرهای مشیرالدوله به یك نکته دیگر بر خوردیم و در آن مقام ذکر می‌نمائیم.

جناب میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدراعظم ایران روزی که ، پا به دایرهٔ نوکری گذارد، در ماه اول مواجب او پانزده قران بود ، که هر قرانی یك مثقال نقره است و از این رتبه سال به سال رو به ترقی نهاد تا به مقام وزارت خارجه رسید والبته چنین شخصی که از این رتبه نازل به این مقام رسد ، اگر پولی تحصیل کند قدر پول را به خوبی می داند و خرج بیهوده نمی‌کند . املاك مشیرالدوله هم چون متفرق بود و مهمانی شایانی نمی کرد و بذلی نمی‌کرد ، لذا کسی مطلع بر تمول و مکنت مشیرالدوله نگردید . عین‌الدوله هم که بر مصدر صدارت نشست به ملاحظهٔ این که مشیرالدوله در کارهای میرزاعلی‌اصغر خان اتابك دخالت داشته و از امورات دولتی با اطلاع است ، لذا مشیرالدوله را که وزیر امور خارجه بود با خود در مشاورت داخل نمود و در امور پولتیکی از او استعلام و استفسار می‌نمود و در امور وزارت خارجه هم به همین جهت احتیاج ، به مشیرالدوله تصرفی نمی کرد، نه‌چیزی می‌داد و نه می گرفت مشیرالدوله هم به همین قدر قناعت داشت و از عین‌الدوله کوچکی می‌نمود تا این‌که در چند ماه قبل ، ارفع‌الدوله سفیرکبیر ایران را از اسلامبول خواسته ارفع‌الدوله در پارك عین‌الدوله منزل کرد. چون لابد بود پولی تقدیم شاه و اتابك نماید ، لذا مدعی وزارت خارجه گردید و گفت : صد هزار تومان می دهم که وزیر امور خارجه بشوم عین‌الدوله محض دوستی بامشیرالدوله برای مشیرالدوله پیغام داد که ارفع‌الدوله صد هزار تومان تقدیم می کند برای گرفتن وزارت خارجه ، شما چه می گوئید . مشیرالدوله که شخصی عاقل با تدبیر و زرنگی بود . گفت : در صورتی که ارفع‌الدوله صد هزار تومان بدهد او مقدم است . به او واگذار نمائید ، مشیرالملك و مؤتمن‌الملك پسرهای‌مشیرالدوله به پدر گفتند : اگر ارفع‌الدوله وزیر امور خارجه گردد کار ما خراب خواهد شد و اگر در این مقام پولی مایه گذاریم نصف آن را از خود ارفع‌الدوله در می‌آوریم و نصف دیگر را از محل‌های دیگر . باری اصرار و ابرام و الحاح پسرها باعث شد که مشیرالدوله راضی شد که هشتاد هزار تومان بدهد و وزیر امور خارجه ، خودش باشد . عین‌الدوله دید ، که هشتاد هزار تومان مشیرالدوله بهتر است از صد هزار تومان ارفع‌الدوله چه هم مشیرالدوله را دارد و هم بیست هزارتومان دیگر از ارفع‌الدوله در می‌آید .

لذا شب مشیرالملك و مؤتمن‌الملك پسرهای مشیرالدوله را خواست و گفت : من برای پول مثل مشیرالدوله،شخصی را مکدر نمی‌کنم و هشتاد هزار تومان را بدهید که تقدیم اعلیحضرت نمایم و ارفع‌الدوله را هم چون بر من وارد شده است و شاه را با او میل است

خوب است به همان مأموریت سابق برقرار داریم . بالاخره در همان مجلس مشیرالملك حوالهٔ هشتاد هزار تومان به طومانیاس تاجر نمود . حواله را نوشت و داد به عین‌الدوله و از آنجا بیرون آمده مراتب را به پدر بزرگوارخودشان گفته مشیرالدوله گفت: عین‌الدوله گمان این قدر پول برای ما نداشت ، حالا که دید به این آسانی و سهلی هشتاد هزارتومان گرفت فردا بهانهٔ دیگر خواهدگرفت ، بر فرض از من احترام و ملاحظه کند بعد از مردن من دیگر شما صاحب یك شاهی نخواهیدبود . این مالیه را که با صد هزار خون جگر در این مدت متمادی برای شما ذخیره گذاردم ، به اندك زمانی از شما خواهند گرفت. چنانچه در مورد دیگران دیدیم و دانستید . به این جهت همان روزی که عین‌الدوله معزول و مشیرالدوله به صدارت منصوب گردید ، این دو پسر در مشروطه شدن ایران نهایت سعی را مبذول نمودند . بلکه فوق‌العاده سعی و جهد کردند ، صدراعظم در مقاصد آنها فوق‌العاده همراهی کرد چه می‌داند اگر دولت ایران، دولت عادلانه وسلطنت‌ایران، سلطنت،شروطه واساسی گردد،دیگر مالیهٔ صدراعظم را نمی‌برند وآنچه جمع کرده‌است برای اولادش باقی می‌ماند. این بود که نهایت آمال این صدراعظم، مشروطه شدن سلطنت ایران بود و برای حفظ مالیه و اندوختهٔ خویش قلعه‌ای محکم و حصار سدیدی بنا کرد و آن مشروطه شدن سلطنت می‌باشد و الحق صدراعظم نهایت سعی و جهد را در این امر نمود .

بارعام دادن مظفرالدین شاه

روز یکشنبهٔ هیجدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری ـ سال یونت‌ئیل ـ وقت عصر سلام عام منعقد گردید. حجج اسلام و علماء اعلام دارالخلافه عموماً در تالار جلوس نمودند. مبعوثین ملت همه حاضر بودند، اعلیحضرت همایونی در تالار گلستان به تخت سلطنت عادلانه جلوس فرموده نخست کلمه‌ای که به پیشوایان اعلم و رؤسای معظم ملت فرمود این بود: که الحمدلله به آرزوی ده سالهٔ خودم رسیدم . سپس وکلای منتخب را به آستان ملایك نشان طلبیدند و با تفقد شاهانه و با تلطف پدرانه جمله را به تأییدات خسروانی مستظهر داشتند و به درستی و راستی و رعایت جانب رعیت، خاصة ضعفا و مردم بی دست وپا ترغیب وتشویق کردند .

جناب نظام‌الملك حسب‌المقرر و المرسوم شرف مخاطبت داشتند. نخست خطیب‌الممالك علی‌الرسم، خطبهٔ غرائی عرض وقرائت نمود. تمام علماء اعلام وسایر حضار از وجوه اعیان و اشراف وجود مسعود همایونی را از صمیم قلب به عرض رسانیدند .

تمام سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابهٔ خارجه ، مقیمین دربار دولت ، نیز حسب‌الدعوه در تالار موزهٔ مبارکه حاضر شده‌بودند . احتساب‌الملك از طرف قرین‌الشرف به آن‌ها تبلیغ تفقد و احوالپرسی نمود ومقتدرالملك نایب رئیس ادارهٔ تشریفات وزارت خارجه مشغول پذیرائی آن‌ها بود .

از اول شروع در سلام و جلوس اعلیحضرت علی‌الرسم، شلیك توپ متوالی بود.

خطابه‌ای را که برای ادای مقاصد مقدسه و اظهار مکنونات ضمیر الهام پذیراقدس و شمول کمال معدلت و سربلندی و افتخار مملکت و قوت و قدرت دولت و ترقی وثروت ملت و شیوع تمدن و اشاعهٔ تربیت و اتحاد فریقین و موافقت فئتین ترتیب داده‌بودند ، جناب نظام‌الملك قرائت نموده، عموم بار یافتگان به اصغای آن، روح و روانی تازه یافته از دل و جان حالاً وقالاً به عرض‌تشکر و دعا و ثنا و مدح و منقبت ذات فرخنده صفات معلی پرداختند.

چون تمام شرایط سلام عام به عمل آمد ، سربلندان اجازهٔ انصراف حاصل نموده به منازل خود بازگشتند و شهر ، خود یك باره هیکل شعف یافت و صورت مسرت گرفت، که ممالك محروسهٔ ایران صانهاالله عن‌الحدثان ، دارای تاریخ تازه شد و از این خطابهٔ مقدسهٔ ملوکانه که جناب نظام‌الملك قرائت نمود مراتب شاهنشاه ما مظفرالدین شاه ، به خوبی مشهود و مکشوف خواهد گردید.

درواقع روز هیجدهم شعبان که در هذه‌السنه مقارن چهاردهم‌میزان است بزرگترین عید نیکبختی ایران است و البته ملتفت مزیت و شرافت این روز فیروز شده‌اند، که قول دولت امروز به فعلیت رسید و از روز صدور دستخط مشروطیت و حریت تا به امروز در تهیهٔ مقدمات انتخابات بودند ، لکن امروز تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی رسمیت را حاصل نمود و با حضور سفراء کبار دول ، مبعوثین و وکلاء ملت معرفی شدند .

باری صورت خطابهٔ ملوکانه از این قرار است :

خطابهٔ اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ منت خدای را که آنچه سال‌ها در نظر داشتیم امروز بعون‌الله تعالی، از قوه به فعل آمد و به انجام‌آن مقصود مهم به‌عنایات الهیه موفق شدیم. زهی روز مبارك و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است مجلسی که رشته‌های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می‌دارد و علایق ما بین دولت و ملت را متین و محکم می‌سازد . مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است. مجلسی که نگهبان عدل و داد شخص همایون ماست ، در حفظ ودایعی که ذات واجب‌الوجود به‌کف کفایت ما سپرده؛ امروز روزی است که بر وداد و اتحاد مابین دولت و ملت افزوده می‌شود و اساس دولت و ملت برشالوده محکم گذارده می‌شود و امروز روزی است که یقین داریم رؤسای محترم ملت و وزرای دولتخواه دولت و امناء و اعیان و تجار و عموم رعایای صدیق مملکت در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم دوایر دولتی و اجرای اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبهٔ

اهالی وطن ما بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند جزمصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت و البته می‌دانیدکه این‌است اساس مقدسی که به ملاحظات شخصی مشوب و مختل نشود و به اغراض نفسانی فاسد نگردد. حالا بر انتخاب شدگان است که تکالیف خود را چنان که منظور نظر دولت و ملت است انجام بدهند.

بدیهی است، که هیچ کدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید. مگر به واسطه تفوق و رجحانی که از حیث اخلاق و معلومات بر اغلب از مردم داشته‌اید و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست و رجاء واثق داریم که با کمال دانش و بینش و بی غرضی در این جاده مقدس قدم خواهیدزد و تکالیف خود را با کمال صداقت و درستی انجام خواهید داد ولی با وجود این، چون قاطبهٔ اهالی را مثل فرزندان خود دوست داریم و نیك و بد آنها را نیك و بد خودمان می‌دانیم و در خشنودی و مسرت و غم و الم آنها سهیم و شریکیم، باز لازم است خاطر شما را به‌این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجهٔ اعمال هر کدام از شماها فقط عاید به‌خودتان بود و بس ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده‌اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت و پاکی عقیدت به‌دولت و ملت خود خدمت نمائید و از اموری که باعث فساد است، احتراز نمائید. پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسئول و در نزد ما شرمنده و خجل نباشید. این پند و نصیحت ما را هیچ وقت فراموش نکنید و آنی از مسئولیت بزرگی که برعهده گرفته‌اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق وحقانیت.

دست خدا همراه شما بروید مسئولیتی را که برعهده گرفته‌اید با صداقت و درستی انجام بدهید و به‌فضل قادر متعال و توجه ما مستظهر و امیدوار باشید.

هیجدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴

پس از اختتام خطابه موزیك نظام به‌ترنم عیش و سور و تبریك مترنم آمد تا کنون در ایران چنین سلامی دیده نشده بود که با حضور هفده نفر مجتهد مسلم لازم‌الاتباع زهاد عباد صدای موزیك بلند شود.

چون تعظیم شعائرالله را باعث بود. لذا آقایان در مقام منع برنیامده بلکه موزیك شرعی را مستمع آمدند.

باری پس از اختتام سلام و تشریفات شایان که امروز را نخستین روز استقلال دولت و بقاء و دوام ملت نامیدنش سزاست.

حضرات منتخبین مجلس شورای ملی برگشته، مختصراً مشغول مذاکرات، تألیف

نظامنامهٔ داخلی مجلس شدند و به سبب تنگی وقت مقرر نمودند که در عصر روز دو شنبهٔ نوزدهم ماه شعبان منتخبین ملت در مجلس شورای‌ملی حاضر شده و به‌یاد سلامت ذات خجسته صفات اعلیحضرت شاهنشاهی صرف شربت و شیرینی نموده و هم یك نفر را از خودشان رئیس مجلس شوری با بقیه اعضای هیئت مجلس انتخاب نموده و هم نظامنامهٔ داخلی شوری را مرتب نمایند.

روز دوشنبهٔ نوزدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری - یونت‌ئیل - امروز منتخبین ملت در مدرسهٔ نظامیه مجلس کردند پس از صرف شربت و شیرینی و چای و قلیان به‌اکثریت آراء جناب صنیع‌الدوله پسر مرحوم مخبرالدوله به‌سمت ریاست مجلس برقرار گردید این شخص از اشخاص با تربیت و تحصیل کرده با ملاحظه و با علم، سنین عمرش بین چهل و پنجاه، مدتی هم درخارجه تحصیل کرده است.

جناب وثوق‌الدوله پسر معتمدالسلطنه شیرازی که از جوانان با علم و دانش است نایب اولی رئیس گردید.

جناب‌حاج‌محمدحسین‌آقا امین‌الضرب، به‌دومین نیابت ریاست مجلس برقرارآمد.

جناب آقاسیدمحمدتقی‌هراتی و جناب آقامیرزاعلی‌اکبرخان دبیرالسلطان وجناب‌میرزا اسماعیل‌خان عون‌الدوله را نیز به‌اکثریت آراء، اعضای دفتر کابینهٔ مجلس شورای ملی انتخاب نمودند.

پس از اتمام کار به‌صحن عمارت آمده شاهزاده عبدالله‌میرزا، عکاس مخصوص همایونی، سه دستگاه عکس فتوگرافی (کروپ) از منتخبین با گروه دیگر از محترمین که مدعواً حاضر بودند برداشت.

از طرف ریاست مجلس شوری مقرر شدکه مجلس تا روز یك شنبه ۲۴ماه شعبان تعطیل باشد ولی جماعتی مرکب از منتخبین حاضر شوند، که نظامنامهٔ داخلی مجلس را مرتب نموده و در روز یك شنبهٔ مزبور به منتخبین مجلس شورای ملی تسلیم نمایند، تا بعد از تنقیح و تحریر به‌اکثریت آراء مصحح گشته، مجری گردد.

مقصود جناب صنیع‌الدوله از این تعطیل دو چیز است، و الا جمعی در مجلس نشسته نظامنامه را بنویسند منافات با دایر بودن مجلس ندارد، چه ضرر داشت که روزی دو ساعت مجلس دایر باشد و در اطاق دیگری جمعی مشغول نوشتن نظامنامه باشند.

امر اول آن که اهل مجلس از اول امر، عادت نکنند که بدون نظامنامه مجلس‌کنند.

امر دویم دولتیان واهمه نکنند و رأی اعلیحضرت را منصرف ننمایند و بدانند مجلس ضرری به‌آنها ندارد. یك امر دیگر هم تصور می‌شود و آن این است که مسامحه بکند تا کتابچه های قوانین که از خارجه خواسته است، برسد. در هرصورت اگر صنیع‌الدوله مانعی در جلو خود نبیند به‌قاعده حرکت خواهد کرد، چه هم خودش عالم است و هم

برادرهایش که با او متفق و متحدند.

روز سه شنبهٔ بیستم ماه شعبان ۱۳۲۴ ــ در چند روز قبل آقای طباطبائی به‌جناب صدراعظم گفت که اخباری که از تبریز می‌رسد کاشف از این است ، که ولیعهد مایل به‌مجلس نیست و اخلال می‌کند. جناب صدراعظم به‌حضرت حجة‌الاسلام اطمینان داد و قول داد که مخالفتی از ولیعهد ظاهر نگردد وتلگراف رمز به‌ولیعهد مخابره کرد از این جهت تلگرافی از ولایت‌عهد برای صدراعظم و تلگرافی به‌جناب عضدالملک مخابره گردید و چون امروز به‌دست ما آمد لذا در عنوان امروز درج گردید و هذا صورته.

از تبریز به‌طهران (تلگراف ولیعهد)

جناب مستطاب اجل اشرف اکرم افخم ارفع صدراعظم زیدمجده الآن که دوساعت از شب گذشته ، تلگراف جناب‌عالی رسید وکشف شد از این اظهار جناب حجة‌الاسلام آقاسیدمحمد آقای مجتهدسلمه‌الله تعالی تعجب کردم. درصورتی که شاهدی مثل‌جناب‌عالی دارم که صدور دستخط تلگرافی را بر حسب خواهش جماعت ، من خودم استدعا کردم و صادر شد. چه طور؟ به‌چه قسم ؟ من او را مکتوم نگاه‌داشته در وصول دستخط تلگرافی همان دستخط را به‌توسط قونسل انگلیس به‌مردم داده و آنها را فوراً از قونسلخانه بیرون آورده با شادی تمام بازار را باز کردند و الان چهار شب است مشغول چراغانند و روز هم مشغول تعیین وکلاء هستند. تفصیل این است که زحمت دادم. خواهش دارم که عین این تلگراف را برای جناب‌حجة‌الاسلام آقاسیدمحمد آقای‌مجتهدطباطبائی‌سلمه‌الله فرستاده و ایشان را مطلع و مستحضر نمائید منتظر جوابم.

شب ۱۴ شعبان ــ پنج ساعت از شب گذشته

(ولیعهد)

تلگراف از تهران به‌تبریز

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف اقدس اعظم‌والا، ولیعهد دامت‌شوکته العالی ــ اظهار مرحمت و تفقد و احوال‌پرسی که به‌توسط حضرت اشرف آقای عضدالملك فرموده‌بودید باعث مزید تشکرو دعاگوئی گردید. امیدوارم به‌توجهات و اهتمامات و عنایات مخصوصهٔ حضرت اقدس؛ زحمت دعاگویان در خدمات دولت و ملت موجب مزید شوکت سلطنت و قوت دولت و ترقی ملت و آبادی مملکت و رفاه و اصلاح حال رعیت گردیده و ادعیهٔ صمیمانهٔ دعاگویان و عامهٔ ملت، اسباب مزید سعادت و سلامت وجود مقدس پادشاه اسلام و حضرت اقدس والا باشد.

(امضاء ــ محمدبن‌صادق‌طباطبائی)

این تلگراف از طرف حضرت‌حجة‌الاسلام آقای‌طباطبائی به‌عنوان حضرت‌والا، ولیعهد

مخابره گردید . لکن تلگراف ولیعهد که به‌جناب عضدالملك مخابره کرده بود به‌دست ما نرسید، از این جهت درج نگردید.

روز چهارشنبهٔ ۲۱ شعبان ۱۳۲۴ – در این روز در مدرسهٔ نظامی گفتگو است که چرا صنیع‌الدوله یك هفته مجلس را تعطیل نموده است.

جناب دبیرخاقان که متخلص به‌نیر می‌باشد و از گویندگان با فر و فروغ عصر است قصیده‌ای در مدح و ثنای اعلیحضرت گفته است . چون در این تاریخ از هرگونه مطلبی به‌رشتهٔ نثر و کتابت در می‌آورم مناسب این است که قصیده را هم درج کنم .

« شعر »

ز حسن اتفاق خلق و لطف خسرو ایران — مشید گشت قصرعدل و کاخ ظلم شد ویران .
بلی از ظلم و از عدل است این آثاردرعالم — کزان آبادویران گشت‌وزین‌ویران‌شدآبادان.
به‌نسبت عدل‌وعقل‌و ظلم چون‌نفس ستم پرور — به‌حکم عقل باید کرد، دیو نفس را زندان .
شه ار در دین‌بودکاهل چودارد عدل‌ودادوفر — بماند سالها ملکش مصون از آفت حدثان .
وگر دین‌دارد وآئین او ظلم است درگیتی — مسلم دان، نمی‌ماند بدو این‌ملك جاویدان.
به‌زیر سایهٔ عدل شهان گردد جهان ایمن — چنان کز همت آنان فزاید رونق ایمان .
رعیت چون رعایت دید از راعی دانشور — فزون گردد نفوس وعلم‌وکسب‌وثروت آنان.
بیفزاید از این بابت بسی بر شوکت دولت — بر افرازد لوای برتری از سایر اقران .
کنون شاهنشه ایران مظفر شاه دین پرور — که‌در بذل‌است‌چون‌قاآن‌ودرعدل‌است‌نوشروان.
بساط معدلت گسترد و راحت کرد ملت را — ز ایذاء زبر دستان و نا هنجاری شیطان .
مگرآموخت شاه از سروقدان رسم آزادی؛ — که کرد آزاد ملت را زقیدو ذلت و خذلان
بماند پایدار این عدل در ظل چنین شاهی — که‌بربوده‌است‌گوی‌نیکی‌ازشاهان‌دراین‌میدان
خدایا ! این خداوند زمین را عمر وافی ده — قرین با عدل وداد و حال‌نیك‌و خاطرشادان.
نخیزد فتنه دیگر جز زچشم مست مه‌رویان — نه‌بیند کس پریشانی ، مگر در طرهٔ جانان.
به‌جای‌این عطوفت خلق‌را واجب دوچیز آمد — یکی شکر خدا، دیگر دعای دولت سلطان.
بسی آید شگفتم ، گرنداند ملت این نعمت — ز نادانی گراید زی نفاق و بشکند پیمان .
نمی‌داند نفاق است این‌که آسانها کندمشکل — چنان کزاتفاق‌است‌این که‌مشکل‌هاشودآسان.
سه چیز آمد دلیل اشرفیت،نوع انسان را — نخستین عقل‌ودویم‌علم‌وسوم رأفت‌و احسان .
هرآن‌ذی‌نفس‌کامل‌پیروی‌کرداین‌سه‌خصلت‌را — مکرم دارش و می‌دان ورا از زمرهٔ انسان .
هرآن‌کس کو ندارد‌هیچ‌یك‌زین خصلت‌نیکو — نشایدخواندش‌انسان، بلکه‌باشدکمتر‌ازحیوان.

چرا سلام و تشکیل مجلس در هیجدهم شعبان برپا شد ؟

میل مبارك اعلیحضرت این بود که در روز عید مولود امام زمان یعنی در پانزدهم شعبان مجلس منعقد گردد . لیکن صدراعظم و ارباب حل و عقد مملکت به عرض رسانیدند

که شأن و شرافت روز افتتاح مجلس کمتر از اعیاد نیست . البته در هر سال روز افتتاح مجلس راجشن خواهند گرفت. هرگاه افتتاح در پانزدهم شعبان باشد این دو جشن بزرگ مشترك بوده و جشن افتتاح داخل در جشن عید مولود و شاید مضمحل گردد. از این جهت شاه قبول فرمود و در هیجدهم ماه شعبان افتتاح رسمی مجلس و مجلس شورای ملی تشکیل یافت . الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم‌الاسلام دیناً .

رازی که نهان بود پس پرده حریفان   کردند عیان با دف و نی در سر بازار

مسیو نوزوپرم و چند نفر دیگر از مسیحیان کلاه بخارائی ایرانی به سر گذارده و جبه ترمه پوشیده ، در صف وزراء ایستاده‌بودند .

روز پنج شنبهٔ ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ هجری ـ سابقاً نوشتیم که آقا میرزا محمد تقی گرکانی از وکالت علماء استعفا داد . آقای آقاسیدعبدالله داماد خویش را به جایش منصوب کرد و نیز نصرةالسلطان و دبیرالسلطان که هردو از جوانان عالم و کافی بودند به اسباب چینی و دسایس مغرضین از وکالت استعفاء دادند.

جناب حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی که از سادات دولت آباد اصفهان و پسر حاجی میرزاهادی دولت‌آبادی است و چندی است که به اتهام بابیگری در تهران متوقف شدند و مردم می‌گویند ولیعهد و نایب مناب میرزایحیی «ازل» می‌باشد و حاج میرزاهادی سنش تقریباً نود سال می‌باشد و در منبر، ید طولائی دارد، صاحب پنج پسر می‌باشد. پسربزرگش آقامیرزا احمد است که در اصفهان بر مسند شرع نشسته است . پسر دویمی او حاجی‌میرزا یحیی است که در علم و ادب و خط و منبر و هنرهای دیگر به‌کمال و آراسته است. پسر سویمی او حاجی میرزامحمدعلی است ، این مرد هم با کمال و صاحب اخلاق حسنه است . پسر چهارمی او آقامیرزامهدی است که بسیار جوان با ادبی است . پسر پنجمی او میرزا علی محمد است .

در بین پسرهای حاجی میرزا هادی مردم در بارهٔ حاجی میرزایحیی حرف می‌زنند و می‌گویند حاجی میرزا هادی که بعد از «ازل» باید نایب باشد. نیابت خویش را به حاجی میرزایحیی واگذار کرده است . ولیعهد «ازل» حاج میرزایحیی را قرار داده‌است . ولی بدبختانه هنوز «ازل» زنده‌است نه حاج میرزا هادی بهره برد و نه حاج میرزایحیی خواهد برد . بندهٔ نگارنده ده سال با این خانواده قدم زدم و بر اسرار آنها پی بردم چیزی نفهمیدم ، بلکه تقصیر حاج میرزایحیی و سبب این اتهام کمالات صوری و معنوی ، حاج میرزا یحیی‌است که محسود خلایق شده است . و الا باید گفت حاج میرزایحیی از اصل دین دارد و زیر مذهب نخواهد رفت و الا شأن او اجل و اشرف و اعظم از این است که نسبت داده شود به این طایفهٔ ضالهٔ بی علم و دانش .

باری حاج میرزا یحیی به خیال افتاد که امتیاز روزنامه‌ای به اسم روزنامهٔ مجلس از

دولت بگیرد و برای مشیرالدوله صدراعظم هم کاغذی نوشت . صدراعظم وعده به او داد . و آقامیرزامحسن داماد آقای بهبهانی این مسئله را شنید و خیال حاج میرزایحیی را دانست با آقامیرزامحمدصادق پسر آقای طباطبائی عنوان مقصود حاج میرزایحیی را نمود . آقا میرزامحمدصادق که سالها دراین خیال بود و محرك بندهٔ نگارنده بود که روزنامهٔ نوروز را که مدتی تعطیل است دایر کنم و من بنده جواب می‌دادم تا آزادی قلم را نداشته باشم نمی‌توانم روزنامه را دایر کنم ، به جناب آقامیرزامحسن گفت : امتیاز روزنامهٔ مجلس را برای خود بگیر و با من شراکت کن . چرا باید حاج میرزایحیی این کار بزرگ و دخل هنگفت را در ببرد؟ خلاصه آقامیرزامحسن عازم گردیده مراتب را به مشیرالملك پسرصدراعظم در میان آورد. مشیرالملك گفت: چون صدراعظم قول به حاج میرزایحیی داده است بلکه نوشته هم به مشارالیه داده است ، لذا راه این است ، که شما عریضه‌ای به شاه عرض کنید من‌دستخط شاه را می گیرم. آن وقت بهانه برای صدراعظم هست، بالاخره جناب آقامیرزامحسن دستخط امتیاز روزنامهٔ مجلس را صادر نموده با جناب آقامیرزامحمدصادق و پسر جناب آقاسید عبدالله شریك شده ، بنایشان براین قرار گرفت که آقامیرزامحسن صاحب امتیاز و آقامیرزامحمدصادق مدیر روزنامهٔ مجلس گردد حاج‌میرزا یحیی بیچاره هرچه دست و پا کرد ، به جائی نرسید و از این خیال منصرف گردید .

فهرست وقایع سلطنت مظفرالدین شاه

روز جمعهٔ غرهٔ رمضان‌المبارك ۱۳۲۴ ــ در این روز جلد سوم تاریخ خود را ختم می‌نمایم به آنچه که در دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه در ایران دایر گردید:

جشن عید مولود حضرت سیدالشهدا (ع) در سال اول سلطنت در سنهٔ ۱۳۱۳.

رواج کلاه نمد برای اهل نظام به توسط عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما در سال دویم سلطنت.

تأسیس مدارس ملی به طرز جدید در سال سوم سلطنت در سنهٔ ۱۳۱۵

انعقاد انجمن معارف و روزنامهٔ معارف و شرکت طبع کتب در تهران در سال پنجم سلطنت ۱۳۱۶

تکثر و تعدد جراید و روزنامه‌ها در این عهد میمنت معهود به تعداد ذیل:

روزنامهٔ ایران ،از سابق بود.

روزنامهٔ اطلاع،از سابق بود . این دو روزنامهٔ دولتی از سابق دایر بوده است.

روزنامهٔ ادب،مدیر و نویسندهٔ آن جناب ادیب‌الممالك ، در اواخر نویسندهٔ آن مجدالاسلام .

روزنامهٔ نامه مصور، موسوم به شرافت، نویسندهٔ آن‌مجیرالدوله و مدیرش اعتمادالسلطنه.

روزنامهٔ تربیت، مدیر و دبیرش ذکاءالملك .

روزنامهٔ ثریا ، مدتی در مصر دایر بود . اواخر عمرش در تهران به مدیری آقا سید فرج‌الله کاشانی دایر گردید .

روزنامهٔ مظفری ، در بوشهر. به مدیری میرزاعلی‌آقاشیرازی منتشر گردید .

روزنامهٔ الحدید، در تبریز و در اواسط حدید و در اواخر عدالت نشر و طبع می گردد، مدیرش آقاسیدمحمد و در اواخر سیدحسین‌خان بود .

روزنامهٔ نوروز ، از قلم بندهٔ نگارنده به عالم ظهور می‌رسید و در اواخر موسوم به کوکب دری گردید .

روزنامهٔ انجمن اخوت ، که در انجمن ظهیرالدوله طبع و نشر می گردید.

روزنامهٔ احتیاج.

روزنامهٔ معارف ، مدیرش در اول مفتاح‌الملك و در اواخر میرزامحمدعلی بهجت دزفولی بود .

روزنامهٔ دعوت‌الحق ، مدیرش نیز بهجت بود .

روزنامهٔ صور اسرافیل ، مدیرش میرزا جهانگیرخان و دبیرش میرزا علی‌اکبرخان دخو بود .

روزنامهٔ آدمیت ، مدیرودبیرش میرزاعبدالمطلب .

روزنامهٔ مساوات ، مدیرش آقاسیدمحمدرضاشیرازی ودبیرش سیدجلال خلخالی بود.

روزنامهٔ تنبیه ، مدیر و دبیرش میرزا ابراهیم‌خان طبیب .

روزنامهٔ ندای‌وطن ، مدیرش مجدالاسلام (یومیه)

روزنامهٔ هفتگی کشکول ، مدیرش مجدالاسلام

روزنامهٔ محاکمات ، که در اواخر ، مظفرالدین شاه امتیازش را گرفت و در زمان محمدعلی‌شاه نشر یافت .

روزنامهٔ الجمال ، مدیرش میرزامحمدحسین‌اصفهانی .

روزنامهٔ نیر اعظم ، مدیرش آقاسیدعبدالوهاب معین‌العلماء بود که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد .

روزنامهٔ تمدن ، مدیرش مدبرالممالك هرندی.

روزنامهٔ عراق عجم ، مدیرش ادیب‌الممالك .

روزنامهٔ وطن ، مدیرش، ملك‌المورخین.

روزنامهٔ شاهنشاهی ، مدیرش نیز ملك‌المورخین .

روزنامه روح‌القدس .

روزنامهٔ روح الامین ، مدیرش آقاسیدمحمدعلی‌عراقی.

روزنامهٔ تدین ، مدیرش فخرالاسلام .

روزنامهٔ عیب‌نما ، با عین مهمله ، در اواخر، غیب‌نما با غین معجمه ، مدیرش آقامیرزا عبدالرحیم کاشانی.

روزنامهٔ اقیانوس ، که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد.

روزنامهٔ مجلس ، مدیرش آقامحمدصادق و دبیرش در اوایل ادیب‌الممالك ودر اواخر آقا شیخ یحیی کاشانی بود.

روزنامهٔ رهنما ، مدیرش آقامیرزاعبدالرحیم کاشانی

روزنامهٔ مکتب رشدیه ، در اواخر موسوم به‌تهران گردید.

روزنامهٔ تهران ، مدیرش آقامیرزاحسن مدیر مدرسهٔ رشدیه

روزنامهٔ بامداد ، صاحب امتیاز آن حاج‌میرزایحیی‌دولت آبادی، مدیرش آقا

روزنامهٔمجلهٔ استبداد، مدیرش شیخ‌الممالك قمی .

روزنامهٔ حقوق ، مدیرش شاهزاده سلیمان میرزا.

روزنامهٔ حبل‌المتین‌یومیه ، مدیرش میرزاسیدحسن ، برادر مؤیدالاسلام .

روزنامهٔصبح صادق، مدیرش مؤیدالممالك کرمانی .

روزنامهٔ حلم آموز مدیرش میرزاجعفرخان کرمانی .

روزنامهٔ شرف و شرافت مدیرش برادرتقی‌زاده .

روزنامهٔ معرفت در انجمن ظهیرالدوله نوشته می‌شد .

روزنامهٔ فلاحت که در مدرسهٔ فلاحت به‌ریاست مسیو داشر طبع و نشر می گردید .

روزنامهٔ جفنك مفنك ، که در ادارهٔ صوراسرافیل نشر می گردید .

روزنامهٔ دانش روزنامه بلدیه ، مدیرش معتمدالاسلام رشتی

روزنامهٔ شورای بلدی مدیرش نیز معتمدالاسلام رشتی .

روزنامهٔ اتحاد مدیرش نیز معتمد الاسلام رشتی .

روزنامهٔ بیداری .

روزنامهٔ زشت و زیبا .

روزنامهٔ خلاصة‌الحوادث در تهران، به‌طریق یومیه در سال ۱۳۱۶ سال چهارم سلطنت .

روزنامه‌های فارسی که از خارج به‌ایران وارد گردید و برای بندهٔ نگارنده آمد .

روزنامهٔ حبل‌المتین، هفتگی ، مدیرش مؤیدالاسلام و در کلکته طبع و نشر می‌شد .

روزنامهٔ انجمن ملی ، **تبریز** .

روزنامهٔ اتحاد ، تبریز .

روزنامهٔملانصرالدین،

روزنامهٔآذربایجان ، مصور .

روزنامهٔعدالت ، در تبریز .

روزنامهٔحکمت ، از قاهرهٔ مصر .

روزنامهٔ ندای اسلام ، از شیراز .

روزنامهٔ مظفری ، که سابق نوشته شده .

روزنامهٔ اصفهان،

روزنامهٔ جهاد اکبر ، اصفهان .

روزنامهٔ انجمن ، اصفهان .

روزنامهٔ انصار ، اصفهان که مجله‌ای بود بسیار قشنك و زیبا .

روزنامهٔ خورشید ، از مشهد .

روزنامهٔ بشارت، ازمشهدرضوی

روزنامه‌ای از رشت مدیرش افصح‌المتکلمین .

روزنامه‌ای از همدان .

چند روزنامهٔ دیگر هم برای بندهٔ نگارنده می‌آمد که حالا اسمشان در نظرم نیست.

ایجاد کارخانهٔ قند در سال دوم سلطنت درکاریزك تهران .

موقوف کردن مالیات خبازخانه‌وقصابخانه در سال اول‌سلطنت .

اقامه و دایر کردن تعزیهٔ حضرت فاطمهٔزهراعلیهاالسلام در سال پنجم سلطنت .

انکشاف صنعت کاشی طلائی (زفلیماتیك) در تهران به‌دستیاری خواجه‌عبدالکریم تاجر کلدانی در سال چهارم سلطنت .

ایجاد مدارس جدیده در تهران و آنچه را که بندهٔ نگارنده دیده و در آن وارد شده از قرار ذیل است :

۱ ـ مدرسهٔ اسلام ، مؤسس آن جناب حجةالاسلام آقامیرزاسیدمحمدطباطبائی .

۲ ـ مدرسهٔ علمیه ، مؤسس آن مفتاح‌الملك واحتشام‌السلطنه وانجمن معارف .

۳ ـ مدرسهٔ رشدیه ، مؤسس آن آقامیرزاحسن‌تبریزی .

۴ ـ مدرسهٔ علمیهٔ اول، مؤسس آن شیخ‌الملك‌سیرجانی کرمانی .

۵ ـ مدرسهٔ افتتاحیه ، مؤسس آن مفتاح‌الملك .

۶ ـ مدرسهٔ هدایت ، مؤسس‌آقاسیدمهدی .

۷ ـ مدرسهٔ شرف ، مؤسس آن ناظم‌الاطباءکرمانی .

۸ ـ مدرسهٔ ثروت .

۹ ـ مدرسهٔ سلطانی .

۱۰ ـ مدرسهٔ تربیت .

۱۱ ـ مدرسهٔ ادب ، مؤسس آن‌حاجی‌میرزایحیی .

۱۲ ـ مدرسهٔ سادات ، مؤسس آن حاجی‌میرزایحیی .

۱۳ ـ مدرسهٔ خرد ، مؤسس آن میرزاعبدالرضاخان .

۱۴ ـ مدرسهٔ معرفت ، مؤسس آن ظهیرالدوله .
۱۵ ـ مدرسهٔ سعادت ، مؤسس آن مترجم‌الدوله .
۱۶ ـ مدرسهٔ امانت .
۱۷ ـ مدرسهٔ اقبال .
۱۸ ـ مکتب رشدیهٔ ثانویه .
۱۹ ـ مدرسهٔ فلاحت .
۲۰ ـ مدرسهٔ سیاسی ، مؤسس آن مشیرالدوله .
۲۱ ـ مدرسهٔ دبستان دانش ، مؤسس آن حاجی‌میرزایحیی به‌پول ارفع‌الدوله .
۲۲ ـ مدرسهٔ خیریه ، مؤسس آن میرزاکریم‌خان‌سردار .
۲۳ ـ مدرسهٔ مدیریه .
۲۴ ـ مدرسهٔ قوامیه .
۲۵ ـ مدرسهٔ تمدن .
۲۶ ـ مدرسهٔ شرافت .
۲۷ ـ مدرسهٔ فرهنگ .
۲۸ ـ مدرسهٔ مدیریه .
۲۹ ـ مدرسهٔ ایمانیه .
۳۰ ـ مدرسهٔ نظامیه .
۳۱ ـ مدرسهٔ قزاقخانه .
۳۲ ـ مدرسهٔ قدسیه ، مؤسس نظام‌الحکماء .
۳۳ ـ مدرسهٔ اقدسیه .
۳۴ ـ مدرسهٔ همایون .
۳۵ ـ مدرسهٔ افتخاریه .
۳۶ ـ مدرسهٔ اعتضادیه .
۳۷ ـ مدرسهٔ الیانس .
۳۸ ـ مدرسهٔ ارامنه .
۳۹ ـ مدرسهٔ پروتستانی‌ها
۴۰ ـ مدرسهٔ تأدیب.
۴۱ ـ مدرسهٔ دارالرشاد .
۴۲ ـ مدرسهٔ رفعت .
۴۳ ـ مدرسهٔ شریعت ، مؤسس آقاشیخ‌باقر .
۴۴ ـ مدرسهٔ فضیلت .

۴۵ ـ مدرسهٔ کمالیه .
۴۶ ـ مدرسهٔ مظفریه .
۴۷ ـ مدرسهٔ یهود .
۴۸ ـ مدرسهٔ اتفاق جاوید .
۴۹ ـ مدرسهٔ شاه‌آباد.

بعض مدارس دیگر هم افتتاح شد که اسامی آنها در نظرم نیست . این مدارس به‌علاوهٔ مدرسهٔ دارالفنون بود که در زمانهای سابق وعهد ناصرالدین‌شاه مفتوح شده بود . در سایر شهرهای ایران از قبیل آذربایجان و اصفهان و یزد و کرمان و مشهد و همدان و کرمانشاهان و شیراز و بوشهر و رشت ، مدارس و مکاتب متعدده مفتوح گردید .

شیوع ماشین زراعت در خالصجات دولتی در سال چهارم سلطنت که ناصرالسلطنه از فرنگستان به‌طهران خواست.

ازدیاد قزاق که سابقاً پانصد نفر بودند ، در سال چهارم سلطنت به هزار و دویست نفر رسید و پس از آن قریب به‌دوهزار نفر گردیدند .

تأسیس راه شوسه از رشت به‌طهران در سال سوم سلطنت ، شروع به سنك فرش و تسطیح معابر طهران در سال سوم سلطنت .

کاوش شهر شوش که امتیازش به فرانسه‌ها داده شده که هر چه پیدا شود به‌دولت ایران هم بهره بدهد ،

آزادی روزنامه به‌یك اندازه درایران در سال پنجم سلطنت .

شیوع تلمبه‌های بخاری درسال ششم سلطنت که از چاه آب جاری آب بالا آورند.

رواج پول نیکل در ایران در سال ششم سلطنت .

بنای قصر فرح‌آباد و ضرابخانهٔ جدید در سال ۱۳۲۰ در تهران .

شیوع عکس باطن (زتکن) در تهران در سال هشتم سلطنت .

بنای عمارت جدید در عمارت گلستان و سقف بلور و چراغهای برق در زیرآن در سال هفتم سلطنت .

ازدیاد چراغ برق در عمارت سلطنتی در سال هفتم سلطنت .

بروز تخم چای در گیلان و تخم جنگل در جاجرود در سال ششم سلطنت .

ترقی گمرك و تذکره و پست ایران که چندین برابر شده و گمرك را مخصوص سرحدات قرار دادند و گمرك داخله را موقوف کردند در سال هفتم سلطنت .

در روزنامهٔ نوروز نوشته‌ام بخشیدن گمرك داخله در سنهٔ ۱۳۱۹ هجری است .

ایجاد و اختراع وزارت کابینه برای ثبت و ضبط احکام در سال دهم به امر شاهزاده‌عین الدوله اتابك اعظم .

ایجاد صندوق مالیات در سال دهم سلطنت .
آوردن چرخ خودنویس در تهران در سال هفتم سلطنت .
شیوع تلفن و فتوگراف در سال سوم سلطنت .
شیوع چراغ برق در کوچه‌های تهران به‌اقدام و همت حاج‌حسین آقاامین‌الضرب در سال یازدهم سلطنت .
شیوع چراغ برق در رشت ، در سال نهم سلطنت .
تأسیس آسیای بخار در تهران به‌دستیاری صنیع‌الدوله در سال ششم سلطنت .
شیوع (اوتمبیل) کالسکهٔ بخار در تهران در سال هشتم سلطنت .
شیوع چراغ برق در خانه‌ها ومساجد و مدارس در سال یازدهم سلطنت .
تأسیس راه شوسئهٔ آستارا در سال هشتم سلطنت .
احداث رخت شوی خانه در سال دهم سلطنت .
ایجاد ماشین آجرپزی در تهران در سال یازدهم سلطنت ، به همت و فتوت حاج‌حسین آقاامین‌الضرب .
در سال یازدهم سلطنت سقف تکیه دولت تهران که مدتی خراب بود به‌مخارج گزاف از نو ساخته شد .
ایجاد تمبر بروات دولتی در سال ۱۳۲۳ مطابق سال دهم سلطنت .
تأسیس چاه نفت در کرمانشاه . در قصر شیرین در سال هفتم سلطنت .
افتتاح کارخانهٔ ریسمان بافی در حوالی دروازه شمیران تهران به‌همت صنیع‌الدوله و شرکت حاجی‌محمدتقی‌شاهرودی در ربیع‌الثانی،درسال ۱۳۱۵ ریسمانش بیرون‌آمد .
شیوع آستر کلاه چاپ و منگنه دار به‌لفظ زنده باد شاهنشاه ایران به‌برش و دوخت اسلامبول . اختراع میرزاحسنقلی‌خان‌نقاش که مصور روزنامهٔ کوکب دری است . گراور چاپ عکس در سال یازدهم سلطنت در تهران رواج یافت .
(لنترماژیك) چراغ سحری در سال ششم سلطنت در تهران‌بروز یافت.
ماشین عکس بی‌عکاس در سال ششم سلطنت دایر شد .
ظاهر شدن بی‌پولی دولت ایران و خالی بودن خزانهٔ دولتی نیز در این عهد گردید.
ظاهر وآشکار گرفتن ملاها در تهران رشوه و تعارف در عهد همین شاهنشاه شد(۱)
اختراع توپ و مسلسل که دردقیقه شصت تیر می‌اندازد و در عهد همین شاهنشاه بود . مخترع این توپ استادجعفرخیاط‌تبریزی است که نمرهٔ آن‌را ساخته و در اطاق موزه گذارده است . ولی این مخترع را دیدم که از گرسنکی و فقیری می‌نالید و در خیال فرار به‌تبریز بود وبه‌قدر کرایهٔ خود نداشت .

(۱) اول کسی که این بدعت را گذارد حاجی‌میرزاحسن آشتیانی و شیخ‌فضل‌الله بود .

ظاهر شدن کتابهای رومان و ترجمه‌های کتب خارجه ؛ از قبیل سه تفنگدار و کنت‌منت‌کریستو و غیرها و از توقیف در آمدن آنها نیز در زمان همین شاهنشاه بود .

مشروطه شدن دولت و سلطنت ایران نیز در همین سلطنت بود .

ادارهٔ بلدیه و کشیدن تلفون به‌خانه‌ها در همین عهد بود .

بیداری ایرانیان و آگاه شدن مردم به‌حقوق خویش نیز در همین سلطنت بود .

پایان جلد سوم

فهرست های متن تاریخ بیداری

اشخاص

«پ»

«ت»

«ث»

«ج»

«ط»

«ن»

«و»

اماکن

«ب»

« ن »

فهرست [ایل ، طایفه ، مذهب ، انجمن ، معاهده]

فهرست [روزنامه ـ کتاب]